

سنان فقہ فقہیہ

ترجمہ جامع احادیث الشریعہ حضرت ابراہیم اللہ
العظیمی، سید محمد حسین ہوسوری

جلد ۲۵-۳۰

مترجمان:
احمد اسحاق بیگلہ پور
سید احمد رضا حسین
محمد حسین ہوسوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث الشیعه حضرت آیه الله العظمی سید حسین بروجردی رحمه الله

نویسنده:

حسین بروجردی

ناشر چاپی:

فرهنگ سبز

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۷	منابع فقه شیعه جلد ۲۵-۳۰
۴۷	مشخصات کتاب
۴۷	جلد بیست و پنجم
۴۷	جلد بیست و ششم
۴۷	جلد بیست و هفتم
۴۸	جلد بیست و هشتم
۴۸	جلد بیست و نهم
۴۸	جلد سیم
۴۸	[پیش درآمد]
۴۸	اشاره
۴۸	سخن ناشر
۴۹	مقدمه
۴۹	اشاره
۴۹	ولایت قضائی
۵۰	قضاء (دادرسی)
۵۰	آیین دادرسی
۵۰	ساختار و سازمان قضائی
۵۱	ادله اثبات دعوی یا جرم
۵۱	جرائم و مجازات در فقه شیعه
۵۲	منابع فقه شیعه
۵۲	راویان منابع جامع احادیث شیعه
۵۲	قرن دوم

- ۱- ابان بن تغلب (؟-۱۴۱ ق) ۵۲
- ۲- محمد بن محمد بن اشعث (؟-؟) ۵۳
- قرن سوم ۵۳
- ۳- نصر بن مزاحم (۱۲۰-۲۱۲ ق) ۵۳
- ۴- حسن بن محبوب سراد (۱۴۹-۲۲۴ ق) ۵۴
- ۵- ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق) ۵۴
- ۶- برقی (؟-۲۷۴ یا ۲۸۰ ق) ۵۵
- ۷- ابراهیم بن محمد ثقفی (؟-۲۹۰ ق) ۵۵
- ۸- محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟-۲۹۰ ق) ۵۶
- قرن چهارم ۵۶
- ۹- عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟) ۵۶
- ۱۰- حسین بن سعید اهوازی (؟-۳۰۰ ق) ۵۷
- ۱۱- ابن اعثم کوفی (؟-۳۱۴ ق) ۵۷
- ۱۲- عبدالله بن جعفر حمیری (؟-۳۲۰ ق) ۵۸
- ۱۳- محمد بن مسعود عیاشی (؟-ح ۳۲۰ ق) ۵۸
- ۱۴- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟) ۵۹
- ۱۵- جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟) ۵۹
- ۱۶- شیخ کلینی (؟-۳۲۹ ق) ۶۰
- ۱۷- ابن شعبه (؟-؟) ۶۱
- ۱۸- محمد بن همام اسکافی (۲۵۸-۳۳۶ ق) ۶۱
- ۱۹- کشی (؟-۳۴۰ ق) ۶۲
- ۲۰- علی بن احمد کوفی (؟-۳۵۲ ق) ۶۲
- ۲۱- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹-۳۶۳ ق) ۶۲
- ۲۲- شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق) ۶۳

- قرن پنجم ۶۴
- ۲۳- سید رضی (۳۵۹-۴۰۶ ق) ۶۴
- ۲۴- خزاز رازی (؟-۴۱۰ ق) ۶۵
- ۲۵- شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق) ۶۵
- ۲۶- سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق) ۶۶
- ۲۷- احمد بن علی نجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق) ۶۶
- ۲۸- شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) ۶۷
- ۲۹- ابوالفتح کراجکی (؟-۴۹۹ ق) ۶۷
- قرن ششم ۶۸
- ۳۰- فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰-۵۴۸ ق) ۶۸
- ۳۱- حسن بن فضل طبرسی (؟-۵۴۸ ق) ۶۸
- ۳۲- عمادالدین طبری- (؟-۵۵۳ ق) ۶۹
- ۳۳- تاج الدین شعیری (؟-؟) ۶۹
- ۳۴- احمد بن علی طبرسی (؟-؟) ۶۹
- ۳۵- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (۵۱۰-۵۵۰ ق) ۷۰
- ۳۶- سید فضل الله راوندی (؟-۵۷۰ ق) ۷۰
- ۳۷- قطب الدین راوندی (؟-۵۷۳ ق) ۷۱
- ۳۸- ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹-۵۸۴ ق) ۷۱
- ۳۹- ابو علی بن طاهر صوری (؟-۵۸۵ ق) ۷۲
- ۴۰- ابن شهر آشوب (۴۸۹-۵۸۸ ق) ۷۲
- ۴۱- محمد بن ادریس (۵۴۳-۵۹۸ ق) ۷۲
- قرن هفتم ۷۳
- ۴۲- ورام بن ابی فراس (؟-۶۰۵ ق) ۷۳
- ۴۳- ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق) ۷۳

- ۴۴- ابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶ ق) ۷۴
- ۴۵- سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق) ۷۴
- ۴۶- محقق حلّی (۶۰۲-۶۷۲ ق) ۷۵
- ۴۷- علی بن عیسی اربلی (؟-۶۹۳ ق) ۷۶
- قرن هشتم ۷۶
- ۴۸- سید هبة الله موسوی (؟-؟) ۷۶
- ۴۹- شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ ق) ۷۷
- قرن نهم ۷۸
- ۵۰- ابن فهد حلّی (۷۵۷-۸۴۱ ق) ۷۸
- ۵۱- حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟) ۷۹
- ۵۲- حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟-۸۴۱ ق) ۷۹
- قرن دهم ۷۹
- ۵۳- ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴-۹۰۵ ق) ۸۰
- ۵۴- ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰-۹۱۲ ق) ۸۰
- ۵۵- محقق کرکی (؟-۹۳۷ تا ۹۴۱ ق) ۸۱
- ۵۶- شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ ق) ۸۲
- قرن یازدهم ۸۳
- ۵۷- طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ ق) ۸۳
- قرن دوازدهم ۸۳
- ۵۸- سید ولی الله رضوی (؟-؟) ۸۴
- ۵۹- حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ق) ۸۴
- ۶۰- مجلسی ثانی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق) ۸۵
- قرن چهاردهم ۸۵
- ۶۱- محدث نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰ ق) ۸۶

۸۶	۶۲- حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ ق)
۸۸	تشکر و اعتذار
۸۸	منابع و مآخذ تحقیق
۸۹	کتاب قضاء
۸۹	ابواب قضاء: کسی که حق قضاوت دارد و کسی که ندارد و وظیفه قاضی
۸۹	باب ۱ اختصاص منصب قضاوت به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و منصوبین از طرف آنان
۸۹	اشاره
۱۰۰	ارجاعات
۱۰۰	گذشت:
۱۰۳	می‌آید:
۱۰۳	باب ۲ حکم تصدی منصب قضاوت و امارت توسط زنان
۱۰۳	اشاره
۱۰۳	ارجاعات
۱۰۳	گذشت:
۱۰۶	می‌آید:
۱۰۶	باب ۳ عدم صلاحیت حاکمی که از دیگران نظرخواهی کند
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	ارجاعات
۱۰۷	گذشت
۱۰۷	می‌آید
۱۰۷	باب ۴ اقسام قاضی
۱۰۷	اشاره
۱۱۱	ارجاعات
۱۱۱	گذشت

- ۱۱۱ می‌آید
- ۱۱۲ باب ۵ کراهت همنشینی با قضاات جور
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ ارجاعات
- ۱۱۲ گذشت
- ۱۱۲ باب ۶ وظیفه قاضی در مساعدت به مترافعین
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۵ ارجاعات
- ۱۱۵ می‌آید:
- ۱۱۶ باب ۷ آغازگر طرح دعوی در نزد قاضی
- ۱۱۶ باب ۸ تقدم سخن در دادگاه
- ۱۱۶ باب ۹ قاضی سخن اول مترافعین را می‌گیرد
- ۱۱۶ باب ۱۰ عدم حمایت قاضی از مدعی
- ۱۱۶ باب ۱۱ عدم جواز حکم قاضی در حالت خشم، خواب، مستی، گرسنگی و چرت زدن
- ۱۱۷ باب ۱۲ قضاوت در مسجد
- ۱۱۷ باب ۱۳ حکم قاضی در حالت خوف
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ ارجاعات
- ۱۱۷ گذشت
- ۱۱۷ باب ۱۴ حکم رشوه
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۹ ارجاعات
- ۱۱۹ گذشت
- ۱۱۹ باب ۱۵ درآمد قاضی

۱۲۰	باب ۱۶ خسارت اشتباه قاضی
۱۲۰	باب ۱۷ حکم قاضی بر پایهٔ بینه و سوگند
۱۲۰	اشاره
۱۲۳	ارجاعات
۱۲۴	گذشت
۱۲۴	می‌آید:
۱۲۴	باب ۱۸ آوردن بینه برعهدهٔ مدعی و سوگند بر عهدهٔ مدعی علیه
۱۲۴	اشاره
۱۲۶	ارجاعات
۱۲۶	گذشت
۱۲۶	می‌آید:
۱۲۶	باب ۱۹ شناسایی شهود توسط قاضی
۱۲۶	اشاره
۱۲۷	ارجاعات
۱۲۷	می‌آید:
۱۲۷	باب ۲۰ تغییر شهادت شاهد
۱۲۷	اشاره
۱۲۸	ارجاعات
۱۲۸	گذشت
۱۲۸	می‌آید:
۱۲۸	باب ۲۱ مدعی بینه اقامه کند، سوگند بر او نیست و ...
۱۲۸	اشاره
۱۲۸	ارجاعات
۱۲۸	گذشت

- باب ۲۲ حق سوگند دادن منکر توسط مدعی ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- ارجاعات ۱۲۹
- گذشت ۱۲۹
- باب ۲۳ ثبوت حق علیه منکر و میت ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- ارجاعات ۱۳۰
- گذشت ۱۳۰
- باب ۲۴ حکم دعوی پس از سوگند ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- ارجاعات ۱۳۱
- گذشت ۱۳۱
- باب ۲۵ عدم سوگند بر منکر در حدود ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲
- ارجاعات ۱۳۲
- می‌آید: ۱۳۲
- باب ۲۶ عدم سوگند نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوگند نصارا و بهبود در کلیسا و کنیسه و ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- ارجاعات ۱۳۳
- گذشت ۱۳۳
- باب ۲۷ عدم جواز سوگند به غیر نام خدا ۱۳۳
- ارجاعات ۱۳۳
- گذشت ۱۳۳
- باب ۲۸ چگونگی سوگند لال ۱۳۳

- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۴ ارجاعات
- ۱۳۴ گذشت
- ۱۳۴ باب ۲۹ استحباب تصدیق مدعی توسط مدعی علیه
- ۱۳۴ باب ۳۰ حکم تعارض دو بینه
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۹ ارجاعات
- ۱۳۹ گذشت
- ۱۳۹ می‌آید:
- ۱۳۹ باب ۳۱ حکم فرعه
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۴ ارجاعات
- ۱۴۴ گذشت
- ۱۴۵ باب ۳۲ اختلاف مدعی و مدعی علیه در تداخل دو دعوی
- ۱۴۵ باب ۳۳ حکم مالی که از محکوم علیه به حکم قاضی، برای مدعی جدا می‌شود
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۶ ارجاعات
- ۱۴۶ گذشت
- ۱۴۷ باب ۳۴ حکم کیسه‌ای که بین جماعتی پیدا شده و یک نفر ادعای مالکیت آن را می‌کند
- ۱۴۷ باب ۳۵ حکم ادعای بدون بینه پدر یا غیر او به این که به زن فوت شده، کالایی را داده است
- ۱۴۷ باب ۳۶ جواز مرافعه فرزند با پدر
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ ارجاعات
- ۱۴۸ گذشت:

- باب ۳۷ وجوب قتل کسی که به دروغ، علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعا کند ۱۴۸
- اشاره ۱۴۸
- ارجاعات ۱۵۱
- گذشت: ۱۵۱
- باب ۳۸ جواز جداسازی شهود توسط قاضی ۱۵۲
- باب ۳۹ استحباب جدا سازی اصحاب دعوی ۱۵۵
- باب ۴۰ جواز حکم به ملکیت صاحب ید ۱۵۸
- اشاره ۱۵۹
- ارجاعات ۱۶۲
- گذشت: ۱۶۲
- می‌آید: ۱۶۲
- باب ۴۱ چگونگی حکم بر غایب ۱۶۲
- باب ۴۲ عدم جواز حکم بر پایه نوشته قاضی دیگر ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- ارجاعات ۱۶۴
- می‌آید: ۱۶۴
- باب ۴۳ جواز حکم بر مترافعین اهل کتاب ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- ارجاعات ۱۶۴
- گذشت: ۱۶۴
- باب ۴۴ پاره‌ای از قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و منصوبین آنها ۱۶۴
- اشاره ۱۶۵
- ارجاعات ۱۷۵
- می‌آید: ۱۷۵

۱۷۵	کتاب شهادت
۱۷۵	اشاره
۱۷۵	باب ۱ وجوب پذیرش دعوت به تحمّل و ادای شهادت
۱۷۶	اشاره
۱۷۹	ارجاعات
۱۷۹	می‌آید:
۱۷۹	باب ۲ وجوب اقامه شهادت برای اهل سنت مگر در برخی موارد
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	ارجاعات
۱۸۰	گذشت:
۱۸۰	باب ۳ شهادت اختیاری
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	ارجاعات
۱۸۱	گذشت:
۱۸۱	باب ۴ جواز تصحیح شهادت
۱۸۱	باب ۵ شهادت بر قائم مقام وکیل فوت شده در وقف
۱۸۲	باب ۶ جواز شهادت بر پایه علم
۱۸۲	اشاره
۱۸۳	ارجاعات
۱۸۳	گذشت:
۱۸۴	می‌آید:
۱۸۴	باب ۷ حرمت شهادت به باطل [دروغ]
۱۸۴	اشاره
۱۸۶	ارجاعات

- گذشت: ۱۸۶
- می‌آید: ۱۸۷
- باب ۸ حکم شاهد به شهادت باطل [دروغ] ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷
- ارجاعات ۱۸۸
- گذشت: ۱۸۸
- می‌آید: ۱۸۸
- باب ۹ حکم شاهی که از شهادتش رجوع کند ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸
- ارجاعات ۱۸۹
- گذشت: ۱۸۹
- می‌آید: ۱۸۹
- باب ۱۰ حکم شاهدان به زنا که همه یا برخی از آنان از شهادتشان رجوع کنند و مشهود علیه کشته شود ۱۸۹
- اشاره ۱۸۹
- ارجاعات ۱۹۰
- گذشت: ۱۹۰
- می‌آید: ۱۹۰
- باب ۱۱ حکم موردی که دو شاهد بر طلاق زنی شهادت دهند و او ازدواج می‌کند و شوهرش طلاق را انکار می‌کند ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰
- ارجاعات ۱۹۰
- گذشت: ۱۹۱
- باب ۱۲ حکم مواردی که شاهدان به سرقت، قتل و زنا شهادت دهند و سپس از شهادت خود برگردند ۱۹۱
- اشاره ۱۹۱
- ارجاعات ۱۹۲

- گذشت: ۱۹۲
- باب ۱۳ حکم شهادت زن ۱۹۲
- اشاره ۱۹۲
- ارجاعات ۱۹۳
- می‌آید: ۱۹۳
- باب ۱۴ حکم شهادت بر مکانی که مالک آن سال‌ها غایب است و ۱۹۳
- باب ۱۵ حکم شهادت دروغ برای احقاق حقّ و حفظ جان و آبروی مومن ۱۹۴
- باب ۱۶ عدم جواز شهادت علیه تنگدست در فرض بیم از ستم طلبکار بر او ۱۹۵
- باب ۱۷ حکم شهادت بچه‌ها ۱۹۶
- اشاره ۱۹۶
- ارجاعات ۱۹۷
- می‌آید: ۱۹۷
- باب ۱۸ حکم شهادت بردگان «۱» ۱۹۷
- باب ۱۹ حکم شهادت زنان ۱۹۷
- اشاره ۱۹۷
- ارجاعات ۲۰۳
- گذشت: ۲۰۳
- می‌آید: ۲۰۴
- باب ۲۰ حکم شهادت اعضای خانواده علیه یکدیگر ۲۰۴
- اشاره ۲۰۴
- ارجاعات ۲۰۵
- گذشت: ۲۰۵
- باب ۲۱ حکم شهادت شریک علیه شریک و غیر او ۲۰۵
- اشاره ۲۰۵

ارجاعات ۲۰۶

می‌آید: ۲۰۶

باب ۲۲ جواز شهادت وصی برای میت و وارث و علیه آن دو، مگر در مورد وصیت ۲۰۷

اشاره ۲۰۷

ارجاعات ۲۰۷

گذشت: ۲۰۷

باب ۲۳ عدم جواز شهادت اجیر برای اجیر کننده ۲۰۷

اشاره ۲۰۷

ارجاعات ۲۰۸

گذشت: ۲۰۸

می‌آید: ۲۰۸

باب ۲۴ شرایط شاهد ۲۰۸

اشاره ۲۰۸

ارجاعات ۲۱۳

گذشت: ۲۱۳

می‌آید: ۲۱۴

باب ۲۵ حکم شهادت بادیه‌نشینان ۲۱۵

باب ۲۶ عدم قبول شهادت زن‌زاده ۲۱۵

اشاره ۲۱۵

ارجاعات ۲۱۶

گذشت: ۲۱۶

باب ۲۷ حکم شهادت حاجی پیش افتاده در سفر حج که به چهار پایش ظلم کرده و نمازش را سبک شمرده است ۲۱۶

اشاره ۲۱۶

ارجاعات ۲۱۷

- گذشت: ۲۱۷
- باب ۲۸ عدم قبول شهادت فقیر متکدی ۲۱۷
- باب ۲۹ عدم قبول شهادت قذف کننده و حدّ خورده شده و جواز شهادت آنها پس از توبه ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- ارجاعات ۲۱۹
- گذشت: ۲۱۹
- می‌آید: ۲۱۹
- باب ۳۰ جواز شهادت مسلمانان علیه سایر ملل ولی عکس آن جایز نیست ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- ارجاعات ۲۲۱
- گذشت: ۲۲۱
- می‌آید: ۲۲۱
- باب ۳۱ قبول شهادت غیر مسلم بر وصیت در مورد ضروری ۲۲۱
- اشاره ۲۲۱
- ارجاعات ۲۲۲
- گذشت: ۲۲۲
- باب ۳۲ حکم شهادت نابینا، ناشنوا و لال ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- ارجاعات ۲۲۳
- گذشت: ۲۲۳
- باب ۳۳ جواز شهادت بر زن در موردی که شناسایی شود ۲۲۳
- باب ۳۴ حکم شهادت بر شهادت مرد ۲۲۳
- باب ۳۵ قبول شهادت خواجه، ختنه نکرده و ناقص العضو ۲۲۴
- اشاره ۲۲۴

ارجاعات ۲۲۵

گذشت: ۲۲۵

گذشت: ۲۲۵

باب ۳۶ حکم شهادت شهود به حدود ملک ۲۲۵

باب ۳۷ چهار شاهد در زنا و دو شاهد در غیر آن ۲۲۵

اشاره ۲۲۵

ارجاعات ۲۲۷

گذشت: ۲۲۷

می‌آید: ۲۲۷

باب ۳۸ اثبات حقّ مالی به شهادت شاهد مرد و سوگند مدّعی یا به شهادت دو زن و سوگند مدّعی یا به شهادت یک مرد و دو زن ۲۲۷

اشاره ۲۲۷

ارجاعات ۲۳۲

گذشت: ۲۳۲

باب ۳۹ حکم شهادت دو عادل بر کفر کافر و جادوگری جادوگر ۲۳۲

اشاره ۲۳۲

ارجاعات ۲۳۲

می‌آید: ۲۳۲

باب ۴۰ حکم شهادت بعضی از ورثه بر آزادی بردگان مملوکشان ۲۳۳

اشاره ۲۳۳

ارجاعات ۲۳۳

گذشت: ۲۳۳

باب ۴۱ حکم کسی که شهادت او را قضات عامه قبول ندارند ۲۳۳

اشاره ۲۳۳

ارجاعات ۲۳۳

- گذشت: ۲۳۳
- باب ۴۲ قبول شهادت کبوترباز و مسابقه دهنده با این شرط که فاسق نباشند ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- ارجاعات ۲۳۴
- گذشت: ۲۳۴
- باب ۴۳ حکم شهادت بر گناه، ربا و طلاق برخلاف سنت ۲۳۴
- باب ۴۴ حکم شهادت بر زمینی که چیزی در آن دفن شده است ۲۳۵
- باب ۴۵ حکم پس گرفتن شهادت ۲۳۵
- باب ۴۶ حکم شهادت بر شنیده‌های گذشته در نسب، وفات، وقف‌ها و ۲۳۵
- باب ۴۷ حکم شهادت کسی که به همراه شاهد مورد وثوق، نزد حاکم شهادت می‌دهد ۲۳۶
- کتاب حدود و تعزیرات ۲۳۶
- اشاره ۲۳۶
- فصل اول: باب‌های احکام عمومی حدود ۲۳۶
- باب ۱ فواید حدّ و لزوم اجرای آن بر شخص فرومایه و شریف، حرمت تعطیل و تأخیر و تجاوز از حدّ ۲۳۶
- اشاره ۲۳۶
- ارجاعات ۲۴۲
- می‌آید: ۲۴۲
- باب ۲ اجرای حدود بر عهده حاکم اسلامی است ۲۴۲
- اشاره ۲۴۲
- ارجاعات ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴
- می‌آید: ۲۴۴
- باب ۳ کسی که بر وی حدّی است، اجرای حدّ در حقوق الله نکند ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴

- ارجاعات ۲۴۶
- گذشت: ۲۴۶
- می‌آید: ۲۴۶
- باب ۴ اجرای حدّ مولا بر بنده‌اش و اینکه او را به اندازه گناهش بدون افراط، تعزیر کند ۲۴۶
- اشاره ۲۴۶
- ارجاعات ۲۴۸
- گذشت: ۲۴۸
- باب ۵ وجوب اجرای حدّ بر کافران، اگر آشکارا کار حرامی انجام دهند و از آنان نزد حاکمان مسلمان مرافعه کنند ۲۴۸
- اشاره ۲۴۸
- ارجاعات ۲۴۹
- گذشت و می‌آید: ۲۴۹
- باب ۶ اگر حدّی از حقّ الله نزد امام ثابت شد، اجرای آن واجب است ۲۴۹
- اشاره ۲۴۹
- ارجاعات ۲۵۰
- می‌آید: ۲۵۰
- باب ۷ پس از رسیدن امام به ثبوت حدّ، کفالت و شفاعت در آن نیست و حکم شفاعت در غیر این صورت ۲۵۰
- اشاره ۲۵۰
- ارجاعات ۲۵۲
- گذشت: ۲۵۲
- می‌آید: ۲۵۲
- باب ۸ عدم وجوب حدّ بر کسی که از روی جهل، جرم حدّدار مرتکب شود ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- ارجاعات ۲۵۴
- گذشت: ۲۵۴

- باب ۹ عدم اجرای حدّ بر کسی که جرم حدّدار مرتکب شود و قبل از مؤاخذه توبه کند؛ ۲۵۴
- باب ۱۰ عدم اجرای حدّ بر مجنون و نائم ۲۵۶
- اشاره ۲۵۶
- ارجاعات ۲۵۷
- می‌آید: ۲۵۷
- باب ۱۱ عدم حدّ به نفع کسی که حدّی علیه او نیست ۲۵۷
- باب ۱۲ حکم حدّ مریض، کور، گنگ، کر، مجروح، مستحاضه، حیض، نفساء و حامله ۲۵۸
- اشاره ۲۵۸
- ارجاعات ۲۶۰
- گذشت: ۲۶۰
- باب ۱۳ شرط بلوغ در وجوب حدّ ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- ارجاعات ۲۶۰
- گذشت: ۲۶۰
- می‌آید: ۲۶۲
- باب ۱۴ موارد عفو در حدود ۲۶۲
- باب ۱۵ حدّ تازیانه در زمستان و تابستان ۲۶۴
- باب ۱۶ عدم اجرای حدّ در سرزمین دشمن ۲۶۵
- باب ۱۷ حکم کسی که علیه خودش به حدّی اقرار می‌کند ۲۶۵
- باب ۱۸ حکم کسی که علیه خود به حدّی اقرار و پس از آن، انکار می‌کند ۲۶۵
- باب ۱۹ حکم اجرای حدود بر مرتکب جرم‌هایی که قتل هم از آن است ۲۶۶
- باب ۲۰ حکم به قتل در بار سوم بر کسی که دو بار حدّ بر او جاری شد و حکم به قتل دربار چهارم بر زانی و زانیه ۲۶۷
- اشاره ۲۶۷
- ارجاعات ۲۶۷

- می‌آید: ۲۶۷
- باب ۲۱ کراهت جمع شدن مردم برای نگاه کردن به حدّ خورنده ۲۶۸
- باب ۲۲ حکم حضور انسان نزد کسی که به ظلم تازیانه می‌خورد یا کشته می‌شود ۲۶۸
- اشاره ۲۶۸
- ارجاعات ۲۶۸
- گذشت: ۲۶۸
- باب ۲۳ حکم ارث بردن حد ۲۶۸
- باب ۲۴ حکم دفع حدود با شبهه ۲۶۹
- باب ۲۵ حکم کتک زدن به ناحقّ مسلمان ۲۶۹
- اشاره ۲۶۹
- ارجاعات ۲۶۹
- گذشت: ۲۶۹
- می‌آید: ۲۷۰
- باب ۲۶ رویه حضرت علی علیه السلام هر جمعه درباره زندان‌ها ۲۷۰
- باب ۲۷ نهی از اجرای حدود در مساجد و حرم‌ها ۲۷۰
- اشاره ۲۷۰
- ارجاعات ۲۷۰
- گذشت: ۲۷۰
- باب ۲۸ آمرزش گناهان کبیره حدّدار ۲۷۱
- فصل دوم: باب‌های حدّ زنا، قوادی، استمنا [خودارضایی] و مباشرت جنسی با حیوان ۲۷۱
- باب ۱ اقسام حدود زنا ۲۷۱
- اشاره ۲۷۱
- ارجاعات ۲۷۵
- گذشت: ۲۷۵

- باب ۲ حکم زانی و زانیه که در عدّه طلاق یا پس از آن زنا کنند ۲۷۷
- اشاره ۲۷۷
- ارجاعات ۲۷۷
- گذشت: ۲۷۷
- می‌آید: ۲۷۷
- باب ۳ حکم زناى محصن با کنیز زوجه‌اش ۲۷۷
- اشاره ۲۷۸
- ارجاعات ۲۷۸
- گذشت: ۲۷۸
- می‌آید: ۲۷۹
- باب ۴ تعریف محصن ۲۷۹
- اشاره ۲۷۹
- ارجاعات ۲۸۰
- می‌آید: ۲۸۰
- باب ۵ احسان در بردگان ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- ارجاعات ۲۸۱
- می‌آید: ۲۸۱
- باب ۶ حکم احسان در فرض غیبت هر یک از زوجین ۲۸۱
- اشاره ۲۸۱
- ارجاعات ۲۸۲
- گذشت: ۲۸۲
- می‌آید: ۲۸۲
- باب ۷ مقدار مسافت سفری که شخص را از احسان خارج می‌کند ۲۸۲

- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ ارجاعات
- ۲۸۳ گذشت:
- ۲۸۳ باب ۸ وقوع احسان و اثبات حکم رجم
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ ارجاعات
- ۲۸۴ گذشت:
- ۲۸۴ باب ۹ حکم زناى بالغ با نابالغ
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۵ ارجاعات
- ۲۸۵ گذشت:
- ۲۸۶ می‌آید:
- ۲۸۶ باب ۱۰ کیفیت و کمیت شهادت به زنا
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۸ ارجاعات
- ۲۸۸ گذشت:
- ۲۸۸ می‌آید:
- ۲۸۹ باب ۱۱ اثبات زنا با چهار بار اقرار
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ ارجاعات
- ۲۸۹ گذشت:
- ۲۹۰ باب ۱۲ رجم زن حامله پس از وضع حمل و شیر دادن نوزاد
- ۲۹۰ باب ۱۳ حکم قتل زانی به عُنف
- ۲۹۰ اشاره

- ارجاعات ۲۹۱
- می‌آید: ۲۹۱
- باب ۱۴ حکم زانیه‌ای که با اکراه و اضطرار زنا داد ۲۹۱
- اشاره ۲۹۱
- ارجاعات ۲۹۳
- گذشت: ۲۹۳
- می‌آید: ۲۹۳
- باب ۱۵ حکم زانی با محارم ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
- ارجاعات ۲۹۵
- گذشت: ۲۹۵
- باب ۱۶ حکم کسی که با همسرش در عدّه طلاق یا پس از آن، مباشرت جنسی کند ۲۹۵
- باب ۱۷ کیفیت تازیانه زدن در زنا و تبعید زانی ۲۹۵
- اشاره ۲۹۵
- ارجاعات ۲۹۸
- گذشت: ۲۹۸
- باب ۱۸ حکم قتل زانی در بار چهارم پس از سه بار تازیانه زدن ۲۹۹
- اشاره ۲۹۹
- ارجاعات ۲۹۹
- گذشت: ۲۹۹
- می‌آید: ۲۹۹
- باب ۱۹ حکم کسی که در یک روز چند بار زنا کند ۲۹۹
- باب ۲۰ حکم زنا با کنیز در مواردی ۳۰۰
- اشاره ۳۰۰

- ۳۰۱ ارجاعات
- ۳۰۱ گذشت:
- ۳۰۲ باب ۲۱ حکم زانیه با برده
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۲ ارجاعات
- ۳۰۲ گذشت:
- ۳۰۲ می‌آید:
- ۳۰۲ باب ۲۲ حکم مردی که همسرش را بفروشد
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۳ ارجاعات
- ۳۰۳ می‌آید:
- ۳۰۳ باب ۲۳ حکم زانیه که فرزند حاصل از زنا را بکشد
- ۳۰۳ باب ۲۴ حکم زانیه که خود را به شکل کنیز مردی درآورد
- ۳۰۴ باب ۲۵ حکم مرد نامحرم با زنی زیر یک روانداز
- ۳۰۴ باب ۲۶ حکم دو مرد یا دو زن یا یک مرد و زن، چنانچه زیر یک روانداز برهنه باشند
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۵ ارجاعات
- ۳۰۵ گذشت:
- ۳۰۶ می‌آید:
- ۳۰۶ باب ۲۷ حکم برده زانی
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۷ ارجاعات
- ۳۰۷ گذشت:
- ۳۰۸ می‌آید:

- باب ۲۸ حکم برده مکاتب ۳۰۸
- اشاره ۳۰۸
- ارجاعات ۳۰۹
- گذشت: ۳۰۹
- باب ۲۹ حکم زانی که مدعی جهل است و حکم ازدواج با زن شوهردار و عده‌دار ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- ارجاعات ۳۱۳
- گذشت: ۳۱۳
- باب ۳۰ حکم کسی که صیغه عقد با زنی را فراموش و سپس با او آمیزش کند ۳۱۳
- ارجاعات ۳۱۳
- گذشت: ۳۱۳
- باب ۳۱ حکم زناي مرد و زن دیوانه و کم‌عقل ۳۱۳
- اشاره ۳۱۳
- ارجاعات ۳۱۴
- گذشت: ۳۱۴
- باب ۳۲ حکم زناي مرد مسلمان با زن مسیحی و یهودی ۳۱۴
- اشاره ۳۱۴
- ارجاعات ۳۱۵
- گذشت: ۳۱۵
- باب ۳۳ حکم زناي مرد یهودی و مسیحی با زن مسلمان ۳۱۵
- باب ۳۴ باز داشتن مادر از ارتکاب زنا و ۳۱۶
- اشاره ۳۱۶
- ارجاعات ۳۱۶
- گذشت: ۳۱۶

- باب ۳۵ حکم کسی که با داشتن زوجهٔ مسلمان، با زن کافر دمی ازدواج کند ... ۳۱۶
- اشاره ۳۱۶
- ارجاعات ۳۱۷
- گذشت: ۳۱۷
- باب ۳۶ حکم شهادت دو مرد و چهار زن بر زناهی محصنه ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
- ارجاعات ۳۱۷
- گذشت: ۳۱۷
- باب ۳۷ حکم زنی که شهادت زنا علیه او داده شود و زنان به بکارت وی شهادت دهند ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- ارجاعات ۳۱۸
- گذشت: ۳۱۸
- باب ۳۸ حکم عدم پرسش از زن زناکار از این که چه کسی با او زنا کرد و حکم او در صورتی که به کسی نسبت دهد ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- ارجاعات ۳۱۹
- گذشت: ۳۱۹
- می‌آید: ۳۱۹
- باب ۳۹ چگونگی اجرای حکم رجم ۳۱۹
- باب ۴۰ حکم زناکار در صورتی که از چالۀ اجرای حکم فرار کند ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
- ارجاعات ۳۲۱
- گذشت: ۳۲۱
- باب ۴۱ حکم کسی که در ماه مبارک رمضان زنا کند ۳۲۲
- اشاره ۳۲۲

۳۲۲ ارجاعات

۳۲۲ می‌آید:

۳۲۲ باب ۴۲ حکم کسی که با مرده‌ای، زنا یا لواط کند

۳۲۲ اشاره

۳۲۳ ارجاعات

۳۲۳ می‌آید:

۳۲۳ باب ۴۳ حکم کسی که خودارضایی می‌کند

۳۲۳ اشاره

۳۲۴ ارجاعات

۳۲۴ گذشت:

۳۲۴ باب ۴۴ حکم کسی که با حیوان، آمیزش جنسی می‌کند

۳۲۴ اشاره

۳۲۵ ارجاعات

۳۲۵ گذشت:

۳۲۵ باب ۴۵ حدّ قواد

۳۲۶ اشاره

۳۲۶ ارجاعات

۳۲۶ گذشت:

۳۲۶ فصل سوم: باب‌های حدّ لواط و همجنس‌بازی مردان

۳۲۶ باب ۱ تعریف لواط و ادلّه اثبات آن

۳۲۶ اشاره

۳۳۰ ارجاعات

۳۳۰ گذشت:

۳۳۰ می‌آید:

- باب ۲ حکم محرمی که پسر جوانی را از روی شهوت ببوسد ۳۳۱
- اشاره ۳۳۱
- ارجاعات ۳۳۱
- گذشت: ۳۳۱
- باب ۳ حکم مردی که در رختخواب دیگری یافت شود حکم دو مردی که زیر یک رختخواب یافت شوند ۳۳۱
- اشاره ۳۳۱
- ارجاعات ۳۳۱
- گذشت: ۳۳۱
- فصل چهارم: باب های حدّ مساحقه و همجنس‌بازی زنان ۳۳۱
- باب ۱ حدّ مساحقه ۳۳۱
- اشاره ۳۳۲
- ارجاعات ۳۳۲
- گذشت: ۳۳۲
- باب ۲ حکم موردی که مردی با همسرش آمیزش کند، سپس همسرش با دختر باکره‌ای مساحقه کند و باکره، حامله شود ۳۳۲
- باب ۳ حکم زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند ۳۳۳
- اشاره ۳۳۴
- ارجاعات ۳۳۵
- گذشت: ۳۳۵
- فصل پنجم باب های حدّ قذف، حکم ناصبی، سبّ نبی صلی الله علیه و آله، امامان و سایر انبیا صلی الله علیه و آله ۳۳۵
- باب ۱ حدّ قاذف ۳۳۵
- اشاره ۳۳۵
- ارجاعات ۳۳۹
- گذشت: ۳۳۹
- می‌آید: ۳۴۰

- باب ۲ حکم قذف صغیر به کبیر و برعکس ۳۴۰
- اشاره ۳۴۰
- ارجاعات ۳۴۱
- گذشت: ۳۴۱
- می‌آید: ۳۴۱
- باب ۳ گفته‌هایی که قذف بدان ثابت می‌شود یا نمی‌شود ۳۴۱
- اشاره ۳۴۱
- ارجاعات ۳۴۲
- می‌آید: ۳۴۲
- باب ۴ اجرای حدّ قذف، متوقف بر شکایت صاحب حدّ است ۳۴۲
- اشاره ۳۴۲
- ارجاعات ۳۴۲
- گذشت: ۳۴۲
- می‌آید: ۳۴۳
- باب ۵ حکم کسی که به پسر زنی که زنا داد و اقرار کرد و حدّ بر او جاری شد، قذف کند ۳۴۳
- باب ۶ حکم کسی که پسر زن مسیحی یا یهودی را قذف کند ۳۴۳
- باب ۷ حکم قاذف به ملاعنه و قاذف فرزند ملاعنه و فرزند مغصوبه و فرزند مستکرهه ۳۴۳
- اشاره ۳۴۴
- ارجاعات ۳۴۴
- گذشت: ۳۴۴
- باب ۸ حکم موردی که زنی کنیزش را به شوهرش ببخشد و شوهر با او آمیزش کند و زن ابتدا انکار و سپس اقرار به هبه کند ۳۴۵
- اشاره ۳۴۵
- ارجاعات ۳۴۵
- گذشت: ۳۴۵

- باب ۹ حکم قاذفی که حدّ خورده ولی باز هم بر همان مورد قذف کند ۳۴۵
- باب ۱۰ حکم کسی که بر گروهی افترا زند ۳۴۶
- باب ۱۱ حکم شاهدهای چهارگانه که عدالت‌شان ثابت نشود و حکم شاهدهای سه‌گانه که شاهد چهارم در دادگاه حاضر نشود ۳۴۷
- اشاره ۳۴۷
- ارجاعات ۳۴۷
- گذشت: ۳۴۷
- باب ۱۲ حکم شوهری که زنش را قذف کند یا بگوید که: «من تو را باکره نیافتم.» ۳۴۸
- اشاره ۳۴۸
- ارجاعات ۳۴۸
- گذشت: ۳۴۸
- باب ۱۳ حکم مردی که فرزند و مادرش را قذف کند و حکم فرزندی که پدرش را قذف کند ۳۴۸
- باب ۱۴ چگونگی اجرای حدّ قاذف ۳۴۹
- اشاره ۳۴۹
- ارجاعات ۳۴۹
- گذشت: ۳۴۹
- باب ۱۵ حکم مردی که به همسرش قذف و پس از آن خویش را تکذیب کند ۳۴۹
- اشاره ۳۴۹
- ارجاعات ۳۵۰
- گذشت: ۳۵۰
- باب ۱۶ حکم قذف مشرک بر مسلمان و عکس آن و قذف دیوانه ۳۵۰
- اشاره ۳۵۰
- ارجاعات ۳۵۱
- گذشت: ۳۵۱
- باب ۱۷ حکم تقاذف دو نفر ۳۵۱

- باب ۱۸ حکم سب [دشنام] ۳۵۲
- اشاره ۳۵۲
- ارجاعات ۳۵۳
- گذشت: ۳۵۳
- می‌آید: ۳۵۳
- باب ۱۹ حق مقذوف در بخشیدن قاذف ۳۵۳
- اشاره ۳۵۳
- ارجاعات ۳۵۴
- گذشت: ۳۵۴
- می‌آید: ۳۵۴
- باب ۲۰ عدم سقوط حد قذف، با عفو بعضی از وارثان ۳۵۴
- اشاره ۳۵۴
- ارجاعات ۳۵۵
- گذشت: ۳۵۵
- باب ۲۱ حکم کسی که به نسب فرزندی اقرار و سپس آن را انکار کند ۳۵۵
- اشاره ۳۵۵
- ارجاعات ۳۵۵
- گذشت: ۳۵۵
- باب ۲۲ حکم کسی که به دیگری بگوید: با مادرت محترم شدم ۳۵۵
- اشاره ۳۵۵
- ارجاعات ۳۵۶
- گذشت: ۳۵۶
- باب ۲۳ حکم وجوب قتل ناصبی و دشنام دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان یا سایر پیامبران صلی الله علیه و آله ... ۳۵۶
- اشاره ۳۵۶

- ارجاعات ۳۶۰
- می‌آید: ۳۶۰
- باب ۲۴ عدم حدّ بر کسی که بدون قصد، قذف را مرتکب شود ۳۶۰
- باب ۲۵ حکم کسی که بگوید: یکی از این دو مرد زناکار است ۳۶۰
- باب ۲۶ حکم شوهری که به زنش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی، زنا می‌دادی ۳۶۰
- باب ۲۷ حکم کسی که مردی را که در قلمرو کفر و ایمان نمی‌شناسد، قذف کند ۳۶۱
- باب ۲۸ حکم دو نفر که یکدیگر را دشنام دهند ۳۶۱
- فصل ششم: باب های حدّ مُسکر ۳۶۱
- باب ۱ حکم شرابخوار و خورنده هر نوشیدنی مست کننده ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- ارجاعات ۳۶۵
- گذشت: ۳۶۵
- می‌آید: ۳۶۶
- باب ۲ حکم تازیانه زدن به شرابخوار ۳۶۶
- باب ۳ حکم کسی که در ماه مبارک رمضان شراب بخورد ۳۶۶
- باب ۴ حکم شرابخواری که جاهل به حکم شرابخواری، یا دیوانه بوده است ۳۶۸
- اشاره ۳۶۸
- ارجاعات ۳۶۸
- گذشت: ۳۶۸
- باب ۵ حکم خورنده شراب انگور و کشمش که دوبار بر او حدّ جاری شده است ۳۶۸
- اشاره ۳۶۸
- ارجاعات ۳۶۹
- گذشت: ۳۶۹
- باب ۶ ثبوت حدّ بر خورنده آبجو ۳۷۰

- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۰ ارجاعات
- ۳۷۰ گذشت:
- ۳۷۰ فصل هفتم: باب های حدّ سرقت
- ۳۷۰ باب ۱ حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۲ ارجاعات
- ۳۷۲ گذشت:
- ۳۷۳ می‌آید:
- ۳۷۳ باب ۲ اندازه قطع دست سارق
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۵ ارجاعات
- ۳۷۵ می‌آید:
- ۳۷۵ باب ۳ ادله اثبات جرم سرقت
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۷ ارجاعات
- ۳۷۷ گذشت:
- ۳۷۸ باب ۴ حکم اقرار سارق پس از زدن، شکنجه کردن یا ترساندن وی
- ۳۷۸ اشاره
- ۳۷۸ ارجاعات
- ۳۷۸ گذشت:
- ۳۷۹ می‌آید:
- ۳۷۹ باب ۵ حکم چهار بار سرقت متوالی سارق با فرض اجرای حکم در هر دفعه
- ۳۷۹ اشاره

- ۳۸۵ ارجاعات
- ۳۸۵ گذشت:
- ۳۸۵ می‌آید:
- ۳۸۵ باب ۶ حکم سارقی که دستش فلج یا به خاطر سرقت یا قصاص قطع شده باشد
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۶ ارجاعات
- ۳۸۶ گذشت:
- ۳۸۶ باب ۷ حکم سارقی که دست چپش به اشتباه قطع شده باشد
- ۳۸۶ باب ۸ شرایط اجرای حکم قطع دست سارق
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۸۸ ارجاعات
- ۳۸۸ گذشت:
- ۳۸۸ می‌آید:
- ۳۸۸ باب ۹ حکم کسی که خانه‌ای را جهت سرقت نقب زند و ...
- ۳۸۸ اشاره
- ۳۸۹ ارجاعات
- ۳۸۹ گذشت:
- ۳۸۹ باب ۱۰ حکم ربودن مال به طور آشکار
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۹۰ ارجاعات
- ۳۹۰ می‌آید:
- ۳۹۰ باب ۱۱ حکم جیب‌بر
- ۳۹۰ اشاره
- ۳۹۱ ارجاعات

- گذشت: ۳۹۱
- باب ۱۲ حکم کسی که با سند جعلی، مالی را تصاحب کند ۳۹۱
- باب ۱۳ مسئولیت مدنی سارق ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
- ارجاعات ۳۹۳
- گذشت: ۳۹۳
- می‌آید: ۳۹۳
- باب ۱۴ حکم کسی که الاغی را کرایه و به صاحب آن خیانت کرده است ۳۹۳
- اشاره ۳۹۳
- ارجاعات ۳۹۳
- گذشت: ۳۹۳
- باب ۱۵ حکم کسی که آدم‌ربایی کند و او را بفروشد ۳۹۳
- اشاره ۳۹۳
- ارجاعات ۳۹۴
- گذشت: ۳۹۴
- باب ۱۶ حکم سارق پرنده ۳۹۴
- باب ۱۷ حکم سارق سنگ و میوه ۳۹۴
- اشاره ۳۹۴
- ارجاعات ۳۹۶
- گذشت: ۳۹۶
- باب ۱۸ حکم سارق غنیمت، خرمن و بیت‌المال ۳۹۶
- اشاره ۳۹۶
- ارجاعات ۳۹۷
- گذشت: ۳۹۷

- باب ۱۹ حکم سارق در سال قحطی ۳۹۷
- باب ۲۰ حکم مستعیر که عاریه را برنمی‌گرداند ۳۹۸
- باب ۲۱ حکم سارق بودن کسانی که زکات، مهریه زنان و بدهی‌شان را نمی‌پردازند ۳۹۹
- باب ۲۲ حدّ نَباش «۱» ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹
- ارجاعات ۴۰۲
- گذشت: ۴۰۲
- باب ۲۳ حکم سارقی که پیش از قطع دست، سرقت را تکرار کند ۴۰۲
- باب ۲۴ حکم تبعید سارق ۴۰۲
- باب ۲۵ حکم سارق اجیر ۴۰۳
- اشاره ۴۰۳
- ارجاعات ۴۰۳
- گذشت: ۴۰۳
- می‌آید: ۴۰۴
- باب ۲۶ حکم توبه و عفو سارق ۴۰۴
- اشاره ۴۰۴
- ارجاعات ۴۰۴
- گذشت: ۴۰۴
- باب ۲۷ حکم بردن سارق نزد حاکم ۴۰۴
- باب ۲۸ حکم مهمانی که سرقت کند ۴۰۵
- اشاره ۴۰۵
- ارجاعات ۴۰۵
- گذشت: ۴۰۵
- باب ۲۹ حکم سارق غیربالغ ۴۰۵

- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۸ ارجاعات
- ۴۰۸ گذشت:
- ۴۰۸ باب ۳۰ حکم برده سارق
- ۴۰۸ اشاره
- ۴۰۹ ارجاعات
- ۴۰۹ گذشت:
- ۴۰۹ می‌آید:
- ۴۰۹ باب ۳۱ حکم سارق مرتد
- ۴۱۰ باب ۳۲ ادله اثبات سرقت برده
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۰ ارجاعات
- ۴۱۰ گذشت:
- ۴۱۰ باب ۳۳ شرکت در سرقت
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۰ ارجاعات
- ۴۱۰ گذشت:
- ۴۱۱ باب ۳۴ حکم سارق دیوانه
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۱ ارجاعات
- ۴۱۱ گذشت:
- ۴۱۱ باب ۳۵ سارق‌ترین سارقان
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۱ ارجاعات

- گذشت: ۴۱۱
- باب ۳۶ رزق سارقان ۴۱۱
- ارجاعات ۴۱۱
- گذشت: ۴۱۱
- باب ۳۷ نخستین سارقانی که در اسلام دست‌شان قطع شد ۴۱۲
- باب ۳۸ حکم سرقت در بنی اسرائیل ۴۱۲
- باب ۳۹ حکم قاتل زناکار محصن و قاطع دست سارق ۴۱۳
- باب ۴۰ حکم امام زمان (عج) درباره قطع دست بنی شیبیه ۴۱۳
- اشاره ۴۱۳
- ارجاعات ۴۱۳
- گذشت: ۴۱۳
- فصل هشتم: باب‌های حدّ محارب و مرتد؛ تأدیب و تعزیر ۴۱۳
- باب ۱ تعریف محارب ۴۱۴
- اشاره ۴۱۴
- ارجاعات ۴۱۹
- گذشت: ۴۲۰
- می‌آید: ۴۲۰
- باب ۲ حکم مرتد فطری ۴۲۰
- اشاره ۴۲۰
- ارجاعات ۴۲۳
- گذشت: ۴۲۳
- باب ۳ حکم کودکی که یکی از والدینش مسلمان هستند ۴۲۴
- باب ۴ حکم مرتد ملّی ۴۲۴
- اشاره ۴۲۴

- ۴۲۶ ارجاعات
- ۴۲۶ گذشت:
- ۴۲۶ باب ۵ حکم زن مرتد
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۷ ارجاعات
- ۴۲۷ گذشت:
- ۴۲۸ باب ۶ حکم مرتد سارق
- ۴۲۸ ارجاعات
- ۴۲۸ گذشت:
- ۴۲۸ باب ۷ ادله اثبات کفر و ارتداد
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۴۴ ارجاعات
- ۴۴۴ گذشت:
- ۴۴۴ باب ۸- حکم زندیق، منافق و ناصبی
- ۴۴۴ اشاره
- ۴۴۵ ارجاعات
- ۴۴۵ گذشت:
- ۴۴۶ می‌آید:
- ۴۴۶ باب ۹- حکم غالیان و فرقه قَدْریه
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۵۱ ارجاعات
- ۴۵۱ گذشت:
- ۴۵۱ باب ۱۰ حکم کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام دهد یا ادعای پیامبری کند
- ۴۵۱ اشاره

- ۴۵۲ ارجاعات
- ۴۵۲ گذشت:
- ۴۵۲ باب- ۱۱ حکم کسی که برای بت، نماز گزارد
- ۴۵۳ اشاره
- ۴۵۳ ارجاعات
- ۴۵۳ گذشت:
- ۴۵۳ باب ۱۲ حکم جادوگر
- ۴۵۳ اشاره
- ۴۵۴ ارجاعات
- ۴۵۴ گذشت:
- ۴۵۴ باب ۱۳ حکم کسی که به نام خدا تکدی کند
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ ارجاعات
- ۴۵۴ گذشت:
- ۴۵۴ باب ۱۴ حکم کسانی که زندانی یا حبس ابد می‌شوند
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۶ ارجاعات
- ۴۵۶ گذشت:
- ۴۵۷ می‌آید:
- ۴۵۷ باب- ۱۵ حکم کسی که حرم الهی یا نبوی را نجس کند
- ۴۵۷ اشاره
- ۴۵۷ ارجاعات
- ۴۵۷ گذشت:
- ۴۵۸ باب ۱۶ حکم کسی که گوشت خوک یا مردار یا خون یا ربا می‌خورد و ربا را حلال می‌شمارد

- ۴۵۸ اشاره
- ۴۵۸ ارجاعات
- ۴۵۸ گذشت:
- ۴۵۸ باب- ۱۷ حکم ادب کردن بچه و متعلم
- ۴۵۸ اشاره
- ۴۵۹ ارجاعات
- ۴۶۰ گذشت:
- ۴۶۰ باب- ۱۸ حکم کسی که دیگری را هل دهد و او بیفتد و خسارت ببیند
- ۴۶۰ باب- ۱۹ اندازه تعزیر
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۱ ارجاعات
- ۴۶۱ گذشت:
- ۴۶۱ باب- ۲۰ حکم شاهد به شهادت دروغ
- ۴۶۱ ارجاعات
- ۴۶۱ گذشت:
- ۴۶۱ باب- ۲۱ حکم کسی که با زنش در حال حیض و روزه، آمیزش جنسی کند
- ۴۶۱ ارجاعات
- ۴۶۱ گذشت:
- ۴۶۱ باب- ۲۲ حکم برده مجرم که نیمی از او آزاد است
- ۴۶۲ اشاره
- ۴۶۲ ارجاعات
- ۴۶۲ گذشت:
- ۴۶۲ باب- ۲۳ عدم جواز برای زدن اجیر
- ۴۶۲ ارجاعات

گذشت: ۴۶۲

باب- ۲۴ مسئولیت مدنی کسی که حیوانی را بکشد یا مال کسی را تلف کند ۴۶۲

اشاره ۴۶۲

ارجاعات ۴۶۲

گذشت: ۴۶۳

باب ۲۵ حکم مردی که زوجه‌اش را بارها طلاق داده است ۴۶۳

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه ۴۶۳

قرن دوم ۴۶۳

قرن سوم ۴۶۳

قرن چهارم ۴۶۴

قرن پنجم ۴۶۵

قرن ششم ۴۶۶

قرن هفتم ۴۶۶

قرن هشتم ۴۶۷

قرن نهم ۴۶۷

قرن دهم ۴۶۷

قرن یازدهم ۴۶۸

قرن دوازدهم ۴۶۸

قرن چهاردهم ۴۶۸

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۴۶۸

منابع فقه شیعه جلد ۲۵-۳۰**مشخصات کتاب**

سرشناسه : بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ - ۱۳۴۰.
 عنوان قراردادی : جامع احادیث‌الشیعه. فارسی. برگزیده
 عنوان و نام پدیدآور : منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث‌الشیعه حضرت آیه‌الله‌العظمی سید حسین بروجردی رحمه‌الله جلد ۲۴
 معاملات (۲) عاریه، اجاره، جعاله... چ/ مترجمان احمد اسماعیل تبار، احمدرضا حسینی، محمدحسین مهوری.
 مشخصات نشر : تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری : ۹۵۵ ص.
 شابک : دوره: ۴-۴۵-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸؛ ۱۵۰۰۰۰ ریال: ۸-۶۳-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فاپا
 یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Sources of shi'ite jurisprudence
 موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴
 موضوع : احادیث احکام
 موضوع : معاملات (فقه) -- احادیث
 شناسه افزوده : اسماعیل تبار، احمد، ۱۳۴۳ - مترجم
 شناسه افزوده : حسینی، احمدرضا، ۱۳۴۲، - مترجم
 شناسه افزوده : مهوری، محمدحسین، ۱۳۴۰، - مترجم
 رده بندی کنگره : BP۱۳۶/۹/ب/ج۴ ۲۰۴۲۱۱۷ ۱۳۸۸
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۵۱۱۰

جلد بیست و پنجم

این کتاب در حال تصحیح است.
 منابع فقه شیعه، ج ۲۶، ص: ۳

جلد بیست و ششم

این کتاب در حال تصحیح است.

جلد بیست و هفتم

این کتاب در حال تصحیح است.
 منابع فقه شیعه، ج ۲۸، ص: ۳

جلد بیست و هشتم

این کتاب در حال تصحیح است.
منابع فقه شیعه، ج ۲۹، ص: ۵

جلد بیست و نهم

این کتاب در حال تصحیح است.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱

جلد سیم**[پیش درآمد]****اشاره**

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:
«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.»
اصول کافی، شیخ کلینی؛ ۱/ ۲۹۴

مسند احمد بن حنبل، ۳/ ۱۴؛ ۴/ ۳۶۶-۳۶۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزه علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کننده این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها و نبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستاده الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمه کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایه اندیشه‌های اهل بیت علیهم السلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷

مقدمه

اشاره

در فقه امامیه دادرسی (قضاوت) از وظائف و تکالیف حاکم شرعی در قبال شارع مقدس است. گرچه قاضی به عنوان فقیه آگاه به مسائل فقهی و قضائی نسبت به دیگران در امر قضائی محق و مقدم است اما او در این رسیدگی قضائی در پیشگاه خالق منان مکلف و مسؤول است. دادرسی برای فصل خصومت بین اصحاب دعوی بر اساس ایمان (سوگندها) و بیانات (گواهان) و سایر ادله استوار است. بنابراین قضاء در اسلام به طور قطع، طبق واقع قضیه انجام نمی‌شود؛ زیرا قاضی مطابق ادله اثبات دعوی در دعاوی حقوقی و ادله اثبات جرم در شکایت‌های کیفری حکم می‌دهد و چنین حکمی لزوماً مطابق با واقع نخواهد بود، بلکه مطابق با دلالت‌های آیین دادرسی و ادله قضائی خواهد بود به همین جهت چنانچه اشخاص بخواهند در دادگاه‌های اسلامی نزد قاضی مسلمان فصل خصومت و اختلاف بکنند، باید آیین دادرسی مدنی و کیفری اسلامی را بدانند؛ چنان که بر قاضی مسلمان لازم است علاوه بر علم فقه در گرایش‌های مربوطه و آیین دادرسی مدنی و کیفری به نحوه رسیدگی قضائی مطابق با پیشرفت‌های روز نسبت به موضوع‌های جدید آشنا باشد تا بین اصحاب دعوی قضاوت صحیح کند.

ولایت قضائی

ولایت فقیه در امر قضاء و دادرسی مورد اتفاق نظر همه فقهاست و اجماع فقیهان اسلام بر این است که ولایت قضائی بر مردم، در اختیار فقیه جامع‌الشرایط است؛ و هیچ فقهی ولایت در امر تقنین و افتاء را در موارد قانونمندی شخصی و اجتماعی مسلمانان برای غیر فقیه قائل نیست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸

بنابراین برای حاکمیت که سه شأن قضائی (قوه قضائیه)، تقنینی (قوه مقننه) و اجرائی (قوه مجریه) دارد، بر اساس اتفاق و اجماع فقهای شیعه دو شأن قضائی و تقنینی در اختیار فقیه جامع‌الشرایط است که به افتاء، جهت قانونمندی شخصی و اجتماعی مسلمانان و قضاء جهت فصل خصومت بین مسلمانان می‌پردازد.

ولایت فقیه بر پایه سه رکن ولایت قضائی، ولایت تقنینی و ولایت اجرائی استوار است که قلمرو اختیارات فقیه را در این سه حوزه مشخص و معین می‌سازد و بی‌تردید بنا بر نظر همه فقهای اسلام، ولایت فقیه در حوزه قضائی و تقنینی پذیرفته شده است و تنها در حوزه اجرائی، شماری از فقها ولایت فقیه را مقتید به اموری مانند سرپرستی ایتم، صغیران، بی‌سرپرست‌ها و ... می‌دانند تا فقیه، امور اجرائی آنها را بر اساس ولایت خود سامان دهد. ولی فقهای دیگر همانند حضرت امام خمینی - بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران - ولایت فقیه را در امور اجرائی مطلق می‌دانند و آن را مقتید به امور پیش گفته نمی‌دانند و بر این عقیده‌اند که اگر رسیدگی بر امور اجرائی ایتم، صغار و ... به عهده و تکلیف فقیه جامع‌الشرایط است، رسیدگی به احوال مسلمین به ویژه امنیت آنان و جلوگیری از سلطه کافران بر قوای سه‌گانه در امور داخلی و بین‌المللی به طریق اولی^۱ بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است و فقیه جامع‌الشرایط در پیشگاه خدای بزرگ بنا به ادله عقلی و نقلی باب امر به معروف و نهی از منکر و باب قضاء و ... مسؤول و مکلف است. در نتیجه این ادله نه تنها فقیه را در قوه قضائیه مسؤول و مکلف می‌کند بلکه او را نسبت به قوای مجریه و مقننه در امور مسلمین نیز مسؤول می‌سازد.

قضاء (دادرسی)

قضاوت چیست؟ قاضی کیست؟ و چه شرایطی دارد؟ نحوه قضاء و دادرسی در فقه امامیه کدام است؟ و ... ده‌ها پرسش از این دست که در منابع فقه شیعه پاسخ داده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ترجمه جامع احادیث الشیعیه در کتاب قضاء به مبحث دادرسی در اسلام می‌پردازد و ماهیت کار قضاوت و شرایط قاضی و نحوه برخورد قاضی با اصحاب دعوی و متهمان به ارتکاب جرم را از دو منبع اصلی اسلام: قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌کند.

منبع اصلی فقه شیعه که قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، در تشریح و تبیین روشن‌گر جانشینان معصوم آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله در مجموعه احادیث شیعه جمع‌آوری شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹

کتاب جامع احادیث الشیعیه، اثر گران‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی سید حسین طباطبائی بروجردی رحمه الله است که اکثر آیات الاحکام و روایات مربوط به دادرسی و نحوه دادرسی در اسلام را در کتاب قضاء همانند سایر ابواب و مباحث فقهی از کتاب‌های مرجع چهارگانه فقه شیعه: کافی، اثر کلینی متوفای ۲۳۹ هجری؛ من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ هجری؛ تهذیب و استبصار، اثر شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری و سایر منابع دست اول جوامع روایی جمع‌آوری کرده است. بنابراین خوانندگان با مراجعه به ترجمه منابع فقه شیعه، آن اثر ماندگار به مواد شرعی جهت قانونمندی قضاء و شهادت در اسلام دست می‌یابند.

آیین دادرسی

صلاحیت قاضی و شرایط مقام قضاوت و نحوه دادرسی و شناختن اصحاب دعوی، شکایت و مراجعه با آنها و ادله اثبات دعوی یا شکایت و مسائلی از این دست، آیین دادرسی در فقه امامیه را تشکیل می‌دهد که خطوط اصلی و معیارهای ضروری آنها به ویژه در مبحث ادله اثبات دعوی یا شکایت را تشکیل می‌دهد که از همین معیارها، اصولی توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عصر نبوت (۲۳ سال) و خانواده معصومش علیهم السلام بعد از عصر نبوت در عصر امامت (۲۵۰ سال) بیان شده است که سایر متفرعات و توافقی‌های وضعی و اجتماعی قابل استنباط و استخراج به آنها برمی‌گردد و بر پایه همین اصول، می‌توان آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری را بر حسب مقتضیات زمان و مکان سامان بخشید.

آیین دادرسی مدنی و کیفری علاوه بر اصول و مبانی آنها که در فقه امامیه تبیین شده است به ویژگی‌ها و مختصات مکانی و زمانی مربوط می‌شوند که موضوع صلاحیت‌ها و مرور زمان‌ها و فرجام‌خواهی را در رسیدگی قضائی در پی خواهد داشت که نتیجه و برآیند آن، انضباط قضائی اسلام خواهد بود.

ساختار و سازمان قضائی

صلاحیت قضائی از شئون ولایت والی مشروع منطبق بر فقه امامیه است. چه کسی و بنا به چه مبنائی صلاحیت حکومت بر مسلمانان را دارد؟ بدون هیچ تردیدی در تاریخ فقه اسلام، سراغ نداریم که هیچ فقیهی بپذیرد حاکمان جور و فاسقان ظلم، صلاحیت حکومت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰

بر جامعه اسلامی را داشته باشند بلکه اجماع و اتفاق همه فقها به این است که صلاحیت مقام قضائی همانند صلاحیت مقام قانون گذاری و صدور فتوی، در انحصار فقیه جامع الشرائط است. بنابراین ساختارسازی قضائی حکومت برعهده فقیه جامع الشرائط است تا در سایه آن ساختار منطبق بر فقه امامیه، مسلمانان بتوانند به راحتی دعوی و شکایات خود را در دادگاه اسلامی طرح کنند و با ارائه ادله اثبات دعوی یا جرم علیه مدعی علیه یا مشتکی عنه، اقامه دعوی یا شکایت کنند و دادرس عادل اسلامی پس از استماع ادله طرفین و بررسی آنها بر اساس معلومات قضائی و تقوای الهی، انشاء حکم کند و از سوی دیگر بر طبق حقی که ساختار قضائی به محکوم علیه می‌دهد، او بتواند در محکمه‌ای بالاتر فرجام‌خواهی کند تا به نحوه دادرسی و التفات دادرس به ادله طرفین، ایرادی منطبق بر فقه امامیه وارد کند و مقام قضائی بالاتر بر پایه ادله ایراد، حکم قضائی دادگاه بدوی را نقض یا ابرام نماید. ارائه ایده و تئوری برای ساختار و سازمان قضائی اسلام، تنها بر پایه رجوع به کتاب و سنت و استفاده از برداشت‌ها و استنباطهای فقهای سلف صالح و فهم دستاوردهای نوین علمی در دانش قضائی امکان‌پذیر است.

بنابراین ابتدا باید آیات و روایات مربوط به دادرسی در اسلام به دقت خوانده، آن‌گاه برداشت و استنباط شخصی به عنوان تئوری قابل طرح مطرح شود. سپس با تحلیل برداشت‌ها و استنباطهای فرزندگان و فقیهان، تئوری صواب متولد شود تا در سایه این روش به مطلوب نهائی از ساختار و سازمان قضائی اسلام برسیم.

ادله اثبات دعوی یا جرم

از مباحث مهم فقه شیعه، ادله اثبات دعوی و جرم است؛ به ویژه دلیل شهادت شهود که در امور مالی و کیفری بسیار کاربرد قضائی دارد. بررسی ویژگی‌های شاهد و تعداد آنها از جنس مرد یا زن در اثبات حقوق مردم یا حق خدا، نزد قاضی از مباحث کتاب شهادات فقه است و چنین مباحث فقهی استمرار تبیین آیات و روایات مربوط به شهادات در منابع اصلی فقه یعنی کتاب و سنت است؛ علاوه بر آن که سایر ادله اثبات دعوی و جرم مانند علم قاضی، اقرار مدعی علیه یا متهم، سوگند هریک از متخصصین - حسب مورد- علاوه بر شهادت شهود در یک ترتیب منطقی فقهی، برای قاضی جهت دادرسی حجت و مسؤولیت‌آور است.

چنانچه مدعی طرح دعوی در دادگاه نزد قاضی کند، قاضی از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱

مدعی علیه طلب جواب می‌کند. چنانچه مدعی علیه اقرار نکند و ادعای مدعی را انکار کند ولی قاضی عالم و آگاه به قضیه باشد، قاضی بر پایه علم خودش حکم می‌کند. البته چنین علمی باید مورد پذیرش عرف و عقل باشد نه این که یک ظن و گمان شخصی باشد بلکه مناشی آن باید به اسناد مقبول و دستاوردهای علمی و ... هر چیزی که عرف تحقق علم را در ذهن قاضی مسلم و قطعی می‌داند، مستند شود. اما چنانچه از هیچ طریقی علم برای قاضی حاصل نشود و مدعی علیه اقرار هم نکرده باشد، قاضی طلب شهود و بینه از مدعی می‌کند تا از شهادت آنها ادعای مدعی اثبات شود و چنانچه مدعی بگوید من بینه و شاهدی ندارم، قاضی او را به حق قسم دادن مدعی علیه آگاه می‌سازد و در اینجا به دلیل قسم می‌رسد.

بنابراین در ترتیب فقهی، ادله اثبات دعوی به ترتیب با:

۱- اقرار ۲- علم قاضی ۳- شهادت شهود ۴- قسم، مواجه هستیم که قاضی بعد از طرح دعوی جرمی مدعی در دادگاه و تقاضای صدور حکم از طرف او به سراغ ادله دعوی می‌رود و اساس این ادله در منابع فقه شیعه در کتاب قضاء و شهادات تدوین شده است و در مورد جرم و ادله اثبات آن و مجازات به کتاب حدود و تعزیرات، قصاص و دیات مراجعه می‌شود.

جرائم و مجازات در فقه شیعه

فقه شیعه مباحث جزائی را برخلاف حقوق موضوعه بر پایه جرائم تدوین نکرده است بلکه با پذیرش اصل قانونی بودن جرم و مجازات مباحث جزائی را بر پایه مجازات حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و حبس و ... تدوین کرده است و بر همین اساس سه کتاب عمده جزائی در فقه شیعه تحت عنوان حدود و تعزیرات، قصاص، دیات تألیف شده است مجازاتهای فقه جزائی به جهت تعدی و تجاوز به حقوق مردم یا حقوق الهی وضع شده است که گاهی در یک مورد جمع دو عنوان بین حق مردم و حق خدا می شود حدود به خاطر تجاوز به حقوق الهی و قصاص به خاطر جنایت بر نفس یا عضو بدن انسان و دیات به خاطر مجازات مالی وضع شده است که جرائم مطابق با این مجازاتها در فقه جزائی تعریف شده است و ادله اثبات جرائم برحسب موارد مجازاتها در فقه جزائی تعریف شده است و ادله اثبات جرائم برحسب موارد مجازاتها از حدود و تعزیرات، قصاص و دیات متفاوت است که به ترتیب افزار مرتکب جرم، گواهی شهود و سوگند است و علم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲

قاضی در مباحث جزائی جایگاه خودش را در مباحث مدنی از دست می دهد و همانند موارد دعاوی مالی برای اثبات جرائم جزایی جهت صدور حکم قضایی کاربرد دارد. بنابراین منابع فقه جزائی شیعه در سه مبحث حدود و تعزیرات، قصاص، دیات جمع آوری شده است که حدود و تعزیرات به همراه قضاء و شهادت در مجلد سی ام و کتاب قصاص و دیات در مجلد سی و یکم تقدیم خوانندگان محترم می شود.

منابع فقه شیعه

از قرن دوم هجری که نوشتن و ثبت احادیث رواج یافت، دانش آموختگان مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام به ضبط و حفظ احادیث اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرداختند که علاوه بر نقل احادیث منقول از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، روایات زیادی را در قانونمندی شخصی و اجتماعی از سوی اوصیای پیامبر اسلام روایت کردند و علم فقه از همین منابع روایی رشد و گسترش یافت و اجتهاد فقه شیعه در عصر غیبت حضرت مهدی امام زمان بقیه الله الاعظم (عج) به معنای عملیات استنباط احکام فقهی از همین منابع فقه یعنی کتاب و سنت شکل گرفت و هرگز به عنوان منبعی دیگر که از طریق ذوق و استحسان یا قیاس در کنار کتاب و سنت به حکم فقهی برسد نبوده است.

آنچه در ذیل می خوانید، سیر تدوین منابع فقه شیعه بر اساس ترتیب زمانی از قرن دوم هجری تا پایان قرن چهاردهم هجری به تلاش راویان مومن و ثقة است. گرچه نام شمار زیادی از آن عزیزان در تاریخ شناخته شده نیست اما همت عالی آنها در ضبط و حفظ احادیث امامان شیعه موجب شد تا روایات اهل سنت در عصر اختناق و ظلم اموی و عباسی از نابودی و تحریف مصون بمانند و به دست آیندگان برسند. اجر و پاداش همه آن مردان و زنان الهی که با خدای بزرگ خود معامله کردند به الطاف ذات ربوبی است و ما در آستانه نیمه دوم هزاره طلوع اسلام بر همه آنها درود و سلام می فرستیم و طلب علو درجات و حسنات از پیشگاه خدای منان داریم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳

راویان منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱- ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

ابو سعید/ ابوسعید بن زُبَاح بَکری جُریری کِنَدی رَبعی کوفی. ادیب، لغوی، نحوی، فقیه، قاری، محدث و مفسر بنام امامیه. از زادگاه و زادروز وی اطلاعی در دست نیست. برخی وی را با کنیه ابن سعید و ابو امیمه نیز یاد کردند. نسبت «جریری» به سبب آن است که وی مولای بنی جریر بن عباد بود و نسبت وی به «بکر» به خاطر بکر بن وائل نیای بزرگ این خاندان است. وی از امامان همام، حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده است.

گویند ۳۰۰۰۰ حدیث از امام صادق علیه السلام روایت کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و مردم را فتوا ده که من دوست دارم در میان شیعیانم چون تویی دیده شود.»

استادانی که وی نزد ایشان شاگردی کرد و بسیار آموخت، امامان حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم السلام و تابعین بودند. وی بیشتر سال‌های زندگانی خود را در کوفه گذراند و احتمالاً همانجا نیز زاده شد. چون خبر درگذشت وی به امام صادق علیه السلام رسید ایشان فرمود: «همانا مرگ ابان، دلم را به درد آورد!» از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- کتاب صفین

۲- معانی القرآن

۳- کتاب القراءات

۴- الغریب فی القرآن

۵- الفضایل

۲- محمد بن محمد بن اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقه شیعه.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستانداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

تألیف وی:

۱- الجعفریات.

قرن سوم

۳- نصر بن مزاحم (۱۲۰-۲۱۲ ق)

ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار منقری. تاریخ‌نگار توانا و راوی موثق شیعه.

در کوفه زاده شد و روزگار خود را در بغداد سپری کرد و در محضر اساتید آن دوره، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حبیب بن

حسان، عبدالعزیز بن سیاه و ... دانش آموخت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، وی را به عنوان یکی از شخصیت‌های علمی بغداد نام برده است. وی در بغداد درگذشت. تألیفات او بسیار است که چند نمونه آورده شد.

تألیفات وی:

۱- وقعه صفین

۲- وثاقت و اعتبار

۳- المناقب

۴- مقتل حسین بن علی علیه السلام و ...

۴- حسن بن محبوب سراد (۱۴۹-۲۲۴ ق)

راوی و محدث گرانقدر و موثق شیعه، از یاران امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام.

وی از ارکان اربعه روزگار خود بود. لقب: «سراد» یا «زراد» به معنی: زره‌ساز است که پیشه

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵ □

نیای او وهب- غلام جریر بن عبدالله بجلی- بوده است. از مشوقان به نگاشتن حدیث، پدر وی محبوب بود.

تألیفات وی:

۱- المشیخه

۲- الحدود

۳- الدیات

۴- الفرائض

۵- التفسیر

۶- النوادر (حدود ۱۰۰۰ ورق).

۵- ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق)

□
ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری بغدادی یا کوفی. فقیه، محدث، مفسر و از بزرگان ادب و منتقد شعر، عالم اخباری، متکلم و دانشمند روزگار خود.

وی اصالتاً ایرانی بود اما در بغداد و به گفته‌ای در کوفه زاده شد. در بغداد جای گرفت و حدیث و نگاشتن آن را شروع کرد و به

همین دلیل هم نام‌آور است. البته به خاطر چیرگی و تسلطش بر شعر، ادب و نقد علمی ادبیات عرب نیز مشهور است.

چندی در دینور به منصب قضاوت نشست و پس از آن در بغداد به تألیفات خود پرداخت. استادانی که ابن قتیبه در نزدشان در علوم

مختلف از جمله حدیث، لغت، کلام و ... بسیار آموخت و بهره‌ها برد، می‌توان به ابوحاتم سجستانی، ریاشی، جاحظ، ابوعبدالله

حمدانی، عبدالرحمن بن قریب معروف به اصمعی و ... اشاره کرد.

درباره خاکجای وی اختلاف است؛ اما قطع یقین یا در کوفه (احتمال کم) یا در بغداد (احتمال بسیار) بوده است.

تألیفات وی:

۱- تفسیر غریب القرآن

۲- غریب الحدیث

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶

۳- عیون الاخبار

۴- الشعر و الشعراء

۵- جامع الفقه و ...

قرن چهارم

۶- برقی (!- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلائی برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهراً رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالاً در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمه اطهار علیهم السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیه السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند. چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند، محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرة المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷

۷- ابراهیم بن محمد ثقفی (!- ۲۹۰ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تالیف قرن سوم هجری است. ابو الفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب فهرست او را از ثقات علماء و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیر المؤمنین علیه السلام او را والی مداین کرده است و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود. هنگامی که جراح بن سنان در مظلم سابط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد امام علیه السلام بر سعید بن مسعود وارد شد و او طیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

تألیفات وی:

۱- المغازی ۲- الغارات ۳- المعرفة ۴- الجامع الکبیر فی الفقه

۸- محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

از یاران باوفای امام حسن عسکری علیه السلام و چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم همه‌جاگیر و امام حسن عسکری علیه السلام در منطقه نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به شکل مخفیانه، خود را به حضرت امام علیه السلام نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان علیه السلام بهره‌مند ساخت. وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلی و ... درباره او بسیار گفته و نگاشته‌اند. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸

تألیفات وی:

۱- کتاب الصلوة

۲- کتاب الوضوء

۳- کتاب الجنائز

۴- کتاب الصیام

۵- کتاب الحج ۶- کتاب النکاح

۷- کتاب الطلاق

۸- کتاب المزار

۹- کتاب الرد علی الغلاة

۱۰- بصائر الدرجات و ...

قرن چهارم

۹- عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟)

□

ابو عتاب عبدالله بن بسطام بن شاپور نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام، دو راوی بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری. آن دو فقیه ثقه، برای گسترش اندیشه‌های بزرگان عصمت و طهارت علیهم السلام به قزوین سفر کردند و از راویان بزرگ آن دیار

شدند. به جز آموختن در نزد پدر خود بسطام بن شاپور و عموهای خود زکریا، زیاد و حفص، در نزد استادان بزرگی چون: محمد بن خلف، علی بن ابراهیم واسطی، اسحاق بن ابراهیم، تمیم بن احمد سیرافی و ... شاگردی کردند.
تألیف آن دو:
طب الاثمه.

۱۰- حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق-؟)

ابومحمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی، فقیه و محدث شیعی ایرانی.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹

وی در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسول صلی الله علیه و آله همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت و در خانه حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند. روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و ... نقل و به آن استناد شده است.

به گفته شیخ طوسی، وی و برادرش از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام بودند. وی در قم درگذشت.

تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.
تألیفات وی (و برادرش):

۱- المناقب

۲- کتاب الزیارات

۳- کتاب التقیه

۴- الرد علی الغلاه ۵- المثالب و ...

۱۱- ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

ابومحمد احمد بن علی، معروف به ابن اعثم کوفی الکندی، محدث، شاعر و تاریخ‌نگار بزرگ شیعی.

از زادگاه و زادروز وی هیچ اطلاعی در دست نیست و حتی در نام و نسب وی اختلاف است. برخی نام وی را احمد و برخی محمد آورده‌اند. همچنین لفظ «اعثم» را که لقب پدر وی بود، گاهی درباره خود وی «ابن اعثم» به کار بردند.

یاقوت حموی در معجم الادبا ابیاتی از وی آورده است و نیز در ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، حموی از وی چنین یاد می‌کند: «مورخ است و شیعی مذهب و نزد اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود»؛ که البته سخن حموی از جهت بغض و کینه‌ای است که به تشیع دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰

از خاکجای وی هیچ گونه اطلاعی در دسترس نیست.

تألیفات وی:

۱- الفتوح

۲- کتاب التاریخ

۳- کتاب المألوف

۱۲- عبدالله بن جعفر حمیری (؟-۳۲۰)

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجسته شیعه در قرن چهارم هجری. وی با امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر علیه السلام مرتبط بود.

تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد

۲- العظمه و التوحید

۳- الامامه ۴- الاستطاعه و المعرفه

۵- الطب

۶- الرسائل

۷- فضل العرب

۸- مسائل عن محمد بن عثمان العمری و التوقیعات

۹- کتاب الدلائل

۱۰- الغیبه و الحیره

۱۳- محمد بن مسعود عیاشی (؟- ح ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعه امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانه روزگار

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱

خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعه دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

عیاشی همدوره شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

در طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. کشی از شاگردان وی بود.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

- ۱- کتاب التفسیر
- ۲- المعارض
- ۳- الدعوات
- ۴- کتاب الشعر
- ۵- الانبیاء و الاولیاء و ...

۱۴- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقة‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند. وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.

تألیف وی:

- ۱- تفسیر فرات

۱۵- جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی، مشهور به ابن رازی ایلاقی. محدث، فقیه شیعی در قرن چهارم هجری. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجا که دیر زمانی در ری جایگیر شده، به ابن رازی معروف است. هم‌عصر شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دوی آن بزرگان روایت کرده و منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲

شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسنده پرکاری بود و آثاری نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است. اکثر رجال‌نویسان، وی را به فضل و دانش ستوده و ثقة تمام دانسته‌اند. از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

- ۱- الاعمال المانعه من دخول الجنة (مانعات)
- ۲- ادب الامام و الماموم
- ۳- المسلسلات الاخبار
- ۴- الغایات
- ۵- العروس
- ۶- جامع الاحادیث النبویه

۱۶- شیخ کلینی (؟-۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلفان کتب اربعه.

وی در دهی (فشافویه) از کلین در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهرری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را برعهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علان در سفر حج و در راه زیارت خانه خدا، به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیماً آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳

مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دوره کلینی را باید «دوره حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقة الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعه‌آم و وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند؛ که با اثر خود کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیاتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی، معروف به ابن زینب و ... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، در گذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازه این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفه» بغداد به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- کافی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴

۲- کتاب رجال

۳- رد قرامطه

۴- رسائل ائمه

۵- تعبیر الرویا

۱۷- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه. وی در حران- یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه- زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد. استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی درباره‌ی وی می‌گوید:

«کتاب ایشان- تحف العقول- خود بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول ۲- التمهیص فی ذکر اخبار ابتلاء المومن

۱۸- محمد بن همام اسکافی (۲۵۸-۳۳۶ ق)

ابوعلی محمد بن همام بن سهیل اسکافی، از چهره‌های درخشان، بزرگان شیعه و یاران سفرای امام زمان علیه السلام. وی در اسکاف- محلی میان بصره و کوفه- زاده شد. در آن زمان کوفه و اطراف آن به عنوان سرزمین دوستداران به حضرات معصومین علیهم السلام شناخته می‌شد.

محمد در خانواده‌ای تازه مسلمان که اسلام را از شیعیان پذیرفته بودند، چشم گشود و پرورش یافت.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵

خود می‌گوید: «پیش از به دنیا آمدنم، پدرم نامه‌ای برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از ایشان خواست تا دعا بفرماید خداوند فرزند صالحی را به وی عطا فرماید.

امام در ذیل نامه مرقوم فرمود: خداوند خواسته‌ی تو را برآورده فرمود».

محمد اسکافی پس از تحصیلات مقدماتی، برای کسب دانش آن روزگار به بغداد که آن زمان مرکز دانش بود، رهسپار شد اما هدف مهم‌تر وی آن بود که بدین طریق به نایب خاص قائم آل رسول علیه السلام نزدیک و نزدیک‌تر شود و بتواند دستورهای ایشان را اجرا کند.

شیخ طوسی درباره‌ی وی می‌گوید:

«ابوعلی محمد بن همام اسکافی، شخصیتی جلیل‌القدر و مورد اطمینان است و روایات فراوانی را روایت کرده است».

محمد اسکافی در ۸۰ سالگی به سرای باقی شتافت.

تألیفات وی:

۱- کتاب التمهیص

۲- الانوار فی تاریخ الائمه

۱۹- کشی (؟- ۳۴۰ ق)

ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه. انتساب کشی به منطقه «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. وی از غلامان عیاشی بود. در خانه عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، شورید و خروج کرد. کشی، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریباً استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند. شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، صاحب کتاب کامل الزیاره، هارون بن موسی تلعبکری، ابواحمد عیسی بن حیان نخعی و حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- الرجال

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶

۲- معرفه الناقلین عن الائمه الصادقین

۳- کثیر العلم

۲۰- علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

ابوالقاسم علی بن احمد کوفی یا علوی، فقیه، متکلم، اصولی و توانا در علوم گوناگون. در آغاز، کارش بر طریقی مستقیم بود و کتاب محکمی را تألیف کرد که از آن جمله می‌توان کتاب الاوصیاء و کتاب در فقه را نام برد. سپس حال و مذهب وی تغییر کرد و به سوی غلو پیش رفت.

پسر وی ابومحمد، تألیفات وی را گردآوری کرد. احمد کوفی در «کرمی» منطقه‌ای در فسا نزدیک شیراز در گذشت.

تألیفات وی:

۱- الانبیاء

۲- الابداء

۳- فساد قول البراهمه

۴- الآداب و مکارم الاخلاق

۵- الاستدلال فی طلب الحق و ...

۲۱- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی القضاة و داعی الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷

تألیفات وی:

- ۱- دعائم الاسلام
- ۲- شرح الاخبار
- ۳- اساس التاویل
- ۴- افتتاح الدعوه
- ۵- التوحید والامامه
- ۶- مفاتیح النعمه
- ۷- الايضاح
- ۸- الینبوع
- ۹- المجالس و المسامرات

۲۲- شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است». استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸

ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

تألیفات وی:

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲- مدینه العلم

۳- کمال الدین و تمام النعمه

۴- الخصال

۵- توحید

۶- الامالی

۷- المقنع فی الفقه و ...

قرن پنجم**۲۳- سید رضی (۳۵۹-۴۰۶ ق)**

ابوالحسن محمد بن الحسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

وی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود و در بغداد زاده شد. از سوی پدر و مادر، نسبی شریف داشت. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همه آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دوره سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی - فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹

«اشعرالطالبین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیکی خانه خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانه بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ...

وی در محله کرخ بغداد در سرای خود در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

تألیفات وی:

- ۱- نهج البلاغه
- ۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن
- ۳- مجازات الآثار النبویه
- ۴- حقایق التاویل فی متشابه التنزیل
- ۵- خصائص الائمة ۶- دیوان اشعار

۲۴- خزّاز رازی (؟- ح ۴۱۰ ق)

شیخ ابوالقاسم علی بن محمد علی خزّاز رازی قمی، ثقة معروف و محدث امامیه. وی در سفرهای بسیاری که داشت، از بزرگان علمای شیعه استماع حدیث کرد که از منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰

جمله مشایخ وی: شیخ صدوق، ابی المفضل شیبانی، شیخ احمد عیاشی و بزرگانی چون ابن شیوخ بودند. چندی در حوزه‌های قم و ری تدریس کرد. ابوالعباس نجاشی که از هم‌عصران وی بوده، او را در رجال خویش، ثقة، فقیه و از بزرگان شیعه خوانده است. هم کتابی در کلام، هم در فقه دارد. در ری درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. تألیف وی:

- ۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر

۲۵- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. شیخ طوسی نیز که از شاگردان ارزشمند مکتب وی است، می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عباد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقه فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شاگردانی را که تربیت کرد، از بهترین‌های جهان اسلام و تشیع هستند: سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتوح کراچکی و ... شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک

سپرده شد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱

تألیفات وی:

۱- المقنعه

۲- الفرائض الشریعه

۳- الامالی

۴- الارشاد و ...

۲۶- سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. علامه حلّی وی را معلم شیعه امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- تنزیه الانبیاء

۲- الانتصار فی ما انفردت به الامامیه من المسائل الفقهیة

۳- الذریعه فی اصول الشریعه

۴- المحکم و المتشابه

۵- المختصر

۶- الامالی

۷- درر الفوائد و ...

۲۷- احمد بن علی نجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق)

ابوالحسین احمد بن علی بن عباس بن محمد بن عبدالله نجاشی. راوی ثقه، نسابه توانا و عالم بسیار بزرگ امامیه.

وی در شهر کوفه زاده شد. پدرش (علی بن احمد) از محدثین و بزرگان شیعه بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲

سفرهای دور و نزدیکی داشته که بیشتر به نیت زیارت عتبات عالیات بوده. چندی در بغداد، چندی در نجف اشرف و سامرا گذراند.

وی از اندک راویانی است که تنها از موثقین و افراد معتبر روایت نقل کرده و به همین دلیل هم کتاب رجال وی سرآمد کتب دیگر است.

استادانی که در محضر آنها شاگردی کرد، عبارتند از: پدرش (که از او یاد شد)، شیخ مفید، احمد بن عبد الواحد بزاز معروف به ابن حاشر و ...

شاگردان وی نیز شیخ الطائفه طوسی، شیخ ابوالحسن صهرشتی و سید عماد الدین بن معید حسنی مروزی بودند.

نجاشی در ۷۸ سالگی در مطیر آباد از نواحی سامرا چشم از جهان فرو بست.

تألیفات وی:

۱- رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)؛

۲- انساب بنی نصر بن قعین؛

۳- کتاب الجمعة و ماورد فیه من الاعمال و ...

۲۸- شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه»، فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحیر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزه علمی نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آنچنان آوازه علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳

بامرالله خلیفه عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، خاک شد.

تألیفات وی:

۱- الاستبصار (سومین کتاب از کتاب‌های اربعه شیعه)

۲- تهذیب الاحکام (چهارمین کتاب از کتاب‌های اربعه شیعه)

۳- النهایه

۴- المبسوط

۵- الخلاف

۶- التبیان و ...

۲۹- ابوالفتح کراچی (؟-۴۹۹ ق)

شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی طرابلسی. فقیه، اصولی، ریاضیدان، ستاره‌شناس، ادیب، مسلط به علوم حدیث، فلسفه، کلام، نحو، اخلاق، تاریخ، رجال، تفسیر و پزشکی.

وی در محضر استادان بزرگوار چو شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی و ... شاگردی کرد و از هر کدام توشه‌ای و بهره‌ای گرفت. سفرهای بسیاری به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، سوریه، لبنان، مصر، بغداد و همچنین شهرهای دور و نزدیک خود داشت. با مباحثات و تألیفات خود که نزدیک به ۸۰ اثر می‌شود به بررسی امامیه را بر همگان آشکار کرد. وی در لبنان و شهر صور درگذشت.

تألیفات وی:

۱- کثر الفوائد

۲- روضه العابدین و نزهة الزاهدین

۳- الرسالة الناصریه ۴- معدن الجواهر و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴

قرن ششم

۳۰- فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰-۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین الاسلام. گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. وی در تألیفاتش دارای اختیار بود؛ مثلاً- از کتاب مقتصد در نحو، اختیاری نیکو کرده است به غایت کمال؛ و از تفسیر امام زمخشری (کشاف) اختیاری کرده است فی غایه الجوده.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند. تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳- الآداب الدینیة للخزانة المعینیة

۴- تفسیر الکافی الشافی

۵- نثر اللآلی

۶- اسرار الامامه و ...

۳۱- حسن بن فضل طبرسی (؟-۵۴۸ ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارسته شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب

کتاب مستطاب تفسیر مجمع‌البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاه الانوار فی غرر الاخبار. تألیف وی:

۱- مکارم الاخلاق

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵

۳۲- عمادالدین طبری - (؟-؟) (۵۵۳ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کحی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن ششم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

تألیفات وی:

۱- بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی

۲- الزهد و التقوی

۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

۳۳- تاج الدین شعیری (؟-؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رئیس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت.

تألیف وی:

۱- جامع الاخبار

۳۴- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگرد وی ابن شهر آشوب مازندرانی.

تألیفات وی:

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶

۲- تاریخ الائمه علیهم السلام

۳- فضائل الزهراء عليها السلام

۴- مفاخر الطالبیة

۵- الکافی فی الفقه

۳۵- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (۵۱۰-۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرة او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود. تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۳۶- سید فضل الله راوندی (?-۵۷۰ ق)

سید ابوالرضا ضیاءالدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رئیس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقة قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسول صلی الله علیه و آله زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید:

«سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده ...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن‌الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عمادالدین استرآبادی و ... اجازه‌روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷

بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام‌الدین بحرانی و شیخ تاج‌الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین علیهم السلام، در کاشان درگذشت.

تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- ضوء الشهاب فی شرح الشهاب

۳- التفسیر و ...

۳۷- قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

شیخ قطب الدین، ابوالحسن / ابوالحسین سعید بن عبدالله بن هبه الله بن حسن راوندی کاشانی. عالم بزرگ، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و تاریخ‌دان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در راوند کاشان زاده شد و پدر و پدر بزرگ وی از علمای بزرگ زمان خود بودند.

در آغاز، در نزد پدر خود تحصیلات ابتدایی را فراگرفت و به محضر اساتید بنام آن دوره راه یافت و به کسب دانش پرداخت که آن اساتید عبارتند از: فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان، عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری، صفی‌الدین سید مرتضی ابن داعی رازی و ...

چندی در شهر مقدس قم جایگیر شد و از محضر اساتید آنجا نیز فیض برد و چیزی نگذشت که از چهره‌های سرشناس شیعه گردید. شاگردان او عبارتند از: نصیرالدین حسین راوندی و ظهیرالدین محمد راوندی (فرزندان وی)، قاضی احمد بن علی بن عبدالجبار طوسی، فقیه علی بن محمد مدائنی و ...

قطب راوندی در قم دیده از جهان فرو بست و در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- الخرائج و الجرائح

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸

۲- فقه القرآن

۳- اسباب النزول

۴- تهافت الفلاسفه

۵- الاغراب فی الاعراب و ...

۳۸- ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی قمی، معروف به ابن شاذان قمی. عالم بزرگوار و راوی ثقة شیعه.

وی از بزرگانی است که از افراد بسیاری نقل روایت کرده و محضر بسیاری از علمای شیعه و سنی را درک نموده است. استادان وی پدرش احمد بن علی (از علما و مؤلفان شیعه)؛ دایی‌اش ابوالقاسم بن قولویه صاحب کتاب کامل الزیارات، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی و ...

از جمله شاگردان و روایان احادیث ابن شاذان نیز می‌توان از: شیخ طوسی، نجاشی و کراجکی نام برد.

تألیفات وی:

۱- مأه منقبه ۲- بستان الکرام

۳- البیان فی ردّ الشمس لامیرالمومنین علیه السلام

۴- المناقب

۵- ایضاح دفائن النواصب

۳۹- ابو علی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

شیخ سدیدالدین ابوعلی بن طاهر صوری عاملی. عالم، فاضل و فقیه امامیه در قرن ششم هجری. از زادروز و زادجای وی اطلاعی در دست نیست. اما چون به عامل نسبت داده شده، برمی آید از آنجا بلند شده و پرورش یافته. صاحب بحار الانوار کتاب قضاء حقوق المومنین را به وی منسوب می‌داند و به کتاب وی اعتماد دارد و از آن نقل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیف وی:

۱- قضاء حقوق المومنین

۴۰- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه. وی در خطه زیبای مازندران زاده شد. وی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

درباره وی، الوافی بالوفیات چنین می‌گوید:

«وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید؛ به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند ... وی زیارو، راست گفتار، خوش مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابو عبدالله نظری مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و ... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

۲- مثالب النواصب

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون

۴- مائده الفائده

۵- المثال فی الامثال و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰

۴۱- محمد بن ادريس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

ابوعبدالله محمد بن احمد ادريس عجلی حلی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حله زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادريس، پیشوای فقهای حله، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رئیس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن

رطبه سواری و ...

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلی، شمس الدین فخار بن معد موسوی و ...

ابن ادريس - عالم بزرگوار جهان تشیع - در شهر حله جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛

۲- کتاب التعلیقات؛

۳- خلاصه الاستدلال و ...

قرن هفتم

۴۲- ورام بن ابی فراس (؟-۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حله زاده شد. وی نیای مادری سید رضی الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای

جلیل القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه

فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حله، چشم از جهان بریست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱

تألیفات وی:

۱- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر

۲- مسأله فی المواسعة والمضایقه

۴۳- ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق)

ابوالحسن علی بن ابی الکرام محمد بن عبدالکریم بن عبدالله شیبانی، تاریخ‌نگار، ادیب، نسب‌شناس و محدث. ملقب به عزالدین و

مشهور به ابن اثیر جزری.

وی در جزیره ابن عمر زاده شد و دوره جوانی خود را در موصل گذراند. در موصل، شام و بغداد نزد استادان بنامی چون ابومحمد

عبدالله بن علی بن سواده، ابوالقاسم یعیش بن صدقه، عبدالمنعم بن کلیب حرانی و ... دانش روزگار را فرا گرفت.

ابن خلکان می‌گوید: «ابن اثیر، حافظ حدیث بود و تواریخ را از برداشت و انساب عرب را نیک می‌دانست و به اخبار عرب واقف

بود».

وی در بغداد درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

- ۱- اللباب فی تہذیب الانساب
- ۲- اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابہ
- ۳- الکامل فی التاریخ
- ۴- التاریخ الباہر فی الدولہ الاتابکیۃ و ...

۴۴- ابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶ ق)

ابوعمر و جمال الدین عثمان بن عمر، نحوی و فقیہ مالکی.

خاندان وی از کردان، ساکن دونه قریه‌ای در ہمدان بودند و پدر وی مردی سپاہی و از حاجبان دستگاہ امیر عزالدین موسک صلاحی بود و بہ ہمین خاطر وی را ابن حاجب گفتند و بر آن شہرت یافت. ابن حاجب در استا- شہری در منطقہ صعید مصر- زادہ شد. وی در قاہرہ بہ فراگرفتن قرآن کریم پرداخت و سپس فقہ مالکی آموخت.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مہدی - صبوری، م، منابع فقہ شیعہ، ۳۱ جلد، انتشارات فرہنگ سبز، تہران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ہ ق

منابع فقہ شیعہ؛ ج ۳۰، ص: ۴۱

استادانی کہ در نزدشان شاگردی کرد، از جملہ: ابوالجود غیاث بن فارس لخمی،

منابع فقہ شیعہ، ج ۳۰، ص: ۴۲

شاطبی، ابومنصور ایباری، ابوالحسین بن جبیر، امام شاذلی و ... بودند.

ابن خلدون از وی، نہ تنها بہ نحوی و فقیہ ارجمند یاد می کند کہ وی را اصولی بزرگ می داند. از خاکجای او اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

- ۱- الکافیۃ
- ۲- الامالی النحویہ
- ۳- المختصر فی فروع / جامع الامہات
- ۴- منتهی السؤل و الامل فی علمی الاصول و الجدل و ...

۴۵- سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق)

سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس. فقیه نام‌آور، ادیب گرانقدر و شاعری چیره‌دست، از نوادگان امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام.

وی در شهر حله زاده شد و در همانجا هم تحصیلات ابتدایی خود را گذراند.

موضوع تألیفات وی بیشتر در خصوص ادعیه و زیارات است. چندی نقابت علویان را پذیرفت تا بتواند به امور شیعیان پردازد.

وی در ۷۵ سالگی درگذشت و در حرم امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- المهمات و التتمات (۱۰ جلد که هر کدام با عنوان مستقل چاپ شده است: فلاح السائل، زهره للربیع، جمال الاسبوع، اقبال الاعمال و ...).

۲- کشف المحججه لثمره المهجه

۳- مصباح الزائر و جناح المسافر

۴- اللهوف علی قتلی الطفوف

۵- مهج الدعوات و منهج العناية

۶- فرج المهموم ۷- الاستخارات و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳

۴۶- محقق حلی (۶۰۲-۶۷۲ ق)

ابوالقاسم جعفر بن حسن یحیی بن حسین سعید هذلی حلی، ملقب به نجم‌الدین و معروف به محقق حلی.

فقیه گرانمایه، محدث ارجمند، ادیب، شاعر، منشی و عالم امامیه و مرجع تقلید شیعه در دوره خود.

در حله زاده شد و نخست در نزد پدر خود حسن بن یحیی بن سعید، مقدمات علوم روزگار را خواند و آن را پشت سر گذارد. پس

از آن در نزد استادان آن دوره که مشایخ وی در قرائت و روایت نیز بودند، بهره‌ها برد:

نجیب‌الدین محمد بن جعفر بن ابوالبقاء هبه الله. نما حلی الربعی، سید فخار بن معد موسوی، شیخ مفید‌الدین محمد بن جهم حلی و

...

در سرودن شعر، بسیار چیره‌دست و در نگاشتن نثر، نوآفرین بود. نگاشته‌هایش در نهایت فصاحت، بلاغت و جزالت بود.

شاگردانی که در نزدش درس آموختند، عبارتند از:

حسن بن یوسف بن مطهر حلی - مشهور به علامه ذابیع الصیت [/ پرآوازه] - حسن بن داود حلی، سید غیاث‌الدین عبدالکریم صاحب

فرحه الغری، سید جلال‌الدین محمد بن علی بن طاووس، جلال‌الدین محمد بن محمد کوفی هاشمی، نجم‌الدین طمان بن احمد

عاملی شامی و ...

اعیان الشیعه و برخی کتب رجال، سال درگذشت وی را ۶۷۶ ق گزارش کردند. وی در همان شهر حله درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام

۲- النافع (مختصر الشرائع)

۳- المعبر فی شرح المختصر

۴- اصول الدین

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴

۵- شرح نکت النهایه و ...

۴۷- علی بن عیسیٰ اربلی (؟-۶۹۳ ق)

ابوالحسن علی بن عیسیٰ بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیه قرن هفتم هجری. وی در اربل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن درباره وی می‌گوید:

«امامیه متفق‌اند که علی بن عیسیٰ اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است.»

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و ... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و ... تربیت کرد. عیسیٰ اربلی در بغداد درگذشت و در خانه مسکونی خود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- کشف الغمّه فی معرفه الائمة

۲- المقامات

۳- دیوان اشعار

۴- کتاب الطیف

قرن هشتم

۴۸- سید هبه الله موسوی (؟-؟)

ابو محمد سید هبه الله حسن موسوی، فاضل، عالم کامل، محدث جلیل‌القدر و فقیه امامیه. وی هم‌عصر علامه بزرگوار حلّی بود.

تنها کتاب وی، المجموع الرائق من ازهار الحدائق است که به اشتباه به شیخ صدوق نسبت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵

داده شده و این کتاب اخبار، کلام، فقه و ... را در بردارد و در دو جلد بزرگ است.

از زادروز، درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

۴۹- شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ ق)

شیخ شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال‌الدین مکی، معروف به شهید اول یا شهید علی الاطلاق. فقیه، عالم امامیه و از نوابغ اجتهاد.

وی در جزین از توابع جبل عامل زاده شد. نخست، نزد پدر و برخی از علمای جبل عامل به کسب دانش پرداخت و به دلیل هوش سرشار و حافظه قوی، دیگر در آنجا تشنگی‌اش رفع نمی‌شد و این شد که در ۱۶ سالگی عازم عراق گردید. نخست، در شهر حلّه، شاگردی فخرالمحققین فرزند علامه حلّی را کرد و پس از یک سال یعنی در سال ۷۵۱ ق به دریافت اجازه نایل شد. از آن پس بود که سفرهای دیگر خود را به طور جدی برای کسب فیض بیشتر از علما آغاز کرد.

وی به مدرسه بزرگ کربلای معلّی و به حوزه درس سید عمیدالدین اعرجی حائری، برادرش سید ضیاء‌الدین و سید عالم‌الدین موسوی حائری پیوست و بهره‌ها برد و از مشایخ یاد شده به دریافت اجازاتی نایل گردید و در همانجا بود که با تدریس و فتوا، آوازه بلندی یافت.

از آنجا راهی بغداد، مکه معظمه، مدینه منوره، فلسطین، شام و مصر شد و از علمای فریقین سنی و شیعی بهره‌مند گردید و اجازات مفصلی را نیز به دست آورد.

در دمشق بود که زانوی ادب و شاگردی در نزد حکیم متأله قطب‌الدین رازی بویه گذارد و از او فیض برد و بسیار آموخت. وی با دلی متقی و علمی ناب به زادگاه خود جزین برگشت و در آنجا مدرسه فقهی بنیان کرد و سپس با همتی والا، حوزه این مدرسه را تا شام گسترش داد که در آن نوآوری‌های فقهی به ظهور گذاشت. آوازه شهید اول چنان در گوشه و کنار پیچید که سلطان علی بن المؤید حاکم خراسان و رهبر و زعیم روحی سربداران خراسان به سوی وی نامه‌ای مبنی بر در دست گرفتن حکومت سربداران فرستاد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶

از اینجا بود که زندگی سیاسی شهید اول آغاز می‌شود و با توجه به این که وی از زادگاهش جزین به شام کوچ کرد و در آنجا جایگیر شده بود و در سرای خود تدریس و مجلس بحث و مناظره را ترتیب می‌داد، حکومت وقت به دقت وی را تحت نظر داشت. نخستین کاری که بر خود فریضه می‌دانست، وحدت بین مسلمانان سنی و شیعه و برانداختن مغولان و حکومت جور بود و در این راستا، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید.

اما شاگرد وی محمد مالوشی از علمای کرد شیعه با وی اختلاف نظر پیدا کرد و آن این که، صفات الهی را به حضرات معصومین علیهم السلام منسوب می‌دانست که شهید اول وی را تکفیر کرد و کار به کارزار و کشته شدن شیخ مالوشی کشید. همین مسأله پس از چندی به دست و دسیسه جانشین شیخ مالوشی یعنی شیخ تقی‌الدین جبلّی خیامی و شهادت جمع کردن و امضا نمودن بسیاری از شیعیان مرتد و اتباع مالوشیه، منجر به حکم تکفیر وی از سوی قاضیان بیروت و صیدا و سرانجام قاضی شافعی شام، شیخ عباد بن جماعه گردید و پس از آن که به شهید اول توبه ارائه شد و وی از آن سرباز زد، وی را در قلعه رحیه دمشق زندانی و پس از آن سر وی را قطع کردند و پیکرش را به دار آویختند و سنگسار کردند و سپس سوزاندند. (رضوان الله تعالی علیه)

شاگردانی که در نزد وی آموختند و رویه او را عملاً دنبال کردند، سه فرزند او، شیخ رضی‌الدین محمد، شیخ ضیاء‌الدین علی، شیخ ابومنصور الحسن و بسیار دیگر مانند حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و شیخ شمس‌الدین محمد بن عبدالعلی کرکی عاملی و ... بودند.

شهید اول، آثار گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که بالغ بر بیست عنوان می‌شود.

تألیفات وی:

- ۱- اللعة دمشقیة
- ۲- غایة المراد فی شرح الارشاد
- ۳- البیان فی الفقه
- ۴- المزار
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷
- ۵- الدرّة الباهرة من الاصداف الطاهرة
- ۶- الدروس
- ۷- الذّکری و ...

قرن نهم

۵۰- ابن فهد حلّی (۷۵۷-۸۴۱ ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی. وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و ... دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات درباره وی می‌نویسد:

«عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد.

وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول ظاهری و باطنی و علم و عمل است.»

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق درباره امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و بر آنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیه السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و ...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و ...

ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلی در گذشت و

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸

خاکجای وی کنار خیمه گاه قرار دارد.

تألیفات وی:

- ۱- آداب الداعی
- ۲- استخراج الحوادث
- ۳- اسرار الصلاه
- ۴- التحصین فی صفات العارفين
- ۵- عدة الداعی ونجاح الساعی و ...

۵۱- حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟)

عزالدین حسن بن سلیمان حلّی، فقیه و محدث شیعی و از شاگردان ممتاز شهید اول. برخی وی را حلبی و برخی از مردم جبل عامل می‌دانند. در نزد شهید اول (شیخ شمس الدین محمد مکی) و سید بهاءالدین علی بن عبدالکریم نیلی شاگردی کرد، آموخت و از شهید اول اجازه روایت گرفت. حسین بن محمد بن حسن حمویانی و تاج‌الدین عبدالحمید بن احمد هاشمی زینی، از وی اجازه روایت داشتند. خاکجای وی مشخص نیست. تألیفات وی:

- ۱- مختصر البصائر لمنتخب البصائر
- ۲- المختصر
- ۳- الرجعه
- ۴- تفضیل محمد صلی الله علیه و آله و آله علی الانبیاء ...
- ۵- احادیث الدرّ

۵۲- حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحارالانوار و وسائل الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند. منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹. تألیفات وی:

- ۱- ارشاد القلوب الی الصواب
- ۲- اعلام الدین فی صفات المومنین
- ۳- غرر الاخبار و درر الآثار
- ۴- الاربعون حدیثاً

۵۳- ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴-۹۰۵ ق)

ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی کفعمی، ملقب به تقی الدین، عالم و فقیه بزرگ شیعه از مردم جبل عامل. وی در روستای کفر عیمای جبل عامل زاده شد. همانجا در نزد پدر خود علی بن ابراهیم، درس‌های نخستین را فرا گرفت. پس از به پایان رساندن درس‌های نخستین، به کربلای معلی رهسپار شد و چندی در آنجا ماند و درس گرفت و آموخت. مشایخی که وی هم از آنها اجازه روایت گرفت و در نزدشان شاگردی کرد: علی بن ابراهیم صالح کفعمی (پدر وی)، حسین بن ساعد حسینی حائری صاحب تحفه البرار فی مناقب الائمة الاطهار، سید علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی صاحب رفع الملامه. صاحب امل الامل وی را ادیب، شاعر و ثقه می‌نامد. صاحب تکلمة الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی درباره وی می‌گوید: «وی از فاضلان، محدثان، راست کرداران و پرهیزگاران بنام و حد میان شهید اول و ثانی بود و آثار بسیاری دارد.» کفعمی در همان روستای کفر عیما در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد. تألیفات وی:

۱- المصباح (الجنة الواقية والجنة الباقية)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰

۲- مختصر

۳- البلد الامین والدرع الحصین

۴- نهایت الارب فی امثال العرب

۵- النخبة و ...

۵۴- ابن ابی جمهور احسانی (۸۴۰-۹۱۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه. وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، بر آن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون:

شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانه خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلی رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلالی بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانه خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظره بین الغروی و الهروی

که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانه خدا

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱

را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سید محسن رضوی، شیخ ربیعہ جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقق ثانی و ... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- عوالی اللآلی [/ عوالی اللآلی]

۲- الاقطاب الفقهیة والوظایف الدینیة علی مذهب الامامیة

۳- درر اللثالی

۴- زاد المسافرین فی اصول الدین

۵- المجلی و ...

۵۵- محقق کرکی (?- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

شیخ نورالدین علی بن الحسین بنت عبد‌العالی کرکی، معروف به محقق ثانی. عالم و فقیه امامیه در قرن دهم هجری.

وی از علمای جبل عامل بود و تحصیلات خود را در شام و عراق تکمیل کرد و پس از تکمیل مراتب علمی و عملی، بنا به درخواست شاه تهماسب به ایران سفر کرد و شیخ الاسلام رسمی ایران شد. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست.

استاد وی، شیخ علی بن هلال جزائری بود و از او بسیار آموخت.

شاگردانی که در نزدش شاگردی کردند و درس گرفتند، عبارتند از:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲

شیخ زین‌الدین فقعانی، شیخ احمد بن محمد بن ابی جامع، شیخ نعمت‌الله بن شیخ جمال‌الدین، احمد بن الشیخ شمس‌الدین و ... وی در نجف اشرف درگذشت.

تألیفات وی:

۱- اثبات الرجعه

۲- احکام الارضین

۳- جامع المقاصد

۴- نفحات اللاهوت

۵- حاشیه المختصر النافع و ...

۵۶- شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ ق)

شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، فقیه نامدار و عالم بزرگوار شیعه. وی در جبع از شهرهای جبل عامل و در خانواده‌ای از اهل علم و فقاہت زاده شد.

در آغاز، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود نورالدین علی بن احمد گذراند. سپس به شهر میس کوچ کرد و در محضر شیخ علی بن عبدالعالی میسی به تحصیلات خود ادامه داد و کتاب‌های شرایع الاحکام محقق حلّی و ارشاد و قواعد علامه حلّی را در نزد او خواند.

پس از آن به کرک نوح رهسپار شد و نحو و اصول را نزد سید جعفر کرکی فرا گرفت و پس از سه سال اقامت در آنجا به دمشق سفر کرد و در محضر شیخ محمد بن مکی، پاره‌ای از کتب طب، حکمت و هیأت را آموخت. سپس به مصر رفت و در درس شانزده استاد برجسته به آموختن علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی و بیان، عروض، منطق، تفسیر و ... همت گماشت. وی سفرهای بسیاری در دوران زندگی خود داشت که یکی از آنها و مؤثرترین آن، سفر به روم شرقی قسطنطنیه بود. در آنجا بود که پس از ارائه رساله‌ای به قاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی زاده رومی که درباره علم بود، به اجازه و پیشنهاد وی به تدریس در «مدرسه نوریه» بعلبک مشغول شد و مدیریت آنجا به او واگذار گردید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳

پس از جایگزین شدن در بعلبک، در سایه آوازه علمی خود مرجعیت یافت و دانشمندان از دور دست‌ترین جای‌ها برای استفاضه علمی نزد وی می‌آمدند.

وی در این شهر، تدریس جامع (تدریس پنج‌گانه جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) را آغاز کرد و در حقیقت فقه مقارن و عقاید تطبیقی را درس داد.

صاحب روضات الجنات آورده:

«تاکنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته شیعه کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعه صدر، خوش‌فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامه تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی، به پای شهید ثانی برسد ... وی در رده پس از معصومان علیهم السلام قرار دارد».

شهید ثانی در رؤیایی صادقانه، شهادت خود را چنین دیده که: «در عالم رؤیا سید مرتضی علم‌الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داده و علمای امامیه و شیعه در آن شرکت داشتند. وقتی وارد مجلس شدم، سید مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد در کنار استاد شهید اول بنشینم».

شهید ثانی به فتوای قاضی صیدا مبنی بر رافضی و شیعی بودن، به دستور حاکم ترکان عثمانی سلطان سلیم تحت پیگرد قرار گرفت تا وی را زنده به دربار بیاورند اما وزیر وی رستم پاشا که مأمور دستگیر کردن شهید ثانی بود، وی را در قسطنطنیه به شهادت رساند که البته به همت سید عبدالرحیم عباسی، رستم پاشا قصاص شد و به هلاکت رسید و خون شهید ثانی هدر نشد. پیکر شریف وی را پس از سه روز به دریا افکندند.

تألیفات وی بی‌شمار است؛ طوری که در امل‌الامل آمده که از شهید ثانی دو هزار مجلد کتاب به جای است که دویست عدد آن

به دستخط خود شهید ثانی بوده است.

تألیفات وی:

- ۱- منیة المرید فی ادب المفید و المستفید ۲- روض الجنان فی شرح ارشاد الازهان
- ۳- حقائق الايمان
- ۴- البدایه فی علم الدرايه
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴
- ۵- الفوائد العلمیة فی شرح النفلیة
- ۶- مسالك الافهام
- ۷- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة و ...

قرن یازدهم

۵۷- طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ ق)

فخرالدین بن محمد علی، معروف به شیخ طریحی، فقیه، فاضل، محدث، قرآن پژوه و شاعر شیعه امامیه.

انتساب وی به احمد بن طریح، جد عالی مقامش بود. درباره زادگاه وی اطلاعی در دست نیست. وی از پرهیزگارترین و پارساترین مردم روزگار خویش بود. بسیاری وی را امام و پیشوا و عارف زمانه خویش می‌دانستند. وی با شیخ حرّ عاملی و مجلسی اول و دوم هم عصر بود.

استادانی که وی نزد آنها بهره‌ها برد و آموخت، شیخ محمد بن جابر عاملی جعفری، شیخ محمود بن حسام شرفی، شرف الدین علی بن حجة الله شوستانی و عمویش محمد حسین طریحی بودند.

شاگردان وی نیز، برادرزاده اش حسام الدین طریحی، فرزندش صفی الدین طریحی، سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان، میر محمود کاظمی و شیخ محمد امین کاظمی بودند.

شیخ طریحی بیش از ۴۰ جلد کتاب نگاشت که در علوم گوناگون بود. وی در رماحیه بغداد در گذشت و در پشت حرم علوی علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

- ۱- مجمع البحرين و مطلع التیرین
- ۲- المستطرفات فی شرح نهج الهداه
- ۳- الاحتجاج فی مسائل الاحتیاج
- ۴- ایضاح الحساب فی شرح خلاصة الحساب
- ۵- تحفة الوارد و عقال و الشارد و ...
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵

قرن دوازدهم

۵۸- سید ولی الله رضوی (؟-؟)

سید ولی الله بن نعمه الله حسین رضوی حائری. عالم، فاضل و فقیه امامیه. هم عصر شیخ بهایی، از زندگانی و درگذشت وی بیش از این یافت نشد.

تألیفات وی:

۱- مجمع البحرين فی فضائل السبطين

۲- کنز المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام

۳- منهاج الحق و الیقین

۵۹- حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقه جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقه جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانواده او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانه خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازه روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاة منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶

شامل می‌شود. استادانی را که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغره بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حوزی، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسه میرزا جعفر به خاک سپرده شد. تألیفات وی:

- ۱- تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روایی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.
- ۲- الفصول المهمه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.
- ۳- دیوان شعر و ...

۶۰- مجلسی ثانی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه. خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیه الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت و علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری بودند و مشایخ نقل وی: مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی خان مدنی و شیخ حر عاملی.

شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم، انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به اداره امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

- ۱- بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام
- ۲- مرآت العقول
- ۳- حق الیقین
- ۴- زاد المعاد
- ۵- عین الحیاه و ...

قرن چهاردهم

۶۱- محدث نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور، زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایه پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دوره

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸

جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحیر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزه علمیه نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند. در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار گردید و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازه روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای را به جهان شیعه یعنی شیخ آقا بزرگ تهرانی، شناساند که آقا بزرگ تهرانی در الذریعه خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

تألیفات وی:

۱- مستدرک الوسائل

۲- نفس الرحمان

۳- دارالسلام ۴- جنه المأوی و ...

۶۲- حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعظام علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹

مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروه الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هیجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزه درسی

استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازه اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند. پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزه نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد که از جمله آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزه منطقی و جدی علیه فرقه ضالّه بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمه آثار اندیشمندان خارجی می‌نمود و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمد تقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت؛ طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰

از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوش بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلافا، تألیف شیخ الطائفة الطوسی؛ جامع الرواء، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ جعفریات (اشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامه، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی-یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ ص به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیه علی العروة الوثقی؛ حاشیه علی خلافا الشیخ الطوسی؛ شرح کفایه الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گزارد:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانه حضرت معصومه (س)؛ کتابخانه مسجد اعظم؛ مدرسه علمیه نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است؛ حسینیه و حمام سامرا؛ مسجد هامبورگ آلمان؛ بازسازی و مرمت

چندین مدرسه؛ مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف؛ بیمارستان نکویی قم و ... آیت الله بروجردی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعه است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بنده کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجه الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای مهدی حسینیان قمی که در ترجمه این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از برادر فاضل و پژوهشگر آقای کوروش منصوری و حجه الاسلام و المسلمین نظری که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همه محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی حضرت آیه الله العظمی سیدحسین بروجردی طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیری نمایم، به ویژه حضرت آیه الله حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند.

اجر و پاداش همه عزیزان را به دعای حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همه عزیزان را به دیده منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی مقام علوم اسلامی و فرزنانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیده عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیه علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

احمد اسماعیل تبار

تاریخ دی ماه ۱۳۸۶

برابر با عید غدیر خم - ذی الحجه ۱۴۲۸ قمری

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲

منابع و مأخذ تحقیق

۱. اختیار معرفه الرجال المعروف به رجال الکشی. ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.
۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۳. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.
۴. تنقیح المقال فی علم الرجال. عبدالله المامقانی، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.
۵. جامع الرواه. محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائری، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۶. خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال. العلامة الحلی، نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.
 ۷. دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
 ۸. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.
 ۹. دایره‌المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۰. دایره‌المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
 ۱۲. رجال السید بحر العلوم المعروف به الفوائد الرجائیة. السید محمد المهدی بحرالعلوم الطباطبائی، مکتبه الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.
 ۱۳. رجال النجاشی. ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
 ۱۴. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. المیرزا عبد الله الافندی الاصبهانی، مطبعه خیام، ایران، ۱۴۰۱ ق.
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳
۱۵. ریاض المحدثین. محمد علی بن الحسین النائینی، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۳ م.
 ۱۶. السیره النبویه. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
 ۱۷. الفتوح اعثم کوفی. احمد بن علی اعثم کوفی، مترجم محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۸. فرهنگ‌نامه دهخدا. دهخدا، علی‌اکبر، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
 ۱۹. فرهنگ‌نامه معین. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
 ۲۰. فهرست کتب الشیعه و اصولهم. شیخ طوسی، مکتبه المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.
 ۲۱. قاموس الرجال. محمدتقی التستری، مؤسسه النشر الاسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.
 ۲۲. مجمع الرجال. علی القهپائی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی تا.
 ۲۳. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
 ۲۴. معجم رجال الحدیث. خویی، ابوالقاسم موسوی، نشر آثار الشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.
 ۲۵. معجم مؤلفی الشیعه. علی الفاضل القائنی النجفی، وزارة الإرشاد الإسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.
 ۲۶. موسوعه العظماء الشیعه. حکیمی، محمد، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
 ۲۷. نقد الرجال. مصطفی الحسینی التفریسی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی تا.
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷

کتاب قضاء

ابواب قضاء: کسی که حق قضاوت دارد و کسی که ندارد و وظیفه قاضی

باب ۱ اختصاص منصب قضاوت به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و منصوبین از طرف آنان

اشاره

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید در حالی که می‌دانید (این کار گناه است).

«۱» مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی میان آنها وجود نداشت به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد. در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند، کتاب آسمانی که به حق دعوت می‌کرد برای آنها نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کنند (افراد باایمان در آن اختلاف نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنها را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبری نمود (اما افراد بی‌ایمان همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند) و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. «۲»

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها قضاوت کنند سپس گروهی از آنان (با علم و آگاهی) روی می‌گردانند در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند. «۳»

(۱). بقره ۱۸۸/۲.

(۲). بقره ۲۱۳/۲.

(۳). آل عمران ۲۳/۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت قضاوت کنید. خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست.

ای کسانی که ایمان آوردید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها قضاوت بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای قضاوت نزد طاغوت و حکام باطل بروند با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بيفکند و هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خداوند نازل کرده است و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قبول دعوت) تو اعراض می‌کنند.

«۱» به پروردگارت سوگند که آنها مومن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود تو را به قضاوت بطلبند و سپس از قضاوت تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. «۲»

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی و از خداوند طلب آموزش نما که خداوند آمرزنده و مهربان است. «۳»

آنان بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند. مال حرام فراوان می‌خورند. پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنها قضاوت کن یا (اگر صلاح دانستی) آنها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف نظر کنی به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند و اگر میان آنها قضاوت کنی، با عدالت قضاوت کن که خدا عادلان را دوست دارد.

چگونه تو را به قضاوت می‌طلبند در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست (وانگهی) پس از قضاوت خواستن از حکم تو (چرا) روی می‌گردانند. آنها مومن نیستند.

ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن هدایت و نور بود و پیامبران که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند با آنها برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، قضاوت می‌نمودند؛ بنابراین (به خاطر قضاوت بر طبق آیات الهی) از مردم نهراسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند) کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۴»

(۱). نساء ۴/۵۸-۶۱.

(۲). نساء ۴/۶۵.

(۳). نساء ۴/۱۰۵-۱۰۶.

(۴). مائده ۵/۴۲-۴۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱

اهل انجیل (پیروان مسیح) نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگهبان آنهاست. پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و از احکام الهی روی مگردان. ما برای هر کدام از شما آیین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده، بیازماید (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد) پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوئید. بازگشت همه شما به سوی خداست.

سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید به شما خبر خواهد داد.

و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آنها بر حذر باش. مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند و اگر آنها (از حکم و قضاوت تو) روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهان‌شان مجازات کند و بسیاری از مردم، فاسقند. آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.

«۱» و هنگامی که سخن می‌گوئید، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد.

به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. «۲»

و داوود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان بی‌شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند قضاوت می‌کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم.

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آنان (شایستگی) قضاوت و علم فراوانی دادیم ... «۳»

و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان‌شان قضاوت کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می‌شوند.

ولی اگر حق داشته باشند (و قضاوت به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند.

آیا در دل‌های آنان بیماری است یا شک و تردید دارند یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟ نه بلکه آنها خودشان ستمگرند.

سخن مومنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا در میان آنان قضاوت کند، تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند. «۴»

در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند نترس دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده. اکنون در میان ما به حق قضاوت کن و ستم روا مدار

(۱). مائده ۵/ ۴۷-۵۰.

(۲). انعام ۶/ ۱۵۲.

(۳). انبیاء ۲۱/ ۷۸-۷۹.

(۴). نور ۲۴/ ۴۸-۵۱.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳

و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است. او نود و نه میس دارد و من یکی بیشتر ندارم اما او اصرار می‌کند که این یکی را هم بر من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است.

(داوود) گفت: مسلماً او با درخواست یک میس تو برای افزودن آن به میس‌هایش بر تو ستم نموده و بسیاری از معاشران به یکدیگر ستم کنند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند اما عده‌ای آنان کم است. داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزمودیم. از این رو از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل او را بخشیدیم و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست.

ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به حق قضاوت کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد. کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

«۱» پس به همین خاطر تو (نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی) دعوت کن و آن‌چنان که مامور شده‌ای استقامت نما و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم ... «۲»

۱- ۴۵۲۴۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «از قضاوت و دادرسی کردن پرهیز کنید؛ چرا که قضاوت تنها اختصاص به امام عادل و رهبر آشنای عالم به علم قضا در میان مسلمانان، به‌ویژه پیامبر یا وصی پیامبر دارد.»

۲- ۴۵۲۴۹- (۲) از دادرسی و قضاوت بترس و از آن دوری‌گزین؛ چرا که دادرسی سخت‌ترین جایگاه دینی است و جز پیامبر یا وصی پیامبر، کسی نمی‌تواند درست و کامل دادرسی کند.

۳- ۴۵۲۵۰- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح فرمود: «ای شریح، در جایگاهی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر یا فرد شقی، در آن جایگاه نمی‌نشیند.»

(۱). ص ۲۲/ ۳۸-۲۶.

(۲). شوری ۴۲/ ۱۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵

۴- ۴۵۲۵۱- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی را به شریح واگذار کرد، با او شرط کرد که

دادرسی‌اش را اجرا نکند تا بر امام عرضه کند.»

۵- ۴۵۲۵۲- (۵) سعید بن ابی الخضیب بجلی گوید: «همراه و همسفر ابن ابی لیلی بودم تا به مدینه آمدم، در حالی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، امام جعفر صادق علیه السلام از در، درآمدند. به ابن ابی لیلی گفتم:

برخیز تا با هم نزد او برویم. ابن ابی لیلی گفت: نزد او چه کنیم؟ گفتم: از او می‌پرسیم و با او سخن می‌گوییم. گفت: برخیز. برخاستیم و نزد حضرت رفتیم. او درباره خودم و خانواده‌ام از من پرسید.

سپس فرمود: این کیست با تو؟ گفتم: او ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان است.

آن‌گاه حضرت به او فرمود: تو ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان هستی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: مال این را می‌گیری و به آن می‌دهی و می‌کشی و بین زن و مرد جدایی می‌افکنی و در این ارتباط از کسی نمی‌ترسی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: طبق چه چیزی دادرسی می‌کنی؟ گفت: بر پایه آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوبکر و عمر رسیده است.

حضرت فرمود: آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو رسیده که فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه شما در دادرسی برتر است؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: چگونه غیر آن‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی کرده است، دادرسی می‌کنی با

این که این سخن به تو رسیده است؟ چه می‌گویی اگر زمینی از نقره و آسمان‌هایی از نقره بیاید و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست تو را بگیرد و تو را در پیشگاه خداوندت نگاه دارد و بگوید: ای پروردگار من، این شخص به غیر آنچه من دادرسی کردم،

دادرسی کرده است. سعید بن ابی الخضیب بجلی گوید: صورت ابن ابی لیلی چون زعفران زرد شد. سپس به من گفت: همسفری برای خود پیدا کن. به خدا سوگند! هرگز با تو یک کلمه سخن نمی‌گویم.»

همین روایت در احتجاج: «سعید بن ابی الخضیب گوید: من و ابن ابی لیلی به مدینه رفتیم. در حالی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد. ما نزد او رفتیم. از احوال خودم و خانواده‌ام از من پرسید. پس از آن

فرمود: این کیست که با توست؟ گفتم: ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان است. حضرت فرمود: درست! سپس حضرت به ابن ابی لیلی فرمود: آیا مال این را می‌گیری و به آن می‌دهی و بین مرد و همسرش جدایی می‌افکنی و از کسی در این رابطه نمی‌ترسی؟ ابن

ابی لیلی گفت: آری. حضرت فرمود: بر پایه چه چیزی حکم می‌کنی؟ او گفت: بر پایه آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به من رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷

حضرت فرمود: آیا به تو رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من، علی علیه السلام از همه شما بهتر دادرسی می‌کند؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: پس چگونه غیر آن‌گونه که علی علیه السلام دادرسی کرده است، دادرسی

می‌کنی با این که این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله به تو رسیده است؟

سعید بن ابی الخضیب گوید: صورت ابن ابی لیلی زرد گشت. سپس گفت: همتایی برای خودت پیدا کن. به خدا سوگند! هرگز از این پس کلمه‌ای با تو سخن نمی‌گویم.»

۶- ۴۵۲۵۳- (۶) برای ما روایت شده است که: «امام جعفر بن محمد علیه السلام روزی به ابن ابی لیلی فرمود: ای عبدالرحمن، تو میان مردم دادرسی می‌کنی؟ او گفت: آری، ای پسر رسول خدا. حضرت فرمود: مالی را از دستی می‌گیری و به دستی می‌دهی و

زنی را از دستی می‌گیری و به دستی می‌دهی و این را حد می‌زنی و آن را زندانی می‌کنی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: این همه را بر چه پایه‌ای انجام می‌دهی؟ او گفت: بر پایه کتاب خدا.

حضرت فرمود: هر چه می‌کنی، آن را در کتاب خدا می‌یابی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: پس آنچه در کتاب خدا نمی‌یابی، از کجا می‌گیری؟ او گفت: آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گیرم. حضرت فرمود: همه را در کتاب خدا و از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌یابی؟ او گفت: آنچه در کتاب خدا و در سنت رسول خدا پیدا نکنم، آن را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گیرم. حضرت فرمود: از کدامین یک از اصحاب؟

او گفت: از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اصحاب رسول خدا را برشمرد. حضرت فرمود: هر چه از آنان می‌گیری، می‌بینی که همه بر آن اتفاق دارند؟ گفت: نه. حضرت فرمود: اگر اختلاف داشتند، گفته کدامین یک از آنان را می‌گیری؟ او گفت: گفته هر کدام را که بخواهم، می‌گیرم.

حضرت فرمود: باکی نداری که با بقیه مخالفت کنی؟ گفت: نه.

حضرت فرمود: آیا با امیرالمؤمنین علیه السلام در موردی که دادرسی او به تو رسیده است، مخالفت می‌کنی؟ او گفت: چه بسا با او مخالفت می‌کنم و به گفته غیر او از اصحاب دادرسی می‌نمایم.

در اینجا امام صادق علیه السلام زمانی سکوت کرد و روی زمین خط کشید. سپس سرش را به سوی ابن ابی لیلی برداشت و فرمود: ای عبدالرحمن، روز قیامت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله دستت را بگیرد و تو را در پیشگاه خدا نگاه دارد و بگوید: ای پروردگار من، این شخص گفته‌ای از من به او رسید ولی با آن مخالفت ورزید، چه می‌گویی؟

ابن ابی لیلی گفت: ای پسر رسول خدا، کجا من با فرموده رسول خدا مخالفت کرده‌ام؟ حضرت فرمود: آیا فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش به تو نرسیده که از همه شما بهتر علی علیه السلام قضاوت می‌کند؟ ابن ابی لیلی گفت: آری. حضرت فرمود: پس اگر با فرموده علی علیه السلام مخالفت کنی، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نکرده‌ای؟ پس از آن، چهره ابن ابی لیلی زرد شد تا جایی که چون ترنج گردید و نتوانست جوابی بدهد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹

۷-۴۵۲۵۴-۷) از عمرو بن اذینه که از یاران امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام بود، برای ما روایت شده است که او گوید: «روزی بر عبدالرحمن ابن ابی لیلی که قاضی بود، در کوفه وارد شدم و در حالی که جوان و کم سن و سال بودم، گفتم: خداوند کار تو را اصلاح کند. می‌خواهم از تو درباره چند مسأله بپرسم. او گفت: ای پسر برادرم، درباره هر چه می‌خواهی، بپرس.

گفتم: درباره خود شما قاضیان برایم بگو. یک قضیه در خصوص مال، ناموس، فرج و خون نزد شما می‌آید. تو در آن مورد به رای خود دادرسی می‌کنی. پس از آن، همان قضیه نزد قاضی مدینه می‌آید و آنان برخلاف دادرسی‌های شما دادرسی می‌کنند و پس از آن همه نزد خلیفه‌تان که از شما خواسته قضاوت کنید، گرد می‌آید و دادرسی‌های گوناگون‌تان را به او گزارش می‌کنید و او رای هر کدام از شما را صواب می‌داند، با این که خدای‌تان یکی و پیامبرتان یکی و دین‌تان یکی است.

آیا خداوند عز و جل به شما دستور داده که برخلاف یکدیگر دادرسی کنید و شما دستور او را اطاعت می‌کنید؛ یا آن که او شما را از اختلاف بازداشته و شما از فرمان او سرپیچی می‌کنید؛ یا این که شماها شریکان خدا در احکام هستید و حق دارید که نظر بدهید و اوست که باید بپذیرد؛ یا آن که خداوند دین ناقصی فرو فرستاده و از شما برای تکمیل آن کمک گرفته است؛ یا آن که خداوند دین را کامل فرستاده ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله از رساندن آن کوتاهی کرده؛ یا آن که چیز دیگری می‌گویید؟

عبدالرحمن ابن ابی لیلی گفت: ای جوان، از کجایی؟ گفتم: از اهل بصره. گفت: از کدام قبیله؟ گفتم: از عبدالقیس.

گفت: از کدام‌شان؟ گفتم: از بنی اذینه. گفت: چه خویشاوندی با عبدالرحمن بن اذینه داری؟ گفتم: او نیای من است.

آن‌گاه ابن ابی لیلی به من خوش آمد گفت و مرا به خویش نزدیک ساخت و گفت: ای جوان، پرسشی کردی و سخت پرسیدی و غور کردی و سخنی گفتی که فهم آن دشوار است ولی من اگر خدا بخواهد به تو خواهم گفت.

امّا گفته‌ی تو درباره‌ی اختلاف در دادرسی‌ها. قضیه‌ای که نزد ما می‌آید و در کتاب خدا یا در سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله ریشه‌ای دارد، ما حق نداریم که از کتاب و سنت تجاوز کنیم و اما آنچه نزد ما می‌آید که در کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله نیست، ما در آن خصوص به رأی خودمان عمل می‌کنیم.

گفتم: تو چیز تازه‌ای نیاورده‌ای! چون خداوند عز و جل می‌فرماید: ما هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم. و هم او در قرآن فرماید: و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. نظرت چیست، اگر مردی طبق آنچه خدا بدان امر کرده، عمل کند و از هر چه خدا از آن باز داشته، خود را بازگیرد؟

آیا برای خدا چیزی می‌ماند که اگر این شخص انجام ندهد، او را عقاب کند یا اگر انجام دهد، ثواب دهد؟ ابن ابی لیلی (در مقام تصدیق سخن من) گفت: چگونه بر چیزی که به او دستور نداده، ثواب دهد! یا بر چیزی که او را از آن نهی نکرد، کیفر کند! گفتم: پس چگونه حکمی نزد تو می‌آید که در کتاب خدا و سنت پیامبرش از آن خبری نیست! ابن ابی لیلی گفت: هم‌اکنون به تو ای پسر برادرم حدیثی را می‌گویم که بعضی از یاران‌مان برایم نقل کرده است. او حدیث را از عمر بن الخطاب نقل می‌کند که عمر در میان دو نفر دادرسی کرد.

کسی که از همه به عمر نزدیک‌تر بود به او گفت: ای امیرالمؤمنین، تو درست دادرسی کردی. عمر تازیانه‌اش را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱

بر فراز آن مرد بالا- برد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند! به خدا سوگند! عمر نمی‌داند که درست دادرسی کرده یا به خطا رفته است. این تنها نظری بود که من آن را به دست آوردم؛ بنابراین ما را در حضور تعریف نکنید.

من گفتم: آیا حدیثی را برایت نگویم؟ پرسید: چه حدیثی؟ گفتم: پدرم از ابوالقاسم عبدی از ابان از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برایم گفت که: حضرت فرمود: قاضیان سه دسته‌اند: دو دسته در هلاکت و یک دسته نجات یافته. اما دو دسته هالک کسی است که به ستم از روی عمد حکم کرده است و کسی که اجتهاد کرده و نظری داده ولی خطا رفته است و نجات یافته کسی است که طبق دستور خدا عمل کرده باشد. ای عمو، این حدیث، حدیث تو را نقض می‌کند. او گفت: آری، به خدا سوگند! ای پسر برادرم؛ بنابراین تو می‌گویی که هر چیزی در کتاب خداوند عز و جل هست؟ گفتم: خداوند این را می‌فرماید: هیچ حلال و حرام و هیچ امر و نهی‌ای نیست مگر این که آن در کتاب خداوند عز و جل است و این را هر کس که شناخته، می‌شناسد و هر کس که شناخته، نمی‌شناسد و خداوند در قرآن برای ما چیزهایی گفته که ما بدان نیازی نداریم؛ چه رسد به چیزهایی که به آنها نیاز داریم! او گفت:

چه گفتی؟ گفتم: این فرموده خداست که: او به خاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید. او گفت: دانش این نزد چه کسی پیدا می‌شود؟ گفتم: نزد کسی که تو او را می‌شناسی. گفت: کاش او را می‌شناختم، پاهایش را می‌شستم، از او اخذ می‌کردم و می‌آموختم. گفتم:

تو را به خدا سوگند می‌دهم. آیا مردی را می‌شناسی که اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می‌پرسید، حضرت به او پاسخ می‌داد و اگر خاموش می‌شد، پیامبر خود برای او سخن آغاز می‌کرد. او گفت: آری، این شخص علی بن ابیطالب علیه السلام است. گفتم: آیا می‌دانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی حلال و حرام از کسی پرسیده باشد؟ گفت: نه. گفتم: آیا می‌دانی که همه به او نیازمند بودند و از او می‌آموختند. گفت: آری. گفتم: آن دانش، نزد اوست. گفت: او رفته است و ما به او دسترسی نداریم.

گفتم: پیرس در میان فرزندان‌ش؛ چرا که این دانش نزد آنان است. گفت: من چگونه به آنان دست یابم؟ گفتم: چه می‌گویی درباره مردمی که در بیابانی باشند و همراه‌شان راهنمایانی باشد و آن مردم به آن راهنمایان هجوم برند و بعضی از آنان را بکشند و نیزه در

شکم برخی کنند و باقیمانده از ترس‌شان پنهان کردند و آن مردم دیگر کسی را نیابند که راهنمایی‌شان کند و در آن صحرا سرگردان شوند تا هلاک گردند؛ تو درباره آنان چه می‌گویی؟ گفت: همه به جهنم می‌روند و رویش زرد شد و در دستش گلابی بود. آن را به زمین زد و آن پاره پاره شد و به جلو روی خود زد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون.»

۸- ۴۵۲۵۵- (۸) از امام صادق علیه السلام درباره آنچه قاضی بدان قضاوت می‌کند، سؤال شد. حضرت فرمود: «به کتاب خدا. پس آنچه در کتاب نیست؟ حضرت فرمود: به سنت. سؤال شد: پس آنچه در کتاب و سنت نیست؟

حضرت فرمود: چیزی مربوط به دین خدا نیست مگر این که در کتاب و سنت هست. خداوند دین را کامل ساخته است. خداوند متعال فرمود: امروز دین تان را بر شما کامل کردم. سپس حضرت فرمود: خداوند آن کس را که از خلقش بخواهد، برای این توفیق می‌دهد و تایید می‌کند و آن گونه که شما می‌پندارید، نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳

۹- ۴۵۲۵۶- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای که برای رفاعه- آن زمان که او را قاضی اهواز کرد- نوشت:

«علم سه گونه است: آیه محکم، سنتی که از آن پیروی می‌گردد و فریضه‌ی عادل و ملاک همه اینها، امر [ولایت] ماست.»

۱۰- ۴۵۲۵۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «احکام مسلمانان بر سه گونه است: شهادت عادل، سوگند قاطع و سنت نافذ از امامان هدایت.»

۱۱- ۴۵۲۵۸- (۱۱) معلی بن خنیس گوید: فرموده خداوند عز و جل را به امام صادق علیه السلام گفتم که: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم دادرسی می‌کنید به عدالت دادرسی کنید.

حضرت فرمود: بر امام است که آنچه نزد اوست به امام پس از خود تحویل دهد و امامان به عدالت و مردم به پیروی از آنان مامورند.»

۱۲- ۴۵۲۵۹- (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مؤمنی که مؤمنی را در نزاعی پیش قاضی یا پادشاهی ستمگر برد و او علیه مؤمن به غیر حکم خداوند عز و جل حکم دهد، شریک او در گناه خواهد بود.»

۱۳- ۴۵۲۶۰- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن الخطاب فرمود: سه چیز است که اگر آنها را به خاطر بسپاری و بدان عمل کنی، از چیزهایی دیگر تو را کفایت می‌کند و اگر آنها را رها کنی، چیز دیگری غیر از آنها تو را سودمند نخواهد بود.»

عمر گفت: ای ابوالحسن، آنها کدامند؟ حضرت فرمود: اجرای حد بر نزدیک و دور (خودی و غیر خودی)، حکم بر پایه کتاب خدا در هنگام خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه بین سرخ و سیاه. عمر به حضرت فرمود: به جانم سوگند که کوتاه و رسا سخن گفتمی!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵

۱۴- ۴۵۲۶۱- (۱۴) محمد بن مسلم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما برخی از احادیث‌مان را در دست مردم می‌یابیم.

محمد بن مسلم گوید: حضرت به من فرمود: گویا تو باور نداری که رسول خدا صلی الله علیه و آله رساننده و رساننده است؟ سپس حضرت با دستش اشاره به راست، چپ، پیش رو و پشت سرش کرد [و فرمود]: در نزد ما اهل بیت است جایگاه‌های دانش و روشن شدن امور و حل و فصل آنچه در بین مردم است.»

۱۵- ۴۵۲۶۲- (۱۵) عمر بن حنظله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از یاران‌مان در میان‌شان نزاعی در دین یا ارث است و آن دو نزد حاکم یا قاضیان برای دادرسی می‌روند؛ آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس که به سوی طاغوت رود تا او برایش حکم دهد و او حکم کند، او تنها حرام را می‌گیرد- گرچه حقیقتش ثابت باشد- چرا که او حکم طاغوت را گرفته با این که خداوند عز و جل دستور داده است که به طاغوت کفر ورزد.»

گفتم: این دو چه کنند؟ حضرت فرمود: به کسی از شما که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما کار کرده و احکام ما را شناخته است، توجه کنید و به او به عنوان دادرس تن دهید؛ چرا که او را من حاکم بر شما قرار دادم و اگر آن دادرس طبق حکم ما حکم کند و از او نپذیرد، به حکم خدا استخفاف و بر ما رد شده است و کسی که ما را رد کند، چون کسی است که خدا را رد کرده باشد و او در حد شرک و ورزی به خداوند عز و جل است.»

۱۶- ۴۵۲۶۳- (۱۶) ابو خدیجه گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: بپرهیزد از این که بعضی از شما بعضی دیگر را پیش حاکم ستمگر ببرد. ولی بنگرید به مردی از خودتان که چیزی از دادرسی ما را می‌داند. او را در میان خود قاضی کنید. من او را قاضی قرار داده‌ام و برای دادرسی نزد او بروید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷

۱۷- ۴۵۲۶۴- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که بین او و برادرش نزاعی است و او را بخواند که به نزد یکی از یارانش بروند تا میان‌شان دادرسی کند ولی او جز به این که او را نزد حاکم ببرد تن ندهد، او مانند کسی است که به سوی جبت و طاغوت برای نزاعش رفته است و خداوند متعال فرموده است: می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بيفکند.»

۱۸- ۴۵۲۶۵- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مردی که میان او و برادرش در خصوص حقی بحث و نزاع باشد و او را دعوت کند که نزد مردی از برادرانش بروند تا او میان آنان دادرسی کند ولی او جز به این که او را نزد آنان ببرد تن ندهد، او به سان کسانی است که خداوند عز و جل فرموده است: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند...»

۱۹- ۴۵۲۶۶- (۱۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر حاکمی که به غیر سخن ما اهل بیت حکم کند، او طاغوت است و حضرت فرموده خداوند عز و جل را تلاوت کرد که: می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بيفکند.»

سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینان انجام داده و نزاع‌شان را نزد طاغوت برده‌اند و شیطان آنان را به شدت گمراه ساخته است و از شمول این آیه، جز ما و شیعیان ما نجات نیافته و دیگران هلاک گردیده‌اند. پس هر کس که معرفت پیدا نکند، لعنت خدا بر او باد!»

۲۰- ۴۵۲۶۷- (۲۰) از امام صادق علیه السلام درباره حکومت و دادرسی سؤال شد. حضرت فرمود: «هر کس که میان دو نفر به رأی خویش دادرسی کند، کفر ورزیده است و هر کس آیه‌ای از کتاب خدا را به رأی خویش تفسیر کند، کفر ورزیده است.»

۲۱- ۴۵۲۶۸- (۲۱) گذر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قاضی‌ای افتاد. حضرت فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: هلاک شده‌ای! و هلاک کرده‌ای! تأویل هر حرفی از قرآن، وجوهی دارد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹

۲۲- ۴۵۲۶۹- (۲۲) ابوبصیر گوید: «فرموده خداوند عز و جل در کتابش را به امام صادق علیه السلام گفتم که: و اموال یکدیگر را به باطل (ناحق) در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید.»

حضرت فرمود: ای ابوبصیر، خداوند عز و جل دانسته است که در میان امت حاکمانی هستند که ستم می‌کنند. بدان که منظور خدا حاکمان عادل نیست بلکه حاکمان جور منظور اوست. ای ابا محمد، اگر از مردی حقی و طلبی داری و از او دعوت می‌کنی که بیاید

تا پیش حاکمان اهل عدل بروید و او جز از این که تو را نزد حاکمان اهل جور ببرد- تا به نفع او حکم کنند- امتناع ورزد، او از کسانی است که خواسته نزد طاغوت ببرد و مصداق این فرموده خداوند عز و جل است: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند؟ ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند.»

۲۳- ۴۵۲۷۰- (۲۳) از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند؟ ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند.

حضرت فرمود: «ای ابا محمد، اگر از مردی حقی و طلبی داری و مانند روایت پیشین را آورده است. تا این فرموده امام که: او از کسانی است که خواسته نزد طاغوت ببرد.»

متن روایت در دعائم الاسلام: «امام جعفر صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: و اموال یکدیگر را ... فرمود: (و مانند روایت پیشین را ذکر کرده است. تنها در آن آمده است: اگر مردی از شما از مردی حق، طلب کار است.»

۲۴- ۴۵۲۷۱- (۲۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ولایت اهل عدل؛ همان‌ها که خداوند دستور ولایت و تولیت آنان و قبول ولایت آنان و کار برای آنان از سوی خداوند عز و جل واجب شده و طاعت آنان واجب است و جایز نیست کسانی که مامور به کار برای آنان هستند، از دستور آنان تخلف ورزند.

و ولایت اهل ستم؛ تابعان آنان و کسانی که برای آنان در راه معصیت خدا کار می‌کنند، روا نیست.

برای کسانی که آنان را جهت خدمت به خودشان و کار برای آنان و کمک به آنها دعوت می‌کنند و نیز پذیرفتن از آنان، جایز نیست.

۲۵- ۴۵۲۷۲- (۲۵) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه بسا بین دو نفر از یاران مان در مورد چیزی نزاع می‌گیرد و این دو به یکی از خودمان رضایت می‌دهند (تا میان‌شان دادرسی کند). حضرت فرمود: این، آن نیست. همانا آن کسی است که مردم را با شمشیر و تازیانه بر حکم و دادرسی خویش مجبور می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱

۲۶- ۴۵۲۷۳- (۲۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه سخنرانی کرد و در سخنرانی خود فرمود: «کسی مثل معاویه روا نیست امین بر خون‌ها و احکام خدا و ناموس و غنائم و صدقه‌ها باشد. کسی که درباره خودش و دینش متهم است و تجربه شده که در امانت خیانت و سنت را نقض می‌کند، ذمه و تعهد را از اساس می‌کند، کتاب را رها می‌سازد و خودش ملعون و فرزند ملعون است. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در ده مورد لعن کرده و نیز پدر و برادرش را لعن نموده است و شایسته نیست که انسان حریص، رهبر مسلمانان گردد تا خواسته خود را در اموال‌شان بیابد و نیز نباید رهبر مسلمانان جاهل باشد تا با جهل و نادانی خود، آنان را هلاک سازد و نیز نباید بخیل باشد تا حقوق مردم را به آنان نهد و نیز نباید خشن و بد برخورد باشد که مردم را با جنایت خود بر جفا و خشونت و ادار سازد و از جایبایی قدرت نهراسد که دسته‌ای را بگیرد و دسته‌ای را نگیرد و نیز در قضاء و دادرسی رشوه نگیرد که حقوق مردم را پایمال می‌کند و نیز سنت را تعطیل نکند که امت هلاک می‌شود.»

۲۷- ۴۵۲۷۴- (۲۷) در عهدنامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر آمده است: «سپس از میان مردم برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن؛ از کسانی که مراجعه فراوان، او را به ستوه نیاورده؛ مخاصمه کنندگان او را خسته نکنند؛ در اشتباهش پافشاری نکنند؛ بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد؛ طمع را از دل ریشه کن کند؛ در شناخت مطالب به تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاط عمل کند؛ در یافتن دلیل، اصرار او از همه بیشتر باشد؛ در مراجعه پیاپی شاکیان

خسته نشود؛ در کشف امور از همه شکیباتر و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد؛ کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد؛ چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند. پس از انتخاب قاضی، هر چه بیشتر در قضاوت‌های او بیندیش و آنقدر [پول] به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد و به مردم، نیازمند نباشد و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرمی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد. در دستورهایی که دادم، نیک بنگر؛ که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود که با نام دین به هواپرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می‌آوردند.»

۲۸-۴۵۲۷۵- (۲۸) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «ایشان عهدنامه‌ای (توصیه‌ای) را ذکر کرده‌اند و آن کس که این عهدنامه را برای مان روایت کرده، گفته است که این عهدنامه از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است. ولی از امیرالمؤمنین علیه السلام به ما روایت شده که ایشان این عهدنامه را نقل کرده و گفته‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدنامه‌ای داشته‌اند. در این عهدنامه پس از سخنی، حضرت ذکر کرده و آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره حساب‌رسی به خویش که بر امیر لازم است، فرمود: ... تا آنجا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره امور قاضیان که امیر باید بر آنها نظارت داشته باشد، می‌فرماید: در موضوع دادرسی میان مردم چونان کسی که آشنا با جایگاه دادرسی در نزد خداست نظارت داشته باش؛ چرا که حکم دادرسی میزان قسط خداست که آن را در زمین برای گرفتن حق مظلوم از ظالم و گرفتن از قوی برای ضعیف و اجرای حدود الهی به همان شکل و در همان راه که بندگان

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳

و شهرها جز بر پایه آن درست نمی‌گردد، نهاده شده است؛ بنابراین برای دادرسی میان مردم بهترین کسی را که خود می‌شناسی، برگزین؛ کسی که از همه بیشتر دانش، حلم و ورع را در خود جمع کرده باشد؛ از کسانی که کارها او را در تنگنا قرار نمی‌دهد؛ نفرت در گیر، او را خشمگین نمی‌سازند؛ نادانی و ناتوانی فرد از بیان مراد خویش او را خسته نمی‌کند؛ ستم ستمگر او را به افراط و زیاده‌روی نمی‌کشاند و نفس او بر آزمندی اشراف نمی‌یابد؛ عجب و خودبینی در او جا نمی‌گیرد؛ به فهم کم بسنده نمی‌کند؛ از اوج فهم دست نمی‌کشد؛ توقف او از همه به هنگام شبهه بیشتر، التزامش به دلیل برای خویش بیشتر، از رد و بدل شدن استدلال‌ها خستگی‌اش کمتر و بر روشن شدن امور و روشن کردن استدلال‌های دو طرف شکیباتر است.

مدح و تعریفی که از او می‌شود، او را به کبر و عجب نمی‌کشد؛ تحریک او را مسدود نمی‌سازد؛ نقل قول‌ها به این که گفته شود فلان کس گفت یا فلان کس گفت، در او اثری نمی‌گذارد؛ بنابراین کسی را که چنین است، عهده‌دار قضا کن و پس از آن، بسیار به کار و دادرسی‌هایش سرکشی کن و بخشش را برای او گسترده ساز؛ آن اندازه که دیگر بی‌نیاز از طمع گردد و نیازش به مردم کم شود و جایگاه و منزلت بزرگی در نزد خود برای او قرار ده که دیگران به آن جایگاه طمع نورزند تا او از غیبت مردم از وی در نزد تو در امان باشد و به امید چیزی به سوی کسی متمایل نشود. یا او برای این که از او خوبی بگوید، مداهنه نکند؛ در مجلس خود از او به نیکی احترام کن، او را عزیز بدار و به خویش نزدیک کن؛ دادرسی‌هایش را تنفیذ نما و امضا کن و یاورانی برای او قرار ده که او آنان را از اهل دانش و پرهیزگاری برای خویش برگزیند و برای مناطق اطراف خود، قاضیانی برگزین و خویش را به همین اندازه به کار بکش. سپس به امور و دادرسی‌های‌شان و احکام متنوعی که برای‌شان پدید می‌آید، سرکشی کن.

و نباید در حکم و دادرسی آنان اختلاف باشد؛ چرا که این عدل را از بین می‌برد، دین را معیوب می‌سازد و موجب تفرقه می‌شود. و تنها قاضیان زمانی اختلاف در دادرسی دارند که هر کدام از آنان به نظر خود- نه نظر امام- بسنده می‌کند. در نتیجه اگر دو قاضی اختلاف کنند، نباید بر اختلاف خویش در دادرسی بمانند و باید مورد اختلاف را به امام گزارش دهند و هر اختلافی که مردم می‌کنند، باید به امام برگردانده شود و قدرتی نیست جز به خدا.»

۲۹- ۴۵۲۷۶- (۲۹) امیرالمؤمنین علیه السلام آن زمان که رفاعه را قاضی اهواز کرد، برایش نوشته‌ای نگاشت که در آن مکتوب آمده بود: «طمع‌ها را رها ساز و با هوی مخالفت ورز. دانش را با سیمایی شایسته زیور ده.

بردباری یاور خوبی برای دین است. اگر بردباری در لباس مردی در آید، مردی شایسته خواهد بود.

گرفتگی، ناراحتی و از رنجیده خاطر بودن پرهیز؛ چرا که رنجیده خاطر بودن، از ضعف عقل و پستی است. کسی که مانند تو نیست، او را همنشین خود مکن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵

برای جلسات و رفت و آمدت، افراد خوبی را انتخاب کن و بر پایه ظاهر، دادرسی و حکم نما و باطن و درون را به خدا واگذار. از خودت، «گمان می‌کنم، می‌پندارم و این‌گونه به نظر می‌آید» را دور کن؛ زیرا در دین، اشکال نیست. ستیز و جدل با کم خرد و فهیم مکن. چون فهیم تو را از خیر خود محروم می‌سازد و بدی سفیه تو را اندوهگین. مجادله با صاحبان کتاب مکن؛ جز به آن‌گونه که بهتر است، با کتاب و سنت.

خویش را به خنده عادت مده؛ چرا که خنده ابهت فرد را می‌برد و دشمنان را بر تعدی و تجاوز گستاخ می‌سازد.

از پذیرفتن هدیه از دشمنان پرهیز و نسبت به نزدیکان خویش هوشیار باش. هر کس به زن احمقی اعتماد کند و با وی مشورت نماید و از او بپذیرد، پشیمان می‌شود. از اشک مؤمن بترس؛ چرا که اشک مؤمن آن کس را که موجب آن شده، درهم می‌شکند و دریاهای آتش را از صاحبش خاموش می‌سازد. دشمنان را با لقب زشت لقب نده و سائل را رد مکن. جز فقیه را در مجلس قضاء منشان و درباره فتوی مشورت مکن؛ چرا که مشورت در جنگ و مصلحت‌های دنیایی است و دین با رای و نظر نیست؛ دین تنها پیروی است. فریضه‌ها را ضایع مکن و بر نافله‌ها تکیه کن. با کسانی که به تو بدی می‌کنند، خوبی کن و از کسانی که به تو ستم می‌کنند، عفو نما و برای کسی که یاریات می‌دهد، دعا کن و هر کس که تو را محروم ساخت به او عطا کن و در برابر کسی که به تو عطا می‌کند، تواضع نما و خدا را بر آنچه به تو داده است سپاس گزار، و او را بر نعمت‌های آزمایشی‌اش ستایش کن.

علم سه گونه است: آیه محکم، سنتی که باید پیروی شود و فریضه عاده و مبنای همه اینها، امر و ولایت ماست.»

۳۰- ۴۵۲۷۷- (۳۰) ابومالک گوید: «به امام علی بن الحسین علیهما السلام گفتم: همه شرایع دین را برایم بگویند. حضرت فرمود: فرموده حق، حکم به عدل و وفای به عهد و پیمان.»

۳۱- ۴۵۲۷۸- (۳۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عبدالله بن عباس را فرستاد تا قاضی بصره باشد.

۳۲- ۴۵۲۷۹- (۳۲) عالمان، حاکمان مردم هستند.

۳۳- ۴۵۲۸۰- (۳۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که از خود به مردم انصاف دهد، می‌تواند قاضی دیگران قرار گیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب مقدمات، چیزی که دلالت دارد بر عدم جواز دادرسی بدون علم و در باب سوم، باب چهارم، باب پنجم، باب ششم و باب هفتم روایاتی که دلالت دارد بر عدم جواز عمل به فتوای کسی که گفتار عترت طاهره را حجت نمی‌داند و نیز مراجعه به قضاوت او جایز نیست و این که داوری جز بر پایه آنچه در قرآن و سنت و از معصومان علیهم السلام آمده، جایز نیست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷

و در روایت چهل و چهارم از باب چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام همه علم را نگاهشتند: قضاء، دادرسی و فرایض را؛ بنابراین اگر رهبری ما آشکار شود، چیزی نیست مگر این که درباره اش سنتی است که ما آن را اجرا می‌کنیم.»

و در روایت چهل و نه، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر راست می‌گویند، دادرسی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و فرایض او را بیرون بیاورند.»

و در روایت هشتاد و یک، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «کتاب خدا در آن، خیر گذشته شما، خیر آینده شما و حل اختلافات جاری شماست و ما آن را می‌دانیم.»

و در روایت هشتاد و چهار، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانشینی نمی‌گیرد مگر کسی را که طبق حکم او حکم دهد مگر کسی را که چون رسول خدا باشد- البته به استثنای پیامبری و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی برنگزیند، انسان‌های آینده را که در صلب پدران هستند، ضایع کرده است.»
و نیز فرموده معصوم علیه السلام که: «خداوند نمی‌پذیرد که پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بندگان را در حالی که حاجتی بر آنان نباشد، رها سازد.»

و در روایت صد و بیست و شش، فرموده معصوم علیه السلام که: «او احدی از مردم حکم به حق و عدل نمی‌کند مگر این که کلید آن حکم و دادرسی و باب آن و اول آن و راه آن، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.»
و در روایت صد و بیست و هفت، فرموده معصوم علیه السلام که: «نزد احدی از مردم حق و درستی نیست و احدی از مردم حکم و دادرسی حق نمی‌کند مگر آنچه از سوی ما اهل بیت بیرون آمده باشد و هر زمان که امور مردم مختلف گردد، خطا از مردم و صواب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.»

و در روایت صد و چهل و پنج، این گفته که: «به ابن ابی لیلی گفتم: آیا تو گفته‌ای را که گفتم، یا دادرسی‌ای که کردی به خاطر گفته احدی رها می‌کنی؟ گفت: نه؛ مگر یک نفر. گفتم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمد علیه السلام.»
و در روایت یکم از باب ششم، این گفته که: «درباره دو نفر که هر کدامشان فردی را اختیار کرده و هر دو راضی شده‌اند که آن دو نفر درباره حق این دو نظر دهند و آن دو نفر در حکمشان اختلاف کرده‌اند و هر دو در حدیث شما اختلاف دارند.»

حضرت فرمود: حکم همان است که عادل‌ترین، فقیه‌ترین و صادق‌ترین این دو در سخن و پرهیزگارتین این دو داده است و به حکمی که دیگری داده، توجهی نمی‌شود. راوی گوید: هر دو نزد یارانمان عادل و پسندیده‌اند و هیچ کدام بر دیگری فضیلت و برتری ندارد. راوی گوید: حضرت فرمود: به آن روایتی از این دو که طبق آن حکم داده‌اند و مورد اجماع یاران توست، توجه می‌شود و آن حکم ما گرفته می‌شود و رها می‌گردد شاذی که بین یاران مشهور نیست؛ چرا که چیزی که مورد اجماع و اتفاق است، در آن شک نیست و تنها امور سه گونه است: امری که هدایتش آشکار است و پیروی می‌شود؛ امری که گمراهی‌اش آشکار است و از آن دوری می‌شود؛ و امری مشکل است که حکمش به خداوند متعال واگذار گردد.»

و نیز این گفته که: «اگر دو خبر هر دو از شما مشهور باشد و انسان‌های موثق از شما نقل کرده باشند.»

حضرت فرمود: دقت می‌شود هر کدام که حکمش موافق حکم کتاب و سنت است و مخالف عامه به آن اخذ می‌گردد (تا پایان روایت را ملاحظه کن).»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹

و در روایت پنجم، این گفته که: «درباره دو نفر که هر دو اتفاق نظر دارند بر دو عادل و آن دو را در حکمی که بینشان اختلاف شده است، قرار داده و به این دو عادل رضایت داده‌اند ولی این دو عادل هم اختلاف کرده‌اند. از گفته کدامین یک از این دو

عادل، حکم نافذ است؟ حضرت فرمود: فقیه‌ترین، عالم‌ترین این دو به روایات ما و پرهیزگارترین این دو، مورد توجه قرار می‌گیرد و حکمش نافذ است و به دیگری التفاتی نمی‌شود.»

و در روایت ششم، این گفته که: «این دو اتفاق نظر دارند بر دو مرد که این دو میان‌شان دادرسی کنند. این دو هم حکم کردند ولی در حکم‌شان با هم اختلاف دارند. حضرت فرمود: چگونه اختلاف دارند؟ گفتیم: هر کدام از این دو به نفع کسی که او اختیار کرده، حکم داده است. حضرت فرمود: به آن که عادل‌تر و فقیه‌تر در دین خداوند عز و جل است، توجه می‌شود و حکم او نافذ است.»

و در روایت پنجاه و یکم از باب هفتم، این گفته که: «ابن شبرمه گفت: ای امام صادق، ما قاضیان عراقیم و طبق کتاب و سنت حکم می‌کنیم و چیزهایی نزد ما می‌آید که در ارتباط با آنها اجتهاد به رای می‌کنیم (تا آنجا که گوید): امام صادق علیه السلام رو کرد و فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام از نظر شما چگونه مردی است؟ او در عراق نزد شما بوده و شما از او مطلع هستید. راوی گوید: ابن شبرمه بسیار از امیرالمؤمنین علیه السلام مدح و ستایش کرد و نظر بالایی درباره حضرت داد. آن‌گاه امام صادق علیه السلام به او فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمی‌پذیرفت که در دین خدا رأی و نظر را وارد سازد و این که در چیزی از دین خدا، با رای و قیاس سخن بگوید.»

و در روایت هشتاد و سوم، این گفته که: «یکی از مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند عز و جل دو نفر هستند. (تا آنجا که گوید): و مردی که در میان مردمان جاهل از اینجا و آنجا جهلی را جمع کرده است، عمرش را با تاریکی‌های فتنه گذرانده است. مردم نماها او را عالم نامیده‌اند و یک روز سالم در زندگی نداشته، شتاب کرده و زیاد کرده است. هر چه از او کمتر سرزند، بهتر از آن است که زیاد سرزند. تا آن که از گند آبی سیراب شده و چیزهای بی‌فایده‌ای در خود انباشته و در میان مردم به عنوان قاضی نافذالامری نشسته است تا آنچه بر دیگری پوشیده شده است، از ابهام در آورد. او اگر با قاضی پیشین خود مخالفت کند، در امان نیست که قاضی بعدی حکم او را نقض نماید؛ همان‌گونه که این یا قبلی کرد. (تا آنجا که گوید): از دست چنین قاضی‌ای ارث‌ها می‌گیرند و خون‌ها فریاد و ناله می‌کشند! با قضاوت وی، ناموس حرام، حلال می‌شود و با قضاوت ایشان، ناموس حلال، حرام می‌گردد. توان و مایه پاسخگویی به آنچه نزد او می‌آید، ندارد و نیز شایسته آنچه از او قبلاً سر زده - یعنی ادعای آشنایی با حق - نیست.»

و در روایت هشتاد و چهارم، مانند روایت قبلی آمده، تنها در آن‌ها آمده است: «در تاریکی‌های فتنه فریب می‌خورد.»

و در روایت صد و سی، این گفته که: «هر دو برای حکم، نزد پادشاه و قاضیان می‌روند. آیا این جایز است؟»

حضرت فرمود: هر کس برای صدور حکم نزد آنان برود - چه در جایی که حق دارد و چه در جایی که بر باطل است - همانا برای حکم نزد طاغوت رفته است و هر حکمی که به نفع او بشود، او تنها حرام را می‌گیرد؛ گرچه حقش ثابت باشد.» شما خود ملاحظه کنید در این روایت، چیزهایی است که بر این مفاد به تفصیل دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱

و در روایات باب هشتم و در روایت چهل و نهم از باب یکم از ابواب جهاد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سه کار را اگر انجام دهید، بلا بر شما نازل نمی‌شود: جنگ و جهاد با دشمنان‌تان، اگر حدودتان را نزد رهبران‌تان بردید، آنان به عدالت در آن حکم دهند.»

و در روایت شصت از باب چهل از ابواب مایکتسب به، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «من در ارتباط با ولایت عهدی که تو می‌خواهی، پاسخ مثبت به تو می‌دهم. به این شرط که من امر و نهی نکنم، فتوی ندهم و قضاوت ننمایم، کسی را به کاری نگمارم، کسی را از کاری برکنار نسازم و هیچ چیز از آنچه امروز برپاست، تغییر ندهم.» و دیگر روایات باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آنها روایاتی است که بر عدم جواز تصدی امور از طرف آنان، دلالت دارد.

می آید:

در باب چهارم از ابواب قضاء، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سیزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر شما طبق احکام ما با هم تعامل داشته باشید، این برای شما بهتر است.»

و در روایت سوم از باب چهل و یکم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مبادا زمانی که نزاعی بین شما در می‌گیرد، یا در ارتباط با گرفتن و دادن، درگیری میان‌تان بیفتد، شما به احدی از این فاسقان برای حکم و دادرسی مراجعه کنید. شما در میان خود مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، قرار دهید.

من او را قاضی قرار دادم و مبادا که بعضی از شما دیگری را نزد پادشاه ستمگر ببرد!»

و در روایات باب دوم از ابواب احکام عمومی حدود، به ویژه دو روایت سوم و چهارم، مناسب این مفاد می‌آید.

باب ۲ حکم تصدی منصب قضاوت و امارت توسط زنان**اشاره**

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموال‌شان (در مورد زنان) می‌کنند ...

«۱» ۳۴-۴۵۲۸۱- (۱) در روایت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که: «حضرت فرمود: ای علی، بر زنان جمعه نیست. (تا آنجا که گوید): و نه متصدی شدن منصب قضاء.»

(۱). نساء ۴/۴.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳

۳۵-۴۵۲۸۲- (۲) ای مردم، زنان ایمان‌های ناقص، بهره‌های ناقص و عقل‌های ناقص دارند. اما نقص ایمان آنان همین است که در ایام حیض، نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و اما نقص عقل آنان این است که شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد است و اما نقص بهره‌های‌شان همین است که ارث‌های‌شان نیمی از ارث مردان است؛ بنابراین از زنان بد پرهیز کنید و نسبت به خوبان‌شان نیز هوشیار باشید و از آنان در کارهای پسندیده اطاعت نکنید تا در کارهای ناشایست به شما طمع نورزند.

(روشن است تعلیلی که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، شامل همه زنان می‌شود و هر کس که چنین است، شایسته حکومت و دادرسی نیست).

ارجاعات**گذشت:**

در روایت دوازده، از باب دوازده، از ابواب جهاد با نفس، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «به هنگام آنها (منظور اشراف قیامت

است)، امارت زنان و مشورت با کنیزان خواهد بود.»

و در روایت نوزده، فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام که: «ای اهالی دو عراق: کوفه و بصره، ثروتمندان تان در شام و فقیران تان در بصره‌اند. جابر گوید: ای امیرالمؤمنین، چه زمانی چنین اتفاقی می‌افتد؟ حضرت فرمود: آن زمان که در امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به هنگام درگیری و منازعه، شصت خصلت آشکار گردد. (تا آنجا که گوید):

و قاضیان رشوه بگیرند و زنان حقوق پردازند و حیا کم شود.»

و در روایت سی و سه، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و زنان را می‌بینی که بر حکومت مسلط شده و بر هر چیزی سلطه یافته‌اند و هیچ کاری انجام نمی‌شود جز این که مورد خواست آنان است. (تا آنجا که گوید): تو هوشیار باش و از خداوند عز و جل نجات طلب کن و بدان که مردم مورد خشم خداوند عز و جل هستند و تنها خداوند به دلیل منظوری که با آنان دارد به آنان مهلت می‌دهد.»

و در روایت سی و پنج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و دین را به دنیا فروختند و سفیهان و نابخردان را به کار گماردند و با زنان مشورت نمودند.»

و در روایت سی و هفت، این گفته که: «من ذریب بن ثملا، وصی بنده شایسته خدا عیسی بن مریم علیه السلام هستم. عیسی علیه السلام از پروردگارش برای من تا نزول وی از آسمان، ماندگاری در دنیا را خواسته و استقرار من در این کوه است و من شما را سفارش می‌کنم که محکم کنید و نزدیک به هم باشید و پرهیزید از خصلت‌هایی که در امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آشکار می‌شود و اگر آنها آشکار گشت، پس فرار کنید! فرار کنید! این که یکی از شما بر آتش جهنم بایستد تا آتش از او خاموش گردد، بهتر است برای او از ماندن در آن زمان.

(تا آن که گوید): و زنان تان بر زین‌ها سوار می‌شوند و طرف مشورت شما در کارهای تان زنان تان و خواجه‌گان تان می‌گردند.»

و در روایت سی از باب هشت از ابواب امر به معروف، فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «چهار چیز است که دل‌ها را ویران می‌سازد: خلوت با زنان، گوش به فرمان آنان بودن، نظر آنان را گرفتن و همنشینی با مردگان.»

و در روایت یکم از باب بیست و سوم از ابواب وصیت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «به زن وصیت نمی‌شود؛ چون خداوند عز و جل می‌فرماید: اموال تان را به سفیهان مسپارید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵

و در روایت دوم، این گفته که: «اموال تان را به سفیهان ندهید، فرمود: آنها را به شرابخوار و زنان ندهید.»

و در روایت یکم از باب چهل و یک از ابواب معاشرت با زنان، فرموده امام معصوم علیه السلام در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام که: «به زن، سلطه نده آن مقدر که از زن فراتر باشد؛ چرا که این بیشتر سازگار با حال زن است و فکر زن را آزادتر می‌کند و زیبایی‌اش را ماندگارتر می‌دارد؛ چرا که زن گل خوشبو (ریحانه) است و کارگر نیست.»

و در نقل کافی از اصبع بن نباته آمده که اصبع گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام این نامه را برای فرزندش محمد نوشته است و در روایت دوم آمده است: وصیت حضرت به امام حسن مجتبی علیه السلام: از پدری که در آستانه قیامت (تا این که گوید): و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار؛ و مبادا گرامی داشت او را از حد بگذرانی یا او را به طمع افکنی که میانجی‌گری برای دیگری کند.»

«۱» و در روایت چهارم، امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیتش به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «و اگر بتوانی زن را در ارتباط با کارش بیش از ظرفیتش سلطه ندهی، پس چنین کن؛ چرا که این زیبایی زن را ماندگارتر و فکر او را آزادتر می‌سازد. چون زن گل خوشبو (ریحانه) است و کارگر نیست.»

و در روایت هشت از باب چهل و دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «زنان پیمان برای‌شان نیست. (تا آن که گوید): اگر کاری را به آنها واگذاری، از بین می‌رود و اگر سزای را به آنان بسپاری، آشکار می‌گردد.»

و در روایت پنج از باب چهل و پنج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «از زنان در هیچ حالی اطاعت نکنید و آنان را امین بر مالی نکنید و در کارها به آنها تکیه نکنید؛ چرا که آنان با کسی که با آنان پیمان بسته، پیمان ندارند و به هنگام نیازشان ورع ندارند و در وقت شهوت و میل‌شان دین ندارند.»

و در روایت شش، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: با زنان در امور سزای مشورت نمی‌شود و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت نمی‌شود.

و در روایت هفت این گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن زمان که اراده جنگ داشت، زنانش را می‌طلبید و با آنان مشورت و سپس با آنان مخالفت می‌کرد.»

و در روایت هشت، فرموده امام معصوم علیه السلام: «ای مردم، در هیچ حالی از زنان اطاعت نکنید و آنان را بر هیچ مالی امین ندانید و آنان را رها نکنید که تدبیر کارهای اهل و عیالتان را به عهده گیرند؛ چرا که آنان اگر به خواست خودشان رها شوند، در مهلکه‌ها وارد می‌شوند و از دستور مالک فراتر می‌روند. چون ما آنان را چنین یافته‌ایم که به هنگام نیازشان پرهیزگاری و در زمان میل و شهوت‌شان صبر ندارند.»

و در روایت هجده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «در رازها با آنان مشاوری و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت نکنید.»
و در روایت نوزده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پرهیزید از مشورت کردن با زنان؛ چرا که در آنان ضعف، سستی و ناتوانی است.»

(۱). این بخش برگرفته از ترجمه نهج البلاغه سید جعفر شهیدی است؛ ص ۳۰۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷

و در روایت بیست، فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «با زنان مشاوری نکنید و مخالفت‌شان کنید؛ چرا که در مخالفت با آنان برکت است.»

و در روایت بیست و دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «در اسرار با زنان مشورت و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت مکنید.»

و در روایت بیست و سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «در مخالفت کردن با زنان برکت است.»

و در روایت دوازده از باب بیست و شش از ابواب پاره‌ای از احکام زنان و مردان نامحرم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بر زنان، اذان و اقامه نیست. (تا آن که گوید): و زن قضاوت و امارت را به عهده نگیرد و با آنان مشورت نشود.»

و نیز فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و روا نیست شهادت زنان در هیچ‌یک از حدود و روا نیست شهادت‌شان در طلاق و رؤیت هلال»...؛ را ملاحظه کنید.

و در روایت سیزده، این گفته که: «اگر حضرت حوا از کلّ اعضای آدم آفریده می‌شد، دادرسی برای زنان روا می‌شد؛ آن گونه که برای مردان رواست.»

و در روایت پانزده، این گفته که: «تو را همیشه محزون قرار دادم و از میان شما حاکم قرار ندادم و از جنس شما پیامبری مبعوث نکردم.»

و در روایت یکم از باب پیشین، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «از حکومت [قضاوت] پرهیزید؛ چرا که حکومت تنها برای

رهبر آشنای با قضاوت و عادل در میان مسلمانان است - برای پیامبر یا وصی پیامبر.»

و در روایت دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ای شریح، تو جایی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر یا فرد شقی آنجا نمی‌نشیند.»

و در روایت شانزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ولی به مردی از خودتان که چیزی از دادرسی‌های ما را می‌داند، متوجه شوید و او را در میان خودتان دادرسی قرار دهید. من او را دادرسی قرار داده‌ام، برای دادرسی نزد وی بروید.»

می‌آید:

در روایت سوم از باب چهل و یکم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مبادا وقتی که خصومت و نزاعی بین تان واقع می‌شود یا در داد و ستد میان تان نزاعی در می‌گیرد، به یکی از این فاسقان برای حکم و دادرسی مراجعه کنید! بلکه مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، بین خودتان قرار دهید؛ چرا که من او را قاضی قرار داده‌ام.»

در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب شهادت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خداوند شهادت دو زن را به دلیل نقص عقل و دین آنان، معادل شهادت یک مرد قرار داده است.»

و در روایت چهل و دوم از باب نوزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «علت رها کردن شهادت زنان در خصوص طلاق و استهلال برای ضعف‌شان از دیدن و طرفداری کردن‌شان از زنان در طلاق است؛ بدین دلیل شهادت آنان روا نیست.»
و تو دیگر روایات باب را نیز ملاحظه کن؛ چرا که در آنها روایاتی است که بر پذیرفتن شهادت زنان در بسیاری از امور دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹

و در روایت بیست و نهم از باب سی و هشتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چرا در مورد شهادت و ارث، دو زن معادل یک مرد است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای زن، این حکمی است از سوی سلطانی عادل و حکیم که ستم و جور نمی‌کند. چیزی را که به شما نمی‌دهد، برای خودش سودمند نیست و آنچه بدهد، از او کم نمی‌کند. ولی او با علم و آگاهی خویش تدبیر امور می‌کند. ای زن، این به دلیل آن است که شما زنان، دین و عقل تان ناقص است. آن زن پرسید: ای رسول خدا، نقص دین ما چیست؟ حضرت فرمود: یکی از شما نیمی از روزگار خویش را می‌نشیند و به دلیل حیض بودن نماز نمی‌خواند و شماها زیاد نفرین می‌کنید و کسی را که با او معاشرت داشته‌اید، نادیده می‌گیرید. یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند که آن مرد به وی نیکی می‌کند و نعمت می‌دهد ولی اگر یک روز دست آن مرد تنگ شود یا با این زن مخاصمه و نزاعی بکند، زن به او می‌گوید من هرگز از تو خوبی ندیده‌ام.»

باب ۳ عدم صلاحیت حاکمی که از دیگران نظر خواهی کند

اشاره

۳۶-۴۵۲۸۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر حاکم به کسی که سمت راست اوست و کسی که سمت چپ اوست، بگوید: نظرت چیست؟ تو چه می‌گویی؟ بر این حاکم لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم است! چرا از جای خویش بر نمی‌خیزد و آنها را به جای خویش نمی‌نشانند؟»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۰۹

ارجاعات

گذشت

در روایت بیست و نهم از باب یکم، این گفته که: «در مورد فتوی، مشورت مکن. تنها مشورت در مورد جنگ و مصلحت‌های دنیایی است و دین به رأی نیست.»

می‌آید

: در روایت ششم از باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «ای ابا حفص، درباره کار این مرد چه می‌گویی؟ او گفت: این مشکلی است و ابوالحسن حلال آن است.»
و در روایت هفتم مانند آن.

و در روایت چهارم از باب یکم از ابواب حد لواط، این گفته که: «ابوبکر درباره کسی که لواط می‌داده است، مشورت کرد. گفتند: او را بکشید. پس از آن با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: او را با آتش بسوزان؛ چرا که عرب قتل برایش مهم نیست. ابوبکر به عثمان گفت: تو چه منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱

می‌گویی؟ او گفت: من هم همان را که علی گفت، می‌گویم.» و در روایت چهارده، این گفته که:
«مردی با مردی در زمان امارت عمر پیدا شد. (تا آن که گوید): عمر به مردم گفت: نظر شما چیست؟
راوی گوید: یکی گفت: من چنین می‌کنم. دیگری گفت: چنان کنم. راوی گوید: عمر گفت: ای ابوالحسن، شما چه می‌گویید؟
حضرت فرمود: گردنش را بزنید.»

باب ۴ اقسام قاضی

اشاره

و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.
«۱» و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۲»
و کسانی که برطبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند. «۳»
۳۷-۴۵۲۸۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «قاضیان چهار دسته‌اند؛ سه دسته در آتش و یک دسته در بهشت‌اند:

مردی که به ستم حکم می‌دهد با این که می‌داند، پس او در آتش است؛ مردی که به ستم حکم می‌کند ولی نمی‌داند که به ستم حکم داده است، او هم در آتش است؛ مردی که به حق حکم می‌کند و نمی‌داند که به حق حکم می‌کند، او هم در آتش است؛ و مردی که به حق حکم کرده در حالی که می‌داند، پس او در بهشت است.

و حضرت فرمود: حکم دو گونه است: حکم خداوند عز و جل و حکم جاهلیت و هر کس که در حکم خداوند عز و جل خطا کند به حکم جاهلیت حکم داده است و هر کس که در دو درهم به غیر آنچه خداوند عز و جل فرو فرستاده است حکم دهد، به خداوند عز و جل کفر ورزیده است.»

۳۸-۴۵۲۸۵-(۲) فقه‌الرضا علیه السلام: «بدان که، قاضیان چهار گونه‌اند: قاضی‌ای که به باطل حکم می‌کند با این که می‌داند باطل است، این قاضی در آتش است؛ قاضی‌ای که به باطل حکم می‌دهد؛ و نمی‌داند که آن باطل است، این قاضی هم در آتش است؛ قاضی‌ای که به حق حکم می‌کند و نمی‌داند که آن حق است، او هم در آتش است؛ و قاضی‌ای که به حق حکم می‌کند و می‌داند که حکمش حق است، او در بهشت است. بنابراین از دادرسی و حکم، دوری گزین؛ چرا که تو نمی‌توانی به آن قیام کنی.»

(۱). مائده ۵/۴۴.

(۲). همان/۴۵.

(۳). همان/۴۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳

۳۹-۴۵۲۸۶-(۳) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قاضیان چهار دسته‌اند؛ سه دسته از آنان در آتش و یک دسته در بهشتند.

از حضرت درباره اوصاف آنان سؤال شد تا این گروه‌ها شناخته شوند و از هم جدا گردند. حضرت فرمود: قاضی‌ای که به باطل حکم می‌دهد و می‌داند که حکمش باطل است، او در آتش است؛ قاضی‌ای که به باطل حکم می‌کند و نمی‌داند که آن باطل است، او نیز در آتش است؛ قاضی‌ای که به حق حکم می‌دهد و نمی‌داند که آن حق است، او هم در آتش است؛ و قاضی‌ای که به حق حکم می‌دهد و می‌داند که آن حق است، او در بهشت است.»

۴۰-۴۵۲۸۷-(۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قاضیان سه دسته‌اند؛ یک دسته در بهشت و دو دسته در آتشند: مردی از روی عمد به ستم حکم می‌دهد، او در آتش است؛ مردی که در دادرسی و حکم خطا می‌کند، او هم در آتش است؛ و مردی که به حق عمل می‌کند، او در بهشت است.»

۴۱-۴۵۲۸۸-(۵) مقنع «بدان که، هر کس برای قضاوت بنشیند- اگر در حکمش به حق برسد- او شایسته است که در سلامت باشد. ولی اگر خطا کند، راه بهشت را به خطا رفته است.»

۴۲-۴۵۲۸۹-(۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «حکم، دو گونه است: حکم خدا و حکم اهل جاهلیت و خداوند عز و جل فرموده است: و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.

و گواه باشید بر زید بن ثابت که در فرایض [ارث] به حکم جاهلیت حکم کرد.»

۴۳-۴۵۲۹۰-(۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس برای دو درهم حکم ظالمانه و جابرانه‌ای بدهد و برای آن حکم مجبور سازد، او مصداق این آیه است که: و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند. گفتم: چگونه بر حکم مجبور می‌سازد؟ حضرت فرمود: تازیانه و زندان دارد. اگر فرد به حکم او تن داد، حکم می‌دهد و گرنه، او را تازیانه‌اش می‌زند و در زندانش می‌اندازد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵

۴۴- ۴۵۲۹۱- (۸) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «هر کس که برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند فرو فرستاده است حکم داد و تازیانه یا عصا داشته باشد، او به آنچه خداوند عز و جل بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده، کفر ورزیده است.»

۴۵- ۴۵۲۹۲- (۹) ابوبصیر گوید: «شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند عز و جل فرستاده است حکم دهد، او به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.»

۴۶- ۴۵۲۹۳- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم دهد، او کافر گشته است و هر کس برای دو درهم حکم کند و خطا کند، او کافر گشته است.»

۴۷- ۴۵۲۹۴- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که ولایت حکم در دو درهم به او داده شود ولی طبق آنچه خداوند متعال فرو فرستاده است حکم نکند، او به آنچه خداوند فرستاده، کافر گشته است.»

۴۸- ۴۵۲۹۵- (۱۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خدا فرو فرستاده حکم دهد، او کافر شده است.»

۴۹- ۴۵۲۹۶- (۱۳) هدایه: «و هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم دهد، او کافر گشته است.»

۵۰- ۴۵۲۹۷- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم حکم کند و اشتباه حکم کند، او کافر است.»

۵۱- ۴۵۲۹۸- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده است حکم دهد، او کافر گشته است. گفتم: به آنچه خداوند نازل کرده یا به آنچه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، کافر گشته است؟ حضرت فرمود: وای بر تو! اگر به آنچه خداوند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر گردد، به آنچه خداوند فرستاده، کافر نگشته است؟»

۵۲- ۴۵۲۹۹- (۱۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در خصوص چیزی که بهایش ده درهم است حکمی دهد و در حکم خداوند عز و جل خطا کند، روز قیامت در حالی که دستش بسته است، می‌آید و هر کس که بدون علم فتوی دهد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت می‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۷

۵۳- ۴۵۳۰۰- (۱۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس میان دو نفر حکم و در خصوص دو درهم خطا کند، کفر ورزیده است. خداوند عز و جل فرموده است: و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند. یکی از اصحاب حضرت گفت: ای پسر رسول خدا، چه بسا بین دو نفر از اصحاب ما درباره چیزی نزاع می‌شود و هر دو به یک نفر از خودمان رضایت می‌دهند! حضرت فرمود: این از آن باب نیست. آن، همان است که مردم را با شمشیر و تازیانه بر حکم خویش مجبور می‌سازد.»

۵۴- ۴۵۳۰۱- (۱۸) معاویه بن وهب گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر قاضی‌ای که میان دو نفر قضاوت و خطا کند، دورتر از آسمان سقوط کند.»

۵۵- ۴۵۳۰۲- (۱۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که در مدینه - پیش از رحلتش - ایراد کرد، فرمود: «هر کس طبق آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او به سان کسی است که شهادت باطل دهد و او را در آتش می‌اندازند و همان عذابی که شاهد به [شهادت] باطل می‌بیند، او هم می‌بیند.»

۵۶- ۴۵۳۰۲- (۲۰) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «آگاه، به خدا سوگند! اگر شما درباره خودتان، اموال‌تان و فرزندان‌تان مبتلا شوید، می‌فهمید که کسی که برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم کند، در جایگاه بدی است ...»

- ۵۷- ۴۵۳۰۳- (۲۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زبان قاضی میان دو آتش است تا آن که از قضاوت بین مردم فارغ گردد؛ که در این صورت یا به سوی بهشت یا به سوی دوزخ می‌رود.»
- ۵۸- ۴۵۳۰۴- (۲۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: دست خداوند عز و جل بر بالای سر حاکم [قاضی] رحمت خویش را می‌گستراند و اگر در حکمش ستم کند، خداوند او را به خودش وا می‌گذارد.»
- ۵۹- ۴۵۳۰۵- (۲۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «بهترین مردم، قاضیان حق هستند.»
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۹
- ۶۰- ۴۵۳۰۶- (۲۴) عادل‌ترین مردم کسی است که از همه بهتر به حق قضاوت می‌کند.
- ۶۱- ۴۵۳۰۷- (۲۵) امیرالمؤمنین علیه السلام به رفاعه- قاضی خودش در اهواز- نوشت: «بدان ای رفاعه، این امارت، امانت است. هر کس که در امانت خیانت کند، لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد! و هر کس که خائنی را به کار گمارد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او در دنیا و آخرت بیزار است.»
- ۶۲- ۴۵۳۰۸- (۲۶) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن هنگام که قاضی در جایگاه خودش قرار می‌گیرد، دو فرشته بر او فرود می‌آیند و او را تایید و راهنمایی می‌کنند و توفیق می‌دهند. ولی آن زمان که ظلم و ستم کند، بیرون می‌روند و او را رها می‌کنند.»
- ۶۳- ۴۵۳۰۹- (۲۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آن زمان که زنا شایع شود، مرگ نابهنگام آشکار می‌گردد و آن زمان که حاکم ستم کند، باران قطع می‌شود.»
- ۶۴- ۴۵۳۱۰- (۲۸) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس میان دو نفر حکم دهد و جور کند، ستم کرده است و لعنت خدا بر ستمگران باد! و حضرت فرمود: من پس از خویش بر اتم از سه چیز می‌ترسم: لغزش عالم؛ حکم جائز و پیروی از هوی و هوس.»
- ۶۵- ۴۵۳۱۱- (۲۹) روایت شده است که: «بدترین مکان‌ها، خانه‌های امیرانی است که به حق قضاوت نمی‌کنند»
- ۶۶- ۴۵۳۱۲- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «مقابر مسیحیان از شدت گرمای خود به خداوند عز و جل شکایت کرد. خداوند عز و جل به آن فرمود: آرام‌گیر؛ چرا که جایگاه قاضیان از تو گرم‌تر است.»
- ۶۷- ۴۵۳۱۳- (۳۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که قاضی شود، بدون کارد ذبح شده است.»
- ۶۸- ۴۵۳۱۴- (۳۲) ابن عباس مشابه روایت قبلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و افزوده است که: «سؤال شد: ای رسول خدا، ذبح چیست؟ حضرت فرمود: آتش جهنم است!»
- ۶۹- ۴۵۳۱۵- (۳۳) سخت‌ترین چیز، ستم قاضیان است.
- ۷۰- ۴۵۳۱۶- (۳۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قاضی عادل را در روز قیامت می‌آورند و از سختی حسابی که می‌بیند، آرزو می‌کند که کاش میان دو نفر در مورد یک خرما قضاوت نکرده بود!»
- ۷۱- ۴۵۳۱۷- (۳۵) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «ای اباذر، من برای تو دوست می‌دارم آنچه برای خودم دوست دارم و من تو را ضعیف و مستضعف می‌بینم. پس بر دو نفر ریاست مکن و بر تو باد به خصوص خودت!»
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۱
- ۷۲- ۴۵۳۱۸- (۳۶) حمّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره لقمان و حکمتش که خداوند از آن یاد کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حکمت به لقمان به دلیل حسب، مال، خویشاوندان و قدرت جسمی داده نشد. (تا آن که گوید): خداوند- تبارک و تعالی- گروه‌هایی از فرشتگان را هنگامی که روز نیمه شد و چشم‌ها با خواب قیلوله [نیمروز] آرام گرفت، مأمور کرد آنان به گونه‌ای که لقمان بشنود ولی آنان را نبیند، ندا دادند و گفتند: ای لقمان، آیا می‌خواهی که خداوند تو را جانشین در زمین قرار دهد و تو میان مردم حکم کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند متعال مرا به این کار دستور می‌دهد می‌شنوم و اطاعت می‌کنم؛ چرا که اگر او

با من چنین کند، خودش کمکم می‌کند و یادم می‌دهد و حفظم می‌نماید. ولی اگر مرا مخیر می‌سازد، من عافیت را می‌پذیرم. فرشتگان گفتند: ای لقمان، چرا چنین گفتی؟ لقمان گفت: چون حکم میان مردم از سخت‌ترین جایگاه‌های دینی است و از همه بیشتر در فتنه و بلاست و رها می‌شود و کمک نمی‌شود و ستم، او را از هر سو می‌گیرد و صاحبش میان دو چیز است: اگر به حق برسد، شایسته است که تن به سلامت ببرد؛ ولی اگر خطا کند، راه بهشت را خطا کرده است و هر کس که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد، بر او آسان‌تر است که در قیامت حاکم، بزرگ و شریف باشد و هر کس که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دو را از دست داده و زیان کرده است، این که، از بین می‌رود و به آن هم نمی‌رسد. حضرت فرمود:

فرشتگان از حکمت لقمان شگفت زده شدند و خداوند رحمان سخن لقمان را تحسین کرد ...»

ارجاعات

گذشت

در روایت پنجاه و پنج از باب ششم از ابواب آنچه مربوط به بیماری است، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام که: «فرشته مرگ آن زمان که برای قبض روح کافر می‌آید، همراهش آهنی از آتش می‌آید که روح کافر را با آن آهن، آتشین می‌کند و جهنم فریاد می‌کشد! امیرالمؤمنین علی علیه السلام راست نشست و گفت: ای رسول خدا، این حدیث‌تان را برای من تکرار کنید. این فرمایش شما دردم را از یادم برد و آیا این بلا به کسی از امت شما می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، حاکم ستمگر و خورنده مال یتیم و شهادت دهنده بناحق.»

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب نماز استسقاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و آن زمان که حاکمان در قضاوت ستم کنند، باران از آسمان نمی‌بارد.»

و در روایت بیست و چهار از باب دوازده از ابواب جهاد نفس، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و آن زمان که ستم در حکم شایع گردد، باران حبس می‌شود.»

و در روایت سی و سه از باب یکم از ابواب معاشرت، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «ده دسته از امت من جدا جدا محشور می‌شوند و خداوند آنان را از مسلمانان جدا ساخته و صورت‌هایشان را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۳

تغییر داده است. برخی از آنان به شکل بوزینه (تا آن که گوید): و برخی از آنان کورند و رفت و آمد می‌کنند (تا آنجا که گوید): کوران همان کسانی هستند که در حکم، ستم روا می‌دارند.»

و در روایت ششم از باب یکم از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «قاضیان سه دسته‌اند؛ دو دسته در هلاکت و یک دسته نجات یافته‌اند: اما دو دسته در هلاکت، ستمگری است که از روی عمد ستم کند و کسی که تلاش کند (رأی خود را به کار گیرد) ولی اشتباه کند و نجات یافته آن کس است که طبق دستور خداوند عمل کند.»

و در روایت یازدهم، این گفته که: «هر مؤمنی که در نزاعی مؤمنی را پیش قاضی یا پادشاه ستمگر ببرد و آن به غیر حکم خداوند عز و جل حکم کند، شریک او در گناه خواهد بود.»

و بنگر به آیات و روایات آمده در این باب؛ چرا که در آن مناسب مقام است.

می‌آید

: در روایت پانزده از باب شش، این گفته که: «و پرهیز کن از گرفتگی و ناراحتی در جایگاه قضاوت؛ جایگاهی که خداوند در آن پاداش قرارداده و ذخیره خوبی در آن نهاده البته- برای کسی که به حق قضاوت کند.»

باب ۵ کراهت همنشینی با قضات جور

اشاره

۷۳- ۴۵۳۱۹- (۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر و امام صادق علیهما السلام با من- در حالی که من در کنار قاضی‌ای در مدینه نشسته بودم- برخورد کردند. فردای آن روز، بر امام وارد شدم. حضرت فرمود: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟ محمد بن مسلم گوید: به امام گفتم: فدایت گردم! این قاضی احترام و اکرام مرا نگاه می‌دارد و گاهی من پیش او می‌نشینم. حضرت به من فرمود: چه امنیتی داری که لعنت نازل گردد و همه کسانی را که در آن مجلس هستند، فرا گیرد!»

ارجاعات

گذشت

در روایت سی از باب هشتم از ابواب امر به معروف، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «چهار چیز دل‌ها را فاسد می‌سازد. (تا آن که گوید): و همنشینی با مردگان. سؤال شد: ای رسول خدا، همنشینی با مردگان چیست؟ حضرت فرمود: همنشینی با هر کس که از ایمان گمراه است و در حکم‌ها ستم می‌کند.»

و در روایت یکم از باب دوازدهم از ابواب اجاره، این گفته که: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من نزد یکی از قاضیان مدینه بودم که دو نفر نزد وی آمدند. یکی از آن دو گفت: من از این شخص

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۵

چهارپایی کرایه کردم تا مرا از کجا تا کجا ببرد. (تا آن که گوید): قاضی به او گفت: تو حق کرایه نداری اگر او را به آنجا که چهارپا را تا آنجا کرایه کرده بود، نرسانی. حضرت گوید: من هر دو را خواستم و به آن کس که کرایه کرده بود، گفتم: تو نمی‌توانی چیزی به آن شخص کرایه ندهی و به دیگری گفتم: ای بنده خدا، تو هم نمی‌توانی همه کرایه چهار پایت را بگیری. ولی اندازه بگیر؛ آن اندازه که تا جایگاه مانده و آن اندازه که سوار شده‌ای و هر دو بر همین مصالحه کنید. آن دو هم چنین کردند.» و در روایت سوم مانند آن.

باب ۶ وظیفه قاضی در مساعدت به مترافین

اشاره

داوود گفت: مسلماً او با درخواست یکمیش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم نموده و بسیاری از معاشران به یکدیگر ستم کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند اما عده آنان کم است. داوود دانست که ما او را (با این ماجرا)

آزمودیم. از این رو از پروردگارش طلب آموزش کرد و به سجده افتاد و توبه کرد.

«(۱) ۷۴-۴۵۳۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که مبتلا به قضاوت شده است، مواسات [مساعدت] در اشاره کردن و مساوات در نگاه کردن را در مجلس قضاء رعایت کند.»

۷۵-۴۵۳۲۱- (۲) بدان که بر تو لازم است که میان دو خصم مساوات داشته باشی؛ حتی در نگاه به آن دو تا این که نگاه تو به یکی از آن دو، بیش از نگاهت به دومی نباشد.»

۷۶-۴۵۳۲۲- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از این که قاضی با نگاه زیاد و حضور ذهنش، یکی از دو طرف را یاری کند و حضرت نهی کرد از تلقین کردن به شاهدان و به اشاره به آنها فهماندن.

۷۷-۴۵۳۲۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می فرمود: «شایسته است حاکم را که توجه خود را از یک خصم به خصم دیگر رها و این که نگاهش را میان آن دو به عدالت تقسیم کند و نگذارد که یک خصم به ستم بر رفیقش چیره شود.»

(۱). ص ۲۴/۳۸.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۷

۷۸-۴۵۳۲۴- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و چند روزی پیش حضرت ماند.

سپس در ارتباط با نزاعی که به امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش نگفته بود، نزد حضرت آمد. حضرت به او فرمود: تو یک طرف دعوی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: از نزد ما به جایی دیگر برو؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده‌اند از این که یک طرف دعوی میهمان شود مگر این که طرف دیگر هم با او باشد.»

۷۹-۴۵۳۲۵- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از این که یک طرف دعوی میهمان قاضی شود و مردی در کوفه میهمان امیرالمؤمنین علیه السلام شد. حضرت از او پذیرایی کرد. پس از آن در یک نزاعی آمد. حضرت به او فرمود: «آیا تو یک طرف دعوی هستی؟ از نزد من به جایی دیگر برو. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که یک طرف دعوی میهمان [قاضی] شود، نهی کرد مگر این که طرف دیگر همراه وی باشد.»

۸۰-۴۵۳۲۶- (۷) شعبی گوید: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام زره‌اش را نزد یک مسیحی یافت. او را نزد شریح آورد و به شریح گفت. شریح چون نگاهش به امیرالمؤمنین افتاد، رفت که از جایش دور شود. حضرت فرمود:

در جای خود باش و حضرت در کنار شریح نشست و فرمود: ای شریح، آگاه باش! اگر طرف نزاع من مسلمان بود، من کنار او می‌نشستم ولی مسیحی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر شما و آنان در راهی بودید، آنها را به جای تنگ راه مجبور سازید و آنان را کوچک کنید آن گونه که خداوند کوچک‌شان کرد بی آن که ستم کنید. سپس امام علی علیه السلام فرمود: این زره من است که نفروخته و نبخشیده‌ام. شریح به مسیحی گفت: امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ مسیحی گفت: زره، زره من است و امیرالمؤمنین از نظر من دروغگو نیست.

شریح توجهی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا دو شاهد دارید؟ حضرت فرمود: نه. پس از آن، شریح به نفع مسیحی حکم داد. مسیحی مقداری رفت، سپس بازگشت و گفت: اما من گواهی می‌دهم که این، از نوع حکم‌های پیامبران است. امیرالمؤمنین با من نزد قاضی خود می‌آید و قاضی‌اش علیه او حکم می‌دهد! من گواهی می‌دهم که جز خدا، خدایی نیست.

او یکتا و بی‌شریک است و حضرت محمد بنده و رسول اوست. زره هم به خدا سوگند! زره توست، ای امیرالمؤمنین. لشکر روانه شد و شما به سوی صفین می‌رفتید و این زره از شتر بر زمین افتاد. حضرت فرمود: اینک که مسلمان شدی، این زره برای تو باشد و حضرت اسبی هم به مسیحی داد.»

۸۱- ۴۵۳۲۷- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برای قضاوت به یمن فرستاد، به او فرمود:

«ای علی، هر زمان که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به نفع نفر اول قضاوت مکن تا آن که گفته‌ی دیگری را هم بشنوی.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۹

۸۲- ۴۵۳۲۸- (۹) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن زمان که دو نفر برای قضاوت نزد تو

می‌آیند، به نفع اولی حکم مکن تا از دیگری هم بشنوی؛ چرا که اگر تو چنین کنی، دادرسی و حکم برایت روشن نمی‌شود.»

متن همین روایت در من لا یحضره الفقیه: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (و مانند روایت قبلی را ذکر کرده و افزوده است). علی علیه السلام فرمود:

پیوسته پس از رعایت این توصیه، قضاوت می‌کنم و پیامبر در حق امیرالمؤمنین فرمود: خداوند، قضاء را به او بفهمان.»

۸۳- ۴۵۳۲۹- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «پیامبر صلی الله علیه و آله چون مرا به سوی یمن فرستاد، فرمود: هر

زمان که برای قضاوت نزد تو آمدند، به نفع یکی از دو طرف نزاع- پیش از آن که از دیگری هم بشنوی- حکم مده. حضرت فرمود: پس از این سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله، دیگر من در خصوص قضاوت شک و تردید نداشتم.»

۸۴- ۴۵۳۳۰- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کردند که قاضی پیش از آن که گفته‌ی دو طرف نزاع را بشنود، سخن بگوید.

منظورشان این است که به اعلام حکم، لب بگشاید.

۸۵- ۴۵۳۳۱- (۱۲) پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برای خواندن سوره براءت فرستاد،

امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت: «ای پیامبر خدا، من بلیغ و سخنران نیستم. حضرت رسول فرمود: چاره‌ای نیست که این سوره را من یا تو ببریم. امیرالمؤمنین گفت: اگر چاره‌ای نیست (قطعی است) من می‌روم. حضرت رسول فرمود: خداوند زبانت را استوار و

دلت را هدایت می‌کند. سپس دستش را بر دهانش گذاشت و فرمود: برو و سوره را بر مردم بخوان و فرمود: مردم به‌زودی برای قضاوت نزد تو می‌آیند. چون دو طرف نزاع نزد تو آمدند، به نفع یکی حکم مده تا به سخن دیگری هم گوش دهی؛ چرا که این

شایسته‌تر است به این که حق را بدانی.»

۸۶- ۴۵۳۳۲- (۱۳) ابوالصلت هروی در حدیثی به ما خبر داد: «... (تا آنجا که گوید): داوود علیه السلام نسبت به کسی که علیه او

ادّعا شده بود، شتاب کرد و گفت: او با درخواست یک میث تو برای افزودن آن به میث‌هایش بر تو ستم کرده است و از مدعی دو شاهد بر ادّعایش نخواست و به آن کس که علیه او ادّعا شده بود، توجهی نکرد که بگوید تو چه می‌گویی و این اشتباه دستور

حکم بود، نه آنچه شما بدان باور کرده‌اید.

آیا نمی‌شنوی که خداوند عز و جل می‌فرماید: ای داوود، ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم.

پس در میان مردم به‌حق قضاوت کن و از هوای نفس پیروی مکن ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۱

۸۷- ۴۵۳۳۳- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «در بنی اسرائیل قاضی‌ای بود که به‌حق در میان آنان دادرسی می‌کرد.

چون مرگش فرا رسید، به همسرش گفت: چون من مُردم، مرا غسل بده و کفن کن و مرا بر روی تختم بگذار، چهره‌ام را بپوشان و تو بدی نمی‌بینی. چون مرد، همسرش همان کرد و زمانی درنگ نمود.

پس از آن چهره‌ی مرد را باز کرد تا بدان بنگرد که ناگاه دید کرمی، بینی او را می‌جود. از این حالت ترس او را فرا گرفت. چون شب شد، آن مرد به خواب همسرش آمد و به همسرش گفت: آیا آنچه دیدی، تو را ترساند؟ زن گفت: آری، من ترسیدم! آن مرد

به همسرش گفت: آگاه باش! حال که ترسیدی، بدان که آنچه دیدی، جز به دلیل تمایلی که به فلان برادرت داشتم، نبود. آن برادرت با طرف دعوایش نزد من آمد. چون هر دو نزد من نشستند، من گفتم: خدایا، حق را با او قرار بده و دادرسی را علیه رقیفش

متوجه ساز و چون هر دو نزاعشان را برای من گفتند، حق با برادرت بود و من این را به طور آشکار در مورد قضاء دیدم و دادرسی را به نفع برادرت علیه رفیقش جهت دادم. در نتیجه آن، آنچه دیدی به من رسید؛ چرا که با این که تمایلیم موافق حق درآمد، تمایلیم با برادرت بود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۳

۸۸-۴۵۳۳۴- (۱۵) سلمه بن کهیل گوید: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که به شریح می گوید: ای شریح، بنگر به کسانی که تأخیر می اندازند و حقوق مردم را نمی پردازند با این که دارند و می توانند همانها که اموال مسلمانان را به حکام به رسم رشوه می دهند، حقوق مردم را از آنان بگیر و باغستانها و سرزمینها را در این رابطه بفروش. چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: تاخیر انداختن مسلمانان دارا، ستم بر مسلمان است و البته کسی که باغ و خانه و مال ندارد، راهی بر او نیست و بدان که، مردم را بر حق وادار نمی سازد مگر کسی که آنان را از باطل باز دارد. پس از آن، میان مسلمانان با چهرهات، سخت و نشستنت مواسات برقرار کن تا کسی که به تو نزدیک است، در ستم تو طمع نکند و دشمن تو نیز از عدالت تو مأیوس نگردد و سوگند را به مدعی باز گردان با این که دو شاهد دارد؛ چرا که این نایبایی را بهتر برطرف می سازد و قضاوت را استوارتر می کند. و بدان که مسلمانان همه نسبت به هم عادل محسوب می شوند؛ مگر کسی که در مورد حدی که از آن توبه نکرده است، تازیانه بخورد یا به شهادت ناحق معروف و شناخته یا مورد اتهام باشد.»

و بپرهیز از گرفتگی و ناراحتی در مجلس قضاوت! همان مجلسی که خداوند در آن اجر نهاده و برای کسی که به حق قضاوت کند، ذخیره خوبی گذاشته است.

و بدان که، صلح و سازش میان مسلمانان جایز است؛ مگر صلح و سازشی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال سازد و برای کسی که ادعا دارد شاهدان غایبی را دارد، زمانی را معین کن که اگر آنان را حاضر کرد، تو حق او را بگیری ولی اگر آنان را حاضر نساخت، حکمت را بر او ثابت سازی و مبادا که حکمی را درباره قصاص یا حدی از حدود الهی یا حقی از حقوق مسلمانان اجرا کنی مگر این که آن را بر من عرضه کنی - ان شاء الله و در مجلس قضاوت نشین تا چیزی بخوری.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۵

۸۹-۴۵۳۳۵- (۱۶) ابواسحاق همدانی گوید: «چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام محمد بن ابی بکر را بر مصر و توابع زیر نظر آن گمارد، نامه‌ای برای او نوشت. (تا آن که گوید): و در یک قضیه، دو قضاوت گوناگون مکن که کارت لوث می شود و از حق منحرف می شوی.»

ارجاعات

می آید:

در روایت دوم از باب دهم، این گفته که: «چرا مرا در حالی که جنایتی و خیانتی نکرده‌ام، برکنار نمودی؟ حضرت فرمود: من دیدم که سخت بلندتر از سخن خصم است.»

و در روایت دوم از باب یازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «زبان قاضی پشت دلش است. اگر به نفع اوست، می گوید و اگر به ضرر اوست، نمی گوید.»

و در روایات باب هفتم از ابواب احکام عمومی حدود، چیزی که مناسب با این باب است.

باب ۷ آغازگر طرح دعوی در نزد قاضی

۹۰-۴۵۳۳۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که با طرف خود نزد والی یا قاضی می‌روی، تو در سمت راست او باش؛ منظور حضرت، سمت راست خصم است.»

۹۱-۴۵۳۳۷- (۲) فقه الرضا علیه السلام: «زمانی که برای حکم نزد حاکمی می‌روی، توجه داشته باش که سمت راست خصمت باشی و اگر دو طرف نزد حاکم بروند و هر کدام از آن دو ادعایی بر همراهش دارد، در این صورت آن کس که ادعایی را اول می‌کند، شایسته‌تر از همراهش است که از او شنیده شود. ولی اگر هر دو با هم ادعایی بکنند، حق ادعا برای کسی است که سمت راست خصمش قرار گرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۷

باب ۸ تقدم سخن در دادگاه

۹۲-۴۵۳۳۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم داد کسی که در مجلس سمت راست است، حق تقدم در سخن گفتن دارد.»

باب ۹ قاضی سخن اول مترافین را می‌گیرد

۹۳-۴۵۳۳۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اولین سخن را می‌گرفت، نه آخرین سخن را.»

باب ۱۰ عدم حمایت قاضی از مدعی

۹۴-۴۵۳۴۰- (۱) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که: «حاکم مدعی را علیه خصم کمک نمی‌کند مگر این که بدانند میان این دو، معامله بوده است.»

۹۵-۴۵۳۴۱- (۲) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام منصب قضاوت را به ابوالأسود دثلی واگذار کرد، سپس او را عزل کرد. ابوالأسود به حضرت گفت: چرا مرا برکنار کردی با این که جنایت و خیانتی نکرده‌ام؟ حضرت فرمود: من دیدم که سخن تو فراتر از سخن خصم است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۹

باب ۱۱ عدم جواز حکم قاضی در حالت خشم، خواب، مستی، گرسنگی و چرت زدن

۹۶-۴۵۳۴۲- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که مبتلای به قضاوت کردن شد، در حالی که خشمگین است، قضاوت نکند.»

متن همین روایت در من لایحضره الفقیه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که مبتلای به قضاوت شده است، حتماً در حالی که غضبناک است، قضاوت نکند.»

۹۷-۴۵۳۴۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح فرمود: «در مجلس با احدی در گوشه حرف نزن و اگر خشم کردی، برخیز و در حال غضب قضاوت مکن.»

راوی گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: زبان قاضی پشت دلش است. اگر به نفع او باشد، می‌گوید و اگر علیه او باشد، نمی‌گوید.»

۹۸-۴۵۳۴۴- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که قاضی در حال غضب، گرسنگی و چرت قضاوت کند، نهی کرد و فرمود: «خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: ای فرزند آدم، مرا هنگامی که خشم می‌کنی یاد کن؛ من هم تو را به هنگامی که خشم می‌کنم، یاد می‌کنم؛ و گرنه تو را در میان کسانی که نابود می‌سازم، نابود می‌کنم.»

۹۹-۴۵۳۴۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رفاعه فرمود: «در حال خشم، خواب و مستی، قضاوت مکن.»

باب ۱۲ قضاوت در مسجد

۱۰۰-۴۵۳۴۶- (۱) به امام علی علیه السلام رسید که شریح در خانه‌اش قضاوت می‌کند. حضرت فرمود: «ای شریح، در مسجد بنشین؛ چرا که آن، عدالت بیشتری را بین مردم ایجاد می‌کند و برای قاضی سبک است که در خانه‌اش بنشیند.»
و روایات در این باره که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد قضاوت می‌کرده‌اند، جداً بسیار است.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۱

باب ۱۳ حکم قاضی در حالت خوف

اشاره

۱۰۱-۴۵۳۴۷- (۱) حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود: «زمانی که در میان حاکمان ستم هستید، در همان احکام آنها قضاوت کنید و خودتان را به شکل بدی مشهود نکنید که کشته شوید و اگر به احکام ما رفتار کنید، برای شما بهتر است.»
متن همین روایت، در علل الشرایع: «امام صادق علیه السلام فرمود: آن زمان که در میان حاکمان ستم هستید، در مسیر احکام آنان حرکت کنید و خودتان را به بدی مشهود نکنید تا کشته شوید و اگر به احکام آنان [به شکل تقیه] رفتار کنید، برای شما بهتر است.»
(روشن است که آنچه در علل الشرایع آمده، اشتباه است؛ چرا که شیخ صدوق همان گونه که این روایت را در علل آورده، در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند آنچه در تهذیب است، آورده است).

ارجاعات

گذشت

در روایات باب یکم از ابواب تقیه و باب سوّم و چهارم و پنجم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۱۴ حکم رشوه

اشاره

آنان بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند.

«۱» بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و خوردن مال حرام شتاب می‌کنند. چه زشت است کاری که انجام می‌دهند! چرا دانشمندان نصارا و علمای یهود آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند؟ چه زشت است عملی که انجام می‌دادند! «۲»

۱۰۲-۴۵۳۴۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «رشوه در حکم، همان کفرورزی به خداست.»

(۱). مائده ۵/۴۲.

(۲). نساء ۴/۶۲-۶۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۳

۱۰۳-۴۵۳۴۹- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «رشوه در حکم، مصداق مال نامشروع است. سؤال شد:

ای فرزند رسول خدا، گرچه به حق حکم دهد؟ حضرت فرمود: ولو به حق حکم دهد و امّا حکم به باطل که همان کفر است. خداوند عز و جل فرموده است: و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

۱۰۴-۴۵۳۵۰- (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو را لعنت کرده است.»

۱۰۵-۴۵۳۵۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رشوه‌دهنده، رشوه‌گیرنده و رشوه‌گیرنده رابط بین این دو، همه ملعون هستند.»

۱۰۶-۴۵۳۵۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو، همه ملعون هستند.»

۱۰۷-۴۵۳۵۳- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند رشوه‌دهنده، رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو را لعنت کرده است.»

۱۰۸-۴۵۳۵۴- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خویش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ای علی، بهای مردار، بهای سگ، ثمن شراب، مهر زن زناکار، رشوه در حکم و مزد کاهن، مصداق مال نامشروع است.»

۱۰۹-۴۵۳۵۵- (۸) از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: «پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: مال حرام فراوان می‌خورند، حدیث فرمود که: این همان است که مردی حاجت برادرش را برآورده می‌سازد و پس از آن، هدیه‌اش را می‌گیرد.»

۱۱۰-۴۵۳۵۶- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «رشوه در حکم، مصداق مال نامشروع است.»

۱۱۱-۴۵۳۵۷- (۱۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از رشوه بپرهیزید؛ چرا که کفر محض است و صاحب رشوه، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.»

۱۱۲-۴۵۳۵۸- (۱۱) جابر بن عبدالله گوید: «هدیه‌ای که امیران می‌دهند، [انسان را] در بند می‌کشد.»

۱۱۳-۴۵۳۵۹- (۱۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود: خدای من، برگزیدگان تو از میان خلقت کیانند؟ خداوند فرمود: خوش دست‌ها و خوش پاها؛ راست می‌گویند و نرم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۵

و متواضع راه می‌رود. اینان به گونه‌ای هستند که کوه‌ها از جا کنده می‌شوند ولی اینان از جا کنده نمی‌شوند. موسی گفت: خدای من، چه کسانی در سرای پاکی نزد تو می‌آیند؟ خداوند فرمود: کسانی که چشم‌شان به دنیا نیست، اسرار دین را پخش نمی‌کنند و برای قضاوت رشوه نمی‌گیرند؛ حق در دل‌های‌شان جا گرفته و راستی بر زبان‌شان؛ اینان در پوشش و پناه من در دنیا و در سرای پاکی در آخرت نزد من هستند.»

ارجاعات

گذشت

در روایت یکم از باب دهم از ابواب مایکتسب به فرموده امام معصوم علیه السلام که: «امّا رشوه در قضاوت، آن کفرورزی به خداوند بزرگ و به پیامبر اوست.»
و در روایت دوم مانند آن.

و در روایت چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «امّا رشوه در قضاوت، آن کفر به خداوند عز و جل است.»
و در روایت ششم و روایت هفتم و روایت هشتم، مانند آن.

و در روایت دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر کسی رشوه بگیرد، مشرک است.»

و در روایت یازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «حرام، بهای مردار (تا آن که گوید): و رشوه در قضاوت است.»

و در روایت دوازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «رشوه در حکم، مصداق مال نامشروع است.»

و در روایت سیزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مال نامشروع، هفت چیز است ... رشوه در قضاوت ...»

و در روایت چهاردهم، این گفته که: «از امام درباره سحت پرسیدم. حضرت فرمود: آن، رشوه در قضاوت است.»

و در روایت پانزدهم، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «سحت، همان رشوه در قضاوت است.»

و در روایت شانزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام: «درباره فرموده خداوند عز و جل که: مال حرام فراوان می‌خورند. حضرت فرمود: او همان مردی است که حاجت برادرش را برآورده می‌سازد، سپس هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

و در روایت بیست و هفت از باب یک از ابواب پاره‌ای از احکام مردان و زنان نامحرم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را که مردم نیازمند نفع اویند (و در نسخه‌ای نیازمند علم اویند) و او از آنان رشوه می‌خواهد، لعنت کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۷

و در روایت بیست و شش از باب یک از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «کسی همانند معاویه حق ندارد امین بر خون‌ها و احکام باشد. (تا آن که امام علیه السلام فرماید): و نه کسی که در حکم رشوه می‌گیرد تا حق مردم را از بین ببرد.»

و در روایت بیست و نه، فرموده امام معصوم علیه السلام به رفاعه: «پرهیز از پذیرفتن تحفه‌ها از خصم‌ها؛ و از باطن کار، برحذر باش.»

باب ۱۵ در آمد قاضی

۱۱۴- ۴۵۳۶۰- (۱) و بدان که رعایا طبقات و مراتبی دارند که برخی از آنان جز با برخی اصلاح نمی‌شوند و با داشتن بعضی از آنان، بی‌نیاز از بعضی دیگر نیستیم: یک طبقه، لشکریان خدا و از همین دسته هستند کاتبان عمومی و خصوصی؛ و یک طبقه، قاضیان عادل. (تا آن که گوید): و برای هر کدام بر والی به اندازه‌ای که آن را اصلاح سازد، حقی ثابت است. (تا آن که گوید): سپس به قضاوت‌های او زیاد سرکشی کن و در بخشش به او آن اندازه که مشکلاتش را برطرف سازد، و نیاز او در سایه بخشش تو به مردم کم گردد گشاده‌دستی کن.

۱۱۵- ۴۵۳۶۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در امر حکومت، چاره‌ای از امیر داشتن و از این که رزقی برای او در نظر

گرفته شود، نیست؛ و چاره‌ای از داشتن کسی که مردم را بشناسد و نیز رزقی برای او نیست؛ و چاره‌ای از داشتن حسابدار و روزی برای او نیست؛ و چاره‌ای از داشتن قاضی و در نظر گرفتن روزی‌ای برای او نیست و حضرت خوش نداشت که رزق قاضی به عهده کسانی باشد که برای‌شان قضاوت می‌کند و آن باید از بیت‌المال باشد.»

۱۱۶- ۴۵۳۶۲- (۳) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «قاضی و درآمد برای قاضی و کسی که توزیع کند و حسابدار و در آمد برای آنها، ضروری است.»

۱۱۷- ۴۵۳۶۳- (۴) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام درباره قاضی‌ای که بین دو آبادی است و از پادشاه برای قضاوتش در آمد می‌گیرد، سؤال شد. حضرت فرمود: آن، مال نامشروع است.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۹

باب ۱۶ خسارت اشتباه قاضی

۱۱۸- ۴۵۳۶۴- (۱) اصبع بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد که هر خطایی که قاضیان در خون یا قطع بکنند، برعهده بیت‌المال مسلمانان است.»

باب ۱۷ حکم قاضی بر پایه بینه و سوگند

اشاره

۱۱۹- ۴۵۳۶۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب حضرت علی علیه السلام است که: یکی از پیامبران از قضاوت به خداوند شکوه کرد و گفت: چگونه درباره چیزی که چشم ندیده و گوشم نشنیده، قضاوت و دادرسی کنم؟ خداوند فرمود: میان مردمان، با دو شاهد عادل قضاوت کن و آنان را با اسم حق سوگند بده و حضرت فرمود: داوود علیه السلام گفت: پروردگارا، حق را آن گونه که نزد توست به من نشان ده تا طبق آن حکم کنم. خداوند فرمود: تو توان آن را نداری. داوود علیه السلام نزد خدا پافشاری کرد. خداوند عز و جل به داوود علیه السلام وحی کرد که: این شاکی پدر این فرد را کشته و مالش را گرفته است. داوود علیه السلام دستور داد تا شاکی کشته و مالش گرفته شود و آن را به کسی داد که از او شکایت شده بود.»

حضرت فرمود: مردم شگفت زده شدند و با هم گفتگو کردند تا آن که به حضرت داوود علیه السلام رسید و از این جهت ناراحت شد؛ لذا از خدا خواست تا این حالت را از او بردارد. خداوند هم چنین کرد. سپس خداوند عز و جل به داوود وحی کرد که: در میان مردم با بینه‌ها حکم کن و آنان را با نام من همراه کن که بدان سوگند بخورند.»

۱۲۰- ۴۵۳۶۶- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها من در میان شما طبق بینه‌ها و سوگندها دادرسی می‌کنم و بعضی از شما بهتر از دیگری دلیل و حجت می‌آورد؛ بنابراین هر فردی که من از مال برادرش چیزی را برای او جدا ساختم که او می‌داند، این از آن او نیست. تنها تکه‌ای از آتش برای او قطع می‌کنم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۱

۱۲۱- ۴۵۳۶۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تنها من در میان شما بر پایه بینه‌ها حکم می‌کنم و حضرت داوود علیه السلام گفت: پروردگارا، من در میان بندگان تو حکمی می‌کنم که شاید در آن حکم، مطابق حقیقت علم تو حکم نکنم. خداوند عز و جل به او وحی کرد که: ای داوود، میان بندگان بر پایه سوگندها و بینه‌ها حکم کن و آنان را در اموری که از چشم تو دور

است، به من واگذار. من میان‌شان در آخرت در مورد آن حکم می‌کنم.

داوود گفت: پروردگارا، مرا بر دادرسی‌های آخرت آگاه فرما. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، آن چیزی را که تو پرسیدی، من احدی از بندگانم را بر آن آگاه نساختم و شایسته هم نیست که کسی جز من از بندگانم بدان حکم کند. ولی اینها جلوی داوود را از این که برگردد و از خدا این را نخواهد، نگرفتند. خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود، تو از من چیزی را خواسته‌ای که هیچ پیامبری پیش از تو نخواست است. ولی به زودی تو را بر آن آگاه می‌سازم. ولی تو طاقت آن را نداری و احدی از بندگانم هم در دنیا طاقت آن را ندارد.

پس از آن بود که مردی نزد داوود آمد و از مرد (دیگری) درباره گاوای که آن مرد دوّم ادّعا دارد که مال اوست و آن فرد اول منکر است و بینه هم آورده و بینه هم شهادت داده‌اند که آن گاو مال آن مرد اول و در اختیار مرد اول است، شکایت کرد. خداوند به داوود وحی کرد که: گاو را از آن کس که گاو در دست اوست، بگیر و آن را به مدّعی علیه بده و به او شمشیری بده و مأمورش ساز که گردن آن کس که گاو نزد او پیدا شده است، بزند. داوود آنچه خداوند به آن امر داده بود، انجام داد ولی دلیلش را نفهمید و این مطلب بر او سنگین آمد و بنی‌اسرائیل هم حکمی را که داوود داده بود، نپذیرفتند. پس از آن، پیر مردی آمد که جوانی را گرفته بود و با جوان، یک خوشه انگور بود. پیر مرد گفت: ای پیامبر خدا، این جوان داخل باغ من شده و باغستان انگور مرا خراب کرده و بدون اجازه‌ام از آن خورده و این خوشه انگور را بدون دستور من از آن باغ گرفته است.

داوود علیه السلام به جوان گفت: تو چه می‌گویی؟ جوان هم اقرار کرد که چنین کاری را کرده است. پس از آن، خداوند به حضرت داوود وحی کرد که: دستور بده این جوان گردن این پیر مرد را بزند و باغ این پیر مرد را به جوان بده و او را مأمور ساز تا جای مشخصی از این باغ را بکند و در آنجا هزار درهم بیابد که این پیر مرد آنها را در آنجا دفن کرده است، جوان آنها را بردارد. داوود هم چنین کرد و اندوهش زیادتر شد و بنی‌اسرائیل در این باره سخن گفتند و در این مورد هم کار داوود را نپذیرفتند و نزد داوود جمع شدند تا با او در این باره گفتگو کنند. بنی‌اسرائیل نزد داوود بودند، در حالی که آماده شده بودند که با داوود سخن بگویند که گاو فراری آمد. او می‌آمد و مردم هم به او می‌نگریستند تا آن که به مردی نگاه کردند که از خانه‌اش بیرون آمد. گاو را گرفت و بست. پس از آن، داخل خانه شد و کاردی بیرون آورد و گاو را کشت، پوستش را کند، گوشت را تکه تکه کرد و به خانه‌اش برد و مردم همچنان به او نگاه می‌کردند. مردم در این حال بودند که مرد با شتاب آمد

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۳

و به یکی از افراد گفت: تو گاوی را ندیده‌ای که از اینجا بگذرد؟ او گفت: آری، آن گاو همین است که این شخص آن را سر برید. آن مرد به سرعت رفت تا نزد آن شخص رسید. او را گرفت و نزد داوود آورد و گفت: ای پیامبر خدا، گاوی داشتم، فرار کرد. این مرد را یافتم که او را کشته و پوست کنده و آن را تکه تکه می‌کرد و به خانه‌اش می‌برد و این سر گاو من و پوست اوست و از حاضران بینه آورد که شهادت دادند این گاو از او بوده است. حضرت داوود به مردی که گاو را کشته بود، گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای پیامبر خدا، من نمی‌دانم اینان چه می‌گویند ولی یک روز بیرون آمدم و هیچ در خانه برای اهلم نداشتم. یک گاو فراری پیدا کردم و او را کشتم. گوشتش را به خانه‌ام بردم؛ همان گونه که این مرد گفت. حال هر چه بر من ثابت می‌شود، شما اجرا کنید.

خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که: به این مرد که آمده و گاو را طلب می‌کند، دستور ده که بخوابد و به آن شخص که گاو را کشته است، فرمان ده که این مرد را بکشد؛ همان گونه که گاو را کشت و هر چه صاحب و مالک و در اختیار اوست، ملک این فرد قرار بده. داوود هم چنین کرد و اندوهش مضاعف گردید و بنی‌اسرائیل بر سر داوود آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، این چه احکامی است که از تو به ما می‌رسد! ما درباره آنها نزد تو آمدیم که دیدیم بزرگ‌تر از آن را انجام دادی.

داوود گفت: به خدا سوگند! من چنین نکرده‌ام و خداوند به من دستور داده است و جریان درخواستی که از خداوند داشته، برای آنان باز گو کرد. پس از آن به محراب در آمد و از خداوند خواست تا او را بر معانی احکامی که داشته، واقف سازد تا آنها را برای بنی اسرائیل ببرد.

خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود، آیا صاحب آن گاو ماده که گاو در دست او بود؛ او پدر فرد دیگری را ملاقات کرده بود. او را کشته و گاو را از او گرفته بود. فرزند مقتول، گاو را شناخت ولی شاهدهی که به نفعش شهادت دهد، نیافت و نمی‌دانست که آن کس که گاو در دست اوست، قاتل پدرش می‌باشد ولی من این را می‌دانستم؛ لذا بر طبق علمم قضاوت کردم و اما صاحب خوشه انگور؛ آن پیرمرد که صاحب باغ بود، پدر آن جوان را کشته و از او مالی گرفته و با آن مال، همان باغستان را خریداری کرده و مبلغی از مال، مانده بود که آن را در باغ دفن نموده بود و جوان هیچ از این جریان با خبر نبود ولی من می‌دانستم؛ بنابراین بر پایه علمم قضاوت کردم.

اما صاحب گاو نر؛ او پدر همان مردی که گاو را کشت، کشته و از او مال بسیاری گرفته بود که آن مایه اصلی کار و کسب او شده بود و آن مرد نمی‌دانست ولی من با اطلاع بودم؛ لذا بر پایه علمم به نفع او حکم دادم.

و ای داوود، این از نمونه‌های احکام آخرت من است و آن را برای روز حساب گذاشته‌ام. تو از من جلو انداختن آنچه من می‌خواهم عقب بیندازم، مخواه و میان بندگانم آن گونه که مأمور هستی، قضاوت کن.»

۱۲۲-۴۵۳۶۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام است که یکی از پیامبران به خدایش شکایت کرد و گفت: ای خدای من، چگونه درباره چیزی که شاهد نبوده‌ام و ندیده‌ام، قضاوت کنم؟ حضرت فرمود:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۵

خداوند عز و جل به او وحی کرد که: طبق کتاب من میان‌شان حکم و آنان را با نام من همراه کن و بدان سوگندشان بده و فرمود: این سوگند، برای کسی است که بی‌بینه ندارد.»

۱۲۳-۴۵۳۶۹- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «یکی از پیامبران به پروردگارش شکایت کرد که: چگونه در کارهایی که از آن بی‌خبر هستم و برایم بیان نشده است، حکم کنم؟ حضرت بیان داشت: خداوند به او فرمود: آنان را به من باز گردان و با نام من همراه‌شان ساز که بدان سوگند بخورند.»

۱۲۴-۴۵۳۷۰- (۶) ابان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از خاندان من خروج کند که مانند حکم آل داوود حکم می‌کند و دو شاهد نمی‌خواهد و به هر کس حق او را می‌دهد.»

۱۲۵-۴۵۳۷۱- (۷) ابان بن تغلب گوید: «در مسجدی در مکه همراه امام جعفر صادق علیه السلام بودم. او دست مرا گرفت و فرمود: ای ابان، به زودی خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجدها می‌آورد که مردم مکه می‌دانند پدران و نیای آنان هنوز آفریده نشده‌اند. همه شمشیر دارند و هر شمشیری اسم آن مرد و اسم پدرش و وصف و نسبش نوشته شده است. پس از آن به منادی‌ای دستور می‌دهد که ندا دهد:

این همان مهدی (عج) است که مانند دادرسی داوود و سلیمان قضاوت می‌کند و بر آن قضاوت، دو شاهد نمی‌طلبد.»

۱۲۶-۴۵۳۷۲- (۸) ابو عبیده حذاء گوید: «من در زمان امام باقر علیه السلام- آن زمان که ایشان رحلت کرد- به سان گوسفندی که چوپان ندارد، می‌گشتم. پس از آن با سالم بن ابی حفصه ملاقات کردیم. او به من گفت: ای ابا عبیده، امامت کیست؟ گفتم: امامان من آل محمد هستند. او گفت: تو هلاک شدی و دیگران را هلاک کرده‌ای! آیا من و تو از امام باقر علیه السلام نشنیدیم که می‌فرمود: هر کس که بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت می‌میرد؟

من گفتم: به جان خودم سوگند، آری شنیدم!

اباعبیده گوید: سه سال یا حدود سه سال پیش از آن بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و خداوند، معرفت امام را روزی ام کرد. به امام صادق علیه السلام گفتم: سالم به من چنین و چنان گفت. ابوعبیده گوید: امام فرمود: ای اباعبیده، از ما کسی نمی‌میرد تا آن که کسی را پس از خویش جانشین می‌سازد که همچون او عمل کند و به سیره او رفتار نماید و به آنچه او دعوت می‌کرده است، دعوت کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۷

ای اباعبیده، آنچه به داوود داده شده، مانع آن نیست که به سلیمان هم داده شود. سپس فرمود:

ای اباعبیده، آن زمان که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، به حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بی‌نی نمی‌طلبد.»

۱۲۷-۴۵۳۷۳- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که قائم آل محمد قیام کند، مانند حکم داوود و سلیمان حکم می‌کند و از مردم بی‌نی نمی‌طلبد.»

۱۲۸-۴۵۳۷۴- (۱۰) حریر گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از اهل بیت ما خروج کند. او به حکم آل داوود حکم می‌کند و از مردم بی‌نی نمی‌خواهد.»

۱۲۹-۴۵۳۷۵- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، میان مردم به حکم حضرت داوود علیه السلام حکم می‌دهد و به بی‌نی نیاز ندارد. خداوند به او الهام می‌کند و او با علم خویش حکم می‌کند و هر گروهی را به آنچه در باطن خویش دارند، خبر می‌دهد و دوستش را از دشمنش با تفرس می‌شناسد. خداوند سبحان گوید: در این (سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه همیشگی (کاروان‌ها) ست.»

۱۳۰-۴۵۳۷۶- (۱۲) حسن بن ظریف گوید: «برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از ایشان درباره حضرت قائم (عج) پرسیدم که: آن زمان که قیام می‌کند، بر پایه چه چیزی حکم می‌کند؟ و می‌خواستم که از ایشان درباره دارویی برای تب ربع (حمی الربع) «۱» پرسم که از ذکر آن غافل شدم. جواب آمد: تو درباره امام پرسیده‌ای. آن زمان که امام قیام کند، با علمش بین مردم دادرسی می‌کند؛ مانند دادرسی داوود علیه السلام و بی‌نی نمی‌خواهد و تو می‌خواستی که چیزی برای تب ربع پیرسی ولی فراموشی برایت پیش آمد. در برگه‌ای بنویس و بر شخص تب دار آویزان کن: یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم. حسن بن ظریف گوید: این آیه را نوشتم و بر تب داری که داشتم آویزان ساختم، خوب شد و بهبودی یافت.»

(۱). حمی الربع یا تب ربع- تبی است که یک روز می‌آید و دو روز یا سه روز قطع می‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۹

۱۳۱-۴۵۳۷۷- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان حضرت داوود علیه السلام زنجیری بود که مردم برای قضاوت پیش او می‌رفتند. مردی جوهری نزد مردی به امانت نهاد. آن مرد امانت را انکار کرد. مرد اول او را پیش زنجیر برد. آن مرد به همراه مرد اول پیش زنجیر رفت در حالی که جوهر را در نيزه‌ای کرده بود و چون خواست که زنجیر را بگیرد، به مرد اول گفت: این نيزه را بگیر تا من زنجیر را بردارم. مرد اول نيزه را گرفت. آن گاه مرد دوم به زنجیر نزدیک شد، دست برد و آن را گرفت و زنجیر در دستش قرار گرفت. پس از آن خداوند متعال به داوود وحی کرد که در میان مردم بر پایه بی‌نیها حکم کن و آنان را به نام من همراه ساز که به من سوگند بخورند و زنجیر، دیگر برداشته شد.»

گذشت

در روایات باب دوازده از ابواب رهن و باب چهار از ابواب ودیعه، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد و در باب یکم از ابواب قضاء، مناسب این باب.

می‌آید:

در روایات ابواب بعدی و بسیاری از روایات ابواب شهادت، مفاهیمی است که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۱۸ آوردن بینه برعهده مدعی و سوگند برعهده مدعی علیه

اشاره

۱۳۲-۴۵۳۷۸- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است.»

۱۳۳-۴۵۳۷۹- (۲) برید بن معاویه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره قسامه پرسیدم، حضرت فرمود: در همه حقوق، بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است مگر در خون؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که خبیر بود، انصار مردی از خودشان را نیافتند. پس از آن، او را کشته پیدا کردند. انصار گفتند: فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که در پی این قضیه بودند، فرمود: دو نفر عادل از غیر خودتان بیاورید (که شهادت دهد)، آن گاه او را به طور کامل قصاص کنید. انصار گفتند: ای رسول خدا، نزد ما دو شاهد از غیر خودمان نیست و ما خوش نداریم که بر چیزی که ندیده‌ایم سوگند یاد کنیم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دیه مرد انصار را از نزد خویش پرداخت و فرمود: فقط خون‌های مسلمانان با

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۱

قسامه حفظ شده است. تا این که اگر فاجر فاسقی فرصتی بر دشمن خویش دید، ترس قسامه که مبادا به واسطه آن کشته شود، او را از کشتن او باز دارد و او از کشتن دست بکشد. و گرنه مدعی علیه باید به عنوان قسامه پنجاه مرد سوگند یاد کنند که ما نکشته‌ایم و قاتل او را نمی‌شناسیم. و گرنه اگر کشته‌ای را در میان‌شان پیدا کنند، دیه برعهده آنان قرار می‌گیرد؛ البته در صورتی که کسانی که علیه آنان ادعا شده است، سوگند نخورند.»

۱۳۴-۴۵۳۸۰- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است و صلح و سازش بین مسلمانان رواست مگر سازشی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام سازد.»

۱۳۵-۴۵۳۸۱- (۴) فقه الرضا علیه السلام: «و بدان که، حکم در همه دعاوی این است که بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است و اگر مدعی علیه از سوگند امتناع ورزد، حق برای مدعی ثابت می‌شود. ولی اگر مدعی علیه سوگند به مدعی بر گرداند، در صورتی که مدعی دو شاهد ندارد و مدعی سوگند نخورد، حق بر مدعی ثابت نیست مگر در حدود که سوگند در آن نیست و مگر در خون که بینه بر مدعی علیه و سوگند بر مدعی است، تا آن که خون فرد مسلمان هدر نرود.»

۱۳۶-۴۵۳۸۲- (۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بینه بر مدعی و سوگند بر منکر است.»

۱۳۷-۴۵۳۸۳- (۶) (محمد بن سنان از حضرت رضا علیه السلام در حدیث علت‌ها ...) علت این که در همه حقوق جز خون، بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است، برای این است که مدعی علیه منکر است و نمی‌تواند بر آنچه انکار می‌کند، بینه بیاورد؛ چون

مجهول است و در خصوص خون، بینه بر مدعی علیه و سوگند بر مدعی است؛ چون این احتیاطی است که به وسیله آن مسلمانان حفظ می‌گردند تا آن که خون مرد مسلمان باطل نگردد و تا آن که این قاتل را باز دارد و منع کند؛ چون اقامه بینه بر او سخت است. زیرا کسی که شهادت دهد او این کار را نکرده، کم است و امری علت این که قسامه پنجاه مرد قرار داده شده است، برای سخت گیری و شدت به خرج دادن و رعایت احتیاط و تحفظ است تا آن که خون فرد مسلمان هدر نرود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۳

۱۳۸-۴۵۳۸۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند عز و جل در خصوص خون‌های تان حکمی داده برخلاف آنچه در اموال تان حکم داده است. در اموال تان حکم کرده که بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است.

ولی در خون‌های تان حکم کرده که بینه بر مدعی علیه و سوگند بر مدعی است تا خون فرد مسلمان هدر نگردد.»

۱۳۹-۴۵۳۸۵- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بینه در اموال بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بینه در خصوص خون‌ها بر کسی است که انکار می‌کند تا آن که او را از ادعایی که علیه او شده، پاک سازد و سوگند بر مدعی است.»

۱۴۰-۴۵۳۸۶- (۹) پدر عدی بن عدی گوید: «امرء القیس و مردی از حضرت درباره زمینی نزاع‌شان را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. حضرت فرمود: آیا بینه داری؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس او سوگند بخورد. امرء القیس گفت: به خدا سوگند! در این صورت زمینم را می‌برد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر او با سوگندش زمینت را ببرد، از کسانی می‌شود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و او را پاک نمی‌سازد و برای او عذاب دردناکی است. راوی گوید: مرد ترسید و آن زمین را به او برگرداند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۵

۱۴۱-۴۵۳۸۷- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت داوود علیه السلام پیوسته دعا می‌کرد که خداوند دادرسی میان مردم را آن گونه که نزد خداوند حق است به او بیاموزد. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، مردم این را تحمل نمی‌کنند ولی من به زودی انجام خواهم داد.

پس از آن، دو نفر نزد او رفتند و یکی بر دیگری از داوود علیه السلام کمک خواست. حضرت داوود دستور داد به کسی که علیه او از داوود کمک خواسته شده بود، برخیزد و گردن آن کس را که کمک خواسته بود، بزند. او هم، چنین کرد. بنی اسرائیل آن را بزرگ شمردند و گفتند: مردی آمده از ظلم و ستم مردی شکایت می‌کند، داوود به ظالم دستور می‌دهد که گردن (مظلوم) را بزند! حضرت داوود علیه السلام گفت: پروردگار من! مرا از این هلاکت نجات ده. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که: ای داوود، تو از من خواستی که دادرسی‌ام را بین بندگانم آن گونه که نزد من حق است، بیاموزم. این کسی که از تو کمک خواست، پدر آن کسی را که علیه او کمک خواسته است، کشته است، من هم دستور دادم گردنش به عنوان قصاص در برابر پدرش زده شد و آن پدر، در باغستان چنانی زیر درخت چنانی مدفون است. برو و او را با نامش بخوان، او به تو جواب می‌دهد.

پس از آن از او پرس. امام صادق علیه السلام فرمود: داوود در حالی که به شدت شاد شده بود که به مانند شاد نشده بود، بیرون آمد و به بنی اسرائیل گفت: خداوند گشایش داد. او حرکت کرد و مردم هم به همراه او تا به درخت رسیدند. فریاد زد: ای فلانی! او گفت: لیبک ای پیامبر خدا! داوود گفت: چه کسی تو را کشته است؟ او گفت: فلان کس. بنی اسرائیل گفتند: ای پیامبر خدا، ما هم از او شنیدیم که می‌گوید؛ بنابراین ما هم چون او می‌گوییم. پس از آن خداوند متعال به داوود وحی کرد که: ای داوود، بندگان طاقت حکم را به آن گونه که نزد من است، ندارند. پس، از مدعی، بینه بخواه و مدعی علیه را با نام من همراه ساز.»

ارجاعات

گذشت

در باب پیشین، چیزی که بر این دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب بیست و یک و باب بیست و دو و باب بیست و سه و باب بیست و چهار و باب بیست و پنج و باب سی، مناسب این مفاد.

و در روایت ششم از همین باب، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «تنها بینه بر مدعی است.»

و در روایت سوم از باب سی و سه، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «تنها میان‌تان با بینه و سوگندها قضاوت می‌کنم» و در

روایت پنج از باب چهل، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «بینه بر مدعی و سوگند بر منکر است.»

و در روایات باب نهم از ابواب دعوی قتل، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۷

باب ۱۹ شناسایی شهود توسط قاضی

اشاره

۱۴۲-۴۵۳۸۸- (۱) در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام: «اگر دو نفر نزاع‌شان را در مورد حقی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، ایشان پیوسته به مدعی می‌فرمود: تو بینه داری؟ پس اگر بینه‌ای می‌آورد که او را می‌پسندید و می‌شناخت، حکم را بر مدعی^۱ علیه جاری می‌کرد ولی اگر بینه نداشت، مدعی^۲ علیه را به خدا سوگند می‌داد که آنچه مدعی ادعا می‌کند، برعهده او نیست و نه حتی برخی از آن و اگر مدعی شاهدانی می‌آورد که آنان را نه به خوبی و نه به بدی می‌شناخت، به شاهدان می‌فرمود: قبیله‌های شما کجاست؟ آنان بیان می‌کردند؛ بازارتان کجاست؟ آنان مشخص می‌کردند؛ منزلتان کجاست؟ خصوصیات آن را می‌گفتند.

پس از آن، افراد درگیر و شاهدان را در برابرش حاضر می‌ساخت. سپس دستور می‌داد نام‌های مدعی و مدعی^۱ علیه و شاهدان نوشته شود و مورد شهادت را مشخص می‌کرد. سپس آن را به مردی از یاران خویش تحویل می‌داد. پس از آن مشابه همان را به مرد دیگری از یاران خویش می‌داد. سپس می‌فرمود: هر کدام از شما دو نفر به گونه‌ای که دیگری نفهمد به سوی قبیله‌های آنان و بازارهای‌شان و جایگاه‌های‌شان و محلی که زندگی می‌کنند، بروید و درباره این دو تحقیق کنید. آن دو هم می‌رفتند و می‌پرسیدند. پس اگر مردم، خوبی می‌گفتند و فضیلتی ذکر می‌کردند، آن دو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و او را بدان خبر می‌دادند و حضرت گروهی را که مدح کرده بود، همراه شاهدان حاضر می‌ساخت و به آن گروه که بر این دو مدح گفته بودند، می‌فرمود: این فلانی، فرزند فلانی است و این فلان، فرزند فلان است. آیا شماها این دو را می‌شناسید؟

آنان می‌گفتند: آری. آن‌گاه حضرت می‌فرمود: فلان و فلان، برای من از شما درباره این دو شاهد خبر نیک و تعریف شایسته‌ای

کرده‌اند. آیا همان‌گونه است که این دو گفته‌اند؟ اگر می‌گفتند آری، حضرت در این هنگام بر پایه شهادت آن دو، علیه مدعی علیّه حکم می‌داد و اگر آن دو نفر (فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله) خبر بد و زشتی را می‌آوردند، حضرت آنان را می‌خواست و به آنان می‌گفت: آیا فلان و فلان را می‌شناسید؟ آنان می‌گفتند: آری. حضرت می‌فرمود: بنشینید تا آن دو حاضر شوند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۹

پس می‌نشستند و حضرت آن دو را حاضر می‌کرد و به آن گروه می‌گفت: آیا این دو، این‌گونه‌اند؟ آنان می‌گفتند: آری و چون این نزد حضرت ثابت می‌شد، از شاهدها پرده‌داری نمی‌کرد و عیب آنان نمی‌گفت و آنان را توبیخ نمی‌کرد ولی اطراف درگیر را به سازش دعوت می‌کرد و همچنان اصرار می‌کرد تا آن که با هم سازش کنند تا آن که شاهدان رسوا نشوند و بر آنان پرده‌پوشی می‌کرد و حضرت با رأفت، رحمت و عطف و بر ائمت خویش مهربان بود و اگر شاهدان از مردان پایین دست و غریبان بودند و شناخته نبودند، قبیله نداشتند، بازار و خانه نداشتند، حضرت به مدعی علیّه توجه می‌کرد و می‌گفت: تو درباره این دو چه می‌گویی؟ اگر می‌گفت که من جز خوبی نمی‌دانم و تنها این دو در شهادت علیه من اشتباه کرده‌اند، شهادت آن دو را علیه او تنفیذ می‌کرد. ولی اگر آن دو را مذمت می‌کرد و عیب‌شان می‌گفت، حضرت میان دو خصم سازش برقرار می‌کرد و مدعی علیّه را سوگند می‌داد و نزاع میان‌شان را پایان می‌بخشید.

۱۴۳-۴۵۳۸۹-۲) یونس بن عبدالرحمان از برخی مردان خویش روایت کرده که گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره بینه‌ای که بر حق اقامه شده است، پرسیدم که: آیا قاضی می‌تواند طبق گفته بینه، حکم بدون تحقیق دهد، در صورتی که آنان را خوب نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: پنج چیز است که مردم باید در آن چیزها به ظاهر حکم عمل کنند: ولایات، ازدواج، ارث بری‌ها، ذبیحه‌ها و شهادت، بنابراین اگر ظاهر مرد ظاهر امینی باشد، شهادتش نافذ است و از باطن او تحقیق نمی‌گردد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوم از باب هجدهم از ابواب شهادت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده عادل باشد، شهادتش جایز است.» و در روایت سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت برده اگر عادل باشد، عیبی ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۱

باب ۲۰ تغییر شهادت شاهد

اشاره

۱۴۴-۴۵۳۹۰-۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که شهادتی نزد ما بدهد و سپس شهادتش را تغییر دهد، ما به همان شهادت اول می‌گیریم و شهادت اخیر را رها می‌کنیم.»
۱۴۵-۴۵۳۹۱-۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشابه روایت قبلی روایت شده است؛ تنها در آن است که: «ما او را به شهادت اولی می‌گیریم و شهادت دوم را طرح می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت

در روایت یکم از باب نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته به اول سخن نه آخر آن، توجه می کرد.»

می آید:

در بسیاری از روایات باب دوازده از ابواب شهادت، چیزی که دلالت دارد بر اخذ به شهادت اولی و طرح شهادت بعدی.

باب ۲۱ مدعی بینه اقامه کند، سوگند بر او نیست و ...

اشاره

۱۴۶- ۴۵۳۹۲- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره این که مرد اقامه بینه بر حق خویش می کند، آیا بر اوست که سوگند بخورد، پرسیدم. حضرت فرمود: نه.»

۱۴۷- ۴۵۳۹۳- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام در این باره که مرد اقامه بینه بر حق خویش می کند، آیا بر اوست که سوگند بخورد؟ حضرت فرمود: نه.»

۱۴۸- ۴۵۳۹۴- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مرد اقامه بینه بر حق خویش بکند، بر او سوگند نیست ولی اگر اقامه بینه نکند و مدعی علیه سوگند را به او باز گرداند، در این صورت اگر از این که سوگند بخورد امتناع کند، حقی برای او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۳

۱۴۹- ۴۵۳۹۵- (۴) امام صادق علیه السلام درباره این که مرد ادعای حق می کند ولی بینه ندارد و به نفع او حکم می شود که مدعی علیه باید سوگند بخورد و مدعی علیه آن را بر مدعی باز می گرداند که سوگند یاد کند که حقش آن گونه که گفته ثابت است تا مدعی علیه به او بدهد آنچه را که بر آن سوگند خورده است.

فرمود: «این حق اوست و اگر مدعی از سوگند امتناع ورزد، حقی ندارد.»

و اگر حق بر مرد با بینه ثابت شود- در حالی که او منکر است و او بخواهد که مدعی سوگند بخورد- این حق که برای مدعی است از مدعی علیه ساقط نمی شود. این برای اوست؛ چون حقوق گاهی ساقط می شود به گونه ای که آن کس که حق بر گردن اوست، نمی فهمد و هر کس که آنچه بر او واجب است شناسد، حاکم باید او را از آنچه بر او واجب است، آگاه سازد. پس اگر سوگند را درخواست کرد، این حق برای اوست و اگر مرد ادعایی کند و آن شخص انکار نماید و او را سوگند دهد و او برایش سوگند بخورد سپس مدعی برای ادعای خود بینه بیاورد، بینه اش پذیرفته می شود.»

ارجاعات

گذشت

در روایت پانزده از باب ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بر گرداندن سوگند به مدعی با این که بی‌بینه دارد؛ چرا که این نابینایی را از بین می‌برد و در قضاوت استوارتر است.»
و در روایات باب هجده، چیزی است که می‌توان همین مفاد را از آن بهره گرفت؛ مراجعه کنید.

باب ۲۲ حق سوگند دادن منکر توسط مدعی

اشاره

۱۵۰-۴۵۳۹۶- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق یا امام محمد باقر علیهم السلام درباره این که مرد ادعا می‌کند ولی بی‌بینه ندارد، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: او را سوگند می‌دهد پس اگر منکر، سوگند را به صاحب حق برگرداند و او سوگند نخورد، حقی برای او نیست.»

۱۵۱-۴۵۳۹۷- (۲) امام صادق علیه السلام درباره مردی که حقی علیه او ادعا می‌شود و صاحب حق بی‌بینه ندارد، فرمود: «صاحب حق، مدعی علیه را سوگند می‌دهد. اگر او از این که سوگند بخورد امتناع کند و به صاحب حق بگوید که من سوگند را بر تو باز می‌گردانم، بر صاحب حق واجب است که سوگند بخورد و مالش را بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۵

۱۵۲-۴۵۳۹۸- (۳) امام صادق علیه السلام درباره مردی که حقی علیه او ادعا می‌شود و بی‌بینه‌ای برای مدعی نیست، فرمود: «مدعی علیه را سوگند می‌دهند یا این که سوگند را بر صاحب حق برمی‌گرداند و اگر صاحب حق سوگند نخورد، حقی برای او نیست.»

۱۵۳-۴۵۳۹۹- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند بر مدعی برگردانده می‌شود.»

۱۵۴-۴۵۴۰۰- (۵) یونس از کسی روایت کرده است که «فرمود: احقاق حقوق چهار گونه است: شهادت دو مرد عادل و اگر دو نفر عادل نباشد، پس یک مرد و دو زن و اگر دو زن هم نباشد، یک مرد و سوگند مدعی و اگر شاهدی نباشد، پس سوگند بر مدعی علیه است پس اگر سوگند نخورد و سوگند را بر مدعی بازگرداند، بنابراین بر او واجب است که سوگند بخورد و حقش را بگیرد و اگر امتناع کند از این که سوگند بخورد، پس چیزی بر تو نیست.»

۱۵۵-۴۵۴۰۱- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مدعی اقامه بی‌بینه کند، دیگر سوگند بر او نیست و اگر بی‌بینه اقامه نکند و آن کس که علیه او ادعا شده [مدعی علیه] سوگند را به او بازگرداند و او از سوگند امتناع ورزد، دیگر حقی برای او نیست.»

۱۵۶-۴۵۴۰۲- (۷) اگر مدعی علیه سوگند را بر مدعی برگرداند و مدعی دو شاهد نداشته باشد و سوگند هم نخورد، حقی برای او نیست.

ارجاعات

گذشت

در روایات باب هجده و باب بیست و یک و باب بیست و سه، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد و در روایت چهارم از باب پیشین، این گفته که: «او درباره مردی که ادعای حق دارد و بی‌بینه‌ای ندارد و حکم شود که مدعی علیه سوگند بخورد و مدعی علیه سوگند را بر مدعی رد کند که [این گونه سوگند بخورد]، حق او ثابت است آن گونه که گفته است تا آنچه را که بر آن سوگند خورده به او

بدهد. حضرت فرمود: این حقّ اوست و اگر مدّعی از سوگند امتناع ورزد، حقّی برای او نیست...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۷

باب ۲۳ ثبوت حقّ علیه منکر و میت

اشاره

۱۵۷-۴۵۴۰۳- (۱) عبدالرحمن بن ابی عبداللّه گوید: «به شیخ علیه السلام [منظور امام علیه السلام است] گفتم درباره‌ی مردی که ادّعا دارد که از مردی حقّی را طلب دارد و بینه‌ای برای خود ندارد، به من خبر دهید.

حضرت فرمود: مدّعی علیه سوگند بخورد. اگر سوگند خورد، مدّعی حقی ندارد. ولی اگر سوگند نخورد، بر او حقّ ثابت است و اگر کسی که از او حقّ طلب می‌شود مرده و بینه بر او اقامه شده است، مدّعی باید به خدایی که جز او خدایی نیست، سوگند یاد کند که فلاّنی مرده در حالی که حقّ من بر او ثابت است، اگر سوگند خورد [حقّش ثابت می‌شود]. و گرنه حقّی برای او نیست؛ چون ما نمی‌دانیم، شاید حقّ او را با بینه‌ای داده که ما جای بینه را بدون بینه پیش از مرگ داده و به همین جهت مدّعی باید علاوه بر بینه، سوگند هم بخورد. پس اگر ادّعا کند و بینه‌ای نداشته باشد، حقّی برای او نیست؛ چون مدّعی علیه زنده نیست و اگر زنده بود، ملزم به سوگند می‌شد یا ملزم به حق یا این که سوگند را به مدّعی برمی‌گرداند، به همین جهت حقّ مدّعی ثابت نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت

در روایت دوم از باب سیزدهم از ابواب رهن، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «هر زمان که به چیزی که نزد اوست اقرار کند، بدان اخذ می‌گردد و از او مطالبه بینه بر دعوی‌اش می‌شود و پس از سوگند، حقّ او به طور کامل داده می‌شود و هر زمان که بینه نیاورد و وارثان انکار کنند، برای مدّعی، علیه وارثان سوگند به علم آنان است، مبنی بر این که آنان باید به خدا سوگند بخورند که نمی‌دانند که وی بر مرده آنان حقّی داشته است.»

و در روایت چهارم از باب هجدهم، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «سوگند بر مدّعی علیه است. پس اگر از خوردن سوگند خودداری کند، حقّ بر او ثابت می‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۹

باب ۲۴ حکم دعوی پس از سوگند

اشاره

۱۵۸-۴۵۴۰۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر صاحب حقّ به سوگند کسی که حقّش را منکر است راضی شود و او را

سوگند دهد و او سوگند بخورد که حقی برای مدعی بر او نیست، این سوگند، حق مدعی را از بین می‌برد؛ بنابراین دیگر ادعایی ندارد. به امام گفتم: گرچه علیه او بی‌تأدب باشد؟

حضرت فرمود: آری، گرچه پس از آن که او را به خدا سوگند داده است، پنجاه قسامه اقامه کند، حقی برای او نیست و سوگند هر ادعایی را که بر آن شخص دارد و آن شخص را بر آن سوگند داده است، باطل می‌سازد.»

۱۵۹-۴۵۴۰۵- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که برای شما بر حقی به خدا سوگند خورد، او را تصدیق کنید و هر کس که از شما چیزی خواست و به خدا سوگندتان داد به او بدهید. سوگند، ادعای مدعی را از بین می‌برد و ادعایی دیگر برای او نیست.»

۱۶۰-۴۵۴۰۶- (۳) امام سجاده علیه السلام بیان داشت: «جز به خدا سوگند مخورید و هر کس که به خدا سوگند خورد، تصدیق می‌شود و هر کس که برایش به خدا سوگند خورند، بپذیرد و هر کس که برایش به خدا سوگند خورند و نپذیرد، ارزشی نزد خداوند عز و جل ندارد.»

۱۶۱-۴۵۴۰۷- (۴) عبدالله و ضاح گوید: «میان من و مردی از یهود، معامله‌ای بود. او هزار درهم به من خیانت کرد. او را نزد والی بردم. سوگندش دادم، سوگند خورد ولی من می‌دانستم که او سوگند دروغ خورده است. پس از آن ماجرا، برای او نزد من سودها و درهم‌های بسیار قرار گرفت. من خواستم که هزار درهمی را که نزد او داشتم و بر آنها سوگند خورد، تقاص کنم. به امام ابوالحسن علیه السلام نامه نوشتم و به ایشان گفتم که: من آن یهودی را سوگند دادم. او سوگند خورد ولی الان از او مالی در نزد من است. اگر شما به من دستور دهید که از او هزار درهمی را که بر آن سوگند خورده بردارم، چنین خواهم کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۱

حضرت مرقوم فرمود: از او چیزی مگیر. اگر او به تو ستم کرده، تو به او ستم مکن و اگر نبود که تو خود سوگند او را پذیرفتی و او را سوگند دادی، من به تو دستور می‌دادم که تو آنها را از آنچه نزد خودت هست، برداری. ولی تو به سوگند او تن دادی و سوگند آنچه در آن است، از بین می‌برد. من هم از او چیزی برنگرفتم و به مرقومه امام ابوالحسن علیه السلام تن دادم.»

۱۶۲-۴۵۴۰۸- (۵) امام صادق علیه السلام درباره مردی که برای او مالی بر مردی می‌باشد و آن مرد آن مال را انکار می‌کند، فرمود: «اگر او را سوگند بدهد- پس از سوگند خوردن او- حق ندارد که چیزی از او بگیرد و اگر او را رها سازد و سوگندش ندهد، او بر حق خود خواهد بود.»

ارجاعات

گذشت

در روایت یکم از باب پانزدهم از ابواب وصیت، این گفته که: «رسول خدا بر آن دو نفر ذمی سوگند را الزام کرد. آن دو، سوگند خوردند. رسول خدا آنان را آزاد کرد. سپس آن ظرف و گردنبند پیدا شد. اولیای تمیم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، در دست ابن بیدی و ابن ابی ماریه همان که ما علیه آنان ادعا داشتیم، آشکار گشت. [تا آن که گوید]: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اولیای «تمیم‌داری» دستور داد که به خدا سوگند یاد کنند بر آنچه آن شخص آنان را به آن دستور داده است.

آنان سوگند خوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله گردنبند و ظرف را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و آن دو را به اولیای «تمیم‌داری» باز گرداند.»

و در باب سوم از ابواب سوگندها، مناسب این باب.

و در روایات باب چهل و یکم، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب بیست و یکم از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی ادعایی کند و آن شخص انکار کند و او را سوگند دهد و برایش سوگند بخورد سپس بینه بر ادعای خویش بیاورد، بینه او پذیرفته است.»
و در باب پیشین، چیزی که بر این دلالت دارد؛ آن را ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۳

باب ۲۵ عدم سوگند بر منکر در حدود

اشاره

۱۶۳- ۴۵۴۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «مردی علیه مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد و گفت: او بر من افترا بسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا انجام داده‌ای آنچه را که انجام داده‌ای؟»

او گفت: نه. پس از آن حضرت به شاکی گفت: آیا تو بینه‌ای داری؟ او گفت: من بینه‌ای ندارم، او را برایم سوگند دهید. حضرت فرمود: بر او سوگند نیست.»

۱۶۴- ۴۵۴۱۰- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و فرمود: این فرد مرا قذف [متهم به گناه مثل زنا] کرده ولی بینه‌ای نداشته است. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او را سوگند ده. حضرت فرمود: سوگند در حدّ و قصاص در استخوان نیست.»

۱۶۵- ۴۵۴۱۱- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی علیه مردی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام ادعا کرد که بر او افترا بسته است و شاهد هم نداشت. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او را سوگند ده. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در حدّ سوگند نیست و در استخوان هم قصاص نیست.»

۱۶۶- ۴۵۴۱۲- (۴) از امیرالمؤمنین روایت شده است که: «مردی نزد حضرت علیه مردی ادعا کرد که آن فرد او را قذف کرده است ولی بینه‌ای نداشت و گفت: ای امیرالمؤمنین، او را برای من سوگند دهید. حضرت فرمود: در حدّ سوگند نیست.»

۱۶۷- ۴۵۴۱۳- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صاحب حدّ وقتی که به او اتهامی زده می‌شود، سوگند داده نمی‌شود.»

۱۶۸- ۴۵۴۱۴- (۶) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که: «حضرت از سوگندها در حدود، نهی فرمود.»

۱۶۹- ۴۵۴۱۵- (۷) مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، این شخص بر من افترا زده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا بینه (دو شاهد) داری؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس او را سوگند بده.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

«در حدّ، سوگند نیست.»

و در روایت دوازده از باب هفده از ابواب زنا، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «صاحب حدّ، سوگند داده نمی‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۵

باب ۲۶ عدم سوگند نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوگند نصارا و یهود در کلیسا و کنیسه و ...

اشاره

۱۷۰-۴۵۴۱۶- (۱) محمد بن مسلم و زراره، هر دو از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: «این دو امام فرمودند: کسی را نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بر کمتر از چیزی که در آن قطع واجب باشد، سوگند نمی‌دهند.»

ارجاعات

گذشت

در روایت هشتم از باب نهم از ابواب سوگندها، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته یهودیان و مسیحیان را در کنیسه‌های شان (معبدهای شان) سوگند می‌داد و مجوس را در آتشکده‌های شان سوگند می‌داد.»
و در روایت سیزدهم، این گفته که: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام مسیحیان و یهودیان را در بیع [کلیساها] و کنیسه‌های شان سوگند می‌داد و مجوس را در آتشکده‌های شان و می‌فرمود: بر آنان به خاطر نگاهداشت بر مسلمانان، سخت بگیرد.»

باب ۲۷ عدم جواز سوگند به غیر نام خدا

ارجاعات

گذشت

در روایات باب هفتم از ابواب سوگندها، چیزی که بر آن دلالت دارد؛ مراجعه کنید.
و در روایت سوم از باب بیست و چهارم از ابواب قضاء، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سوگند نخورید جز به خدا ...»

باب ۲۸ چگونه سوگند لال

اشاره

۱۷۱-۴۵۴۱۷- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره لال پرسیدم که: اگر دینی علیه او ادعا شد و او انکار کرد و مدّعی هم بی‌بینه نداشت، چگونه سوگند داده می‌شود؟»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۷

حضرت فرمود: لالی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و دینی بر او ادعا شده بود و او انکار داشت و مدعی هم بینه‌ای نداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستایش ویژه خداوندی است که مرا از دنیا نبرد تا آن که برای امت همه آنچه بدان نیاز دارد، بیان کردم. سپس فرمود قرآنی را برایم بیاورید. آن گاه به فرد لال فرمود: این چیست؟ او سرش را به آسمان برداشت و اشاره کرد که آن کتاب خداوند عز و جل است.

سپس حضرت فرمود: ولی او را نزد من بیاورید. پس برادر او را پیش حضرت آوردند. حضرت او را در کنارش نشاند. سپس فرمود: ای قنبر، یک دوات و کتاب برایم بیاور. این دو را برای حضرت آوردند.

سپس حضرت به برادر فرد لال فرمود: به برادرت بگو که این بین تو و اوست. او این را به او گفت.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام مرقوم فرمود: به خداوندی که خدایی جز او نیست سوگند، هم او که آگاه از غیب و شهادت است، رحمان و رحیم است، طلب کننده، پیروز، زیان رسان و سود رسان است، هلاک کن و به دست آورنده است. هم او که نهان و آشکار را می‌داند که فلانی فرزند فلانی یعنی مدعی برای او در نزد فلانی فرزند فلانی یعنی فرد لال، هیچ حق و طلبی نیست به هیچ‌گونه و بی هیچ سبب. پس از آن، حضرت آن را [مکتوب] بشست و به لال دستور داد که آن را بنوشد سپس آن مرد امتناع کرد و حضرت او را به دین ملزم نمود.»

عین همین روایت در مستدرک آمده است.

ارجاعات

گذشت

در روایات باب بیست و دوم، مناسب آن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۹

باب ۲۹ استحباب تصدیق مدعی توسط مدعی علیه

۱۷۲-۴۵۴۱۸- (۱) حماد بن عثمان گوید: «در حالی که موسی بن عیسی در خانه‌ای که در مسعی داشت، مسعی [محل سعی صفا و مروه] را نگاه کرد که دید امام کاظم علیه السلام از سمت کوه مروه سوار بر استری می‌آید. به ابن هیاج مردی از همدان که به او وابسته بود، دستور داد تا به استر حضرت بچسبد و ادعا کند که استر از آن اوست. او نزد امام آمد و لجام استر را گرفت و ادعا کرد که استر از آن اوست. حضرت پایش را خم کرد و از استر پایین آمد و به غلامان خویش فرمود: زینش را بردارید و استر را به او بدهید. او گفت: زین هم مال من است. حضرت فرمود: دروغ می‌گویی. ما بینه داریم که زین، زین محمد بن علی است ولی استر را به تازگی خریده‌ایم و تو خود بهتر می‌دانی، آنچه را می‌گویی.»

باب ۳۰ حکم تعارض دو بینه

اشاره

۱۷۳-۴۵۴۱۹- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که: نزد قومی می‌آید و ادعای خانه‌ای را دارد که در دست آنهاست و آن کس که خانه در دست اوست، بینه می‌آورد که خانه را از پدرش به ارث برده و او نمی‌داند که سابقهٔ خانه چیست؟ حضرت فرمود: هر کدام که بیشتر بینه دارد، سوگند داده می‌شود و خانه به او تحویل می‌گردد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۱

امام یادآور شد که: قومی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و دربارهٔ استری مخاصمه داشتند. بینه به نفع یک گروه شهادت داده که آنان این استر را در طویلۀ خودشان به دنیا آورده و او را نفروخته و به کسی نبخشیده‌اند و گروه دیگر، بینه اقامه کرد که اینان این استر را در طویلۀ خودشان به دنیا آورده و او را نفروخته و به کسی نبخشیده‌اند. آن حضرت حکم داد که استر از آن گروهی است که بینه بیشتری دارد و آن گروه را سوگند داد.

ابوبصیر گوید: در این هنگام از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: نظر شما چیست اگر آن کس که ادعای خانه را دارد بگوید پدر این فردی که هم‌اکنون در خانه است، خانه را بدون این که پولی بدهد گرفته و آن کس که در خانه است، بینه‌ای نیارود جز این که خانه را از پدرش ارث برده است؟ حضرت فرمود: اگر جریان خانه این گونه باشد، این خانه برای کسی است که آن را ادعا می‌کند و بینه بر ادعایش آورده است.»

۱۷۴-۴۵۴۲۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص دو نفر که ادعای استری را داشتند و یکی از آن‌ها دو شاهد و دیگری پنج شاهد اقامه کرد، حضرت فرمود: «برای آن که پنج شاهد اقامه کرده، پنج سهم و برای آن که دو شاهد اقامه کرده، دو سهم است.»
 ۱۷۵-۴۵۴۲۱- (۳) اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «دو نفر در خصوص چهارپایی که در دست‌شان بود و هر کدام از آنها بینه آوردند که این چهارپا نزد او به دنیا آمده است، نزد امیرالمؤمنین به مخاصمه آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو را سوگند داد. یکی از آن دو، سوگند خورد و دیگری از این که سوگند بخورد، خودداری کرد. حضرت حکم داد که خانه برای آن کس است که سوگند خورده است.

به امام گفته شد: اگر خانه در دست هیچکدام از این دو نباشد و هر دو، اقامه بینه کنند؟ حضرت فرمود: هر دو را سوگند دهید. هر کدام که سوگند خورد و دیگری نخورد، تو خانه را برای آن کس قرار ده که سوگند خورده و اگر هر دو سوگند خوردند، خانه را بین آن دو نصف نما.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۳

سؤال شد: اگر خانه در دست یکی از این دو باشد و هر دو بینه اقامه کنند؟ حضرت فرمود: من حکم می‌دهم که خانه برای آن کس است که سوگند خورده و خانه در دست اوست.»

۱۷۶-۴۵۴۲۲- (۴) تمیم بن طرفه گوید: «دو نفر شتری را شناختند (و در نسخهٔ من لا یحضره الفقیه آمده که: ادعیا یعنی ادعا کردند که شتر مال آنهاست).

و هر کدام از آن دو بینه آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام شتر را میان آن دو قرار داد (یعنی نیمی را به این و نیمی را به آن داد).»
 ۱۷۷-۴۵۴۲۳- (۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «دو نفر در خصوص چهارپایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مخاصمه و هر دو اقامه بینه کردند که چهارپا نزد او به دنیا آمده است. حضرت حکم داد که چهارپا برای کسی است که در دست اوست و فرمود: اگر در دست او نبود، آن را میان دو نفر نصف می‌کردم (نیمی برای این و نیمی برای آن).»

۱۷۸-۴۵۴۲۴- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دو بینه که در یک چیز که دو نفر آن را ادعا می‌کنند اختلاف کنند، حکم داد که: «میان آن دو در خصوص آن چیز قرعه زده می‌شود؛ البته در صورتی که بینه هر کدام از آن دو، عادل باشند و آن چیز در دست

هیچ کدام نباشد. اما اگر در دست هر دو باشد، آن چیز پس از آن که آن دو را سوگند دهند و هر دو سوگند بخورند یا از سوگند خوردن باز ایستند، میان‌شان دو نیم می‌شود. ولی اگر یکی سوگند بخورد و دیگری نخورد، آن چیز برای کسی است که از این دو، سوگند خورده است و اگر آن چیز در دست یکی از این دوست، تنها بینه در آن، بر کسی است که ادعا می‌کند و قبل از این یاد کردیم که بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی^۱ علیه است.»

۱۷۹-۴۵۴۲۵- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر دو نفر همراه با شاهدانی که عدالت‌شان یکسان و تعدادشان یکسان بود نزد ایشان می‌آمدند، حضرت میان آنان قرعه می‌کشید که سوگند به کدامین یک از این دو می‌افتد. امام بیان داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوندا، ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین هفتگانه، هر کدام که حق برای اوست، به او حق را بده. سپس حق را برای آن کس قرار می‌داد که سوگند به او می‌افتاد؛ البته اگر سوگند می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۵

۱۸۰-۴۵۴۲۶- (۸) داوود بن سرحان از امام صادق علیه السلام درباره دو شاهد که بر موضوعی شهادت دادند و دو نفر دیگر آمدند و برخلاف شهادت دو نفر اول شهادت دادند و اختلاف کردند، روایت کرده است که:

«حضرت فرمود: میان آنها قرعه زده می‌شود و هر کدام که قرعه او در آمد، بر اوست که سوگند بخورد و او به حکم سزاوارتر است (به این که به نفع او حکم شود).»

۱۸۱-۴۵۴۲۷- (۹) امام صادق علیه السلام درباره مردی که همسری دارد و مردی شاهدانی آورد که این زن همسر فلان کس است و دیگران آمدند و شهادت دادند که همسر فلان کس است و شهود برابر بودند و همه تعدیل شدند (یعنی محکوم به عدالت بودند)، فرمود: «بین شاهدان قرعه انداخته می‌شود و هر کدام که سهم او در آمد، او بر حق است و او به این زن سزاوارتر است.»

۱۸۲-۴۵۴۲۸- (۱۰) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی است که دو نفر برای او شهادت داده‌اند که پنجاه درهم نزد فلان کس دارد و دو نفر دیگر آمدند و شهادت دادند که او نزد همان کس صد درهم دارد و همگی در یک جا این شهادت را دادند. حضرت فرمود: میان‌شان قرعه زده می‌شود سپس از آنان که قرعه به نام‌شان در آمده، می‌خواهند که سوگند بخورند که حق می‌گویند.»

۱۸۳-۴۵۴۲۹- (۱۱) سماعه گوید: «دو نفر درباره چهارپایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نزاع کردند و هر کدام از آن دو می‌گفت که: آن چهارپا در طویله او به دنیا آمده است و هر کدام از آن دو، بینه‌ای که در تعداد یکسان بودند، اقامه کردند. حضرت میان آن دو، به دو سهم قرعه انداخت و هر کدام از دو سهم را یک علامت گذاشت. سپس گفت: خداوندا، ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین و پروردگار عرش بزرگ، آگاه به غیب و آشکار، رحمن و رحیم، هر کدام که صاحب این چهارپا و سزاوارتر به آن است، از تو می‌خواهم که قرعه به نام او و سهم او بیرون آید. پس سهم یکی بیرون آمد و حضرت حکم داد که چهارپا برای اوست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۷

۱۸۴-۴۵۴۳۰- (۱۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دو نفر درباره چهارپایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نزاع کردند و هر کدام از آن دو می‌گفت که این چهارپا نزد او در طویله‌اش به دنیا آمده است و هر کدام از آن دو بینه اقامه کردند که از نظر تعداد یکسان بودند. حضرت میان آن دو، دو سهم قرعه انداخت و هر کدام از دو سهم را علامت گذاشت.»

پس از آن فرمود: خداوندا، پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین هفتگانه، پروردگار عرش بزرگ، آگاه از غیب و آشکار، رحمن و رحیم، هر کدام از این دو که صاحب چهارپا و به آن سزاوارتر است، از تو می‌خواهم که قرعه را به نام او بیرون

آوری. آن گاه اسم یکی بیرون آمد و حضرت حکم داد که چهارپا برای اوست.

و باز حضرت اگر دو نفر درباره کینزی نزاع می کردند و یکی از آن دو می گفت که آن را خریده و دیگری می گفت که آن را به دنیا آورده است و چون این دو با هم بیینه اقامه می کردند، حضرت حکم می داد که این کینز برای کسی است که نزد او به دنیا آمده است.»

محمد بن الحسن [شیخ طوسی] - قدس سره - در کتاب استبصار گوید: «آنچه مورد اعتماد من، در جمع بین این روایات است این که، دو بیینه اگر در برابر هم قرار گیرند، از این خارج نیست که یا با یکی از این دو دستی که تصرف کند هست یا با یکی از این دو دست متصرف نیست و هر دو دست بیرونی است؛ [یعنی یا مورد اختلاف در دست یکی است که در آن تصرف می کند یا مورد اختلاف از دست این دو بیرون است]. در این صورت شایسته است که به نفع آن کس که شاهدانش عادل ترند حکم شود و دیگری باطل گردد و اگر هر دو در عدالت یکسان بودند، آن کس که شاهدان بیشتر دارد، سوگند بخورد و این همان است که روایت پیشین ابوبصیر آن را در برداشت. اما روایتی که سکونی داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برپایه تعداد شاهدان تقسیم کرد، این به جهت سازش و واسطه گری میان آن دوست و برپایه حکم واقع نبوده است و اگر تعداد شاهدان مساوی بود، میانشان قرعه انداخته می شود و هر کس که سهم او در آید، سوگند می خورد که حق، حق اوست.

و اگر با یکی از دو بیینه، ید متصرف (دستی که آن چیز را در اختیار دارد و در آن تصرف می کند) باشد، پس اگر بیینه به نفع او تنها بر این که ملک اوست، شهادت می دهد ولی سبب ملک را شهادت نمی دهد، در این صورت از دست او گرفته می شود و به دست بیرونی داده می شود (دستی که بر مورد دعوی تصرفی ندارد). ولی اگر بیینه او به سبب ملکیت نیز شهادت دهد به این که خریده یا به دنیا آمده است، اگر چهارپاست یا غیر آن و بیینه دیگر هم مانند آن باشد، در این صورت بیینه‌ای که همراه ید متصرف است، سزاوارتر است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۹

و امّا در خصوص روایت اسحاق بن عمار که اگر دو بیینه در برابر هم قرار گرفت و هر کدام را سوگند می دهند و هر کدام که سوگند خورد، حق با اوست و اگر هر دو سوگند خوردند حق میان آن دو تقسیم می گردد، این روایت با موردی تطبیق می گردد که دو طرف بر این تنصیف سازش کنند؛ چون ما توضیح داده‌ایم که چه چیزی ترجیح یکی از دو طرف را موجب می شود که سوگند بخورد در صورتی که دو بیینه مساوی باشند و آن، کثرت شاهدان با قرعه است. ولی در اینجا چیزی نیست که سوگند بر یکی از این دو ثابت شود و ممکن است که سوگند به جای قرعه باشد به این که قرعه اختیار نشود و هر کدام از آن دو بپذیرند که سوگند بخورند و امام این را حق ببیند. در این صورت، مخیر است بین این گونه عمل و بین عمل به قرعه و این شیوه بر همه روایات بدون این که روایتی طرح گردد، راست می آید و همه روایات سالم می ماند و تو اگر در روایات فکری کنی، همه را بر پایه آنچه برایت گفتم می یابی - انشاء الله تعالی.»

۱۸۵-۴۵۴۳۱- (۱۳) حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر که بر موضوعی شهادت دادند و دو نفر دیگر آمدند و برخلاف آن شهادت دادند و با هم اختلاف کردند، سؤال شد. حضرت فرمود: میانشان قرعه انداخته می شود و هر کدام که قرعه به او خورد، بر اوست سوگند و او به حق سزاوارتر است.»

۱۸۶-۴۵۴۳۲- (۱۴) منصور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی در دستش گوسفندی است. مردی می آید و آن را ادعا می کند و بیینه عادل اقامه می کند که این گوسفند نزد او به دنیا آمده و او آن را نبخشیده و نفروخته است.

و آن کس که گوسفند در دست اوست، او هم مانند آنها بیینه‌ای عدول می آورد که این گوسفند نزد او به دنیا آمده و نفروخته و نبخشیده است. امام صادق علیه السلام فرمود: حق بیینه برای مدعی است و از کسی که گوسفند در دستش است، بیینه نمی پذیرم؛ چرا

که خداوند عز و جل دستور داده است که از مدّعی اگر بیّنه داشت، بیّنه طلب شود [که به نفعش حکم می‌شود] و اگر نداشت، [نوبت به] سوگند آن کس که گوسفند در دست اوست [می‌رسد]. این گونه خداوند عز و جل دستور داده است.»

۱۸۷-۴۵۴۳۳- (۱۵) حمران بن اعین گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره دختری پرسیدم که هنوز بالغ نشده و هفت ساله است و با مرد و زنی است که مرد ادّعا می‌کند این کنیز اوست و زن ادّعا می‌کند دختر اوست، پرسیدم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد حکم کرده است.

پرسیدم: امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد چه حکمی داده‌اند؟ حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: مردم همه آزادند جز آن کس که خود در حالی که بالغ است، اقرار به بندگی کند و هر کس که بیّنه اقامه کند بر کسی که ادّعی او را دارد- چه غلام و چه کنیز- به او تحویل می‌گردد و برده او می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۱

پرسیدم: شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: نظرم این است که از آن که ادّعا دارد که دختر، برده اوست، بر ادّعایش بیّنه بخواهم. پس اگر شاهدانی حاضر ساخت که شهادت دهند که این دختر برده اوست و نمی‌دانند که او را فروخته یا بخشیده باشد، در این صورت دختر به او تحویل می‌گردد تا آن زمان که زن، کسی را اقامه کند که برایش شهادت دهد این دختر فرزند اوست و همانند او آزاد است؛ که در این صورت دختر به او تحویل و از چنگ مرد بیرون آورده می‌شود.

گفتم: اگر مرد بیّنه اقامه نکند که این دختر برده اوست؟ حضرت فرمود: این دختر از دست او بیرون آورده می‌شود. پس اگر زن بیّنه آورد که فرزند اوست به او تحویل می‌گردد و در صورتی که مرد، بیّنه بر مدّعی خویش اقامه نکرد و زن نیز بر مدّعی بیّنه نیاورد، دخترک آزاد می‌گردد و هر جا که بخواهد، می‌رود.»

۱۸۸-۴۵۴۳۴- (۱۶) از امام باقر علیه السلام درباره دختری هفت ساله که مرد و زنی بر سر آن نزاع دارند و مرد می‌گوید دخترک کنیز اوست و زن می‌گوید دخترک فرزند اوست، سؤال شد.

حضرت فرمود: «در این مورد امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داده است. سؤال شد چه حکمی داده است؟

حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردم همه آزادند مگر آن کس که بالغ باشد و به بردگی خویش اقرار نماید یا آن که بیّنه علیه او به بردگی شهادت دهد. بنابراین، اگر مرد بیّنه‌ای عادل بیاورد که شهادت دهد آن دختر کنیز اوست و نمی‌دانند که او را فروخته یا بخشیده یا آزاد کرده باشد، آن دختر را [به بردگی] می‌گیرد مگر این که زن، بیّنه اقامه کند که این دختر فرزند اوست و او را آزاد زاییده است یا آن که برده این مرد یا دیگری بوده تا آن که بعداً او را آزاد ساخته است.»

۱۸۹-۴۵۴۳۵- (۱۷) عبدالوهاب گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره مردی که بر زنی ادّعا کرده او را با اجازه ولی و حضور شاهدان به عقد خویش در آورده است اما زن ادّعی مرد را انکار می‌کند و در نتیجه خواهر این زن علیه این مرد بیّنه آورده که این مرد خواهر را با اجازه ولی و حضور شاهدان به عقد خویش در آورده است اما دو شاهد وی زمانی را برای ازدواج مشخص نکرده‌اند، می‌فرمود: بیّنه، بیّنه شوهر است و بیّنه زن پذیرفته نیست؛ چون شوهر مستحقّ آمیزش با این زن است و خواهر این زن می‌خواهد که این ازدواج را باطل سازد. در نتیجه، او تصدیق نمی‌شود و بیّنه‌اش پذیرفته نیست مگر در زمانی پیش از زمان ازدواج با آن زن یا آمیزش با آن.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۳

۱۹۰-۴۵۴۳۶- (۱۸) اگر مردی علیه مردی ادّعی زمین یا حیوان یا غیر آن کند و بر آن، بیّنه اقامه سازد و آن کس که مورد دعوی در دست وی است، دو شاهد بیاورد و شاهدان در عدالت برابر باشند، حکم در آن این است که آن چیز از دست مالکش بیرون رود و به مدّعی سپرده شود؛ زیرا بیّنه بر مدّعی است. ولی اگر ملک در دست کسی نیست و دو طرف در گیر در مورد ملک با هم ادّعا

کنند، پس هر کس که دو شاهد بر آن اقامه کنند، او سزاوارتر به آن است و اگر هر کدام از آن دو، دو شاهد اقامه کنند، در این صورت سزاوارترین این دو مدعی همان است که شاهدانش تعدیل شوند [عادل باشند، محکوم به عدالت باشند] و اگر شاهدان در عدالت برابرنند، پس آن که شاهدان بیشتری دارد، او به خدا سوگند یاد می‌کند و آن چیز به او تحویل داده می‌شود.» (این چنین پدرم در رساله‌ای که برای من نوشته، ذکر کرده است؛ مقنع).

۱۹۱-۴۵۴۳۷- (۱۹) از جابر روایت شده که دو نفر درباره چهارپا یا شتری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نزاع کردند و هر کدام از آن دو، بینه اقامه کرد که او این چهارپا یا شتر را به دنیا آورده است. پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم داد که این حیوان برای کسی است که در دست اوست.

ارجاعات

گذشت

بنگرید به باب ششم از ابواب مقدمات؛ چرا که در آن روایتی است که از آن تقدیم گفته عادل‌تر بر عادل و راستگوتر بر راستگو و با ورع‌تر بر با ورع و معتمدتر بر معتمد، استفاده می‌شود؛ مانند روایت یکم و دوم و پنجم و ششم.

می‌آید:

در باب بعدی و پایان آن، چیزی که دلالت دارد بر این که قرعه در هر مجهولی با عدالت‌ترین حکم است؛ ملاحظه کنید.

باب ۳۱ حکم قرعه

اشاره

و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند و (نیز) به هنگامی که دانشمندان بنی‌اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی (و همه آنها از راه وحی به تو گفته شد).

«۱» و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد. «۲»

(۱). آل عمران ۳/ ۴۴.

(۲). صافات ۳۷/ ۱۴۱.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۵

۱۹۲-۴۵۴۳۸- (۱) محمّد بن حکیم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره چیزی پرسیدم. حضرت به من فرمود: هر مجهولی در آن قرعه است. گفتم: قرعه هم خطا می‌کند و هم درست به واقع می‌خورد.

حضرت فرمود: هر چیزی که خداوند بدان حکم کند، خطا نمی‌کند.»

۱۹۳-۴۵۴۳۹- (۲) از امام موسی بن جعفر علیه السلام و از دیگر پدران و فرزندان ایشان علیهم السلام این فرموده روایت شده است

که: «هر مجهولی در آن قرعه است. به امام گفتم: قرعه هم خطا می‌کند و هم به واقع اصابت می‌کند.

حضرت فرمود: هر حکمی که خداوند بدان حکم کند، خطا نمی‌کند.»

۱۹۴- ۴۵۴۴۰- (۳) منصور بن حازم گوید: «یکی از یاران مان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسأله‌ای پرسید. حضرت به او فرمود: این در قرعه معلوم می‌گردد. سپس حضرت افزود: چه قضیه‌ای عادل‌تر از قرعه است، البته اگر کار به خداوند عز و جل واگذار گردد؟ آیا خداوند- تبارک و تعالی- نمی‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۱۹۵- ۴۵۴۴۱- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «قرعه نمی‌کشند گروهی که کارشان را به خداوند متعال واگذار نمایند مگر این که سهم حق دار بیرون می‌آید و حضرت فرمود: کدام حکم عادل‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند واگذار گردد؟ آیا خداوند تعالی نمی‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۱۹۶- ۴۵۴۴۲- (۵) از امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت شده است: «در موردی که مشکل است (روشن نیست)، حکم به قرعه را واجب کرده‌اند.»

۱۹۷- ۴۵۴۴۳- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «نخستین کسی که قرعه بر او زده شد، مریم دختر عمران است و آن همان فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند ... حضور نداشتی.

و سهم‌ها شش‌تاست. سپس دربارهٔ حضرت یونس علیه السلام چون با آن گروه سوار شد و کشتی در امواج افتاد، قرعه کشیدند و چون قرعه کشیدند، قرعه سه بار به یونس افتاد.

حضرت افزود: یونس به جلو و اول کشتی رفت. آن ماهی دهانش را باز کرده بود. یونس خودش را پرت کرد. پس از مورد یونس، عبدالمطلب است که نه پسر برایش متولد گشت و در فرزند دهمی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۷

نذر کرد که اگر خداوند به او پسر دهد، او را ذبح کند. چون عبدالله به دنیا آمد، عبدالمطلب نمی‌توانست او را ذبح کند- در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در صلب او بود؛ لذا ده شتر آورد و قرعه بین ده شتر و عبدالله کشید. قرعه به نام عبدالله در آمد. پس از آن حضرت عبدالمطلب ده شتر دیگر افزود، همچنان قرعه به نام عبدالله در می‌آمد و عبدالمطلب بر شترها می‌افزود تا آن که عبدالمطلب صد شتر گذاشت، قرعه بر شتر افتاد.

عبدالمطلب گفت: من با خدایم انصاف را رعایت نکرده‌ام؛ لذا قرعه کشی را سه بار تکرار کرد و به نام شتر در آمد. پس از آن فرمود: الان فهمیدم که خدایم راضی است. پس از آن، شترها را قربانی کرد.»

۱۹۸- ۴۵۴۴۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «چه حکمی در مشبه از قرعه استوارتر است؟ آیا قرعه واگذار نمودن به خداوند- عزّ ذکره- نیست؟

آن‌گاه حضرت، داستان حضرت یونس علیه السلام را یاد آور شد و آن فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد و داستان حضرت زکریا علیه السلام را و فرمودهٔ خداوند عز و جل را که: در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند ... حضور نداشتی.

و حضرت یاد کرد از داستان عبدالمطلب علیه السلام آن زمان که نذر کرد ذبح فرزندی را که برایش متولد می‌گردد و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله برایش به دنیا آمد. خداوند محبت عبدالله را بر عبدالمطلب افکند؛ لذا عبدالمطلب، قرعه را بر عبدالله و شتری که آن را قربانی کند و به وسیلهٔ آن به خداوند تقرب جوید به جای این که عبدالله را ذبح کند، گذاشت و

همین‌طور قرعه بر عبدالله می‌افتاد و عبدالمطلب شترها را زیاد می‌کرد تا به صد شتر رسید و در اینجا قرعه بر شتران افتاد. عبدالمطلب چند بار قرعه را تکرار کرد و قرعه به نام شتران می‌افتاد. پس از آن فرمود: الان فهمیدم که پروردگرم راضی شده است و شترها را قربانی نمود و امام صادق علیه السلام این داستان را در سخنی طولانی نقل فرموده است و نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خنثای مشکل، حکم به قرعه داده است.»

۱۹۹-۴۵۴۴۵-۸) و هر موردی که شاهد آوردن بر آن فراهم نیاید، حق در آن این است که قرعه به کار گرفته شود. و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: «چه حکمی عادلانه‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند واگذار گردد؟ چون خداوند متعال فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد و اگر دو نفر کنیزی را بخرند و هر دو با وی آمیزش کنند و کنیز فرزندی بیاورد، حکم در این مورد آن است که میان‌شان قرعه کشیده شود و هر کس که قرعه به نام او درآمد، فرزند به او ملحق گردد و نیمی از بهای کنیز را به رفیقش ضامن است و بر هر کدام از این دو، نیمی از حد خواهد بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۹

و اگر آنان که کنیز را خریداری کرده‌اند سه نفر باشند و با کنیز جدا جدا آمیزش کنند، بعد از آن که اولی خرید و با او آمیزش کرد، دومی او را بخرد و با او آمیزش کند و پس از آن سومی بخرد و با او آمیزش کند و همه اینها در یک پاکتی [طهر] قرار گیرد و این کنیز فرزند بیاورد، حق آن است که فرزند به آن کس که کنیز [هم‌اکنون] در نزد اوست، ملحق گردد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند برای بستر است و برای زناکار سنگ است.

این در موردی است که با تحقیق و بررسی، قضیه روشن نگردد و در آن جز تسلیم شدن نیست.»

۲۰۰-۴۵۴۴۶-۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که در پاسخ به پرسشی که بعضی از یاران‌مان دربارهٔ مسأله‌ای از امام علیه السلام کردند، فرمود: این با قرعه روشن می‌شود. سپس حضرت افزود: و کدام حکمی عادلانه‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند عز و جل واگذار گردد؟ آیا خداوند عز و جل نمی‌فرماید که: و با آنها قرعه افکند. (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۲۰۱-۴۵۴۴۷-۱۰) جمیل گوید: «طیار به زراره گوید: تو دربارهٔ قرعه چه می‌گویی؟ آیا حق نیست؟ زراره گفت:

بله، قرعه حق است. طیار گفت: آیا روایت نکرده‌اند که (از قرعه) سهم حق دار بیرون می‌آید؟ زراره گفت: آری. طیار گفت: پس بیا تا من و تو ادعای چیزی را کنیم، پس از آن بر آن قرعه کشیم و ببینیم که آیا چنین است؟ زراره به او گفت: تنها روایت این‌گونه آمده که گروهی نیستند که کارشان را به خدا واگذارند و پس از آن قرعه کشند مگر این که سهم حق دار بیرون می‌آید و اما به شکل آزمایشی، قرعه برای آزمایش نیست.

طیار گفت: نظر تو چیست اگر هر دو مدعی باشند و هر دو چیزی را که برای‌شان نیست، ادعا کنند؟ از کجا سهم یکی از این دو بیرون می‌آید؟

زراره گوید: در صورتی که چنین باشد، همراه قرعه یک سهم آزاد گذاشته می‌شود و اگر این دو ادعای چیزی را کنند که برای‌شان نیست، آن سهم آزاد بیرون می‌آید.»

۲۰۲-۴۵۴۴۸-۱۱) عبدالرحیم گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر برای او چیزی پیش می‌آمد که قرآن درباره‌اش نیامده و سنت نیز درباره‌اش نیامده بود، حضرت در آن مورد رجم می‌کرد؛ یعنی قرعه می‌انداخت و به واقع می‌رسید. سپس حضرت فرمود: ای عبدالرحیم، این از مشکلات است.»

۲۰۳-۴۵۴۴۹-۱۲) زید بن ارقم گوید: «سه نفر را که با کنیزی در یک طهر آمیزش کرده بودند و کنیز فرزندی آورده بود و هر کدام ادعا داشتند که فرزند از آن اوست، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به یک نفرشان فرمود: از این فرزند به دلخواه می‌گذری تا برای این یکی باشد؟ او گفت: نه. به دیگری فرمود: آیا تو دلت می‌خواهد که این فرزند برای این یکی باشد؟ او گفت: نه.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۱

حضرت به دیگری فرمود: دوست داری که فرزند برای این یکی باشد؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: من شماها را شریکانی می‌بینم که با هم کنار نمی‌آید. من میان‌تان قرعه می‌کشم و هر کدام که قرعه به نامش خورد، دو سوم بها [ی‌کنیز] را برعهده او می‌گذارم و فرزند را به او می‌دهم. آنان این حکم را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کردند. حضرت فرمود: من هم در این مورد جز آنچه علی علیه السلام فرموده است، نمی‌یابم.

۲۰۴-۴۵۴۵۰- (۱۳) امام صادق علیه السلام درباره مردی که گفت نخستین برده‌ای که مالک شوم، آزاد است و پس از آن سه برده را ارث برد، فرمود: «میان آنان قرعه می‌کشد و هر کدام از آنان که قرعه به نام او در آید، آزاد می‌شود. حضرت افزود: و قرعه، سنت است.»

۲۰۵-۴۵۴۵۱- (۱۴) امام صادق علیه السلام درباره مردی که بردگانی دارد و به آزادی یک سوم آنان وصیت می‌کند، فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام میان‌شان قرعه می‌کشید.»

۲۰۶-۴۵۴۵۲- (۱۵) حسین بن مختار گوید: «ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: تو چه می‌گویی درباره خانه‌ای که بر سر گروهی خراب شده و دو فرزند از آنان به جای مانده؛ یکی آزاد و دیگری برده آن یکی، ولی آزاد از برده مشخص نیست؟ ابوحنیفه گفت: نیمی از این و نیمی از آن آزاد می‌گردد و اموال میان این دو تقسیم می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: این چنین نیست ولی میان‌شان قرعه انداخته می‌شود. هر کدام که قرعه به نامش خورد، آزاد است و آن دیگری نیز آزاد می‌شود و ولایت و سرپرستی او در اختیار اولی قرار می‌گیرد.»

۲۰۷-۴۵۴۵۳- (۱۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در یمن درباره گروهی که خانه بر سرشان خراب شد و دو بچه ماندند، یکی از آن دو آزاد و دیگری برده بود، حکم داد. امیرالمؤمنین علیه السلام میان‌شان قرعه کشید و قرعه به نام یکی از آن دو در آمد و مال را برای او قرار داد و دیگری را آزاد کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۳

۲۰۸-۴۵۴۵۴- (۱۷) امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، گوید: (تا آن که گوید) حضرت فرمود: «نخستین کسی که بر او قرعه کشیده شد، مریم دختر عمران است ...»

۲۰۹-۴۵۴۵۵- (۱۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «همسر عمران چون نذر کرد که جنین در شکمش آزاد باشد و آزاد برای مسجد می‌شد، وقتی که مادر او را وضع حمل می‌کرد، او به مسجد در می‌آمد و هرگز از مسجد بیرون نمی‌آمد و چون همسر عمران، مریم را زایید، گفت: خداوند، من او را دختر آوردم- ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود- پسر همانند دختر نیست (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد) من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم. پس از آن، پیامبران برای مریم قرعه کشیدند و قرعه به نام زکریا در آمد و زکریا شوهر خواهر همسر عمران بود.

زکریا کفالت مریم را به عهده گرفت و او را به مسجد وارد کرد و مریم به آنجایی رسید که زنان می‌رسند؛ یعنی حیض شد [بالغ شد] و مریم از زیباترین زنان بود، مریم نماز می‌خواند و با نورش محراب را روشن می‌ساخت و زکریا بر او وارد می‌شد و در فصل تابستان نزد مریم میوه زمستان را و در فصل زمستان، میوه تابستان را می‌دید. او گفت: این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست. در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: و من از بستگان

بعد از خودم بیمناکم. تا آنچه خداوند درباره‌ی قصه‌ی زکریا و یحیی آورده است.»

۲۱۰-۴۵۴۵۶- (۱۹) ثمالی از امام باقر علیه السلام درباره‌ی جریان یونس علیه السلام روایت کرده است که: «یونس با آنان قرعه انداخت و قرعه به نام یونس افتاد و سنت به قرعه جاری گشت که اگر سه بار قرعه به نام کسی بیفتد، قرعه خطا نمی‌کند. پس از آن، یونس خودش را پرت کرد و ماهی او را بلعید...»

۲۱۱-۴۵۴۵۷- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «یونس چون معصیت‌های قومش را دید، خشمگین از میان آنان بیرون رفت تا آن که با قومی در کشتی‌ای در دریا سوار شد. آن ماهی در برابرشان در آمد تا آنان را غرق سازد. آنان سه بار قرعه کشیدند. حضرت یونس فرمود: او (ماهی) مرا می‌خواهد. مرا بیندازید...»

۲۱۲-۴۵۴۵۸- (۲۱) ابوکیسه و یزید بن رومان گوید: «چون عایشه تصمیم حرکت به بصره را گرفت، نزد ام‌سلمه -رضی‌الله عنهما- آمد. (تا آن که گوید): آیا به یاد می‌آوری که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله میان زنانش قرعه می‌کشید؟ هر زمان که قصد سفری داشت، میان‌شان قرعه می‌کشید حضرت قرعه‌ای کشید و سهم من و سهم تو در آمد [قرعه به نام من و تو افتاد]...»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۵

۲۱۳-۴۵۴۵۹- (۲۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی‌الله علیه و آله برای ساختن خانه‌ی خدا با قریش قرعه کشید. از در کعبه تا نصف میان رکن یمانی یا حجرالاسود، سهم رسول خدا صلی‌الله علیه و آله شد و در روایت دیگری آمده است که: از حجرالاسود تا رکن شامی، سهم بنی‌هاشم شد.»

۲۱۴-۴۵۴۶۰- (۲۳) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: «قرعه تنها برای امام است.»

۲۱۵-۴۵۴۶۱- (۲۴) عمرو بن ابی المقدام از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره‌ی قرعه زدن روایت کرده است که: «نوشته می‌شود بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدایا، ای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، آگاه به غیب و آشکار، رحمان و رحیم، تو میان بندگانت در مواردی که در آن اختلاف می‌کنند، حکم می‌کنی.»

از تو می‌خواهم به حق محمد و آل محمد بر محمد و آل محمد درود بفرستی و برایم آنچه از دو سهم در دینم و در دنیا و آخرتم و عاقبت کارم در امور حالم و امور آینده بهتر است، بیرون آید. تو بر هر چیزی توانایی. آن چه خدا بخواهد. قوتی جز تو نیست. خداوند، بر محمد و آل محمد درود بفرست. سپس بنویس آنچه در دو کاغذ می‌خواهی و کاغذ سوم بی‌علامت باشد [باطل]. سپس سهم‌ها را می‌گردانی. هر کدام که بیرون آمد، طبق آن عمل می‌کنی و مخالفت نمی‌کنی و هر کس که مخالفت کند، برایش خوب نمی‌شود و اگر بر گه بی‌علامت در آمد، آن را پرت می‌کنی.»

۲۱۶-۴۵۴۶۲- (۲۵) سید علی بن طاووس در کتاب فتح‌الابواب گوید: «بعضی از یارانمان به ارسال برایم درباره‌ی کیفیت قرعه روایت کردند که: یک بار «حمد» و یازده بار «اَنَا انزلنا» خوانده می‌شود. سپس می‌گویند: خدایا، من از تو خیر می‌خواهم؛ چون تو از عاقبت امور آگاهی و از تو خیرخواهی می‌طلبم؛ چون در آنچه امید و بیم می‌رود به تو حسن ظن دارم.»

خدایا، اگر این کار من از آنهاست که نهایتش و آغازش بسته به برکت است و روزها و شب‌هایش با کرامت پیچیده شده، خیری در آن برایم مقرر دار که چموشی این کار را هموار و روزهایش را پر از سرور سازد. ای خدا، یا امر است که من بدان عمل یا نهی است که از آن دوری می‌کنم.

خدایا به رحمت خیر را برایم بخواه؛ خیری همراه با عافیت. سپس او و دیگری قرعه می‌کشند و با قلبش تصمیم دارد که هر زمان قرعه بر او یا رفیق او بیفتد، طبق قصدی که در نیت دارد، انجام می‌دهد و بدان عمل می‌کند که اینها همراه با توکل او و اخلاص نیت اوست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۷

۲۱۷-۴۵۴۶۳-۲۶) ابو عبید قاسم بن سلام با سندهای متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات جداگانه روایت کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از فروش گندم در خوشه و فروش خرما بر خوشه، نهی فرمود. (تا آن که گوید): و دو نفر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در ارث و چیزهایی که کهنه شده بود، نزاع کردند. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شاید بعضی از شما بهتر از دیگری استدلالش را بیان کند. پس هر کس که من به چیزی از حقّ برادرش برای او حکم کردم، همانا قطعه‌ای از آتش برای او جدا کرده‌ام. پس از آن، هر کدام از دو نفر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا، این حَقّ برای رفیقم باشد. حضرت فرمود: ولی هر دو بروید و در پی حقّ باشید و قرعه بکشید. سپس هر کدام از شما رفیقش را حلال سازد.

بنابراین فرموده حضرت، شاید برخی از شما از برخی اَلْحَنُّ به استدلال خویش باشد؛ منظور این است که استدلال خویش را بهتر می‌فهمد و جدلی‌تر است و لحن (به فتح حاء) همان فهم و زیرکی است و لحن (با جزم حاء) همان خطاست.

و فرموده حضرت که: استهما؛ یعنی قرعه بکشید و این روایت دلیل کسی است که قرعه را در احکام پذیرفته است و فرموده حضرت که اذها و توخیا، حضرت می‌فرماید: در پی حقّ باشید و گویا که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به سازش دعوت کرده است.»

ارجاعات

گذشت

در روایت چهارده از باب دوم از ابواب اذان، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سه چیز است که اگر ائمتّم بدانند که چه چیزی برای آنان در آنهاست، برای آن قرعه می‌زنند: اذان و صبح روز جمعه و صف اول [جماعت].»

و در روایت پانزده، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «اگر مردم بدانند آنچه در اذان و صف اول است، سپس نیابند جز این که بر آن قرعه بکشند، چنین خواهند کرد.»

و در باب هفتم از ابواب استخاره، چیزی که ممکن است مناسب با این باب باشد.

و در روایت بیست و یکم از باب صد و سی و سه از ابواب عشرت، فرموده خداوند متعال که: «ای موسی، یارانت را ده تا، ده تا از هم جدا ساز. پس از آن میان‌شان قرعه بکش؛ چرا که سهم به ده تایی می‌افتد که شخص تمام [سخن چین] در میان آنهاست. سپس آنان را [در گروه‌های کمتر از ده تا] جدا ساز و میان‌شان قرعه بکش؛ چرا که سهم بر تمام می‌افتد...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۹

و در روایات باب سی و یکم از ابواب وصیت و باب بیست و نهم از ابواب عتق، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب هفدهم از ابواب نذر، روایتی است که مناسب باب است.

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب نکاح بردگان، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره سه نفر که در یک طهر با زنی آمیزش کردند و این کار در جاهلیت پیش از آن که اسلام ظهور کند صورت گرفت، حضرت میان‌شان قرعه کشید و فرزند را برای آن کس قرارداد که قرعه به نام او درآمد و بر آن کس، دو سوّم دیه را برای دو نفر دیگر قرار داد.

و در روایت دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ای رسول خدا، گروهی نزد آمدند که یک کنیز را با هم خریداری کرده بودند و در یک طهر با او آمیزش کردند و کنیز پسری آورد و همه آنان در مورد فرزند ادّعا داشتند و دلیل آوردند.

من میان‌شان قرعه کشیدم و فرزند را برای کسی قرار دادم که قرعه به نام او درآمد و نصیب آنان را به عهده او گذاشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گروهی نزاع نمی‌کنند و سپس کار خود به خدا واگذار کنند مگر این که بر گه حقّ دار بیرون

آید.»

و در روایت سوّم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر دو مرد یا سه مرد با کنیزی در یک طهر آمیزش کنند و آن کنیز فرزند بیاورد و هر کدام ادعا کنند که فرزند از آن اوست، والی میان‌شان قرعه می‌کشد و هر کس که قرعه به نام او در آمد، فرزند از آن اوست و بهای فرزند را به صاحب کنیز می‌دهد.»

و در روایت چهارم، این گفته که: «پس از آن امام علیه السلام به نام آن دو پسر قرعه زد و قرعه به نام یکی از این دو در آمد و حضرت، پسر را به او ملحق کرد و او را ملزم به نصف بهای آن نمود، در صورتی که برده شریکش بود.»

و در روایت پنجم، این گفته که: «هر کس قرعه به او بخورد، فرزند به او ملحق می‌گردد و نیمی از بهای کنیز را برای رفیقش به عهده می‌گیرد و بر هر کدام از این دو، نیمی از حدّ است.»

و در روایت ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر آزاد و برده و مشرکی در یک طهر با زنی آمیزش کنند و همه ادعای فرزند را کنند، میان‌شان قرعه کشیده می‌شود...»

و در روایت نهم از باب چهل و سوّم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مسلمان، یهودی و مسیحی در یک طهر با زنی آمیزش کنند، میان‌شان قرعه کشیده می‌شود و فرزند برای آن کس است که قرعه به نام او بخورد.»

و در باب هفتاد و هشت از ابواب میراث، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و بنگر به باب پیشین؛ چرا که در آن مناسب این باب است.

و روشن است که موارد قرعه بیش از آنچه ذکر گردید، هست. ما تنها برای اختصار، موارد دیگر را رها کردیم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۱

باب ۳۲ اختلاف مدعی و مدعی علیه در تداخل دو دعوی

۲۱۸-۴۵۴۶۴-(۱) محمد بن عبدالله حمیری به صاحب الزمان (عج) نامه‌ای نگاشت و در آن نامه از امام درباره مسائلی پرسید. (تا آن که گوید): «و درباره مردی که بر مردی ادعای هزار درهم داشت و بینه عادل بر آن اقامه کرد و نیز بر او پانصد درهم در چک دیگری ادعا داشت و باز بر این هم بینه عادل داشت و باز بر او ادعای سیصد درهم در چک دیگر داشت و دویت درهم در چک دیگر و او برای همه اینها بینه عادل داشت ولی مدعی علیه می‌گفت: این چک‌ها همه داخل همان چک هزار درهم است و مدعی انکار داشت که آن گونه باشد که مدعی علیه می‌گوید. پرسیدم که: آیا یک بار هزار درهم بر او ثابت است یا هر اندازه که بینه بر آن اقامه کرده است و در چک‌ها استثناء نیست و تنها آنها چک‌هایی است آن گونه که باید باشد؟ [یعنی هر چکی اعتبار خودش را دارد].»

حضرت پاسخ داد که: از مدعی علیه یک بار هزار درهم می‌گیرند و این همان است که شکی در آن نیست و درباره هزار باقی، سوگند به مدعی برگردانده می‌شود پس اگر نکول کرد و سوگند نخورد، حقی ندارد.

باب ۳۳ حکم مالی که از محکوم علیه به حکم قاضی، برای مدعی جدا می‌شود

اشاره

۲۱۹-۴۵۴۶۵-(۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تنها من میان‌تان با بینه‌ها و سوگندها

حکم می‌کنم و بعضی از شما از بعضی بهتر دلیل می‌آورد. پس هر مردی که من برای او از مال برادرش چیزی را جدا کنم، تنها برای او با آن، قطعه‌ای از آتش را جدا کرده‌ام.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۳

۲۲۰-۴۵۴۶۶-(۲) امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیرش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: «پیوسته رسول خدا میان مردم با بینه‌ها و سوگندها در ادعاهای حکم می‌داد. دادخواست‌ها و ستم‌ها زیاد شد. حضرت فرمود: ای مردم، من بشرم و شما با هم نزاع می‌کنید و شاید بعضی از شما از بعضی بهتر استدلالش را بگوید و تنها من بر پایه آن گونه که از او می‌شنوم، حکم می‌دهم؛ بنابراین هر کس که من از حق برادرش چیزی برای او حکم کردم، آن را نگیرد که تنها من قطعه‌ای از آتش برای او جدا کرده‌ام.»

۲۲۱-۴۵۴۶۷-(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها من بشری چون شمایم و شما نزد من نزاع می‌کنید و شاید بعضی از شما بهتر از بعضی دلیل خود را بیاورد. من هم به نفع او بر پایه آنچه از او شنیده‌ام، حکم می‌کنم؛ بنابراین هر کس که من چیزی از برادرش را برای او حکم دادم آن را نگیرد؛ چرا که تنها من قطعه‌ای از آتش برای او جدا می‌سازم.»

۲۲۲-۴۵۴۶۸-(۴) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بر سوگند صبر [سوگند صبر سوگندی است که حکم بر آن متوقف می‌گردد تا شخص سوگند بخورد] سوگند بخورد و با سوگندش مال مرد مسلمانی را جداسازد، تنها پاره آتش گداخته‌ای را بریده است.»

۲۲۳-۴۵۴۶۹-(۵) حسن بن علی بن فضال گوید: «در نامه ابوالاسد به امام هادی علیه السلام خواندم و آن را با خط حضرت دیدم. از امام پرسیده بود: تفسیر فرموده خداوند متعال که: اموال خود را میان خودتان به باطل نخورید، چیست؟ حضرت با خط خویش برایش نگاشته بود: منظور از حاکمان همان قاضیانند.»

حسن بن علی بن فضال گوید: پس از آن، امام زیر آن نوشته بود: آن این است که مرد می‌داند که ستمگر است ولی قاضی به نفع او حکم می‌دهد. این فرد در گرفتن آنچه به نفع او حکم داده شده است، اگر بداند که ستمگر است معذور نیست.»

ارجاعات

گذشت

در روایات باب یکم از ابواب غضب، روایتی است که ممکن است به آن بر این مطلب استدلال شود. و در روایت سی و چهار از باب یکم از ابواب سوگندها، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مردی نیست که با سوگندش مال مرد مسلمانی را جدا سازد مگر این که خداوند بهشت را بر او حرام و دوزخ را بر او واجب سازد. سؤال شد: ای رسول خدا، گرچه چیز کمی باشد؟ حضرت فرمود: گرچه مسواکی از چوب اراک باشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۵

در روایت سی و پنجم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جدا کردن مال برادر مسلمانی با سوگند دروغ نهی فرمود.»

و در روایت دوم از باب هفدهم از ابواب قضاء، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «هر مردی که من از مال برادرش برای او چیزی را که می‌داند برای او نیست جدا کنم، همانا قطعه‌ای از آتش برایش جدا می‌کنم.»

و در روایت نهم از باب هیجدهم، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «اگر با سوگندش از زمین تو ببرد، او از کسانی

می‌شود که خداوند در روز قیامت به او نمی‌نگرد و او را پاک نمی‌سازد و برای او عذابی دردناک است. راوی گوید: مرد ترسید و آن را به او برگرداند.»
و بنگر به باب بیست و چهار.

و در روایت بیست و شش از باب سی و یک، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «شاید بعضی از شما از بعضی بهتر دلیلش را بیاورد؛ بنابراین هر کس که من برای او به چیزی از حق برادرش حکم دادم، تنها من قطعه‌ای از آتش برایش جدا می‌سازم.»

باب ۳۴ حکم کیسه‌ای که بین جماعتی پیدا شده و یک نفر ادعای مالکیت آن را می‌کند

۲۲۴ - ۴۵۴۷۰ - (۱) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. منصور گوید: «پرسیدم: ده نفر نشسته‌اند و میان‌شان کیسه‌ای و در آن هزار درهم است. برخی از برخی پرسیدند که: آیا این کیسه برای شماست؟ همه گفتند: نه. ولی یکی از آنان گفت: آن کیسه برای من است. کیسه برای کیست؟
حضرت فرمود: برای کسی است که کیسه را ادعا می‌کند.»

۲۲۵ - ۴۵۴۷۱ - (۲) و اگر کیسه‌ای در میان جمعی پیدا شود و همه بگویند که برای ما نیست و یکی از آنان بگوید که برای من است، آن کیسه برای اوست.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۷

باب ۳۵ حکم ادعای بدون بینه پدر یا غیر او به این که به زن فوت شده، کالایی را داده است

۲۲۶ - ۴۵۴۷۲ - (۱) جعفر بن عیسی گوید: «به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم: فدایت گردم! زنی می‌میرد. پدرش ادعا دارد که بعضی از وسایل و خدمتکارانی که نزد زن است به او عاریه داده بوده است. آیا ادعای پدر بدون بینه پذیرفته می‌گردد یا آن که جز با بینه، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد؟ حضرت نوشتند که: بدون بینه ادعایش نافذ است.
جعفر بن عیسی گوید: برای امام نوشتم: فدایت گردم! اگر شوهر زن مرده یا پدرشوهر آن زن یا مادر شوهر زن در مورد وسایل زن یا خدمتکاران زن همان را ادعا کنند که پدرزن ادعا داشت که بعضی از وسایل یا خدمتکاران را به او عاریه داده است، آیا آنان در این ادعا به سان پدر هستند؟
حضرت نوشت: نه.»

باب ۳۶ جواز مرافعة فرزند با پدر

اشاره

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوّم از ابواب وقوف، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «آن را به پدر مده. پرسیدم: در این صورت پدر با من مخاصمه خواهد کرد. حضرت فرمود: با او مخاصمه کن ولی صدایت را بالاتر از صدای او مبر.» منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۹

باب ۳۷ وجوب قتل کسی که به دروغ، علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله ادّعا کند

اشاره

۲۲۷-۴۵۴۷۳- (۱) بادیه‌نشین عرب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بر آن حضرت ادّعا کرد که هفتاد درهم بهای شتری که به حضرت فروخته است، می‌خواهد.

حضرت فرمود: من پول را به طور کامل داده‌ام. او گفت: فردی را میان من و خودت به عنوان حکم قرار ده. مردی از قریش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو میان ما دادرسی کن. آن قریشی به بادیه‌نشین عرب گفت: چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟ عرب بادیه‌نشین گفت: هفتاد درهم بهای شتری که به حضرت فروخته‌ام. آن قریشی گفت: ای رسول خدا، شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود:

به طور کامل به او داده‌ام. آن قریشی به عرب بادیه‌نشین گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: به من نداده است. قریشی به رسول خدا گفت: آیا شما بینه دارید که به او داده‌اید؟ حضرت فرمود نه. او به عرب بادیه‌نشین گفت: آیا سوگند می‌خوری که تو حَقّت را نگرفته‌ای و استیفا نکرده‌ای؟ او گفت: آری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من با این فرد برای دادرسی نزد کسی می‌روم که میان ما به حکم خداوند عز و جل حکم کند. پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعرابی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: چیست شما را ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: ای ابوالحسن، تو میان من و این اعرابی دادرسی کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای اعرابی، تو چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟ او گفت: هفتاد درهم بهای شتری که به او فروخته‌ام. امیرالمؤمنین بیان داشت: شما چه می‌فرمایید ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: من بهای شتر را به طور کامل پرداخت کرده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای اعرابی، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه فرمود، درست می‌گویید؟ اعرابی گفت: نه؛ چیزی به من نداده است. امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیرش را بیرون کشید و گردن اعرابی را زد. رسول خدا فرمود: چرا این کار را انجام دادی، ای علی؟ امیرالمؤمنین گفت: ای رسول خدا، آیا تو را در ارتباط با امر خدا و نهی او، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و وحی خداوند عز و جل تصدیق می‌کنیم ولی در پرداخت بهای شتر این اعرابی تصدیق نکنیم؟

من او را کشتم، چون او تو را تکذیب کرد. وقتی که به او گفتم: آیا رسول خدا در آنچه گفت، راست می‌گوید، او گفت: نه، چیزی به من نداده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، درست عمل کردی ولی مشابهش را تکرار مکن. پس از آن، حضرت نگاهی به شخص قریشی که دنبال پیامبر بود کرد و فرمود: این حکم خداست؛ نه آنچه تو بدان حکم کردی.»

۲۲۸-۴۵۴۷۴- (۲) علقمه از حضرت امام صادق علیه السلام مشابه روایت پیشین را با مختصر تفاوت و با فزونی در لفظ روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۱

۲۲۹-۴۵۴۷۵- (۳) ابن عباس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل عایشه بیرون آمد. اعرابی ای همراه با یک شتر جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد، این شتر را می‌خری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ چقدر می‌فروشی ای اعرابی؟ اعرابی گفت: دوست درهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر تو بهتر از این است [بیشتر می‌ارزد]. ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته بهای شتر را بیشتر می‌فرمود تا آن که به چهارصد درهم آن را خرید. ابن عباس گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله درهم‌ها را به اعرابی داد، اعرابی دست به افسار شتر زد و گفت: شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمد چیزی دارد، بینه بیاورد. ابن عباس گوید: مردی از راه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به پیر مردی که می‌آید، راضی هستی؟ او گفت: آری، ای محمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بین من و این اعرابی دادرسی کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. رسول خدا فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: شتر، شتر من و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمد چیزی دارد، بینه اقامه کند. آن مرد گفت: در این مورد حکم و دادرسی روشن است؛ چون اعرابی بینه می‌طلبد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بنشین. او نشست. پس از آن مرد دیگری آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این پیرمردی را که می‌آید، قبول داری؟ او گفت: آری، ای محمد. چون نزدیک گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو میان من و این اعرابی حکم کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: درهم‌ها، درهم‌های من و شتر هم شتر من است. اگر محمد چیزی دارد، بینه اقامه کند. آن مرد گفت: در چنین موردی حکم روشن است. ای رسول خدا، چون اعرابی بینه می‌خواهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین.

او نشست. پس از آن مردی دیگر آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اعرابی، این پیرمردی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری، ای محمد. چون او نزدیک گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بین من و این اعرابی حکم کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است.

اعرابی گفت: شتر، شتر من و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمد صلی الله علیه و آله چیزی دارد، بینه بیاورد. آن مرد گفت: ای رسول خدا، دادرسی در این مورد روشن است؛ چرا که اعرابی بینه می‌طلبد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۳

پیامبر فرمود: بنشین تا خداوند کسی را بیاورد که به حقّ میان من و این اعرابی دادرسی کند. پس از آن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از راه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این جوانی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری. چون حضرت نزدیک شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن، بین من و این اعرابی، دادرسی کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بفرمایید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر، شتر من است و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: نه؛ شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمد چیزی دارد، بیاورد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: شتر را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله بگذار. اعرابی گفت: من چنین کاری را نمی‌کنم تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله بینه بیاورد.

ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به منزلش رفت و دستۀ شمشیرش را گرفت و سپس آمد و فرمود: شتر را در اختیار رسول

خدا بگذار. اعرابی گفت: من چنین نمی‌کنم مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بینه بیاورد. ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او ضربتی زد که اهل مدینه همه می‌گویند سرش را پرت کرد و بعضی از عراقی‌ها گویند عضوی از اعرابی را جدا کرد. ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی، چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای رسول خدا، ما تو را بر وحی از آسمان تصدیق می‌کنیم ولی تو را بر چهارصد درهم تصدیق نمی‌کنیم!

۲۳۰- ۴۵۴۷۶- (۴) اسحاق بن عمیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبی را از یک اعرابی خرید و از آن اسب خوشش آمد. دسته‌هایی از منافقان که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اسبی که از اعرابی گرفته بود، حسادت ورزیدند و حرکت کردند و به اعرابی گفتند: اگر اسب را به بازار رسانده بودی، آن را به چند برابر این قیمت می‌فروختی. طمع، اعرابی را گرفت و گفت: آیا بر نگردم و معامله را بهم بزنم [اقاله کنم]. منافقان گفتند: نه، ولی پیامبر فردی صالح است. هنگامی که پولت را آورد، بگو من به این قیمت به تو فروخته بودم. در این صورت حضرت اسب را به تو باز می‌گرداند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پول اسب را به اعرابی داد. اعرابی گفت: من به این قیمت به تو فروخته بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن کس که مرا به حق برانگیخت، تو با همین قیمت به من فروختی.

خزیمه بن ثابت برخاست و گفت: ای اعرابی، من شهادت می‌دهم که تو با همین قیمتی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، به او فروختی. اعرابی گفت: من که اسب را به پیامبر فروختم، هیچ کس با ما نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به خزیمه فرمود: چگونه این شهادت را می‌دهی؟ او گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! شما درباره خدا و خبرهای آسمانی به ما گزارش می‌دهی، ما تو را تصدیق می‌کنیم ولی تو را درباره قیمت این اسب تصدیق نمی‌کنیم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت خزیمه را شهادت دو نفر حساب کرد؛ بنابراین خزیمه، ذوالشهادتین است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۵

۲۳۱- ۴۵۴۷۷- (۵) معاویة بن وهب گوید: «بلاط همان جا که [هم‌اکنون] بر جنازه‌ها نماز گزارده می‌شود، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بازاری بود به نام بطحاء. در آن بازار شیر و روغن فروخته می‌شد و اعرابی‌ای اسبی را که داشت، آورده بود و آن را [برای فروش] بسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اسب را از اعرابی خرید.

پس به خانه درآمد تا بهای اسب را بیاورد. مردمی از منافقان برخاستند و گفتند: اسبت را به چند فروختی؟ او گفت: این اندازه. گفتند: بد فروختی؛ بهای اسب تو بیش از این بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با بهای کامل اسب دلخوش بیرون آمد ولی اعرابی گفت: به خدا سوگند! من به تو فروخته‌ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی تعجب فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که تو به من فروختی و سر و صدا بالا گرفت. مردم گفتند: رسول خدا با یک اعرابی بگو مگو می‌کند و مردم زیادی گرد آمدند. امام صادق علیه السلام فرمود: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همراه او بودند که خزیمه بن ثابت انصاری آمد. مردم را با دست باز کرد [کناری زد] تا به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای رسول خدا، من شهادت می‌دهم که تو این اسب را از اعرابی خریداری کردی. اعرابی گفت: آیا تو با این که با ما نبوده‌ای، شهادت می‌دهی؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله به خزیمه گفت: آیا تو با ما بودی؟ خزیمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا، نه، ولی من می‌دانم که شما خریده‌اید. آیا من شما را در آنچه از نزد خدا می‌آوری، تصدیق می‌کنم ولی شما را در برابر این اعرابی پلید تصدیق نمی‌کنم!

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کار خزیمه شگفت‌زده شد و خوشش آمد و فرمود: ای خزیمه، شهادت تو، [از این پس برابر] شهادت دو نفر است.»

۲۳۲-۴۵۴۷۸- (۶) عبدالله بن احمد ذهلی گوید: «عمار بن خزیمه بن ثابت برایم گفت که عمویم که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله است، به او گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله از یک اعرابی، اسبی را خریداری کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با شتاب رفت تا بهای اسب او را بیاورد و به او تحویل دهد و اعرابی هم آهسته حرکت کرد. مردانی در برابر اعرابی درآمدند و با او درباره بهای اسب کشمکش کردند، در حالی که نمی دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله آن اسب را خریده است. تا جایی که بعضی از مردم به بیش از قیمتی که پیامبر بدان قیمت خریده بود، خواستند. اعرابی گفت: اگر این اسب را به کسی بفروشم، تو او را بخر و گرنه آن را می فروشم.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از اعرابی این سخن را شنید، برخاست و گفت: آیا من از تو این اسب را نخریده‌ام؟ مردم دور پیامبر صلی الله علیه و آله و اعرابی جمع شدند و پیامبر و اعرابی با هم مشاجره می کردند. اعرابی گفت: شاهدی بیاور تا شهادت دهد که من به تو فروخته‌ام. مسلمانانی که آمده بودند به اعرابی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۷

گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله جز حق نمی گوید. تا آن که خزیمه بن ثابت آمد و کشمکش پیامبر و اعرابی را گوش داد. پس از آن گفت: من شهادت می دهم که تو به پیامبر فروخته‌ای. پیامبر صلی الله علیه و آله توجهی به خزیمه کرد و فرمود: به چه دلیلی شهادت می دهی؟ [تو که نبودی!] خزیمه گفت به خاطر این که ما تو را تصدیق کرده‌ایم.

پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت خزیمه بن ثابت را دو شهادت قرار داد و او را ذوالشهادتین [صاحب دو شهادت] نامید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفدهم، این گفته که: «چگونه حکم به چیزی دهم که چشم ندیده و گوشم نشنیده است. خداوند فرمود: میان‌شان با بینه‌ها حکم کن و آنان را با نامم همراه ساز تا بدان سو گند بخورند و حضرت فرمود که: داوود علیه السلام گفت: پروردگار من، حق را به من آن گونه که نزد توست، بنمایان تا بدان حکم کنم. خداوند فرمود: تو طاعت این را نداری. داوود به خداوند اصرار کرد تا آن که خداوند خواسته او را انجام داد. پس از آن مردی که از مردی شکایت داشت، نزد داوود آمد و گفت: این مال مرا گرفته است. خداوند عز و جل به داوود علیه السلام وحی کرد که: این شاکی، پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است.

داوود علیه السلام دستور داد که شاکی را بکشند. او را کشتند و مالش را گرفتند و آن را داوود به شخصی که از او شکایت شده بود، داد. حضرت گوید: مردم شگفت زده شدند و حرف‌ها زدند تا به گوش داوود علیه السلام رسید و از این بابت چیزی که خوش نداشت، بر او وارد گشت. از پروردگارش خواست تا این حالت را از او برطرف کند و خداوند چنین کرد. سپس خداوند عز و جل به داوود وحی کرد که: میان‌شان با بینه‌ها حکم کن و آنان را با نامم همراه ساز تا بدان سو گند یاد کنند.»

و در روایت دوم کتاب دعائم، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «تنها میان‌تان با بینه‌ها حکم می کنم و در روایت سوم کتاب دعائم فرموده حضرت علی علیه السلام که تنها میان‌تان با بینه‌ها حکم می کنم و فرموده خداوند متعال که: «ای داوود، تو از من چیزی خواستی که پیامبری پیش از تو آن را نخواسته است و به زودی تو را بر آن آگاه می سازم ولی تو تاب آن را نداری و احدی از خلق من هم تاب آن را ندارد. پس از آن، مردی نزد داوود آمد که درباره گاوی شکایت از مردی داشت و ادعا داشت که گاو برای اوست ولی آن مرد انکار کرده بود و مدعی، بینه هم آورده بود و بینه شهادت داده بود که گاو برای او و در دست اوست.

خداوند به داوود وحی کرد که: این گاو را از آن کس که گاو در دست اوست، بگیر و به مدعی^۱ علیه تحویل بده و او را شمشیری ده و دستورش ده تا گردن آن کس را که گاو نزد او یافت شده، بزند. داوود هر چه خداوند دستور داده بود، انجام داد ولی علت آن را نمی‌دانست و این کار بر او سنگین آمد و بنی اسرائیل هم حکم او را نمی‌پذیرفتند. سپس پیرمردی آمد که جوانی را گرفته بود ... باقی روایت را ملاحظه کنید که طولانی است.»

و در روایت ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دنیا تمام نمی‌شود تا این که مردی از من ظهور و به حکم آل داوود حکم کند و بینه نخواهد و حق هر کس را بدهد.»

و در روایت هفتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سپس به منادی دستور می‌دهد که ندا دهد این مهدی به حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بر این حکم، بینه نمی‌خواهد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۹

و در روایت هشتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، مثل حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بینه نمی‌طلبد.»

و در روایت نهم، مانند آن.

و در روایت دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دنیا نمی‌رود تا آن که مردی از اهل بیت ما خروج کند. او به حکم آل داوود حکم می‌کند و بینه نمی‌خواهد.»

و در روایت یازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام: «زمانی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، میان مردم به حکم داوود علیه السلام حکم می‌کند و بینه نمی‌خواهد. خداوند به او الهام می‌کند و او به علم خود حکم می‌دهد.»

و ملاحظه کنید سایر روایات باب را.

و در روایت یکم از باب سی و سوم، فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «تنها من بر پایه بینه‌ها و سوگندها حکم می‌دهم.» و سایر روایات باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آن روایتی است که دلالت دارد بر این که قاضی باید بر پایه بینه و سوگندها حکم دهد.

و بعید نمی‌نماید که از این روایات بدست آید که قاضی نمی‌تواند به علمش حکم دهد و حکم را به علمش مستند سازد در جایی که بینه عادل برخلاف علم قاضی قائم است؛ چرا که قاضی مأمور است که بر پایه بینه و سوگند حکم دهد.

و نیز برای این که امامان و پیامبر علیهم السلام با این که علم به واقع داشتند ولی حکم خویش را مستند به علمشان نکردند بلکه آنان می‌توانند در اظهار حق و آشکارسازی آن از راه‌های متعدد استفاده کنند تا حق آشکار گردد.

باب ۳۸ جواز جداسازی شهود توسط قاضی

۲۳۳-۲۳۴-۴۵۴۷۹- (۱) امام صادق علیه السلام گوید: «دختری را که شهادت دادند زنا داده، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. قصه دختر این بود که: دختر یتیمی نزد مردی بود و آن مرد بسیار از خانواده‌اش دور می‌شد. این دخترک یتیم، بزرگ شد. همسر آن مرد ترسید که شوهرش با این دختر ازدواج کند؛ لذا زنانی را دعوت کرد تا دختر را بگیرند و آن زن با انگشتش بکارت دختر را برد و چون شوهرش آمد، دختر یتیم را متهم به زنا کرد و از زنان همسایه‌اش که او را در این کار یاری داده بودند، بینه‌ای ساخت. این جریان پیش عمر رفت. او نفهمید که در این ماجرا چگونه حکم کند! سپس به مرد گفت: برو خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام و ما را هم به نزد او ببر. همه آمدند و جریان را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کردند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۱

حضرت به همسر مرد گفت: آیا برای تو بینه یا دلیلی است؟ گفت: من شاهدانی دارم. این همسایگانم به آنچه می‌گویم علیه این دختر شهادت می‌دهند و آنان را حاضر ساخت.

امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر را از غلافش کشید و آن را در پیش روی خود افکند و دستور داد که هر کدام از این زنان را در خانه‌ای داخل کنند. پس از آن، همسر مرد را خواست. او را به هر شکلی پیچاند ولی او از این که از گفته‌اش کناره گیرد، امتناع کرد. حضرت او را به خانه‌ای که در آن بود، بازگرداند و یکی از شاهدان را خواست و بر دو زانوی خود نیم‌خیز نشست. سپس فرمود: تو مرا می‌شناسی. من علی بن ابیطالب هستم و این شمشیر من است و همسر مرد گفت، آنچه باید می‌گفت، گفت و به حق بازگشت و من به او امان دادم و اگر تو مرا تصدیق نکنی، شمشیرم را با تن و بدن تو آشنا می‌سازم. در اینجا آن زن نگاهی به عمر کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، امان دارم؟ امیرالمؤمنین به او فرمود:

راستش را بگو. او گفت: به خدا سوگند! همسر آن مرد، زیبایی و قامت این دختر را دید، ترسید که شوهرش با این دختر به فساد افتد. به دختر شراب نوشاند ما را طلبد. ما دختر را نگاه داشتیم و او با انگشتش بکارت دختر را پاره کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: الله اکبر! به استثنای دانیال پیامبر علیه السلام من نخستین کسی هستم که میان شاهدان جدایی انداخته‌ام.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ قذف کننده را لازم دانست و مهر دختر را بر همه آن زنان گذاشت و مهر دختر را چهارصد درهم قرار داد و دستور داد که آن زن از مردش جدا شود و شوهرش او را طلاق دهد و دختر را به عقد مرد درآورد و از سوی مرد، مهر را داد.

عمر گفت: ای ابوالحسن، جریان دانیال را برای من بگو. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دانیال یتیم بود. نه مادر و نه پدر، هیچکدام را نداشت و زنی از بنی اسرائیل که پیرزنی کهنسال بود، او را در کنار خویش گرفت و بزرگ کرد. پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل دو قاضی داشت و آن دو، دوستی داشتند و آن دوست، مرد صالحی بود و آن دوست، همسری خوش سیما و زیبا داشت و آن مرد صالح نزد پادشاه می‌آمد، آن پادشاه نیازی پیدا کرد که مردی را برای بعضی از کارهایش بفرستد. به آن دو قاضی گفت: شما دو نفر قاضی، مردی را انتخاب کنید که من او را برای بعضی از کارهایم بفرستم. آن دو گفتند: فلان کس [و نام آن مرد را بردند]. پادشاه آن مرد را فرستاد. آن مرد بیرون رفت و این دو قاضی در خانه این مردی که دوست‌شان بود، آمدند تا آن که خاطر خواه همسر او شدند. با او صحبت کردند ولی او نپذیرفت. آن دو قاضی به زن گفتند: به خدا سوگند! اگر انجام ندهی ما علیه تو نزد پادشاه شهادت می‌دهیم که زنا داده‌ای و سپس سنگسارت می‌کنیم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۳

آن زن گفت: هر چه می‌خواهید، بکنید. آن دو قاضی نزد پادشاه رفتند، به او خبر دادند و نزدش شهادت دادند که این زن زنا داده است. از این قضیه بر پادشاه غصه بزرگی وارد شد و در ارتباط با این زن که بسیار او را دوست می‌داشت، شدیداً غمگین گردید. پس از آن به دو قاضی گفت: گفته شما دو نفر پذیرفته است ولی او را پس از سه روز سنگسار کنید و در شهری که پادشاه در آن شهر بود، اعلام کرد که برای کشتن فلان زن عابده حاضر شوید؛ چرا که او زنا داده است و دو قاضی علیه او شهادت داده‌اند. مردم به خاطر این قضیه زیاد شدند و پادشاه به وزیرش گفت: چه چاره‌ای در این موضوع می‌کنی؟ او گفت: در این باره چیزی نمی‌دانم!

آن گاه وزیر در روز سوم که آخرین روز مهلت زن بود، بیرون آمد و دید که پسرانی برهنه بازی می‌کنند که میان‌شان دانیال بود و وزیر، دانیال را نمی‌شناخت.

دانیال گفت: ای بچه‌ها، بیایید تا من پادشاه بشوم و تو آن زن عابده و آن یکی و دیگری دو قاضی که شاهد بر زن بوده‌اند. سپس

خاکی را جمع کرد و شمشیری از نی درست کرد و به بچه‌ها گفت: دست این را بگیرید و او را به فلان مکان ببرید و دست این را بگیرید و او را هم به سوی فلان مکان ببرید. پس از آن یکی از این دو نفر را خواست و به او گفت: حق را بگو؛ اگر نگویی، تو را می‌کشم. به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ وزیر هم ایستاده، نگاه می‌کرد و سخن دانیال را می‌شنید.

آن پسر گفت: من گواهی می‌دهم که او زنا داده است. دانیال پرسید چه وقت؟ او گفت: فلان روز.

دانیال گفت: او را به جایش برگردانید و دیگری را بیاورید. او را به جایش باز گرداندند و فرد دوم را آوردند. دانیال به او گفت: به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ او گفت: من شهادت می‌دهم. دانیال گفت:

کی؟ او گفت: فلان روز. دانیال گفت: با کی؟ او گفت: با فلان فرزند فلانی. دانیال گفت: کجا؟ او گفت:

در فلان جا و یکی از اینها برخلاف رفیقش گفت. در اینجا دانیال گفت: الله اکبر! این دو به ناحق شهادت دادند. ای فلانی، در میان مردم اعلام کن که این دو به ناحق بر آن زن شهادت داده‌اند، شما برای کشتن این دو حاضر شوید.

وزیر با شتاب نزد پادشاه رفت و این خبر را به او داد. پادشاه هم سوی دو قاضی فرستاد. آن دو به مانند آن دو پسر، مختلف گفتند. پادشاه در میان مردم اعلام کرد و دستور قتل آن دو قاضی را صادر نمود.

۲۳۴ - ۴۵۴۸۰ - (۲) واقدی و اسحاق طبری گفته‌اند که: «حظله بن ابی سفیان به عمیر بن وابل ثقفی دستور داد که ادعا کند بر امیرالمؤمنین علیه السلام که هشتاد مثقال طلا به امانت نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله نهاده بوده و حضرت از مکه فرار کرده و تو و کیل او هستی و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد خواست، ما گروه قریش علیه او شهادت می‌دهیم و به او برای این کار، صد مثقال طلا دادند که از میان آنها، ده مثقال گردنبند هند بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۵

عمیر بن وابل ثقفی آمد و از علی علیه السلام مطالبه کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام همه امانت‌ها را بررسی کرد و نام‌های صاحبان را بر امانت‌ها دید ولی از آنچه عمیر می‌گفت، خبری نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام عمیر را بسیار نصیحت کرد ولی عمیر گفت: من کسانی را دارم که به این موضوع شهادت می‌دهند و آنان ابوجهل، عکرمة، عقبه بن ابی معیط، ابوسفیان و حظله هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مکرری است که به پردازنده آن باز می‌گردد. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که شاهدان در کعبه نشینند. سپس به عمیر فرمود: ای برادر ثقفی، الان برایم بگو که چه زمانی این امانت را به رسول خدا دادی؟ گفت: روز برآمده بود. حضرت محمد آن را گرفت و به برده‌اش داد.

پس از آن ابوجهل را طلبید و از او نیز همین سؤال را نمود. او گفت: لازم نیست که به این سؤال پاسخ دهم. پس از آن ابوسفیان را خواست و از او پرسید و او گفت: به هنگام غروب آفتاب امانت را به پیامبر داد و پیامبر از دست او گرفت و در آستین خویش گذاشت. سپس حضرت، حظله را خواست و در این باره از او پرسید. او گفت: وقتی که خورشید در دل آسمان بود، حضرت امانت را در پیش روی خویش ریخت تا زمانی که می‌خواست بازگردد. پس از آن حضرت، عقبه را طلبید و از او همین سؤال را کرد. او گفت: امانت را با دست خویش گرفت و همان زمان آن را به خانه برد و زمان عصر بود.

سپس حضرت، عکرمة را طلبید و همین سؤال را نمود. او گفت: به هنگام طلوع خورشید امانت را گرفت و در همان ساعت به خانه فاطمه برد.

پس از آن، حضرت، رو به عمیر کرد و به او گفت: می‌بینم که رنگت زرد گشته و حالت دگرگون شده است!

عمیر گفت: حق را می‌گویم و خیانتکار رستگار نمی‌گردد. به خانه خدا سوگند که من امانتی نزد محمد نداشته‌ام و این دو مرا به این کار واداشتند و این هم دینارهای آنان و گردنبند هند هم اسمش بر آن نوشته شده است.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شمشیرم را که در کنج خانه است، بیاورید. حضرت شمشیر را گرفت و فرمود: آیا این

شمشیر را می‌شناسید؟ گفتند: این شمشیر حنظله است. ابوسفیان گفت: این شمشیر دزدیده شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر تو در این گفته ات راست می‌گویی پس غلامت مهلع سیاه کجاست؟ ابوسفیان گفت: او برای کاری که داشتیم به طائف رفت. حضرت فرمود: هیئات! که برگردد، او را بفرست و حاضر کن؛ اگر راست می‌گویی. اینجا ابوسفیان ساکت گشت. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با ده برده از بردگان بزرگان قریش برخاست و زمینی را که می‌دانست، شکافت. در آن مهلع برده کشته شده، بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۷

حضرت دستور داد او را بیرون آوردند و تا کعبه بردند. مردم از حضرت پرسیدند: سبب کشته شدن مهلع چیست؟ حضرت فرمود: اباسفیان و فرزندانش برای مهلع ضمانت دادند که او را به عنوان رشوه آزاد سازند و او را بر کشتن من تحریک کردند. او در راه برای من کمین کرد و پرید که مرا بکشد. سرش را زدم و شمشیرش را گرفتم و چون مکرشان باطل گشت، به دنبال این مکر دوم با عمیر افتادند.

عمیر گفت: شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و محمد رسول خداست.

باب ۳۹ استحباب جدا سازی اصحاب دعوی

۲۳۵-۴۵۴۸۱- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد. جوانی که گریه می‌کرد و گروهی دور او بودند و ساکتش می‌ساختند، با امام علیه السلام روبه‌رو شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، شریح حکمی درباره من داده است که من نمی‌دانم چیست؟

این جمع با پدرم به سفر رفتند. اینان بازگشتند ولی پدرم نیامد. از اینان درباره پدرم پرسیدم.

گفتند: مرده است. پرسیدم: مالش چه شد؟ گفتند: مالی را به جا نگذاشت. آنان را نزد شریح بردم.

سوگندشان دادم؛ با این که من می‌دانم که پدرم با مال بسیار برای سفر رفت. امیرالمؤمنین به آنان گفت: باز گردید. آنان همراه با جوان نزد شریح بازگشتند. امیرالمؤمنین فرمود: ای شریح، چگونه میان اینان دادرسی کردی؟

او گفت: ای امیرالمؤمنین، این جوان علیه این گروه ادعا می‌کند که اینان به سفری همراه با پدر او رفتند و بازگشتند ولی پدرش بازنگشته است. من از اینان درباره پدرش پرسیدم، گفتند: مرده است. باز درباره مالش از اینان پرسیدم، گفتند: چیزی به جا نگذاشته است. به جوان گفتم: آیا بینه‌ای بر ادعایت داری؟ او گفت: نه. سوگندشان دادم، همه سوگند خوردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیئات! ای شریح، آیا در چنین موردی این گونه حکم می‌دهی؟

گفت: ای امیرالمؤمنین، پس چگونه؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! درباره اینان حکمی می‌دهم که پیش از من جز داوود پیامبر علیه السلام چنین حکمی نداده است. ای قنبر، محافظان ویژه را برایم احضار کن. قنبر آنان را خواست. حضرت با هر کدام از این گروه، فردی از محافظان ویژه را همراه ساخت. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه به چهره‌های‌شان کرد و فرمود: چه می‌گویید؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۹

آیا می‌گویید من نمی‌دانم که با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ اگر ندانم که جاهل هستم! پس از آن فرمود: اینان را از هم جدا سازید و سرهای‌شان را بپوشانید.

امام صادق علیه السلام فرمود: آنان را از هم جدا کردند و هر کدام را پای یک ستون از ستون‌های مسجد- در حالی که سرهای‌شان با لباس‌های‌شان پوشیده شده بود- قرار دادند.

سپس حضرت، کاتب خود عبدالله بن ابی رافع را طلبید و فرمود: یک کاغذ و قلم بیاور.

و خود حضرت در جایگاه قضاوت نشست و مردم هم در کنار حضرت نشستند. حضرت به مردم فرمود: هر زمان که تکبیر گفتیم، شما هم تکبیر بگویید. پس از آن به مردم فرمود: بیرون روید و سپس یکی از آن گروه را طلبید. او را جلوی خویش نشانید و چهره‌اش را باز کرد. سپس به عبدالله بن ابی رافع فرمود: اقرار او و هر آنچه می‌گوید، بنویس. سپس به او رو کرد و از او سؤال نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: چه روزی همراه با پدر این جوان از منزل‌های تان بیرون رفتید؟ آن مرد گفت: در فلان روز. حضرت فرمود: در چه ماهی؟ او گفت: در فلان ماه. حضرت فرمود: در چه سالی؟ او گفت: در سال فلان. حضرت پرسید: در این سفر کجا رسیدید که پدر این جوان مرد؟ او گفت: به فلان جا. حضرت پرسید: در منزل چه کسی مرد؟ او گفت: در منزل فلانی. حضرت فرمود: مریضی‌اش چه بود؟ او گفت: فلان مرض. حضرت پرسید: چند روز مریض بود؟ او گفت: در حدود این اندازه. حضرت پرسید: چه کسی از او پرستاری می‌کرد؟ در چه روزی مرد و چه کسی او را غسل داد، کفن کرد و با چه چیزی او را کفن کردید و چه کسی بر او نماز گزارد و درون قبرش رفت؟ پس از آن که حضرت هر چه می‌خواست پرسید، امیرالمؤمنین علیه السلام تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند. آن جمع باقیمانده متزلزل شدند و یقین کردند که رفیق‌شان آنان و خویش را لو داده است. پس از آن حضرت دستور داد که سرش پوشیده شود و به زندان برود.

سپس نفر بعد را خواستند. او را پیش روی خویش نشانید و چهره‌اش را گشود. سپس فرمود: نه چنین است؛ خیال می‌کنید که من نمی‌دانم چه کرده‌اید؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یک نفر از گروهم و من به کشتن وی مایل نبودم و اقرار کرد. پس از آن، حضرت یکی پس از دیگری همه آنان را خواست و همه به قتل و گرفتن اموال طرف، اقرار و اعتراف نمودند. پس از آن حضرت فردی را که دستور داده بود به زندان ببرندش، باز گرداند و او نیز اقرار کرد و حضرت مال و خون شخص را برعهده آنان نهاد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۱

شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، حکم داوود پیامبر علیه السلام چگونه بود؟ حضرت فرمود: داوود پیامبر علیه السلام با پسرهایی که بازی می‌کردند، برخورد کرد. یکی از خودشان را صدا می‌کردند که یا «مات الدین» [دین مرد] و آن پسر هم جواب می‌داد. داوود آنان را خواست و فرمود: پسر نامت چیست؟ گفت:

نامم مات الدین [دین مرد] است. داوود به او فرمود: چه کسی این نام را برایت گذاشت؟ گفت:

مادرم. داوود به سراغ مادر او رفت و به او فرمود: ای خانم، نام فرزندت چیست؟ او گفت مات الدین [دین مرد]. داوود به آن زن فرمود: چه کسی این نام را برای این فرزند گذاشت؟ زن گفت: پدرش.

داوود فرمود: این نامگذاری چگونه بوده است؟ زن گفت: پدر این بچه همراه با گروهی به یک مسافرت رفت و این بچه در شکم من بود. آن گروه از سفر بازگشتند ولی شوهرم نیامد. از آنان درباره شوهرم پرسیدم، گفتند مرد. به آنان گفتم: پس اموال باقیمانده از او چه شد! گفتند چیزی پس از خویش به جا نگذاشت. پرسیدم: آیا وصیتی به شما کرد؟ گفتند: آری، او می‌گفت: تو حامله‌ای. هر فرزندی که زاییدی - چه پسر و چه دختر - نامش را مات الدین [دین مرد] بگذار؛ من هم نامش را همین گذاشتم.

حضرت داوود فرمود: آیا آن گروهی را که با شوهرت بیرون رفتند، می‌شناسی؟ گفت: آری. داوود فرمود: آنان زنده‌اند یا مرده؟ زن گفت: زنده‌اند. داوود فرمود: ما را نزد آنان ببر و با زن حرکت کرد و آنان را از منزل‌های‌شان بیرون کشید و مانند این حکم درباره آنان حکم کرد و مال و خون را به عهده آنان گذاشت و به زن فرمود: نام پسر را «عاش الدین» [دین زنده‌است] بگذار.

پس از آن جوان و گروه درباره مال پدر جوان که چه اندازه بوده است، اختلاف کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم خویش و همه مهرهای کسانی را که نزدش بودند، گرفت. سپس فرمود: این سهم‌ها را درهم آمیزید و هر کدام از شما خاتم مرا بیرون آورد،

او در ادعایش راستگوست؛ چون آن سهم خداست و سهم خدا به هدف می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۳

۲۳۶ - ۴۵۴۸۲ - (۲) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «روزی از در قبله وارد مسجد کوفه شد. جمعی که در میان‌شان نوجوانی بود و می‌گریست و آنان او را ساکت می‌کردند، با حضرت روبه‌رو شدند. امیرالمؤمنین به خاطر آنان ایستاد و به نوجوان فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، پدرم همراه این گروه برای تجارت به سفر رفت. آنان برگشتند ولی پدرم باز نگشت. از آنان درباره پدرم پرسیدم، گفتند: مرده.

درباره مالش پرسیدم، گفتند: مالی به جا نگذاشته است. آنان را پیش شریح بردم. او جز این که آنان را سوگند داد، حکم دیگری به نفع من نکرد و ای امیرالمؤمنین، من می‌دانم که همراه پدرم مال بسیاری بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: برگردید. آنان را همراه با نوجوان برگرداند و بالای سر شریح ایستاد.

فرمود: ای شریح، این نوجوان چه می‌گوید؟ شریح گفت: این امیرالمؤمنین، این نوجوان بر این گروه ادعایی دارد. من از او بی‌تنبه خواستم، احدی حاضر نکرد. پس از آن، این گروه را برای این نوجوان سوگند دادم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیئات! ای شریح، این گونه در چنین موردی حکم نمی‌دهند. شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، پس چگونه در این مورد حکم دهم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در این مورد حکم می‌دهم و امروز در این مورد حکمی خواهم داد که پس از داوود پیامبر کسی چنین حکمی نداده است. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام در جایگاه قضاوت نشست و عبدالله بن ابی رافع را که کاتب حضرت بود، طلبید و به او دستور داد که کاغذ و قلمی حاضر سازد. پس از آن دستور داد که آن گروه را در اطراف مسجد جدا از هم قرار دهند و هر کدام از آنان در کنار ستونی بنشینند و با هر کدام فردی را همراه ساخت و دستور داد که سرهای‌شان پوشیده باشد و به اطرافیان خود فرمود: هر زمان که شنیدید من تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید. سپس مردی از آنان را طلبید، رویش را باز کرد و به او نگریست و در او تأمیل نمود و فرمود: آیا می‌پندارید که من نمی‌دانم؛ با پدر این نوجوان چه کرده‌اید؟

در این صورت من جاهل خواهم بود! سپس رو به او کرد و از او پرسید. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او مرد. حضرت از او پرسید: مرضش چگونه بود و چه اندازه مریض شد و کجا و علت‌های مریضی‌اش چه بود و زمانی که حالت احتضار داشت و کسی که چشم او را بست و کسی که غسلش داد و آنچه در آن کفن شد و کسی که او را برداشت و آن کس که بر او نماز گزارد و آن کس که او را به خاک سپرد و چون از تحقیق و سؤال فارغ شد، صدا بلند کرد که زندان، زندان و سپس تکبیر فرمود و همه کسانی که با حضرت بودند، آنها هم تکبیر گفتند. آن گروه متزلزل شدند و یقین کردند که رفیقشان اعتراف کرده است.

پس از آن، حضرت مرد دیگری را طلبید و هر آنچه به اوئی گفته بود به او نیز فرمود. او گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یک نفر از گروه بودم و متمایل به قتل هم نبودم و به قتل اعتراف نمود. پس از آن، حضرت گروه را تک تک طلبید و همه جز نفر اول، اقرار کردند و همه به مال اقرار نمودند و مال را برگرداندند و قصاصی که بر آنان واجب بود، حضرت بر آنان ثابت کرد.

پس از آن شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، حکم داوود علیه السلام در چنین مورد که شما از او گرفته‌اید، چگونه بود؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۵

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: داوود علیه السلام با پسرانی که بازی می‌کردند و در میان‌شان پسری بود که او را مات‌الدین [دین مرد] صدا می‌زدند و او جواب می‌داد، برخورد کرد. داوود علیه السلام بر بالای سرشان ایستاد و فرمود: ای پسر، نامت چیست؟ او گفت: مات‌الدین [دین مرد]. داوود فرمود: چه کسی تو را به این نام نامید؟ گفت: مادرم. داوود فرمود: مادرت کجاست؟ او گفت: در خانه‌اش. داوود فرمود: از جلو به سوی مادرت برو. پسر رفت و مادرش را از خانه بیرون آورد. داوود به مادرش فرمود:

این پسر توست؟ او گفت: آری. داوود فرمود: نامش چیست؟ گفت: مات‌الدین [دین مرد]. داوود پرسید: چه کسی این نام را برای او گذاشته است؟ زن گفت: پدرش. داوود فرمود: پدرش کجاست؟ زن گفت:

پدرش همراه با گروهی برای تجارت به سفری رفت، آنان بازگشتند ولی او برنگشت. از آنان درباره پدرش پرسیدم، گفتند: او مرد و درباره مالش پرسیدم، گفتند: مرد و مالش از بین رفت. گفتم: آیا درباره من وصیتی به شما کرد؟ گفتند: آری؛ به ما وصیت کرد و گفت که: تو حامله‌ای. هر فرزندی را که زاییدی، نامش را مات‌الدین (دین مرد) بگذار. داوود فرمود: آن گروه کجایند؟ زن گفت: حاضرند. داوود فرمود: همراه من نزد آنان برویم. داوود آنان را جمع کرد و مشابه این کاری را که من کردم، درباره آنان انجام داد و همان‌گونه که من حکم دادم، او نیز حکم کرد و به زن گفت: نام پسر را عاش‌الدین [دین زنده است]، بگذار.

۲۳۷-۴۵۴۸۳- (۳) گروهی را که بیرون رفتند و همه بازگشتند- جز یک نفرشان- نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. امام گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام میان آنان جدایی انداخت و سپس از یکی از آنان پرسید که: با آن مرد چه کردید؟ او انکار کرد و گفت: من نمی‌دانم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله اکبر و صدایش را بلند کرد تا آن اندازه که باقیمانده شنیدند و پنداشتند که رفیق‌شان اعتراف کرده است. سپس حضرت او را کناری گذاشت و دیگری را آورد و به او فرمود: درباره ماجرا به من راست بگو. او گفت: ما او را کشتیم و مالش را گرفتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله اکبر! سپس دیگری و دیگری را آورد و همه را کشت، جز آن کس که انکار می‌کرد.»

۲۳۸-۴۵۴۸۴- (۴) اصبع بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کرد. پس از آن جوانی با حضرت روبه‌رو شد که می‌گریست و گروهی همراه وی او را ساکت می‌کردند. جوان چون امیرالمؤمنین علیه السلام را دید، گفت:

ای امیرالمؤمنین، شریح حکمی را بر من داده است که من نمی‌فهمم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حکمش چیست؟ جوان گفت: این گروه همراه با پدرم به سفری رفتند. آنان بازگشتند ولی پدرم برنگشت. درباره پدرم از آنان پرسیدم، گفتند: مُرد. درباره مال پدرم پرسیدم، گفتند: مالی به جا نگذاشت. آنان را نزد شریح بردم، او سوگندشان داد؛ با این که من می‌دانم پدرم با مال بسیاری به سفر رفت. حضرت به آنان فرمود: برگردید. آنان برگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

«شتر را سعد بر سر آب برد در حالی که سعد خودش را به ردا پوشانده بود

ولی ای سعد، این گونه شتر را بر سر آب نمی‌برند»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۷

ای شریح، حکم دادرسی تو سودمند نیست. سپس فرمود: به خدا سوگند! درباره اینان حکمی می‌کنم که احدی پیش از من مگر داوود پیامبر نکرده است. ای قنبر، محافظان ویژه را برایم بخوان.

اصبع بن نباته گوید: قنبر محافظان ویژه را خواست و به هر یک از آن افراد یکی از محافظان ویژه را موکول کرد. سپس آنان را طلبید و در چهره‌های‌شان نگریست. سپس اصبع مشابه حدیث اول را تا آن گفته که نام پسر را عاش‌الدین [دین زنده است] بگذار، آورده است. پس از آن گفتم: فدایت کردم! چگونه مال را از آنان می‌گیری؟ اگر پسر ادعا کند که پدرش صد هزار یا کمتر یا بیشتر به جای گذاشته است و گروه بگویند که نه، بلکه ده هزار یا کمتر یا بیشتر و در نتیجه این‌ها نظری و پسر نظری دیگر داشته باشد؟ حضرت فرمود: من خاتم او و مهر آنان را می‌گیرم و در یک جا می‌ریزم.

سپس می‌گویم، این سهم‌ها را بگردانید و هر کدام که سهمش بیرون آمد، او در دعوایش راست می‌گوید؛ چون آن سهم خداست و سهم خدا به هدف می‌خورد.»

اشاره

۲۳۹-۴۵۴۸۵- (۱) عباس بن هلال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: «اگر حکومت به او برسد، مردم را بر آنچه در تصرفشان است، تثبیت می‌کند و جز در آنچه در زمان حکومت او رخ دهد، توجهی نمی‌کند و حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به کاری که در حال شرک انجام می‌شد، توجهی نداشت و هر کس که اسلام می‌آورد، او را بر آنچه در دستش بود تثبیت می‌کرد.»

۲۴۰-۴۵۴۸۶- (۲) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. او گوید: «مردی به امام صادق علیه السلام گفت: اگر بینم چیزی در دست مردی است، آیا می‌توانم شهادت دهم که مال اوست؟ حضرت فرمود: آری. آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که در دست اوست ولی شهادت نمی‌دهم که برای اوست؛ چرا که شاید برای دیگری باشد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا درست است که از او بخری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: شاید برای دیگری باشد. از کجا برایت جایز شد که آن را بخری و ملک تو گردد و بعد از آن که ملک تو شد، بگویی آن مال من است و برای آن سوگند بخوری در حالی که جایز نباشد که آن را به کسی که ملک از سوی او به تو منتقل شده است نسبت دهی و آن را ملک او بدانی؟ سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر این روا نباشد، بازاری برای مسلمانان برپا نمی‌ماند!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۹

۲۴۱-۴۵۴۸۷- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون با ابوبکر بیعت شد و امارت همه مهاجر و انصار بر او راست آمد، به سوی فدک کس فرستاد و وکیل حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن بیرون کرد. حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت: ای ابابکر، مرا از ارثی که از رسول خدا می‌برم، منع و وکیل مرا از فدک بیرون کردی؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا فدک را برای من قرار داده بود. ابوبکر به حضرت زهرا سلام الله علیها گفت: بر این گفته‌ات شاهدانی بیاور. حضرت، امّ ایمن را آورد. امّ ایمن گفت: من شهادت نمی‌دهم تا با آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، با تو احتجاج کنم. آن گاه گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّ ایمن اهل بهشت است؟ ابوبکر گفت: آری. امّ ایمن گفت: پس من شهادت می‌دهم که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرد به خویشاوند، حش را بده. آن گاه فدک را به امر خدا برای حضرت فاطمه قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و مشابه این شهادت را داد. آن گاه ابوبکر نوشته‌ای درباره فدک نوشت و آن را به فاطمه داد. عمر در آمد و گفت: این مکتوب چیست؟ ابوبکر گفت: فاطمه درباره فدک ادعا می‌کند و امّ ایمن و علی برایش شهادت داده‌اند. عمر نامه را از فاطمه سلام الله علیها گرفت و آن را پاره کرد و گفت: این مال مسلمانان است و افزود که: اوس بن حدثان، عایشه و حفصه شهادت می‌دهند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: ما گروه پیامبران، ارث نمی‌گذاریم؛ هر چه به جا بگذاریم، صدقه است؛ چرا که علی شوهر اوست و به سوی خویش می‌کشد و امّ ایمن زنی صالحه و اگر دیگری هم با او باشد، ما در این باره تاملی می‌کنیم. پس از آن، حضرت فاطمه سلام الله علیها از نزد آن دو گریان و محزون بیرون آمد. پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر آمد. ابوبکر در مسجد بود و مهاجر و انصار گرد او بودند. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابابکر، چرا میراث فاطمه از رسول خدا را از او منع کردی؛ با این که در زمان رسول خدا آن را مالک بود؟ ابوبکر گفت: این مال مسلمانان است. اگر شاهدانی بیاورد که رسول خدا آن را برای وی قرار داده [که هیچ]؛ وگرنه حقی برای او در آن نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، آیا در میان ما برخلاف حکم خدا در میان مسلمانان حکم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: نه. حضرت فرمود: پس اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک اویند و من در مورد آن ادعایی بکنم، از چه کسی بینه

می‌خواهی؟ گفت: از تو بینه می‌خواهم بر آنچه علیه مسلمانان ادعا می‌کنی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در مورد آن ادعایی بکنند، آیا از من درباره آنچه در دستم است و آن را در زمان رسول خدا و پس از او مالک بوده‌ام، بینه می‌خواهی و از مسلمانان بر ادعایی که بر من دارند، آن گونه که بر ادعایی که من بر آنان داشتم، بینه می‌خواستی، بینه نمی‌طلبی؟ پس از آن ابوبکر ساکت شد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۱

سپس عمر گفت: ای علی، ما را رها کن و با ما سخن مگوی؛ چرا که ما نمی‌توانیم پاسخ استدلال‌های تو را بدهیم! اگر شاهدان عدول آوردی [که هیچ]؛ و گرنه فدک مال مسلمانان است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، کتاب خدا را می‌خوانی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: درباره فرموده خداوند متعال: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد، به من بگو. این آیه درباره ما نازل گشته یا درباره دیگران؟ او گفت: درباره شما. حضرت فرمود: اگر دو شاهد به گناهی علیه فاطمه شهادت دادند تو چه می‌کنی؟

گفت: حد بر فاطمه اجرا می‌کنم؛ آن گونه که بر دیگر مسلمانان. حضرت فرمود: در این هنگام از کافران خواهی بود. ابوبکر گفت: چرا؟ حضرت فرمود: چون شهادت خدا را در حق فاطمه به پاکی رد کرده‌ای و شهادت مردم را علیه وی پذیرفته‌ای. همان گونه که حکم خدا و حکم رسول او را رد کردی که رسول خدا فدک را برای فاطمه قرار داد و حضرت فاطمه فدک را در زمان حیات پیامبر قبض کرد.

سپس شهادت یک عرب بیابانی را که بر پاشنه پایش [چون سگان] ادرار می‌کند، پذیرفتی. از فاطمه فدک را گرفتی و گفتی که مال مسلمانان است با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بینه بر کسی است که ادعا می‌کند و سوگند بر کسی است که علیه او ادعا می‌شود. امام صادق علیه السلام فرماید: مردم گفتگو کردند و برخی گریستند و گفتند: به خدا سوگند! علی علیه السلام راست می‌گوید و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خانه‌اش بازگشت.

۲۴۲-۴۵۴۸۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون ابوبکر حضرت فاطمه را از فدک منع کرد و وکیل ایشان را بیرون نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد و ابوبکر نشسته بود و گرداگردش مهاجر و انصار بودند. حضرت فرمود: ای ابوبکر، چرا از فاطمه چیزی را که رسول خدا برای او قرار داده بود و سال‌هاست که وکیلش در آن می‌باشد، منع کردی؟

ابوبکر گفت: این، مال مسلمانان است. اگر شاهدان عادل آورد [که هیچ]؛ و گرنه حقی برای او در آن نیست. حضرت فرمود: ای ابوبکر، در میان ما حکمی داری برخلاف آن حکم که در میان مسلمانان می‌کنی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: به من بگو اگر چیزی در دست مسلمانان باشد و من در آن ادعایی داشته باشم، از چه کسی بینه می‌خواهی؟ او گفت: از تو بینه می‌خواهم. حضرت فرمود:

پس اگر در دست من بود و مسلمانان در مورد آن ادعایی داشتند، درباره آن از من بینه می‌طلبی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر ساکت گردید. عمر گفت: این، مال مسلمانان است و ما با تو بحثی نداریم.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر گفت: ای ابوبکر، قرآن را می‌پذیری؟ گفت: آری. حضرت فرمود:

درباره فرموده خداوند عز و جل که: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد، برایم بگو. آیا درباره ما نازل گشته یا در مورد دیگران؟ او گفت: درباره شما.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۳

حضرت فرمود: به من بگو اگر دو شاهد از میان مسلمانان علیه فاطمه سلام الله علیها شهادت به گناهی دهند، تو چه می‌کنی؟ او

گفت: حدّ بر او جاری می‌سازم آن‌گونه که بر زنان مسلمانان. حضرت فرمود: تو در این هنگام از کافران هستی. گفت: چرا؟ حضرت فرمود: چون تو شهادت خدا را رد می‌کنی و شهادت غیر او را می‌پذیری. چون خداوند عز و جل برای فاطمه شهادت به پاکی داده است و چون تو شهادت خدا را رد می‌کنی و شهادت غیر او را می‌پذیری، نزد خداوند از کافران خواهی بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: مردم گریستند و متفرّق گشتند و خشمگین سخن گفتند.

و چون ابوبکر به منزلش بازگشت به سوی عمر فرستاد و گفت: ای پسر خطاب، وای بر تو! آیا علی و کاری را که با ما کرد، ندیدی؟ به خدا سوگند! اگر یک مجلس دیگر بنشیند، این کار [حکومت] را بر سر ما خراب می‌کند و تا زنده است، چیزی گوارای مان نمی‌شود. عمر گفت: جز خالد بن ولید از عهده علی بر نمی‌آید. آن‌گاه به سوی خالد فرستادند. ابوبکر به خالد گفت: می‌خواهم تو را به کار بزرگی وادارم. او گفت: مرا به هر چه می‌خواهی وادار، حتی اگر کشتن علی باشد. ابوبکر گفت: همان قتل علی است. ابوبکر گفت: در کنار علی قرار بگیر و چون من سلام دادم، گردنش را بزن. اسماء بنت عمیس مادر محمّد بن ابی‌بکر خادمه خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه برو و او را سلام برسان و چون از در وارد می‌شوی، بگو این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند؛ فوراً [از شهر] خارج شو که من از خیرخواهان توام. اگر حضرت فهمید که هیچ؛ وگرنه یک بار دیگر آیه را تکرار می‌کنی.

خادمه آمد، وارد شد و گفت: خانمم می‌گوید ای دختر رسول خدا، حال‌تان چه‌طور است؟ پس از آن، این آیه را خواند که: این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند. و چون خواست بیرون بیاید، باز آیه را خواند. امیرالمؤمنین به خادمه فرمود: به خانمت از سوی من سلام برسان و به او بگو خداوند عز و جل بین آنان و آنچه می‌خواهند، حائل می‌شود- ان شاء الله. پس از آن، خالد بن ولید در کنار حضرت ایستاد. ابوبکر چون می‌خواست سلام بدهد، سلام نداد و گفت: ای خالد، آنچه به تو دستور دادم، انجام مده؛ السلام علیکم ورحمة الله و برکاته. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه دستوری به تو داده بود که پیش از سلام تو را از انجام آن نهی کرد. خالد گفت: دستور گردن زدن تو را داده بود و دستور داده بود که پس از سلام، بزنم. حضرت فرمود: آیا چنین می‌کردی؟ او گفت: آری به خدا سوگند! اگر مرا نهی نمی‌کرد، انجام می‌دادم. امام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، گریبان و پیراهن خالد را مشت کرد و او را به دیوار کوبید و به عمر فرمود: ای فرزند صهّاک، به خدا سوگند! اگر وصیت خدا و کتاب الهی نبود، می‌فهمیدی که کدام یک از ما لشکرش ضعیف‌تر و عددش کمتر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۵

۲۴۳- ۴۵۴۸۹- (۵) مشایخ ما روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که ابوبکر شهادت حضرت را پذیرفت، فرمود: ای ابوبکر، آیا درباره آنچه از تو می‌پرسم به من راست می‌گویی؟ او گفت: بگو. حضرت فرمود:

به من بگو اگر دو نفر نزد تو در مورد چیزی که در دست یکی از آن دوست نه دیگری، نزاع کنند، آیا تو آن را از دست او بیرون می‌آوری بدون آن که ستم او برایت ثابت شود؟ گفت: نه. حضرت فرمود: از کدامین یک از آن دو بینه می‌خواهی یا بر کدامین یک از آن دو سوگند را لازم می‌دانی؟ ابوبکر گفت: بینه را از مدّعی می‌خواهم و سوگند را بر منکر لازم می‌دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بینه بر مدّعی است و سوگند بر منکر.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا در میان ما برخلاف حکمی که درباره دیگران داری، حکم می‌دهی؟

ابوبکر گفت: چه‌طور؟ حضرت فرمود: کسانی که می‌پندارند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آنچه ما به جای بگذاریم، صدقه است و تو از کسانی هستی که در این صدقه اگر راست باشد، بهره‌برداری؛ بنابراین تو شهادت شریک را به نفع شریکش در آنچه در آن شریک است، نافذ ندان و ترک رسول به حکم اسلام در دست ماست تا بینه عادل بر این که آن برای دیگری است، قائم شود. بنابراین بر هر کس که علیه ما این ادّعا داشته باشد، از کسانی که بهره‌ای در آنچه بدان علیه ما شهادت

می‌دهد نباشد، اقامهٔ بیته لازم است و بر ماست که در موردی که انکار می‌کنیم، سوگند بخوریم. بنابراین تو هم اکنون که شهادت شریک را در صدقه پذیرفتی و از ما مطالبهٔ اقامهٔ بیته بر انکار ادعایی که علیه ما می‌کنند می‌نمایی، با حکم خدا و حکم رسول او مخالفت کرده‌ای. آیا این جز ستم و جور است؟ ...»

۲۴۴ - ۴۵۴۹۰ - (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمود: «سپس رو به مردم کرد و گفت: شگفت از مردمی که می‌بینند که سنت‌های پیامبرشان یکی پس از دیگری تغییر می‌یابد و جا به جا می‌شود ولی آنان اقدام نمی‌کنند و انکار نمی‌کنند! [تا آن که گوید]: او و رفیقش فدک را که به دست فاطمه سلام‌الله‌علیها از پدرش قبض شده بود و در زمان رسول خدا حضرت زهرا از غلهٔ فدک می‌خورد، گرفتند و از او بر چیزی که در دست فاطمه بود، بیته خواستند و نه حضرت و نه امّ ایمن را تصدیق نکردند، با این که یقیناً می‌دانستند فدک در دست زهراست و برای‌شان جایز نیست که از حضرت برای چیزی که در دستش است، بیته بخواهند و این دو [حضرت زهرا و امّ ایمن] متهم نمی‌شوند.

پس از آن هم، مردم این کار را خوب دانستند و از ابوبکر ستایش کردند و گفتند که ورع و فضیلت، او را بر این کار واداشت. سپس کار زشت این دو نیکو جلوه داده شد و آن دو گفتند: گمان‌مان این است که فاطمه جز حق نمی‌گوید و علی علیه السلام و امّ ایمن جز به حق شهادت نداده‌اند و اگر با امّ ایمن زن دیگری بود، ما فدک را برای فاطمه امضا می‌کردیم. [تا آن که گوید]: حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها به آن دو هنگامی که خواست فدک را از او بگیرند، فرمود: آیا فدک در دست من و وکیلیم نیست و غلهٔ آن را در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، نخوردم؟ گفتند: آری.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۷

حضرت فرمود: پس چرا از من بر آنچه در دست من است، بیته می‌خواهید؟ گفتند: چون فدک مال مسلمانان است. حضرت فاطمه فرمود: آیا شما دو نفر می‌خواهید آنچه رسول خدا انجام داده است، رد کنید و در مورد خویشاوندان او به گونه‌ای حکم کنید که در میان سایر مسلمانان نمی‌کنید؟

ای مردم، بشنوید گناهی را که این گروه مرتکب می‌شوند! شما دو نفر چه می‌گویید اگر من نسبت به اموال مسلمانان که در دست‌شان است ادعایی کنم؟ آیا از من بیته می‌خواهید یا از آنان؟ گفتند: از تو می‌خواهیم. حضرت فرمود: اگر همهٔ مسلمانان آنچه در دست من است ادعا کنند، آیا از من بیته می‌خواهی یا از آنان؟ پس از آن، عمر خشمگین گشت و گفت: این زمین مسلمانان و مال مسلمانان است با این که در دست فاطمه است و فاطمه غلهٔ آن را می‌خورد و تنها بیته بر فاطمه لازم است؛ چون ادعا دارد که رسول خدا از میان مسلمانان، فدک را به او بخشیده است با این که فدک مال مسلمانان و حق آنان است ...»

ارجاعات

گذشت:

در باب پنجاه و هفت از ابواب میراث، چیزی که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب چهارده از ابواب شهادت، مناسب این باب.

باب ۴۱ چگونگی حکم بر غایب

۲۴۵- ۴۵۴۹۱- (۱) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «علیه غایب حکم می‌شود اگر بینه علیه او قائم گردد، و بر این اساس مالش فروخته می‌شود و در حالی که غایب است، بدهی‌اش از این مال پرداخت می‌گردد ولی اگر بیاید، بر حجت خویش است. حضرت فرمود: و مال به آن کس که بینه آورده، داده نمی‌شود جز با کفالت کفیلان [/ ضمانت ضامنان].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۹

۲۴۶- ۴۵۴۹۲- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام نظرشان حکم بر غایب بود. ولی او اگر حجت داشت به حجت خود واگذار می‌گردید. پس اگر به طلبکاری که به نفع او حکم شده اعتمادی نبود، در برابر آنچه از مال غایب به او داده می‌شد، کفیلی [ضامن] می‌گرفتند. پس اگر غایب دلیلی داشت، مال به او برگردانده می‌شد.

۲۴۷- ۴۵۴۹۳- (۳) ابو خدیجه گوید: «امام صادق علیه السلام مرا به سوی یاران مان فرستاد و فرمود: به آنان بگو:

مبادا که وقتی نزاعی میان‌تان می‌افتد یا در مورد گرفتن یا دادن، ترافی میان‌تان می‌شود به نزد یکی از این فاسقان نزاع‌تان را ببرید! میان خود فردی از کسانی که حلال ما و حرام ما را می‌شناسد، قرار دهید. من او را قاضی قرار داده‌ام و مبادا که برخی از شما برخی را برای نزاع به نزد پادشاه ستمگر ببرید!

ابو خدیجه گوید: اولین کسی که این حدیث را آورد، مردی است که به امام علیه السلام درباره‌ی مردی که دو نفر، خریدی را که از فردی کردند به او تحویل دادند. آن دو گفتند: این مکتوب را به یکی از ما بدون این که دیگری باشد، مده.

پس از آن، یکی از این دو غایب شد یا در خانه‌اش پنهان گردید و آن کس که به این دو فروخته بود، آمد و خرید را منکر شد [منظور قباله است] و دیگری نزد شاهد عادل آمد و به او گفت: برگه‌ی خرید را بیرون بیاور تا او را نشان بینه بدهیم؛ چرا که رفیق ما فروش به من و دوستم را انکار کرده و دوستم غایب است و شاید او در خانه‌اش نشسته و می‌خواهد کار را بر من خراب سازد. آیا بر آن عادل لازم است که برگه‌ی خرید را به بینه نشان دهد تا آنان به نفع این فرد شهادت دهند یا چنین کاری بر او روا نیست مگر این که هر دو با هم جمع شوند؟

حضرت علیه السلام نوشتند که: اگر در این کار اصلاح گروه است، باکی بدان نیست- انشاء الله.»

۲۴۸- ۴۵۴۹۴- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر غایب حکم نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۱

باب ۴۲ عدم جواز حکم بر پایه نوشته قاضی دیگر

اشاره

۲۴۹- ۴۵۴۹۵- (۱) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام نامه قاضی‌ای برای قاضی دیگر را در مورد حد و غیر حد تنفیذ نمی‌کرد تا آن که بنی امیه به حکومت رسیدند. پس آنان با بینه تنفیذ کردند.

۲۵۰- ۴۵۴۹۶- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر شاهدان علیه مردی به این که در مالی حق دارد ولی قاضی عدالت آنان را نداند اما در شهر دیگری قاضی‌ای است که عدالت آنان را می‌شناسد، پس اگر شهادت در خصوص طلاق یا حد است، در آن مورد نامه قاضی به قاضی دیگر و شهادت بر شهادت پذیرفته نیست و نامه قاضی به قاضی دیگر در حد پذیرفته نمی‌شود.»

۲۵۱- ۴۵۴۹۷- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نامه قاضی ستمگران تنفیذ نمی‌گردد و نامه نگاری با او نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب سی و چهارم از ابواب شهادت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «نامه قاضی به قاضی درباره حد، روا نیست.»

باب ۴۳ جواز حکم بر مترافین اهل کتاب

اشاره

و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن؛ و از هوس‌های آنان پیروی مکن؛ و از آنها بر حذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند. و اگر آنها (از حکم و قضاوت تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهان‌شان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند.

«(۱) ۲۵۲-۴۵۴۹۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زمانی که اهل تورات و اهل انجیل نزد حاکم آیند و نزاع‌شان را پیش او آورند، این در اختیار حاکم است. اگر خواست، میان‌شان حکم می‌دهد و اگر خواست به آنان کاری نخواهد داشت.»

(۱). مائده ۵ / ۴۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۳

۲۵۳-۴۵۴۹۹- (۲) هارون بن حمزه گوید: «پرسیدم: دو نفر از اهل کتاب- دو مسیحی یا دو یهودی- در میان‌شان نزاعی است. حاکمی از حاکمان آنان به ستم میان‌شان دادرسی کرده است ولی آن کس که علیه او دادرسی شده، نمی‌پذیرد و می‌خواهد که دادرسی به حکم مسلمانان باز گردانده شود. حضرت فرمود: به حکم مسلمانان برگردانده می‌شود.»

۲۵۴-۴۵۵۰۰- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر اهل کتاب مراغه خویش را نزد قاضی ببرند، قاضی میان‌شان بر طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت می‌کند؛ آن‌گونه که خداوند عز و جل فرماید: و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و ششم از ابواب قضاء و روایات باب سی و هفتم، چیزی که با این باب مناسبت دارد. و بنگرید به باب دهم از ابواب دیات و باب یازدهم.

باب ۴۴ پاره‌ای از قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و منصوبین آنها

اشاره

۲۵۵-۴۵۵۰۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی را که به مردی از انصار علاقه داشت، نزد عمر بن خطاب آوردند. این زن عاشق این مرد شده بود ولی به هیچ وسیله به او دست نمی‌یافت. این زن تخم‌مرغی گرفته و زردی آن را در آورده بود و سفیدی را بر روی لباسش و میان دو رانش ریخته بود. سپس نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد مرا در فلان جا گرفت و مرا بی‌عفت کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

عمر قصد کرد که انصاری را کیفر دهد ولی مرد انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود، سوگند می‌خورد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین، شما در کار من تحقیق کنید. چون جوان زیاد اصرار کرد، عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، تو چه می‌گویی؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۵

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به سفیدی‌ای که بر روی لباس زن و میان دو رانش بود، انداخت و به زن مظنون شد که او حيله‌ای کرده باشد. پس از آن فرمود: آب داغی که به شدت جوشیده باشد، برایم بیاورید. این کار را کردند. چون آب را برای حضرت آوردند، دستور داد آب را بر جای سفیدی ریختند و آن سفیدی پخته شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام سفیدی را گرفت و در دهان خویش انداخت و چون طعم آن را چشید، از دهان بیرون افکند.

سپس رو به زن کرد تا آن که زن بدان اقرار کرد و خداوند کیفر عمر را از مرد انصاری دفع کرد.»

متن همین روایت، در کتاب‌های مستدرک، ارشاد شیخ مفید و کنز الفوائد آمده است. مستدرک:

«امام صادق علیه السلام مشابه این روایت را ذکر کرده و در پایانش افزوده است: به امیرالمؤمنین علیه السلام [یعنی خداوند کیفر عمر را از مرد انصاری به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام دفع کرد].»

ارشاد شیخ مفید: «روایت شده است که: زنی عاشق جوانی شد. با او مراوده نمود و جوان نپذیرفت و زن رفت و تخم‌مرغی برداشت و سفیدی‌اش را بر لباس خویش ریخت. سپس جوان را گرفت و او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: این جوان به زور با من آمیزش کرده و مرا رسوا نموده است.

سپس جامه‌های خود را گرفت و سفیدی تخم مرغ را نشان داد و گفت: این منی او بر لباس من است.

جوان هم می‌گریست و از ادعای او بیزاری می‌جست و سوگند می‌خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر گفت: دستور ده کسی آبی جوش بیاورد به حدی که سخت داغ باشد. سپس آن را به همان حال برایم بیاورد. آن آب را آوردند. حضرت فرمود آن را روی لباس زن بریزند. آب جوش ریختند، سفیدی تخم مرغ خودش را جمع کرد و بهم آمد. حضرت دستور داد آن را بگیرند و به دو نفر از یارانش بدهند و فرمود: بچشید و بیرون بریزید. آنان چشیدند و دیدند که تخم مرغ است. حضرت دستور داد جوان را آزاد سازند و زن را برای کیفر ادعای باطلی که علیه جوان کرده بود، تازیانه زد.»

کنزالفوائد: «دادرسی امیرمؤمنان علیه السلام؛ روایت شده است که: زنی به پسری عشق پیدا کرد. از او خواست تا خودش را در اختیار او قرار دهد ولی او نپذیرفت. زن گفت: به خدا سوگند! اگر نکنی، تو را رسوا می‌سازم. پسر هم خواسته زن را عملی نکرد. زن تخم‌مرغی برداشت و سفیدی‌اش را بر لباسش ریخت و پسر را گرفت و از امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این پسر به زور بر من چیره شد و با من آمیزش کرد و این منی اوست بر لباسم. امیرالمؤمنین علیه السلام از پسر در این

باره پرسید. او گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! او دروغ گفته و من چیزی از آنچه گفت، نکرده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام زن را موعظه کرد. آن زن گفت: به خدا سوگند! او کرد و این منی اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قنبر را نزد من بیاورید. او را آوردند. حضرت به او فرمود: دستور ده کسی آبی را بجوشاند تا به شدت داغ شود و آن را نزد من بیاورد. زمانی که آب داغ را آورد، حضرت دستور داد تا بر لباس زن بریزند. آب ریخته شد و سفیدی تخم مرغ پخته و جریان پسر روشن شد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۷

پس از آن، حضرت به دو نفر از مسلمانان دستور داد تا این سفیدی را بچشند و بیرون بریزند تا به طور یقین معلوم گردد. آن دو چنین کردند و دیدند که تخم مرغ است. حضرت، پسر را آزاد ساخت و دستور داد تا او [زن] را دردناک ادب کنند.

۲۵۶-۴۵۵۰۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی که پیرمردی با او ازدواج کرده بود و چون با زن آمیزش کرده بود، زن فرزندی آورد و فرزندان پیرمرد مدعی بودند که زن زنا داده و نزد عمر شاهد هم برایش آوردند.

عمر دستور داد که سنگسار گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام گذرش به زن افتاد. زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا، من دلیلی دارم. حضرت فرمود: دلیل را بیاور. او نوشته‌ای را به امیرالمؤمنین داد. حضرت فرمود:

این زن به شما خبر می‌دهد از روز ازدواجش و روزی که آن پیرمرد با او آمیزش کرده و این که آمیزشش با او چگونه بوده است. زن را برگردانید. فردای آن روز بچه‌های همسن و سال را طلبد و این فرزندان را هم خواست که با آنان باشد و به آنان فرمود: بازی کنید تا آن که بازی آنان را به خود مشغول کرد. سپس به آنان گفت: بنشینید. همه نشستند تا جایگیر شدند، پس به آنان نهیب زد. بچه‌ها برخاستند و این بچه هم بر دو کف دستش تکیه داد و برخاست. حضرت او را خواست و از پدرش ارثش را به او داد و به برادرانش که به او افترا زده بودند، یک یک حد زد. عمر به حضرت گفت:

چه کردی؟ حضرت فرمود: من ضعف پیرمرد را در این که پسر به دو کف دستش تکیه داد، شناختم.

۲۵۷-۴۵۵۰۳- (۳) اصبح بن نباته گوید: «زنی را که پیرمردی با او ازدواج کرده بود و چون پیرمرد با او آمیزش کرد، فرزندی آورد و فرزندان آن پیرمرد ادعا کردند که زن زنا داده است و بر آن شهادت دادند، نزد عمر آوردند. عمر دستور داد زن سنگسار گردد. او را بردند. در بین راه با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برخورد کردند. زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا، من مظلوم هستم و این دلیل من است. حضرت فرمود: دلیل را بیاور. زن نوشته‌ای را به امام داد. حضرت آن را خواند و فرمود: این زن به شما خبر می‌دهد از روزی که ازدواج کرده و روزی که آمیزش کرده و اینکه چگونه آن پیرمرد با او آمیزش داشته است. زن را برگردانید. فردای آن روز، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرزندان را طلبد که با همسن‌های خودشان بازی کردند و پسر این زن در میان آنان بود. حضرت به آنان گفت: بازی کنید.

آنان بازی کردند تا آن که بازی، آنان را به خود مشغول ساخت. حضرت آنان را صدا زد. آنان ایستادند و پسری که فرزند زن بود، با اتکای به دو کف دستش ایستاد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را خواست و از پدرش به او ارث داد و برادرانی را که افترا بسته بودند، حد زد. عمر به حضرت گفت: چگونه [چه] کردی؟ حضرت فرمود: من ضعف پیرمرد را در اتکای پسر بر دو کف دستش شناختم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۹

۲۵۸-۴۵۵۰۴- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام از منطقه جبل به قصد حج خانه خدا به همراه غلامش آمد. غلام گناهی کرد. اربابش او را زد. غلام گفت: تو مولای من نیستی بلکه من مولای توام. حضرت فرمود: پیوسته این، آن را تهدید می‌کرد و می‌گفت همین گونه باش تا کوفه برویم ای دشمن خدا. تو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام

می‌برم. چون به کوفه رسیدند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند.

آن کس که غلام را زده بود، گفت: خداوند کارت را اصلاح کند. این غلام من است. گناهی کرد، او را زدم. به من یورش برد و دیگری گفت: به خدا سوگند! او غلام من است. پدرم مرا همراه او فرستاد تا او به من بیاموزد و او به من یورش برده و ادعا دارد که من غلام اویم تا اموال مرا ببرد. حضرت فرماید: این شروع کرد به سوگند و آن یکی سوگند می‌خورد. این، آن را تکذیب می‌کرد و آن، این را تکذیب می‌نمود. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در این شب هر دو بروید با هم سازش کنید و جز با حق نزد من نیاید.

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام صبح کرد به قبر فرمود: دو سوراخ در دیوار ایجاد کن. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام هر صبح به تعقیب نماز تا [سایه شاخص] خورشید به اندازه سر نیزه در آید، تسبیح می‌گفت. آن دو نفر آمدند و مردم جمع گشتند و گفتند: قضیه‌ای برای امام پیش آمده که مشابه آن تاکنون برایش اتفاق نیفتاده و از این قضیه نمی‌تواند بیرون آید. حضرت به آن دو نفر گفت: چه می‌گویید؟ این سوگند خورد که آن برده اوست و آن سوگند خورد که این بنده اوست. حضرت به هر دو فرمود: برخیزید. من فکر نمی‌کنم که شما دو نفر راست بگویید! سپس به یکی فرمود: سرت را داخل این سوراخ کن و پس از آن به دیگری فرمود: سرت را وارد این سوراخ نما. سپس فرمود: ای قبر، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایم بیاور. شتاب کن تا گردن آن که از این دو برده است، بزنم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: غلام سرش را با شتاب بیرون آورد ولی دیگری همچنان در سوراخ ماند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به غلام گفت: آیا تو نمی‌گفتی که برده نیستی؟ او گفت: آری ولی او مرا زده بود و به من تعدی کرده بود. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین برای او از اربابش قول محکم گرفت و او را به اربابش تحویل داد.»
 ۲۵۹-۴۵۵۰۵- (۵) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر هر کدام بر دیگری ادعا می‌کرد که او برده اوست و هیچکدام یثینه نداشتند. حضرت اتاقی برای هر دو ساخت و برای هر دو، دو سوراخ گذاشت نزدیک به هم و هر دو را در اتاق وارد کرد و سر آنان را از سوراخ بیرون نمود و به قبر گفت: با شمشیر بالای سر هر کدام بایست و چون به تو گفتم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۱

گردن برده را بزن، تو آنان را بترسان ولی هیچکدام را مزن. پس از آن، حضرت به قبر فرمود: گردن برده را بزن. قبر شمشیر را تکان داد و یکی از آن دو سرش را داخل برد ولی سر دیگری بیرون از سوراخ ماند. حضرت آن کس را که سرش را داخل برده بود به آن یکی تحویل داد و به آن یکی گفت:
 برو، او برده توست.»

۲۶۰-۴۵۵۰۶- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مرد و پسر و برده‌ای به جا گذاشت. پس از آن، هر کدام از این دو ادعا داشت که او فرزند است و دیگری برده اوست. این دو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و نزاعشان را پیش ایشان بردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که دو سوراخ در دیوار مسجد کنده شود. پس از آن هر کدام از این دو را مامور ساختند که سرش را در سوراخ کند. هر دو چنین کردند. سپس فرمود: ای قبر، شمشیر را برهنه ساز و به او اشاره کرد دستوری را که می‌دهم، اجرا مکن. سپس فرمود: گردن برده را بزن. حضرت باقر علیه السلام فرمود: برده سرش را کنار کشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام او را گرفت و به دیگری فرمود: تو فرزندی و این را آزاد کردم و دوست تو قرار دادم.»

۲۶۱-۴۵۵۰۷- (۷) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از ابن ابی لیلی شنیدم که برای یارانش سخن می‌گفت. او گفت:

دو نفر با هم در یک سفر همراه شدند و چون خواستند صبحانه بخورند، یکی از آن دو از توشه‌اش پنج گرده نان و دیگری سه

گرده در آورد، یک رهگذر با آنان برخورد کرد. این دو او را به غذای شان دعوت کردند. آن مرد با هر دو غذا خورد تا آن که چیزی نماند و چون از غذا فارغ شدند، رهگذر در برابر آنچه از ایشان خورده بود، هشت درهم به این دو داد. آن که سه گرده نان داشت به آن کس که پنج گرده داشت گفت: این مبلغ را میان من و خودت نصف کن. ولی دارنده پنج گرده نان گفت: بلکه باید هر کدام از ما به تعداد توشه‌ای که بیرون آورده، از دراهم بردارد. ابن ابی لیلی گوید: این دو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره آمدند و چون حضرت سخن این دو را شنید، به آن دو گفت: با هم مصالحه و سازش کنید که قضیه شما کم ارزش است. این دو گفتند: میان ما به حق حکم فرما.

ابن ابی لیلی گوید: حضرت به دارنده پنج گرده نان هفت درهم و به دارنده سه گرده نان یک درهم داد و به آن دو فرمود: آیا نه چنین است که یکی از شما از توشه‌اش پنج گرده نان و دیگری سه گرده نان در آورده است؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا مهمان شما با شما چون شما نخورد؟ گفتند:

آری. حضرت فرمود: آیا خوراک هر کدام شما سه گرده نان منهای یک سوم آن نیست؟ گفتند: آری.

حضرت فرمود: آیا تو ای دارنده سه گرده نان، سه گرده نان منهای یک سوم را نخورده‌ای و تو ای

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۳

دارنده پنج گرده نان، سه گرده نان منهای یک سوم را نخوردی و مهمان هم سه گرده نان منهای یک سوم نخورد؟ آیا برای تو ای دارنده سه گرده نان، یک سوم از توشه‌ات نمی ماند و برای تو ای دارنده پنج گرده نان، دو گرده و یک سوم نمی ماند؟ و سه گرده نان منهای یک سوم خوردی؛ بنابراین به این دو برای هر یک سوم گرده نان، یک درهم داد؛ لذا به دارنده دو گرده نان و یک سوم گرده نان، هفت درهم و به دارنده یک سوم گرده نان، یک درهم داد.»

متن روایت در من لا یحضره الفقیه و در ارشاد شیخ مفید.

من لا یحضره الفقیه: «دو نفر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. یکی از این دو گفت: ای امیرالمؤمنین، این شخص صبح با من آمد. من سه گرده نان آوردم و او پنج گرده نان. صبحانه خوردیم. مردی با ما برخورد کرد. او را به صبحانه دعوت کردیم. او آمد و با ما صبحانه خورد. چون از صبحانه فارغ شدیم، او به ما هشت درهم بخشید و رفت. من گفتم: ای فلانی، بیا این مبلغ را با من تقسیم کن؛ [یعنی نصف برای من و نصف برای تو]. ولی او گفت: من تنها بر پایه اندازه سهم‌های نان تقسیم می‌کنم.

حضرت فرمود: بروید و با هم صلح و سازش کنید. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او نمی‌پذیرد مگر این که سه درهم به من دهد و خودش پنج درهم بردارد. شما بر ما قضاوت کن.

راوی گوید: حضرت به او فرمود: ای بنده خدا، آیا می‌دانی که سه گرده نان، نه یک سوم نان است؟

گفت: آری. حضرت فرمود: و می‌دانی که پنج گرده نان، پانزده یک سوم نان است؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: پس تو از نه یک سوم [۹۱۳]، هشت تا را خورده‌ای و یکی برایت می‌ماند و این شخص از پانزده یک سوم [۱۵۱۳]، هشت تا را خورده و برایش هفت تا می‌ماند و مهمان از نان این شخص، هفت یک سوم خورده و از نان تو این یک سوم باقیمانده از نانت را خورده است. پس از هر کدام شما هشت یک سوم است؛ بنابراین برای این شخص، هفت درهم به جای هر یک سوم یک درهم و برای تو، برای یک سومت یک درهم است؛ لذا تو یک درهم بگیری و به این هفت درهم بده.»

ارشاد شیخ مفید: «عبدالرحمن بن حجاج گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می‌گفت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کرد که احدی بر او در آن پیشی نگرفته بود و جریان این بود که دو نفر با هم در یک سفر همراه شدند. نشستند که صبحانه بخورند و یکی پنج گرده نان و دیگری سه گرده نان در آورد. مردی به آنان برخورد کرد. و حدیث را با تفاوتی در لفظ آورده است.»

۲۶۲-۴۵۵۰۸- (۸) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دو نفر با هم صبحانه می‌خوردند. همراه یکی سه گرده نان و همراه

یکی پنج گرده نان بود. حضرت فرمود: مردی با آنان برخورد کرد و گفت: سلام بر شما دو نفر

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۵

و این دو هم گفتند: و بر تو سلام باد! بفرمایید صبحانه. خداوند تو را رحمت کند. حضرت افزود: آن مرد نشست و با آنان خورد. چون از صبحانه فارغ شد، برخاست و هشت درهم برای این دو ریخت و گفت: این عوض هر دوی شما در برابر آنچه از غذای تان خورده‌ام. حضرت فرمود: این دو، برای آن هشت درهم نزاع کردند. دارنده سه گرده نان گفت: نصف برای من است و نصف برای تو و دارنده پنج نان گفت: برای من پنج درهم به اندازه پنج نانم و برای تو، سه درهم به اندازه سه نانت. ولی هر دو نپذیرفتند و درگیر شدند تا آن که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برای مخاصمه آمدند. هر دو جریان را برای حضرت باز گفتند. حضرت فرمود: این موضوعی که شما دو نفر در آن هستید، کم ارزش است و شایسته نیست که در این باره به حاکمی مراجعه کنید.

پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام به صاحب سه نان رو کرد و فرمود: نظر من این است که رفیقت سه درهم به تو بدهد که نان او از نان تو بیشتر بوده و تو راضی شو. او گفت: نه به خدا سوگند! ای امیرالمؤمنین، من تن نمی‌دهم جز به حق واقعی. حضرت فرمود: تنها برای تو در حق واقعی یک درهم است؛ بنابراین یک درهم بگیر و هفت درهم به او بده. او گفت: سبحان الله! ای امیرالمؤمنین، او سه درهم به من داده من نپذیرفته‌ام؛ حالا یک درهم بگیرم!

حضرت فرمود: او از روی مصالحه و سازش سه درهم به تو عرضه کرده است ولی تو سوگند خوردی که جز به حق واقعی تن ندهی و تنها برای تو بر پایه حق واقعی یک درهم است. او گفت: پس مرا بر این مطلب مطلع ساز. حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که سه نان تو، نه یک سوم [۹۱۳] نان است؟ گفت: می‌دانم. حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که پنج نان او، پانزده یک سوم [۱۵۱۳] نان است؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس این می‌شود بیست و چهار یک سوم [۲۴۱۳]. تو هشت تا خورده‌ای و مهمان هشت تا و خود او نیز هشت تا؛ بنابراین از نه تایی تو یکی می‌ماند که مهمان خورده است و از پانزده تایی او، هفت تا که مهمان خورده است؛ بنابراین برای او در برابر هفت تایش، هفت درهم و برای تو، در برابر یکی‌ات که مهمان خورده، یکی است.»

۲۶۳-۴۵۵۰۹- (۹) حکمی تازه از امیرالمؤمنین علیه السلام که احدی از مردم بر او نسبت به این حکم پیشی نگرفته، روایت شده است که: دو نفر برای صبحانه نشستند. یکی از آن دو پنج نان و دیگری سه نان بیرون آورد. در همان حال، مرد سومی گذرش به آنان افتاد. از او خواستند، او هم پیاده شد و با آن دو خورد تا همه نان‌ها را خوردند. چون خواست برود، به این دو یک نقره داد و گفت: این نقره برای شما دو نفر، در عوض آنچه از غذای تان خورده‌ام.

این دو، نقره را وزن کردند، دیدند که هشت درهم است. آن کس که پنج نان داشت، گفت: پنج تا از درهم‌ها برای من و سه تا برای تو؛ به حساب نانی که برای مان بوده است. ولی دیگری گفت: بلکه این هشت درهم باید میان ما دو نیم گردد و با هم نزاع کردند و نزد شریح قاضی- در ایام حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام- رفتند. این دو، موضوع خود را با شریح بیان داشتند و شریح در کار این دو حیران ماند و نفهمید که چه حکمی میان این دو بدهد! این دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد. این دو، قصه خویش را برای امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند. حضرت کار این دو را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۷

جالب دانست و گفت: این کاری است که در آن پستی است و درگیری در آن پسندیده نیست. شما دو نفر سازش کنید که سازش برای شما پسندیده‌تر است. صاحب سه نان گفت: من جز حق واقعی و حکم واجب را نمی‌پذیرم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حالا- که از سازش ابا داری و تنها می‌خواهی که حکم و دادرسی کنم، برای تو یک درهم و برای رفیقت هفت درهم است.

او در حالی که خود و حاضران شگفت‌زده شده بودند، گفت: ای امیرالمؤمنین، وجه این حکم را برایم بیان کنید تا در کارم بینا

باشم. حضرت فرمود: من تو را آگاه می‌سازم. آیا همه آنچه شما داشتید، هشت نان نبود که هر کدام از شما به حساب یک سوم دو نان و دو سوم نان را خورده است؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: بنابراین برای هر کدام از شما هشت تا یک سوم بوده است. صاحب پنج نان، پانزده یک سوم [۱۵۱۳] داشته که هشت تای آن را خورده، باقیمانده برایش هفت یک سوم و تو، سه نان داشته‌ای و سه نان، نه یک سوم [۹۱۳] است که هشت تای آن را خورده‌ای، باقیمانده برای تو یک سوم؛ بنابراین برای رفیقت هفت درهم و برای تو یک درهم است. این بود که با روشن شدن کارشان بازگشتند.»

۲۶۴-۴۵۵۱۰- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو کنیز داشت. هر دو در یک شب زاییدند. یکی پسر و دیگری دختر. مادر دختر رفت و دخترش را در گهواره‌ای که در آن پسر بود، گذاشت و پسر او را برداشت. مادر دختر گفت: پسر، فرزند من است و صاحب پسر گفت: پسر فرزند من است. هر دو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مخاصمه کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که شیر این دو زن وزن شود و فرمود: هر کدام از این دو زن که شیرش سنگین تر بود، پسر برای اوست.»

۲۶۵-۴۵۵۱۱- (۱۱) دو کنیزی را که در مورد پسر و دختری نزاع داشتند، پیش عمر آوردند. عمر گفت: کجاست ابوالحسن، برطرف کننده مشکل‌ها؟ حضرت را خواستند. عمر جریان را برای حضرت گفت. حضرت دو ظرف شیشه‌ای طلبید. پس آن دو را وزن نمود و سپس هر یک را دستور داد که در یک شیشه شیر بدوشد و هر دو شیشه را وزن کردند. یکی از دیگری سنگین تر بود. حضرت فرمود: پسر، از آن مادری است که شیرش سنگین تر و دختر، متعلق به مادری است که شیرش سبک تر بوده است. عمر گفت: از کجا این را گفתי ای ابوالحسن؟ حضرت فرمود: چون خداوند برای مرد مثل بهره دو زن را قرار داده است و پزشکان این نکته را پایه استدلال بر مرد و زن بودن قرار داده‌اند.»

۲۶۶-۴۵۵۱۲- (۱۲) مردی سوگند خورد که فیلی را وزن کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فیل داخل یک کشتی می‌شود. پس از آن نگاه می‌شود که آب تا کجای کشتی رسیده است [چه اندازه در آب فرو رفته است]. بر آن علامت گذاشته می‌شود. سپس فیل را بیرون می‌آورند و در کشتی آهن یا روی یا هر چه خواستند، می‌ریزند و چون به جایی که علامت گذاشته شده رسید، آن را بیرون می‌آورند و وزن می‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۹

۲۶۷-۴۵۵۱۳- (۱۳) راوی گوید: «در حالی که دو نفر در زمان عمر بن خطاب نشسته بودند، مردی که پایش بسته بود رد شد. یکی از دو نفر گفت: اگر چیزی که به پای این مرد بسته شده این اندازه نباشد، همسرش سه طلاقه باشد. دیگری گفت: اگر آن اندازه که تو گفתי باشد، همسر او سه طلاقه باشد. هر دو حرکت کردند و رفتند نزد ارباب این برده که پایش بسته بود. به او گفتند: ما بر این سوگند خورده‌ایم تو چیزی که به پای این برده‌ات بسته‌ای، باز کن تا ما آن را وزن کنیم. ارباب برده گفت: اگر بند برده‌ام را باز کنم همسرش مطلقه باشد، پس از آن همه نزد عمر رفتند و جریان را برای وی گفتند.

عمر گفت: ارباب برده به برده سزاوارتر است. او را ببرید نزد علی بن ابیطالب علیه السلام؛ شاید او در این باره چیزی داشته باشد. آمدند نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و جریان را برای حضرت گفتند. حضرت فرمود: چه آسان است این. ظرفی طلبید و دستور داد که نخی به آنچه به پای او بسته شده بود ببندند و دو پا و آنچه بسته شده بود، در ظرف قرار دهند. سپس آب بر روی آن بریزند تا ظرف پر شود. پس از آن حضرت فرمود: آنچه به پا بسته شده، بالا بیاورید. بالا آوردند تا از آب بیرون آمد. چون از آب بیرون آمد، آب فرو رفت. پس از آن حضرت دستور داد پاره‌های آهن بیاورند. آن‌ها را در آب ریخت تا آب به جای اول که آنچه به پا بسته شده و در آب بود، برگردد. پس از آن حضرت فرمود: این پاره‌های آهن را وزن کنید. اینها وزن همان چیزی است که به پای

برده بسته شده است.»

مصنّف کتاب [شیخ صدوق قدس سره] گوید: «تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به شناخت این نکته هدایت فرمود تا مردم را از احکام کسی که طلاق را با سوگند تجویز می‌کند، نجات دهد.»

۲۶۸-۴۵۵۱۴-۱۴) سید رضی قدس سره در کتاب خصائص با سندی مرفوع گوید: «در حالی که دو نفر در خانه عمر بن الخطاب نشسته بودند، مردی که پایش به بند یا آهنی بسته بود، گذرش به آنان افتاد. آن مرد برده بود.

یکی از دو نفر گفت: اگر پابند این مرد این اندازه وزن نداشته باشد، همسرش سه طلاقه باشد. دیگری گفت: اگر آنچه تو درباره وزن پابند او گفتی درست باشد، همسر من سه طلاقه باشد. هر دو نزد ارباب برده رفتند و گفتند: ما بر چنین چیزی سوگند خورده‌ایم. تو پابند برده‌ات را باز کن تا ما او را وزن کنیم.

ارباب برده گفت: اگر پابند برده‌ام را باز کنم، همسرش مطلقه باشد. راوی گوید: این دو نفر نزد عمر رفتند و جریان را برای عمر باز گفتند. عمر گفت: مولای برده به برده سزاوارتر است. بروید و از زنان‌تان کناره‌گیری کنید. آنان گفتند: ما را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام ببر، شاید او در این باره چیزی بداند. آنان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و جریان را برای ایشان باز گفتند. حضرت فرمود: این چه آسان است! سپس حضرت ظرفی طلبد و دستور داد که نخ‌های پابند برده بسته شود و دو پای برده را با پابند در ظرف داخل کنند. بعداً آب بر روی آن بریزند تا پر شود. سپس فرمود: پابند را بالا آورید. پابند را بلند کردند تا از آب بیرون آمد. چون بیرون آمد، آب کم شد. سپس پاره‌های آهن خواستند و آنها را در آب ریختند تا آب به سر جای خودش یعنی آنجا که پابند در آب بود، برگشت. سپس فرمود: این آهن را وزن کنید که وزن پابند است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۱

۲۶۹-۴۵۵۱۵-۱۵) امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر بصره برای آهنگرانی که یک در آهنی از گروهی خریداری کرده بودند، حکم کرد. صاحبان در گفته بودند که وزن در، این اندازه من است و آهنگران هم آنان را تصدیق کردند و خریده بودند. ولی چون در را بر دوش‌شان بردند، به مشتری گفتند که وزنی را که اینان گفتند، در این در نیست؛ لذا از آنان خواستند که ما به التفاوت را از قیمت کم کنند. آنان نپذیرفتند. خریداران هم بر گرداندند و همگی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند.

حضرت فرمود: «راهنمایی‌تان می‌کنم. این در را به سوی آب ببرید. در را برداشتن و در کشتی کوچکی انداختن و جایی را که آب رسید، علامت گذاشتند. پس از آن حضرت فرمود: به جای این در، خرما‌ی وزن شده برگردانید. پس پیوسته و کم کم خرما‌ی وزن شده به جای در ریختند تا به همان اندازه [که علامت گذاشته بودند] رسید. حضرت فرمود: چه اندازه خرما ریختید؟ گفتند: این اندازه من و این اندازه پیمان. حضرت فرمود: این همان وزن در است.»

۲۷۰-۴۵۵۱۶-۱۶) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زنی که خدمت حضرت آمد و گفت: همسر من با کنیزم بدون اجازه‌ام آمیزش کرده است، حکم داد. حضرت به مرد فرمود: «تو چه می‌گویی؟ او گفت: با اجازه همسر من با کنیز او آمیزش کردم. امیرالمؤمنین علیه السلام [به زن] فرمود: اگر تو راست بگویی، او را سنگسار می‌کنیم و اگر دروغ بگویی، به تو حدّ می‌زنیم و نماز پسا شد. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست نماز بخواند، زن با خودش فکر کرد و در سنگسار شدن شوهرش و در حدّ خوردن خودش فایده‌ای ندید، لذا بیرون رفت و بازنگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام هم دیگر از او جويا نشد.»

۲۷۱-۴۵۵۱۷-۱۷) روایت شده است که: «دو زن در زمان عمر درباره کودکی که هر کدام از آنها ادّعا داشت که فرزند اوست- بی آن که بینه داشته باشند- نزاع کردند و البته شخص دیگری غیر از این دو، درباره کودک نزاعی نداشت. حکم این بر عمر مشتبه گشت و به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. حضرت دو زن را خواست و آنان را موعظه کرد و ترساند ولی آنان بر نزاع و اختلاف خویش پا برجا بودند.»

حضرت وقتی دید این دو نزاع‌شان را ادامه می‌دهند، فرمود: اژه‌ای برایم بیاورید. دو زن گفتند: چه می‌خواهی بکنی؟ حضرت فرمود: کودک را دو نیم کنم؛ برای هر کدام تان نمی. یکی از آن دو ساکت بود ولی دیگری گفت: خدا را! خدا را! ای ابوالحسن، اگر قطعاً این کار را می‌کنی، من بچه را به او بخشیدم. حضرت فرمود: الله اکبر! این فرزند توست نه آن زن دیگر و اگر فرزند وی بود، او هم دلش بر او می‌سوخت و بر او می‌ترسید. در اینجا آن زن دیگر اعتراف کرد که حق با رفیقش هست و بچه برای اوست نه این. عمر شاد گشت و در برابر برطرف کردن مشکل قضایش برای امیرالمؤمنین علیه السلام دعا نمود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۳

۲۷۲-۴۵۵۱۸- (۱۸) عاصم بن حمزه سلولی گوید: «شنیدم جوانی در مدینه می‌گوید: ای برتر از همه حاکمان، تو بین من و مادرم حکم کن. عمر بن الخطاب به او گفت: پسر، برای چه به مادرت نفرین می‌کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، مادرم مرا نه ماه در شکمش داشت و دو سال شیرم داد و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تمیز دادم و دست راست و چپم را از هم شناختم، مرا طرد کرد و مرا فرزند خود نمی‌داند و می‌گوید که اصلاً مرا نمی‌شناسد.

عمر گفت: مادرت کجاست؟ پسر گفت: در سقیفه فلان قبیله. عمر گفت: مادر غلام را پیش من بیاورید. عاصم بن حمزه گوید: مادر را همراه با چهار برادرش و چهل نفر که برای مادر سوگند می‌خوردند، آوردند و آنها شهادت دادند مادر، این فرزند را نمی‌شناسد و این که این جوان مدعی ستمگر و ظالمی است که می‌خواهد مادر را در میان قبیله‌اش رسوا سازد و این مادر دختری از قریش است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز مهر الهی بر او هست.

عمر گفت: ای پسر، تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! این زن مادر من است. نه ماه مرا در شکم داشته و دو سال شیر داده و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تمیز دادم و دست راست و چپم را شناختم، مرا طرد کرده و فرزند خود نمی‌داند و می‌گوید که مرا نمی‌شناسد. عمر گفت: ای زن، این پسر چه می‌گوید؟ آن زن گفت: ای امیرالمؤمنین، سوگند به خدایی که با نور، حجاب گرفته و چشمی او را نمی‌بیند و به حق محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان وی، من این پسر را نمی‌شناسم و نمی‌دانم که از کدام مردم است و این پسر می‌خواهد مرا در میان قبیله‌ام رسوا کند و من دختری از قریش هستم که هرگز ازدواج نکرده‌ام و مهر خدا بر من است.

عمر گفت: آیا تو شاهدانی داری؟ زن گفت: آری، اینها شاهدان منند. پنجاه نفر قسامه پیش آمدند و نزد عمر شهادت دادند که پسر ادعا می‌کند و می‌خواهد زن را در میان عشیره‌اش رسوا سازد و این زن دختری از قریش است که هنوز ازدواج نکرده و با مهر الهی همراه است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۵

عمر گفت: این پسر را بگیرید و او را به زندان ببرید تا ما درباره شاهدان تحقیق کنیم. پس اگر شهادت شاهدان تعدیل شد، حد افترا بر پسر می‌زنیم. پس از آن، دست پسر را گرفتند و او را به سوی زندان بردند. در راه، امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان روبه‌رو شد. پسر ندا کرد: ای پسر عموی رسول خدا، من پسری مظلوم هستم و مجدداً سخنی را که با عمر گفته بود، در محضر امیرالمؤمنین تکرار کرد. پس از آن گفت: و این عمر دستور داده که مرا به زندان ببرند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پسر را نزد عمر ببرید. چون او را باز گرداندند، عمر به آنان گفت: دستور دادم او را به زندان ببرید و شما او را نزد من باز گردانیدید! آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، [امیرالمؤمنین] علی بن ابیطالب علیه السلام به ما دستور داد که او را نزد تو برگردانیم و ما از تو شنیده‌ایم که می‌گویی نافرمانی از دستور علی علیه السلام نکنید. در همین حال بودند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد. حضرت فرمود:

مادر پسر را بیاورید. او را آوردند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای پسر، چه می‌گویی؟ پسر سخن را مجدداً خدمت

امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر گفت: آیا به من اجازه می‌دهی که میان‌شان دادرسی کنم؟ عمر گفت: سبحان الله! چگونه نه؟ با این که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: عالم‌ترین شما علی بن ابیطالب است. سپس حضرت به زن گفت: ای زن، آیا شاهدانی داری؟ زن گفت: آری. پس از آن پنجاه نفر قسامه پیش آمدند و شهادت نخستین را دادند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: امروز میان شما حکمی می‌کنم که موجب رضایت پروردگار از بالای عرشش باشد. این دادرسی را حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخته است.

سپس به زن گفت آیا ولی داری؟ گفت: آری. اینان برادرانم هستند. حضرت به برادران او گفت: آیا کاری که من کنم در مورد شما و خواهرتان نافذ است؟ گفتند: آری، ای پسر عموی حضرت صلی الله علیه و آله؛ دستور تو درباره ما و خواهرمان نافذ است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: خدا و همه مسلمانان حاضر را گواه می‌گیرم که من این پسر را به ازدواج با این دختر در برابر چهارصد درهم در آوردم و پول آن را از مال خودم پرداخت می‌کنم. ای قنبر، درهم‌ها را بیاور. قنبر هم درهم‌ها را آورد و در دست پسر ریخت و گفت: این درهم‌ها را بگیر و در دامن همسرت بریز و نزد ما نیا مگر این که اثر عروسی یعنی غسل بر تو باشد. پسر برخاست و درهم‌ها را در دامن زن ریخت. سپس یقه زن را گرفت و به او گفت: برخیز. زن فریاد کشید: آتش! آتش! ای پسر عموی حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیا می‌خواهی که مرا به فرزندم تزویج کنی؟ این به خدا سوگند فرزند من است! برادرانم مرا به ازدواج با یک مرد پست که پدرش برده آزاد شده بود و نه مادرش، در آوردند

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۷

و من از او این بچه را پیدا کردم و چون بزرگ شد و جوان گردید، به من دستور دادند که او را فرزند خودم ندانم و او را طرد کنم و این به خدا سوگند فرزند من است و دلم بر فرزندم از تأسف می‌سوزد!

عاصم بن حمزه گوید: سپس زن دست پسر را گرفت و رفت و عمر فریاد زد: وای بر عمر! اگر علی نبود، عمر هلاک می‌گردید!»

۲۷۳-۴۵۵۱۹- (۱۹) سلمان فارسی گوید: «جوانی نزد عمر بن الخطاب آمد و به عمر گفت: مادرم حق ارث را برای من از پدرم انکار کرده و مرا نیز نمی‌پذیرد و گفته است که تو فرزند من نیستی. عمر مادر را احضار کرد و به او گفت: چرا این فرزندت را انکار کرده‌ای و او را نمی‌پذیری؟ زن گفت: او در این گفتارش دروغ گفته و من شاهدانی دارم که باکره و ازدواج نکرده‌ام و شوهری را نمی‌شناسم و این زن به هفت نفر از زنان رشوه داده بود و به هر کدام ده دینار و به آنان گفته بود که شهادت دهید من باکره‌ام و ازدواج ننموده‌ام و شوهری را نمی‌شناسم.

عمر به زن گفت: شهادت کجایند؟ زن شاهدانش را در برابر عمر حاضر ساخت و آنان شهادت دادند که زن باکره است و مرد و شوهری با او آمیزش نکرده است. جوان گفت: میان من و مادرم علامتی است. آن را برایش یاد آور می‌شوم. امید که بشناسد! عمر به جوان گفت: بگو هر چه در نظر داری. جوان گفت: پدرم شیخ سعدبن مالک بود. به او حارث مزی می‌گفتند. من در سال قحطی شدید به دنیا آمدم و دو سال کامل از گوسفندی شیر خوردم. پس از آن بزرگ شدم و پدرم با گروهی برای تجارت به سفر رفت. آنان برگشتند ولی پدرم برنگشت. از آنان درباره پدرم جویا شدم. گفتند: رفت. مادرم چون این خبر را شنید، مرا انکار کرد و دورم ساخت و اکنون به هنگام نیازمندی به من ضرر رسانده است.

عمر گفت: این مشکلی است که جز پیامبر یا وصی پیامبر آن را نمی‌گشاید. برخیزید و ما را نزد ابوالحسن علی علیه السلام ببرید. غلام رفت در حالی که می‌گفت: کجاست منزل آن کس که سختی‌ها را برطرف می‌سازد و مشکلات را می‌گشاید؟

پس آنجا ایستاد و می‌گفت: ای آن که سختی‌ها را برطرف می‌سازی، خلیفه واقعی این امت کجاست؟ او را به منزل علی بن ابیطالب علیه السلام که برطرف کننده سختی‌ها و گشاینده مشکلات است، راهنمایی کردند. آنجا ایستاد و می‌گفت: ای برطرف کننده

سختی‌ها از این امت. امام علیه السلام به او فرمود:

ای جوان تو را چه شده؟ گفت: ای مولای من، مادرم حق مرا انکار کرده و مرا به فرزندى قبول ندارد و گفته است که من فرزند او نیستم. حضرت فرمود: قنبر کجاست؟ او پاسخ داد: آماده به خدمتم مولای من. حضرت به او فرمود: برو و زن را به مسجد رسول خدا بیاور. قنبر رفت و زن را در برابر حضرت حاضر کرد. امام علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! چرا فرزندت را انکار می‌کنی؟ زن گفت: من باکره

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۹

هستم، فرزند ندارم و بشری با من آمیزش نداشته است. حضرت به او فرمود: سخن را طولانی مساز؛ من پسرعموی ماه تمامم؛ من چراغ تاریکی‌هایم و جبرئیل جریان تو را به من خیر داده است. زن گفت: مولای من قابله [ماما] را حاضر ساز تا مرا نگاه کند که آیا من باکره و شوهر کرده‌ام؟ آنان قابله اهالی کوفه را حاضر کردند. چون قابله بر او وارد شد، زن دستبندی که در دست داشت به او داد و به ماما گفت: گواهی بده که من باکره‌ام. ماما چون از نزد زن بیرون آمد، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

مولای من، این زن باکره است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این پیرزن دروغ گفت. ای قنبر، پیرزن را تفتیش کن و از او دستبند را بگیر. قنبر گوید: من از شانه زن دستبند را در آوردم. در این جا بود که مردمان ناله سر دادند. امام فرمود: ساکت باشید! من جایگاه دانش پیامبری هستم. سپس حضرت کنیز را حاضر کرد و به او گفت: ای کنیز، من زیور دین، قاضی دین هستم؛ من ابوالحسن و الحسین [پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام] هستم، من می‌خواهم تو را به ازدواج این جوان که بر تو ادعا دارد، در آورم. آیا او را به عنوان شوهر از من می‌پذیری؟ زن گفت: نه مولایم. آیا می‌خواهی شریعت محمد صلی الله علیه و آله را باطل کنی؟ حضرت به او فرمود با چه چیزی؟ زن گفت: مرا به ازدواج فرزندم درمی‌آوری؟ چگونه ممکن است! امام فرمود: حق آمد و باطل رفت. چرا این اقرار از سوی تو پیش از رسوایی نبود؟ زن گفت: ای مولایم، بر ارث می‌ترسیدم. حضرت به او فرمود: از خداوند متعال استغفار کن و به سوی او توبه نما. پس از آن، حضرت میان مادر و جوان سازش برقرار کرد و فرزند را به مادرش و به ارث پدرش ملحق نمود.»

۲۷۴-۴۵۵۲۰- (۲۰) جوانی مال پدرش را از عمر مطالبه کرد و گفت: «پدرش در کوفه مرده و فرزند، کودکی در مدینه بوده است. عمر به سرش فریاد کشید و او را طرد کرد. جوان بیرون آمد و از ظلم عمر شکوه می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را دید و فرمود: او را در جامع [مسجد مرکزی] نزد من بیاورید تا مسأله او را برطرف کنم. او را آوردند. حضرت از حال او پرسید. او جریان خود را به امام خبر داد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: در میان شما حکمی خواهم کرد که خداوند از بالای هفت آسمان بدان حکم کرده است و چنین حکمی نمی‌کند، جز آن کس که خداوند او را برای علم خویش پسندیده است.

پس از آن، حضرت بعضی از یارانش را طلبید و فرمود: برایم بیل بیاور. سپس فرمود: ما را نزد قبر پدر پسر بچه ببرید. پس همه رفتند. حضرت فرمود: این قبر را بشکافید و نبش کنید و یک استخوان پهلوی او را برای من بیرون آورید. حضرت استخوان پهلوی او را به جوان داد و به او فرمود: آن را بو کن.

چون بویید، خون از دو سوراخ بینی‌اش جوشید. حضرت فرمود: این فرزند اوست. عمر گفت: با جوشیدن خون، مال به او داده می‌شود؟ حضرت فرمود: او از تو و از همه خلق به این مال سزاوارتر است. پس از آن، حضرت دستور داد که حاضران این استخوان پهلوی را بویند. همه بوییدند ولی خون از هیچکدام نیامد. حضرت دستور داد که مجدداً استخوان را نزد پسر ببرند و فرمود: بو کن. تا پسر بویید، خون بسیار جوشید. حضرت فرمود: آن پدر این فرزند است. مال را به او تسلیم کن. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! نه به من دروغ گفته شده و نه من دروغ گفته‌ام.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۱

۲۷۵-۴۵۵۲۱- (۲۱) شیخ مفید در رساله عویصه [رساله مشکل] آورده است: «سؤال دیگر درباره مردی شد که برده‌هایی را مالک شده است- بی آنکه آنان را خریداری کرده یا، به او هبه شده باشد یا صدقه یا غنیمت جنگی یا ارث از کسی که مالک آنان بوده و مرده است و به جای گذاشته تا به او رسیده باشد.

پاسخ: این مرد، مادرش پس از پدرش با یک مسیحی ازدواج کرده است. مرد مسیحی از او چند فرزند پیدا کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آن مادر حکم داد و فرزندان او را از مسیحی برده برادر مسلمان‌شان قرار داده»

۲۷۶-۴۵۵۲۲- (۲۲) امام باقر علیه السلام فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که خود و یارانش یک گوسفند را خوردند، او [صاحب گوسفند] گفت: اگر این گوسفند را خوردید، آن برای شماست و اگر نخورید، بر شماست که فلان مقدار خسارت بدهید. قضاوت کرد که این حکم باطل است و چیزی به عهده خورندگان غذا- چه غذا کم باشد یا زیاد باشد- نیست و حضرت از خسارت گرفتن از نخوردن کامل منع کرد.»

۲۷۷-۴۵۵۲۳- (۲۳) پیامبر صلی الله علیه و آله از یک اعرابی [عرب بیابانی] شتری را به چهارصد درهم خرید. چون اعرابی مال را گرفت، فریاد کرد که: درهم‌ها و شتر مال من است. ابوبکر آمد. حضرت فرمود: میان من و اعرابی حکم کن. ابوبکر گفت: حکم روشن است. از شما بینه خواسته می‌شود. عمر آمد. او هم چون اولی گفت. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. حضرت پیامبر فرمود: آیا جوانی را که می‌آید، می‌پذیری؟

او گفت: آری. اعرابی گفت: شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمد صلی الله علیه و آله چیزی دارد، بر آن بینه بیاورد. امیرالمؤمنین علیه السلام سه بار فرمود: شتر و رسول خدا را رها کن. آن اعرابی کنار رفت. حضرت یک ضربت بر او زد. اهل حجاز همه گفتند که: حضرت سر اعرابی را [با یک ضربت] پرت کرد. ولی بعضی از اهل عراق گویند: حضرت عضوی از او را قطع نمود. حضرت فرمود:

ای رسول خدا، ما تو را بر وحی تصدیق می‌کنیم ولی تو را بر چهارصد درهم تصدیق نکنیم!

و در خبری غیر از این آمده است: پیامبر به آن دو نفر التفاتی کرد و فرمود: این حکم خداست؛ نه آنچه شما بدان حکم کردید.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارده از ابواب حدّ محارب، روایاتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۳

کتاب شهادات

اشاره

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۵

باب ۱ وجوب پذیرش دعوت به تحمل و ادای شهادت

اشاره

و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند و خدا از اعمال شما غافل نیست.

«۱» و شهود نباید به هنگامی که آنان را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یا بزرگ ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید) این، در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر است. «۲»

و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گرو، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را به موقع) پردازد و از خدایی که پروردگار اوست، پرهیزد و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست. «۳»

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت قضاوت کنید. خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست. «۴»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید برای خدا شهادت دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد؛ (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند؛ خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید؛ که از حق، منحرف خواهید شد و اگر حق را تحریف کنید یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. «۵»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید.

(۱). بقره ۲ / ۱۴۰.

(۲). همان / ۲۸۲.

(۳). همان / ۲۸۳.

(۴). نساء ۴ / ۵۸.

(۵). همان / ۱۳۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۷

دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید که بر پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از (معصیت) خدا پرهیزید که خداوند از آنچه می‌دهید، باخبر است.

«۱» و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مومنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند. «۲»

و آنها که به ادای شهادت‌شان قیام می‌کنند. «۳»

۲۷۸-۴۵۵۲۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «به هنگامی که دعوت به شهادت می‌شوی، اجابت کن.»

۲۷۹-۴۵۵۲۵- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شاهدان از اجابت، زمانی که پیش از نوشتن به شهادت خوانده می‌شوند امتناع نورزند.»

۲۸۰-۴۵۵۲۶- (۳) امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت)

دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «پیش از شهادت.

و درباره فرموده خداوند عز و جل: و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است، فرمود: پس از شهادت [برای ادای شهادت]». (۲۸۱-۴۵۵۲۷-۴) ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: شایسته نیست برای احدی، اگر به شهادتی که شاهد آن باشد، دعوت می‌شود، بگوید: من برای شما بر آن شاهد نمی‌شوم.»

(۱). مائده ۸/۵.

(۲). طلاق ۲/۶۵.

(۳). معارج ۳۳/۷۰.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۹

۲۸۲-۴۵۵۲۸-۵) ابوالصباح از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «او گوید: حضرت فرمود: پیش از شهادت. حضرت فرمود: شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، این که بگوید من برای شما شاهد نمی‌شوم و این پیش از نوشتن است.»

۲۸۳-۴۵۵۲۹-۶) امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: و شهود نباید هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، بگوید: من برای شما شاهد نمی‌شوم.»

۲۸۴-۴۵۵۳۰-۷) یزید بن اسامه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته نیست برای احدی، اگر به شهادتی خوانده شود، بگوید: من شاهد شما نمی‌شوم.»

۲۸۵-۴۵۵۳۱-۸) امام جعفر صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «زمانی که پیش از نوشتن دعوت می‌شوند. شایسته نیست برای احدی اگر به شهادت دعوت شود، بگوید من برای شما شاهد نمی‌شوم. حضرت افزود: آن زمان که به شهادت دعوت می‌شوی، اجابت کن ولی اگر شاهد بودی و دعوت به ادای شهادت شدی، برای تو جایز نیست که از شهادت دادن تخلف کنی و آن فرموده خداوند عز و جل است که: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است.»

۲۸۶-۴۵۵۳۲-۹) محمد بن الفضیل از ابوالحسن علیه السلام [امام هفتم] درباره فرموده خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: آن زمان که مردی تو را می‌خواند تا تو شاهد او بر دین یا حقی شوی، شایسته نیست برای تو که از آن عقب نشینی کنی [خودداری کنی].»

۲۸۷-۴۵۵۳۳-۱۰) محمد بن الفضیل گوید: «عبد صالح علیه السلام [امام هفتم] فرمود: شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، در شهادت عقب‌نشینی کند. [خودداری کند].»

۲۸۸-۴۵۵۳۴-۱۱) محمد بن الفضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: آن زمان که مردی تو را می‌خواند که بر دین یا حقی شهادت دهی، شایسته نیست برای کسی که در شهادت عقب‌نشینی کند. [خودداری کند].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۱

۲۸۹-۴۵۵۳۵-۱۲) آن زمان که مردی برای این که شاهد مردی باشد دعوت می‌شود، برای او نیست که از شهادت بر آن امتناع ورزد؛ به دلیل فرموده خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای تحمّل شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند. و آن زمان که رفیقش می‌خواهد او برایش ادای شهادت دهد به آنچه دین است، او امتناع نورزد؛ به دلیل فرموده خداوند متعال: و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است.»

۲۹۰-۴۵۵۳۶-۱۳) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «هشام گوید: پرسیدم: و شهادت را کتمان نکنید، حضرت فرمود: پس از شهادت [منظور کتمان ادای شهادت پس از تحمّل شهادت است].»

۲۹۱-۴۵۵۳۷-۱۴) هشام از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: و شهود نباید خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: پیش از شهادت.»

۲۹۲-۴۵۵۳۸-۱۵) امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است، فرمود: دلش کافر است.»

۲۹۳-۴۵۵۳۹-۱۶) از پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت مناهی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «و پیامبر صلی الله علیه و آله از کتمان شهادت نهی کرده است و فرموده: هر کس شهادت را کتمان کند، خداوند گوشت او را به او در برابر همه خلائق می‌خوراند و آن فرموده خداوند عز و جل است که: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست.»

۲۹۴-۴۵۵۴۰-۱۷) ابوهریره و ابن عباس گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفات خویش برای ما سخنرانی کرد و این آخرین خطبه‌ای بود که رسول خدا در مدینه داشت. (تا آن که گوید): هر کس که از شهادتش بازگردد و آن را کتمان سازد، خداوند گوشتش را در برابر همه خلائق به او می‌خوراند و در حالی که زبانش را در دهان می‌چرخاند، وارد دوزخ می‌گردد.»

۲۹۵-۴۵۵۴۱-۱۸) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «هر کس شهادتش را کتمان کند یا به گناه شهادت دهد تا خون مرد مسلمان را هدر دهد یا مالش را از بین ببرد، روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همه خلائق او را با نام و نسبش می‌شناسند و هر کس شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را زنده کند، یا خونسش را حفظ کند روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند نور است و خلائق او را با نام و نسبش می‌شناسند.»

۲۹۶-۴۵۵۴۲-۱۹) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شهادتش را کتمان کند، یا شهادتی دهد که بر اثر آن خون مسلمانی هدر رود یا مال او را از بین ببرد روز قیامت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۳

در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همه خلائق او را با نام و نسبش می‌شناسند و هر کس شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را زنده کند یا خونسش را حفظ نماید روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند نور است و خلائق او را با نام و نسبش می‌شناسند.

پس از آن، امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: و شهادت را برای خدا، بر پا دارید؟»

۲۹۷-۴۵۵۴۳-۲۰) یزید بن سلیط زیدی از موسی بن جعفر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که: اگر از تو درباره شهادتی پرسیدند، ادای شهادت کن؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و خداوند عز و جل فرموده است: و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان کند. من گفتم: به خدا سوگند! من چنین کاری را هرگز نمی‌کنم.»

۲۹۸-۴۵۵۴۴- (۲۱) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای تحمّل شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «هرکس که بر عهده او شهادتی است، اگر برای اقامه (ادای) آن دعوت شد، امتناع نکند و اقامه شهادت کرده و درباره آن خیرخواهی کند و ملامت ملامتگر در ارتباط با شهادت در او اثر نکند و امر به معروف و نهی از منکر کند.»

۲۹۹-۴۵۵۴۵- (۲۲) و در روایت دیگر، حضرت فرمود: «این آیه [آیه‌ای که در حدیث گذشته آمد] درباره کسی است که برای شنیدن شهادتی دعوت شده و امتناع کرده است. ولی درباره کسی که از ادای شهادت اگر نزد اوست امتناع کند، این آیه نازل گشته است: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است؛ یعنی دلش کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۵

۳۰۰-۴۵۵۴۶- (۲۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند شهادت‌ها را برای حفظ و پشتیبانی از تلاشی که برای دفع دیگری می‌شود، واجب کرده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب چهارم، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۲ وجوب اقامه شهادت برای اهل سنت مگر در برخی موارد

اشاره

۳۰۱-۴۵۵۴۷- (۱) امام ابوالحسن علیه السلام فرمود: «پدرم در نامه‌اش به من در پاسخ به این پرسش که آیا برای آنان شهادت بدهم، نوشت: شهادت را برای خداوند عز و جل بین خودت و آنان (اهل سنت) اقامه کن؛ گرچه علیه خودت یا پدر و مادر یا خویشاوندانت باشد. ولی اگر بر برادرت (شیعه) بیم ستم داشتی، نه.»

۳۰۲-۴۵۵۴۸- (۲) مرآزم گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به نماز در مسجدها، حسن همجواری با مردم، اقامه شهادت و حضور جنازه‌ها! برای شما از مردم چاره‌ای نیست. هیچ کس در طول حیات خویش از مردم بی‌نیاز نیست. ما بر جنازه‌های‌شان حاضر می‌شویم و تنها برای شما هم شایسته است که مثل آنچه امامان‌تان انجام می‌دهند، انجام دهید و مردم به همدیگر احتیاج دارند، مادامی که بر این حال هستند؛ تا آن که آن شود که پس از آن، هر گروهی به همفکران خود تنها می‌پیوندند.»

سپس حضرت فرمود: بر شما باد به خوب نماز خواندن! و برای آخرت‌تان عمل و برای خودتان خوبی انتخاب کنید؛ چرا که مرد، گاهی در امر دنیا زیرک است و گفته می‌شود که چقدر فلانی زیرک است! ولی زیرک، کسی است که برای آخرت زیرک باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پیشین، چیزی است که با عموم و اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۷

باب ۳ شهادت اختیاری**اشاره**

۳۰۳-۴۵۵۴۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مرد شهادت را شنیده است ولی او را بر آن شاهد نگرفته‌اند، او مختار است اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند.»

۳۰۴-۴۵۵۵۰-۴۵- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره‌ی مردی که در حساب‌رسی دو نفر حاضر می‌شود. پس از آن، آن دو نفر از او می‌خواهند که بر آنچه از آن دو شنیده است شهادت دهد، حضرت فرمود: آن در اختیار وی است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، شهادت نمی‌دهد و اگر به حقی که شنیده است شهادت دهد. یا شهادت ندهد، چیزی بر او نیست؛ چون آن دو نفر او را شاهد نگرفته بودند.»

۳۰۵-۴۵۵۵۱- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی شهادت را شنیده است ولی او را بر آن شاهد نگرفته بودند، او مختار است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند؛ مگر از ظالم (ظلم را) بفهمد که در این صورت باید شهادت دهد و برای او حلال نیست مگر این که شهادت دهد.»

۳۰۶-۴۵۵۵۲- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مرد شهادت را بشنود ولی بر آن شاهد گرفته نشده بود، مختار است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند. حضرت افزود: ولی اگر او را شاهد گرفته‌اند، حق ندارد مگر این که شهادت دهد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۹

۳۰۷-۴۵۵۵۳- (۵) امام باقر علیه السلام درباره‌ی مردی که به حساب‌رسی دو نفر حاضر می‌شود و پس از آن دعوت می‌شود که شهادت دهد، فرمود: «اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، شهادت نمی‌دهد.»

شیخ صدوق قدس سره گوید: «منظور از این روایت که اختیار را به کسی که شاهد حساب‌رسی دو نفر بوده داده، موردی است که بر آن حق، شاهد دیگری غیر این کس باشد.»

۳۰۸-۴۵۵۵۴- (۶) امام باقر علیه السلام درباره‌ی مردی که شاهد حساب‌رسی دو نفر بوده است پس از آن به ادای شهادت دعوت می‌شود، فرمود: «شهادت دهد.»

۳۰۹-۴۵۵۵۵- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی در حساب‌رسی میان گروهی حاضر باشد، پس از آن از او بخواهند که بر آنچه شنیده شهادت دهد، این در اختیار اوست. اگر خواست، شهادت دهد و اگر خواست، شهادت ندهد مگر این که پیش از آن از او خواسته بودند که شاهد باشد؛ بنابراین اگر شهادت داد، به حق شهادت داده و اگر شهادت نداد، چیزی بر او نیست؛ چون او را پیش از آن شاهد نگرفته بودند و شهادت ندهد مگر این که همه سخن را شنیده و ثبت کرده باشد و محکم آن را بداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب نهم از ابواب طلاق، این گفته که: «نزد جمعی آمد و گفت: فلان زن طلاق داده شده است. آیا طلاق بر زن واقع می‌شود با این که به آنان نگفته است شاهد باشید؟ حضرت فرمود: آری.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «او گفت فلان زن طلاق داده شده است در حالی که گروهی سخن او را می‌شنیدند ولی به آنها نگفت که شاهد باشید. آیا طلاق بر آن زن واقع می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، این شاهد گرفتن است.» و در روایت احمد بن اشیم، مانند آن و در پایان آن افزوده است:

«آیا او رها و واگذار می‌شود؟»

باب ۲ جواز تصحیح شهادت

۳۱۰-۴۵۵۵۶- (۱) داوود بن الحصین گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: اگر به شهادتی شاهد بوده‌ای و می‌خواهی آن را ادا کنی، هرگونه که می‌خواهی آن را تغییر بده و مرتب ساز و تصحیح کن - آن گونه که می‌توانی - تا آن چیز برای صاحب حق سالم بماند. البته بعد از آن که جز به حق شهادت ندهی و چیزی را که حق نیست در حق اضافه نکنی؛ چرا که شاهد، حق را باطل می‌سازد و حق را ثابت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۱

می‌کند و با شاهد، حق ثابت می‌گردد و با شاهد حق داده می‌شود و برای شاهد در راه ادای شهادت در برابر تصحیح شهادت به هر چه که بتواند چون افزودن الفاظ و معانی و توضیح در متن شهادت - به آنچه حق را ثابت سازد و حق را تصحیح کند تا بیش از حق گرفته نشود - مشابه پاداش روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و جهادگر با شمشیر در راه خداست.»

۳۱۱-۴۵۵۵۷- (۲) حضرت درباره مردی که به ادای شهادت خوانده می‌شود و او شهادت را هرگونه که می‌تواند تصحیح می‌کند، بر الفاظ و معانی و توضیح متن شهادت می‌افزاید - به گونه‌ای که حق ثابت گردد و حق گرفته شود و از حق متمایل نگردد - فرمود:

«مانند اجر روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و جهادگر با شمشیر در راه خداست.»

۳۱۲-۴۵۵۵۸- (۳) داوود بن الحصین گوید: «من حاضر بودم و شنیدم کسی از امام صادق علیه السلام درباره مردی که شهادتی نزد اوست و این قاضیان [غیر شیعه] شهادت را نمی‌پذیرند مگر با تصحیح نظر مذهب‌شان و من وقتی که ادای شهادت می‌کنم، نیاز دارم که آن را بر خلاف آنچه مرا بر آن شاهد گرفته‌اند تغییر دهم و به الفاظ چیزی اضافه کنم که شاهد بر آن نبوده‌ام و گرنه بر مبنای قضاوت آنان آنچه من بر آن شاهد گرفته شده‌ام برای صاحب حق سالم نمی‌ماند، آیا این تغییر شهادت برایم حلال است؟

حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند آن برترین پاداش و اجر است! هرگونه که می‌توانی شهادت را تصحیح کن؛ آن گونه که در ارتباط با قضاوت آنان باید تصحیح شود.»

۳۱۳-۴۵۵۵۹- (۴) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از برادرانم نزد من شهادتی دارد ولی قاضیان که نزد ما هستند، همه آن را امضا نمی‌کنند. حضرت فرمود: زمانی که فهمیدی شهادت حق است، هرگونه که می‌توانی آن را تصحیح کن تا حق آن شخص بماند [و از بین نرود].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۳

باب ۵ شهادت بر قائم مقام وکیل فوت شده در وقف

و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مومنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم کند.

«۱» ۳۱۴- ۴۵۵۶۰- (۱) در نامه‌ای که محمد بن عبدالله حمیری به حضرت صاحب الزمان علیه السلام نوشته است، در پاسخ امام به پرسش‌هایی که محمد بن عبدالله حمیری کرده است آمده: «محمد بن عبدالله حمیری درباره‌ی مردی می‌پرسد که زمین یا حیوانی را وقف می‌کند و بر خویش به نام بعضی از وکیلان وقف، شاهد می‌گیرد. سپس این وکیل می‌میرد یا کارش تغییر می‌کند و دیگری متولی می‌شود. آیا برای شاهد جایز است که برای متولی جدید شهادت دهد اگر اصل وقف برای یک نفر ثابت باشد، یا جایز نیست؟»

حضرت پاسخ داد: غیر آن جایز نیست؛ چرا که شهادت برای وکیل نبوده و تنها برای مالک بوده و خداوند فرموده است: شهادت را برای خدا برپا دارید.»

باب ۶ جواز شهادت بر پایه علم

اشاره

کسانی که غیر از او را می‌خوانند، قادر به شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند. «۲»
 ۳۱۵- ۴۵۵۶۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادتی ندهید تا آن که آن را بشناسید؛ آن گونه که دستت را می‌شناسی.»
 ۳۱۶- ۴۵۵۶۲- (۲) از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی شهادت سؤال شد. حضرت فرمود: خورشید را می‌بینی؟ به مشابه این شهادت بده یا رها کن.»

(۱). طلاق ۶۵/۲.

(۲). زخرف ۴۳/۸۶.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۵

۳۱۷- ۴۵۵۶۳- (۳) از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی شهادت سؤال شد. حضرت فرمود: خورشید را می‌بینی؟ مانند آن شهادت بده یا ترک کن.»

۳۱۸- ۴۵۵۶۴- (۴) زید زراد در کتاب خویش گوید: «شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: بر چیزی که نمی‌دانی شهادت مده ... تا آن که گوید: شهادت نده، جز بر آنچه می‌دانی و به خاطر داری؛ چرا که اگر بر چیزی که نمی‌دانی شهادت دهی، جایگاهت در روز قیامت پر از آتش می‌شود و اگر بر چیزی که [درست] به خاطر نمی‌آوری شهادت دهی، خداوند فکرت را می‌گیرد و نفاق را تا روز قیامت جایگزین آن می‌سازد.»

۳۱۹- ۴۵۵۶۵- (۵) حسین بن سعید گوید: «جعفر بن عیسی به ایشان [امام معصوم علیه السلام] نوشت: فدایت کردم! همسایگان ما نوشته‌ای را برایم آوردند و می‌گفتند: مرا بر آنچه در نوشته است، شاهد گرفته‌اند و در نوشته نامم به خط خودم بود که خود آن را می‌شناسم ولی من شهادت را به یاد نمی‌آورم و الان آنان مرا دعوت کرده‌اند که شهادت دهم. آیا بر پایه این که نامم را در نوشته می‌شناسم ولی گواهی به یاد نمی‌آورم، شهادت بدهم یا واجب نیست برای‌شان شهادت دهم تا آن که شهادت را به یاد بیاورم- چه اسمم مکتوب به خطم باشد یا نباشد؟ حضرت علیه السلام نوشت: شهادت مده.»

۳۲۰-۴۵۵۶۶- (۶) مردی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: «ای پسر رسول خدا، همسایگان ما نوشته‌ای را برایم آورده‌اند و می‌گویند که مرا بر محتوای مکتوب شاهد گرفته‌اند و در مکتوب نام من به خط خودم که می‌شناسم، هست و من در آن شکی ندارم ولی شهادت را به یاد نمی‌آورم. شما نظرتان چیست؟

حضرت فرمود: شهادت مده تا بدانی که شاهد گرفته شده‌ای. خداوند عز و جل فرماید: مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند.»

۳۲۱-۴۵۵۶۷- (۷) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شهادتی که به یاد نمی‌آوری، شهادت مده؛ چون هر کس بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقشی می‌نگارد.»

۳۲۲-۴۵۵۶۸- (۸) روایت شده است که: «شهادت جز به علم نمی‌شود. هر کس که بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقشی می‌نگارد.»

۳۲۳-۴۵۵۶۹- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «علم شهادت است، اگر صاحبش مظلوم است [و ممکن است حَقش پایمال شود].»

۳۲۴-۴۵۵۷۰- (۱۰) از امام جعفر صادق علیه السلام درباره شهادت بر خط سؤال شد. حضرت فرمود: «از پدرم شنیدم که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شهادتی که آن را به یاد نمی‌آوری، شهادت مده؛ چرا که هر کس بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقش می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۷

۳۲۵-۴۵۵۷۱- (۱۱) اگر برای مرد نوشته‌ای آوردند که خطش و نشانه‌اش در آن بود ولی شهادت را به یاد نیاورد، شهادت ندهد؛ چون خط شبیه می‌شود مگر این که صاحب نوشته ثقة باشد و همراهش شاهد ثقة دیگری باشد که در این صورت شهادت بدهد.

۳۲۶-۴۵۵۷۲- (۱۲) زید زراد گوید: «شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: بر چیزی که نمی‌دانی، شهادت مده و شهادت مده جز به آنچه می‌دانی و به یاد می‌آوری. پرسیدم: اگر خط و خاتم و نقش آن را بشناسم ولی چیزی به خاطر نیاید، شهادت بدهم؟ حضرت فرمود: نه؛ زیرا گاهی خط و خاتم ساختگی می‌شود. شهادت نده جز بر آن چیزی که می‌دانی و به یاد داری...»

۳۲۷-۴۵۵۷۳- (۱۳) عمر بن یزید گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی مرا بر شهادتی شاهد می‌گیرد و من خط و خاتم را می‌شناسم ولی از آنچه مانده- نه کم و نه زیاد- چیزی به یاد نمی‌آورم. حضرت فرمود: اگر رفیق ثقة (مورد اطمینان) است و همراه وی مرد ثقة‌ای است، برای او شهادت بده.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «این خبر ضعیف و مخالف با اصول و قواعد است؛ چون ما بیان کردیم که ادای شهادت جز با علم جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب سی و هفتم از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خزیمه بن ثابت ایستاد و گفت: ای اعرابی، شهادت می‌دهم که تو با همین بهایی که حضرت رسول می‌گویند به رسول الله فروختی.»

راوی گوید: اعرابی گفت: من این [اسب] را در حالی که هیچکس با ما نبود به او فروختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به خزیمه فرمود: چگونه این شهادت را دادی؟ او گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! تو از خدا و خبرهای آسمان‌ها به ما

می‌گویی و ما تو را تصدیق می‌کنیم ولی درباره بهای این اسب تو را تصدیق نکنیم! پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت او را شهادت دو نفر قرار داد.»

و در روایت پنجم، مانند آن؛ آمده است: «اعرابی گفت: آیا شهادت می‌دهی با این که با ما نبودی؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا تو نزد ما حاضر بودی؟ او به حضرت عرض کرد: نه، ای رسول خدا ولی من می‌دانم که تو خریداری کرده‌ای...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۹

می‌آید:

در روایت نهم از باب هفدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت بچه‌ها اگر در حالی که بچه‌اند شاهد باشند و سپس اگر بزرگ شوند مادامی که آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.» و در روایت دهم، مانند آن.

و در روایت دوازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت بچه‌ها اگر در کوچکی آنان را شاهد گیرند در زمانی که بزرگ شوند مادامی که آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

باب ۷ حرمت شهادت به باطل [دروغ]

اشاره

از بت‌های پلید اجتناب کنید، و از سخن باطل پرهیزید.

«۱» و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد می‌کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند. «۲»

۳۲۸-۴۵۵۷۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] گام‌هایش را بر نمی‌دارد تا آن که آتش برایش واجب می‌گردد.»

۳۲۹-۴۵۵۷۵- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] گام‌هایش را بر نمی‌دارد [منظور از جایگاهی که شهادت داده] تا آن که آتش برایش واجب می‌شود.»

۳۳۰-۴۵۵۷۶- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] گامش را بر نمی‌دارد تا آن که آتش برایش واجب می‌گردد.»

۳۳۱-۴۵۵۷۷- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سخن شاهد به باطل [دروغ] در پیش روی حاکم تمام نمی‌گردد تا آن که جایگاهش پر از آتش می‌گردد و همین گونه است کسی که کتمان شهادت کند.»

(۱). حج ۲۲ / ۳۰.

(۲). همان / ۷۲.

- ۳۳۲-۴۵۵۷۸- (۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سخن شاهد به باطل [دروغ] در پیش روی حاکم تمام نمی‌گردد تا آن که جایگاه او پر از آتش می‌شود.»
- ۳۳۳-۴۵۵۷۹- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی نیست که به شهادت باطلی [دروغ] علیه مرد مسلمانی شهادت دهد تا او را [از حَقّش] جدا کند مگر این که خداوند عز و جل به عوض آن برای او برات آتش می‌نویسد.»
- ۳۳۴-۴۵۵۸۰- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی نیست که به باطلی [دروغ] علیه مرد مسلمانی شهادت دهد تا او را از حَقّش جدا کند مگر این که خداوند به عوض آن برات آتش برای او می‌نویسد.»
- ۳۳۵-۴۵۵۸۱- (۸) در حدیث مناهی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «و فرمود: هر کس شهادت باطلی [دروغ] بر احدی از مردم بدهد، با زبانش او را همراه با منافقان در پایین‌ترین جای آتش آویزان می‌کنند.»
- ۳۳۶-۴۵۵۸۲- (۹) ابوهریره و عبدالله بن عباس گویند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از رحلت‌شان برای‌مان سخنرانی کرد و این آخرین سخنرانی‌ای است که رسول خدا در مدینه ایراد کرد. (تا آن که گوید): و هر کس که شهادت باطلی [دروغ] بر مرد مسلمان، یا ذمی و هر کس که از مردم باشد بدهد، او را در روز قیامت در حالی که با منافقان است، در پایین‌ترین جای آتش با زبانش آویزان می‌کنند.»
- ۳۳۷-۴۵۵۸۳- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاهد به باطل [دروغ] در روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که در آتش دوزخ زبانش را بیرون می‌آورد و تو می‌برد آن گونه که سگ زبانش را در ظرف آب چنین می‌کند.»
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۳
- ۳۳۸-۴۵۵۸۴- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] در حالی که زبانش را در آتش بیرون می‌آورد و درون می‌برد، برانگیخته می‌شود.»
- ۳۳۹-۴۵۵۸۵- (۱۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] از کشته‌هاست. [در دوزخ].»
- ۳۴۰-۴۵۵۸۶- (۱۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنرانی‌ای بر فراز منبر فرمود: «شهادت باطل [دروغ]، معادل شرک به خداوند متعال است. سپس حضرت فرموده خداوند متعال را تلاوت کرد: از بت‌های پلید اجتناب ورزید و از سخن باطل پرهیزید.»
- ۳۴۱-۴۵۵۸۷- (۱۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت باطل [دروغ]، معادل شرک به خداست. این را پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود. سپس خواند: از بت‌های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل پرهیزید.»
- ۳۴۲-۴۵۵۸۸- (۱۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک‌ترین شما به من در جایگاه [من] در روز قیامت، آن کس است که بهترین اخلاق را دارد و مبعوض‌ترین شما نزد من و دورترین شما در جایگاه از من و از خداوند، شاهد به باطل [دروغ] است.»
- ۳۴۳-۴۵۵۸۹- (۱۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «شاهد، آنچه بر آن شاهد گرفته شده ادا کند و از خداوند، پروردگارش بترسد و از باطل [دروغ] این است که مرد به آنچه نمی‌داند، شهادت دهد یا آنچه می‌داند، انکار کند.
- و خداوند عز و جل فرموده است: از بت‌های پلید اجتناب کنید، و از سخن باطل پرهیزید. در حالی که همگی خالص برای خدا باشید، هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید.»
- ۳۴۴-۴۵۵۹۰- (۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قیامت بر گروهی بیا می‌شود که بی آن که آنان را به شهادت بطلبند، شهادت می‌دهند و بر گروهی که کار قوم لوط را می‌کنند و بر گروهی که با دف و دیگر آلات ضرب می‌کوبند.»
- ۳۴۵-۴۵۵۹۱- (۱۸) زرّ گوید: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شام سخنرانی کرد و فرمود: رسول خدا در همین جایگاه من در میان شما ایستاد و فرمود: بهترین قرن‌های «۱» شما، قرن یاران من است و پس از آن، کسانی که در پی یاران من هستند. سپس دروغ

آشکار می‌گردد و تا آن که مرد برای شهادت پیش از آن که از او بخواهند، شتاب می‌کند. پس هر کس که میان بهشت را می‌خواهد، همراه با جماعت باشد؛ چرا که شیطان با تک است و هر کس که حسنه او را شاد سازد و سیئه او را ناراحت کند، مؤمن است.»

(۱). قرن/ یار، همراه، همتا، همنشین - م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۵

۳۴۶-۴۵۵۹۲- (۱۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اولین شهادتی که به‌ناحق در اسلام داده شد، شهادت هفتاد مرد بود.

آن زمان که به آب حوآب رسیدند و سگ‌های حوآب به آنها پارس کردند و زن همراهشان [عایشه] خواست تا برگردد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به همسرانش می‌فرمود: سگ‌های حوآب به یکی از شما در راه رفتن به جنگ با وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام پارس می‌کنند. پس در آن هنگام، هفتاد مرد شهادت دادند که آن آب حوآب نیست و این اولین شهادتی بود که در اسلام به باطل [دروغ] داده شد.»

۳۴۷-۴۵۵۹۳- (۲۰) روایت شده است که: «چون سگ‌های حوآب برای عایشه پارس کردند و عایشه خواست برگردد، به عایشه گفتند: این آب حوآب نیست. او سخن آنان را نپذیرفت. پس از آن پنجاه عرب شاهد آوردند. آنان شهادت دادند که آن آب حوآب نیست و برای عایشه سوگند خوردند. پس به آنان لباس‌هایی پوشاندند و درهم‌هایی به آنان دادند.»

سید مرتضی قدس سره گوید: «و گفته شده که این اولین شهادت به باطل [دروغ] در اسلام است.»

۳۴۸-۴۵۵۹۴- (۲۱) و همه مسلمانان عادلند و شهادت‌شان پذیرفته است مگر کسی که در مورد حدی تازیانه خورده یا معروف به شهادت به باطل [دروغ] باشد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجاه و پنجم از باب ششم از ابواب بیماری، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «ای علی، فرشته مرگ آن زمان که برای قبض روح کافر فرود آید، همراه با او آهنی آتشین فرود آید که روح کافر را با آن آهن آتشین می‌کند و دوزخ فریاد می‌کشد. (تا آن که علی علیه السلام گوید): آیا این عذاب به احدی از امت تو می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، حاکم ستمگر، خورنده مال یتیم از روی ستم و شهادت دهنده به باطل [دروغ].»

و در روایت جعفریات و دعائم، مانند آن.

و در روایت چهل و ششم از باب یازدهم از ابواب جهاد با نفس، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «آیا شما را با خبر از بزرگ‌ترین کبیره نکنم؟ (تا آن که حضرت فرماید): و شهادت باطل [دروغ]. پس پیوسته حضرت آن را تکرار می‌کرد تا آن که گفتیم، کاش حضرت سکوت می‌کرد!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۷

و در روایت چهل و سوم از باب یکم از ابواب ربا، این گفته که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت به باطل [دروغ] نهی کرد.» و باب پیشین را ملاحظه کنید؛ چرا که در آن، مناسب این باب است.

و در روایت پانزدهم از باب ششم از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بدان، مسلمانان نسبت به یکدیگر بسیار عادل

هستند مگر کسی که در مورد حدّی تازیانه خورده یا معروف به شهادت باطل [دروغ] باشد.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب دوازدهم، روایاتی که بر آن دلالت دارند.

باب ۸ حکم شاهد به شهادت باطل [دروغ]

اشاره

آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنان را می‌بخشد)؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۳۴۹-۴۵۵۹۵- (۱) سماعه گوید: «از ایشان [امام معصوم علیه السلام] درباره شهادت‌دهندگان به باطل [دروغ] پرسیدم. حضرت فرمود: آنان به عنوان حدّ تازیانه می‌خورند ولی حدّ معینی ندارد و آن در اختیار امام است و آنان را می‌گردانند تا مردم آنان را بشناسند و اما فرموده خداوند عز و جل که: و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید ... مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند. سماعه گوید: پرسیدم: توبه‌اش چگونه شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: در پیش همه مردم خویش را تکذیب می‌کند تا او را حدّ بزنند و از پروردگارش استغفار می‌کند و اگر چنین کرد، توبه‌اش آشکار گردیده است.»

«۲» ۳۵۰-۴۵۵۹۶- (۲) سماعه گوید: «شهادت دهندگان به باطل [دروغ] به عنوان حدّ تازیانه می‌خورند و برای آن حدّ معینی نیست و آن در اختیار امام است و آنان را می‌چرخانند تا شناخته شوند و دیگر تکرار نکنند.

سماعه گوید: پرسیدم: اگر توبه کردند و اصلاح نمودند، آیا شهادت‌شان بعداً پذیرفته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر توبه کنند، خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و شهادت‌شان پس از توبه، پذیرفته است.»

(۱). نور ۲۴/۴-۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۹

«۳» ۳۵۱-۴۵۵۹۷- (۳) سماعه گوید: «فرمود: شهادت‌دهندگان به باطل [دروغ] تازیانه می‌خورند و برای آن حدّ خاصی نیست و آن در اختیار امام است و آنان را می‌گردانند تا مردم آنها را بشناسند.

فرموده خداوند عز و جل و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند. پرسید: چگونه توبه‌اش معلوم می‌شود؟ حضرت فرمود: در حضور مردم خودش را تکذیب می‌کند تا او را بزنند و از خدای خویش استغفار می‌کند. پس اگر چنین کرد، توبه‌اش آشکار می‌شود.»

«۴» ۳۵۲-۴۵۵۹۸- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «شهادت دهندۀ به باطل [دروغ] تازیانه‌ای می‌خورد و برای آن حدّ معینی نیست و آن در اختیار امام است و او را می‌گردانند تا مردم او را بشناسند و چون پس از آن توبه کرد و اصلاح نمود، شهادتش پذیرفته می‌شود.»

«۵» ۳۵۳-۴۵۵۹۹- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «توبه شهادت دهندۀ به باطل [دروغ] این است که آنچه با شهادتش تلف کرده است، بپردازد و شهادت دهندۀ به باطل [دروغ] اگر شهادت به باطل [دروغ] از او معلوم گردد، ضامن آن چیزی است که با

شهادتش تلف کرده است و آنچه را از آن موجود است، به صاحبش بازگرداند.»

۳۵۴-۴۵۶۰۰- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته اگر شهادت دهنده به باطل [دروغ] را دستگیر می‌کرد، اگر غریب بود، او را به قبیله‌اش می‌فرستاد و اگر بازاری بود، او را به بازاریش تا او را بگردانند. پس از آن، چند روزی او را زندانی می‌کرد، سپس او را آزاد می‌ساخت.

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین.

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۱

باب ۹ حکم شاهی که از شهادتش رجوع کند

اشاره

۳۵۵-۴۵۶۰۱- (۱) یکی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام گزارش داد که: «اگر علیه مردی شهادت دهند سپس از شهادت خویش برگردند و البته بر آن مرد حکم داده باشد، آنچه را بدان شهادت داده‌اند، ضامنند و اگر حکم داده نشده، شهادتشان ساقط می‌شود و شاهدان چیزی را ضامن نیستند.»

۳۵۶-۴۵۶۰۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دو نفر علیه مردی شهادت دهند و سپس از شهادت باز گردند، پس اگر قاضی هنوز حکم نداده است، شهادت باطل است. ولی اگر قاضی حکم داده است، آن دو شاهد، ضامن چیزی هستند که با شهادت اینان از بین رفته است.»

۳۵۷-۴۵۶۰۳- (۳) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام درباره این که شهادت دهنده به باطل [دروغ] توبه‌اش چیست، روایت کرده است که فرمود: «مال کسی را که علیه او شهادت داده به اندازه‌ای که از مالش از بین رفته- اگر نصف باشد یا یک سوم- می‌پردازد. این در صورتی است که با این شخص، دیگری هم همراه او شهادت داده است.»

۳۵۸-۴۵۶۰۴- (۴) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام درباره شهادت دهنده به باطل [دروغ] روایت کرده است که فرمود: «اگر آن چیز خودش باقی است، آن را به صاحبش برمی‌گرداند و اگر باقی نیست، به اندازه‌ای که از مال مرد تلف کرده، ضامن است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۳

۳۵۹-۴۵۶۰۵- (۵) جمیل از امام صادق علیه السلام درباره شهادت به باطل [دروغ] روایت کرده است: «اگر آن چیز خودش باقی است، آن به صاحبش بازگردانده می‌شود و اگر خودش نباشد، به اندازه‌ای که از مال مرد از بین برده، ضامن است.»

۳۶۰-۴۵۶۰۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت دهنده به باطل [دروغ] به اندازه‌ای که از مال آن شخص بر آن شهادت داده، ضامن است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم و باب هشتم، مناسب این باب.

می‌آید:

در باب دوازدهم، روایتی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۱۰ حکم شاهدان به زنا که همه یا برخی از آنان از شهادت‌شان رجوع کنند و مشهود علیه کشته شود

اشاره

۳۶۱-۴۵۶۰۷- (۱) از امام صادق علیه السلام درباره چهار نفر که بر مرد محصنی به زنا شهادت دادند سپس یکی از آنان پس از آن که آن مرد کشته شد از شهادت خویش برگشت، روایت است که فرمود: «اگر آن کس که برگشته بگوید اشتباه کردم، حد می‌خورد و دیه را ضامن است ولی اگر بگوید که عمداً چنین کردم، کشته می‌شود.»

۳۶۲-۴۵۶۰۸- (۲) ابراهیم بن نعیم از دی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند و چون کشته شد یکی از آنان از شهادتش برگشت، او گوید: امام فرمود: آن کس که برگشته، کشته می‌گردد و آن سه نفر به خانواده مقتول، سه چهارم دیه را می‌دهند.»

۳۶۳-۴۵۶۰۹- (۳) امام صادق علیه السلام درباره چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند و آن مرد سنگسار شد، پس از آن یکی از آنان از شهادت خویش برگشت و گفت: در شهادتم شک کردم، حضرت فرمود: «بر او دیه است. مسمع کردین گوید: گفتیم: آن کس که برگشته، گفته است من بر او عمداً شهادت دادم. حضرت فرمود: کشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۵

۳۶۴-۴۵۶۱۰- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره چهار نفر که علیه مردی شهادت دادند که او را با زنی دیده‌اند و آن مرد سنگسار می‌شود، پس از آن یکی از شاهدان از شهادت خویش برمی‌گردد، فرمود: «یک چهارم دیه را ضامن است و اگر سه نفر برگردند، نیمی از دیه و یک چهارم آن را ضامن هستند و اگر همه برگردند، همه دیه را ضامنند و اگر بگوید که ما به باطل [دروغ] شهادت دادیم، همه با هم کشته می‌شوند.»

۳۶۵-۴۵۶۱۱- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره چهار نفر که علیه مردی به زنا شهادت داده‌اند و آن شخص سنگسار شده پس از شهادت، یکی از آنان برگشته است، فرمود: «یک چهارم دیه را به عهده او می‌گذارند. اگر بگوید بر من مشتبه شده و اگر دو نفر برگردند و بگویند بر ما مشتبه شده است، نیمی از دیه را به عهده آنان می‌گذارند و اگر همه برگردند و بگویند به باطل [دروغ] شهادت داده‌ایم، قصاص بر آنان ثابت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم.

می‌آید:

در باب دوازدهم، مناسب آن؛ مراجعه کنید.

باب ۱۱ حکم موردی که دو شاهد بر طلاق زنی شهادت دهند و او ازدواج می‌کند و شوهرش طلاق را انکار می‌کند

اشاره

۳۶۶-۴۵۶۱۲- (۱) ابراهیم بن عبدالحمید از امام صادق علیه السلام درباره دو شاهدی که بر زنی شهادت دادند که شوهرش او را طلاق داده است، پس از آن زن ازدواج کرد سپس شوهرش آمد و طلاق را منکر شد، [پرسید]. حضرت فرمود: «آن دو حدّ می‌خورند و مهر را برای شوهر ضامن هستند. پس از آن، زن عده نگاه می‌دارد و به شوهر اولش باز می‌گردد.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که این روایت بر موردی تطبیق گردد که چون شوهر طلاق را انکار کند، یکی از دو شاهد از شهادت برگردد. در این هنگام بر دو شاهد آنچه این روایت داشت، ثابت است. ولی اگر هیچ کدام از دو شاهد از شهادتش برنگردد، به انکار شوهر توجهی نمی‌شود مگر این که زن هنوز در عده باشد که در این صورت انکار طلاقش، رجوع به زن محسوب می‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۷

۳۶۷-۴۵۶۱۳- (۲) محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره دو نفر که علیه مردی که همسرش از او غایب است، شهادت دادند که آن زن را طلاق داده است، آن زن هم عده نگه داشت و ازدواج کرد، پس از آن شوهر غایب آمد و گفت که زن را طلاق نداده است و یکی از دو شاهد هم خودش را تکذیب کرد، [پرسید]. حضرت فرمود: «شوهر دوم سلطه‌ای بر این زن ندارد و مهریه از کسی که شهادت داده و از شهادتش باز نگشته، گرفته می‌شود و به شوهر دوم برگردانده و میان آنان جدایی افکننده می‌شود و زن از شوهر دوم عده نگه می‌دارد و شوهر اول با او نزدیکی نمی‌کند تا عده‌اش تمام گردد.»

۳۶۸-۴۵۶۱۴- (۳) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره زنی که دو شاهد نزد او شهادت می‌دهند که شوهرش مرده است و او ازدواج می‌کند سپس شوهر اولش می‌آید [پرسید]. حضرت فرمود: «برای زن در برابر فرجش [حقّ تمتّع] که در اختیار شوهر اخیر قرار گرفته است، مهر است و دو شاهد در برابر این که مرد را فریب داده‌اند حدّ می‌خورند و ضامن مهرند. پس از آن، زن عده نگه می‌دارد و به شوهر اولش باز می‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب ششم، از ابواب محرمات ترویج.
و روایت سوم و چهارم از باب بیست و یکم از ابواب عده‌ها، مناسب این باب.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۹

باب ۱۲ حکم مواردی که شاهدان به سرقت، قتل و زنا شهادت دهند و سپس از شهادت خود برگردند

اشاره

۳۶۹-۴۵۶۱۵-(۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی مردی که دو نفر علیه او شهادت دادند که سرقت کرده است و دستش قطع شد پس از آن، دو شاهد، مرد دیگری را آوردند و گفتند سارق این است، نه آن کسی که دستش بریده شد و ما او را با این اشتباه کردیم، [چنین] حکم دادند: نصف دیه به عهده‌ی آن دو است و شهادت آن دو، بر مرد دیگری پذیرفته نیست.»

۳۷۰-۴۵۶۱۶-(۲) امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی دو نفر که علیه مردی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او قطع شد سپس یکی از آن دو شاهد، از شهادت خود برگشت و گفت: بر ما مشتبه شده بود، روایت کرد که: «آن دو شاهد، فقط دیه‌ی دست را از مال خویش ضامن هستند.»

و حضرت درباره‌ی چهار شاهد که شهادت دادند بر مردی که آنان او را با زنی دیده که آمیزش می‌کرد و اینان همه دیده‌اند، پس از آن مرد سنگسار شد، سپس یک نفر از آنان برگشت، حضرت فرمود: «شاهدی که برگشته است، اگر بگوید بر من مشتبه شده بود، یک چهارم دیه را ضامن است و اگر دو نفر برگردند و بگویند بر ما مشتبه شده بود، هر دو نیمی از دیه را ضامن هستند و اگر همه برگردند و بگویند بر ما مشتبه شده بود، همه دیه را ضامنند. ولی اگر بگویند ما شهادت به باطل [دروغ] دادیم، همه کشته می‌شوند.»

۳۷۱-۴۵۶۱۷-(۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «دو نفر نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر یکی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او بریده شد. سپس آن دو، مرد دیگری را آوردند و گفتند: ما خطا کرده‌ایم؛ سارق این است. حضرت شهادت این دو را پذیرفت و دیه‌ی اولی را برعهده‌ی این دو گذاشت.»

۳۷۲-۴۵۶۱۸-(۴) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «مردی را نزد حضرت آوردند و برایش گفتند که سرقت کرده و دو شاهد هم بر او شهادت دادند و دست او به خاطر شهادت این دو قطع شد. سپس این دو شاهد، مرد دیگری را آوردند و گفتند ما نسبت به اولی اشتباه کردیم و سارق این است.»

حضرت شهادت این دو را بر مرد دوم باطل دانست و دیه‌ی دست مردی که این دو علیه او شهادت داده بودند و دست او به خاطر شهادت این دو قطع شده بود، برعهده‌ی آن دو گذاشت و فرمود: اگر می‌دانستم که شما قصد عمد داشته‌اید، دست شما دو نفر را می‌بریدم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۱

۳۷۳-۴۵۶۱۹-(۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی دو نفر که بر مردی شهادت دادند که سرقت کرده و دست او قطع شد و سپس یکی از این دو برگشت و گفت: بر من مشتبه شده بود، قضاوت کرد که: «نیمی از دیه‌ی دست برعهده‌ی اوست ولی دستش قطع

نمی‌گردد و اگر هر دو با هم از شهادت برگردند و بگویند که بر ما مشتبه شده است، هر دو تنها در اموالشان ضامن دینه دست هستند.»

۳۷۴-۴۵۶۲۰- (۶) اگر چهار شاهد عادل بر مردی شهادت به زنا، یا دو نفر علیه یک نفر شهادت به کشتن فردی یا سارق بدهند و آن کس که علیه او به زنا شهادت داده‌اند، سنگسار گردد و آن کس که علیه او به کشتن شهادت داده‌اند کشته شود و آن کس که علیه او به سرقت شهادت دهند دستش قطع گردد، سپس دو شاهد از شهادت خویش برگردند و بگویند ما در این شهادتی که دادیم اشتباه کردیم و مردی را بیاورند و بگویند که این همان است که قتل و این همان است که سرقت و این همان است که زنا کرده است، حضرت فرمود: «بر این دو شاهد، دینه مقتولی که کشته شده و دینه دستی که به خاطر شهادت این دو قطع گردیده ثابت می‌شود و شهادت این دو، بر نفر دومی که علیه او شهادت داده‌اند، پذیرفته نمی‌شود و اگر بگویند که ما قصد عمد داشته‌ایم، دست هر دو در خصوص سرقت بریده می‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم و باب دهم و باب یازدهم، مناسب این باب.

باب ۱۳ حکم شهادت زن

اشاره

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرند؛ و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند.

«۱» ۳۷۵-۴۵۶۲۱- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند، فرمود: «اگر یکی از این دو از شهادت گمراه شد و آن را فراموش کرد، آن زن دیگر او را متذکر شهادت کند و هر دو در ادای شهادت پیاخیزند. خداوند شهادت دو زن را برابر با شهادت یک

(۱). بقره ۲/۲۸۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۳

مرد کرد؛ چون عقول زنان و دینشان ناقص است. سپس حضرت فرمود: ای گروه زنان، شما ناقصات العقول آفریده شده‌اید؛ بنابراین از اشتباه در شهادت‌ها بپرهیزید؛ چرا که خداوند متعال پاداش مردان و زنانی که شهادت را پاس می‌دارند، بزرگ می‌دارد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: دو زنی نیست که خویش را در شهادت حفظ کنند و یکی دیگری را متذکر سازد تا حق را بپا دارند و باطل را نفی کنند، مگر این که آن زمان که خداوند در روز قیامت این دو را برانگیزد، پاداش این دو را بزرگ دارد و پیوسته نعمت را بر آنان فرو ریزد و خداوند طاعت این دو در دنیا و همومی که این دو در آن بودند و آنچه خداوند

از این دو زایل ساخت، به فرشتگان یادآور می‌شود تا آن که این دو را در بهشت، جاویدان سازد. (تا آن که گوید): سپس در آخر آن می‌یابی ای کنیزم، شهادت به حق را برای ضعیفان در برابر باطل پیشگان ادا کردی و سرزنش سرزنشگر، تو را در راه خدا نگرفت. پس من این را کفاره گناهان گذشته و مایه محو بدی‌های پیشینت ساختم.»

۳۷۶-۴۵۶۲۲- (۲) درباره فرموده خداوند متعال: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدّت داری به یکدیگر پیدا کنید، تا پایان آیه. در روایت نقل شده است که: «در سوره بقره پانصد حکم است و در این آیه، پانزده حکم و آنها را شمرده است. تا آن که گوید: و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند). تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. منظور این است که اگر یکی فراموش کرد، دیگری یادآوری کند...»

ارجاعات

می‌آید:

در باب نوزده و باب بیست و باب سی و هشت از ابواب شهادت، مناسب این باب.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۳۵۳

باب ۱۴ حکم شهادت بر مکانی که مالک آن سال‌ها غایب است و ...

۳۷۷-۴۵۶۲۳- (۱) معاویة بن وهب گوید: «به او [امام معصوم علیه السلام] گفتم: ابن ابی لیلی از من می‌خواهد که شهادت دهم بر این که فلانی مرده و خانه را به عنوان میراث خویش گذاشته است و این که او وارثی غیر از آن که ما برای او شهادت می‌دهیم، ندارد. حضرت فرمود: شهادت بده به آنچه می‌دانی. گفتم: ابن ابی لیلی سوگند غموس [سوگندی که خورنده آن به عمد دروغ می‌گوید و گناه آن، چنان سخت است که کفاره ندارد و آتش در انتظار است] می‌دهد. حضرت فرمود: سوگند بخور که سوگند، بر پایه علم توست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۵

۳۷۸-۴۵۶۲۴- (۲) معاویة بن وهب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مرد در خانه خویش است، سپس سی سال از خانه‌اش دور می‌شود و عیال خویش را در آن می‌گذارد. سپس خبر مرگ او برای ما می‌آید و ما نمی‌دانیم که او درباره خانه‌اش چه کرده و نمی‌دانیم چند فرزند دارد! فقط این است که ما نمی‌دانیم او در خانه‌اش کاری کرده باشد یا فرزندی برایش پدید آمده باشد و این خانه میان وارثانی که در خانه بوده‌اند تقسیم نمی‌گردد تا این که دو شاهد عادل شهادت می‌دهند که این خانه، خانه فلانی، پسر فلانی است که مرده و خانه را میان فلان و فلان به ارث گذاشته است. آیا ما بر این معنی شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: آری.

پرسیدم: مرد، غلام و کنیز دارد و می‌گوید که غلام فرار کرد و کنیز فرار کرد. پس از آن، در شهر پیدا می‌شود. قاضی او را

مکلف می‌سازد که بینه بیاورد که این غلام فلانی است و آن را فروخته و نبخشیده است. آیا اگر ما را مکلف به آن سازند و ما ندانیم که او کاری کرده باشد، بر این شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: هر چه از دست مرد مسلمان غایب گردد، غلام او یا کنیز او یا از تو غایب باشد، بر آن شهادت مده.»

۳۷۹-۴۵۶۲۵- (۳) معاویه بن وهب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مرد، غلام و کنیز دارد و این را می‌دانیم. پس از آن می‌گوید غلامم یا کنیزم فرار کرد. قاضیان او را مکلف می‌سازند که دو شاهد بیاورد که این غلام یا کنیز اوست و آنها را فروخته و نبخشیده است. آیا اگر ما را بدان مکلف سازند، بر این معنی شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: آری.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۷

باب ۱۵ حکم شهادت دروغ برای احقاق حق و حفظ جان و آبروی مومن

۳۸۰-۴۵۶۲۶- (۱) راوی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که حقی بر مردی دارد و آن مرد حق را انکار می‌کند و سوگند می‌خورد که برای آن کس چیزی بر او نیست و صاحب حق هم بینه ندارد. آیا ما می‌توانیم با شهادت باطل [دروغ] حق او را زنده کنیم اگر بیم از بین رفتن آن می‌رود؟ حضرت فرمود: به دلیل تدلیس این جایز نیست.»

۳۸۱-۴۵۶۲۷- (۲) حکم- برادر ابو عقیله- گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من طرف نزاعی دارم که شاهدان به باطل را بر من زیاد می‌آورد و من دوست ندارم که با او مقابله به مثل کنم؛ به علاوه نمی‌دانم این کار برایم درست است یا نه؟ حکم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا از امیرالمؤمنین علیه السلام به تو نرسیده است که ایشان پیوسته می‌فرمود: خودتان و اموالتان را با شهادت‌های باطل [دروغ] اسیر نسازید؟»

بر مرد عیب و نقص دین نیست و نه گناهی از پروردگارش از این که این اسارت را از خودش دور سازد؛ همان گونه که اگر با شهادت خود از ناموس و ریخته شدن خون حرام جلوگیری کند، این برای او بهتر است.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۹

۳۸۲-۴۵۶۲۸- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «خودتان را اسیر نکنید و اموالتان را با شهادت باطل [دروغ] از بین نبرید. بر مرد، عیب و نقصی در دینش و گناهی بر او محسوب نمی‌شود این که این را از خودش آن گونه که می‌تواند دفع کند.»

۳۸۳-۴۵۶۲۹- (۴) مفصل، نامه‌ای برای امام صادق علیه السلام نوشت. این پاسخ از امام برای او آمد: «من تو را و خویش را به تقوای الهی سفارش می‌کنم. (تا آن که گوید): و امّا آنچه ذکر کردی که اینان شهادت بعضی از خودشان را به نفع بعضی از خودشان بر ضرر دیگران حلال می‌دانند، این نیست، مگر فرموده خداوند:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسید.

اگر مسافر باشد و مرگ به سراغش آید، دو نفر عادل از همدینش برگزیند اگر نیابد، پس دو نفر از کسانی که قرآن می‌خوانند ولی اهل ولایت او نیستند آنها را بعد از نماز نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند که: ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم؛ هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند به جای آن قرار می‌گیرند. از اهل ولایت او و به خدا سوگند یاد می‌کنند که گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم، که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود.

این کار، نزدیک‌تر است به این که گواهی به حق دهند، (و از خدا بترسند)، یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد)

سوگندهایی جای سوگندهای آنها را بگیرد از (مخالفت) خدا بپرهیزد و گوش فرا دهید.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک مرد همراه با سوگند مدعی حکم می‌داد و حقّ مسلمان را باطل و شهادت مؤمن را رد نمی‌کرد؛ بنابراین وقتی که سوگند مدعی و شهادت مرد را داشت به حقّ او حکم می‌داد. ولی امروز به این عمل نمی‌شود؛ در نتیجه اگر یک مرد مسلمان حقّی نسبت به دیگری داشته باشد که او آن حقّ را انکار کند و مدعی غیر از یک نفر شاهد نداشته باشد- اگر این را نزد بعضی از والیان جور ببرد- حقّ او را باطل می‌کنند و در آن، طبق حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نمی‌کنند. حقّ این است که حقّ مرد مسلمان باطل نشود؛ در نتیجه خداوند به دست او حقّ مرد مسلمان را بیرون می‌آورد و خداوند عز و جل او را پاداش می‌دهد و عدلی را زنده می‌سازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان عمل می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۱

۳۸۴-۴۵۶۳۰- (۵) عالم [امام کاظم علیه السلام] فرمود: هر کس علیه مؤمنی شهادت دهد به گونه‌ای که او یا مالش را یا مروتش را بشکند، خداوند او را کذاب می‌نامد گرچه راستگو باشد و هر کس که برای مؤمن شهادتی دهد که مالش را با آن شهادت زنده سازد یا او را بر دشمنش یاری رساند یا خونس را حفظ کند، خداوند او را راستگو می‌نامد گرچه دروغگو باشد.»

۳۸۵-۴۵۶۳۱- (۶) و از عالم [امام کاظم علیه السلام] روایت می‌کنم. (مشابه روایت پیشین را ذکر کرده) و در پایان آن افزوده است: «معنای این روایت آن است که به نفع او یا علیه او در مورد نزاعی که بین او و بین مخالف [سنّی] است. ولی در نزاع بین او و بین موافق [شیعه] باید به نفع او و علیه او به حقّ شهادت دهد.»

باب ۱۶ عدم جواز شهادت علیه تنگدست در فرض بیم از ستم طلبکار بر او

۳۸۶-۴۵۶۳۲- (۱) محمّد بن قاسم بن فضیل گوید: «از امام ابوالحسن علیه السلام پرسیدم و به ایشان گفتم: مردی از موالیان شما بدهی به مردی مخالف [سنّی] دارد که او می‌خواهد آن را در فشار بگذارد و زندانی کند و خداوند عز و جل می‌داند که او ندارد و نمی‌تواند فراهم کند و طلبکار این مرد هم یتنه ندارد. آیا جایز است او برای مخالف سوگند بخورد تا او را از خود دور سازد تا زمانی که خداوند عز و جل برایش فراهم سازد؟ و اگر شاهدانی از موالیان تو علیه او هستند که می‌دانند او نمی‌تواند، آیا جایز است که اینان علیه او شهادت دهند؟ حضرت فرمود: جایز نیست که علیه او شهادت دهند و البته او هم قصد ستم نداشته باشد.»

۳۸۷-۴۵۶۳۳- (۲) داوود بن الحصین گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت را علیه پدر و مادر و فرزند ادا کنید ولی ادای شهادت بر برادر [دینی] در وام ضییر نکنید. پرسیدم: ضییر چیست؟ حضرت فرمود: اگر صاحب حقّی که ادعای حقّ نسبت به این شخص دارد، درباره او برخلاف آنچه خداوند عز و جل و رسول او دستور داده‌اند، تعدی کند. و مشابه این، آن که برای کسی بر دیگری وام است ولی او ندارد و خداوند متعال دستور داده که در انتظار او بمانند تا بتواند. خداوند فرموده است: او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و او از تو می‌خواهد که شهادت دهی با این که تو می‌دانی او در فشار نداری است؛ بنابراین بر تو حلال نیست که در حال سختی (نداری) شهادت دهی.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۳

۳۸۸-۴۵۶۳۴- (۳) از علی بن سويد روایت شده است، او گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: اینان [اهل سنّت] مرا بر برادرانم [شیعه] شاهد بگیرند؟ حضرت فرمود: آری، شهادت را برای‌شان ادا کن؛ گرچه بر برادرت بیم ضرر بدهی.»

مصنّف این کتاب [شیخ صدوق قدس سره] گوید: «روایت را در نسخه‌ام این گونه یافته‌ام ولی در غیر نسخه‌ام یافته‌ام که: اگر بر برادرت بیم ضرر داری، پس ادای شهادت مکن.»

باب ۱۷ حکم شهادت بچه‌ها

اشاره

۳۸۹-۴۵۶۳۵-(۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «شهادت پسر، زمانی که محتمل شده باشد و [رفتارش] پسندیده باشد، جایز است.»

۳۹۰-۴۵۶۳۶-(۲) جمیل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شهادت بچه‌ها جایز است؟ حضرت فرمود: آری، در قتل اولین سخن بچه اخذ می‌شود ولی دومین سخن او اخذ نمی‌گردد.»

۳۹۱-۴۵۶۳۷-(۳) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره بچه پرسیدم که: آیا شهادت او درباره قتل جایز است؟ حضرت فرمود: اولین سخن او اخذ می‌شود ولی دومین سخن او اخذ نمی‌گردد.»

۳۹۲-۴۵۶۳۸-(۴) محمّد بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت بچه پرسیدم. محمد بن حمران گوید: حضرت فرمود: نه (جایز نیست) مگر در قتل که سخن اول او اخذ می‌گردد ولی سخن دوم او اخذ نمی‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۵

۳۹۳-۴۵۶۳۹-(۵) ابویوب خزّاز گوید: «از اسماعیل بن جعفر پرسیدم: چه زمانی شهادت پسر جایز است؟ او گفت: آن زمان که ده ساله شود. ابویوب خزّاز گوید: پرسیدم: آیا کار او نافذ است؟ ابویوب خزّاز گوید: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با عایشه مباشرت کرد، در حالی که عایشه ده ساله بود و با دختر آمیزش نمی‌شود تا آن که زن شود؛ بنابراین اگر پسر ده سال داشته باشد، کار او و شهادت او جایز است.»

۳۹۴-۴۵۶۴۰-(۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت بچه‌ها میان خودشان مادامی که از هم جدا نشده یا به خانواده خودشان برنگشته‌اند، جایز است.»

۳۹۵-۴۵۶۴۱-(۷) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیثی آمده است: «او پیوسته می‌فرمود: شهادت بچه‌ها در میان خودشان در خصوص جراحت جایز است؛ مادامی که از یکدیگر جدا نشده و به خانواده‌هایشان باز نگشته‌اند یا کسی از کسانی که حرفی به آنان تلقین می‌کند، آنان را ندیده باشد.»

۳۹۶-۴۵۶۴۲-(۸) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره بچه که بر شهادتی شهادت می‌دهد، فرمود: «اگر هنگامی که بالغ می‌شود می‌فهمد که آن حقّ است، شهادتش جایز است.»

۳۹۷-۴۵۶۴۳-(۹) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که: «شهادت بچه‌ها اگر در حال بچگی شاهد بوده‌اند، در بزرگی جایز است؛ مادامی که شهادت را فراموش نکرده باشد و همچنین یهودیان و مسیحیان زمانی که مسلمان شوند، شهادت‌شان جایز است و برده هم اگر شهادتی بدهد و سپس آزاد گردد، اگر حاکم پیش از آن که [برده] آزاد شود شهادت وی را رد نکند، شهادتش جایز است.»

و امیرالمؤمنین علیه السلام افزود: و اگر برده برای شهادت آزاد شود، شهادت وی جایز نیست.»

در من لا یحضره الفقیه آمده است: «مصنّف این کتاب [شیخ صدوق قدس سره] گوید: اما فرموده امام علیه السلام که اگر حاکم پیش از آزاد شدنش شهادت برده را رد نکرده باشد، منظور از آن این است که به دلیل فسق آشکار یا حالتی که عدالت او را آسیب‌پذیر کند، نه به این دلیل که عبد (برده) است؛ چرا که شهادت عبد [برده] جایز است و نخستین کسی که شهادت برده را جایز ندانست، عمر بود.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «فرموده امام علیه السلام که: اگر برای شهادت آزاد شده است، شهادت برده جایز نیست، بر این مورد تطبیق می‌شود که اگر ارباب برده، او را آزاد کند تا به نفع ارباب شهادت دهد، شهادت او جایز نیست.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۷

۳۹۸-۴۵۶۴۴- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شهادت بچه‌ها فرمود: «اگر در بچگی شاهد بوده‌اند [آنان را شاهد گرفته‌اند]، شهادت‌شان زمانی که بزرگ شوند و شهادت را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

۳۹۹-۴۵۶۴۵- (۱۱) عیبدن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت بچه و برده پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازه شهادت است در روزی که شاهد گرفته شده است. در چیز کم جایز است ولی در چیز زیاد جایز نیست.»

عیبدن زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که او را در بچگی بر چیزی شاهد می‌گیرند و او آن چیز را در بچگی اش دیده است، پس از آن که بزرگ شد بدان شهادت می‌دهد، عیبد گوید: حضرت فرمود: شهادت این فرد بهتر از شهادت اینهاست [اهل سنت].»

۴۰۰-۴۵۶۴۶- (۱۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شهادت بچه‌ها اگر در حالی که بچه‌اند، آنها را شاهد گرفته‌اند، در زمانی که بزرگ شوند و مادامی که آن را فراموش نکنند، جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب چهارده از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «سه نفر از آنان بر دو نفر شهادت دادند که این دو، آن پسر را غرق کرده‌اند و دو نفر بر سه نفر شهادت دادند که این سه نفر او را غرق کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام به دیه پنج تا یک پنجم حکم داد. سه تا یک پنجم بر آن دو نفر و دو تا یک پنجم بر آن سه نفر.»

باب ۱۸ حکم شهادت بردگان «۱»

(۱). این باب به دلیل این که راجع به بردگان بود ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷۵

باب ۱۹ حکم شهادت زنان

اشاره

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید.

۴۱۷-۴۵۶۶۳- (۱) جمیل بن درّاج و محمد بن حرمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند و گویند: «پرسیدم: آیا شهادت زنان در حدود الهی جایز است؟ حضرت فرمود: تنها در قتل. امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: خون مرد مسلمان هدر

نمی‌رود.»

۴۱۸-۴۵۶۶۴ (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ پسری که زنی علیه او شهادت داد که او پسری را در چاهی انداخته و او را کشته است، حکم داد و شهادت زن را جایز دانست.»

۴۱۹-۴۵۶۶۵ (۳) عبدالله بن الحکم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که علیه مردی شهادت داد که او بچه‌ای را در چاه هل داده و بچه مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد یک چهارم دیهٔ بچه با شهادت زن ثابت است.»

۴۲۰-۴۵۶۶۶ (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان دربارهٔ قتل جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره احتمال داده‌اند که: «این روایت بر این حمل شود که شهادت زنان دربارهٔ قصاص پذیرفته نیست یا بر آن صورت که همراه آنان، مردان نباشد.»

۴۲۱-۴۵۶۶۷ (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سه مرد و دو زن دربارهٔ سنگسار شهادت دهند، جایز نیست و شهادت زنان دربارهٔ قتل جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «این روایت بر این حمل می‌شود که مردان و زنان [شاهد] عدالت‌شان ثابت نگردد تا در اثبات سنگسار آن گونه که شرط شهادت است، شهادت دهند. ولی با کامل شدن شروط شهادت، شهادت زنان، سنگسار را ثابت می‌سازد- آن گونه که قبلاً گفته‌ایم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷۷

۴۲۲-۴۵۶۶۸ (۶) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت زنان به تنهایی بر چیزهایی که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند، جایز است و شهادت زنان در نکاح، آن زمان که مرد همراه‌شان باشد، جایز است و شهادت زنان در طلاق و خون جایز نیست؛ جز این که شهادت زنان، در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست.»

۴۲۳-۴۵۶۶۹ (۷) ابراهیم خارقی گفت: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند و بر آنها شاهد شوند، جایز است و شهادت زنان در ازدواج جایز است ولی در طلاق و خون جایز نیست و شهادت زنان در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند، جایز است.»

و اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست و شهادت‌شان در خصوص سنگسار جایز نیست.»

۴۲۴-۴۵۶۷۰ (۸) محمد بن الفضیل گوید: «از امام رضا علیه السلام پرسیدم، او گوید: به امام گفتم: شهادت زنان در ازدواج یا طلاق یا سنگسار جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند و مردی هم با آنان نیست، جایز است و شهادت‌شان در ازدواج اگر مردی با زنان باشد، جایز است و شهادت‌شان در حدّ زنا جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن در زنا و سنگسار جایز نیست و شهادت زنان دربارهٔ طلاق و خون جایز نیست.»

۴۲۵-۴۵۶۷۱ (۹) محمد بن الفضیل گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم که: در ازدواج یا طلاق یا سنگسار جایز است؟

حضرت فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند، جایز است و در ازدواج اگر با زنان مردی باشد، جایز است و در طلاق و خون [قتل] جایز نیست و در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند، جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷۹

۴۲۶-۴۵۶۷۲ (۱۰) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و شهادت زنان در هر چیزی که

مردان حق نگاه کردن به آن را ندارند، جایز است.»

۴۲۷-۴۵۶۷۳- (۱۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت زنان درباره رؤیت هلال، جایز نیست و درباره سنگسار، شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست ولی شهادت سه مرد و دو زن، جایز است.

حضرت افزود: شهادت زنان به تنهایی - بدون همراهی مردان - در هر چه برای مردان نگاه به آن جایز نیست، جایز است و شهادت ماما به تنهایی درباره زنی که وضع حمل کرده، جایز است.»

۴۲۸-۴۵۶۷۴- (۱۲) شهادت زنان درباره ازدواج، دین و درباره هر چیزی که برای مردان نگاه به آن فراهم نمی‌شود، جایز است. ولی درباره طلاق و رؤیت هلال، جایز نیست و در حدود اگر دو زن و سه مرد شهادت دهند، جایز است ولی شهادت زنان اگر چهار زن و دو مرد باشند، جایز نیست.»

۴۲۹-۴۵۶۷۵- (۱۳) و شهادت یک زن در یک چهارم وصیت اگر غیر زن با او همراه نباشد، جایز است و شهادت زن به تنهایی درباره فرزندی که به دنیا می‌آید و در دم می‌میرد، جایز است.

۴۳۰-۴۵۶۷۶- (۱۴) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که: «شهادت زنان در خون، قسامه و تدبیر جایز است و روایت شده شهادت دو زن در خصوص وضع حمل کودک جایز است و روایت می‌کنیم که شهادت ماما به تنهایی جایز است.»

۴۳۱-۴۵۶۷۷- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان درباره بکارت و هر عیبی که مردان آن را نمی‌بینند، جایز است.»
 ۴۳۲-۴۵۶۷۸- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان را درباره پسر [هنگام زاییدن] که صدا کرده یا نکرده است، جایز می‌دانم و درباره هر چیزی که مردان به آن نگاه نمی‌کنند، شهادت زنان در آن جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۱

۴۳۳-۴۵۶۷۹- (۱۷) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره زنی که مرگ او فرا می‌رسد و کسی جز یک زن نزد او نیست، پرسیدم: آیا شهادت آن زن جایز است یا نه؟

حضرت فرمود: شهادت زنان درباره زنی که وضع حمل کرده (در نفاس است) و درباره پرده بکارت، جایز است.»

۴۳۴-۴۵۶۸۰- (۱۸) محمّد بن مسلم گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] پرسیدم که: شهادت زنان به تنهایی جایز است؟ حضرت فرمود: آری، درباره پرده بکارت و درباره زنی که در نفاس است [تازه وضع حمل کرده].»

۴۳۵-۴۵۶۸۱- (۱۹) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره زنی که مرگش فرا می‌رسد و جز زنی نزد وی نیست، پرسیدم که: آیا شهادت آن زن جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زنان درباره پرده بکارت و زنی که نفاس است [تازه وضع حمل کرده] جایز است و حضرت افزود: شهادت زنان در حدود، همراه با مرد جایز است.»

۴۳۶-۴۵۶۸۲- (۲۰) عبدالله بن سنان گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره زنی که مرگش رسیده است و جز زنی نزد وی نیست، پرسیدم که: آیا شهادت آن زن جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زن جز درباره زنی که در نفاس است و جز درباره پرده بکارت جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «توجه این روایت همان است که ما قبلاً درباره روایت احمد بن هلال آوردیم که شهادت زن در همه وصیت پذیرفته نمی‌شود، گرچه می‌توان درباره یک چهارم وصیت، شهادت زن را پذیرفت آن گونه که قبلاً بیان داشتیم.»

۴۳۷-۴۵۶۸۳- (۲۱) زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره چهار نفر که علیه زنی به زنا شهادت داده‌اند و زن گوید که من باکره هستم، زنان او را دیدند و یافتند که باکره است، روایت کرده است که حضرت فرمود:

«شهادت زنان جایز است.»

۴۳۸-۴۵۶۸۴- (۲۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره زنی که ادّعا کرده در یک ماه سه بار حیض شده است، فرمود: «زمانی از

نزدیکان وی مکلف می‌شوند که شهادت دهند که حیض این زن در گذشته همان‌گونه بوده که ادعا کرده است؛ در نتیجه اگر اینها شهادت دادند، زن تصدیق می‌شود و گرنه او دروغگوست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۳

۴۳۹-۴۵۶۸۵- (۲۳) عبیدالله بن علی الحلبي از امام صادق علیه السلام درباره شهادت ماما درباره ولادت بچه پرسید.

حضرت فرمود: «شهادت یک زن و شهادت زنان درباره زنی که در حال نفاس است و درباره پرده بکارت، جایز است.»

۴۴۰-۴۵۶۸۶- (۲۴) متوکل به ابن سکیت گفت: «از پسر حضرت رضا علیه السلام در حضورم سؤال مشکلی پیرس. (تا آن که امام علیه السلام گوید): اما شهادت آن زنی که به تنهایی جایز است، آن همان ماما است که شهادتش با رضایت و مقبولیت جایز است. ولی اگر مرضی و مقبول نبود، دیگر کمتر از دو زن نمی‌شود. این دو زن به دلیل ضرورت به جای یک مرد می‌نشینند؛ چون مرد نمی‌تواند که به جای آن دو زن بنشیند.»

ولی اگر زن تنها بود، گفته او با سوگندش پذیرفته می‌شود.»

۴۴۱-۴۵۶۸۷- (۲۵) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که: مرده و زنش را حامله به جای گذاشته و آن زن پس از مرگ شوهر، پسری زاییده و سپس پسر بعد از آن که متولد شده، مرده است و آن زنی که مامای این زن بوده، شهادت داده که فرزند هنگامی که متولد شد، استهلال کرد و صدا کشید و سپس مرد. حضرت فرمود: بر امام است که شهادت ماما را در یک چهارم میراث پسر جایز داند.»

۴۴۲-۴۵۶۸۸- (۲۶) سماعه گوید: «او [امام معصوم علیه السلام] فرمود: ماما شهادتش درباره فرزند به اندازه شهادت یک زن، جایز است.»

محمد بن الحسن شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که به این روایت و روایت پیشین عمل شود که می‌گوید: شهادت زن درباره فرزند به دنیا آمده به مقدار شهادت یک زن جایز است؛ یعنی همان یک چهارم ارث فرزند و روایاتی که قبلاً آوردیم که به طور اطلاق می‌گفت:

شهادت زن درباره زن که در نفاس است، بر همین تقييد حمل گردد تا روایات و احکام، متناقض نگردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۵

۴۴۳-۴۵۶۸۹- (۲۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت ماما بر این که فرزند صدا کرده یا مرده به دنیا آمده، جایز است؛ البته اگر درباره ماما تحقیق شود و عدالت او ثابت گردد.»

۴۴۴

۴۴۴-۴۵۶۹۰- (۲۸) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت ماما درباره مولود اگر گریه و صدا کند، درباره ارث جایز است و مولود یک چهارم ارث را به اندازه شهادت یک زن می‌برد.

پرسیدم: اگر هر دو، زن باشند؟ حضرت فرمود: شهادت آن دو در نیمی از ارث، جایز است.»

۴۴۵-۴۵۶۹۱- (۲۹) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت ماما را بر استهلال بچه [گریه و صدا کردن بچه به هنگام تولد] جایز می‌دانست- البته اگر ماما خوشنام بود.

۴۴۶-۴۵۶۹۲- (۳۰) ابوبصیر گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: شهادت دو زن در استهلال [گریه و صدا کردن بچه به هنگام تولد] جایز است.»

۴۴۷-۴۵۶۹۳- (۳۱) علاء از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت زنان درباره هلال ماه جایز نیست. علاء گوید: از حضرت پرسیدم: آیا شهادت زنان به تنهایی جایز است؟ حضرت فرمود: آری، درباره پرده بکارت و

زنی که در حال نفاس است.»

۴۴۸-۴۵۶۹۴- (۳۲) داوود بن حصین از امام صادق علیه السلام در یک روایت طولانی روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت زنان در فطر [برای خوردن روزه رؤیت هلال] جایز نیست مگر شهادت دو مرد عادل. ولی شهادت زنان برای روزه اشکالی ندارد گرچه یک زن باشد.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «توجیه این روایت آن است که انسان احتیاطاً با شهادت زنان روزه بگیرد؛ نه این که روزه واجب شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۷

۴۴۹-۴۵۶۹۵- (۳۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در رؤیت هلال ماه جایز نیست و درباره هلال ماه تنها با دو مرد عادل جایز است.»

۴۵۰-۴۵۶۹۶- (۳۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا شهادت زنان درباره ازدواج جایز است؟ حضرت فرمود: اگر همراه‌شان مردی باشد، جایز است.»

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: شهادت زنان را درباره طلاق جایز نمی‌دانم.

پرسیدم: شهادت زنان همراه با مرد در دین جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

و از امام علیه السلام درباره شهادت ماما در خصوص ولادت پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت یک زن، جایز است و حضرت افزود: شهادت زنان درباره زنی که در حال نفاس است و پرده بکارت، جایز است.

و برایم روایت کرد کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود که حضرت روایت کرد که پدرشان برای‌شان گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را درباره دین با سوگند طلبکار جایز دانست.

طلبکار سوگند می‌خورد به خدا که حق او ثابت است.»

۴۵۱-۴۵۶۹۷- (۳۵) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره شهادت زنان پرسیدم که: آیا شهادت زنان درباره ازدواج جایز است؟ حضرت فرمود: آری ولی شهادت زنان درباره طلاق جایز نیست.»

حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شهادت زنان درباره سنگسار کردن اگر سه مرد و دو زن باشد، جایز است ولی اگر چهار زن و دو مرد باشند، جایز نیست.

پرسیدم: شهادت زنان به همراه مردان در خون جایز است؟ حضرت فرمود: نه.»

۴۵۲-۴۵۶۹۸- (۳۶) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شهادت زنان در ازدواج جایز است ولی در طلاق جایز نیست. حضرت فرمود: اگر سه مرد و دو زن در خصوص سنگسار شهادت دهند جایز است ولی اگر دو مرد و

چهار زن باشند، جایز نیست و حضرت فرمود: شهادت زنان درباره خون (قتل) همراه با مردان جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۹

۴۵۳-۴۵۶۹۹- (۳۷) زید شحام گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره شهادت زنان پرسیدم. زید شحام گوید:

حضرت فرمود: شهادت زنان درباره سنگسار کردن جایز نیست مگر با سه مرد و دو زن. پس اگر دو مرد و چهار زن باشند، درباره سنگسار جایز نیست. زید شحام گوید: پرسیدم: آیا شهادت زنان همراه با مردان در خون جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۴۵۴-۴۵۷۰۰- (۳۸) امیرالمؤمنین علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «همان شاهدانی که در اموال جایزند، در ازدواج جایز هستند؛ از قبیل شهادت زنان و شهادت بردگان.»

و شهادت زنان در طلاق و حدود جایز نیست ولی در اموال و در مواردی که جز زنان بر آن اطلاع ندارند، از قبیل نگاه به زنان،

استهلال [به دنیا آمدن کودک همراه با گریه و صدا] و نفاس و زایمان و حیض و چیزهایی از این دست و دربارهٔ شهادت ماما جایز است؛ اگر ماما خوشنام باشد و شهادت زنان [به تنهایی] دربارهٔ قتل چیز کمی است که باید با آن قسامه باشد.»

۴۵۵- ۴۵۷۰۱- (۳۹) داوود بن حصین گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت زنان در مورد ازدواج بدون این که مردی با آنان باشد- اگر زن ناشناخته باشد- پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

سپس امام به من فرمود: فقیهان شما در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: جز شهادت دو مرد عادل جایز نیست. حضرت فرمود: دروغ می‌گویند. خداوند آنان را لعنت کند. آسان گرفته و عزائم و فرایض الهی را سبک شمرده و آنچه خداوند آسان گرفته است، سخت گرفته و بزرگ داشته‌اند.

خداوند دربارهٔ طلاق دستور داده که با شهادت دو مرد عادل واقع شود ولی اینان طلاق را بدون حتی یک شاهد جایز دانسته‌اند و در حرمت ازدواج از سوی خدا چیزی نیامده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره دو شاهد را از روی ادب استحبابی و با توجه به این که فرزند وارث انکار نشود، سنت نهاد و پیوند ازدواج ثابت شده و فرج زن بدون این که شاهدی در کار باشد، حلال می‌شود و پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دو زن را در ازدواج اگر انکاری صورت می‌گرفت، جایز می‌دانست ولی در طلاق تنها دو شاهد عادل را جایز می‌دانست.

پرسیدم: پس در کجاست این فرمودهٔ خداوند که: پس یک مرد و دو زن؟ حضرت فرمود: آن دربارهٔ دین است. اگر دو مرد نباشد پس یک مرد و دو زن و نیز یک مرد و سوگند مدعی اگر دو زن نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ایشان در نزد شما به این حکم داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۱

۴۵۶- ۴۵۷۰۲- (۴۰) اسماعیل بن عیسی گوید: «از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا شهادت زنان در ازدواج بدون این که با زنان مردی باشد، جایز است؟ حضرت فرمود: نه، این راست نمی‌آید.»

محمد بن الحسن شیخ طوسی قدس سره گوید: «این روایت بر یکی از دو وجه حمل می‌گردد: یکی این که تقیه رسیده باشد؛ چون ما بیان کردیم که اصلاً شاهد گرفتن از شرایط صحیح ازدواج نیست، تا چه رسد به این که در آن جا شهادت زنان باشد. توجیه دوم این که، بر نوعی کراهت و ترک افضل حمل گردد؛ چون افضل این است که مردان را و نه زنان را بر ازدواج شاهد گیرند.»

۴۵۷- ۴۵۷۰۳- (۴۱) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «شهادت زنان در طلاق، ازدواج و حدود خدا جایز نیست مگر در دین‌ها و چیزهایی که مرد نمی‌تواند به آن نگاه کند.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب تهذیب گوید: «احتمال می‌رود که این روایت بر تقیه حمل گردد.»

۴۵۸- ۴۵۷۰۴- (۴۲) در مکتوبی که حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ علل احکام و شرایع برای ابن سنان مرقوم فرمود، آمده است: «و علت ترک شهادت زنان در طلاق و هلال ماه، برای ضعف زنان از دیدن و طرفداری کردن آنان از زنان در طلاق است. روی این جهت، شهادت زنان جایز نیست جز در مورد ضرورت؛ مانند شهادت ماما و موردی که برای مردان نگاه به آن جایز نیست؛ مانند ضرورت تجویز اهل کتاب اگر غیر آنان یافت نشود و در کتاب خداوند- تبارک و تعالی- است: دو نفر عادل از شما مسلمانان یا دو نفر دیگر از غیر شما؛ یعنی کافران و مانند شهادت بچه‌ها بر قتل اگر غیر آنان یافت نشوند.»

۴۵۹- ۴۵۷۰۵- (۴۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال ماه، جایز نیست.»

۴۶۰- ۴۵۷۰۶- (۴۴) محمد بن مسلم گوید: «حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ هلال ماه و طلاق جایز نیست.»

و محمد بن مسلم گفت: از امام دربارهٔ زنان پرسیدم که: آیا شهادت‌شان جایز است؟ محمد بن مسلم گوید: حضرت فرمود: آری؛ دربارهٔ پردهٔ بکارت و زن در حال نفاس.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۳

۴۶۱-۴۵۷۰۷-۴۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را در خصوص دین با این که مردی با آنان نباشد، جایز دانست.»

۴۶۲-۴۵۷۰۸-۴۶) منصور بن حازم گوید: «فردی ثقه [مورد اعتماد] از امام موسی بن جعفر علیه السلام برایم روایت کرد که حضرت فرمود: اگر دو زن به همراه سوگند طلبکار به نفع طلبکار شهادت دهند، آن جایز است.»

۴۶۳-۴۵۷۰۹-۴۷) در روایت دیگری است که: «اگر دو زن هستند، شهادتشان در نیمی از ارث جایز است و اگر سه زن باشند، شهادتشان در سه چهارم ارث جایز است و اگر چهار نفر بودند، شهادتشان در همه ارث جایز است.»

۴۶۴-۴۵۷۱۰-۴۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زن در چیزی که زیاد نیست و در کار کم، جایز است ولی در خصوص چیز زیاد جایز نیست.»

۴۶۵-۴۵۷۱۱-۴۹) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت زنان در سنگسار پرسیدم. حضرت فرمود: اگر سه مرد و دو زن باشند ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست.»

۴۶۶-۴۵۷۱۲-۵۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.»

۴۶۷-۴۵۷۱۳-۵۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید: «شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «آنچه این دو روایت در خود دارند، احتمال می رود که منظور از آن این است که شهادتشان در حدود-سوی سنگسار- جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۵

۴۶۸-۴۵۷۱۴-۵۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در حدود جایز نیست و نیز در شهادت شنیداری [یعنی مورد شهادت را به چشم ندیده بلکه با گوش شنیده است که فلاں حادثه رخ داده است] و کمتر از چهار نفر در مورد زنا جایز نیست؛ همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است و اگر سه نفر بر او شهادت دهند و چهارمی نیاید، آن سه نفر حدّ قذف می خورند و اگر سه مرد و دو زن بر او شهادت دهند، حدّ با آنان ثابت می شود ولی با دو مرد و چهار زن، حدّ ثابت نمی شود و حدّ قذف می خورند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفدهم از ابواب وصیّت، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب چهل و پنجم، این گفته که: «مردی مرده و کنیز امّ ولدی دارد و ارباب این کنیز در زمان حیاتش چیزی را برای کنیز قرار داده و سپس مرده است. راوی گوید: حضرت نوشت: برای کنیز همان است که اربابش در زمان حیاتش بدان داده است و آن برای کنیز شناخته شده است و بر آن شهادت مرد و زن و خادم که متهم نباشند جایز است.»

و در روایت دوازدهم از باب بیست و ششم از ابواب پاره‌ای از احکام مردان و زنان نامحرم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و شهادت زنان در هیچ چیز از حدّ جایز نیست و شهادت آنان در طلاق و رؤیت هلال ماه جایز نیست و شهادت زنان در آنچه برای مرد نگاه به آن حلال نیست، جایز است.»

و ملاحظه کنید باب هشتم از ابواب طلاق را؛ چرا که در آن چیزی است که بر این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی روایاتی که بر برخی از مقصود دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهاردهم از باب بیست و چهارم از ابواب شهادت، فرموده امام معصوم علیه السلام که:

«شهادت یک زن و چند زن اگر پوشیده باشند و اصالت داشته و معروف به پوشیدگی و عفاف باشند، جایز است...»

و در بعضی از روایات باب سی و هشتم، روایاتی است که بر قبول شهادت زنان در دین دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سی و ششم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «از امام معصوم علیه السلام درباره مرد محصنی که با زنی زنا

کرده است، یا سه مرد و دو زن بر آن شهادت داده‌اند، سؤال شد. حضرت فرمود: سنگسار بر او واجب است اما اگر دو مرد و چهار

زن بر او شهادت دهند، شهادت‌شان جایز نیست و سنگسار نمی‌گردد ولی حدّ زناکار به او زده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۷

و در روایت یکم از باب سی و هفتم، این گفته که: «زن باکره‌ای را که می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام

آوردند. حضرت دستور داد زنان او را بررسی کردند و گفتند: باکره است. حضرت فرمود: من کسی را که مهر خداوند عز و جل بر

اوست، حدّ نمی‌زنم و حضرت در چنین موردی، شهادت زنان را جایز می‌دانست.» و دیگر روایات این باب را ملاحظه کنید؛ چرا

که در آنها نزدیک به این مطلب است و بر حکم باب دلالت دارد.

باب ۲۰ حکم شهادت اعضای خانواده علیه یکدیگر**اشاره**

۴۶۹-۴۵۷۱۵- (۱) عمّار بن مروان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم یا آن که گوید: بعضی از یارانمان درباره مردی که

برای همسرش شهادت می‌دهد، از امام پرسید. حضرت فرمود: اگر مرد خوبی است، شهادتش برای همسرش جایز است.»

۴۷۰-۴۵۷۱۶- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت مرد برای همسرش و همسر برای شوهرش- البته اگر همراه زن، کس

دیگری هم باشد- جایز است.»

۴۷۱-۴۵۷۱۷- (۳) از امام صادق علیه السلام درباره شهادت پدر برای فرزندش و فرزند برای پدرش و برادران و خویشان و زن و

شوهر بعضی برای بعضی، سؤال شد. حضرت فرمود: «شهادت عادلان از آنان برخی برای برخی جایز است. این از امیرالمؤمنین علیه

السلام برای مان روایت شده است و ما در آن اختلافی نداریم.»

۴۷۲-۴۵۷۱۸- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته شهادت شوهر را برای همسرش جایز نمی‌دانست ولی شهادت شوهر علیه

همسرش را جایز می‌دانست.»

۴۷۳-۴۵۷۱۹- (۵) بدان که شهادت شرابخوار، شطرنج‌باز، نردباز، قمارباز، متهم، تابع برای متبوعش، اجیر بر صاحبش، زن برای

شوهرش، کسی که به فسق و فجور مشهود است و ربا دهنده، جایز نیست.

و شهادت مرد برای همسرش، شهادت فرزند برای پدرش، شهادت پدر علیه فرزندش، شهادت نابینا اگر درست متوجه شود و

شهادت برده برای غیر صاحبش جایز است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۹

۴۷۴-۴۵۷۲۰- (۶) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره شهادت پدر برای فرزندش، فرزند برای پدرش و برادر برای برادرش، پرسیدم. حضرت فرمود: آری و درباره شهادت مرد برای همسرش، حضرت فرمود: آری و شهادت زن برای شوهرش، حضرت فرمود: نه؛ مگر این که با زن، کس دیگری همراه باشد.»

۴۷۵-۴۵۷۲۱- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت فرزند برای پدرش، پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش جایز است.»
۴۷۶-۴۵۷۲۲- (۸) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت پدر برای فرزندش، فرزند برای پدرش و برادر برای برادرش پرسیدم و حضرت فرمود: جایز است.»

۴۷۷-۴۵۷۲۳- (۹) عمار بن مروان گوید: «بعضی از یاران مان از حضرت درباره مردی که برای پدرش شهادت می‌دهد یا برادر برای برادرش یا مرد برای همسرش، پرسیدند. حضرت فرمود: اگر مرد خوبی باشد اشکالی ندارد و شهادتش برای پدرش، پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش، جایز است.»

۴۷۸-۴۵۷۲۴- (۱۰) حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام برای پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهادتی داد که برای شهادت شتاب کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به زبان رومی فرمود: «تالون و قالون؛ یعنی خوب است.»

۴۷۹-۴۵۷۲۵- (۱۱) و شهادت برادر برای برادرش و علیه برادرش و شهادت فرزند برای پدرش جایز است ولی علیه پدرش جایز نیست.

۴۸۰-۴۵۷۲۶- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته شهادت پسر را علیه پدرش جایز نمی‌دانست ولی شهادت پسر برای پدرش را جایز می‌دانست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۱

۴۸۱-۴۵۷۲۷- (۱۳) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام روایت کردند که: «شهادت برادر برای برادرش اگر پسندیده باشد و همراه او شاهد دیگری باشد، جایز است.»

۴۸۲-۴۵۷۲۸- (۱۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت برادر برای برادرش اگر پسندیده باشد و مرد دیگری همراه وی باشد، جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب شهادت، آیات و روایاتی که با عموم و اطلاق، مناسب این باب است. و ملاحظه کنید باب دوم و دیگر ابواب مربوط به ادای شهادت را.

باب ۲۱ حکم شهادت شریک علیه شریک و غیر او

اشاره

۴۸۳-۴۵۷۲۹- (۱) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت شریک برای شریکش را جایز نمی‌دانست ولی شهادت شریک علیه شریک را جایز می‌دانست

۴۸۴-۴۵۷۳۰- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت شریک برای شریکش در خصوص چیزی که در آن شریک هستند، جایز نیست و در غیر آن یعنی چیزی که در آن شراکت ندارند و در ارث‌ها، آزادی برده، خون‌ها، طلاق، ازدواج، جنایت‌ها و چیزهایی از این دست، جایز است.»

۴۸۵-۴۵۷۳۱- (۳) شهادت مرد برای شریکش جایز نیست مگر در خصوص چیزی که سودش به او باز نگردد.

۴۸۶-۴۵۷۳۲- (۴) و شهادت شریک برای شریکش در خصوص چیزی که سودش به او باز می‌گردد، جایز نیست.

۴۸۷-۴۵۷۳۳- (۵) راوی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره دو شریک که یکی برای رفیقش شهادت داده، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت او جایز است مگر درباره چیزی که برای او در آن بهره‌ای باشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۳

۴۸۸-۴۵۷۳۴- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس شهادتی دهد که در آن بهره‌ای داشته باشد، شهادتش برای آن شخص جایز نیست و نیز برای دیگری که برای آنها در کنار آن شخص شهادت داده است.»

۴۸۹-۴۵۷۳۵- (۷) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره سه شریک که دو نفر علیه یکی شهادت داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت آن دو جایز نیست.»

۴۹۰-۴۵۷۳۶- (۸) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره سه نفر شریک که یکی ادعایی کرده و دو نفر شهادت داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «در توجیه این روایت چنین می‌توانیم حمل کنیم که این دو نفر بر چیزی شهادت داده‌اند که در آن شرکتی ندارند.»

۴۹۱-۴۵۷۳۷- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: «آیا تو درباره ما برخلاف حکمی که درباره دیگران داری، حکم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: چطور؟ حضرت فرمود: کسانی که می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر چه ما پس از مرگ به جا بگذاریم، صدقه است! و تو از کسانی هستی که در این صدقه اگر درست باشد، بهره‌ای داری و تو شهادت شریک برای شریکش را در آنچه در آن شرکت دارد، جایز نمی‌دانی و ترکه رسول صلی الله علیه و آله به حکم اسلام در اختیار ماست تا بینة عادل شهادت دهد که این ترکه برای غیر ماست. پس هر کس که علیه ما ادعایی می‌کند، باید از کسانی که بهره‌ای در آنچه به آن علیه ما شهادت می‌دهد نداشته باشد، اقامه بینه کند و بر ماست سوگند در آنچه انکار آن را داریم؛ بنابراین تو با حکم خدا و حکم رسولش مخالفت کردی؛ چون شهادت شریک را در صدقه جایز دانستی و از ما بر ادعایی که علیه ما کرده‌اند، بینه می‌خواهی و آیا این جز ستم و جور است؟»

۴۹۲-۴۵۷۳۸- (۱۰) محمد بن صلت گوید: «از امام رضا علیه السلام درباره قافله‌ای که در راه بودند و دزد به آن‌ها زد و دزدان را گرفتند و افراد قافله برای یکدیگر شهادت دادند، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت اهل قافله جایز نیست مگر همراه با اقرار دزدان یا شهادت غیر اهل قافله علیه دزدان.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سی و سوم از باب بیست و چهارم، این گفته که: «از امام درباره کسانی که از شاهد بودن رد می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: و دشمن و شریک کسی که در شهادتش تردید دارد.»

و در روایت سی و دو، این گفته که: «شهادت اجیر یا شریک، جایز نیست.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۵

باب ۲۲ جواز شهادت وصی برای میت و وارث و علیه آن دو، مگر در مورد وصیت

اشاره

۴۹۳-۴۵۷۳۹-(۱) محمد بن الحسن الصفار گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم که: آیا شهادت وصی برای میت به همراه شاهد عادل دیگر مبنی بر این که میت طلبی از مردی دارد، جایز است؟ حضرت نگاشت: اگر عادل دیگری همراه وصی شهادت دهد، مدعی باید سوگند بخورد.
محمد بن حسن صفار نیز نوشت: آیا برای وصی جایز است که برای وارث میت- کوچک یا بزرگ- به حق برای او برگردن میت یا برگردن دیگری شهادت دهد؟ در حالی که این وصی از طرف وارث کوچک قبض می کند ولی از طرف بزرگ قبض نمی کند. حضرت نگاشت: آری؛ شایسته است برای وصی که به حق شهادت دهد و شهادت را کتمان نکند و باز نوشت: آیا شهادت وصی علیه میت همراه با شاهد عادل دیگر جایز است؟ حضرت نگاشت: آری، پس از سوگند.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب شهادت، آیات و روایاتی که با عموم یا اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۲۳ عدم جواز شهادت اجیر برای اجیر کننده

اشاره

۴۹۴-۴۵۷۴۰-(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت اجیر را جایز نمی دانست.»
شیخ طوسی قدس سره گوید: «شایسته است که این روایت تخصیص و تقیید بخورد به زمانی که اجیر است، برای کسی که اجیر است ولی برای دیگری یا برای او پس از جدایی از او در صورت شهادت، هیچ اشکالی ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۷
۴۹۵-۴۵۷۴۱-(۲) از امام صادق علیه السلام درباره شهادت اجیر و تابع [کسی که از خود اختیاری ندارد] سؤال شد.
حضرت فرمود: «این شخص مورد اتهام است و شهادتش جایز نیست.»
۴۹۶-۴۵۷۴۲-(۳) و بدان که، شهادت اجیر برای صاحبش جایز نیست.
۴۹۷-۴۵۷۴۳-(۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت مهمان اگر عقیف و خویشان دار باشد، اشکالی ندارد. حضرت افزود: شهادت اجیر برای صاحبش کراهت دارد ولی شهادت او برای غیر صاحبش اشکالی ندارد و اشکالی به شهادت اجیر برای صاحبش

پس از جدایی از او نیست.»

۴۹۸-۴۵۷۴۴- (۵) صفوان گوید: «از ابوالحسن علیه السلام درباره مردی که اجیرش را بر شهادتی شاهد گرفته بود و پس از آن از وی جدا شده بود، پرسیدم. حضرت فرمود: آری، و همین گونه است برده؛ اگر آزاد شود، شهادتش جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم، آیات و روایاتی که با عموم یا اطلاق بر جواز دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایت سی‌ام از باب بیست و چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اجیر، برده، تابع [کسی که از خودش اختیاری ندارد] و متهم، همه اینها شهادتشان رد می‌گردد.»

و در روایت سی و یکم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت اجیر، جایز نیست.»

و در روایت دوازدهم از باب سی‌ام، این گفته که: «مرد اجیر خود را بر شهادتی شاهد گرفت و پس از آن از او جدا شد. آیا شهادت اجیر پس از آن که از او جدا می‌شود، جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۹

باب ۲۴ شرایط شاهد

اشاره

و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند.

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۴۹۹-۴۵۷۴۵- (۱) عبدالله بن ابی یعفر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه عدالت مرد میان مسلمانان شناخته می‌شود تا شهادت او برای مسلمانان و علیه مسلمانان پذیرفته گردد؟»

حضرت فرمود: این که او را با حیا، عفاف، حافظ شکم، فرج و دست و زبان بشناسید و عدالت با اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند عز و جل بر آن وعده آتش داده است، شناخته می‌شود؛ گناهانی از قبیل شرابخواری، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و مانند اینها.

و آنچه بر همه اینها دلالت دارد، این است که همه عیوب خویش را بپوشاند تا آن که بر مسلمانان لغزش‌ها و عیوب ماورای آنها و تفتیش از ماورای آنها حرام گردد و بر آنان واجب شود که او را پاک بدانند و عدالت وی را میان مردم آشکار سازند و آن شخص، توجه به نمازهای پنجگانه داشته باشد و آن زمان که بر نمازهای پنجگانه مواظبت کند و اوقات آنها را با حضور در جماعت مسلمانان حفظ و از حضور در جماعت مسلمانان در مصالّٰی جز با دلیل تخلّف نکند و آن زمان که چنین باشد و به هنگام

حضور نمازهای پنجگانه ملازم مصلی باشد، در این صورت اگر از او در میان قبيله و محله‌اش تحقیق گردد، گویند: ما جز خوبی از او نمی‌دانیم. مواظب نمازها با عنایت به اوقات نماز و در مصلای خویش است. اینها شهادت او را جایز می‌کند و عدالت او را میان مسلمان ثابت می‌سازد.

(۱). نور ۲۴/۴-۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۱

و این بدان جهت است که نماز، پوشش و کفاره گناهان است و نمی‌توان شهادت داد که مرد نماز می‌گزارد در صورتی که به مصلی حاضر نمی‌شود و به مسلمانان اعتنایی ندارد و تنها نماز و اجتماع برای نماز بدین دلیل تشریح شده است که نماز گزار از کسی که نماز نمی‌خواند، مشخص شود و کسی که حافظ اوقات نماز است، از کسی که ضایع می‌سازد، شناخته گردد. و اگر چنین نبود، احدی نمی‌توانست بر دیگری شهادت به صلاح دهد؛ چون کسی که نماز نمی‌خواند، صلاح در میان مسلمانان ندارد.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت گروهی را در خانه‌هایشان آتش بزنند؛ چون حضور در جماعت مسلمانان را ترک کرده بودند- با این که برخی از آنان در خانه‌اش نماز می‌خواند ولی این از او پذیرفته نیست و چگونه شهادت یا عدالت میان مسلمانان از کسی که حکم خدا و رسولش درباره او به آتش زدن وی در دل خانه‌اش جاری گشته است، جایز باشد؟ و باز رسول خدا پیوسته می‌فرمود: کسی که بی‌جهت همراه مسلمانان در مسجد نماز نخواند، نماز ندارد.»

۵۰۰-۴۵۷۴۶- (۲) ابن ابی یعفر گویند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه عدالت مرد در میان مسلمانان شناخته می‌شود تا شهادتش برای آنان و علیه آنان جایز باشد؟»

ابن ابی یعفر گویند: حضرت فرمود: این که او را با حیا و عفاف و خودداری از شکم، فرج، دست و زبان بشناسید و این با اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند بر آنها وعده آتش داده است شناخته می‌شود؛ گناهی از این دست: شرابخواری، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و غیر آن.

و آنچه بر همه اینها دلالت دارد و همه عیوبش را می‌پوشاند به گونه‌ای که تفتیش ماورای آن از لغزش‌ها و عیوبش بر مسلمانان حرام می‌گردد و بر آنان واجب می‌شود که او را دوست بدارند و عدالتش را در میان مسلمانان اظهار کنند، همان توجه به نمازهای پنجگانه است؛ اگر بر آنان مواظبت داشته باشد و با حضور خویش در جماعت مسلمانان اوقات نماز را پاس دارد و از جماعت مسلمانان در مصلایشان جز به دلیل، تخلف نوزد.

و این بدان جهت است که نماز پوشش و کفاره گناهان است و اگر چنین نبود، احدی نمی‌توانست که بر کسی شهادت به صلاح و شایستگی بدهد. چون کسی که نماز نخواند، صلاح در میان مسلمانان ندارد؛ چرا که درباره او از سوی خدا و رسول او حکم آمده که او را در دل خانه‌اش آتش بزنند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که از ما مسلمانان در مسجد بدون جهت نماز نخواند، نماز ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت نیست [یعنی جایز نیست] مگر برای کسی که در دل خانه‌اش نماز گزارد و از جماعت ما اعراض کند و هر کس که از جماعت مسلمانان اعراض کند، غیبتش واجب و عدالتش میان مسلمانان ساقط و دوری از وی لازم است و اگر او را نزد امام مسلمانان ببرند، امام او

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۳

را بیم می‌دهد و می‌ترساند. پس از آن، اگر به جماعت مسلمانان حاضر گشت [که هیچ]؛ و گرنه خانه‌اش را بر رویش می‌سوزاند و

هر کس که با جماعت مسلمانان همراه باشد، غیبت او بر آنان حرام و عدالت وی میان‌شان ثابت است.»

۵۰۱-۴۵۷۴۷- (۳) عبدالله بن مغیره گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: مردی همسرش را طلاق داده و دو شاهد ناصبی را به شهادت گرفته است. حضرت فرمود: هر کس که بر فطرت [اسلام] متولد گردد و به صلاح خود شناخته شود، شهادت او جایز است.»

۵۰۲-۴۵۷۴۸- (۴) روایت می‌کنیم که: «هر کس بر فطرت زاینده شده و جرمی از او شناخته نشده است، او عادل و شهادتش جایز است.»

۵۰۳-۴۵۷۴۹- (۵) شهادت شاهدان در زنا جایز نیست مگر شهادت عادلان؛ بنابراین اگر چهار نفر به زنا شهادت دهند ولی عدالت‌شان ثابت نگردد، حدّ افترا را با تازیانه به آنان می‌زنند و اگر سه عادل شهادت دهند و بگویند اینک نفر چهارم می‌آید، بر آن سه نفر حد افترا ثابت است مگر این که چهار عادل در یک جا شهادت دهند.

۵۰۴-۴۵۷۵۰- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با مردم کار کند و به آنان ستم نکند، با مردم سخن بگوید و به آنان دروغ نگوید، به آنان وعده دهد و خلف وعده با آنان نکند، چنین کسی از آنان است که مروّتش کامل و عدالتش آشکار است. برادری او واجب و غیبتش حرام است.»

۵۰۵-۴۵۷۵۱- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با مردم کار کند و به آنان ستم نکند، با آنان سخن بگوید و به آنان دروغ نگوید، به آنان وعده بدهد و خلف وعده با آنان نکند، او از کسانی است که مروّتش کامل و عدالتش ظاهر گشته و برادری او واجب و غیبت او حرام است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۵

۵۰۶-۴۵۷۵۲- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که هر کس این سه چیز در او باشد، چهار چیز را برای او بر مردم ثابت می‌کند: کسی که اگر با مردم سخن بگوید، به آنان دروغ نگوید؛ اگر با آنان آمیزش داشته باشد، به آنان ستم نکند؛ اگر به آنان وعده دهد، خلف وعده با آنان نکند. چنین کسی واجب است که عدالتش میان مردم و مروّتش میان آنان آشکار گردد و غیبت او بر مردم حرام و برادری او بر مردم واجب شود.»

۵۰۷-۴۵۷۵۳- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که روز و شب پنج نماز را به جماعت بخواند، گمان خیر به او برسد و شهادتش را جایز بدانید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۷

۵۰۸-۴۵۷۵۴- (۱۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که نمازهای پنجگانه را در جماعت بخواند، گمان هر خیری به او برسد و شهادتش را جایز بدانید.»

۵۰۹-۴۵۷۵۵- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فرموده خداوند متعال که: و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ شاهد بگیرید، بیان داشت: «و باید که مسلمانان از خود شما باشند؛ چرا که خداوند عز و جل تنها مسلمانان عادل را با پذیرش شهادت‌هایش شرافت بخشیده و این پذیرش را شرافتی عاجل برای آنان و ثواب دنیایی‌شان- پیش از آن که به آخرت برسند قرار- داده است.»

۵۱۰-۴۵۷۵۶- (۱۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «از شاهدانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند.» منظور کسانی است که دینش و امانتش و صلاح و عفت و بیداری او را در ارتباط با آنچه به آن شهادت می‌دهد، پسندید و نیز دستیابی و تشخیص او را؛ چرا که هر صالحی تشخیص دهنده و به دست آورنده نیست و هر به دست آورنده‌ای تشخیص دهنده و صالح نیست.

۵۱۱-۴۵۷۵۷- (۱۳) امام صادق علیه السلام درباره چهار نفر که بر مرد محصنی شهادت به زنا دادند و دو نفر از شاهدان،

عدالت‌شان تثبیت شد و دو نفر نه، فرمود: «اگر چهار نفر از مسلمانان هستند که به شهادتِ باطل [دروغ] شناخته نمی‌شوند، شهادت‌شان همگی جایز است و حدّ بر آن کس که اینان علیه او شهادت داده‌اند، ثابت می‌شود و تنها بر آنان است که به آنچه دیده‌اند و دانایند، شهادت دهند و بر والی است که شهادت‌شان را جایز بداند مگر این که به فسق معروف باشند.»

۵۱۲-۴۵۷۵۸- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت یک زن و چند زن اگر پوشیده و خانواده خوشنام باشند و به حیا و عفت شناخته شده، از شوهران‌شان اطاعت کنند، بد زبانی نکنند و زینت برای مردان را در مجالس مردان ترک کنند، جایز دانست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۹

۵۱۳-۴۵۷۵۹- (۱۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت متهم، زنازاده، پیسی گرفته، شرابخوار، کسانی که با بیکاران (بیعاران) می‌نشینند، خوانندگان، اهل منکر در مجالس منکر همراه با زناکاران و جوانان در مورد تهمت، آنان که عورت‌شان را در حمام و غیرحمام نمی‌پوشانند و کسانی که همگی در زیر یک لحاف می‌خوابند، آنان که پیمان و وزن را کم می‌دهند، آنان که پیش کاهنان (غیب‌گویان) می‌روند، آنان که سنت را انکار می‌کنند، آنان که با این که دارند طلبکار را معطل می‌کنند، آنان که نماز را ضایع می‌کنند، آنان که زکات نمی‌دهند، آنان که کاری کرده‌اند که حدّ و تعزیر بر آنان ثابت می‌شود، آنان که همسایگان را آزار می‌دهند، آنان که با سگ و کبوتر و خروس‌ها بازی می‌کنند، مادامی که هر کدام از این‌ها بر حالتی که دارند استوار و مانده باشند، جایز نیست.»

۵۱۴-۴۵۷۶۰- (۱۶) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شاهدانی که ردّ می‌شوند، کیانند؟ عبدالله بن سنان گوید: حضرت فرمود: کسی که به او مظنون هستی و متهم. عبدالله بن سنان گوید: گفتم: پس فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: او در ظنین [مورد اولی که گفتم]، داخل است.»

۵۱۵-۴۵۷۶۱- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «در شهادت، ظنین [مظنون به بدی] و متهم، مردود هستند.»

۵۱۶-۴۵۷۶۲- (۱۸) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شاهدانی که ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: ظنین [مظنون به بدی] و خصم و طرف دعوی. سلیمان بن خالد گوید: گفتم: پس فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: همه اینها در ظنین داخل است.»

۵۱۷-۴۵۷۶۳- (۱۹) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شاهدانی که ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: ظنین و متهم و خصم و طرف دعوی. ابوبصیر گوید: گفتم: فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: همه اینها در ظنین داخل می‌شوند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۱

۵۱۸-۴۵۷۶۴- (۲۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت متهم جایز نیست.»

۵۱۹-۴۵۷۶۵- (۲۱) بدان که، شهادت شرابخوار، کسی که با شطرنج و نرد بازی می‌کند، قمار باز، متهم، تابع متبوع [که تابع اختیار ندارد]، اجیر برای صاحبش، زن برای شوهرش، مشهور به فسق و فجور و ربا دهنده جایز نیست.

۵۲۰-۴۵۷۶۶- (۲۲) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «شهادت ظنین [کسی که گمان بد به او می‌رود]، حسود، ستمگر، متهم، طرف دعوی، پرده‌در، مشهور [به فسق و گناه]، جایز نیست.»

۵۲۱-۴۵۷۶۷- (۲۳) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهادت بچه، خصم و طرف دعوی، متهم و ظنین، جایز نیست.»

۵۲۲-۴۵۷۶۸- (۲۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت خصم، طرف دعوی و ظنین جایز نیست و ظنین همان متهم است.»

- ۵۲۳-۴۵۷۶۹- (۲۵) پیامبر صلی الله علیه و آله به منادی خود دستور داد که: «ندا دهد: شهادت خصم و طرف دعوی و ظنین (متهم) جایز نیست.»
- ۵۲۴-۴۵۷۷۰- (۲۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد که شهادت خصم و طرف دعوی، ظنین (متهم) و کسی که به سوی خود می‌کشد، تنفیذ شود.
- ۵۲۵-۴۵۷۷۱- (۲۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت فاسق را جز علیه خودش جایز نمی‌دانم.»
- ۵۲۶-۴۵۷۷۲- (۲۸) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت ناسزاگو و شهادت کسی را که از نظر دینی پست و سست بود، جایز نمی‌دانست.
- ۵۲۷-۴۵۷۷۳- (۲۹) امام صادق علیه السلام از پدرشان، از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «شهادت کینه‌دار یا کسی که در دین پست و سست است، جایز نیست.»
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۳
- ۵۲۸-۴۵۷۷۴- (۳۰) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره شهادت‌شان جایز نیست، پرسیدم. حضرت فرمود: مریب [متهم به جانبداری]، خصم و طرف دعوی، شریک، کسی که بدهی‌اش را تأخیر می‌اندازد، اجیر، برده، تابع (بی‌اختیار) و متهم، همه اینها شهادت‌شان رد می‌شود.»
- ۵۲۹-۴۵۷۷۵- (۳۱) در روایت دیگری حضرت فرمود: «شهادت مریب [متهم به جانبداری] خصم و طرف دعوی، کسی که بدهی‌اش را تأخیر می‌اندازد، اجیر، شریک، متهم، تابع (بی‌اختیار) و شرابخوار، شطرنج باز، نرد باز و قمار باز جایز نیست.»
- ۵۳۰-۴۵۷۷۶- (۳۲) روایت شده است که: «شهادت طرف دعوی، خصم و ظنین جایز نیست.»
- ۵۳۱-۴۵۷۷۷- (۳۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت مرد خیانتکار و زن خیانتکار، کسی که کینه دارد و آن کس که بر برادرش کینه دارد، ظنین در دوستی و خویشاوند و خادم خانواده برای آنان، جایز نیست.
- امّا خیانت در غیر خیانت مالی هم به چیزهای زیادی راه می‌یابد. یکی این که او را بر ناموسی امین بشمرند و او در آن باره امانت داری نکند؛ یکی این که رازی نزد او امانت گذاشته شود که اگر آن را افشا کند، آن کس که به امانت گذاشته، هلاک شود یا عیبی به او برسد؛ یکی این که بین دو نفر یا بیشتر حکم کند و عدالت نرزد؛ یکی این که از غنیمت چیزی را بردارد؛ یکی این که شهادتی را کتمان کند و یکی این که با او مشورت شود ولی عمداً خلاف حق راهنمایی کند و مشابه این کارها.
- و غم، همان کینه است و امّا ظنین در ولاء و قرابت، همان متهم است که به غیر پدرش منتسب شده یا غیر اربابان خودش را پذیرفته است و گاهی هم ممکن است در شهادت برای خویشاوندش متهم باشد و ظنین نیز همان متهم در دین است و امّا قانع با خانواده، همان مردی است که با قومی در کنارشان می‌باشد؛ مثل خادم‌شان و کسی که دنباله روی از آنان می‌کند و اجیر و مانند آن.
- و اصل قنوع این است که مردی همراه دیگری است و از بخشش او می‌طلبد و خیر او را می‌جوید. این شخص، زندگی‌اش را از این گروه می‌جوید؛ در نتیجه شهادتش به نفع آنان جایز نیست.
- خداوند فرموده است: از گوشت آنان بخورید و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید.
- قانع، همان است که به آنچه به او می‌دهی، قناعت می‌کند و تقاضا می‌کند. معتر، همان است که پیش می‌آید ولی تقاضا نمی‌کند و از این قنوع گرفته می‌شود: قنع، یقنع، قنوعاً و امّا قانع که راضی است به آنچه خداوند به او داده است، از این ریشه نیست. از آن به این شکل گرفته می‌شود: قنعت، اقنع، قناعه و این با کسر نون است و آن با فتحه نون و آن از قنوع است و این از قناعت.»
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۵
- ۵۳۲-۴۵۷۷۸- (۳۴) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: من گفته پیشگو و ردّ پاشناس و

سارق را نمی‌گیرم و شهادت فاسق را جز علیه خودش جایز نمی‌دانم.»

۵۳۳-۴۵۷۷۹- (۳۵) در مکتوبی دیگر برای محمد بن عبدالله حمیری که به امام زمان علیه السلام نوشته است، آمده:

«و محمد بن عبدالله حمیری درباره پیسی گرفته، جذامی و فرد فلج پرسید که: آیا شهادت اینان جایز است؟ چون برای ما روایت شده که اینان امامت سالمان را نمی‌توانند بکنند. حضرت پاسخ داد: اگر آنچه در اینان است پدید آمده، شهادت‌شان جایز است ولی اگر مادرزاد است، شهادت‌شان جایز نیست.»

۵۳۴-۴۵۷۸۰- (۳۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت مرد خائن و زن خائن، مرد زناکار و زن زناکار و کسی که نسبت به برادرش دشمنی به دل دارد، جایز نیست و غمرا» (۱)، همان کینه است.»

۵۳۵-۴۵۷۸۱- (۳۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در شهادت خیانتکار، چیزی نیست.»

۵۳۶-۴۵۷۸۲- (۳۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت مرد خیانتکار و زن خیانتکار، کسی که حد خورده، آن کس که با برادرش دشمنی دارد، کسی که تجربه شهادت به باطل [دروغ] نسبت به او داریم و کسی که خادم خانواده‌ای است، جایز نیست.»

۵۳۷-۴۵۷۸۳- (۳۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت خوارج، جبری، مرجئی، اموی [منسوب به بنی امیه] ناصبی و فاسق جایز نیست.»

۵۳۸-۴۵۷۸۴- (۴۰) علاء بن سیاب گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت کسی که نرد و اربعه عشر [وسیله‌ای برای قمار بوده است] دارد و شهادت دارنده شاهین، جایز نیست. او می‌گوید: نه به خدا سوگند و بله به خدا سوگند! به خدا! شاه مرد و به خدا! شاه [شاهین] کشته شد با این که مرده و کشته نشده است.»

(۱). در متن «غمز» آمده که شاید تصحیف باشد و می‌تواند صحیح باشد و اشاره به اثر حقد کند، حالتی که کسی به کسی نیش می‌زند که ریشه در حقد و کینه نسبت به او دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۷

۵۳۹-۴۵۷۸۵- (۴۱) مسلمانان همه عادلند و شهادت‌شان جایز است مگر کسی که در مورد حدی تازیانه خورده یا معروف به شهادت به باطل [دروغ] باشد یا حسود یا ستمگر یا متهم یا پیرو متبوعی یا اجیر برای صاحبش یا شرابخوار یا قمارباز یا خصم و طرف دعوی باشد و شهادت شریک برای شریکش در موردی که سود آن به او بازمی‌گردد، جایز نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم و دوم از باب سیزدهم از ابواب جماعت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت او (کسی که برای اذان و نماز از مردم مزد می‌گیرد)، جایز نیست.»

و در روایت دوم از باب نوزدهم از ابواب مستحقان زکات، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که قائل به جبر باشد، شهادت او را هرگز جایز ندانید.»

و در روایت پنجاه و ششم از باب دوم از ابواب وجوب حج، این گفته که: «مرد مالدار چند سال می‌ماند و حج نمی‌رود. آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

و در روایت پنجاه و یکم از باب صد و نوزده از ابواب معاشرت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که بر فطرت اسلام باشد، شهادت وی جایز است. راوی گوید: به امام گفتم: آیا شهادت کسی که گناهان را مرتکب می‌شود، جایز است؟ حضرت علیه السلام فرمود: ای علقمه، اگر شهادت کسانی که گناه کرده‌اند، جایز نباشد جز شهادت پیامبران و اوصیا جایز نخواهد بود؛ چون تنها پیامبران و اوصیای آنها معصومند نه دیگران. بنابراین هر کس را که با چشم ندیدی که گناه کند یا دو شاهد علیه او به گناه شهادت نداده‌اند، او اهل عدالت و حیاست و شهادتش جایز است گرچه پیش خود گناهکار است.»

و در روایات باب چهارده از ابواب وصیت، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد و در باب شانزده، مناسب بخش اول عنوان باب.

و در روایت نهم از باب هفدهم از ابواب ذبایح، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که گمان کند خداوند متعال بندگانش را بر معاصی مجبور می‌سازد یا آنان را به آنچه توانش را ندارند مکلف می‌سازد، پس ذبیحه او را نخورید و شهادتش را جایز ندانید.»

و در روایت پانزده از باب ششم از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مسلمانان نسبت به هم عادل هستند مگر کسی که در مورد حدی که از او توبه نکرده است تازیانه خورده باشد یا معروف به شهادت به باطل [دروغ] یا متهم باشد.»
و در روایات باب نوزدهم، چیزی که بر اعتبار عدالت در شاهدان دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۹

و در روایت دوم از همین باب، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر ظاهر مرد، ظاهری امین باشد، شهادتش جایز است و درباره باطنش تحقیق نمی‌شود.»

و در روایت دوم از باب هجدهم از ابواب شهادت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده عادل باشد، شهادتش جایز است.»
و در روایت سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت برده اگر عادل باشد، اشکالی ندارد.»
و در روایت ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت آن دو برده اگر عادل باشند، جایز است.»
و در روایت دوازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: شهادت برده برای غیر اربابانش اگر عادل باشد، جایز است.»

می‌آید:

در باب بیست و هفتم و باب بیست و نهم، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد.
و در روایت هشتم از این باب، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «قذف کننده اگر توبه کند و عادل باشد، شهادتش جایز است و خداوند عز و جل فرموده است: خداوند توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.
و جهتی ندارد که شهادت کسی که خداوند او را دوست دارد و عادل است، رد کند.»

و در روایت ششم از باب سی‌ام، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت بعضی بر بعضی اگر نزد آنان عادل باشد، جایز است.»
و در روایت سوم از باب سی و چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر دو مرد عادل بر شهادت یک مرد شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می‌گردد.»

و در بسیاری از روایات باب سی و هشتم، چیزی که بر این مفاد دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب سی و نهم این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته درباره زندقه اگر دو نفر عادل خوشنام علیه وی شهادت می‌دادند، حکم به زندقه بودنش می‌داد.»

و در روایت دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت دو مرد عادل و خوشنام را علیه مردی

که او زندیق است، جایز می‌دانست، گرچه هزار نفر شهادت به برائت وی می‌دادند.»

و در روایت سوّم، مشابه آن.

و در روایت چهارم، فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «اگر دو مرد عادل بیایند و علیه ساحر شهادت دهند، خون ساحر حلال است.»

و در روایات باب چهل و دوّم، چیزی که بر عدم قبول شهادت فاسق دلالت دارد و در باب چهل و هفتم، چیزی که بر اعتبار ثقه بودن شاهد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۱

باب ۲۵ حکم شهادت بادیه‌نشینان

۵۴۰-۴۵۷۸۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بادیه‌نشینان در مورد حقی میان خودشان شهادت دهند البته اگر عادل باشند- شهادت‌شان جایز است. ولی اگر بر مردم شهری که بعید می‌نماید که اینان در آن شهر شاهد بوده‌اند ولی از مردم همان شهر کسی شاهد نبوده باشد (با این که در چنین مواردی مردم همان شهر شاهدند) در این صورت اینان حالت متهم را دارند.» و در روایت است که: «شهادت خصم و طرف دعوی و متهم، جایز نیست.» و در این که عادلان آن شهر و همسایگان آنجا و عادلان آن شهادت نداده و کسانی را شاهد آورده‌اند که از آنجا دورند و در بیابان زندگی می‌کنند، چیزی است که شبهه و تهمت را سبب می‌شود؛ همان تهمتی که شهادت را ساقط می‌کند.»

باب ۲۶ عدم قبول شهادت زنازاده

اشاره

۵۴۱-۴۵۷۸۷- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه. من گفتم: حکم بن عتیبه می‌گوید نافذ است. حضرت فرمود: خدایا، گناه وی را نبخش! خداوند عز و جل به حکم بن عتیبه نفرموده است که: و این مایه یادآوری (عظمت) تو و قوم تو است؟»
متن روایت در بصائر الدرجات با افزودگی: «و به زودی سؤال خواهید شد، حکم به چپ و راست برود. به خدا سوگند! دانش جز از اهل بیتی که جبرئیل بر آنان نازل گشته به دست نمی‌آید.»

۵۴۲-۴۵۷۸۸- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه. گفتم: حکم می‌گوید شهادت زنازاده جایز است. حضرت فرمود: خدایا، گناه وی را میامرز!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۳

۵۴۳-۴۵۷۸۹- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنازاده جایز نیست.»

۵۴۴-۴۵۷۹۰- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنازاده و شهادت زنان در طلاق جایز نیست.»

۵۴۵-۴۵۷۹۱- (۵) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت زنازاده پرسیدم. حضرت فرمود: نه؛ [جایز نیست] و نه برده.»

۵۴۶-۴۵۷۹۲- (۶) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر چهار نفر علیه مردی نزد من به زنا شهادت دهند

که میان‌شان زنازاده باشد، همه آنان را حد می‌زنم؛ چرا که شهادت زنازاده نافذ نیست و امام جماعت مردم نمی‌شود.»
 ۵۴۷-۴۵۷۹۳- (۷) عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت زنازاده پرسیدم. حضرت فرمود:
 شهادت وی جز در چیز کم جایز نیست؛ آن هم در صورتی که از او شایستگی بینی.»

۵۴۸-۴۵۷۹۴- (۸) علی بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت او جایز است یا می‌تواند امام جماعت گروهی گردد؟ حضرت فرمود: شهادتش جایز نیست و امامت هم نکند.»

۵۴۹-۴۵۷۹۵- (۹) علی بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت او جایز نیست و امامت نمی‌کند.»

۵۵۰-۴۵۷۹۶- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت نوح علیه السلام سگ و خوک را در کشتی سوار کرد ولی در کشتی زنازاده را برنداشت و ناصبی، بدتر از زنازاده است.»

۵۵۱-۴۵۷۹۷- (۱۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زنازاده بدترین آن سه «۱» نفر است.»

(۱). احتمال می‌رود به قرینه احادیث بعد دو فرد دیگر سگ و خوک باشند که زنازاده از سگ و خوک بدتر باشد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۵

۵۵۲-۴۵۷۹۸- (۱۲) روایت شده است که: «ابوغزه جمحی از پیامبر صلی الله علیه و آله بدگویی می‌کرد. از او نزد پیامبر یاد شد و گفته شد که او زنازاده است. حضرت فرمود: زنازاده، بدترین آن سه نفر است؛ منظورش ابو غزه بود.»

و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله است که حضرت فرمود: «زنازاده، داخل بهشت نمی‌شود.» و در روایت دیگری آمده است که: «زنازاده هرگز رستگار نمی‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب چهاردهم از ابواب جماعت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شایسته است شهادت زنازاده جایز نباشد و امامت جماعت مردم را نکند و حضرت نوح او را در کشتی نیاورد با این که سگ و خوک را در کشتی سوار کرد.»

باب ۲۷ حکم شهادت حاجی پیش افتاده در سفر حج که به چهار پایش ظلم کرده و نمازش را سبک شمرده است

اشاره

۵۵۳-۴۵۷۹۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت حاجی ای «۱» که از دیگران سبقت می‌گیرد، جایز نیست؛ چرا که او مرکب خویش از پای در آورده و زاد و توشه‌اش را از بین برده و خویش را به رنج واداشته و به نمازش بی‌اعتنایی کرده است، پرسیدم: کرایه دهنده، شتردار و کشتی‌بان [چگونه‌اند]؟ حضرت فرمود: اینان اشکالی ندارد؛ اگر شایسته باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۵۴-۴۵۸۰۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت حاجی ای را که از دیگران پیشی می‌گرفت، تنفیذ نمی‌کرد.

۵۵۵-۴۵۸۰۱-۴۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت حاجی را که پیش از دیگران به مکه می‌رسد، تنفیذ نمی‌کرد.

(۱). کسی که حیوان سواری خود را بیازارد و خویش را به رنج بیندازد و به نمازهایش اهتمام نرزد و در نتیجه با شتاب بیشتری راه تا مکه را برود و از دیگران در مسیر به این شکل سبقت گیرد، او را «سابق الحاج» گویند- م.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هشتم از ابواب مقدمات حج، این گفته که: «قنبر گفت: این کسی است که بر همه حاجی‌ها سبقت گرفته است و این شخص، زمانی خدمت حضرت رسید که حضرت در رَحبه [مکان و میدان وسیع کوفه] بود. حضرت فرمود: خداوند خانه‌اش را نزدیک نکند؛ این [سابق الحاج نیست]؛ خاسر الحاج است؛ [یعنی زیانکار حاجیان، نه پیشتاز حاجیان]؛ حیوان را به رنج می‌افکند و نماز را سریع چون کلاغ که با شتاب نوک به زمین می‌زند انجام می‌دهد. برو نزد او و او را بیرون کن.»
و در روایت دوم، این گفته که: «ابوحنیفه هلال ماه ذی‌الحجه را در قادیسیه دید و عرفه را با ما بود، امام صادق علیه السلام فرمود: این شخص نماز ندارد! این نماز ندارد!»
و در روایت سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «برای ابوحنیفه‌ای که پیشتاز بوده، نماز نیست.»

باب ۲۸ عدم قبول شهادت فقیر متکدی

۵۵۶-۴۵۸۰۲- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت گدایی را که می‌خواست کف دست او چیزی بگذارند، رد کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: چنین کسی در شهادت امین نیست و این بدان جهت است که اگر به او بدهند، خشنود می‌گردد و اگر ندهند، ناراحت می‌شود.»

۵۵۷-۴۵۸۰۳- (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت فردی که با دستش گدایی می‌کند، ردّ می‌شود.»

۵۵۸-۴۵۸۰۴- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره کسی که دستش را به گدایی نزد مردم دراز می‌کند، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: پدرم علیه السلام شهادت وی را اگر با دست گدایی می‌کرد، جایز نمی‌دانست.»

۵۵۹-۴۵۸۰۵- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره گدایی که دستش را پیش مردم به گدایی دراز می‌کند، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: پیوسته پدرم می‌فرمود: شهادت کسی که با دست گدایی می‌کند، جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۹

باب ۲۹ عدم قبول شهادت قذف کننده و حدّ خورده شده و جواز شهادت آنها پس از توبه

اشاره

خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.

«۱» و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند.

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. «۲»
 ۵۶۰-۴۵۸۰۶- (۱) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره قذف کننده پس از آن که حدّ بر او جاری گشته است، پرسیدم که: توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: خودش را تکذیب می‌کند. پرسیدم: اگر خودش را تکذیب کرد [گفت که در شهادتش دروغ گفته است] و توبه کرد، آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۶۱-۴۵۸۰۷- (۲) کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره قذف کننده اگر خویش را تکذیب و توبه کند، پرسیدم که: آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۶۲-۴۵۸۰۸- (۳) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که مردی را قذف می‌کند و حدّ تازیانه می‌خورد سپس توبه می‌کند و جز خوبی از او نمی‌دانند، پرسیدم که: آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

[بعد حضرت پرسید: نزد شما چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند توبه‌اش بین خود و خدایش است ولی شهادتش برای همیشه پذیرفته نمی‌شود. حضرت فرمود: بد می‌گویند. پدرم می‌فرمود: اگر توبه کند و جز خوبی از او دانسته نشود، شهادتش جایز است.»

۵۶۳-۴۵۸۰۹- (۴) یکی از یاران یونس گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره فردی که زنان پاکدامن را متهم می‌سازد، پرسیدم که: آیا شهادت وی پس از حدّ خوردن اگر توبه کند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم:

توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: می‌آید و خویش را نزد امام تکذیب می‌کند و می‌گوید: من بر آن زن افترا بسته بودم و از آنچه گفته، توبه می‌کند.»

(۱). بقره ۲/۲۲۲.

(۲). النور ۲۴/۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۱

۵۶۴-۴۵۸۱۰- (۵) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره قذف کننده [افترا زننده] پرسیدم که: آیا شهادت وی پس از حد خوردن اگر توبه کند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: توبه او چیست؟ حضرت فرمود: نزد امام درباره افترا که زده خودش را تکذیب کند و پشیمان شود و از آنچه گفته است، توبه کند.»

۵۶۵-۴۵۸۱۱- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی به حدّی نمی‌رسد که آن حدّ بر او اجرا گردد و پس از آن توبه نماید مگر این که شهادت وی جایز باشد.»

۵۶۶-۴۵۸۱۲- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هیچ کس به حدّی نمی‌رسد که بر او اجرا گردد و سپس توبه کند مگر این که شهادتش جایز باشد؛ جز قذف کننده که شهادتش جایز نیست. توبه او بین خود و خدایش است.»

محمد بن الحسن شیخ طوسی قدس سره گوید: «این روایت، موافق گفته بعضی از اهل سنت است و ما بدان عمل نمی‌کنیم.»
 ۵۶۷-۴۵۸۱۳- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «قذف کننده اگر توبه کند و عادل باشد، شهادتش جایز است و خداوند-جلّ

ذکره- فرموده است: خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد و جهتی ندارد ردّ کردن شهادت کسی که خداوند او را دوست دارد و عادل است و خداوند در آنجا که از ردّ شهادت قذف کننده یاد می‌کند، قاذف توبه کننده را استثنا کرده است و فرموده است:

و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید. سپس خداوند عز و جل استثنا کرده و فرموده: مگر کسانی که بعد از آن توبه می‌کنند.»
 ۵۶۸-۴۵۸۱۴- (۹) شهادت افترا زنده جایز نیست تا آن که از افترا بی که بسته است، توبه کند و توبه‌اش آن است که در همان جایگاهی که ایستاده و گفته آنچه گفته، بایستد و خودش را تکذیب کند.

۵۶۹-۴۵۸۱۵- (۱۰) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره کسی که حدّ خورده اگر توبه کند، پرسیدم که: شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: اگر توبه کند و توبه‌اش این است که از گفته‌اش برگردد و نزد امام و مسلمانان خویش را تکذیب کند و چون چنین کرد، امام باید پس از آن، شهادت وی را بپذیرد.»
 منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۳

۵۷۰-۴۵۸۱۶- (۱۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «کسی که برای افترا زدن تازیانه خورده است، شهادتش جایز نیست و ملاحظه نمی‌کند؛ چون خداوند متعال در کتابش فرموده است: شهادت‌شان را هرگز نپذیرید.»

۵۷۱-۴۵۸۱۷- (۱۲) مردی که دست و پایش قطع شده بود [یعنی حدّ الهی بر او جاری گشته بود] نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شهادتی داد. حضرت شهادتش را جایز دانست؛ [زیرا] او توبه کرده و توبه‌اش شناخته شده بود.

۵۷۲-۴۵۸۱۸- (۱۳) امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام از جدّشان علیه السلام روایات کرده‌اند که: «مردی برای راهزنی دستش قطع شده بود، او نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شهادتی داد. حضرت درباره او از قومش تحقیق کرد، آنان درباره وی خوبی گفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت او را جایز دانست؛ چون توبه کرده و توبه‌اش دانسته شده بود.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب بیست و چهارم.

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب حدّ قذف، چیزی که بر آن دلالت دارد.

باب ۳۰ جواز شهادت مسلمانان علیه سایر ملل ولی عکس آن جایز نیست

اشاره

۵۷۳-۴۵۸۱۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت مسلمانان بر همه ملت‌ها جایز است ولی شهادت اهل ذمه [مسیحیان و یهودیانی که در پناه اسلام هستند]، بر مسلمانان جایز نیست.»

۵۷۴-۴۵۸۲۰- (۲) فقه الرضا علیه السلام: «روایت می‌کنیم که شهادت پیشگو و کاهن جایز نیست و شهادت مسلمانان درباره همه ملت‌ها جایز است ولی شهادت اهل ذمه بر مسلمانان جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۵

۵۷۵-۴۵۸۲۱- (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت صاحبان یک دین بر غیر صاحبان همان دین جایز نیست جز مسلمانان

[که شهادت‌شان بر صاحبان ادیان دیگر جایز است]؛ چرا که مسلمانان هم بر خودشان و هم بر دیگر ادیان عادلند [و شهادت‌شان جایز است].»

۵۷۶-۴۵۸۲۲- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت بردهٔ مسلمانان بر اهل کتاب جایز است.»

۵۷۷-۴۵۸۲۳- (۵) حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی کرده از این که شهادت کافر علیه مسلمان پذیرفته شود.

۵۷۸-۴۵۸۲۴- (۶) عبدالملک برای امام سجاد علیه السلام نوشت و از حضرت درباره شهادت ذمیان برای یکدیگر پرسید و حضرت برای عبدالملک مرقوم فرمود که: «پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم روایت کرد که: یهودیان همراه با مرد و زنی که زنا کرده بودند و شاهدان علیه این دو به زنا و محصن بودن شهادت داده بودند، خدمت رسول خدا آمدند.

حضرت آن دو را سنگسار کرد. حضرت فرمود: شهادت اینان در حقّ یکدیگر اگر در نزد خودشان عادل هستند، جایز است. ولی شهادت‌شان علیه مسلمانان جایز نیست مگر در همان مورد وصیت که خداوند آن را ذکر کرده است.»

۵۷۹-۴۵۸۲۵- (۷) محمّد بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسیحی‌ای که او را برای شهادتی شاهد گرفتند و پس از آن مسلمان شد، پرسیدم: آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ او بر جایگاه شهادتش باقی است.»

۵۸۰-۴۵۸۲۶- (۸) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ بچه، غلام و مسیحی پرسیدم که:

شهادتی می‌دهند و مسیحی، مسلمان می‌شود. آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۸۱-۴۵۸۲۷- (۹) امام صادق صلی الله علیه و آله بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یهودیان و مسیحیان اگر شهادت دهند و سپس مسلمان گردند، شهادت‌شان جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۷

۵۸۲-۴۵۸۲۸- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یهودی و مسیحی اگر مسلمان شوند، در صورتی که حاکم [قاضی] شهادت آنها را ردّ نکرده باشد و به شرط این که برای پذیرفته شدن شهادت‌شان مسلمان نشده باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۸۳-۴۵۸۲۹- (۱۱) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ اهل ذمه و برده که شهادتی می‌دهند و سپس ذمی مسلمان می‌گردد و برده آزاد می‌شود، پرسیدم که: آیا شهادت این دو بر آنچه این دو را بر آن شاهد گرفته شده‌اند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ اگر از آن دو پس از اسلام و آزادی خیر دانسته شود، شهادت‌شان جایز است.»

۵۸۴-۴۵۸۳۰- (۱۲) صفوان بن یحیی از امام هفتم علیه السلام دربارهٔ مردی که اجیر خود را برای شهادتی شاهد گرفته و سپس از او جدا شده است، پرسید که: «آیا شهادت او پس از آن که از او جدا می‌شود، جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

پرسیدم: یهودی‌ای که بر شهادتی شاهد گرفته شده و سپس مسلمان گردیده است، آیا شهادتش جایز است؟

حضرت فرمود: آری.»

۵۸۵-۴۵۸۳۱- (۱۳) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «اگر کافر، در حال کفر و کودک خردسال، در حال کودکی بر شهادتی شاهد گرفته شوند و آن مشرک پس از آن که مسلمان گردیده و کودک خردسال پس از آن که بالغ شود بدان شهادت دهد و هر دو پذیرفته شده باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۸۶-۴۵۸۳۲- (۱۴) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسیحی که بر شهادتی شاهد گرفته شده و سپس اسلام آورده است، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار فرمود: «این روایت، نادر و برخلاف روایات بسیاری است که ما برخی از آنها را پیشتر آوردیم و با این روایت نمی‌توان در برابر روایاتی که این گونه است، ایستاد و احتمال می‌رود که این روایت بر پایهٔ تقیه صادر شده باشد؛ چرا که مفاد این روایت، مطابق مذهب بعضی از اهل سنت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب چهاردهم از ابواب وصایا، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت یک ملت و مذهب جز بر صاحبان همان ملت و مذهب جایز نیست ولی اگر غیر از آنان را نیافتی، شهادت‌شان بر وصیت جایز است؛ چون نمی‌شود حق کسی از بین برود.»

و در روایت نهم، این گفته که: «آیا شهادت اهل یک مذهب بر غیر اهل آن مذهب جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ در صورتی که از اهل آن مذهب پیدا نشود، شهادت غیر اهل آن مذهب جایز است؛ چرا که نباید حق کسی از بین برود.» و در روایت پنجاه و هشتم از باب هجدهم از ابواب ذبایح، فرموده امام معصوم علیه السلام که: هر کس بگوید که خداوند نیز اعضا و جوارحی به سان اعضا و جوارح مخلوقات دارد، شهادتش را نپذیرید.»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۹

باب ۳۱ قبول شهادت غیر مسلم بر وصیت در مورد ضروری

اشاره

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسد، (و در آن جا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه دارید تا سوگند یاد کنند که: ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود.

و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت اولی هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند، و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود.

«۱» ۵۸۷-۴۵۸۳۳- (۱) احمد بن عمر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره فرموده خداوند عز و جل که: دو نفر عادل از خودتان را به شهادت بطلبید، یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسد (و در آنجا مسلمانی نیافتید) دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید، پرسیدم. حضرت فرمود: آن دو نفر که از خود شمایند، دو نفر مسلمان هستند و آن دو که از غیر شمایند، از اهل کتاب هستند و اگر از اهل کتاب نیافتید، پس از مجوس [بیابید]؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان همچون اهل کتاب رفتار کنید و آن، زمانی است که مرد در زمین غربت بمیرد و دو مسلمان نیابد که آن دو را شاهد بگیرد،

در این صورت دو نفر از اهل کتاب [را شاهد بگیرد].»

۵۸۸-۴۵۸۳۴-(۲) صاحب معارج گوید: «در کتب قدیمی یافتیم که نامه‌ای را که مردی از اهالی اطراف کوفه به حضرت داد در آن چند سؤال بود. یکی این که دو شاهد از یهودیان علیه یک یهودی شهادت دادند که او مسلمان شده است. حضرت فرمود: شهادت آن دو یهودی پذیرفته نمی‌شود؛ چون یهودیان تغییر سخن خدا و شهادت به باطل [دروغ] را جایز می‌دانند. ولی اگر دو شاهد از مسیحیان بر یک مسیحی یا یک یهودی یا یک مجوسی شهادت دهند که او مسلمان شده است، حضرت فرمود: شهادت این دو پذیرفته می‌شود؛ دلیل فرموده خداوند متعال: و نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی، تا ادامه آن که: و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند و کسی که تکبر نمی‌ورزد، شهادت به باطل [دروغ] نمی‌دهد.»

(۱). مانده ۵/۱۰۶-۱۰۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۱

ارجاعات

گذشت:

در باب چهاردهم از ابواب وصیت و باب پانزدهم، مناسب این باب؛ مراجعه کنید. و در روایت نهم از باب هفدهم از ابواب شهادت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و همینطور یهودیان و مسیحیان اگر مسلمان شوند، شهادت‌شان جایز است.» و باب پیشین را ملاحظه کن؛ چرا که در آن مناسب این مقام است.

باب ۳۲ حکم شهادت نابینا، ناشنوا و لال

اشاره

۵۸۹-۴۵۸۳۵-(۱) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره نابینا پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد.»

۵۹۰-۴۵۸۳۶-(۲) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره شهادت نابینا پرسیدم. حضرت فرمود: آری؛ اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد.»

۵۹۱-۴۵۸۳۷-(۳) شهادت نابینا اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد، جایز است.

۵۹۲-۴۵۸۳۸-(۴) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «شهادت نابینا بر شنیدن جایز است به سان شهادت بینا بر دیدن و همین گونه است شهادتی که بر پایه علمش می‌دهد.»

۵۹۳-۴۵۸۳۹-(۵) در پرسش‌هایی که محمد بن عبدالله حمیری از حضرت صاحب الزمان (عج) کرده است، از حضرت درباره کسی که نابیناست، پرسید که: «اگر در حال سلامتش شاهد شهادتی باشد و سپس چشمش نابینا گردد و خط خویش را نتواند ببیند تا بشناسد، آیا شهادت وی جایز است یا نه؟ و اگر با این که نابیناست، شهادت را به یاد آورد، آیا می‌تواند بر پایه شهادت خود شهادت دهد یا نه؟ حضرت پاسخ داد: اگر شهادت را به یاد بیاورد و زمان شهادت را به یاد داشته باشد، شهادتش جایز است.»

۵۹۴-۴۵۸۴۰- (۶) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت ناشنوا در خصوص قتل پرسیدم. حضرت فرمود:

سخن اول او گرفته می‌شود ولی دوّمین سخنش نه.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۳

۵۹۵-۴۵۸۴۱- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت لال اگر اشاره او معلوم و مفهوم باشد، جایز است. دختری غیرعرب را که درباره‌اش شک و تردید داشتند [که آیا کافر است یا مسلمان]، نزد رسول خدا آوردند.

حضرت به دختر فرمود: من چه کسی هستم؟ دختر اشاره‌ای به آسمان و حضرت و به مردم کرد؛ به این معنی که تو پیامبر خدا به سوی مردم هستی. حضرت فرمود: این دختر، مسلمان است. پس اسلام را به او آموختند و حضرت با مردم بر اثر بیماری، نشسته نماز خواند و مردم پشت سر حضرت ایستادند. حضرت با اشاره به آنان می‌فرمود که: بنشینید و آنان می‌نشستند. بنابراین اشاره مفهوم اگر روشن باشد، جای سخن می‌نشیند.»

ارجاعات

گذشت:

باب ششم از ابواب طلاق و باب بیست و هشتم از ابواب قضاء را ملاحظه کنید و می‌توان بر جواز شهادت نابینا، ناشنوا و لال به عموماً و اطلاقات استدلال جست.

باب ۳۳ جواز شهادت بر زن در موردی که شناسایی شود

۵۹۶-۴۵۸۴۲- (۱) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «شهادت بر اقرار زن در صورتی که رویش باز نباشد اشکالی ندارد؛ البته اگر زن شناخته شده یا کسی حاضر باشد که او را بشناسد. ولی اگر زن شناخته شده نیست و کسی که او را بشناسد هم نیست، در این صورت جایز نیست که علیه آن زن یا بر اقرار او- بی آن که رویش را باز و بدان نگاه کنند- شهادت دهند.»

متن روایت در کتاب من لا- یحضره الفقیه: «امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: شهادت بر اقرار زن در حالی که رویش باز نیست، اشکالی ندارد؛ البته زن شخصاً شناخته شده باشد یا کسی حاضر باشد که او را بشناسد. ولی این در نزد آنان جایز نیست که شاهدان بر اقرار زن شهادت دهند بدون این که رویش باز و به آن نگاه شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۵

باب ۳۴ حکم شهادت بر شهادت مرد

۵۹۷-۴۵۸۴۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره شهادت بر شهادت مرد با این که مرد در همان شهر حاضر است، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: آری؛ گرچه پشت ستونی باشد، شهادت بر شهادت جایز است. اگر او به دلیلی نمی‌تواند خود اقامه شهادت کند و این دلیل او را باز می‌دارد از این که حاضر شود و اقامه شهادت کند، بنابراین اقامه شهادت بر شهادت اشکالی ندارد.»

۵۹۸-۴۵۸۴۴- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت مردی را بر مردی جایز نمی‌دانست مگر شهادت دو مرد بر یک مرد. متن روایت در من لا یحضره الفقیه: «غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده است که:

«امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهادت مردی بر شهادت مردی را جایز نمی‌دانست مگر شهادت دو مرد بر شهادت یک مرد را.»
 ۵۹۹-۴۵۸۴۵- (۳) اگر مردی بر شهادت مردی شهادت دهد، شهادتش جایز و آن نیمی از شهادت است و اگر دو مرد عادل بر شهادت دادن مردی شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می‌گردد.

۶۰۰-۴۵۸۴۶- (۴) در مقنع: «اگر مردی بر شهادت دادن مردی شهادت دهد، شهادتش جایز و آن نیمی از شهادت است و اگر دو مرد بر شهادت یک مرد شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می‌شود گرچه کسی که بر او شهادت داده شده، همراه او در همان شهرش است.

و اگر هر دو حاضر شوند و یکی از این دو بر شهادت دادن دیگری شهادت دهد ولی رفیقش انکار کند که او را شاهد بر شهادت خویش گرفته باشد، در این صورت گفته‌ی عادل‌ترین این دو پذیرفته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۷

۶۰۱-۴۵۸۴۷- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «شهادت مردی بر مرد زنده‌ای را جایز نمی‌دانم گرچه آن مرد در یمن باشد.»

۶۰۲-۴۵۸۴۸- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «بر شهادت خودت کسی را که خیرت را می‌خواهد، شاهد بگیر. گفتند:

خداوند تو را شایسته بدارد! چگونه؟ آن شخص کم و زیاد می‌کند. حضرت فرمود: نه؛ ولی کسی را که شهادت را برایت به خاطر بسپارد و شهادت بر شهادت بر شهادت جایز نیست.»

۶۰۳-۴۵۸۴۹- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت بر شهادت را در خصوص حدّ جایز نمی‌دانست.

۶۰۴-۴۵۸۵۰- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «شهادت بر شهادت در خصوص حدّ و در حدّ کفالت، جایز نیست.»

۶۰۵-۴۵۸۵۱- (۹) شهادت بر شهادت، در حدود جایز نیست.

۶۰۶-۴۵۸۵۲- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت در حدّ کفالت و شهادت بر شهادت در حدّ جایز نیست. نامه‌ی قاضی بر قاضی در خصوص حدّ جایز نیست.»

۶۰۷-۴۵۸۵۳- (۱۱) عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که بر شهادت مردی، شهادت داده است و آن مرد آمده و گفته که من وی را شاهد نگرفته بودم، حضرت فرمود: «شهادت عادل‌ترین این دو جایز است ولی اگر عدالت این دو یکسان است، شهادتش جایز نیست.»

۶۰۸-۴۵۸۵۴- (۱۲) عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که بر شهادت مردی، شهادت داده و آن فرد آمده و گفته است که وی را شاهد نگرفته بودم، روایت کرده است که: «حضرت فرمود:

شهادت عادل‌ترین این دو جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۹

۶۰۹-۴۵۸۵۵- (۱۳) ابن‌سنان از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که بر شهادت مردی شهادت داده و آن مرد آمده و گفته که او را شاهد نگرفته بودم، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: شهادت عادل‌ترین آنها جایز است و اگر عدالت آن دو یکی است، شهادت او جایز نیست.»

باب ۳۵ قبول شهادت خواجه، ختنه نکرده و ناقص العضو

۶۱۰-۴۵۸۵۶-(۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «قدامه بن مضعون را که شراب خورده بود، نزد عمر بن الخطاب آوردند. دو نفر علیه وی شهادت دادند: یکی خواجه که همان عمرو تمیمی و دیگری معلی بن الجارود بود. یکی از این دو، شهادت دادند که او را دیده شرب خمر می‌کند و دیگری شهادت داد که او را دیده که شراب استفراغ می‌کند.

عمر، سوی مردمانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که در میان‌شان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، نظر شما چیست؟ تو همان کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو عالم‌تر از همه امتی و از همه به حق بهتر قضاوت می‌کنی. این دو نفر درباره شهادت‌شان اختلاف کرده‌اند. حضرت فرمود: این دو در شهادت‌شان اختلاف ندارند و آن کس تا شراب نخورده باشد آن را استفراغ نمی‌کند.

عمر پرسید: آیا شهادت خواجه جایز است؟ حضرت فرمود: نبودن ریش او چیزی جز نبودن و از بین رفتن بعضی از اعضاء و جوارحش نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوازدهم از ابواب جماعت فرموده امام معصوم علیه السلام: «شهادت کسی که ختنه نشده، جایز نیست.» و در روایت ابی الجوزاء مانند آن.

و بر این مفاد دلالت دارد عموم و اطلاقی که درباره پذیرش شهادت عادلان آمده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۱

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب بیع، این گفته را که: «برای حضرت نوشتم که: مردی است چند قطعه زمین دارد، می‌خواهد برای مکه برود و آبادی، چند مرحله از منزلش فاصله دارد و حدود زمینش به او داده نشده است ولی حدود چهارگانه آبادی معلوم است. او به شاهدان می‌گوید شاهد باشید که من همه آبادی را به فلانی فروختم. همان که یک حدش از کجاست و حد دوم و سوم و چهارم. (تا آنجا که گوید): آیا برای شاهدی که او را برای همه آبادی شاهد گرفته است، جایز است که شهادت به حدود همه قطعه‌های زمینی بدهد که برای این شخص در آن آبادی است؛ اگر حدود آن قطعه‌ها را به گفته گروهی از اهالی این آبادی می‌شناسد و آنان عادل باشند؟ حضرت فرمود: آری؛ بر یک چیز مفهوم و شناخته شده، شهادت دهند- ان شاء الله-...» ملاحظه کنید.

باب ۳۶ حکم شهادت شهود به حدود ملک

باب ۳۷ چهار شاهد در زنا و دو شاهد در غیر آن

اشاره

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند ...

«۱» و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنها قرار دهد. «۲»

(۱). بقره ۲/۲۸۲.

(۲). نساء ۴/۱۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۳

۶۱۱-۴۵۸۵۷- (۱) ... از محمد بن سنان روایت کرده است که: «حضرت رضا علیه السلام در پاسخی که به پرسش‌های وی داده نوشته است: در زنا چهار شاهد قرار داده شده و در باقی حقوق، دو شاهد به دلیل سختی حد زناکار محصن؛ چرا که در خصوص وی قتل ثابت است. بنابراین درباره‌ی وی شهادت، مضاعف و تشدید شد، است؛ چون خودش کشته می‌شود و نسب فرزندش از بین می‌رود و ارث‌بری فاسد می‌گردد.»

۶۱۲-۴۵۸۵۸- (۲) امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه که خدمت امام رسیده بود، در روایتی فرمود: «کدام نزد خدا بزرگ‌تر است، زنا یا قتل نفس؟ او گفت: قتل نفس. حضرت فرمود: خداوند در قتل نفس دو شاهد قرار داده ولی در زنا چهار شاهد و اگر بنا بر قیاس بود، چهار شاهد باید در قتل نفس باشد؛ چون قتل نفس بزرگ‌تر است.»

۶۱۳-۴۵۸۵۹- (۳) ابوحنیفه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه است که در قتل، دو شاهد جایز است ولی در زنا جز چهار شاهد جایز نیست؛ با این که قتل سخت‌تر از زناست؟

حضرت فرمود: چون قتل یک کار است ولی زنا دو کار؛ لذا در زنا جز چهار شاهد جایز نیست.

دو شاهد بر مرد و دو شاهد بر زن.»

مشابه این روایت؛ بعضی از یاران‌مان از ابوحنیفه روایت کرده است. او گوید: «امام به من گفت:

ای ابوحنیفه، چه چیزی نزد شماست؟

ابوحنیفه گوید: گفتم: نزد ما در این باره جز گفته‌ی عمر نیست که خداوند در شهادت دو کلمه را بر بندگان گرفته است. ابوحنیفه گوید: امام به من فرمود: این گونه نیست ای ابوحنیفه. ولی زنا در آن دو حد است و جایز نیست مگر این که دو نفر بر یک نفر شهادت دهند؛ چون مرد و زن هر دو باید حد بخورند. ولی قتل بر قاتل اجرا می‌گردد و از مقتول دفع می‌شود.»

۶۱۴-۴۵۸۶۰- (۴) در علل احکام که فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام آورده است، آمده که: «حضرت فرمود:

تنها به این دلیل مردم مأمور به اذان شدند ... (تا آن که گوید): و بعد از تکبیر دو شهادت قرار گرفت؛ چون شروع ایمان همان یکتاپرستی و اقرار به یگانگی خداوند و اقرار به رسالت رسول است و اطاعت این دو و معرفت‌شان همراه است و باز به این دلیل که اصل ایمان همین دو شهادت است؛ لذا دو شهادت، دو شهادت قرار گرفت آن گونه که خداوند در دیگر حقوق دو شاهد قرار داده است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۵

۶۱۵-۴۵۸۶۱- (۵) صفوان جیال گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: در غدیرخم دوازده هزار نفر حضور داشتند که به نفع امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت می‌دادند ولی ایشان نتوانستند حق خویش را بگیرند و این در حالی است که فردی از شما مالی

دارد [حقّ از دست رفته] و دو شاهد دارد، او حقّ خویش را می‌گیرد! اما عاقبت، حزب خدا درباره‌ی علی علیه السلام پیروزند.»
 ۶۱۶-۴۵۸۶۲- (۶) عمر بن یزید گوید: «امام صادق علیه السلام بی آن که سوالی کرده باشم، خود فرمود: ای اباحفص، شگفت آور است آنچه علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام دید! ده هزار شاهد داشت ولی نتوانست حقّ خود را بگیرد، با این که فرد با دو شاهد حقّ خود را می‌گیرد...»

۶۱۷-۴۵۸۶۳- (۷) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر من باشم، اولین شهادتی که شهادت می‌دهد نخواهم بود. منظور در شهادت به زناست.»

۶۱۸-۴۵۸۶۴- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من دوست ندارم که نخستین شاهد از چهار شاهد باشم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و سوم از باب هفتم از ابواب مقدمات، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خداوند عز و جل در قتل نفس دو شاهد پذیرفته است ولی در زنا جز چهار شاهد پذیرفته است.»

و در روایت چهل و پنجم، مانند آن.

و در روایت چهل و نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چگونه در قتل به دو شاهد راضی شده ولی در زنا جز به چهار شاهد تن نداده است؟»

و در روایت چهل و نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ای ابوحنیفه، قتل نزد تو سخت تر است یا زنا؟»

او گفت: قتل. حضرت فرمود: پس چگونه است که خداوند در قتل به دو شاهد دستور داده ولی در زنا به چهار شاهد؟»

و در روایت پانزدهم از باب هفدهم از ابواب اذان، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پس دو شهادت، دو شهادت قرار داد؛ آن گونه که در همه حقوق دو شاهد قرار داده شده است.»

و در باب نوزدهم از ابواب قضاء، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۷

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب دهم از ابواب حدّ زنا، چیزی که بر آن دلالت دارد.

و در روایت نهم و دهم از همین باب، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «من اولین شاهد از چهار شاهد نخواهم بود. ترس آن دارم که بعضی از شاهدان وحشت کنند و شهادت ندهند و در نتیجه تازیانه بخورم.»

و در روایات باب سی و ششم، چیزی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۳۸ اثبات حقّ مالی به شهادت شاهد مرد و سوگند مدّعی یا به شهادت دو زن و سوگند مدّعی یا به شهادت یک مرد و دو زن

۶۱۹-۴۵۸۶۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته با یک شاهد و سوگند صاحب حق حکم می‌داد.»

۶۲۰-۴۵۸۶۶- (۲) حماد بن عیسی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پدرم برایم روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند حکم می‌داد.»

۶۲۱-۴۵۸۶۷- (۳) حماد بن عیسی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند [صاحب حق] حکم می‌کرد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۹

۶۲۲-۴۵۸۶۸- (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که از مردی حقی طلبکار است و تنها یک شاهد دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند صاحب حق حکم می‌داد و این در خصوص دین بود.»

۶۲۳-۴۵۸۶۹- (۵) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک مرد به همراه سوگند طلبکار تنها در خصوص بدهی حکم می‌داد.»

۶۲۴-۴۵۸۷۰- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک شاهد و سوگند مدعی حکم می‌داد.

۶۲۵-۴۵۸۷۱- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل علیه السلام شهادت یک شاهد و سوگند صاحب حق را برایم آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام هم بدان در عراق حکم می‌کرد.»

۶۲۶-۴۵۸۷۲- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله با سوگند همراه با یک شاهد حکم می‌داد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم در عراق بدان حکم می‌داد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۱

۶۲۷-۴۵۸۷۳- (۹) امام صادق علیه السلام در نامه‌ای که بر مفضل بن عمر نوشت، فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد به همراه سوگند مدعی حکم می‌داد و حق مسلمان را باطل نمی‌کرد و شهادت مؤمن را رد نمی‌نمود.»

۶۲۸-۴۵۸۷۴- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص بدهی، شهادت یک مرد و سوگند صاحب حق را جایز می‌دانست ولی در خصوص هلال ماه، جز دو شاهد عادل را جایز نمی‌دانست.»

۶۲۹-۴۵۸۷۵- (۱۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پدرم فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر و سوگند طرف دعوی حکم می‌داد ولی در هلال ماه نمی‌پذیرفت مگر این که دو شاهد عادل باشد.»

۶۳۰-۴۵۸۷۶- (۱۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک شاهد و سوگند مدعی حکم می‌داد.

۶۳۱-۴۵۸۷۷- (۱۳) و پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایه شهادت یک نفر به همراه سوگند مدعی حکم می‌کرد و حق مسلمان را باطل نمی‌کرد و شهادت مؤمن را رد نمی‌نمود.

۶۳۲-۴۵۸۷۸- (۱۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته شهادت یک شاهد را به همراه سوگند طلبکار در خصوص فقط اموال، جایز می‌دانست و این فرموده امیرالمؤمنین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام است.

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۴۷۱

۶۳۳-۴۵۸۷۹- (۱۵) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل، خدمت امام باقر رسیدند و از حضرت درباره یک شاهد و سوگند پرسیدند. حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند حکم داد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد شما در کوفه بدان حکم کرد. آن دو گفتند: این برخلاف قرآن است! حضرت فرمود: کجا آن را خلاف قرآن یافتید؟ آن دو گفتند: خداوند تبارک و تعالی می گوید: و دو نفر عادل از خودتان را شاهد بگیرید. حضرت باقر علیه السلام به آن دو فرمود: آیا فرموده خداوند که: دو عادل را از خودتان به شهادت گیرید، این است که شهادت یک نفر و سوگند را نپذیرید؟ سپس حضرت فرمود:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود که عبدالله بن قفل تیممی که همراهش زره طلحه بود، گذر کرد. حضرت به او فرمود: این زره طلحه است که به سرقت و خیانت در روز درگیری بصره گرفته شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۳

عبدالله بن قفل به حضرت گفت: میان من و خودت همان قاضی ای که برای مسلمانان پسندیده‌ای، قرار بده. حضرت، شریح را میان خود و عبدالله بن قفل حکم قرار داد. امیرالمؤمنین علی به شریح گفت: این زره طلحه است که در روز درگیری بصره به سرقت و خیانت گرفته شده است.

شریح به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، بر فرموده خودتان بینه (دو شاهد) بیاورید. حضرت، امام حسن علیه السلام را آورد. او شهادت داد که آن زره طلحه است که به خیانت و سرقت در روز درگیری بصره گرفته شده است. شریح گفت: این یک شاهد است و من با یک شاهد حکم نمی کنم تا آن که شاهد دیگری هم همراه آن باشد. حضرت، قبر را خواست. او هم شهادت داد که این زره طلحه است و در روز بصره [جنگ جمل] به خیانت و سرقت رفته است.

شریح گفت: این برده است و من با شهادت برده حکم نمی دهم. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام خشمگین گشت و فرمود: این زره را بگیرد؛ شریح سه بار به ستم و جور حکم داد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: شریح از جایگاه خویش کنار رفت و گفت: من میان دو نفر حکم نمی کنم تا به من بگویی که از کجا سه بار قضاوت از روی ستم داشته‌ام.

حضرت به او فرمود: وای بر تو! چون من به تو گفتم که این زره طلحه است که در روز بصره [جنگ جمل] به خیانت و سرقت رفته است، تو گفتی که بر گفته‌ات بینه (دو شاهد) بیاور با این که رسول خدا فرمود: هر کجا که غلولی [یعنی چیزی که از بیت‌المال به خیانت برده شده] یافت شد، بدون بینه گرفته می شود. ولی من گفتم تو روایت را نشنیده‌ای، این یک قضاوت از روی ستم؛ سپس امام حسن علیه السلام را آوردم و او شهادت داد و تو گفتی این یک شاهد است و من با شهادت یک نفر حکم نمی کنم تا آن که همراه وی دیگری هم باشد؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر و سوگند حکم می کرد. این دو قضاوت از روی ستم؛ سپس قبر را آوردم و او شهادت داد که آن زره طلحه است و به خیانت در روز درگیری بصره برده شده است و تو گفتی که این برده است و من بر پایه شهادت برده حکم نمی دهم؛ با این که شهادت برده- اگر برده عادل باشد- مشکلی ندارد. (این سه قضاوت از روی ستم). سپس حضرت فرمود: ای شریح، وای بر تو! امام مسلمانان بر بزرگ‌تر از این امور بر مسلمانان امین دانسته شده است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۵

۶۳۴-۴۵۸۸۰- (۱۶) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود و

مانند همین روایت را آورده است و افزوده که: سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: اولین کسی که شهادت برده را نپذیرفت «رمع» [منظور عمر است] بود.»

۶۳۵-۴۵۸۸۱- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر همراه با سوگند صاحب حق حکم می‌داد.»

۶۳۶-۴۵۸۸۲- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول صلی الله علیه و آله شهادت یک شاهد را همراه با سوگند صاحب حق اگر سوگند بخورد که آن حق است، جایز دانست.»

۶۳۷-۴۵۸۸۳- (۱۹) جابر بن عبدالله گوید: «جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و برای حضرت دستور آورد که با سوگند و یک شاهد [حق را] بگیرد.»

۶۳۸-۴۵۸۸۴- (۲۰) ... امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و دستور حجامت کردن و این که سوگند (صاحب حق) همراه با یک شاهد را بپذیرم، آورد.»

۶۳۹-۴۵۸۸۵- (۲۱) امام رضا علیه السلام فرمود: «ابو حنیفه به امام جعفر صادق علیه السلام گفت: چگونه با سوگند همراه با یک شاهد حکم می‌دهید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان حکم کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم نزد شما بدان حکم داد. ابوحنیفه خندید! امام صادق علیه السلام فرمود: شما با شهادت یکی، حکم به شهادت صد نفر می‌دهید؟ ابوحنیفه گفت: نمی‌کنیم. حضرت فرمود: بله می‌کنید. صد نفر شهادت می‌دهند، شما یک نفر را می‌فرستید و آن یک نفر درباره آنان تحقیق می‌کند. سپس شهادت آنان را به گفته این یک نفر جایز می‌دانید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۷

۶۴۰-۴۵۸۸۶- (۲۲) احمد بن محمد ابی نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام گفت: شما به یک شاهد و سوگند اکتفا می‌کنید؟ حضرت فرمود: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان حکم کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان شما بدان [شاهد و سوگند] حکم داده است. ابوحنیفه تعجب کرد!

امام صادق علیه السلام فرمود: از این عجیب‌تر این است که شما با یک شاهد درباره صد شاهد حکم می‌کنید و به شهادت آنان، با گفته یک شاهد اکتفا می‌کنید! ابوحنیفه به حضرت گفت: ما نمی‌کنیم.

حضرت فرمود: بله شما یک مرد را می‌فرستید، او درباره صد شاهد تحقیق می‌کند و شما بر اساس گفته آن یک نفر شهادت آنان را با این که او یک فرد است، جایز می‌دانید.»

۶۴۱-۴۵۸۸۷- (۲۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر اختیار با ما بود، ما شهادت یک مرد را در صورتی که خوبی او معلوم بود، با سوگند طرف در خصوص حقوق مردم جایز می‌دانستیم ولی درباره حقوق خدا یا رؤیت هلال ماه، نه.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «این روایت را ما باز بر این حمل می‌کنیم که حضرت بر پایه یک شاهد و سوگند در خصوص حقوق مردم که همان دین [بدهی] باشد، حکم می‌داد نه حقوق دیگری غیر از دین [بدهی] و این به دلیل بیانی است که در روایات پیشین آمده است.»

۶۴۲-۴۵۸۸۸- (۲۴) حماد بن عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دین [بدهی] شهادت یک مرد و سوگند مدعی را جایز می‌دانست.»

۶۴۳-۴۵۸۸۹- (۲۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام خیانت ابن هرمه را دریافت. او مسؤول بازار اهواز بود. حضرت به رفاعه نوشت: «چون نامه‌ام را خواندی، ابن هرمه را از بازار برکنار کن و در برابر دیدگان مردم او را بازداشت و زندانی اش کن و جارچی، ماجرای او را باز گوید و به کار گزارانت نامه بنویس و نظر مرا درباره وی به آنان اعلام کن و در این باره غفلت و تفریط تو را

نگیرد که نزد خدا هلاک می‌شوی و تو را به بدترین شکل عزل خواهیم کرد و تو را از این کار در پناه خدا قرار می‌دهم و چون روز جمعه شود، او را از زندان بیرون کش و سی و پنج تازیانه به او بزن و او را در بازارها بگردان و هر کس که علیه ابن هرمه شاهی آورد، او را علاوه بر داشتن یک شاهد سوگند بده و از درآمد ابن هرمه،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۹

هر چه علیه او شاهد شهادت داده به این شخص بده و دستور بده که او را با خواری و ذلت و دشنام به زندان برند و دو پایش را در بند کن و به هنگام نماز او را بیرون بیاور و مگذار که او با کسی که به نزد وی غذا و آب و لباس و زیرانداز می‌برد، خلوت کند و مگذار که کسی نزد وی برود که دفاع و خصومت را به وی یاد و به او امید رهایی بدهد و اگر ثابت شد نزد تو کسی است که به او چیزی یاد داده که به آن به مسلمانی ضرر برساند، آن کس را با تازیانه بزن و زندانی‌اش کن تا توبه کند و دستور بده که زندانیان را در شب به فضای باز زندان ببرند تا تفریح کنند جز ابن هرمه؛ مگر این که از مرگش بترسی که در این صورت او را به همراه زندانیان به حیاط زندان ببر و اگر دیدی که توان و قدرت دارد، او را پس از سی روز، سی و پنج تازیانه دیگر پس از سی و پنج تازیانه اول بزن و کاری را که درباره بازار می‌کنی و کسی را که پس از این خیانتکار انتخاب می‌کنی، به من گزارش بده و حقوق این خیانتکار را قطع کن.»

۶۴۴-۴۵۸۹۰- (۲۶) منصور بن حازم گوید: «فرد مورد اعتمادی از ابوالحسن علیه السلام برایم روایت کرد که حضرت فرمود: اگر دو زن برای طلبکار شهادت دادند و خودش سوگند خورد، آن جایز است.»

۶۴۵-۴۵۸۹۱- (۲۷) یونس از کسی که روایت کرده است؛ او گوید: «استخراج (و اثبات) حقوق، چهار گونه است: با شهادت دو مرد عادل؛ و اگر دو مرد عادل نبود، یک مرد و دو زن؛ و اگر دو زن نبود، یک مرد و سوگند مدعی؛ و اگر یک شاهد هم نبود، سوگند مدعی علیه. ولی اگر مدعی علیه سوگند نخورد و سوگند را به مدعی برگرداند، سوگند بر مدعی واجب است که سوگند بخورد و حقی را بگیرد. در نتیجه اگر سوگند نخورد، چیزی برای او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۱

۶۴۶-۴۵۸۹۲- (۲۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را با سوگند طلبکار در خصوص بدهی جایز دانست. طلبکار به خدا سوگند می‌خورد که حقیش ثابت است.»

محمد بن الحسن [شیخ طوسی قدس سره] در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که این روایت مجمل را بر روایت مقید اول حمل کنیم و آن این که چون حق در باب دیدن با شهادت یک مرد و سوگند مدعی ثابت می‌شود، همینطور با شهادت دو زن و سوگند مدعی ثابت می‌گردد و شهادت یک زن در این حال جایز نیست.»

۶۴۷-۴۵۸۹۳- (۲۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل که: اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، فرمود: «دو زن در خصوص شهادت، برابر با یک مرد است؛ بنابراین اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن بود که شهادت را بپا دارند، بر پایه شهادت آنان حکم می‌گردد. (تا آن که گوید): زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چرا دو زن در شهادت و ارث، برابر با یک مرد است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن، این حکمی است از پادشاهی عادل و حکیم که ظلم و جور نمی‌کند و تمایل به یک طرف ندارد. آنچه از شما باز دارد، برای او سودی ندارد و آنچه به شما بدهد، از او کم نمی‌سازد. ولی او با دانش خود تدبیر می‌کند. ای زن، این بدان جهت است که شما دین و عقلتان ناقص است.»

زن گفت: ای رسول خدا، نقص دین ما چیست؟ حضرت فرمود: یکی از شما نیمی از عمرش را می‌نشیند و به خاطر حیض بودن نماز نمی‌خواند و شماها زیاد لعن و کفران نعمت می‌کنید.

یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند، آن مرد به او نیکی می‌کند و نعمت می‌دهد ولی اگر یک روز دست مرد تنگ شود

یا با زن درگیر گردد، زن به او می‌گوید: من هرگز از تو خیری ندیده‌ام!»
 ۶۴۸-۴۵۸۹۴-(۳۰) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن به تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و نهم از باب هشتاد و نهم از ابواب اطعمه، فرموده امام صادق علیه السلام که: «سرکه و سوغند با یک شاهد را جبرئیل از آسمان آورد.»
 منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۳

باب ۳۹ حکم شهادت دو عادل بر کفر کافر و جادوگری جادوگر

اشاره

۶۴۹-۴۵۸۹۵-(۱) مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زندقه اگر دو مرد عادل خوشنام علیه او شهادت و هزار نفر به پاکی او شهادت می‌دادند، حکم می‌کرد شهادت دو مرد جایز و شهادت هزار نفر باطل است؛ چرا که زندقه و کفر، دینی است که شخص، آن را پنهان می‌دارد.»
 ۶۵۰-۴۵۸۹۶-(۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته شهادت دو مرد عادل خوشنام را بر مردی مبنی بر این که زندقه [کافر شده] است، جایز می‌دانست؛ گرچه هزار نفر به پاکی وی شهادت می‌دهند و شهادت هزار نفر را باطل می‌کرد؛ چون کفر، دینی است که شخص پنهان می‌دارد.»
 ۶۵۱-۴۵۸۹۷-(۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام زندقه را توبه می‌داد. ولی کسی را که در اسلام متولد شده بود، توبه نمی‌داد و پیوسته شهادت دو مرد عادل را بر مردی مبنی بر این که او زندقه است، می‌پذیرفت؛ گرچه هزار نفر به پاکی او شهادت دهند و به شهادت هزار نفر توجهی نمی‌کرد.
 ۶۵۲-۴۵۸۹۸-(۴) از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ساحر سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر دو مرد عادل بیابند و علیه او شهادت دهند، خون او حلال است.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر دو مرد عادل بر مردی از مسلمانان شهادت دهند که او سحر کرده است، کشته می‌شود.»
 ۶۵۳-۴۵۸۹۹-(۵) حضرت علی علیه السلام فرمود: هرگاه دو مرد عادل مسلمان علیه مرد مسلمانی شهادت دهند که او جادوگری می‌کند کشته می‌شود

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هشتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، مناسب این باب.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۵

باب ۴۰ حکم شهادت بعضی از ورثه بر آزادی بردگان مملوکشان

اشاره

۶۵۴-۴۵۹۰۰- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که از دنیا رفته و یک برده ملکی به جای گذاشته است و بعضی از وارثان شهادت داده‌اند که او آزاد است، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت او در مقدار سهم خودش تنفیذ می‌شود و برده مملوک در بخش متعلق به غیر او از وارثان برای آزادسازی خویش تلاش می‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و چهارم از ابواب عتق. و نیز باب چهارم از ابواب اقرار مناسب این باب.

باب ۴۱ حکم کسی که شهادت او را قضات عامه قبول ندارند

اشاره

۶۵۵-۴۵۹۰۱- (۱) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شریک [نام یکی از قاضیان اهل سنت] شهادت ما را نمی‌پذیرد. راوی گوید: امام فرمود: خودتان را خوار نکنید؛ [یعنی برای شهادت دادن نروید].»

۶۵۶-۴۵۹۰۲- (۲) به امام صادق علیه السلام گفته شد: «شریک، شهادت ما را نمی‌پذیرد. حضرت فرمود: خودتان را ذلیل نکنید.»

۶۵۷-۴۵۹۰۳- (۳) ابوکهمس گوید: «در خصوص شهادتی که بر من لازم بود، نزد شریک رفتم. او به من گفت: چگونه شهادت تو را جایز بدانم با این که تو منسوب به چیزی هستی که بدان منتسب هستی! ابوکهمس گوید: پرسیدم: آن چیست؟ [یعنی من به چه چیزی منسوب هستم] او گفت: رفض [یعنی رافضی بودن]. ابوکهمس گوید: من گریستم و سپس گفتم: تو مرا به گروهی منتسب می‌سازی که من می‌ترسم از آنان نباشم! پس از آن، شریک شهادت مرا جایز دانست و مشابه این قضیه برای ابن ابی یعفور و فضیل سکره، اتفاق افتاده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه از ابواب جهاد نفس، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۷

باب ۴۲ قبول شهادت کبوترباز و مسابقه دهنده با این شرط که فاسق نباشند

اشاره

۶۵۸-۴۵۹۰۴- (۱) علاء بن سیّابه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت کبوترباز پرسیدم. حضرت فرمود: اگر به گناه شناخته نمی شود، اشکالی ندارد.»

۶۵۹-۴۵۹۰۵- (۲) علاء بن سیّابه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره شهادت کسی که کبوتربازی می کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر به گناه شناخته نشود، اشکالی ندارد.»

گفتم: کسانی که نزد ما هستند، می گویند عمر گفته است که کبوترباز شیطان است! حضرت فرمود:

سبحان الله! آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان به هنگام شرط بندی می روند و صاحبش را لعن می کنند؛ به استثنای سم، شتر، پر و تیر؟ که فرشتگان در این موارد حاضر می شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسامه بن زید مسابقه گذاشت و اسب را دواند.»

۶۶۰-۴۵۹۰۶- (۳) علاء بن سیّابه گوید: «شنیدم که او [امام معصوم علیه السلام] می فرمود: شهادت کبوترباز اشکالی ندارد و شهادت مسابقه دهنده که بر آن شرط بندی می کند، اشکالی ندارد؛ چرا که رسول خدا اسب را دواند و مسابقه گذاشت و می فرمود: فرشتگان برای شرط بندی در خصوص شتر و اسب و تیراندازی حاضر می شوند و غیر از اینها، قمار و حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب بیست و چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «شهادت متهم جایز نیست. (تا آن که گوید): و نیز کسانی که با سگ ها، کبوتر و خروس ها بازی می کنند؛ مادامی که اینها بر عمل شان پایدار هستند.»

باب ۴۳ حکم شهادت بر گناه، ربا و طلاق برخلاف سنت

۶۶۱-۴۵۹۰۷- (۱) امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرده اند که فرمود: «مردی از انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

ای رسول خدا، دوست می دارم که شما بر بخششی که به پسر می کنم، شاهد من باشید. حضرت فرمود: جز او فرزندی نداری؟ گفت: بله، دارم. حضرت فرمود: آیا به آنها هم مانند او بخشیده ای؟

گفت: نه. حضرت فرمود: ما گروه پیامبران بر انحراف شاهد نمی شویم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۹

۶۶۲-۴۵۹۰۸- (۲) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده اند که: «حضرت شهادت در ربا و جور و انحراف را باطل می کرد و اگر شهود می گفتند ما نمی دانستیم، آنان را رها می کرد و اگر می دانستند، آنان را تعزیر

می‌کرد.»

۶۶۳-۴۵۹۰۹-(۳) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت در ربا و جور را باطل می‌کرد. اگر شاهدان می‌گفتند: نمی‌دانستیم، آزادشان می‌کرد و چون می‌دانستند، تعزیرشان می‌نمود.

۶۶۴-۴۵۹۱۰-(۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شاهد کسی که طلاق می‌دهد، برخلاف سنت [پیامبر صلی الله علیه و آله] مشو.»

باب ۴۴ حکم شهادت بر زمینی که چیزی در آن دفن شده است

۶۶۵-۴۵۹۱۱-(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر چیزی در زمین دفن می‌کنی، بر آن زمین شاهد بگیر؛ چرا که زمین چیزی را به تو نمی‌دهد.»

مجلسی قدس سره در کتاب روضه المتقین گوید: «چون شخص بسیار می‌شود که فراموش می‌کند یا می‌میرد و وارث از این جریان اطلاعی ندارد و در نتیجه حق آنان ضایع می‌گردد.

و ممکن است که منظور از این روایت، تاکید در شاهد گرفتن باشد؛ چرا که غالباً مردم اگر شاهدانی نباشد، مال را انکار می‌کنند.»
۶۶۶-۴۵۹۱۲-(۲) زید زراد در اصلش [کتاب] گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: راز خود را از هر کس پنهان دار و رازت از دو لب بیرون نبر؛ چرا که هر چه از یکی بگذرد، آن آشکار است و چون در زمین چیزی را دفن می‌کنی و آن را به امانت نزد زمین می‌نهی، بر زمین «۱» شاهد بگیر؛ چرا که زمین امانتت را هرگز به تو باز نمی‌گرداند.»

(۱). این حدیث با حدیث قبلی در تضاد است؛ ممکن است سقطی یا تصحیفی در کار باشد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۱

باب ۴۵ حکم پس گرفتن شهادت

۶۶۷-۴۵۹۱۳-(۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که بخواهد شهادتش را از ما پس گیرد، به او پس می‌دهیم.»
۶۶۸-۴۵۹۱۴-(۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که نزد ما شهادتی بدهد و پس از آن باز گردد و بخواهد که شهادتش را از ما پس گیرد، ما شهادتش را به او پس می‌دهیم. منظور حضرت تا زمانی است که حکم [قاضی] قطعی نشده باشد.»

باب ۴۶ حکم شهادت بر شنیده‌های گذشته در نسب، وفات، وقف‌ها و ...

۶۶۹-۴۵۹۱۵-(۱) از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که خانه‌ای از آن اوست و در آن خانه پنجاه یا شصت سال نشسته است، پس از آن مردی بر او در می‌آید و ادعا می‌کند که خانه مال اوست و اصل «۱» هم ثابت می‌کند که خانه از آن اوست (مدعی) و آن کس که خانه در دستش است، می‌گوید: من این خانه را از مردی که منقرض شده‌اند، خریده‌ام و شاهدان هم منقرض شده‌اند و گروهی را می‌آورد که شهادت بر شنیدن می‌دهند؛ یعنی شهادت می‌دهند که شنیده‌اند این شخص خانه را آن گونه که می‌گوید خریده است، حضرت فرمود: «اگر شهادت دهند که این خانه را از خویشاوندان این مدعی‌ای که ادعای خانه را به واسطه‌ی آنان می‌کند خریداری کرده است، ادعای او ساقط می‌شود و گرنه او بر اصل خویش هست و تنها شهادت بر شنیدن درباره‌ی امور قدیمی از قبیل نسب، وفات، وقف‌ها و مانند آن جایز است.»

باب ۴۷ حکم شهادت کسی که به همراه شاهد مورد وثوق، نزد حاکم شهادت می‌دهد

۶۷۰-۴۵۹۱۶- (۱) عالم علیه السلام فرمود: «اگر برادر مؤمنت بر مردی حق دارد ولی آن مرد حق او را نمی‌دهد و برادر مؤمنت تنها یک شاهد دارد ولی شاهد مورد اعتماد است و تو از شاهد درباره شهادتش تحقیق می‌کنی، اگر او نزد تو شهادت داد، تو همراه وی نزد حاکم به مثل شهادت وی شهادت بده تا حق برادر مسلمان از بین نرود.»

(۱). ظاهراً اصل در اینجا به معنای دلیل و مدرک است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۳

۶۷۱-۴۵۹۱۷- (۲) شیخ طوسی گوید: «عده‌ای از ابوالحسن محمد بن احمد بن داوود و ابوعبدالله حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه به من خبر دادند که آن دو گفته‌اند: از اشتباه‌هایی که محمد بن علی شلمغانی در دین در باب شهادت کرده است از عالم علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر برای برادر مؤمن تو بر مردی حقی است که به او نمی‌دهد و برادر مؤمن جز یک شاهد ندارد و شاهدش مورد اعتماد است، تو به شاهدش مراجعه می‌کنی و درباره شهادتش از وی می‌پرسی و تحقیق می‌کنی. پس اگر نزد تو شهادت داد، تو هم همراه وی نزد حاکم مثل شهادت وی شهادت می‌دهی تا حق مرد مسلمان از بین نرود و عبارت از ابن بابویه است و او گوید: این دروغی است از وی که ما آن را نمی‌شناسیم و در جای دیگر گفته است که: در آن دروغ است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۵

کتاب حدود و تعزیرات**اشاره**

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۷

فصل اول: باب‌های احکام عمومی حدود**باب ۱ فواید حدّ و لزوم اجرای آن بر شخص فرومایه و شریف، حرمت تعطیل و تأخیر و تجاوز از حدّ****اشاره**

او زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده، و زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد و همین گونه روز قیامت [از قبرها خارج می‌شوید] بیرون آورده می‌شوید.

«۱» ۶۷۲-۴۵۹۱۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «حدّی که در زمین اجرا می‌شود، رشدآورتر از چهل شبانه روز باران بر زمین است.»

۶۷۳-۴۵۹۱۹- (۲) امام کاظم علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد، بیان داشت: «منظور این نیست که خداوند با باران زمین را زنده می‌سازد، بلکه مردانی را بر می‌انگیزد که آنان عدل را احیا می‌کنند و زمین با احیای عدل زنده می‌شود و اجرای یک حدّ برای زمین، از باران چهل صبح [روز] سودمندتر است.»

۶۷۴-۴۵۹۲۰- (۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجرای یک حدّ، از باران چهل صبح

[روز] بهتر است».

(۱). روم، ۳۰/۱۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۹

۶۷۵-۴۵۹۲۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت حکومت (قضاوت) امام عادل، از عبادت هفتاد سال برتر است و حدی که برای خدا در زمین اجرا می‌شود، از باران چهل صبح [روز] برتر است».

۶۷۶-۴۵۹۲۲- (۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یک روز از حکومت امام عادل از باران چهل روز بهتر است و یک حد که در زمین اجرا می‌شود، از عبادت شصت سال برتر است».

۶۷۷-۴۵۹۲۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم اقامه حدود خدا را طلب می‌کرد؛ اگر چه در هیچ یک از امور دنیا ترغیب نمی‌کرد. پس [به خاطر اهتمام حد و دوری از دنیا] گناهی بر او ننویسد».

۶۷۸-۴۵۹۲۴- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی خوشبخت نمی‌شود، جز با اجرای حدود الهی و کسی بدبخت نمی‌شود جز با تزییع حدود الهی».

۶۷۹-۴۵۹۲۵- (۸) زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ پاکم ساز. خداوند تو را پاکیزه بدارد؛ چرا که عذاب دنیا از عذاب دائمی آخرت آسان‌تر است. حضرت فرمود: از چه گناهی تو را پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام. حضرت به وی فرمود: آیا تو شوهرداری یا نه؟ آن زن عرض کرد: شوهر دارم. حضرت فرمود: آیا شوهرت نزد تو حاضر بود یا غایب از تو؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و زایمان کن، آن‌گاه نزد من بیا و چون زن رفت- به گونه‌ای که سخن حضرت را نمی‌شنید- حضرت فرمود: خدایا، این یک شهادت. پس از مدتی، آن زن نزد حضرت آمد و عرض کرد: زایمان کردم؛ هم اکنون مرا پاک ساز. حضرت- به گونه‌ای که آن زن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۱

را نمی‌شناسد- پرسید: ای کنیز خدا، تو را از چه پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آیا آن زمان که چنین کاری کردی، شوهر داشتی؟

آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: شوهرت حاضر بود یا غایب؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و فرزندان را شیرده؛ دو سال کامل آن گونه که دستور خداست. راوی گوید: زن بازگشت و چون به جایی رسید که سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این دو شهادت و چون دو سال گذشت، زن آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، دو سال به این بچه شیر داده‌ام؛ هم اکنون مرا پاک ساز. حضرت- به گونه‌ای که گویا آن زن را نمی‌شناسد- از وی پرسید:

تو را از چه پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آن زمان که چنین کردی، شوهر داشتی؟ آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: آیا شوهرت آن زمان که چنین کردی، غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: وی حاضر بود. حضرت فرمود: برو و از فرزندان سرپرستی کن تا آن زمان که فرزندان، درک خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاه سقوط نکند. آن زن در حالی که می‌گریست، بازگشت. چون زن رفت و دیگر سخن امام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این سه شهادت. عمرو بن حرث در بین راه با این زن روبه رو شد.

از وی پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ آن زن گفت: من به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده و از وی درخواست کرده‌ام که مرا پاک سازد [اما] ایشان به من فرموده است: از فرزندان سرپرستی کن تا زمانی که عقل خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد

و در چاهی سقوط نکند و من می‌ترسم که مرگم فرارسد و حضرت، مرا پاک نساخته باشد. عمرو بن حرث به آن زن گفت: نزد حضرت بازگرد؛ من عهده‌دار سرپرستی فرزند می‌شوم. آن زن بازگشت و گفته عمرو بن حرث را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بازگفت. امیرالمؤمنین علیه السلام- به گونه‌ای که گویا نمی‌داند- از آن زن پرسید: چرا عمرو بن حرث فرزند تو را سرپرستی می‌کند؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۳

حضرت فرمود: آن زمان که این کار را کردی، شوهر داشتی؟ آن زن گفت: آری. حضرت فرمود: شوهرت غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: حاضر بود.

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، چهار شهادت برای تو علیه این زن ثابت شد و تو به پیامبرت صلی الله علیه و آله در آنچه از دینت خبر داده‌ای، فرمودی: ای محمد، هر کس که حدی از حدود مرا تعطیل کند، او با من دشمنی کرده و با این کارش مخالفت و ستیز با من را خواسته است.

من حدود تو را تعطیل نخواهم کرد و خواستار ستیز با تو و تضییع کننده احکام تو نیستم بلکه من مطیع تو و پیرو سنت پیامبرت صلی الله علیه و آله هستم.

عمرو بن حرث نگاهی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد؛ گویی که چهره حضرت چون اناری شکافته شده، سرخ شده بود. وی چون چنین دید، عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، تنها به این دلیل که می‌پنداشتم شما تکفل بچه را دوست می‌داری، کفالت وی را پذیرفتم ولی هم اکنون که شما آن را ناپسند می‌دارید، من چنین نخواهم کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا پس از چهار شهادت! به خدا سوگند! باید با خواری فرزند را کفالت کنی. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر رفت و فرمود: ای قنبر، در میان مردم فریاد نماز جماعت سر ده. مردم همه جمع شدند تا آنجا که مسجد پر از جمعیت شد. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم، امام شما به خواست خدا این زن را پشت کوفه می‌برد تا حد الهی را بر وی جاری بسازد. امیرالمؤمنین تصمیم گرفت آن گاه که شما خارج می‌شوید، چهره خویش را- آن گونه که شناخته نشوید- بپوشانید و سنگ‌های تان را به همراه بیاورید و کسی، دیگری را نشناسد، تا آن زمان که به منزل‌های تان بر می‌گردید- ان شاء الله. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام از منبر پایین آمدند. صبح که شد، حضرت زن را بیرون بردند و مردم- ناشناس- در حالی که عمامه‌های خویش را بر چهره کشیده بودند و سنگ‌های‌شان را در عباها و آستین‌های‌شان داشتند، بیرون آمدند تا به پشت کوفه رسیدند. حضرت دستور داد چاله‌ای برای زن کنند. آن گاه وی را تا کمر در آن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۵

چاله قرار داد. سپس بر استر خویش سوار شد و پای خود را در رکاب گذاشت و دو انگشت سبابه‌اش را در گوشش نهاد و با بلندترین صدا فریاد کرد: ای مردم، خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله عهدی کرد که او نیز همان عهد را با من کرده است: هر کس که حدی برای خدا بر وی باشد، اجرای حد نکند؛ بنابراین هر کس که بر وی مانند حدی است که بر این زن است، بر این زن حد جاری نکند. در نتیجه در آن روز، همه مردم بجز امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام بازگشتند و تنها این سه نفر حد را بر آن زن جاری کردند و کس دیگری با ایشان نبود. راوی گوید: در میان کسانی که بازگشتند، محمد فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بود.»

۶۸۰-۴۵۹۲۶- (۹) آن زمان که شراحه همدانیه سنگسار شد، مردم بسیار بودند. حضرت درهای «رحبه» (۱) را [به دلیل ازدحام جمعیت] بست. آن گاه شراحه را آورد. او در چاله‌اش داخل و سپس سنگسار شد تا این که مرد. سپس حضرت درهای «رحبه» را گشود. مردم وارد شدند. هر کس که وارد می‌شد، شراحه را لعن می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که لعن مردم را شنید،

دستور داد تا منادی ندا دهد: «ای مردم، بر هیچ کس حدّ اجرا نمی‌شود مگر این که آن حدّ، کفاره گناه وی خواهد شد؛ آن گونه که دین با ادای دین، پرداخت می‌شود».

۶۸۱-۴۵۹۲۷-۱۰) حرمان گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مردی که در دنیا حدّ بر او اجرا شده، پرسیدم که: آیا در آخرت هم عذاب می‌شود؟ حضرت فرمود: خداوند بزرگ‌تر از آن است».

۶۸۲-۴۵۹۲۸-۱۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس گناهی کند و در دنیا به مجازات آن رسد، خداوند عادل‌تر از آن است که دوباره بنده‌اش را مجازات کند و هر کس که گناهی را مرتکب شود و خداوند آن گناه را بر وی در دنیا ببوشاند، خدا بزرگوارتر از آن است که درباره چیزی که از آن عفو کرده، تجدید نظر کند».

۶۸۳-۴۵۹۲۹-۱۲) اگر جنایتکاران در حالی بمیرند که حدود الهی درباره آنان جاری گردیده، اینان در دنیا و آخرت پاک شده‌اند و اگر توبه کنند، وعده عذاب الهی نسبت به آنان بر حال خود باقی است و خداوند عز و جل آنان را بس که اگر بخواهد، عذاب و اگر بخواهد، عفو می‌کند.

(۱). میدان، فضای فراخ و وسیع - م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۷

۶۸۴-۴۵۹۳۰-۱۳) مردی شکم بزرگ و مریض را که با زنی زنا کرده بود، نزد رسول خدا آوردند. رسول خدا شاخه میوه درخت خرما را که صد خوشه داشت آورد و با آن به جای حدّ، یک بار به آن مرد زد. پیامبر خدا دوست نداشت که حدّی از حدود الهی را باطل سازد.

۶۸۵-۴۵۹۳۱-۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب حضرت علی علیه السلام آمده است که: آن امام با کل تازیانه و با نیم یا بخشی از آن، حدود الهی را اجرا می‌کرد و آن موقعی بود که پسر و دختر، رشد و بلوغ را درک نکرده‌اند، و او حدّی از حدود الهی را باطل نمی‌کرد».

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: امیرالمؤمنین علیه السلام [در این گونه موارد] چگونه [تازیانه] می‌زد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: تازیانه را از وسط یا از یک سوم آن به دست می‌گرفت و به تعداد سال‌های عمرشان با آن می‌زد و حدّی از حدود الهی را باطل نمی‌کرد».

همین روایت در من لایحضره الفقیه و محاسن، چنین آمده است.

۶۸۶-۴۵۹۳۲-۱۵) امیرالمؤمنین علیه السلام به رفاعه نوشتند: «حدود را در مورد نزدیکان اجرا کن تا افراد دور، از آن پرهیز کنند. خون‌ها هدر نمی‌رود و حدود تعطیل نمی‌شود».

۶۸۷-۴۵۹۳۳-۱۶) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل که: نباید درباره دین خدا نسبت به آن دو، شما را رأفتی بگیرد، بیان داشت: «[منظور از دین]، اجرای حدود الهی است».

۶۸۸-۴۵۹۳۴-۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام به برخی چنین سفارش کرد: «بر تو باد به اجرای حدود بر نزدیکان و دوران و قضاوت بر پایه کتاب خدا در حال خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه بین سرخ و سیاه!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۹

۶۸۹-۴۵۹۳۵-۱۸) زنی از اشراف را که سرقت کرده بود، نزد رسول خدا آوردند. حضرت دستور داد تا دست وی را ببرند. مردمی از قریش خدمت حضرت رسیدند و گفتند: «ای رسول خدا، آیا دست یک زن اشرافی - همچون این زن - در مورد یک چیز کم ارزش، بریده می‌شود! حضرت فرمود: پیشینیان شما تنها برای چنین کاری هلاک شدند. آنان حدود الهی را بر ضعیفان اجرا

می‌کردند ولی قدرتمندان و اشراف را رها می‌ساختند؛ پس بدین جهت هلاک شدند».

۶۹۰-۴۵۹۳۶-۱۹) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تعطیل کردن حدود نهی کرد و فرمود: «همانا بنی اسرائیل به این دلیل هلاک شدند که آنان همیشه حدود الهی را بر فرومایگان- نه بر توانگران و اشراف- جاری می‌ساختند».

۶۹۱-۴۵۹۳۷-۲۰) داود بن ابی یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سعد بن عباده گفتند: اگر مردی را بر روی شکم همسرت ببینی، با او چه برخوردی خواهی کرد؟ سعد بن عباده گفت: با شمشیر او را خواهم زد. امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [از منزل] در آمد و فرمود: چیست ای سعد؟ سعد گفت: اینان پرسیدند: اگر مردی را بر روی شکم همسرت دیدی، با وی چه خواهی کرد؟ من هم گفتم: او را با شمشیر می‌زنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد، پس با چهار شاهد چه می‌کنی؟ سعد گفت: ای رسول خدا، آیا پس از دیدن با چشم و آگاهی خداوند از کاری که مرد انجام داده است! پیامبر خدا فرمود: آری، به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و آگاهی خدا از کاری که آن مرد انجام داده است؛ چرا که خداوند برای هر چیز حدی و برای آن کس که از آن حد تجاوز کند نیز حدی قرار داده است». برقی در کتاب محاسن این جمله را در پایان این روایت افزوده است: «خداوند مقرر فرمود اموری که کم‌تر از چهار شاهد آن را دیدند، بر مسلمانان پوشیده باشد».

۶۹۲-۴۵۹۳۸-۲۱) پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد بن عباده فرمود: «خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده است و بر هر کس که از حدی از حدود خدا تجاوز کند نیز حدی قرار داده است و اموری را که کمتر از چهار شاهد بر آن آگاه شوند، بر مسلمانان پوشیده داشته است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۱

۶۹۳-۴۵۹۳۹-۲۲) عمرو بن قیس گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: ای عمرو بن قیس، آیا می‌دانی که خداوند پیامبری فرستاده و بر وی کتابی نازل کرده و در آن کتاب هر آنچه مورد نیاز بوده، بیان داشته و برای کتاب راهنمایی قرار داده که به آن راهنمایی می‌کند و برای هر چیزی حدی و برای هر کس که از آن حد تجاوز کند، حدی قرار داده است؟ عمرو بن قیس گوید: پرسیدم: پیامبری فرستاده و بر وی کتابی نازل کرده و در کتاب آنچه مورد نیاز بوده، بیان داشته و بر کتاب راهنمایی گمارده و برای هر چیز حدی قرار داده است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: چگونه برای هر کس که از حد تجاوز کند، حدی قرار داده است؟ عمرو بن قیس گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند در مورد اموال، معین کرده که جز از راه حلال اخذ نگردد؛ بنابراین هر کس که از غیر راه حلال آن را کسب کند، دستش به عنوان حد قطع می‌شود؛ چرا که از حد الهی تجاوز کرده است و خداوند حدی قرار داده که ازدواج، جز از راه حلالش انجام نگیرد و هر کس که جز این کند- اگر بدون همسر باشد- حد بر او جاری می‌شود و اگر همسر دار باشد، سنگسار می‌شود؛ چرا که از حد تجاوز کرده است».

۶۹۴-۴۵۹۴۰-۲۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت تا قیامت به آن نیاز دارد، رها نکرده مگر آن را در کتابش نازل و برای رسولش بیان کرده است و خداوند برای هر چیزی حدی و بر آن راهنمایی گمارده که به آن راهنمایی می‌کند و بر هر کس که از حد الهی تجاوز کند، حدی قرار داده است».

۶۹۵-۴۵۹۴۱-۲۴) امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «چیزی نیست، مگر این که کتاب و سنت درباره آن آمده است. آن گاه حضرت فرمود: خداوند برای هر چیزی حدی و برای هر کس که از آن حد تجاوز کند، حدی قرار داده است».

۶۹۶-۴۵۹۴۲-۲۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پشت (بدن) مؤمن جز در مورد حد [آن هم با شرایطش] مصنوعیت دارد و حضرت نهی فرمود از این که کسی به بیش از حدی از حدود الهی تجاوز کند. فرمود: خداوند عز و جل حدود را بیان کرده و برای هر کس که از حد تجاوز کند، حدی قرار داده است».

۶۹۷-۴۵۹۴۳- (۲۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر چیزی حدی دارد و هر کس که از آن حد تجاوز کند، برایش حدی است».

۶۹۸-۴۵۹۴۴- (۲۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «یکی از حدود، همان یک سوم تازیانه است و هر کس که از آن تجاوز کند، حدی بر وی ثابت خواهد شد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۳

۶۹۹-۴۵۹۴۵- (۲۸) امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی حدودی را معین ساخته؛ از آن حدود تجاوز نکنید و فرایضی را ملزم کرده، از آنها کم نگذارید و درباره چیزهایی سکوت کرده. این سکوت از روی فراموشی نبوده است؛ بنابراین این تنها به دلیل رحمتی است از سوی خدا، پس آن را بر خود تکلیف نسازید و آن را بپذیرید».

۷۰۰-۴۵۹۴۶- (۲۹) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیان داشت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال حدودی را برای شما معین کرده، از آن حدود تجاوز نکنید و واجباتی را بر شما ملزم کرده، آنها را ضایع مسازید و سنت‌هایی برای شما پدید آورده، از آنها پیروی کنید و محرماتی را بر شما حرام ساخته، پرده دری از آنها نکنید و از چیزهایی به خاطر رحمتش بر شما- بی آن که فراموش کند- در گذشته است؛ بنابراین آنها را بر خود ملزم سازید».

۷۰۱-۴۵۹۴۷- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که چون خانه، برای آن حدودی است و هر آنچه در حدود خانه است، از خانه محسوب می‌شود؛ حتی خسارت خراش و غیر آن، یا یک تازیانه و نصف تازیانه».

۷۰۲-۴۵۹۴۸- (۳۱) حماد گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که چون خانه‌ها حدودی دارد و حلال حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت حلال و حرامش تا قیامت حرام است و نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع [۳۵ متر] است و خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که در آن صحیفه هست و هر آنچه از راه است، از راه محسوب می‌شود و هر چه از خانه است، از خانه به حساب می‌آید؛ حتی خسارت خراش و غیر آن، یا یک تازیانه یا نصف تازیانه».

۷۰۳-۴۵۹۴۹- (۳۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که حدی جاری سازد- در جایی که نباید چنین کند- وی از تجاوز کاران محسوب می‌شود».

۷۰۴-۴۵۹۵۰- (۳۳) امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند تبارک و تعالی: اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید و هر کس تجاوز کند، ستمگر است، فرمود: «خداوند بر زناکار خشم و صد تازیانه برایش مقرر کرده است؛ پس هر کس که بر زناکار خشم کند و بیشتر تازیانه زند، من از او نزد خدا بیزار می‌جویم و این همان فرموده خداوند است که: اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۵

۷۰۵-۴۵۹۵۱- (۳۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا بر فردی حد جاری کند. قنبر اشتباه کرد و سه تازیانه بیشتر بر وی زد. امام قصاص آن مرد را از قنبر به سه تازیانه گرفت».

۷۰۶-۴۵۹۵۲- (۳۵) امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا فردی را تازیانه بزند. قنبر اشتباهی سه تازیانه بیشتر زد. حضرت قصاص آن مرد را از قنبر به سه ضربه تازیانه گرفت.

۷۰۷-۴۵۹۵۳- (۳۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «در نصف تازیانه و یک سوم تازیانه، از نیمه تازیانه و دو سوم تازیانه گرفته می‌شود».

۷۰۸-۴۵۹۵۴- (۳۷) حضرت علی علیه السلام بیان داشت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هیچ کس که ایمان به خدا و قیامت دارد، جایز نیست که بیش از ده تازیانه بزند؛ جز در مورد حد».

۷۰۹-۴۵۹۵۵-۳۸) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حاکمی را می‌آورند که در حدی یک تازیانه کمتر زده است. او می‌گوید: خداوندا، من به دلیل ترحم بر بندگانت چنین کردم! به او گفته می‌شود: آیا نسبت به آنان از من مهربان‌تری؟ آن‌گاه دستور می‌رسد که وی را به آتش ببرند و نیز حاکمی را می‌آورند که یک تازیانه بیشتر زده است. او می‌گوید: برای این بیشتر زدم که از معصیت‌های تو دوری کند. آن‌گاه دستور می‌رسد که وی را به آتش ببرند».

۷۱۰-۴۵۹۵۶-۳۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ دیده نمی‌شد که امیرالمؤمنین علیه السلام از اجرای حد غفلت کند».

۷۱۱-۴۵۹۵۷-۴۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن، حد بزرگ‌تر خدا و تازیانه زدن، حد کوچک‌تر خداست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۷

۷۱۲-۴۵۹۵۸-۴۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتابی آمده است که یکی از حدود الهی یک سوم تازیانه است و هر کس که از آن تجاوز کند، بر وی یک تازیانه به عنوان حد ثابت می‌شود».

۷۱۳-۴۵۹۵۹-۴۲) حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس که حدی بر وی ثابت شود، باید در موردش اجرا شود. در اجرای حدود الهی، مهلت و تأخیری نیست».

۷۱۴-۴۵۹۶۰-۴۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر در اجرای حد، اظهار شاید و ابراز امید باشد، حد الهی تعطیل می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در باب دوم و بعد آن و باب پنجم، ششم و هفتم و دیگر ابواب مرتبط با اقامه حدود بر کافر، روایات بسیاری درباره احکام عمومی حدود می‌آید و در بیش از یک روایت از روایات باب دهم از ابواب حد زنا عدم جواز تأخیر در اجرای حدود آمده است. به باب اول از ابواب حد قاذف بنگرید.

باب ۲ اجرای حدود بر عهده حاکم اسلامی است

اشاره

۷۱۵-۴۵۹۶۱-۱) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه کسی اجرای حدود می‌کند؛ حاکم یا قاضی؟ حضرت فرمود: اجرای حدود در اختیار کسی است که حکومت با اوست».

شیخ مفید رحمه الله در مقنعه گفته است: «و اما اجرای حدود، در اختیار حاکم اسلامی است که از سوی خداوند منصوب شده است و اینان امامان هدایت از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و نیز کسانی از امیران و حاکمان که امامان علیهم السلام آنان را نصب کرده‌اند و امامان علیهم السلام به فقیهان شیعه، اجرای حد را- در صورت امکان- تفویض کرده‌اند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۹

۷۱۶-۴۵۹۶۲-۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «صلاحیت حکومت، اجرای حدود و اقامه نماز جمعه، جز به دست امام نیست».

۷۱۷-۴۵۹۶۳-۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «سه کار است که اگر انجام دهید، بلایی بر شما فرود نمی‌آید:

جهاد با دشمنان‌تان، آن زمان که مرافعه حدود را به نزد امامان‌تان می‌برید، آنان درباره حدود به عدالت حکم و داوری کنند و

مادامی که جهاد را رها نسازید».

۷۱۸-۴۵۹۶۴-(۴) امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام و از پدران‌شان علیهم السلام نقل فرمودند که: «ابوبکر و عمر و عثمان مرافعه حدود را به خاطر دانش امیرالمؤمنین علیه السلام به حدود الهی نزد ایشان می‌بردند و استبداد به رای غیر از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌داشتند. پس آنچه ایشان حکم می‌فرمود، مجاز می‌دانستند».

۷۱۹-۴۵۹۶۵-(۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «فرد خودش نمی‌تواند بر بنده و کنیزش به جای حاکم، حد جاری سازد».

۷۲۰-۴۵۹۶۶-(۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که دو نفر وی را آوردند و گفتند که این مرد زرهی را سرقت کرده است، قضاوت کرد. آن مرد هنگامی که بینه را دید، امام را سوگند داد و گفت: به خدا سوگند! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، هرگز دستم را قطع نمی‌کرد. حضرت فرمود: چرا؟ آن مرد گفت: چون خداوند وی را آگاه می‌ساخت که من پاک هستم و او مرا به دلیل پاکی‌ام تبرئه می‌کرد».

امیرالمؤمنین علیه السلام چون سوگند دادن مرد را دید، دو شاهد را خواست و به آنان گفت: از خدا پروا کنید و دست این مرد را به ستم نبرید و حضرت هر دو را سوگند داد.

آن‌گاه حضرت فرمود: یکی از شما دو شاهد، دست این را ببرد و دیگری دست وی را نگاهدارد.

ولی چون این دو نفر خواستند به بلندی و جایگاه اجرای حدود بروند تا دست آن مرد قطع شود، مردم بهم ریختند تا آن که در هم شدند و چون چنین شد، آن دو شاهد مرد را در میان جمعیت رها کردند و پا به فرار گذاشتند تا در مردم گم شدند.

پس از آن، مردی که آن دو نفر علیه وی شهادت داده بودند، آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آن دو مرد بر من به ستم گواهی دادند و چون مردم بهم ریختند و در هم آمیختند، مرا رها ساختند و پا به فرار گذاشتند و اگر راست می‌گفتند، فرار نمی‌کردند و مرا رها نمی‌ساختند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس این دو شاهد را به من معرفی کند، آنان را مجازات می‌کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۱

۷۲۱-۴۵۹۶۷-(۷) در دعائم الاسلام آمده است: «مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و گفتند که او زرهی را سرقت کرده و شاهدان نیز شهادت دادند. آن مرد امیرالمؤمنین علیه السلام را درباره شاهدان سوگند می‌داد...»
آن‌گاه دعائم الاسلام چیزی را نزدیک به همان که در روایت پیش آمد، به اختصار ذکر کرده است.

۷۲۲-۴۵۹۶۸-(۸) امیرالمؤمنین علیه السلام اجرای حدود را به دست شاهدان می‌سپرد.

۷۲۳-۴۵۹۶۹-(۹) در فقه الرضا علیه السلام آمده است: «اولین کسانی که شروع به سنگسار کردن مرد و زن زناکار می‌کنند، شاهدان هستند؛ همان‌ها که علیه آن دو شهادت داده‌اند یا امام».

۷۲۴-۴۵۹۷۰-(۱۰) در کتاب مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «و شاهدان سنگسار کردن را آغاز می‌کنند».

۷۲۵-۴۵۹۷۱-(۱۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «امام، شایسته‌ترین فردی است که سنگسار کردن را آغاز می‌کند».

۷۲۶-۴۵۹۷۲-(۱۲) صاحب معارج گفته است: «در میان کتاب‌های قدیمی، نامه‌ای یافته‌ام که مرد بادیه‌نشین عراق به امام داد. مسائلی بود که یکی از آنها چنین است: چهار نفر علیه یک مرد محصن، شهادت به زنا دادند. امام به آنان دستور داد تا وی را سنگسار کنند. یکی از شاهدان وی را سنگسار کرد ولی سه نفر دیگر نکردند و عده‌ای دیگر از مردم، با آن یک نفر همراه شدند، ولی آن یک نفر هم از شهادت خود دست کشید و دیگر سنگسار نکرد؛ در حالی که آن مرد هنوز زنده بود. آن‌گاه آن مرد، مُرد و سه شاهد دیگر هم پس از مرگ وی، از شهادت خویش دست کشیدند. حضرت فرمود: دیه آن مرد به عهده شاهدی است که او را سنگسار کرده و نیز کسانی که با آن شاهد همراهی کرده‌اند و البته تعیین افرادی که همراهی کرده‌اند، در اختیار شاهدی است که

سنگسار کرده است».

ارجاعات

اشاره

در روایات باب پیشین و نیز در روایات باب آینده، روایتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و نهم، این گفته که: «از امام پرسیدم: چه کسی آن زن را با این که شوهرش او را به نزد امام نمی‌برد و خواستار اجرای حدّ درباره‌ی وی نمی‌شود، سنگسار می‌کند یا حدّ بر وی جاری می‌سازد؟ حضرت فرمود: حدّ همچنان برای خدا در بدن آن زن هست، تا آن که کسی به آن قیام کند یا آن زن خدا را در حالی ملاقات کند که از وی خشمگین است» و در باب چهارم،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۳

چیزی که بر مفاد این باب دلالت دارد و در روایات باب سوم از ابواب حدّ مسکر در ماه [مبارک] رمضان، روایتی که مناسب با آن است و در روایت پنجم از باب پنجم، این گفته که: «پرسیدم:

امیرالمؤمنین علیه السلام با شرابخوار چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: بر او حدّ جاری می‌کرد. پرسیدم: اگر تکرار می‌کرد، حضرت فرمود: بر وی حدّ جاری می‌کرد. پرسیدم: اگر باز هم تکرار می‌کرد، حضرت فرمود: او را می‌کشت» و در روایت ششم، این گفته که: «هر زمان شرابخوار را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، حضرت او را حدّ می‌زد. آن گاه اگر مجدداً دست به این عمل می‌زد، حضرت باز او را حدّ می‌زد. سپس اگر برای بار سوم او را می‌آوردند، حضرت گردن وی را می‌زد».

باب ۳ کسی که بر وی حدّی است، اجرای حدّ در حقوق الله نکند

اشاره

۷۲۷-۴۵۹۷۳- (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که به کار زشتی اقرار کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین به یارانش فرمود: فردا صبح همگی برای اجرای حدّ بر این مرد- در حالی که چهره‌های تان را پوشانیده‌اید- نزد من آیید. همه با این وضع، فردا نزد حضرت رفتند.

حضرت به آنان فرمود: هر کس مانند کاری که این مرد انجام داده، مرتکب شده است، این شخص را سنگسار نکند و باز گردد. امام گوید: برخی بازگشتند و بعضی ماندند و همان‌ها که مانده بودند، وی را سنگسار کردند».

۷۲۸-۴۵۹۷۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و به او گفت: ای روح خدا، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت عیسی علیه السلام دستور داد تا در میان مردم ندا دهند که همه برای پاک کردن فلان کس بیرون آیند و چون آن مرد حاضر شد و مردم گرد آمدند و آن مرد در گودال قرار گرفت، فریاد کرد: هر کس که برای خدا، حدّی بر وی است، مرا حدّ نزنند. همه بازگشتند جز حضرت یحیی و عیسی علیه السلام. حضرت یحیی علیه السلام به آن مرد نزدیک شد و به وی فرمود: ای گنهکار، مرا پند ده. آن مرد به یحیی علیه السلام گفت: میان نفس و خواهش‌هایش را خالی مگذار که تو را پست

می‌کند. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: بیشتر پندم ده. آن مرد گفت: گنهکاری را به دلیل گناهش، سرزنش مکن. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: بیشتر پندم ده. آن مرد گفت: خشم مکن. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: بس است مرا». (۳) در فقه الرضا آمده است: «کسی که حدّی بر اوست، اجرای حدّ نمی‌کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۵

۷۳۰-۴۵۹۷۶- (۴) محمد بن سنان گوید: «در خدمت مولایم حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودم. مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که با مردم دیدار داشت، حضرت را سمت راست خود می‌نشاند. در این هنگام به مأمون گفته شد که یکی از صوفی‌ها سرقت کرده است. مأمون دستور احضار وی را صادر کرد. چون به او نگریست، دید که ژولیده است و اثر سجده بر پیشانی‌اش نقش بسته است. مأمون به وی گفت: بدا به حال این ظاهر آراسته و این کار زشت! آیا نسبت سرقت به تو دهند با این که ظاهری آراسته و نشانه‌های زیبایی داری؟ آن مرد گفت: من به اضطرار و نه به اختیار- آن‌گاه که تو مرا از حقّ خمس و بیت‌المال [فی] بازداشتی- دست به سرقت زدم. مأمون گفت: تو چه حقّی در خمس و بیت‌المال داری؟ آن مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش سهم کرده و فرموده است: بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است؛ اگر به خدا و آنچه بربنده خود در روز جدایی حقّ از باطل- روز درگیری دو گروه- نازل کردیم، ایمان آورده‌اید.

و بیت‌المال را نیز شش قسمت کرده و فرموده است: آنچه خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آن مرد صوفی افزود: تو حقّ مرا از من بازداشتی؛ در حالی که من ابن السبیل هستم که در بین راه مانده‌ام و مسکینی هستم که هیچ ندارم و از حاملان قرآن هستم.

مأمون به وی گفت: آیا حدّی از حدود الهی و حکمی از احکام او را در حقّ سارق چون تو به دلیل افسانه‌های بافته شده‌ات، جاری نسازم؟ مرد صوفی گفت: در آغاز، خودت را پاک ساز؛ آن‌گاه دیگری را تطهیر کن. حدّ الهی را بر خویش جاری کن، آن‌گاه بر دیگری اجرا کن.

در اینجا مأمون متوجه حضرت رضا علیه السلام شد و پرسید: این مرد چه می‌گوید؟ حضرت فرمود: او می‌گوید: تو سرقت کرده‌ای، او هم سرقت کرده است.

مأمون به شدت خشمگین شد. آن‌گاه به مرد صوفی گفت: به خدا سوگند! دستت را قطع می‌کنم. مرد صوفی گفت: آیا تو دست مرا قطع می‌کنی، با این که بنده‌ام هستی؟ مأمون گفت: وای بر تو، از کجا من بنده تو شدم! آن مرد صوفی گفت: چون مادرت از مال مسلمانان خریداری شده؛ بنابراین تو بنده همه کسانی هستی که در شرق و غرب هستند. تا آن که تو را آزاد سازند ولی من هنوز تو را آزاد نساخته‌ام؛ به علاوه خمس را نیز بلعیده‌ای و افزون بر این، نه به آل پیامبر صلی الله علیه و آله حقّی و نه به کسانی چون من، حقّ مان را داده‌ای و دیگر این که، فرد پلید پاک نمی‌کند پلیدی چون خویش را و تنها انسان پاک، پلید

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۷

را پاک می‌کند و هر کس که حدّی بر عهده دارد، حدود را بر دیگری اجرا نمی‌سازد مگر پس از آن که با خویش آغاز کند. آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟

مأمون نگاهی به حضرت رضا علیه السلام انداخت و گفت: نظر شما درباره این مرد چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: بگو: دلیل و حجت رسا برای خداست و دلیل رسا، همان است که

به جاهل نرسید تا علی رغم جهلش، آن را بدانند آن گونه که عالم با علمش آن را می‌داند و دنیا و آخرت بر پایه دلیل استوار است و این مرد دلیل آورده است.

در اینجا بود که مأمون دستور آزادی این مرد صوفی را صادر کرد و مردم را به دیدارش راه نداد و مشغول حضرت رضا علیه السلام شد تا او را مسموم ساخت و کشت [/ شهید کرد]. مأمون، فضل بن سهل و گروهی از شیعه را قتل کشته بود.

نویسنده کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گوید: «این حدیث همان گونه که نقل کردم، روایت شده است ولی من درستی این حدیث را به عهده نمی‌گیرم».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب یکم، در فواید حدّ فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله عهده‌ای کرده که او همان عهد را با من داشته است؛ به این که، کسی که برای خدا حدّی بر اوست، اجرای حدّ نکند؛ بنابراین هر کس که برای خدا بر وی حدّی باشد- چون آنچه بر آن زن است- اجرای حدّ بر این زن نمی‌کند و در آن روز همه مردم بازگشتند، جز امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام».

می‌آید:

در روایت دوم از باب نهم، فرموده امام علیه السلام که: «ای گروه مسلمانان، این حقّی از حقوق خداست عز و جل. پس هر کس که برای خدا بر عهده او حقّی است، باز گردد و کسی که برای خدا بر عهده‌اش حدّی است، اجرای حدود الهی نکند. آن گاه مردم بازگشتند و تنها حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ماندند.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «علی علیه السلام به آنان رو کرد و آن گاه فرمود: کسی را از شما که برای خدا بر عهده او چون همین حقّ است و باید که به آن مؤاخذه شود، به خدا سوگند می‌دهم او برای خدا حقّی را از کسی طلب نکند که خداوند مانند آن را از او می‌طلبد».

راوی گوید: «به خدا سوگند! مردم بازگشتند که ما تا این ساعت نمی‌دانیم آنان چه کسانی بودند!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۹

باب ۴ اجرای حدّ مولا بر بنده‌اش و اینکه او را به اندازه گناهش بدون افراط، تعزیر کند

اشاره

۷۳۱-۴۵۹۷۷- (۱) ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مرد چه اندازه حقّ دارد که برده‌اش را مجازات کند؟ حضرت فرمود: به اندازه گناهش. ابوالعباس گوید: گفتم: شما حریر را بیش از گناهش مجازات کردید؟ حضرت فرمود: وای بر تو، حریر بنده من است و او شمشیر کشیده است و از من نیست کسی که شمشیر کشد [خروج کند]!» (گفتنی است: حریر در جنگ خوارج در سجستان [/ سیستان] شمشیر کشیده و جنگیده است).

۷۳۲-۴۵۹۷۸- (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «ابوالعباس فضل بقباق خواست تا از امام صادق علیه السلام برای حریر اجازه

ملاقات بگیرد. امام علیه السلام به وی اجازه نداد. مجدداً اجازه خواست. امام باز به وی اجازه نداد. آن‌گاه ابوالعباس از امام پرسید: تا چه اندازه مرد حق دارد که غلامش را مجازات کند؟ ابوالعباس گوید: امام فرمود: به اندازه گناهش. ابوالعباس گفت: به خدا سوگند! تو حریر را بیش از گناهش مجازات کردی.

امام فرمود: وای بر تو! من این کار را به دلیل این که حریر شمشیر کشیده بود، کردم. سپس فرمود:

اگر به جای ابوالعباس حدیفه بن منصور بود، او پس از آن که من اجازه دیدار ندادم، مجدداً تقاضای دیدار نمی کرد.

۷۳۳-۴۵۹۷۹- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: غلامم را در انجام برخی از محرمات می‌زنم.

حضرت فرمود: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: گاه صد تا. حضرت فرمود: صدتا! صدتا! دوبار این جمله را تکرار کرد. آن‌گاه فرمود: به اندازه حدّ زنا! از خدا بترس. گفتم: فدایت شوم! چه اندازه شایسته است که من وی را بزنم؟ حضرت فرمود: یکی. گفتم: به خدا سوگند! اگر وی بداند که من تنها یک ضربه به او می‌زنم، چیزی برایم باقی نمی‌گذارد مگر آن که آن را تباه سازد. حضرت فرمود: پس دو تا.

گفتم: فدایت کردم! این نابودی من است!

اسحاق بن عمار گوید: پیوسته با حضرت چک و چانه زدم تا حضرت به پنج ضربه رسید. آن‌گاه حضرت غضب کرد و فرمود: ای اسحاق، اگر تو خود حدّ جرم وی را می‌شناسی، حدّ را درباره‌ی وی جاری کن و از حدود الهی تجاوز مکن.»

۷۳۴-۴۵۹۸۰- (۴) عنبسه بن مصعب گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کنیزی دارم که زنا داده است؛ من او را حدّ بزنم؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: فرزند وی را بفروشم؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: با پول فروش آن فرزند حج بروم؟ حضرت فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۱

۷۳۵-۴۵۹۸۱- (۵) عنبسه بن مصعب گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر کنیزم زنا داد، او را حدّ بزنم؟ حضرت فرمود: آری، ولی باید این کار را در نهران انجام دهی؛ چرا که من از ناحیه حاکم بر تو بیم دارم.» همین روایت در کافی آمده. عنبسه بن مصعب العابد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کنیزی داشتم، او زنا داد. بر وی حدّ جاری بسازم؟ حضرت فرمود: آری، ولی باید که اجرای حدّ به دلیل رعایت حال حاکم، در نهران باشد.»

۷۳۶-۴۵۹۸۲- (۶) ابواسحاق گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره‌ی مرد زناکاری که نزد وی زن شرافتمند یا کنیزی هست که با وی آمیزش می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: این همان بی‌نیازی است؛ چرا که نزدش کسی هست که وی را از زنا بی‌نیاز سازد. پرسیدم: اگر این مرد چنین گوید که با کنیز آمیزش نمی‌کند؟

حضرت فرمود: آنچه موجب بی‌نیازی است، حضور زن دائمی در نزد وی است و هر کنیزی که زنا دهد، مولایش او را حدّ می‌زند و اگر فرزندی آورد، فرزندش را می‌فروشد و آن را در حج یا غیر آن که می‌خواهد، مصرف می‌کند.»

۷۳۷-۴۵۹۸۳- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کنیز خدمتکار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کار زشتی کرد. حضرت فرمود:

ای علی، برو و حدّ بروی جاری کن. من آن کنیز خدمتکار را بردم ولی دیدم که از او پیوسته خون می‌رود. پیامبر صلی الله علیه و آله را در جریان گذاشتم. حضرت فرمود: رهایش ساز تا خونسش قطع شود، آن‌گاه حدّ را بر او جاری کن و حدود را بر مملوکان خویش جاری سازید.»

۷۳۸-۴۵۹۸۴- (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا شایسته است مردی مملوک خود را در مورد گناهی که مرتکب شده است بزند؟ حضرت فرمود: به اندازه گناهش او را بزند. اگر زنا کرد، تازیانه بزند و اگر غیر از زنا

بود، باز به اندازه گناهش یک تازیانه و دو تازیانه و مانند آن و در مجازات، افراط و زیاده روی نکند».

۷۳۹-۴۵۹۸۵- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «خدمتکار مملوکت را در مورد معصیت خداوند عز و جل بزن ولی در ارتباط با جرمی که نسبت به تو دارد، عفو کن».

۷۴۰-۴۵۹۸۶- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «خدمتکار مملوکت را اگر معصیت خدا کرد، بزن ولی اگر معصیت تو را کرد، از او در گذر».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۳

۷۴۱-۴۵۹۸۷- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که بی جهت بدون آن که مملوک، حدی را بر خویش ثابت کرده باشد بر وی حدی از حدود الهی بزند، برای زنده‌اش کفاره‌ای جز آزاد سازی این مملوک نیست».

۷۴۲-۴۵۹۸۸- (۱۲) از امام اخیر [امام هادی علیه السلام] درباره مملوکی که از صاحبش سرپیچی می کند، پرسیدم. آیا زدن وی حلال است یا نه؟ حضرت فرمود: روا نیست که او را بزنی. اگر با تو سازگاری دارد، او را نگاه دار؛ و گرنه، او را رها کن».

۷۴۳-۴۵۹۸۹- (۱۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار نفر معذور نیستند ... تا آنجا که فرماید: و مردی که مملوک بدی دارد و او را شکنجه می کند. این مرد هم عذری ندارد؛ یا باید او را بفروشد یا آزاد سازد».

۷۴۴-۴۵۹۹۰- (۱۴) ابو مسعود انصاری گوید: «غلامی داشتم که او را می زدم. از پشت سرم صدایی شنیدم که ای ابا مسعود، بدان خداوند قدرتش بر تو بیش از قدرت تو بر این غلام است. ابو مسعود گوید: برگشتم، دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله است. گفتم: ای رسول خدا، او به خاطر خدا آزاد است. حضرت فرمود: آگاه باش! اگر چنین نمی کردی، آتش جهنم صورتت را می سوزاند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب هفت از ابواب تزویج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «آیا به شما بگویم که بدترین مردان تان کیست؟ گفتیم: بفرمایید. حضرت فرمود: بدترین مردان شما کسی است که بسیار بهتان می زند ... کسی که خانواده و بنده اش را می زند».

و در روایت پنج از باب دو، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مرد نمی تواند بر غلام و کنیزش حد جاری کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۵

باب ۵ وجوب اجرای حد بر کافران، اگر آشکارا کار حرامی انجام دهند و از آنان نزد حاکمان مسلمان مرافعه کنند

اشاره

پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان قضاوت کن، یا آنها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی رساند و اگر میان آنان قضاوت کنی، با عدالت دادرسی کن که خدا عادلان را دوست دارد. چگونه تو را به قضاوت می طلبند! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ در آن حکم خدا هست [وانگهی] پس از دادرسی خواستن از حکم تو [چرا] روی می گردانند! آنان مؤمن نیستند».

«۱» ۷۴۵-۴۵۹۹۱- (۱) در روایات ثابت گشته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد یهودی و زن یهودی را سنگسار کرد؛

آن زمان که یهودیان این دو را نزد رسول خدا آوردند و گفتند که این دو زنا کرده‌اند و ظاهراً رسول خدا به دلیل شهادت یهودیان، آن دو نفر یهودی زناکار را سنگسار کرد.

۷۴۶-۴۵۹۹۲- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مرد یهودی یا مسیحی یا مجوسی که زنا کرده یا شراب خورده و او را گرفته‌اند، پرسیدم که: چه حدی بر آنان است؟ حضرت فرمود: حدّ مسلمانان بر او اجرا می‌شود؛ البته اگر این کار را در شهری از شهرهای مسلمانان انجام دهد یا در غیر شهرهای مسلمانان باشد، ولی آنان را نزد حاکمان مسلمان ببرند».

۷۴۷-۴۵۹۹۳- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آزاد و برده در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده [مسکر]، هشتاد تازیانه می‌خورند و یهودی و مسیحی و مجوسی نیز همین حدّ را می‌خورند؛ البته اگر این کار را آشکارا در شهری از شهرهای مسلمانان انجام دهند، آنان تنها می‌توانند شراب انگور و کشمش را در خانه‌هایشان مصرف کنند ولی اگر آشکار کنند، برای آن حدّ می‌خورند».

۷۴۸-۴۵۹۹۴- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «حدود الهی بر همهٔ صاحبان ادیان در برابر گناهی که کرده‌اند، اجرا می‌شود».

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

عمومات و مطلقاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

(۱). مائده، آیات ۴۲ و ۴۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۷

باب ۶ اگر حدّی از حقّ الله نزد امام ثابت شد، اجرای آن واجب است ...

اشاره

۷۴۹-۴۵۹۹۵- (۱) فضیل گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس که نزد امام به ثبوت حدّی از حدود الهی برخویش یک بار اقرار کند- چه مرد آزاد باشد یا بنده و چه زن آزاد باشد یا کنیز- باید که امام حدّ را بر پایهٔ آنچه به آن اقرار کرده بر وی اجرا کند،- هر چه که باشد- جز زناکار محصن؛ چرا که تا چهار شاهد بر وی شهادت ندهند، امام او را سنگسار نخواهد کرد و چون این چهار نفر شهادت دادند، امام صد تازیانه بر وی می‌زند و آن گاه وی را سنگسار می‌کند». همین روایت در تهذیب چنین آمده.

فضیل گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: و هر کس بر خویش نزد امام به ثبوت حدّی از حدود الهی در حقوق مسلمانان اقرار کرد، بر امام نیست که بر وی حدّی را که در نزد امام بدان اقرار کرده، اجرا سازد مگر این که صاحب حقّ یا ولیّ نزد امام حاضر شود و از امام مطالبهٔ حقّ خویش کند.

فضیل گوید: بعضی از یاران ما به امام صادق علیه السلام عرض کردند: آن حدودی که اگر شخص یک بار بر خویش بدان اقرار

کند حدّ بر وی جاری می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: اگر نزد امام به سرقت اقرار کند، امام دست وی را قطع خواهد کرد؛ این از حقوق خداست و نیز اگر علیه خویش اقرار کند که شرب خمر کرده است، امام وی را حدّ می‌زند؛ این هم از حقوق خداست و نیز اگر علیه خویش به زنا اقرار کند و محصن نباشد، این نیز از حقوق خداست.

امام افزود: و اما حقوق مسلمانان؛ پس اگر نزد امام بر خویش اقرار کند که به کسی افترايي [قذف] بسته است، امام وی را حدّ نمی‌زند تا صاحب افترا یا ولیّ او نزد امام حاضر شود و همین طور اگر به کشتن مردی اقرار کند، امام وی را نمی‌کشد تا اولیای مقتول نزد امام حاضر شوند و از امام، خون مقتول خود را مطالبه کنند.

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب استبصار گوید: «جهت این که زنا از میان همه حدود استثناست این است که، در زنا چهار بار اقرار معتبر است ولی در حدود دیگر، این نکته نیست و در این روایت نیامده که اقرار به زنا اگر چهار بار صورت گیرد، پذیرفته نباشد».

۷۵۰-۴۵۹۹۶- (۲) فضیل بن یسار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نزد امام به ثبوت یکی از حقوق مسلمانان برخویش اعتراف کند، بر امام نیست که حدّ آنچه بدان اقرار کرده بر وی جاری سازد مگر این که صاحب حقّ حدّ یا ولیّ وی نزد امام حاضر شود و از امام، حقّ خویش را مطالبه کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۹

۷۵۱-۴۵۹۹۷- (۳) حسین بن خالد گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: بر امام واجب نیست وقتی که دید مردی زنا یا شرب خمر می‌کند، بر وی حدّ جاری سازد و با این که می‌بیند دیگر نیاز به تنبیه و شاهد ندارد؛ چرا که امام، امین خدا در میان خلق است. و چون مردی را ببیند که سرقت می‌کند، بر امام واجب است که او را منع کند و برود و به او کاری نداشته باشد. پرسیدم: این چگونه است؟ حضرت فرمود:

چون حقّ اگر برای خدا باشد، بر امام واجب است که آن را اجرا سازد ولی زمانی که برای مردم است، پس در اختیار مردم است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، مفاد این باب و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب حدّ قذف، فرموده امام علیه السلام: «در باره مردی که به دیگری گفته است: ای پسر مادر زناکار».

حضرت فرمود: اگر مادر وی زنده و حاضر و آمده است، حقّش را مطالبه می‌کند و این مرد هشتاد تازیانه می‌خورد و اگر مادرش غایب است، در انتظار او می‌ماند تا بیاید و حقّ خویش را مطالبه کند».

باب ۷ پس از رسیدن امام به ثبوت حدّ، کفالت و شفاعت در آن نیست و حکم شفاعت در غیر این صورت

اشاره

۷۵۲-۴۵۹۹۸- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شفاعت در حدود اگر از حقوق مردم باشد، بلامانع است. مردم در حقّ الناس پیش از آن که آن را نزد امام ببرند، تقاضای شفاعت می‌کنند ولی هنگامی که خبر [حدّ] به نزد امام برسد، دیگر حدّ، شفاعت بردار نیست».

۷۵۳-۴۵۹۹۹- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که از مردی سرقت کرد».

او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. ام سلمه درباره کنیز با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ام سلمه، این حدی از حدود خداوند عز و جل است و نباید ضایع شود. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله دست آن کنیز را قطع کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۱

۷۵۴-۴۶۰۰۰- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی از شما درباره حدی که به امام رسیده، شفاعت نکند؛ چرا که امام در این مورد که شفاعت شده، مالک حد نیست ولی مادامی که به امام نرسیده باشد، امام مالک حد است [می تواند شفاعت را بپذیرد]؛ بنابراین اگر پشیمانی را دیدی، در موردی که به امام هنوز نرسیده است، شفاعت کن و در موردی که غیر از حد است و به امام نرسیده و کسی که برای او شفاعت می کنی، از کارش بازگشته باشد، شفاعت کن و هرگز در حق متعلق به مرد مسلمان یا غیر مسلمان، جز با اجازه وی شفاعت مکن».

۷۵۵-۴۶۰۰۱- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی درباره حدی که به امام رسیده است، شفاعت نکند؛ چرا که امام مالک حد می شود [و دیگر کسی نمی تواند شفاعت کند] و شفاعت کن در حدی که به امام نرسیده است، آن گاه که پشیمانی فرد را دیدی؛ در فرض رجوع و بازگشت مشفوع له [کسی که شفاعت شده] نزد امام، در غیر حد، شفاعت کن و در مورد حق متعلق به مسلمان و غیر مسلمان جز با اذن او شفاعت مکن».

۷۵۶-۴۶۰۰۲- (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به درخواست اسامه از او در ارتباط با کار کسی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرده بود، فرمود: «ای اسامه، تو از من در زمانی که در مجلس دادرسی نشسته‌ام، کاری را طلب می کنی؟ بدرستی که در حقوق، شفاعت نیست».

۷۵۷-۴۶۰۰۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید فرمود: ای اسامه، درباره حد شفاعت مکن».

۷۵۸-۴۶۰۰۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اسامه بن زید در ارتباط با چیزی که در آن حد نبود، شفاعت می کرد.

شخصی را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند که حد بر او واجب شده بود. اسامه به نفع آن فرد شفاعت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: درباره حد، شفاعت نمی شود».

۷۵۹-۴۶۰۰۵- (۸) سعید بن مسیب می گوید: «زنی از قریش سرقت کرد. اسامه بن زید درباره آن زن شفاعت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این حدی از ۴ حدود الهی است و شفاعت در حدود الهی نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله دست آن زن را قطع کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۳

۷۶۰-۴۶۰۰۶- (۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه فرمود: «درباره حد، زمانی که به حاکم رسیده است، شفاعت مکن».

۷۶۱-۴۶۰۰۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام مردی از بنی اسد را در ارتباط با حدی که بر وی واجب شده بود، گرفت تا حد را بر وی اجرا کند. بنی اسد نزد امام حسین علیه السلام رفتند تا او را واسطه قرار دهند. حضرت امام حسین علیه السلام امتناع ورزید. آنان نزد امام علی علیه السلام رفتند و از آن حضرت خواستند. حضرت فرمود: هر کاری که در اختیار من باشد و از من بخواهید آن را برای تان انجام می دهم. آنان با شادی از نزد امام بیرون رفتند. در راه به امام حسین علیه السلام برخورد کردند. آنان جریان دیدارشان را با امام علی علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام بازگو کردند. حضرت فرمود: اگر رفیق تان را می خواهید، بازگردید؛ شاید کار او پایان پذیرفته باشد. آنان برگشتند، دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر وی حد جاری کرده است. آنان

گفتند: ای امیرالمؤمنین، آیا به ما وعده ندادید؟ حضرت فرمود: من وعده آنچه در اختیارم بود دادم و این چیزی نیست که در اختیار من باشد».

۷۶۲-۴۶۰۰۸- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله از شفاعت در حدود نهی کرد و فرمود: «هرکس در حدی از حدود خدا شفاعت کند تا آن را باطل سازد و تلاش در ابطال حدود الهی کند، خداوند او را در قیامت عذاب خواهد کرد».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم، روایتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد و در روایت هشتم از باب سی و چهارم از ابواب شهادت، فرموده معصوم علیه السلام که: «در حدّ، کفالت نیست».

می‌آید:

در روایت یک از باب بیست و چهار فرموده معصوم علیه السلام که: «شفاعت و کفالت درباره حدّ نیست».

باب ۸ عدم وجوب حدّ بر کسی که از روی جهل، جرم حدّدار مرتکب شود

اشاره

۷۶۳-۴۶۰۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی مسلمان شود و اسلام را بپذیرد، آن گاه شرب خمر و زنا کند و ربا خورد و چیزی از حلال و حرام برایش روشن نباشد تا زمانی که جاهل است، من بر وی حدّ جاری نمی‌سازم مگر بینه علیه وی گواهی دهد که وی سوره‌ای را که در آن زنا و خمر و رباخواری هست، خوانده است و اگر ندانسته کرده است، به او اعلام می‌کنم و او را باخبر می‌سازم. پس اگر بعداً مرتکب آن کار شد، او را تازیانه می‌زنم و حدّ بر او جاری می‌کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۵

۷۶۴-۴۶۰۱۰- (۲) محمد بن مسلم می‌گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی است که ما وی را به مجموع آنچه از اسلام برآیم به اجمال دعوت کردیم. او هم پذیرفت. سپس شرب خمر و زنا کرد و ربا خورد؛ در حالی که چیزی از حلال و حرام به تفصیل برایش روشن نبود. آیا اگر جاهل بوده، حدّ بر وی جاری سازیم؟

حضرت فرمود: نه، مگر این که بینه علیه وی گواهی دهد که او حرمت این کارها را پذیرفته بوده است». [منظور این است که می‌دانسته و بدان تن داده است].

۷۶۵-۴۶۰۱۱- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی از غیر عرب را بیایم که مجموع اسلام را پذیرفته باشد ولی توضیح این مجموع به او نرسیده باشد و زنا، سرقت یا شرب خمر کرده باشد- تا زمانی که جاهل بوده است- من بر وی حدّ جاری نمی‌کنم؛ مگر این که بینه علیه وی باشد که او به اینها نیز اقرار کرده و اینها را می‌شناخته است».

۷۶۶-۴۶۰۱۲- (۴) امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره مردی که به اسلام درآمده و شرب خمر کرده- در حالی که نمی‌دانسته است- فرمود: «من بر وی حدّ جاری نخواهم کرد؛ تا زمانی که جاهل بوده است ولی او را باخبر می‌سازم و آگاه می‌کنم. پس اگر دوباره این کارها را انجام داد، حدّ بر وی جاری می‌سازم».

۷۶۷-۴۶۰۱۳- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس شرب خمر کند- در حالی که نمی‌دانسته این کار حرام است- و این جهل او هم ثابت شود، حدّ بر او جاری نمی‌شود».

۷۶۸-۴۶۰۱۴- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی کرد که کسی پیش از ایشان چنین دادرسی نکرده بود و این اولین دادرسی حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [امام چنین بیان داشت که]: پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و کشیده شدن خلافت به ابوبکر، مردی را آوردند که شرب خمر کرده بود. ابوبکر به وی گفت: آیا شراب خورده‌ای؟ آن مرد گفت: آری. ابوبکر گفت: برای چه شراب خورده‌ای با این که حرام است؟ آن مرد گفت: من پس از پذیرش اسلام منزلم در میان مردمی بود که شرب خمر می‌کردند و آن را حلال می‌دانستند و اگر می‌دانستم که شرب خمر حرام است، از آن پرهیز می‌کردم.

امام صادق علیه السلام افزود: در اینجا ابوبکر به عمر توجه کرد و گفت: ای ابا حفص، تو درباره این مرد چه می‌گویی؟ عمر گفت: مسأله‌ای دشوار است که ابوالحسن حلال آن است. ابوبکر گفت: ای غلام، علی را بگو نزد ما بیاید. عمر گفت: بلکه ما باید به سراغ قاضی در منزلش برویم. لذا همگی نزد امام آمدند. سلمان هم نزد حضرت بود. سلمان را از داستان مرد باخبر ساختند و ایشان هم داستان مرد را برای امام بازگو کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۷

حضرت به ابوبکر فرمود: با این مرد کسی را بفرست که وی را در مجالس مهاجر و انصار بگرداند تا هر کس که بر وی آیه حرمت [این کارها] را خوانده است، گواهی دهد. در نهایت اگر آیه حرمت بر وی خوانده نشده، چیزی بر او نیست. ابوبکر همان کار را که امام فرموده بود، درباره مرد انجام داد و هیچ کس گواهی نکرد. آن‌گاه او را آزاد ساخت. سلمان به علی گفت: شما آنان را ارشاد کردید! حضرت علی فرمود: تنها می‌خواستم تأکید این آیه را درباره خودم و آنها تجدید کنم: آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کسی که خود هدایت نمی‌شود مگر این که هدایتش کنند؛ شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید؟».

۷۶۹-۴۶۰۱۵- (۷) امام صادق فرمود: «مردی در زمان ابوبکر شرب خمر کرد. او را نزد ابوبکر بردند. ابوبکر به او گفت: آیا شراب خورده‌ای؟ او گفت: آری. ابوبکر گفت: چرا با این که حرام است، شراب خورده‌ای؟ امام فرمود: آن مرد به ابوبکر گفت: من مسلمان شده‌ام و خوب اسلام آورده‌ام ولی منزلم در میان مردمی بود که شرب خمر می‌کردند و آن را نیز حلال می‌دانستند و اگر من می‌دانستم که شراب حرام است، از آن پرهیز می‌کردم. ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت: درباره کار این مرد چه نظر می‌دهی؟ عمر گفت:

مسئله‌ای است که تنها ابوالحسن علیه السلام می‌تواند آن را حل کند. ابوبکر گفت: بنابراین از علی علیه السلام دعوت کن تا نزد ما بیاید. عمر گفت: باید نزد قاضی در منزلش رفت. آن‌گاه ابوبکر و عمر در حالی که آن مرد و مردم حاضر در جلسه آنها را همراهی می‌کردند، آمدند تا خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. ابوبکر و عمر داستان مرد را برای حضرت بازگو کردند و آن مرد نیز قصه خویش بگفت.

امام فرمود: با این مرد کسی را همراه سازید تا او را در مجالس مهاجر و انصار بگرداند. هر کس که آیه حرمت را بر این مرد خوانده، گواهی دهد. آنان چنین کردند ولی کسی گواهی نکرد که آیه حرمت را بر وی خوانده باشد. در این هنگام امام آن مرد را آزاد کرد و به او گفت: اگر بعدا شرب خمر کنی، حدّ را بر تو جاری خواهیم ساخت».

۷۷۰-۴۶۰۱۶- (۸) مردی بیابان‌نشین در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بول کرد. مردم خواستند تا او را بزنند. پیامبر آنان را از زدن وی بازداشت و فرمود: «او نمی‌داند که بول کردن در مسجد جایز نیست».

۷۷۱-۴۶۰۱۷- (۹) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در گشایش هستند، مادامی که نمی‌دانند».

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، آیات و روایاتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد؛ به آنها مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۹

باب ۹ عدم اجرای حدّ بر کسی که جرم حدّدار مرتکب شود و قبل از مؤاخذه توبه کند؛

۷۷۲-۴۶۰۱۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: سارق اگر خودش به سوی خداوند عز و جل بازگردد و آنچه سرقت کرده به صاحبش بازگرداند، دیگر بریدن دست ندارد».

۷۷۳-۴۶۰۱۹- (۲) راوی گوید: «مردی در کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت پرسید: از چه قومی هستی؟ گفت: از مزینه‌ام. حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ آن مرد گفت: آری. حضرت فرمود: بخوان. آن مرد خواند و زیبا خواند. حضرت پرسید:

آیا دیوانگی در تو هست؟ آن مرد گفت: نه. حضرت فرمود: برو تا درباره‌ات تحقیق کنم. آن مرد رفت و پس از مدتی نزد امام علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت پرسید: آیا همسر داری؟ آن مرد گفت: آری. حضرت پرسید: همسرت با تو در همین شهر اقامت می‌کند؟ آن مرد گفت: آری.

راوی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به او دستور داد و او رفت و حضرت فرمود: تا ما درباره‌ات تحقیق کنیم. آن‌گاه حضرت کس، نزد قوم این مرد فرستاد و از وی جویا شد. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، او عقل درستی دارد. آن مرد برای بار سوم نزد امام بازگشت و چون سخن گذشته‌اش را برای حضرت تکرار کرد، حضرت به او فرمود: برو تا درباره‌ات پرسش کنیم.

باز برای بار چهارم نزد امام آمد و چون اقرار کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا از وی مراقبت کند. آن‌گاه حضرت به خشم آمد و سپس فرمود: چقدر قبیح است برای فردی از شما که یکی از این کارهای زشت را انجام می‌دهد و در پی آن خویش را در برابر مردم رسوا می‌سازد!

چرا در خانه‌اش توبه نکرد! به خدا سوگند! توبه‌اش در نهان خویش با خدا بالاتر از این است که بر او حدّ جاری سازم. آن‌گاه حضرت او را بیرون برد و در میان مردم فریاد زد: ای گروه مسلمانان، بیرون آید تا حدّ بر این مرد اجرا شود ولی کسی رفیقش را نشناسد. آن‌گاه حضرت وی را به بیابان برد. آن مرد به امام گفت: یا امیرالمؤمنین، به من مهلت دهید تا دو رکعت نماز بگذارم. پس از نماز، حضرت وی را در گودالش گذاشت و رو به سوی مردم کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، این حدّ، حقّی است از حقوق خداوند عز و جل پس هر کس که برای خدا بر عهده‌اش حقّی است بازگردد و کسی که در عهده‌اش برای خدا حدّی است، حدود خدا را جاری نسازد. مردم همه بازگشتند و امام علی و امام حسن و امام حسین علیه السلام ماندند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۱

آن‌گاه حضرت سنگی بر گرفت و سه تکبیر گفت و سه سنگ به سمت آن مرد پرتاب کرد و در هر سنگی سه تکبیر گفت. آن‌گاه امام حسن علیه السلام مانند امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت مرد سنگ پرتاب کرد و سپس امام حسین علیه السلام به سوی او سنگ پرتاب کرد و آن مرد، مُرد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را از گودال در آورد و دستور داد تا قبری برایش کنند و بر وی نماز

گزارد و او را به خاک سپرد. به امام علیه السلام گفته شد: ای امیرالمؤمنین، او را غسل نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: او با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک است. حقیقتاً بر کار بزرگی شکیبایی ورزید!

۷۷۴-۴۶۰۲۰ (۳) از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که بینه بر وی شهادت داده که زنا کرده آن‌گاه آن مرد فرار کرده است، سوال شد. حضرت فرمود: «اگر توبه کرده است، چیزی بر او نیست ولی اگر به دست امام بیفتد، امام بر او حدّ را جاری می‌سازد و اگر امام از مکان وی باخبر شود، کس به سوی او گسیل می‌دارد».

۷۷۵-۴۶۰۲۱ (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من زنا کرده‌ام؛ مرا پاک سازید».

حضرت صورت [مبارک] خود را از آن مرد برگرداند. آن مرد از سوی دیگر سمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و همان را که گفته بود، تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله رو از وی برگرداند. سپس آن مرد برای بار سوم آمد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام و عذاب دنیا برای من آسان‌تر از عذاب آخرت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این رفیق شما مشکلی دارد؟ یعنی دیوانه است! گفتند: نه. پس از آن، این مرد برای بار چهارم علیه خویش اقرار و اعتراف کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. مردم چاله‌ای برای آن مرد کردند. آن مرد چون ضربه سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله درآمد و به سرعت می‌دوید. زیر او را دید و استخوان ساق پای شتری را به سوی او پرتاب کرد. آن مرد افتاد و زیر او را بست. مردم هم به او رسیدند و او را کشتند و این جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کردند. حضرت فرمود: چرا رهایش نکردید. پس از آن فرمود: اگر پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، این برایش بهتر بود».

۷۷۶-۴۶۰۲۲ (۵) مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام. حضرت سه بار از او رو گرداند و به همراهان وی گفت: آیا این رفیق شما دیوانگی دارد؟ گفتند: نه. آن مرد برای بار چهارم اقرار کرد. پس از آن پیامبر دستور داد تا سنگسار شود. چاله‌ای برای وی کنده شد و او را سنگسار کردند. آن مرد چون ضربه سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله بیرون آمد و به سرعت می‌دوید. زیر او را دید و استخوان شتری را به سوی وی پرتاب کرد و آن مرد را کشت. پس از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زیر فرمود: چرا وی را رها نکردی؟ و سپس فرمود: اگر او پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، برایش بهتر بود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۳

۷۷۷-۴۶۰۲۳ (۶) از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که سرقت، شرب خمر یا زنا کرده و کسی از این کار وی باخبر نشده و او گرفتار نیامده است تا آن که توبه کرد و صالح شد، پرسیدم. حضرت فرمود: «اگر صالح شود و حالت نیکویی از او دانسته شود، حدّ بر او جاری نمی‌شود. محمد بن ابی عمیر گوید: اگر آن کار در زمان نزدیکی بوده، باز حدّ در حقّ وی جاری نمی‌شود؟ حضرت فرمود: اگر پنج ماه یا کمتر از پنج ماه بوده و حالت خوبی از وی آشکار شده باشد، حدود بر وی جاری نمی‌شود».

۷۷۸-۴۶۰۲۴ (۷) اصبع بن نباته گوید: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. امیرالمؤمنین علیه السلام از وی رو گرداند. آن‌گاه به وی فرمود: بنشین. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: آیا اگر کسی از شما این گناه زشت را مرتکب شده است، نمی‌تواند آن را بر خویش پرده پوشی کند، آن‌گونه که خداوند پوشانده است؟

پس از آن، مرد برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت فرمود: چه چیز باعث این گفته‌ات شده است؟ گفت: درخواست پاکی. حضرت فرمود: چه طهارتی از توبه برتر.

سپس امام رو به یاران خویش کرد و با آنان به گفتگو پرداخت. آن‌گاه آن مرد برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ آن مرد گفت:

آری. حضرت فرمود: بخوان. آن مرد خواند و خوب خواند. حضرت فرمود: آیا حقوقی که از خداوند عز و جل بر تو در نماز و زکات هست، می‌شناسی؟ آن مرد گفت: آری. امام از او پرسید و او به درستی پاسخ داد. حضرت فرمود: آیا کسالتی داری که بر تو عارض شده است یا دردی در سرت یا چیزی در بدنت یا غمی در سینهات می‌یابی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، نه. حضرت فرمود: وای بر تو! برو تا دربارها در نهان پرسش کنیم، آن‌گونه که آشکارا از تو پرسیدم و اگر نزد ما باز نیایی، ما در پی تو نخواهیم آمد.

اصبغ گوید: امام درباره آن مرد تحقیق کرد. به امام گفتند که وی از سلامت برخوردار است و هیچ گمانی به وی نمی‌رود. اصبغ گوید: پس از آن، مرد دوباره نزد حضرت آمد و به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت به وی گفت: تو اگر نزد ما نمی‌آمدی، ما تو را احضار نمی‌کردیم و اگر حکم خدا بر تو ثابت شود، تو را رها نخواهیم کرد. آن‌گاه امام فرمود: ای مردم، سنگسار کردن کسانی که هم اکنون حاضرند، کفایت می‌کند از کسانی که غایب هستند. هر کس از شما که فردا حاضر می‌شود، با عمامه‌اش رویش را بپوشاند تا کسی، کسی را نشناسد و در تاریکی پایان شب نزد من آید تا کسی، کسی را نبیند؛ چرا که ما به صورت مردی که او را سنگسار می‌کنیم، نگاه نمی‌کنیم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۵

اصبغ گوید: مردم فردا صبح همان‌گونه که امام به آنان دستور داده بود، پیش از روشن شدن صبح آمدند. امام علی علیه السلام به آنان رو کرد و سپس فرمود: هر مردی از شما را که برای خدا بر وی مثل این حقّ هست، به خدا سوگند می‌دهم که مبادا این حقّ را برای خدا بگیرد؛ چرا که هر کس که خداوند از او مثل چنین حقّی را می‌خواهد، او برای خدا آن حقّ را نمی‌گیرد. اصبغ می‌گوید: به خدا سوگند! گروهی بازگشتند که تا امروز ما نمی‌دانیم آنان چه کسانی هستند. سپس حضرت آن مرد را با چهار سنگ زد و مردم هم به سوی وی سنگ پرتاب کردند.

۷۷۹-۴۶۰۲۵-(۸) بدان که عقوبت کسی که با جوانی لواط کرده، این است که با آتش سوزانده شود یا دیواری بر او خراب شود یا ضربت شمشیری بخورد و اگر توبه را دوست دارد- بدون آن که گزارش کار خود را به امام مسلمانان بدهد- توبه کند. ولی اگر نزد امام مرافعه کند، آن فرد هلاک خواهد شد؛ چرا که امام علیه السلام یکی از این حدودی که آنها را ذکر کردیم، بر وی اقامه می‌کند.

باب ۱۰ عدم اجرای حدّ بر مجنون و نائم

اشاره

۷۸۰-۴۶۰۲۶-(۱) حضرت علی علیه السلام فرمود: «بر دیوانه حدّی نیست تا آن که هوشیار شود و بر بچه حدّی نیست تا آن که بالغ شود و بر خوابیده حدّی نیست تا آن که بیدار شود».

۷۸۱-۴۶۰۲۷-(۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «گفتم: حدّی بر دیوانه نیست تا آن که هوشیار شود و بر بچه حدّی نیست تا این که بالغ شود و بر خوابیده حدّی نیست تا آن که بیدار شود و هر کس که به حریم مردمی تجاوز کند، کشتن وی جایز است».

۷۸۲-۴۶۰۲۸-(۳) ابوظبیان گوید: «زن دیوانه ای را که زنا داده بود، نزد عمر آوردند. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. مردم همراه با این زن به امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برخوردند. حضرت فرمود: موضوع چیست؟ گفتند: دیوانه‌ای است که زنا داده است و عمر دستور داده تا وی سنگسار شود. حضرت فرمود: شتاب مکنید. آن‌گاه نزد عمر آمد و فرمود:

آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؟ از بچه تا آن زمان که محتمل شود و از دیوانه تا هوشیار شود و از خوابیده تا بیدار شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۷

۷۸۳-۴۶۰۲۹- (۴) و روایت شده که زن دیوانه‌ای را در زمان عمر آوردند که مردی با این زن زنا کرده است. بینه بر این زن گواهی به زنا داد. عمر دستور زدن حد را بر آن زن داد. زمانی که می‌خواست زن تازیانه بخورد، گذر امیرالمؤمنین علیه السلام بر زن افتاد. حضرت فرمود: چه می‌شود که زن دیوانه‌ای از آل فلان را می‌کشند؟ به حضرت گفته شد: مردی با وی زنا کرده و فرار کرده است و بینه بر این زن دیوانه گواهی داده و عمر دستور تازیانه زدن این زن را داده است. حضرت به آنان فرمود: آن زن را برگردانید و به عمر بگویید: آیا نمی‌دانی که این دیوانه از آل فلان است؟ و این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده است تا هوشیار شود و آن زن نه عقلش و نه خودش، در اختیارش نبوده است. پس از آن، زن را نزد عمر برگرداندند و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود، برای عمر بازگفتند. عمر گفت: خداوند برای علی گشایش ایجاد کند. نزدیک بود که درباره تازیانه زدن این زن به هلاکت بیفتم و عمر حد را از آن زن برداشت».

۷۸۴-۴۶۰۳۰- (۵) در مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «زن دیوانه اگر زنا دهد، حد نمی‌خورد ولی مرد دیوانه اگر زنا کند، حد بر او جاری می‌شود».

۷۸۵-۴۶۰۳۱- (۶) به امیرالمؤمنین علی علیه السلام خیر رسید که عمر دستور داده تا زن دیوانه‌ای که زنا داده، سنگسار شود. امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عمر آمد و فرمود: «آیا نمی‌دانی که خداوند قلم تکلیف را از سه نفر برداشته است؟ از کسی که خوابیده تا آن زمان که بیدار شود و از دیوانه تا آن زمان که هوشیار شود و از خردسال تا آن که بزرگ شود و این فرد دیوانه است و خداوند قلم تکلیف را از وی برداشته است. پس از این سخن، عمر آن زن دیوانه را آزاد ساخت».

ارجاعات

گذشت: در روایات باب یازدهم از ابواب مقدمات، روایاتی مبنی بر این که امر و نهی، ثواب و عقاب، مشروط به عقل است.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن نیز روایاتی مناسب با مفاد این باب.

و در روایت بیست و پنجم از باب یکم از ابواب حد زنا، این گفته که: «امام علیه السلام نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد. عمر متحیر شد و مردم نیز از کار امام شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، پنج نفر در یک موضوع ولی شما پنج گونه حد بر آنان جاری می‌کنی که هیچکدام از حد‌ها مشابه دیگری نیست ... تا آنجا که امام فرمود: و اما نفر پنجم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست».

و در روایت بیست و ششم همان باب، این گفته که: «و اما نفر ششم پس دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از او ساقط است».

و در روایات باب نهم، از ابواب عاقله، روایاتی که در ارتباط با این باب هست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۹

۷۸۶-۴۶۰۳۲-(۱) فضیل بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود. به این معنی که اگر دیوانه‌ای، نسبت زنا به کسی بدهد، چیزی بر آن دیوانه [به علت قذّف] ثابت نمی‌شود و اگر به این دیوانه کسی نسبت زنا دهد و به او بگوید: ای زناکار، حدّی بر آن کس ثابت نمی‌شود». همین روایت در دیگر کتب امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود».

محمد بن حسن [شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «مفاد این خبر آن است که اگر انسان به مرد دیوانه یا زن دیوانه‌ای نسبت زنا دهد، حدّ بر او واجب نمی‌شود؛ چون اگر دیوانه هم به وی نسبت زنا دهد، بر دیوانه حدّی ثابت نمی‌شود».

۷۸۷-۴۶۰۳۳-(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود».

۷۸۸-۴۶۰۳۴-(۳) از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام درباره‌ی مردی که پسر خردسال یا دختر خردسال یا دیوانه‌ای را متهم به زنا کند، سوال شد. حضرت فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود ولی فردی که اتهام می‌زند، گنهکار است و کم‌ترین گناهی که در این اتهام زدن وجود دارد، این است که دروغ گفته است».

باب ۱۲ حکم حدّ مریض، کور، گنگ، کر، مجروح، مستحاضه، حایض، نفساء و حامله

اشاره

و بسته‌ای از ساقه‌های گندم را بگیر و با آن [همسرت را] بزنی و سوگند خود را مشکن. ما او را شکّیا یافتیم. چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود! «۱»

(۱). ص ۴۴/۳۸.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۱

۷۸۹-۴۶۰۳۵-(۱) یحیی بن عباد مکی گوید: «سفیان ثوری به من گفت: منزلت بزرگی برای تو نزد امام صادق علیه السلام می‌بینم. از او درباره‌ی مردی که زنا کرده و هم اکنون مریض است و اگر حدّ بر او جاری شود می‌میرد، بپرس که نظرش چیست؟ یحیی بن عباد گوید: من این سوال را از امام علیه السلام کردم. حضرت فرمود: این سوال را از سوی خودت مطرح می‌کنی یا فردی تو را مامور کرده که از من بپرسی؟ گفتم:

سفیان ثوری از من خواسته که از شما سوال کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌های ران‌هایش آشکار شده و با زنی مریض زنا کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود، آوردند و با این شاخه پیامبر خدا به آن مرد یک بار و به زن نیز با همان شاخه یک بار زد. آن گاه هر دو را آزاد ساخت. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «بسته‌ای از ساقه‌های گندم (و مانند آن) را بگیر و با آن بزنی و سوگند خود را مشکن».

۷۹۰-۴۶۰۳۶-(۲) موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «زنی مریض و مبتلای به خوره را که رگ‌های ران‌هایش آشکار شده بود و با آن زن زنا کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. زن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین توضیح داد: من نزد این مرد رفتم و به او گفتم: غذا و آبم ده که به دشواری افتاده‌ام. او گفت: نمی‌دهم تا با تو آن کار کنم. در نتیجه آن کار را کرد. در اینجا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی آن که بینه طلب کند، با شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه

داشت، یک بار بر او نواخت و او را آزاد ساخت و زن را تازیانه نزد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۳

۷۹۱-۴۶۰۳۷ (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی زشت‌رو و قدکوتاه را که شکمش آب آورده و رگ‌های آن از خون پر شده و برآمده و با زنی زنا کرده بود، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. زن گفت: ای رسول خدا، من هیچ نفهمیدم جز آن که به یک باره این مرد بر من درآمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود:

آیا زنا کردی؟ مرد گفت: آری ولی آن زن همسر نداشت. پیامبر خدا نگاهی به بالا و پایین انداخت. آن‌گاه شاخه‌ای از درخت خرما طلبد. آن را شمرد. صد خوشه در آن بود و با خوشه‌های این شاخه بر وی زد.

۷۹۲-۴۶۰۳۸ (۴) مردی شکم بزرگ [مریض] که کار حرامی انجام داده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود، طلبد و با آن یک بار او را زد و این، حدّ این مرد بود.

۷۹۳-۴۶۰۳۹ (۵) مردی مریض را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌هایش برآمده و سخت مریض و نزدیک به مرگ بود و کاری کرده بود که حدّ بر وی ثابت شده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو باید به خود می‌پرداختی و از حرام باز می‌ماندی. آن مرد گفت: حالتی برایم پدید آمد که در اختیارم نبود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود آوردند و با آن یک بار بر این مرد زد. امام صادق علیه السلام فرمود: «و آن همان فرموده خداست که:

«وبسته‌ای از ساقه‌های گندم (و مانند آن) را بگیر و با آن بزنی و سوگند خود را مشکن».

۷۹۴-۴۶۰۴۰ (۶) مردی شکم بزرگ و مریض که زنا کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود، آورد و با آن به جای حدّ، یک بار به مرد زد. پیامبر صلی الله علیه و آله دوست نداشتند که حدّی از حدود خدا را باطل کنند.

۷۹۵-۴۶۰۴۱ (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی یک دسته شاخه یا یک تنه که در آن شاخه‌هایی است بگیرد و یک بار بزنی، این او را از تعداد آن شاخه‌ها که می‌خواسته تازیانه بزنی، کفایت می‌کند».

۷۹۶-۴۶۰۴۲ (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که حدّ بر وی واجب شده و در تنش جراحات بسیاری بود، نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را تا سلامت یابد، نگاه دارید. زخم‌هایش را نشکافید که او را می‌کشید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۵

۷۹۷-۴۶۰۴۳ (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که کار حدّ دار انجام داده بود و جراحات و کسالت و مانند آن داشت، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را تا سلامت یابد، نگاه دارید و زخم‌هایش شکافته نشود که می‌میرد ولی آن زمان که خوب شد، او را حدّ خواهیم زد».

۷۹۸-۴۶۰۴۴ (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که جراحات فراوان دارد، حدّی بر او نیست تا سلامت یابد. من می‌ترسم که [با اجرای حدّ] جراحاتش را بر بدنش بشکافم و در نتیجه بمیرد ولی هر زمان که سلامت یافت، او را حدّ خواهم زد».

۷۹۹-۴۶۰۴۵ (۱۱) امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مردی را که بسیار سخت مریض و نزدیک به مرگ بود و کاری کرده بود که حدّ بروی ثابت می‌شد، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو به خود پرداختی و از حرام بازماندی؟ وی گفت: ای رسول خدا، حالتی برایم پدید آمد که اختیار خود را نداشتم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را بگذارید تا سلامت یابد، آن‌گاه حدّ بر او اجرا می‌شود».

۸۰۰-۴۶۰۴۶-۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «فرد جذامی و مبتلای به حصبه، حد ندارد تا حالش بهبودی یابد».

۸۰۱-۴۶۰۴۷-۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جذامی و مبتلای به حصبه حد ندارد تا آن که بهبودی یابد.

من می‌ترسم که حد بر او جاری سازم و جراحاتش گشوده شود و بمیرد و لکن آن گاه که سلامت یافت، او را حد خواهم زد».

۸۰۲-۴۶۰۴۸-۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «بر زن مستحاضه تا قطع شدن خون از وی، حد اجرا نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۷

۸۰۳-۴۶۰۴۹-۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زن حیض تا پاک شود، حدی نیست و نیز بر زن مستحاضه تا پاک

شود، حدی نیست».

۸۰۴-۴۶۰۵۰-۱۶) در روایت آمده که: «زنی را پس از زایمان در حالت نفاس، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند تا وی

را حد بزند. حضرت فرمود: ای زن، برو تا زمانی که خون از تو قطع شود».

۸۰۵-۴۶۰۵۱-۱۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زن آبستن تا زمانی که وضع حمل کند، حدی نیست و بر زن زایمان

کرده و در حال نفاس تا آن که پاک شود، حدی نیست».

۸۰۶-۴۶۰۵۲-۱۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زن آبستن تا آن زمان که وضع حمل کند، حدی نیست و بر زن

زایمان کرده و در حال نفاس تا آن زمان که پاک شود، حدی نیست و بر زن حیض تا آن زمان که از حیض پاک شود، حدی

نیست».

۸۰۷-۴۶۰۵۳-۱۹) اسحاق بن عمار گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره حد لال، کر و کور پرسیدم.

حضرت فرمود: بر آنان در صورتی که نفهمند چه می‌کنند، حد ثابت نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خدمتکار آل رسول زنا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به

من فرمود: ای علی، برو و حد را بر وی جاری کن. آن زن را بردم. متوجه شدم که خون دارد و هنوز خونش قطع نشده است. این را

به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دادم. حضرت فرمود: او را رها ساز تا خونش قطع شود. پس از آن، حد را بر وی جاری کن».

باب ۱۳ شرط بلوغ در وجوب حد

اشاره

۸۰۸-۴۶۰۵۴-۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر پسر، حد کامل ثابت نمی‌شود تا آن که محتمل شود یا بوی زیر بغلش

بلند شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوازده از ابواب مقدمات، آمده است که: «قلم تکلیف بر بچه جاری نمی‌شود، تا بالغ شود» و در روایت دو،

این گفته که: «چه زمانی بر پسر ثابت می‌شود که به حدود کامل، مؤاخذه و بر وی حدّ اجرا شود؟ امام علیه السلام فرمود: زمانی که از یتیمی در آید و بالغ شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۹

و باز فرموده معصوم علیه السلام که: «دختر مانند پسر نیست. دختر آن زمان که ازدواج کند و با وی مباشرت جنسی شود- در حالی که نه سال دارد- یتیمی‌اش تمام و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود» و در روایت سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دختر آن زمان که نه ساله شود، یتیمی‌اش از بین می‌رود و به ازدواج در می‌آید و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود».

راوی گوید: «پرسیدم که: پسر هنگامی که پدرش برای او همسری اختیار نماید و او مباشرت جنسی کند، در حالی که بالغ نیست، آیا بر وی حدود اجرا می‌شود با این که چنین است؟ حضرت فرمود: اما حدود کامل آن گونه که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه؛ ولی در همه حدود به اندازه سنش تازیان می‌خورد و تا پانزده سالش نشده به این شکل مؤاخذه می‌شود...»

و در روایت پنجم، فرموده امام معصوم علیه السلام که حدود بر پسر زمانی که محتمل شود ثابت می‌شود و در روایت پانزده فرموده امام معصوم علیه السلام: «آن زمان که پسر هشت سالش تمام شود، کار وی نافذ خواهد بود و واجبات و حدود بر وی ثابت می‌شود و آن زمان که برای دختر نه سال تمام شود، باز هم همچنین کارش نافذ است و واجبات و حدود بر وی ثابت می‌شود».

و در روایت شانزده مشابه آن و به دیگر روایات این باب، بنگر؛ چرا که آنها روایاتی مناسب این باب است.

و در روایت هشت از باب یک از ابواب کسانی که زکات بر آنان واجب است، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «آن زمان که شخص بالغ شد، بر او یک زکات واجب است. پس از آن، بر وی باشد آنچه بر دیگر مردم است».

و در روایت ده از باب یک از ابواب حجر [ممنوعیت] فرموده معصوم علیه السلام که: «آن هنگام که محتمل شد بر او حد واجب است».

و در روایت چهارده فرموده امام معصوم علیه السلام که: «آن زمان که دختر به نه سال برسد، مالش به او داده می‌شود و کارش در ارتباط با مالش نافذ است و حدود کامل برای وی و بر او اجرا می‌شود».

و در روایت شش از باب شصت و چهار از ابواب وصیت، فرموده معصوم علیه السلام که: «آن زمان که محتمل شود، حدود بر وی ثابت می‌شود».

و در روایت ده از باب پنجاه و یک از ابواب تزویج، فرموده معصوم علیه السلام که: «آن زمان که دختر نزد همسرش برود و نه سال داشته باشد، یتیمی‌اش از بین می‌رود و مالش در اختیارش قرار می‌گیرد و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود».

و نیز این گفته که: «اگر پدرش برای او همسری انتخاب کرد و با همسرش در حالی که بالغ نبود، مباشرت جنسی کرد، آیا حدود بر وی در این حال اجرا می‌شود؟ امام فرمود: اما حدود کامل همان که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه؛ ولی در همه حدود به اندازه سنش تازیان می‌خورد و تا

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۱

پانزده سالگی این گونه مؤاخذه می‌شود. در نتیجه حدود خدا، در میان خلقش باطل نمی‌شود و حقوق مسلمانان نیز در میانشان باطل نمی‌شود».

و در روایت یک از باب ده از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده معصوم علیه السلام که: «حدّی بر بچه نیست تا بالغ شود».

و در روایت دوم همانندش و در روایت سوم، فرموده معصوم علیه السلام که: «قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؛ از بچه تا محتمل شود».

و در روایات باب نه از ابواب حدّ زنا، روایاتی است که بر این مفاد دلالت دارد؛ پس به آن رجوع کنید.

می‌آید:

و در روایات باب بیست از ابواب قتل و قصاص و باب نه از ابواب عاقله، روایاتی مناسب این باب.

باب ۱۴ موارد عفو در حدود

توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی [مؤمنان حقیقی اند] و بشارت ده به [این چنین] مؤمنان.

«۱» [به او گفتیم]: این عطای ماست؛ به هر کس می‌خواهی، ببخش و از هر کس می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست. «۲»
 ۸۰۹-۴۶۰۵۵- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی جنایتی بر من کرده است؛ او را عفو یا نزد حاکم مرافعه کنم؟ حضرت فرمود: این حقّ توست؛ اگر او را عفو کنی، نیکوست و اگر او را به نزد حاکم ببری، حقت را مطالبه کرده‌ای. [ولی] تو چگونه امام را پیدا می‌کنی؟»

۸۱۰-۴۶۰۵۶- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که سارق را می‌گیرد، پرسیدم که: آیا وی را نزد حاکم ببرد یا رهایش سازد؟ حضرت فرمود: صفوان بن امیه در مسجد الحرام دراز کشیده بود. عبایش را گذاشت و بیرون آمد تا آبی [بر روی خود] بریزد. پس از آن که بازگشت، دید عبایش سرقت شده است. پرسید: چه کسی عبایم را برده است؟ به راه افتاد و جستجو کرد تا آن کس که عبا را سرقت

(۱). سوره توبه، آیه ۱۱۲

(۲). سوره ص، آیه ۳۹

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۳

کرده بود، یافت. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دستش را قطع کنید. صفوان گفت: ای رسول خدا، آیا برای عبا من دستش را قطع می‌کنی؟ حضرت فرمود: آری. صفوان گفت: من عبایم را به وی بخشیدم. رسول خدا فرمود: پس چرا پیش از آن که وی را نزد من بیاوری، نبخشیدی؟ حلبی گوید: پرسیدم: امام هم به منزله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است، اگر نزد او آورند؟ حضرت فرمود: آری. حلبی گوید: از امام درباره‌ی عفو پیش از آن که شکایت به امام برسد، پرسیدم. حضرت فرمود: نیکوست».

همین روایت در دیگر کتب. حسین بن ابی العلاء گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که سارق را می‌گیرد، پرسیدم که: آیا او را رها سازد یا نزد حاکم ببرد؟ حضرت فرمود: صفوان بن امیه در مسجد بر عبایش تکیه داشت. برخاست تا [برود] بول کند. او بازگشت، در حالی که عبایش ربوده شده بود. او دنبال کرد تا کسی که عبا را برده، بیابد. او را یافت. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دستش را ببرید. صفوان گفت: ای رسول خدا، من عبا را به او می‌بخشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا این کار را پیش از آن که وی را نزد من بیاوری، نکردی؟ حسین بن ابی العلاء گوید: و از امام صادق علیه السلام درباره‌ی عفو از حدود- پیش از آن که به امام برسد- پرسیدم. حضرت فرمود: نیکوست».

۸۱۱-۴۶۰۵۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «عبای سیاه‌رنگ و چهار گوش صفوان بن امیه سرقت شد.

صفوان سارق را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. حضرت دستور داد که دست سارق بریده شود. صفوان گفت: ای رسول خدا،

گمان نمی‌کردم که ماجرا به اینجا برسد! من این عبا را به وی بخشیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا این بخشش را پیش از آن که او را نزد من بیاوری، نکردی؟ آن زمان که حدّ به شخص والی برسد، آن را رها نمی‌سازد».

۸۱۲-۴۶۰۵۸- (۴) زهری روایت کرده که: «به صفوان بن امیه گفته شد: هر کس که مهاجرت نکند، هلاک می‌شود. صفوان به مدینه آمد و در مسجد خوابید و عبایش را زیر سر گذاشت. سارق آمد و عبای صفوان را از زیر سر وی سرقت کرد. صفوان سارق را پیدا کرد و وی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که دست سارق بریده شود. صفوان گفت: من این را نمی‌خواستم. عبا برای او به عنوان صدقه باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا این کار را پیش از آن که او را نزد من بیاوری، نکردی؟»

۸۱۳-۴۶۰۵۹- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس سارقی را بگیرد، پس از آن از وی عفو کند، این در اختیار اوست. ولی اگر وی را نزد امام ببرد، امام دست سارق را قطع خواهد کرد و اگر مال باخته بگوید: من به او می‌بخشم- در صورتی که او را نزد امام برده است- امام سارق را رها نخواهد کرد تا دستش را قطع کند و همانا بخشش باید پیش از آن که مرافعه نزد امام برده شود، صورت گیرد و آن به دلیل فرموده خداوند عز و جل است که: و حافظان حدود خدا. پس آن زمان که حدّ به امام برسد، کسی حق ندارد که آن را ترک کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۵

۸۱۴-۴۶۰۶۰- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «حقّ الله را تنها امام عفو می‌کند و حقّ الناس را غیر امام [صاحب حقّ] عفو می‌کند».

۸۱۵-۴۶۰۶۱- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «حقّ الله را تنها امام عفو می‌کند و حقّ الناس را غیر امام [صاحب حقّ] عفو می‌کند».

۸۱۶-۴۶۰۶۲- (۸) عالم علیه السلام فرمود: «از حدودی که برای خداوند عز و جل است، غیر از امام عفو نمی‌کند؛ زیرا امام اختیار دارد اگر خواست، عفو و اگر خواست، مجازات کند و اما آنچه از حقّ مردم است، پس اشکالی ندارد که غیر از امام از آن عفو کند پیش از آن که به امام برسد و آنچه از برای خداوند عز و جل است نه مردم؛ مثل زنا، لواط و شرب خمر، پس امام در آن مخیر است؛ اگر بخواهد، عفو و اگر بخواهد، مجازات کند و آنچه امام از آن عفو کند، خداوند از آن عفو کرده است و آنچه بین مردم است، پس قصاص سزاوارتر است».

۸۱۷-۴۶۰۶۳- (۹) امام می‌تواند از هر گناهی که بین بنده و خالقش می‌باشد، عفو کند و اگر امام از آن عفو کرد، عفو نافذ است. ولی اگر گناه بین دو بنده باشد، امام نمی‌تواند عفو کند.

۸۱۸-۴۶۰۶۴- (۱۰) متوکل به ابن سکیت گفت: «از ابن الرضا علیه السلام مسأله سختی در حضور من پرس. او پرسید و گفت: چرا خداوند موسی علیه السلام را با عصا فرستاد؟ ... تا آنجا که فرمود: و اما مردی که به لواط اعتراف کرده، به اختیار خودش بوده و پینه‌ای علیه وی شهادت نداده و حاکم، وی را نگرفته است و اگر امامی که از سوی خداست اختیار داشته باشد که در راه خدا مجازات کند، همو نیز اختیار دارد که در راه خدا عفو کند. آیا شنیده‌ای که خداوند به سلیمان می‌فرماید: این عطای ماست به هر کس که می‌خواهی، ببخش و از هر کس که می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست. خداوند بخشیدن را پیش از امساک، ذکر کرده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۷

۸۱۹-۴۶۰۶۵- (۱۱) مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به سرقت اقرار و اعتراف کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: «آیا چیزی از کتاب خدا را می‌توانی بخوانی؟ گفت: آری، سوره بقره را. حضرت فرمود: دستت را به خاطر سوره بقره بخشیدم. اشعث گفت: آیا حدّی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟ حضرت فرمود: تو چه می‌دانی این چیست؟ اگر پینه قائم شود، امام حق ندارد که عفو کند ولی اگر مرد خود علیه خویش اقرار کرده است، پس آن در اختیار امام است. اگر بخواهد، عفو و اگر بخواهد

قطع می‌کند».

۸۲۰-۴۶۰۶۶- (۱۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که دیگری را به زنا متهم ساخته است و متهم وی را بخشیده و او را از این جهت حلال کرده ولی بعداً نظرش تغییر می‌کند و می‌خواهد او را نزد امام ببرد تا وی را تازیانه زند، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از عفو، حقّ حدّ زدن ندارد. به امام گفتم:

نظرتان چیست اگر او بگوید: ای پسر زناکار و آن شخص از وی عفو کند و او را برای خدا رها سازد؟

حضرت فرمود: اگر مادر این شخص زنده است، برای آن کس حقّ عفو نیست. عفو در اختیار مادر اوست و هر زمان که مادر بخواهد، می‌تواند حقّ خویش را بگیرد. امام افزود: و اگر مادرش مرده است، این شخص عهده‌دار امور مادر و عفو نافذ است».

۸۲۱-۴۶۰۶۷- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که از حدّی که به نفع وی ثابت شده است عفو کند، حقّ ندارد پس از آن که عفو کرده، رجوع کند».

باب ۱۵ حدّ تازیانه در زمستان و تابستان

۸۲۲-۴۶۰۶۸- (۱) هشام بن احمر گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام در مسجد نشسته بود و من همراه‌شان بودم.

حضرت صدای مردی را شنید که در زمان نماز صبح- در یک روز بسیار سرد- او را می‌زنند. حضرت پرسید: این چیست؟ گفتند: مردی است که تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! در چنین ساعتی! کسی در هیچ یک از حدود در زمستان، جز در گرم‌ترین زمان روز و در تابستان نیز جز در سردترین وقت روز تازیانه نمی‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۹

۸۲۳-۴۶۰۶۹- (۲) روایت گری شیعه گوید: «در روزی سرد، همراه امام صادق علیه السلام در مدینه راه می‌رفتیم که ناگاه به مردی برخوردیم که تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! در چنین وقتی تازیانه می‌زنند! از امام پرسیدم: مگر تازیانه زدن هم حدّی دارد؟ حضرت فرمود: آری. اگر در سرما باشد، باید که در گرمای روز و اگر در گرما باشد، باید که در وقت خنک روز تازیانه زده شود».

۸۲۴-۴۶۰۷۰- (۳) ابو داود گوید: «یکی از یارانم برایم روایت کرد که همراه امام صادق علیه السلام می‌رفت که ناگاه در فصل زمستان و در وقت سرما، فردی تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا در چنین ساعتی تازیانه می‌زنند! راوی گوید: پرسیدم: فدایت گردم! آیا برای تازیانه زدن هم حدّی است؟

حضرت فرمود: آری. اگر زمستان باشد، در گرمای روز و اگر تابستان باشد، در وقت خنک روز تازیانه زده می‌شود».

۸۲۵-۴۶۰۷۱- (۴) سعدان بن مسلم گوید: «یکی از یارانمان گفت: امام موسی بن جعفر علیه السلام در پی کاری از منزل خارج شدند. در بین راه، به مردی برخورد کردند که در زمستان به وی حدّ می‌زدند. حضرت فرمود:

سبحان الله! این شایسته نیست! پرسیدم: آیا این هم حدّی دارد؟ حضرت فرمود: آری، شایسته است آن که در زمستان حدّ می‌خورد، در گرمای روز و آن کس که در تابستان حدّ می‌خورد، در وقت خنک روز حدّ بر او زده شود».

۸۲۶-۴۶۰۷۲- (۵) روایت شده است که: «حدود در فصل زمستان به هنگام صبح و نیز بعد از ظهر اجرا نمی‌شود، تا گرمای بستر پس از خوردن حدّ به وی برسد و در تابستان در وقت گرما اجرا نمی‌شود و آن زمان که روز خنک است، حدّ جاری می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۱

باب ۱۶ عدم اجرای حدّ در سرزمین دشمن

۸۲۷-۴۶۰۷۳- (۱) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در سرزمین دشمن، بر احدی حدّ جاری نمی‌شود».

۸۲۸-۴۶۰۷۴- (۲) امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کند که آن حضرت فرمود: «من بر کسی در سرزمین دشمن حدّ جاری نمی‌کنم تا آن که از آن سرزمین خارج شود؛ چرا که مبادا غرورش او را وادار سازد تا به دشمن بیوندد».

۸۲۹-۴۶۰۷۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره گروهی که در سرزمین دشمن، خودشان را تحویل نمی‌دهند و می‌خواهند نوشته‌ای بگیرند تا بعدا به آنچه بر عهده آنان آمده است مطالبه نشوند، فرمود: «این شایسته نیست؛ چرا که جهاد در راه خدا برای آن است که حدود الهی اجرا و مظالم به اهلش باز گردانده شود [بنابراین نمی‌توان به آنان امان نامه داد که به حدّی که بر آنان آمده، مطالبه نشوند] ولی اگر لشکر در سرزمین دشمن می‌جنگد و کاری کرد که مستلزم حدّ است، با آنان مدارا شود تا از سرزمین دشمن خارج گردند؛ آن‌گاه حدود الهی جاری شود تا غرور و عصبیت، آنان را وادار نسازد که به خاک دشمن پناهنده شوند».

باب ۱۷ حکم کسی که علیه خودش به حدّی اقرار می‌کند

۸۳۰-۴۶۰۷۶- (۱) امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که به حدّی بر خویش اقرار کرده ولی این که معین نکرده آن حدّ چیست، نقل می‌کند که: «حضرت دستور داد بر وی تازیانه زنند تا آن اندازه که اجرای حدّ را از خویش منع کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۳

۸۳۱-۴۶۰۷۷- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که حدّی را بر خویش اقرار کرده ولی آن را مشخص نکرده است، دستور داد که: «او را تازیانه زنند تا آن که مضروب از زننده بخواهد که از او دست کشد».

چون زننده به هشتاد تازیانه رسید، مضروب گفت: بس است تو را. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وی را رها کنید».

۸۳۲-۴۶۰۷۸- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که به یک حدّ بر خویش اقرار کرده ولی مشخص نکرده بود که چه حدّی بر اوست، داوری کرد که: «وی تا هشتاد تازیانه بخورد. او هم هشتاد تازیانه خورد».

آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌خواستم تازیانه‌هایت را تا حدّ تازیانه کامل کنم جز اقرار خودت، بینه‌ای را طلب نمی‌کردم».

باب ۱۸ حکم کسی که علیه خود به حدّی اقرار و پس از آن، انکار می‌کند

۸۳۳-۴۶۰۷۹- (۱) امام صادق علیه السلام درباره مردی که به ثبوت حدّی بر خویش اقرار و آن‌گاه پس از آن انکار کرد فرمود: «اگر نزد امام علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده، آن‌گاه انکار کند، دستش بریده می‌شود؛ علی رغم خواست وی. ولی اگر علیه خویش اقرار کرد که شرب خمر کرده یا افترا بسته، او را هشتاد تازیانه بزنید. پرسیدم: اگر به حدّی بر خویش اقرار کند که سنگسار در آن است، آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی حدّ بر او خواهم زد».

همین روایت در تهذیب. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «حضرت فرمود: اگر مردی علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده است سپس انکار کند- علی رغم خواست وی- دستش را قطع می‌کنم و اگر علیه خویش به شرب خمر یا افترا اقرار و سپس انکار کند، او را تازیانه می‌زنم. محمد بن مسلم گوید: پرسیدم: نظرتان چیست، اگر علیه خویش به حدی اقرار کند که به سنگسار کردن برسد آن‌گاه انکار کند؛ آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی او را حد می‌زنم».

۸۳۴-۴۶۰۸۰- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «حضرت فرمود: اگر مردی علیه خویش به حدی یا افترای اقرار و آن‌گاه انکار کند، تازیانه می‌خورد. پرسیدم: نظرتان چیست، اگر علیه خویش به حدی که به سنگسار کردن می‌رسد اقرار کند، آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی او را می‌زنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۵

۸۳۵-۴۶۰۸۱- (۳) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس علیه خویش به ثبوت حدی اقرار کند، من آن حد را بر وی جاری می‌سازم. جز سنگسار کردن؛ چرا که اگر علیه خویش اقرار و انکار کرد، پس سنگسار نمی‌شود».

۸۳۶-۴۶۰۸۲- (۴) امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره مردی محصن که چهار بار به زنا بر خویش اقرار کرد، فرمود:

«سنگسار می‌شود تا بمیرد یا پیش از آن که سنگسار شود، خودش تکذیب کند و بگوید انجام نداده‌ام.

اگر چنین گفت، رها می‌شود و سنگسار نمی‌شود. حضرت افزود: سارق، دستش قطع نمی‌شود تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند و اگر از اقرارش برگردد، ضامن سرقت است ولی دستش قطع نمی‌شود البته زمانی که شهودی در کار نیست. حضرت نیز افزود: زنا کار، تا چهار بار به زنا اقرار نکند، سنگسار نمی‌شود؛ البته اگر شهودی نباشد و اگر از اقرارش برگردد، رهایش می‌کنند و سنگسار نمی‌شود».

۸۳۷-۴۶۰۸۳- (۵) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «زناکار تا چهار بار به زنا اقرار نکند، سنگسار نمی‌شود؛ البته اگر شهودی نباشد و اگر از اقرارش برگردد و انکار کند، رهایش می‌کنند و سنگسار نمی‌شود».

۸۳۸-۴۶۰۸۴- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر مردی بر خویش، چهار بار به زنا اقرار کند و محصن باشد، سنگسار می‌شود».

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر پس از اقرار از آن برگردد، از او پذیرفته نیست و حد بر او جاری می‌شود و اگر محصن بود- در صورتی که از اقرارش برگردد- دیگر سنگسار نمی‌شود ولی حد بر او زده می‌شود و آزاد می‌شود».

۸۳۹-۴۶۰۸۵- (۷) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی علیه خویش به قتل اقرار کند، کشته می‌شود.

ولی اگر شهود نداشته باشد و از اقرارش بازگشت و گفت نکرده‌ام، رها می‌شود و کشته نمی‌شود».

۸۴۰-۴۶۰۸۶- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به شراب‌خواری یا نوشیدن مست کننده‌ای اقرار کند، حد بر وی زده می‌شود. امام بیان داشت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر خویش به شراب‌خواری اقرار و سپس انکار کند، او را تازیانه بزیند».

۸۴۱-۴۶۰۸۷- (۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به سرقت اعتراف و سپس انکار کند، دستش بریده می‌شود و به انکارش توجهی نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۷

باب ۱۹ حکم اجرای حدود بر مرتکب جرم‌هایی که قتل هم از آن است

۸۴۲-۴۶۰۸۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس که چند حدّ که یکی از آنها کشتن است بر وی ثابت شود، ابتدا حدودی که غیر از قتل است، جاری می‌شود و سپس کشته می‌شود».

۸۴۳-۴۶۰۸۹- (۲) امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که چند حدّ بر وی جمع شده که در میان آنها کشتن است، فرمود: «آغاز حدودی که غیر از کشتن است، جاری می‌شود؛ پس از آن کشته می‌شود».

۸۴۴-۴۶۰۹۰- (۳) مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که کاری انجام داده بود که حدّ داشت و کشتن هم بر وی ثابت شده بود. حضرت حدّ را بر وی جاری ساخت و آن‌گاه او را کشت. امام باقر علیه السلام فرمود: «و همچنین است اگر حدود بسیاری بر یک فرد جمع شود که در میان آنها کشتن باشد، به حدودی غیر از قتل آغاز و آن‌گاه کشته می‌شود».

۸۴۵-۴۶۰۹۱- (۴) امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که او را گرفته‌اند و چند حدّ که یکی از آنها کشتن است بر وی ثابت است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه بر چنین کسی حدود را جاری می‌کرد و سپس او را می‌کشت و با امیرالمؤمنین علیه السلام نباید مخالفت کرد».

۸۴۶-۴۶۰۹۲- (۵) امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که چند حدّ بر او ثابت است که یکی از آنها قتل است، فرمود: «در مرحله‌ی اول حدود بر او جاری و آن‌گاه کشته می‌شود».

۸۴۷-۴۶۰۹۳- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام درباره‌ی مردی [مجرمی] که یافت می‌شود و بر وی چند حدّ ثابت است که یکی از آنها قتل است، پرسیدم. حضرت فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر وی پیش از کشتن، حدود را جاری می‌ساخت و آن‌گاه وی را می‌کشت و تو با علی علیه السلام مخالفت نکن».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۹

۸۴۸-۴۶۰۹۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی کسی که قتل و شرب خمر و سرقت کرده است، دادرسی کرد. حدّ را بر او جاری ساخت و برای شرب خمر تازیانه‌اش زد و دستش را برای سرقتش برید و او را به دلیل قتلش، کشت».

۸۴۹-۴۶۰۹۵- (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره‌ی مردی را که گرفته‌اند و سه حدّ شراب‌خواری، زنا و سرقت بر او ثابت است، پرسیدم که: به کدامین یک از حدود باید آغاز کرد؟ حضرت فرمود: به حدّ شراب‌خواری و سپس سرقت و آن‌گاه زنا».

باب ۲۰ حکم به قتل در بار سوم بر کسی که دو بار حدّ بر او جاری شد و حکم به قتل در بار چهارم بر زانی و زانیه

اشاره

۸۵۰-۴۶۰۹۶- (۱) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «مرتکبان هر یک از گناهان کبیره اگر یک حدّ دوبار بر آنان جاری شود، در بار سوم کشته می‌شوند».

۸۵۱-۴۶۰۹۷- (۲) مرتکبان هر یک از گناهان کبیره آن زمان که یک حدّ دوبار بر آنان اجرا شود، در مرحله‌ی سوم کشته می‌شوند و شراب‌خوار در مرحله‌ی چهارم.

ارجاعات

می‌آید:

در باب هیجده از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۱

باب ۲۱ کراهت جمع شدن مردم برای نگاه کردن به حدّ خورنده

۸۵۲-۴۶۰۹۸- (۱) در زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شهر بصره بود، مردی را نزد حضرت آوردند که حدّ بر او جاری می‌شد. راوی گوید: جماعتی از مردم آمدند. حضرت فرمود: ای قنبر، بنگر که این جماعت کیانند؟ قنبر گفت: مردی است که حدّ بر او جاری می‌شود. راوی گوید: هنگامی که مردم نزدیک آمدند و امام به چهره‌های‌شان نگریست، فرمود: خوش آمد نمی‌گویم به چهره‌هایی که جز در بدی دیده نمی‌شوند. اینان مردان بی‌ارزشند. ای قنبر، دورشان ساز از من».

باب ۲۲ حکم حضور انسان نزد کسی که به ظلم تازیانه می‌خورد یا کشته می‌شود

اشاره

۸۵۳-۴۶۰۹۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی از شما نزد فردی که پادشاه ستمگر بناحق او را می‌زند، حاضر نشود و نیز نزد کشته یا ستم دیده حاضر نشود- اگر او را یاری نمی‌کند- چرا که یاری رساندن به مؤمن، بر مؤمن واجب است؛ البته اگر نزد وی حاضر شود و عافیت، گشایش بیشتری دارد، مادامی که دلیل روشن تو را ملزم نسازد».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب هشت از ابواب امر به معروف، دلالت بر وجوب یاری رساندن به مؤمن و نیز در برخی از روایات باب نود و سه از ابواب عشرت و نیز باب نود و چهار، اهتمام به امور مسلمانان.

باب ۲۳ حکم ارث بردن حد

۸۵۴-۴۶۱۰۰- (۱) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آن گونه که دیه و مال به ارث می‌رود، حدّ به ارث برده نمی‌شود. ولی هر یک از ورثه اگر عهده‌دار حدّ شود و آن را پیگیری کند، او صاحب اختیار آن خواهد بود و هر کس که رها کند و حدّ را مطالبه نکند، حقی ندارد و این مانند مردی است که به فردی نسبت زنا دهد و فرد متهم دو برادر دارد. اگر یکی از آن دو از وی عفو کند، دیگری می‌تواند که حقّ خویش از وی مطالبه کند؛ چرا که مادر، مادر هر دو اینهاست و عفو، حقّ هر دو است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۳

۸۵۵-۴۶۱۰۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ، ارث بردنی نیست».

۸۵۶-۴۶۱۰۲- (۳) حضرت علی علیه السلام فرمود: «حدّ، به ارث برده نمی‌شود».

۸۵۷-۴۶۱۰۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: «حدّ، ارث بردنی نیست».

باب ۲۴ حکم دفع حدود با شبهه

۸۵۸-۴۶۱۰۴- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید. شفاعت، کفالت و سوگند! در حدّ نیست».

۸۵۹-۴۶۱۰۵- (۲) برای ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که حضرت فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید و لغزش‌های بزرگواران را بپذیرید، مگر آن که در ارتباط با حدّی از حدود الهی باشد».

۸۶۰-۴۶۱۰۶- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

۸۶۱-۴۶۱۰۷- (۴) امام سجاد علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی مردی دادرسی کرد که او را همراه با زنی یافتند و او گفت: این زن من است که با او ازدواج کرده‌ام؛ از زن سوال شد، او ساکت ماند. بعضی از مردم به زن اشاره کردند که بگو: آری و برخی اشاره کردند که بگو: نه. آن زن گفت: آری. حدّ را از آن زن، دفع و زن را از مرد جدا کرد تا بیینه بیاورد که این زن، همسر وی است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۵

باب ۲۵ حکم کتک زدن به ناحق مسلمان

اشاره

۸۶۲-۴۶۱۰۸- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند عز و جل مردی است که پشت یک مسلمان را بناحق برهنه سازد [تا تازیانه بزند]».

۸۶۳-۴۶۱۰۹- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند مردی است که پشت یک مسلمان را بناحق برهنه سازد».

۸۶۴-۴۶۱۱۰- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پشت مؤمن قرقگاه است، جز از حدّ الهی».

۸۶۵-۴۶۱۱۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین خلق به پیشگاه خداوند عز و جل کسی است که بناحق پشت یک مسلمان را برهنه سازد و نیز کسی که بناحق به کسی بزند که وی او را زنده است یا کسی را بکشد که وی کسی را نکشته است».

۸۶۶-۴۶۱۱۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رفاعه نوشت: «تا آنجا که می‌توانی، حدّ را از مؤمن دور ساز؛ چرا که پشت مؤمن قرقگاه الهی است و جان مؤمن برای خداوند ارزشمند است و پاداش الهی برای مؤمن است و ستم کننده به مؤمن، دشمن خداست؛ پس مواظب باش دشمنت خداوند نباشد!»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده‌ی امام علیه السلام که: «هرکس عبد خویش را حدّ بزند- بی

آن که مملوک، حدی را بر خود واجب ساخته باشد- زنده‌ حد بر این بنده کفارهای ندارد جز آزاد سازی عبد» و در روایت دوازده این گفته که: «عبدی است که از صاحبش سر پیچی می کند. آیا زدن وی جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: برای تو جایز نیست که وی را بزنی. اگر این عبد با تو همراهی می کند، او را ننگه دار و گرنه، او را رها ساز» و در روایت چهارده، این گفته که: «داشتم غلامم را می زدم، از پشت سر صدایی شنیدم که: ای ابا مسعود، بدان که قدرت خداوند بر تو بیش از قدرت تو بر این عبد است. ابومسعود گوید: نگاه کردم، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله است و گفتم: ای رسول خدا، این عبد به خاطر خداوند آزاد است. حضرت فرمود: اگر چنین نمی کردی، آتش تو را می سوزاند».

می آید:

در روایات باب پنجاه و شش از ابواب قتل و قصاص، روایاتی که دلالت بر این مفاد دارد؛ مراجعه کنید.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۷

باب ۲۶ رویه حضرت علی علیه السلام هر جمعه درباره زندانها

۸۶۷-۴۶۱۱۳- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته هر جمعه از زندانها سرکشی می کرد. پس هر کس که بر او حدی ثابت بود، آن را اجرا می کرد و هر کس را که حدی بر او نبود، آزاد می ساخت.

باب ۲۷ نهی از اجرای حدود در مساجد و حرمها

اشاره

۸۶۸-۴۶۱۱۴- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله از اجرای حدود در مساجد نهی می کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته دستور می داد تا کسی را که حدی بر او ثابت است، از مسجد خارج سازند.
همین روایت در عوالی اللئالی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حدود در مساجد اجرا و پدر برای فرزند کشته نمی شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب سی و دو از ابواب مساجد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجرای حدود در مساجد، نهی می کرد».

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

و در روایات باب بیست و هفت از ابواب آغاز مشاعر، چیزی که دلالت بر عدم جواز اجرای حدّ در حرم دارد.

باب ۲۸ آمرزش گناهان کبیره حدّدار

۸۶۹-۴۶۱۱۵- (۱) روایت می‌کنم که فرمود: «هر چیزی که خداوند در آن حدّی قرار داده است، از گناهان کبیره غیر قابل آمرزش نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۹

فصل دوم: باب‌های حدّ زنا، قوادی، استمنا [خودارضایی] و مباشرت جنسی با حیوان

باب ۱ اقسام حدود زنا

اشاره

و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها [ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد. و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنان را آزار دهید [و حدّ بر آنان جاری سازید] و اگر توبه کنند و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته پردازند] از آنها درگذرید؛ زیرا خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است.

«۱» و آنان که توانایی ازدواج با زنان [آزاد] پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارید، ازدواج کنند. خدا به ایمان شما آگاه‌تر است؛ همگی اعضای یک پیکرید. آنها را با اجازه صاحبانشان تزویج نمایید و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آن که پاکدامن باشند، نه به طور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این [اجازه ازدواج با کنیزان] برای کسانی از شماست که بترسند [از نظر غریزه جنسی] و به زحمت بیفتند؛ و با [این حال نیز] خودداری [از ازدواج با آنان] برای شما بهتر است و خداوند، آمرزنده و مهربان است. «۲»

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت [و محبت کاذب] نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند. «۳»

(۱). نساء ۴/ ۱۵-۱۶.

(۲). نساء ۴/ ۲۵.

(۳). نور ۲۴/ ۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۱

۸۷۰-۴۶۱۱۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن، حدّ بزرگ‌تر الهی و تازیانه زدن، حدّ کوچک‌تر خداست و آن زمان که محصن زنا کند، سنگسار می‌شود و تازیانه نمی‌خورد».

- ۸۷۱-۴۶۱۱۷-(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد آزاد و زن آزاد هنگامی که زنا کنند، هر کدامشان صد تازیانه می‌خورند و اما محصن و محصنه، سنگسار می‌شوند».
- ۸۷۲-۴۶۱۱۸-(۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگسار کرد ولی تازیانه نزد و گفته‌اند که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه سنگسار کرد و نیز تازیانه زد ولی امام صادق علیه السلام این را انکار کرد و فرمود: ما چنین چیزی را نمی‌دانیم؛ یعنی حضرت فردی را در یک گناه، دو حدّ نزده است».
- ۸۷۳-۴۶۱۱۹-(۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «فردی که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد ولی تبعید نمی‌شود و مردی که زن دارد ولی با او آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».
- ۸۷۴-۴۶۱۲۰-(۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «محصن صد تازیانه زده و سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر دارد ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».
- ۸۷۵-۴۶۱۲۱-(۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «محصن سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر دارد ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».
- ۸۷۶-۴۶۱۲۲-(۷) از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی حدّ زن و مرد زناکار که ازدواجی تاکنون نداشته‌اند، سوال شد. حضرت فرمود: «صد تازیانه است و آیه شریفه را تلاوت کرد که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. امام صادق علیه السلام فرمود: و تازیانه زناکار از نوع شدیدترین تازیانه زدن‌هاست و آن زمان که زناکاری که ازدواجی تاکنون نداشته است، تازیانه زده شد، پس از تازیانه، یک سال از شهرش تبعید می‌شود و اگر یکی از دو زناکار ازدواج نکرده بود ولی دیگری ازدواج کرده بود، هر کدام صد تازیانه می‌خورند و آن کس که ازدواج نداشته، تبعید و آن کس که ازدواج داشته، سنگسار می‌شود [آن‌گاه امام افزود] که: بکر، همان مرد و زنی است که همسر ندارد و ثیب هم اوست که همسر دارد».
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۳
- ۸۷۷-۴۶۱۲۳-(۸) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنا بدتر است یا شرب خمر؟ و چه گونه است که در شرب خمر هشتاد تازیانه و در زنا صد تازیانه است؟ حضرت فرمود: ای اسحاق، حدّ یکی است ولی در زنا افزوده شده است؛ به دلیل آن که زنا نطفه را ضایع می‌سازد و آن را در غیر جایگاهی که خداوند بر آن دستور داده است، قرار می‌دهد».
- ۸۷۸-۴۶۱۲۴-(۹) اگر مردی با زنی زنا کند و هر دو محصن نباشند، بر مرد و زن [هر کدام] صد تازیانه است؛ به دلیل فرموده‌ی خداوند عز و جل که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود. به این معنی که هر دو به شدیدترین شکل تازیانه می‌خورند. این تازیانه بر تمام بدن آن دو خواهد بود؛ جز صورت و اندام تناسلی و در همان جامه‌ای که در حال زنا به تن داشته‌اند تازیانه می‌خورند. اگر مجدداً زنا کردند، صد تازیانه می‌خورند و اگر برای بار سوم زنا کردند، کشته می‌شوند.
- و اگر مردی با زنی زنا کرد و زن محصن بود ولی مرد محصن نبود، به مرد صد تازیانه زده و زن سنگسار می‌شود و اگر زن محصنه نبود و مرد محصن بود، مرد سنگسار می‌شود و زن صد تازیانه می‌خورد و اگر هر دو محصن هستند، دویست تازیانه می‌خورند سپس سنگسار می‌شوند و مرد و زن ازدواج نکرده زنا کنند [هر کدام] صد تازیانه می‌خورند و سپس یک سال به غیر شهرشان تبعید می‌شوند.
- ۸۷۹-۴۶۱۲۵-(۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی پیرمرد و پیرزن حکم کرد که: صد تازیانه بخورند و در مرد محصن حکم به سنگسار کرد و درباره‌ی مرد و زنی که ازدواج نکرده‌اند- اگر زنا کنند- حکم صد تازیانه و تبعید یک سال به غیر شهرشان را داد و بکر و بکره همان مرد و زنی هستند که ازدواج کرده‌اند ولی آمیزش نداشته‌اند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۵

۸۸۰-۴۶۱۲۶- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «محسن سنگسار می‌شود و آن کس که زن گرفته ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه و یک سال تبعید دارد».

۸۸۱-۴۶۱۲۷- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «در زنا محسن و محصنه، صد تازیانه و سپس سنگسار کردن است».

۸۸۲-۴۶۱۲۸- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره محسن و محصنه اگر زنا کنند، حکم به سنگسار کردن هر یک داد و فرمود: «اگر محسن و محصنه زنا کنند، هر کدام از این دو صد تازیانه می‌خورند و پس از آن سنگسار می‌گردند».

۸۸۳-۴۶۱۲۹- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «به محسن صد تازیانه زده و سنگسار می‌شود و به هر کس که محسن نباشد، صد تازیانه زده می‌شود و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر گرفته ولی با وی آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۸۴-۴۶۱۳۰- (۱۵) حدّ مرد زناکار در صورتی که محسن نباشد، صد تازیانه است. ولی اگر محسن باشد، بر آنان سنگسار کردن ثابت است و اگر یکی محسن و دیگری غیر محسن است، آن کس که محسن است، سنگسار می‌شود و آن کس که محسن نیست، تازیانه می‌خورد.

۸۸۵-۴۶۱۳۱- (۱۶) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام شراحه را در روز پنجشنبه تازیانه زد و در روز جمعه سنگسار کرد و فرمود که: بر پایه کتاب خدا وی را تازیانه زدم و براساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سنگسار کردم و شراحه زن جوانی بود».

۸۸۶-۴۶۱۳۲- (۱۷) ابوبصیر از او [امام معصوم علیه السلام] نقل می‌کند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زنی شوهردار که به گروهی پیوسته بود و به آنان گفته بود که وی بی‌شوهر است و یکی از آن گروه با وی ازدواج کرد و پس از آن شوهرش آمده بود، دادرسی کرد که: این زن مالک مهر است و حضرت دستور داده بود که پس از وضع حمل، سنگسار شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۷

۸۸۷-۴۶۱۳۳- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیرمرد و پیرزن، صد تازیانه و سنگسار شدن دارند ولی مرد و زنی که همسر ندارند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

۸۸۸-۴۶۱۳۴- (۱۹) تبعید آن است که از شهری به شهر دیگر منتقل شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.

۸۸۹-۴۶۱۳۵- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن در قرآن فرموده خداوند عز و جل است: زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، آن دو را قطعا سنگسار کنید؛ چرا که این دو شهوت را سپری کرده‌اند».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه. سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: در قرآن سنگسار کردن آمده است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: چگونه؟ حضرت فرمود: پیرمرد و پیرزن را قطعا سنگسار کنید؛ چرا که این دو شهوت را سپری کرده‌اند».

۸۹۰-۴۶۱۳۶- (۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، تازیانه می‌خورند و سپس به عنوان عقوبت سنگسار می‌گردند و آن زمان که مردی میانسال زنا کند، سنگسار می‌شود ولی تازیانه نمی‌خورد- البته در صورتی که محسن بوده است و آن زمان که جوان تازه به سن بلوغ، زنا کند، تازیانه می‌خورد و یک سال از شهرش تبعید می‌شود».

۸۹۱-۴۶۱۳۷- (۲۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در جرم زنا پیرمرد و پیرزن را صد تازیانه می‌زد و سنگسارشان می‌کرد و نیز محسن و محصنه را سنگسار می‌کرد و مرد و زنی را که ازدواج نکرده بودند، تازیانه می‌زد و یک سال

تبعید می‌کرد».

۸۹۲-۴۶۱۳۸- (۲۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر پیرمرد و پیرزن زنا کنند، هر کدام صد تازیانه زده می‌شوند و بر هر دو سنگسار شدن است و بر آن که ازدواج نکرده، صد تازیانه و تبعید یک سال به شهر دیگری است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۹

۸۹۳-۴۶۱۳۹- (۲۴) امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت ناسخ و منسوخ فرمود: «یکی از روش‌های آنان در جاهلیت این بود که زن اگر زنا می‌داد، در خانه زندانی می‌شد و مرد تا رسیدن مرگ زن مخارج زن را می‌پرداخت و اگر مرد زنا می‌کرد، او را از مجالس خودشان دور می‌ساختند و دشنام و آزارش می‌دادند و سرزنشش می‌کردند و جز این نمی‌دانستند.

خداوند متعال در آغاز اسلام فرمود: و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید. اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها [ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنان را آزار دهید [و حدّ بر آنان جاری سازید]. اگر توبه کنند، و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته پردازند]، از آنها درگذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

ولی چون مسلمانان فراوان شده و اسلام قدرت گرفت و مسلمانان از کارهای جاهلیت بیزار شدند، خداوند متعال فرو فرستاد که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، تا پایان آیه.

بنابراین این آیه، حبس و آزار دادن را نسخ کرد».

همین روایت در تفسیر علی بن ابراهیم: «فرموده خداوند: و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها [ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ تا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد. چنین بود که در جاهلیت زمانی که مردی با زنی زنا می‌کرد، آن زن در خانه‌ای حبس می‌شد تا بمیرد. پس از آن، این حکم به فرموده خداوند که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، نسخ گردید».

۸۹۴-۴۶۱۴۰- (۲۵) پنج نفر را که در ارتباط با زنا گرفته بودند، نزد عمر آوردند. وی دستور داد تا بر هر کدام از اینها حدّ جاری شود. امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت و فرمود: «ای عمر، این حکم اینان نیست. عمر گفت: بنابراین شما بر اینها حکم را جاری سازید. حضرت یکی از آنان را آورد و گردن وی را زد؛ دومی را آورد و او را سنگسار کرد و سومی را آورد و حدّ بر وی زد و چهارمی را آورد و نیمی از حدّ بر وی زد و پنجمی را آورد و او را تعزیر کرد [چند تازیانه بر وی زد].

عمر متحیر گردید و مردم نیز از کار حضرت شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابو الحسن، پنج نفر در یک قضیه؛ ولی شما بر این پنج نفر پنج گونه حدّ جاری کردید که هیچ کدام شبیه دیگری نبود! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اما نفر اول، کافر ذمی بود که از ذمه خویش خارج شده و حکمش جز شمشیر نبود و اما دومی، مردی محصن بود که حدّ او سنگسار کردن است و اما سومی، غیر محصن بود و حدّ تازیانه خورد و اما چهارمی، برده‌ای بود که نیمی از حدّ بر وی زدیم و اما پنجمی، دیوانه‌ای بود که عقلش در اختیارش نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۱

۸۹۵-۴۶۱۴۱- (۲۶) زنا چند گونه و حدّ آن نیز به چند شکل است. از همین جاست که عمر بن الخطاب شش نفر را که در ارتباط با زنا دستگیر شده بودند حاضر کرد و دستور داد تا بر هر کدام‌شان حدّ جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عمر نشسته بود. فرمود: «ای عمر، این حکم این گروه نیست. عمر گفت: پس شما بر اینان حدّ را جاری سازید. حضرت یکی از آنان را پیش آورد و گردنش را زد و دومی را پیش آورد و سنگسارش کرد و سومی را پیش آورد و حدّ

بر وی زد و چهارمی را آورد و نیمی از حد را بر وی زد و پنجمی را پیش آورد و او را تعزیر کرد و اما فرد ششم را آزاد ساخت. عمر شگفت زده شد و مردم نیز متحیر شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، شش نفر در یک قضیه و شما بر آنان پنج مجازات جاری کردید که هیچ حکمی از آن مشابه دیگری نبود! حضرت فرمود: آری. اما نفر اول، کافر ذمی‌ای بود که با زن مسلمان زنا کرده و از ذمه خارج گردیده است؛ بنابراین حکم وی شمشیر است و اما نفر دوم، مردی محصن است که زنا کرده و ما او را سنگسار کردیم و اما نفر سوم، مردی بی‌همسر است که او را حد زدیم و نفر چهارم، برده است که زنا کرده و ما نیمی از حد را بر وی زدیم و نفر پنجم، این کار را به اشتباه انجام داده است و ما او را تعزیر و ادب کردیم و نفر ششم، دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از وی ساقط است».

۸۹۶-۴۶۱۴۲- (۲۷) هر کس که با محرم خویش زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر وی می‌زنند- محصن باشد یا نباشد و اگر آن زن با وی همراهی کرده است، بر زن هم ضربتی با شمشیر زده می‌شود. ولی اگر زن را به اکراه به زنا وا داشته باشد، چیزی بر زن نیست و هر کس با محصنه زنا کند و خود نیز محصن باشد، هر کدام سنگسار می‌شوند و هر کس که با محصنه زنا کند، و خود محصن نباشد، برای زن سنگسار شدن و بر مرد تازیانه و یک سال تبعید است و مسافت تبعید پنجاه فرسخ [۳۰۰ کیلومتر] است.

۸۹۷-۴۶۱۴۳- (۲۸) و اگر مرد و زن برای اولین بار در حالی که هر دو محصن باشند یا یکی محصن و دیگری غیر محصن باشد زنا کنند، آن کس که غیر محصن است، صد تازیانه می‌خورد در حالی که آن کس که محصن است، صد تازیانه می‌خورد و پس از آن سنگسار می‌شود.

۸۹۸-۴۶۱۴۴- (۲۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که دو ختنه‌گاه با هم ملاقات کنند، تازیانه ثابت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، گفته آن زن که: «ای امیرالمؤمنین، من زنا دادم؛ پاکم ساز. [تا آنجا که] امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا چاله‌ای برای زن کنده شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۳

آن‌گاه وی را تا نیمه بدن در چاله دفن کرد [تا آنجا که] همه مردم در آن روز بازگشتند، جز امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام و این سه نفر حد را بر آن زن جاری کردند».

و در روایت نهم، این گفته که: «چون حضرت می‌خواست شراحه همدانیه را سنگسار کند، مردم فراوانی جمع شده بودند. حضرت درهای رحبه را بست، سپس شراحه را آورد و در چاله‌اش قرار داد و او را سنگسار کرد تا مرد».

و در روایت سیزده، این گفته که: «مردی شکم گنده و مریض زنا کرده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شاخه درخت خرما را که صد خوشه بر آن بود آورد و به جای حد، با آن شاخه یک ضربه بر این مرد زد».

و در روایت سی و چهار، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خداوند بر زناکار غضب کرد و صد تازیانه برایش قرار داد. هر کس که بر زناکار غضب کند و بیش از این بزند، من از او نزد خداوند بیزاری می‌جویم و این فرموده خداوند است که: آن حدود خداست، از حدود خداوند تجاوز نکنید».

و در روایت دوازده از باب دوم، این گفته که: «چهار شاهد علیه مردی محصن شهادت دادند. امام به آنان دستور داد تا خودشان آن فرد را سنگسار کنند. یکی از شاهدان او را سنگسار کرد ولی سه نفر دیگر امتناع ورزیدند».

و در روایت یک از باب سه، این گفته که: «مردی را که خود اقرار به زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. [تا آنجا

که [حضرت فرمود: هر کس مشابه کار این شخص را انجام داده است، وی را سنگسار نکند و برگردد. راوی گوید: برخی بازگشتند و بعضی ماندند و آنان که مانده بودند، وی را سنگسار کردند].

و در روایت دو، این گفته که: «مردی نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و به او گفت: ای روح خدا، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. عیسی علیه السلام دستور داد تا منادی ندا دهد که همه برای پاک ساختن آن شخص بیایند. چون آن مرد آمد و مردم نیز جمع شدند و آن مرد در چاله قرار گرفت، فریاد کرد که: هر کس بر عهده‌ی وی حدّی الهی است، بر من حدّ جاری نسازد...».

و در روایت سه از باب چهار، این گفته که: «چه بسا برده‌ام را در ارتباط با بعضی از گناهان می‌زنم! حضرت فرمود: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: چه بسا صد تازیانه می‌زنم! حضرت [با شگفت زدگی] فرمود که: صد تازیانه! صد تازیانه! این جمله را حضرت دو بار تکرار کرد، سپس فرمود: حدّ زنا! از خدا بترس...». و نیز بنگر به دیگر احادیث همین باب که بر برخی از مطلوب، دلالت دارد.

و در روایت یک از باب پنج، این گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد یهودی و زن یهودی‌ای را که یهودیان نزد حضرت آوردند و گفتند که این دو زنا کرده‌اند، سنگسار کرد».

و در روایت یک از باب شش، این فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «وظیفه‌ی امام است که حدّ را بر آن کس که بدان بر خویش اقرار کرده است، جاری سازد- هر کس که باشد. جز زناکار محصن که امام

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۵

وی را سنگسار نمی‌کند، تا آن که چهار شاهد بر وی گواهی دهد و آن زمان که چهار شاهد شهادت دهد، او را صد تازیانه به عنوان حدّ می‌زند و سپس وی را سنگسار می‌کند».

و در روایت دوم از باب نهم، این گفته که: «ای امیرالمؤمنین، به من مهلت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. آن گاه امام وی را در چاله‌اش قرار داد [تا آنجا که] تنها امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام ماندند. حضرت سنگ برداشت و سه تکبیر گفت و آن گاه وی را با سه سنگ که در هر سنگی سه تکبیر می‌گفت، زد و سپس امام حسن علیه السلام مانند امیرالمؤمنین علیه السلام پرتاب کرد و پس از آن امام حسین علیه السلام، تا آن مرد مُرد و امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و دستور داد تا قبری برایش کنده شود و حضرت بر وی نماز گزارد و او را دفن کرد. به امام گفته شد که: ای امیرالمؤمنین، چرا او را غسل نمی‌دهی؟

حضرت فرمود: او با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک است. او بر کار بزرگی شکیبایی ورزید».

و در روایت چهار، این گفته که: «برای بار چهارم اقرار کرد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که سنگسار شود. چاله‌ای برای وی کردند و چون درد برخورد سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله بیرون آمد و با شتاب می‌رفت. زیر او را دید، استخوان ساق شتری را به سویس پرتاب کرد و او را با آن از پا درآورد تا مردم به او رسیدند و وی را کشتند. از این ماجرا پیامبر صلی الله علیه و آله را باخبر ساختند. حضرت فرمود: چرا رهایش نکردید؟»

و در روایت هفت، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «کسی برای خداوند در پی گرفتن حقی برنیاید که [همان حقّ برعهده‌ی خودش است] خداوند در پی گرفتن آن حقّ از وی نیز خواهد بود. راوی گوید: به خدا سوگند! گروهی برگشتند که تا امروز ما نمی‌دانیم آنان کیانند! سپس حضرت آن مرد را با چهار سنگ زد و مردم هم سنگ به سوی وی پرتاب کردند».

و در روایت یک از باب دوازده، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود آوردند و با آن یک بار بر آن مرد زد و یک بار هم بر زن زد و آن گاه هر دو را آزاد ساخت. سپس این آیه را خواند که: دسته‌ای از ساقه‌های گندم [و مانند آن] را بگیر و با آن بزَن و سوگند خود را مشکن». و در

روایت دو، این گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد زناکار بدون بینه، صد خوشه خرما را در یک بار زد».

و در روایت سوم، چهارم، پنجم و ششم نیز مشابه آن.

و در روایت چهارم از باب هیجدهم، این گفته که: «درباره مردی که محصن بود و چهار بار به زنا بر خویش اقرار کرد [حضرت فرمود]: سنگسار می شود تا بمیرد یا پیش از آن که سنگسار شود، خویش را تکذیب کند و بگوید من نکرده‌ام. اگر چنین گفت، رها می شود و سنگسار نمی شود».

و در روایت ششم، این گفته که: «اگر مردی چهار بار بر خویش اقرار کرد و محصن بود، سنگسار می شود» و نیز گفته امام معصوم علیه السلام که: «اگر پس از اقرارش باز گردد، از او پذیرفته نیست و حدّ بر وی جاری می شود ولی اگر محصن بود و از اقرارش بازگشت، دیگر سنگسار نمی شود و تنها حدّ بر وی زده و آزاد می شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۷

باب ۲ حکم زانی و زانیه که در عده طلاق یا پس از آن زنا کنند

اشاره

۸۹۹-۴۶۱۴۶- (۱) عمار بن موسی ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که زنی داشته است و وی را طلاق داده یا آن زن مرده پس از وی مرد زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر وی سنگسار شدن ثابت است و نیز درباره زنی که شوهر داشته و آن شوهر وی را طلاق داده یا مرده است و پس از آن زن زنا داده است، پرسیدم: حضرت فرمود: آری.»

۹۰۰-۴۶۱۴۷- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره مردی که طلاق داده یا زنی از وی جدا شده و پس از آن مرد زنا کرده است، پرسیدم: چه حکمی بر مرد است؟ حضرت فرمود: سنگسار شدن».

۹۰۱-۴۶۱۴۸- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره زنی که طلاق داده شده و پس از طلاق زنا داده است، پرسیدم: آیا سنگسار شدن بر وی ثابت است؟ حضرت فرمود: آری.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب دهم از ابواب عده‌ها و باب یازدهم و باب دوازدهم.

می آید:

در باب بعدی و باب چهارم، روایاتی مناسب این باب و نیز بنگرید به باب بیست و نهم؛ چرا که در آن باب نیز روایت مناسب این باب هست.

باب ۳ حکم زانی محصن با کنیز زوجه‌اش ...

اشاره

۹۰۲-۴۶۱۴۹- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «اگر مردی با کنیز همسرش زنا کند، حدّی که برای زنا کار است، بر وی ثابت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۹

۹۰۳-۴۶۱۵۰- (۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که: «حضرت درباره مردی که بدون اجازه همسرش با کنیز همسرش آمیزش می‌کند، فرمود: حدّی که بر زناکار ثابت است بر اوست. وی صد تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: اگر مردی با زن یهودی یا مسیحی یا کنیزی زنا کند، سنگسار نمی‌شود؛ ولی اگر با این که زن آزادی در اختیار وی است، با زن آزادی [دیگر] زنا کند، حکم سنگسار بر وی ثابت است و حضرت فرمود: همان گونه که کنیز، زن مسیحی، زن یهودی مرد را محصن نمی‌کند، همچنین بر مرد حدّ محصن ثابت نمی‌شود، اگر با زن یهودی یا مسیحی یا کنیز زنا کند و زن آزادی در اختیار داشته باشد».

همین روایت در علل الشرایع. محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مردی که با کنیز همسرش آمیزش می‌کند...» باقیمانده متن، مانند متن روایت قبلی است؛ تنها جمله «اگر با این که زن آزادی در اختیار وی است با زن آزادی [دیگر] زنا کند، سنگسار شدن بر وی ثابت است» را نیاورده است».

۹۰۴-۴۶۱۵۱- (۳) مردی را که با کنیز همسرش آمیزش کرده و کنیز از وی باردار شده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. آن مرد اظهار داشت که همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است ولی همسرش انکار می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به مرد فرمود: «قطعا باید شاهدانی بیاوری [که شهادت دهند همسرت کنیز تو را به تو بخشیده بوده است] و گرنه تو را سنگسار می‌کنم. زن چون چنین دید، خود اعتراف کرد [که کنیز را به شوهرش بخشیده بوده است] و امیرالمؤمنین علیه السلام زن را حدّ زد».

۹۰۵-۴۶۱۵۲- (۴) زنی مرافعه شوهرش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد و گفت که: «وی با کنیزم زنا کرده است. مرد آمیزش با کنیز را پذیرفت ولی گفت که همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است. امام علیه السلام از مرد بینه خواست ولی مرد بینه‌ای نداشت. حضرت دستور داد تا آن مرد را سنگسار کنند. زن چون چنین دید، گفت: شوهرش راست می‌گوید؛ زن، کنیز را به شوهرش بخشیده بوده است. در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا مرد را آزاد سازند و امر کرد که حدّ قذف بر زن زده شود».

۹۰۶-۴۶۱۵۳- (۵) زکریا بن آدم گوید: «از امام رضا علیه السلام درباره مردی که با کنیز همسرش آمیزش کرده و همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است، پرسیدم. حضرت فرمود: آن مرد زناکار و حکم سنگسار بر وی ثابت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۱

۹۰۷-۴۶۱۵۴- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که با کنیز همسرش آمیزش کرده است، فرمود: «هر حدّی که بر زناکار است، بر وی ثابت است و [حضرت افزود]: مری را که با کنیز همسرش زنا کرده باشد، نزد من نمی‌آورند مگر آن که او را سنگسار می‌کنم».

۹۰۸-۴۶۱۵۵- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که با کنیز همسرش بدون اجازه همسرش زنا کرده بود، حکم داد که: «حدّی که بر زناکار است، بر وی ثابت است ولی سنگسار نمی‌شود و حدّ زناکار تنها در صورتی است که با زن مسلمان آزاد زنا کند».

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و ششم از ابواب نکاح عبید و باب شصت و سه، روایاتی در ارتباط با این باب.

می‌آید:

در باب هشتم از ابواب حدّ زنا، به روایتی در ارتباط با این باب بنگرید.

باب ۴ تعریف محصن

اشاره

۹۰۹-۴۶۱۵۶-(۱) اسماعیل بن جابر گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مرد محصن کیست؟ حضرت فرمود: کسی که زنی در اختیارش باشد که صبح و شام نزد وی برود».

۹۱۰-۴۶۱۵۷-(۲) و تعریف محصن این است که زنی در اختیارش باشد که صبح و شام نزد وی برود.

۹۱۱-۴۶۱۵۸-(۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره‌ی مردی که در اختیارش کنیزکی همخوابه یا کنیزی که با وی آمیزش می‌کند، هست پرسیدم که: آیا این کنیزی که نزد وی است، او را محصن می‌سازد؟ حضرت فرمود: آری؛ چرا که در نزد مرد چیزی است که او را از زنا کردن بی‌نیاز می‌سازد.

پرسیدم: اگر کنیزی نزد وی است و می‌گوید با آن کنیز آمیزش ندارد؟ حضرت فرمود: این گفته‌اش پذیرفته نیست. پرسیدم: اگر زنی به ازدواج موقت نزد اوست، آیا او را محصن می‌کند؟ حضرت فرمود: نه، احصان بر این پایه است که دائمی باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۳

همین روایت در علل الشرایع. اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام پرسیدم...» [آن‌گاه به سان روایت قبلی ذکر کرده]؛ تنها جمله «اگر کنیزی نزد وی است و می‌گوید که با آن کنیز آمیزش ندارد، حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نیست» را نیاورده است».

۹۱۲-۴۶۱۵۹-(۴) ابواسحاق گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره‌ی زناکاری که کنیزی همخوابه دارد یا کنیزی که با وی آمیزش می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: آنچه ملاک است، تنها بی‌نیاز بودن است؛ به این گونه که در نزد مرد زنی باشد که وی را از زنا بی‌نیاز سازد. پرسیدم: اگر می‌گوید که با کنیز آمیزش نمی‌کند؟

حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود. پرسیدم: اگر زن متعه‌ای نزد وی است؟ حضرت فرمود:

تنها آنچه ملاک است، این است که زن دائمی نزد وی باشد».

۹۱۳-۴۶۱۶۰-(۵) حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی محصن پرسیدم. حریز گوید: امام فرمود: آن مردی است که زنا کند و نزدش زنی باشد که او را بی‌نیاز سازد».

۹۱۴-۴۶۱۶۱-(۶) حریز گوید: «از او درباره‌ی مردی محصن پرسیدم. حضرت فرمود: همان است که نزدش زنی باشد که او را بی‌نیاز سازد».

۹۱۵-۴۶۱۶۲-(۷) ابوبصیر گوید: «مرد، محصن نمی‌شود تا آن که زنی نزد وی باشد که در را بر وی ببندد [با وی خلوت کند]».

۹۱۶-۴۶۱۶۳-(۸) راوی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که ازدواج موقت می‌کند، پرسید که: «آیا این ازدواج موقت وی

را محصن می‌سازد؟ حضرت فرمود که: نه؛ محصن بودن تنها بر پایه همسر دائمی است».

۹۱۷-۴۶۱۶۴- (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: مردی، کنیزی دارد. آیا این کنیز وی را محصن می‌کند؟ حضرت فرمود: آری. تنها ملاک بر پایه بی‌نیاز شدن است. اسحاق بن عمار گوید: پرسیدم:

زن متعه‌ای هم؟ حضرت فرمود: نه، ملاک احصان بر پایه زن دائمی است. اسحاق بن عمار گوید:

پرسیدم: اگر بگویند که با این کنیز آمیزش نمی‌کرده است؟ اسحاق گوید: حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود و این کنیز داشتن تنها به این دلیل که مرد مالک کنیز است، محصن بودن را بر وی ثابت می‌کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۵

۹۱۸-۴۶۱۶۵- (۱۰) از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: زنان محصنه، سؤال شد. حضرت فرمود: «آنان همان شوهرداران هستند. پرسیدم: و زنان محصنه از اهل کتاب؟ حضرت فرمود: آنان همان زنان عقیف از اهل کتابند».

۹۱۹-۴۶۱۶۶- (۱۱) از امام جعفر صادق علیه السلام در فرمایش خدا: و زنان محصنه، فرمود: «همه آنان، زنان شوهردار هستند».

۹۲۰-۴۶۱۶۷- (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «محصن بودن و سنگسار کردن ثابت نمی‌شود جز پس از ازدواج درست و آمیزش و بودن زن و مرد با هم. پس اگر مرد و زن آمیزش را انکار کنند- بعد از آن که مرد با زن آمیزش کرده است- انکار این دو پذیرفته نیست. حضرت فرمود: محصن بودن با ازدواج موقت نمی‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن در باب هفتم و باب هشتم، روایاتی مناسب این باب.

و در روایت چهارم از باب ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مردی که نزد خانواده‌اش نیست و نیز مردی که زن موقت دارد، سنگسار نمی‌شود».

باب ۵ احصان در بردگان

اشاره

۹۲۱-۴۶۱۶۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد آزاد، کنیز را و نیز غلام [برده] زن آزاد را محصن نمی‌سازد».

شیخ طوسی رحمه الله گفت: «این روایت با روایاتی که قبلاً آورده‌ایم به این که کنیز هم محصنه می‌شود، منافاتی ندارد؛ چرا که توجیه این روایت آن است که مرد آزاد نمی‌تواند کنیز را محصن سازد به گونه‌ای که اگر کنیز زنا داد، حکم سنگسار بر وی واجب شود. مانند موردی که در اختیار مرد آزاد، زن آزاده‌ای باشد و آن زن زنا دهد که حکم سنگسار بر زن واجب می‌شود و این تفاوت بدان جهت است که حدّ برده و کنیز اگر زنا کنند، نصف حدّ آزاد است و آن پنجاه تازیانه است که به هیچ شکل سنگسار نمی‌شوند و همچنین است فرموده امام علیه السلام که: زن آزاد نمی‌تواند برده را محصن سازد؛ به این معنی که زن آزاد نمی‌تواند برده را به گونه‌ای که حکم سنگسار بر وی واجب شود، محصن سازد و بر پایه این تاویل، دیگر میان روایات منافاتی نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۷

۹۲۲-۴۶۱۶۹- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مرد آزاد پرسیدم که: آیا کنیز را محصنه می‌کند؟ حضرت

فرمود: مرد آزاد، کنیز را محصنه نمی‌کند و کنیز مرد آزاد را محصن نمی‌سازد ولی مرد یهودی، زن مسیحی را و مرد مسیحی، زن یهودی را محصن می‌کند».

۹۲۳-۴۶۱۷۰- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره این که آیا کنیز، مرد آزاد را محصن می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: کنیز داشتن، موجب محصن شدن مرد آزاد نیست و برده داشتن نیز موجب محصن بودن زن آزاد نمی‌شود ولی مرد مسیحی، موجب محصنه شدن زن یهودی و مرد یهودی، موجب محصنه شدن زن مسیحی است».

۹۲۴-۴۶۱۷۱- (۴) و همان گونه که داشتن کنیز، زن مسیحی و زن یهودی موجب محصن بودن مرد آزاد نمی‌شوند، چنانچه وی با زن آزادی زنا کرده باشد، همین گونه حدّ زناى مرد محصن بر وی ثابت نمی‌شود، اگر- در حالی که زنی آزاد در اختیار دارد- با زن یهودی یا زن مسیحی یا کنیزی زنا کند.

۹۲۵-۴۶۱۷۲- (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره مرد آزادی که کنیزی در اختیار دارد، پرسیدم که: آیا اگر زنا کند، حکم سنگسار بر وی ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب بعدی، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مردی که از خانواده‌اش دور است، سنگسار نمی‌شود و نیز مردی که همسر گرفته ولی هنوز او را نبرده و با وی آمیزش نکرده است، سنگسار نمی‌شود».

و در روایت هفتم از باب هشتم، این گفته که: «مردی زنا می‌کند ولی هنوز همسرش را نبرده و با وی آمیزش نکرده است آیا محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و نیز با کنیز هم محصن به حساب نمی‌آید».

و در روایت هشتم، فرموده معصوم علیه السلام که: «با داشتن کنیز، محصن نمی‌شود».

و در روایت نهم، این گفته که: «برده‌ای با زن آزادی ازدواج می‌کند و پس از آن آزاد می‌شود و در پی آن زنا می‌کند. حضرت فرمود: وی سنگسار نمی‌شود تا آن که با زن آزادش پس از آزادی خود، آمیزش کند».

و روایت سوم، چهارم، پنجم و دوازدهم از همین باب هشتم، دلالت بر برخی از مفاد این باب می‌کند.

باب ۶ حکم احصان در فرض غیبت هر یک از زوجین

اشاره

۹۲۶-۴۶۱۷۳- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردی که از همسرش دور شده است و زنی که از شوهرش دور شده است، سنگسار شدن بر آنان ثابت نمی‌شود مگر این که مرد همراه با زن و زن همراه با مرد باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۹

۹۲۷-۴۶۱۷۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که از همسرش دور شده و زنی که از شوهرش دور شده است، سنگسار شدن بر آنان نیست مگر این که مرد با همسرش و زن با شوهرش در یک جا با هم اقامت داشته باشند».

۹۲۸-۴۶۱۷۵- (۳) مردی که از همسرش دور است و زنی که شوهرش از وی دور است، محصن محسوب نمی‌شوند. محصن بودن که به واسطه آن حکم سنگسار واجب می‌شود، آن است که مرد با همسرش و زن با شوهرش در یک جا اقامت داشته باشند.

۹۲۹-۴۶۱۷۶- (۴) عمر بن یزید گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برایم بگوئید مردی که از خانواده‌اش دور است و زنا می‌کند، آیا سنگسار می‌شود در صورتی که همسری دارد ولی از همسرش دور است؟ حضرت فرمود: مردی که از خانواده‌اش دور است و نیز مردی که زنی در اختیار دارد ولی هنوز با وی آمیزش نکرده است و نیز مردی که زن متعه دارد، سنگسار نمی‌شود. پرسیدم: مقدار مسافتش که محصن نمی‌شود چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش را شکسته و روزه‌اش را افطار کند، دیگر محصن نیست».

۹۳۰-۴۶۱۷۷- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی مردی که همسری در بصره داشت ولی در کوفه زنا کرده بود، حکم داد که سنگسار شدن از وی رفع شود و حدّ زناکار بر وی زده شود. امام باقر علیه السلام فرمود: و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی مردی که در زندان محبوس است و همسری در همان شهر در خانه دارد که نمی‌تواند بدان دست یابد و در زندان زنا کرده است، حکم داد که وی تازیانه می‌خورد و سنگسار شدن از وی رفع می‌شود».

۹۳۱-۴۶۱۷۸- (۶) حارث بن مغیره گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که همسری در عراق دارد و در حجاز زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ زناکار یعنی صد تازیانه بر وی زده می‌شود ولی سنگسار نمی‌شود. پرسیدم: اگر این مرد با همسرش در یک شهر باشد و مرد در زندان محبوس است و نمی‌تواند از زندان بیرون آید و نزد همسرش برود، نظر شما چیست، چنانچه در زندان زنا کند؟

حضرت فرمود: این مرد به منزله‌ی غایب از همسرش، صد تازیانه می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۱

۹۳۲-۴۶۱۷۹- (۷) عمر دستور داد تا مرد یمنی که همسردار بود ولی در مدینه زنا کرده بود، سنگسار شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «حکم سنگسار بر وی نیست؛ چرا که از همسرش دور است و همسر وی در شهر دیگری است. تنها بر این فرد حدّ واجب است. عمر گفت: خداوند مرا برای مشکلی که ابوالحسن در کنار آن حاضر نیست، نگاه ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در باب قبلی، مناسب با این باب.

می‌آید:

در باب بعدی، روایتی که بر این باب دلالت دارد.

باب ۷ مقدار مسافت سفری که شخص را از احسان خارج می‌کند

اشاره

۹۳۳-۴۶۱۸۰- (۱) راوی گوید: «مقدار مسافتی که اگر مرد محصن زنا کند سنگسار نمی‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش شکسته باشد و روزه‌اش را افطار کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین، این گفته که: «در چه مقدار مسافتی از سفر، مرد محصن نیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش شکسته باشد و روزه‌اش را افطار کند».

باب ۸ وقوع احسان و اثبات حکم رجم

اشاره

۹۳۴-۴۶۱۸۱- (۱) رفاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که هنوز با همسرش آمیزش نکرده، زنا کند پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه».

۹۳۵-۴۶۱۸۲- (۲) رفاعه بن موسی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که هنوز با همسرش آمیزش نکرده، زنا کند پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه. پرسیدم: اگر پیش از آن که با همسرش آمیزش داشته باشد زنا کند، او را از همسرش جدا می‌سازند؟ حضرت فرمود: نه» و در حدیث دیگری آمده است که حدّ بر او ثابت می‌شود.

۹۳۶-۴۶۱۸۳- (۳) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: آن زمان که منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۳

محصن شدند، پرسیدم. حضرت فرمود: محصن شدن زنان به آن است که شوهر با آنان آمیزش کند. پرسیدم: اگر شوهر با آنان آمیزش نکند، آیا حدّی بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: بله، هست».

۹۳۷-۴۶۱۸۴- (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند در ارتباط با کنیزان که: در صورتی که محصنه باشند، پرسیدم که: محصنه شدن آنان به چیست؟ حضرت فرمود: شوهر با آنان آمیزش می‌کند. پرسیدم: پس اگر شوهر با آنان آمیزش نداشته است، حدّی بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: بله، هست».

۹۳۸-۴۶۱۸۵- (۵) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند پیرامون کنیزان که: در صورتی که محصنه باشند، فرمود: احسان کنیزان به این است که مالک با آنان آمیزش کند. پرسیدم: اگر با آنان آمیزش نکند و آنان کاری نکنند، حدّ بر آنان ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، نصف حدّ ولی اگر کنیز زنا دهد- در حالی که شوهردار است- پس سنگسار کردن ثابت است».

۹۳۹-۴۶۱۸۶- (۶) مردی را که علیه خویش اقرار به زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به او فرمود: «محصن هستی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: بنابراین سنگسار می‌شوی. امام او را به زندان برد. شب که شد، مردم را جمع کرد تا وی را سنگسار کنند. مردی از میان مردم گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد با زنی ازدواج کرده ولی هنوز با وی آمیزش نکرده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاد شد و حدّ بر وی جاری کرد [و دیگر وی را سنگسار نکرد]». امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «احسان نمی‌شود و سنگسار واجب نمی‌شود مگر پس از ازدواج درست و آمیزش».

۹۴۰-۴۶۱۸۷- (۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مردی که زنا می‌کند و با همسرش آمیزش نداشته است، پرسیدم که: آیا محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و نیز با داشتن کنیز محصن نیست».

۹۴۱-۴۶۱۸۸- (۸) رفاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که پیش از آن که با اهلش آمیزش داشته باشد زنا کرده

است، پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه. پرسیدم: اگر پیش از آمیزش با همسرش زنا کند، او را از همسرش جدا می‌کنند؟ حضرت فرمود: نه. ابن ابی عمیر در متن این روایت این جمله اضافه را دارد که: «مرد با داشتن کنیز، محصن نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۵

۹۴۲-۴۶۱۸۹- (۹) امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که با زن آزادی ازدواج می‌کند، پس از آن آزاد می‌شود و زنا می‌کند، فرمود: «بر این مرد تا زمانی که پس از آزادی با همسر آزادش آمیزش کند، سنگسار نیست».

پرسیدم: آیا زن آزادش اختیاری علیه مرد پس از آزادی مرد دارد؟ حضرت فرمود: نه. آن زن آزاد به این مرد در زمانی که بنده بود، راضی شده؛ بنابراین مرد بر همان پایه ازدواج اول است».

۹۴۳-۴۶۱۹۰- (۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره مردی که با زنی ازدواج کرده ولی آمیزشی با وی نداشته و پس از آن زنا کرده است، پرسیدم که: چه حدی بر وی است؟

حضرت فرمود: به عنوان حدّ، تازیانه می‌خورد و سرش تراشیده می‌شود و از همسرش جدا و یک سال تبعید می‌شود».

روایت مشابه. امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان و پدرشان از پدران‌شان علیه السلام نقل می‌کنند که: «درباره زنی که پیش از آن که با وی آمیزش شود زنا کرده است، فرمود: این دو را از هم جدا می‌کنند و مهری هم برای زن نیست؛ چرا که کار انجام شده از سوی وی بوده است».

۹۴۴-۴۶۱۹۱- (۱۱) حنّان گوید: «من می‌شنیدم که مردی از امام صادق علیه السلام درباره مردی که ازدواج نکرده و زنا می‌کند، بعد از آن ازدواج و زنا کرده- پیش از آن که با همسرش آمیزش داشته باشد- پرسید. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد و مویش تراشیده و یک سال از شهر تبعید می‌شود و او را از همسرش جدا می‌کنند».

۹۴۵-۴۶۱۹۲- (۱۲) و اگر زن آزادی در اختیار برده‌ای باشد و برده آزاد شود و زنا کند، اگر پس از آزادی‌اش با همسر آزادش آمیزش داشته است، سنگسار می‌شود ولی اگر پس از آزادی‌اش با همسرش آمیزش نداشته است، حدّ بر او زده می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم و باب ششم، روایاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۷

باب ۹ حکم زناي بالغ با نابالغ

اشاره

۹۴۶-۴۶۱۹۳- (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره پسر نابالغ ده ساله‌ای که با زنی زنا کند، سؤال شد: حضرت فرمود: پسر کمتر از حدّ، تازیانه می‌خورد و زن، حدّ کامل بر او جاری می‌شود. از امام سؤال شد: اگر زن محصن باشد؟ حضرت فرمود: سنگسار نمی‌شود؛ چون فردی که با او آمیزش کرده است بالغ نیست و اگر وی بالغ بود، زن سنگسار می‌شد».

۹۴۷-۴۶۱۹۴- (۲) و اگر پسرکی نابالغ زنا کند ... در این متن مشابه روایت قبل را آورد و افزوده است: «و همچنین اگر مردی با دختری نابالغ زنا کند به دختر کمتر از حدّ، و به مرد، تمام حدّ زده می‌شود».

۹۴۸-۴۶۱۹۵- (۳) امام رضا علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره زن محصنی که پسری با وی زنا کرده بود و عمر دستور داده بود تا وی سنگسار شود، حکم کرد که: نباید سنگسار شود و تنها حد بر وی جاری می‌شود و سنگسار بر وی ثابت نیست؛ چرا که زانی نابالغ است».

۹۴۹-۴۶۱۹۶- (۴) ابن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام در آخرین دیدار درباره پسرکی که بالغ نیست و با زنی زنا کرده، پرسیدم که: با این دو چه می‌کنند؟ حضرت فرمود: به پسر کمتر از حد زده می‌شود و حد [کامل] بر زن جاری می‌شود. پرسیدم: دختری نابالغ همراه با مردی که با وی زنا می‌کند، یافت می‌شود با این دو چه می‌کنند؟ حضرت فرمود: به دختر کمتر از حد زده می‌شود و بر مرد، حد کامل جاری می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۹

۹۵۰-۴۶۱۹۷- (۵) امام صادق علیه السلام درباره پسرکی که با زنی زنا می‌کند، فرمود: «پسر، تعزیر می‌شود و بر زن حد [کامل] جاری می‌شود و درباره مردی که با دختری [نابالغ] زنا می‌کند، فرمود: دختر تعزیر می‌شود و بر مرد، حد [کامل] جاری می‌شود».

۹۵۱-۴۶۱۹۸- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: پسر بچه اگر با زنی زنا کند، حد بر او زده نمی‌شود ولی مردی که با دختر بچه زنا کند، حد می‌خورد».

۹۵۲-۴۶۱۹۹- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره پسر بچه‌ای که با زنی زنا کند، پرسیدم. حضرت فرمود: زن تازیانه می‌خورد ولی بر پسر بچه چیزی نیست».

۹۵۳-۴۶۲۰۰- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام درباره صغیری که هنوز بالغ نشده است و زن بزرگسالی با وی زنا کرده است و مرد بالغی که با صغیره‌ای که بالغ نشده است زنا کرده است، فرمود: «بالغ از آن دو چنانچه بکر باشد- منهای طفل- حد زانی خورده می‌شوند و طفل‌ها حد ندارند ولی دردناک تأدیب می‌شوند».

۹۵۴-۴۶۲۰۱- (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره مردی که با دخترکی زنا کرده است، پرسیدم که: چه حکمی بر وی است؟ حضرت فرمود: حد».

۹۵۵-۴۶۲۰۲- (۱۰) عبدالرحمن گوید: «از او [معصوم علیه السلام] درباره پسرکی که با زنی زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: پسر بچه تازیانه زده نمی‌شود و نیز از مردی که با دخترکی زنا می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: به مرد تازیانه زده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب دوازدهم از ابواب مقدمات، این گفته که: «چه زمانی علیه پسر ثابت می‌شود که به حدود تام مؤاخذه و حدود تام بر او اجرا و بدان جلب شود؟ حضرت فرمود: آن زمان که یتیمی از وی برود و بالغ شود. پرسیدم: آیا این حدی دارد که بدان شناخته شود؟ حضرت فرمود: آن زمان که محتلم شود یا به پانزده سالگی برسد یا آن که شرمگاهش موی زبر در آورد، در این صورت حدود تام بر وی جاری و به حدود تام مؤاخذه و نیز حدود تام به نفعش اخذ شود».

و در روایت سوم، این گفته که: «پسر آن زمان که پدرش وی را همسر دهد و او با این که نابالغ است با همسرش آمیزش کند، آیا حدود بر او جاری می‌شود؟ در همین حال که او نابالغ است، راوی گوید: حضرت فرمود: اما حدود کاملی که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه. ولی در ارتباط با همه حدود به اندازه سنش تازیانه می‌خورد؛ بنابراین تا پانزده سالگی به این شکل مؤاخذه می‌شود و حدود خداوند در میان بندگانش و نیز حقوق مسلمانان، در میان‌شان باطل نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۱

و در روایت پنجم، این گفته که: «نماز بر بچه آن زمان که بفهمد و روزه آن زمان که توان روزه گرفتن را پیدا کند و شهادت و حدود آن زمان که محتمل شود، واجب می‌شود».

و در روایت پانزدهم، این گفته که: «آن زمان که هشت سال پسر تمام شود، کار وی نافذ و فرائض و حدود بر وی واجب است و آن زمان که دختر نه سالش تمام شود، او نیز چنین خواهد بود».

و در روایت شانزدهم، فرموده معصوم علیه السلام که: «آن زمان که پسر هشت ساله شود، تصرف او در مالش نافذ است. مرحوم شیخ طوسی این روایت را بر موردی که یک کار از آنان چند مرتبه سرزند، حمل کرده است و به دیگر احادیث باب نیز توجه کن؛ چرا که با مقام ما مناسبت دارد».

و در روایت دهم از باب پنجاه و یکم از ابواب تزویج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «آن زمان که دختر با شوهرش آمیزش کند و نه ساله باشد، یتیمی‌اش زایل، اموالش به او داده، حدود تام بر او و به نفع او جاری می‌شود».

و در روایت چهاردهم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده امام معصوم علیه السلام که:

«پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زمان که دختر و پسر نابالغ را نزد حضرت می‌آوردند، حدی از حدود خداوند عز و جل را باطل نمی‌کرد. از امام سؤال شد که: چگونه حضرت می‌زد؟ امام فرمود: حضرت پیوسته تازیانه را با دست از وسط آن یا یک سوم آن می‌گرفت و آن گاه با آن به اندازه سن آنان می‌زد و هیچ حدی از حدود خداوند عز و جل را باطل نمی‌کرد».

و در روایات باب سیزدهم، روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد می‌آید؛ لذا به آن مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست و نهم از ابواب حدّ سرقت، روایاتی هست که بر این مطلب دلالت دارد.

باب ۱۰ کیفیت و کمیت شهادت به زنا

اشاره

۹۵۶-۴۶۲۰۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ سنگسار کردن آن است که چهار نفر شهادت دهند که دیده‌اند مرد [آلت خویش را] داخل می‌کند و بیرون می‌کشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۳

۹۵۷-۴۶۲۰۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ سنگسار کردن در زنا آن است که چهار نفر شهادت دهند که دیده‌اند مرد [آلت خویش را] داخل می‌کند و بیرون می‌آورد».

۹۵۸-۴۶۲۰۵- (۳) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا آن که چهار شاهد بر وی شهادت دهند که مرد [آلت خویش را] وارد و خارج کرده است».

۹۵۹-۴۶۲۰۶- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا چهار شاهد علیه آنان بر آمیزش و داخل کردن و وارد کردن چون میل در سرمه‌دان شهادت دهند».

۹۶۰-۴۶۲۰۷- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد علیه وی، بر آمیزش و وارد کردن و خارج کردن چون میل در سرمه‌دان شهادت دهند و لعان ثابت نمی‌شود تا آن که بگوید، دیده است».

۹۶۱-۴۶۲۰۸- (۶) زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد عادل علیه وی شهادت دهند یا خود چهار بار علیه خویش اقرار کند. در این هنگام است که حدّ بر وی جاری می‌شود.

۹۶۲-۴۶۲۰۹- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا آن که چهار مرد عادل و مسلمان علیه آنان شهادت دهند که دیده‌اند مرد با زن آمیزش می‌کند و وارد کردن و بیرون کشیدن را آن گونه که میل در سرمه‌دان وارد و خارج می‌شود، دیده‌اند و همچنین اگر محصنه نباشند، حدّ نمی‌خورند مگر با چنین شهادتی».

۹۶۳-۴۶۲۱۰- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است، در زنا کمتر از چهار شاهد جایز نیست و اگر سه نفر شهادت دهند و چهارمی نیاید که شهادت دهد، بر هر سه، حدّ قاذف [نسبت ناروای زنا دهنده] زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۵

۹۶۴-۴۶۲۱۱- (۹) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نه به مرد و نه به زن، تازیانه زده نمی‌شود تا آن که چهار شاهد علیه او بر وارد کردن آلت و بیرون کشیدن آن شهادت دهند. حضرت افزود: من اولین کسی که از چهار نفر شهادت می‌دهند، نخواهم بود؛ از آن می‌ترسم که برخی از شهود، شهادت ندهند و من تازیانه بخورم».

۹۶۵-۴۶۲۱۲- (۱۰) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: من اولین شاهد از شاهدان چهار گانه زنا نمی‌شوم. می‌ترسم که برخی از آنان از شهادت دادن امتناع ورزند و من تازیانه بخورم».

۹۶۶-۴۶۲۱۳- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن ثابت نمی‌شود، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

۹۶۷-۴۶۲۱۴- (۱۲) عبدالله بن جداعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره چهار نفر که علیه دو مرد و دو زن شهادت به زنا داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: سنگسار می‌شوند».

۹۶۸-۴۶۲۱۵- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر شاهد بگوید که مرد با آن زن آن گونه که یک مرد با زنش می‌نشیند، نشسته است [منظور از آن، نشستن ویژه است] حدّ بر وی جاری می‌شود».

۹۶۹-۴۶۲۱۶- (۱۴) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که سه نفر علیه وی شهادت داده‌اند که با زنی زنا کرده است و شاهد چهارم شهادت می‌دهد که نمی‌داند این مرد با کدام زن زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ نمی‌خورد و سنگسار نمی‌شود».

۹۷۰-۴۶۲۱۷- (۱۵) عباد بصری گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: سه نفر علیه یک نفر به زنا شهادت داده‌اند و گفته‌اند الان شاهد چهارم را می‌آوریم. حضرت فرمود: این سه، هشتاد تازیانه حدّ قاذف می‌خورند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۷

۹۷۱-۴۶۲۱۸- (۱۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره سه نفر که علیه مردی به زنا شهادت داده‌اند، فرمود: «شاهد چهارم کجاست؟ آنان اظهار داشتند که: الان می‌آید. حضرت فرمود: این سه نفر را حدّ بزیند. در حدود الهی مهلت و تأخیر زمانی نیست».

۹۷۲-۴۶۲۱۹- (۱۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که حدّ بر وی واجب شد، اجرا می‌شود و در حدود الهی مهلت و تأخیر نیست».

۹۷۳-۴۶۲۲۰- (۱۸) سه نفر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام علیه مردی به زنا شهادت دادند. حضرت فرمود: «نفر چهارم کجاست؟ گفتند: الان می‌آید. حضرت فرمود: این سه نفر را بگیرید. در حدود الهی مهلت و تأخیر زمانی نیست».

۹۷۴-۴۶۲۲۱- (۱۹) زراره گوید: «شهود جدای از هم پذیرفته نیست. اگر سه نفر بودند، چهارمی بعدا پذیرفته است».

۹۷۵-۴۶۲۲۲-۲۰) علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «اگر شهودی که علیه یک فرد شهادت به زنا داده‌اند، در جای زنا با هم اختلاف داشته باشند، تازیانه می‌خورند».

۹۷۶-۴۶۲۲۳-۲۱) روایت شده است که: «عمر، مغیره بن شعبه را به نمایندگی خویش بر بصره گماشت. مغیره در طبقه پایین خانه و نافع، ابوبکر، شبل و زیاد در طبقه بالا سکونت داشتند. بادی وزید و در اتاق باز شد و پرده کنار رفت. آنان دیدند که مغیره در میان دو پای یک زن است. صبح که شد، مغیره جلو رفت تا به نماز بایستد. ابوبکر گفت: از جای نماز ما دور شو. این ماجرا به عمر رسید. عمر نوشت تا آنان را نزد وی ببرند و به مغیره نوشت که ابوبکر سخنی درباره تو می‌گوید؛ در صورتی که درست باشد، اگر پیش از آن مرده بودی برای بهتر بود؛ بنابراین به سوی مدینه حرکت کن. پس از آن، نافع، ابوبکر و شبل بن معبد شهادت دادند. عمر گفت: مغیره هلاک شد، جز یک چهارم؛ بعد که زیاد آمد شهادت بدهد. عمر گفت: این فردی است که جز به حق شهادت نمی‌دهد- انشاءالله. زیاد گفت:

اما من به زنا شهادت نمی‌دهم ولی من کار زشتی را دیدم. عمر گفت: الله اکبر! و سه نفر را تازیانه زد.

ابوبکر که تازیانه خورد، گفت: شهادت می‌دهم که مغیره زنا کرده است. عمر خواست تا [مجددا]

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۹

ابوبکر را تازیانه زند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وی گفت: اگر به ابوبکر تازیانه بزنی، باید که صاحبیت را سنگسار کنی؛ یعنی مغیره را سنگسار کن».

علامه حلی گوید: «مورد استشهاد ما این است که این جریان آشکار و مشهود بوده و کسی آن را انکار نکرده است. در تفسیر فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر که: اگر برای بار دوم ابوبکر را تازیانه بزنی، پس باید که رفیقت را سنگسار کنی، چند تاویل گفته شده است که صحیح‌ترین این که: اگر این شهادت ابوبکر یک شهادت دیگر جدای از اولی محسوب می‌شود، بنابراین چهار شهادت تکمیل شده است و باید که رفیقت را سنگسار کنی؛ یعنی ابوبکر همان شهادت اول را تکرار کرده، بنابراین او را تازیانه زن».

سخن علامه ادامه دارد و در جایگاهش در فقه به تفصیل آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و هفتم از ابواب شهادت، روایاتی بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت بیست از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «ای سعد، پس چهار شاهد چه می‌شود؟ سعد گفت: ای رسول خدا، پس از دیدن چشم و اطلاع خدا از این که وی انجام داده است؟ حضرت فرمود: آری. به خدا سوگند! پس از دیدن چشم و اطلاع داشتن خدا از این که وی انجام داده است؛ چرا که خداوند عز و جل بر هر چیز حدی نهاده و برای آن که از آن حد تجاوز کند، حدی قرار داده است».

و در روایت ابومخلد مانند آن آمده است و این افزودگی را دارد که: «و خداوند کمتر از چهار شاهد را بر مسلمانان مستور قرار داده است».

و در روایت بیست و یک، این گفته که: «پیامبر به سعد بن عباد فرمود: خداوند متعال برای هر چیزی حدی قرار داده و برای آن کس که از حدی از حدود الهی تجاوز کند و فراتر رود، حدی گذاشته و کمتر از چهار شاهد را بر مسلمانان مستور قرار داده است».

می‌آید:

در باب بیست و ششم و سی و هفتم، روایاتی که مناسب با این باب است می‌آید.

باب ۱۱ اثبات زنا با چهار بار اقرار

اشاره

۹۷۷-۴۶۲۲۴-(۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من زنا داده‌ام. حضرت رو از آن زن گرداند. زن دوباره برابر امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام. امام مجدداً رویش را از وی گرداند ولی منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۱

زن مجدداً در برابر امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام. امام مجدداً از وی رو گرداند ولی او باز رو به روی امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام.

حضرت دستور داد تا آن زن زندانی شود. آن زن حامله بود. حضرت صبر کرد تا وضع حمل کند.

پس از وضع حمل دستور داد تا چاله‌ای در رحبه [/ میدان فراخ، فضای باز] برای وی بکنند و لباس نو بر تن وی کردند و او را تا میانه بدن و جای پستان‌ها داخل چاله کردند و در رحبه را بستند و با سنگ بر وی زدند و فرمود: به نام خدا، ای خدا، بر پایه تصدیق کتاب تو و سنت پیامبرت. آن‌گاه به قبر دستور داد، او هم زن را سنگسار کرد. سپس امام به منزل خویش رفت و فرمود: ای قبر، به یاران پیامبر اجازه ده تا وارد شوند. آنان نیز وارد شدند و زن را سنگ زدند. سپس ماندند که آیا با همان سنگ‌ها دوباره سنگسار کنند یا با سنگی دیگر! این در حالی بود که زن هنوز جان داشت.

به قبر گفتند: به امام بگو که ما با سنگ‌های مان بر وی زدیم ولی هنوز جان دارد؛ چه کنیم؟

حضرت فرمود: با همان سنگ‌های تان دوباره بزنید. آنان چنین کردند تا آن که زن جان داد.

به امام گفتند که: زن مرد، با او چه کنیم؟ حضرت فرمود: او را به صاحبانش بدهید. به آنان نیز دستور داد تا آنچه با مردگان خویش می‌کنند، با وی کنند.

۹۷۸-۴۶۲۲۵-(۲) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که: «ماعز را سنگسار نکرد، مگر این که چهار بار نزد حضرت اعتراف به زنا کرد. در هر بار هم حضرت از وی روی می‌گرداند و پس از اقرار چهارم، وی را سنگسار کرد».

۹۷۹-۴۶۲۲۶-(۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «سارق، دستش بریده نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اعتراف کند و زناکار سنگسار نمی‌شود تا آن که چهار بار به زنا اعتراف کند».

۹۸۰-۴۶۲۲۷-(۴) زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد عادل بر وی شهادت دهند یا آن که علیه خود چهار بار اقرار کند. در این هنگام است که حدّ بر وی جاری می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خدایا، برای تو بر این زن چهار شهادت ثابت شد و تو به پیامبرت در آنچه از دینت خبر داده‌ای، فرموده‌ای که: ای محمد، هر کس حدّی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی کرده است».

و در روایت دوم از باب نهم، این گفته که: «برای بار چهارم نزد امام آمد و چون اقرار کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: از او مراقبت کن».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۳

باب ۱۲ رجم زن حامله پس از وضع حمل و شیر دادن نوزاد

۹۸۱-۴۶۲۲۸- (۱) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ محصنه‌ای که آبستن بوده و زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: نگاهش می‌دارند تا وضع حمل کند و فرزندش را شیر دهد، آن‌گاه او را سنگسار می‌کنند».

۹۸۲-۴۶۲۲۹- (۲) روایت شده است که زن آبستنی که زنا داده بود، نزد عمر آوردند. وی دستور سنگسار شدن زن را صادر کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: «گیرم که تو بتوانی زن را سنگسار کنی ولی سلطه‌ای بر جنین در شکم او نداری. خداوند متعال می‌گوید: هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. عمر گفت: زنده نباشم برای مشکلی که ابوالحسن در کنارش نیست. سپس گفت: با این زن چه کنیم؟ حضرت فرمود: او را محافظت کنید تا بزاید و آن‌گاه که زاید و برای فرزندش کسی را یافت که کفالت وی کند، حدّ را بر زن جاری سازید. با این گفتار، مشکل عمر حل شد و وی حکم در این مورد را به امیرالمؤمنین علیه السلام وا گذاشت».

۹۸۳-۴۶۲۳۰- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگاهش به زنی افتاد که او را می‌بردند. حضرت فرمود: «موضوع چیست؟ گفتند: عمر دستور داده تا این زن سنگسار شود؛ چرا که بدون شوهر آبستن شده است. حضرت پرسید: آیا زن حامله است؟ گفتند: آری. حضرت زن را از چنگ آنان درآورد و خود نزد عمر آمد. به عمر فرمود: اگر بر این زن سلطه داشته باشی، بر فرزند در شکمش سلطه‌ای نداری. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۹۸۴-۴۶۲۳۱- (۴) در روایت مناظرهٔ ابوجعفر مؤمن الطاق با ابوحنیفه آمده که: «گفت: زن آبستنی را نزد عمر آوردند که شهادت زنا علیه وی داده بودند. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر فرمود: اگر تو بر آن زن تسلط داشته باشی ولی نمی‌توانی بر فرزند در شکم او تسلط داشته باشی. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌گردید».

۹۸۵-۴۶۲۳۲- (۵) عمران بن حصین گوید: «همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که زنی از جهینه که از زنا باردار شده بود، نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا، من کاری کرده‌ام که حدّ دارد؛ آن حدّ را بر من جاری ساز. پیامبر صلی الله علیه و آله ولیّ زن را خواست و به او دستور داد تا با زن نیک رفتاری کند و پس از آن که وضع حمل کرد، او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاورد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که سنگسار شود و پس از آن بر وی نماز گزارد». در این حدیث نیامده است که آن زن، چهار بار اعتراف کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۵

باب ۱۳ حکم قتل زانی به عُنْف

اشاره

۹۸۶-۴۶۲۳۳- (۱) برید عجلی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی به زور زنا کرده بود، سؤال شد.

حضرت فرمود: مرد کشته می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد».

۹۸۷-۴۶۲۳۴- (۲) زراره گوید: «امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که به زور با زنی زنا کرده است، فرمود: آن مرد کشته می‌شود».

۹۸۸-۴۶۲۳۵- (۳) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: [چنانچه] مردی به زور با زنی زنا کند؟ حضرت فرمود: آن مرد کشته می‌شود».

۹۸۹-۴۶۲۳۶- (۴) زراره گوید: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی مردی که با زنی به زور زنا کرده است، فرمود: یک ضربت شمشیر بر وی زده می‌شود؛ [حال] هر چه این ضربت با او بکند».

۹۹۰-۴۶۲۳۷- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی به زور بر زنی مسلط شود و با وی زنا کند، یک ضربت شمشیر بر او زده می‌شود؛ [حال] از آن ضربت بمیرد یا زنده بماند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۷

۹۹۱-۴۶۲۳۸- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی به زور بر زنی مسلط شود و با او به زور آمیزش کند، کشته می‌شود و هیچ چیز بر زن نیست. اگر مرد وی را مجبور ساخته است، برای زن مهرالمثل از مال مرد ثابت است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهاردهم از باب بعدی، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی، دختری را به زنا مجبور ساخت، بر مرد حدّ جاری می‌شود».

و در روایت چهاردهم از باب بیستم، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرد، آن کنیز را بر زنا مجبور سازد- در حالی که بعضی از آن را مالک است- در این صورت به اندازه‌ای که از مال المکاتبه پرداخته، حدّ می‌خورد».

باب ۱۴ حکم زانیه‌ای که با اکراه و اضطرار زنا داد

اشاره

۹۹۲-۴۶۲۳۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی را با مردی که آن مرد با وی زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. آن زن گفت: به خدا سوگند! ای امیرالمؤمنین، مرد مرا مجبور کرده است. حضرت حدّ را از او بازداشت و اگر از اینان [اهل سنت] در این باره سؤال شود، گویند: ادعای زن پذیرفته نمی‌شود ولی به خدا سوگند! امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کرد».

۹۹۳-۴۶۲۴۰- (۲) زنی را با مردی یافته بودند که آن مرد با وی زنا می‌کرد. آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. آن زن گفت: «ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! من به دلخواه خودم با وی همراه نشدم بلکه او مرا مجبور ساخته است. حضرت حدّ را از وی بازداشت. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: و اگر از اینان [اهل سنت] در این باره سؤال شود، گویند: سخن زن پذیرفته نیست ولی به خدا سوگند! امیرالمؤمنین چنین کرد».

۹۹۴-۴۶۲۴۱- (۳) اگر زنی را با مردی بگیرند که با وی زنا کرده است و زن بگوید که مرد مرا مجبور کرده است، حدّ از زن به

دلیل اکراه ساقط است؛ چرا که زن شبهه‌ای ایجاد کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
«حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

۹۹۵-۴۶۲۴۲- (۴) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره زن دیوانه‌ای که زنا داده و آبستن شده، فرمود: این زن مانند حیوان رهاست و مالک خویش نیست و بر او نه سنگسار و نه تازیانه و نه تبعید، هیچکدام نیست و حضرت درباره زنی که بر خویش اقرار کرده بود که مردی او را بر زنا مجبور ساخته منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۹ است، فرمود: این زن چون حیوان رهاست و مالک خویش نیست. اگر زانی می‌خواست، او را می‌کشت. بر او تازیانه و تبعید و سنگسار نیست».

۹۹۶-۴۶۲۴۳- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زنی که اعتراف بر خویش کرده که مردی او را مجبور ساخته است، فرمود: «آن زن مثل زنی است که اسیر شده و مالک خویش نیست. اگر [مرد زناکار و مجبور کننده زن] می‌خواست، او را می‌کشت. [پس] بر وی حدّ و تبعید نیست».

۹۹۷-۴۶۲۴۴- (۶) امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره زنی که دیوانه بود و زنا کرد، فرمود: «این زن مالک خویش نیست و سنگسار و تبعید بر وی نیست و نیز درباره زنی که علیه خویش اقرار کرده که مردی وی را بر زنا مجبور ساخته است، فرمود: این زن به مانند حیوان رها شده است و مالک خویش نیست. اگر زانی می‌خواست، او را می‌کشت. بر او تازیانه، تبعید و سنگسار شدن نیست».

۹۹۸-۴۶۲۴۵- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زناکار دیه بکارت نیست و بر زنی که او را مجبور به زنا کرده‌اند، حدّ نیست».

۹۹۹-۴۶۲۴۶- (۸) موسی بن بکر گوید: «شنیدم از او [امام معصوم علیه السلام] که فرماید: بر زنی که او را وادار به زنا کرده‌اند، حدّ نیست؛ آن زمان که بگوید: من مجبور شده‌ام».

۱۰۰۰-۴۶۲۴۷- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «بر مردی که او را به زنا مجبور کرده‌اند، حدّی نیست و نیز بر زنی که او را به زنا مجبور کرده‌اند، حدّی نیست».

۱۰۰۱-۴۶۲۴۸- (۱۰) زنی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ حدّ الهی را درباره من جاری ساز.

عمر دستور سنگسار کردن وی را داد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر بود. راوی گوید: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر فرمود: از زن بپرس چگونه زنا داده است؟ زن گفت: من در بیابانی بودم.

تشنگی شدیدی به من رسید. خیمه‌ای در برابرم قرار گرفت. به خیمه رفتم. عربی بادیه نشین در آن یافتم. از او آب خواستم. او از این که به من آب دهد، امتناع ورزید مگر این که من خودم را در

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۱

اختیارش قرار دهم. من از او فرار کردم ولی عطش شدیدتر شد تا آنجا که دو چشمم فرو رفت و زبانم از کار افتاد. چون عطش این اندازه در من اثر گذاشت، نزد آن عرب بادیه نشین رفتم. او به من آب داد و با من آمیزش کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر فرمود: این همان است که خداوند متعال فرموده که: کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.

«۱» این زن نه ستمگر است و نه متجاوز و حضرت زن را آزاد کرد. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۱۰۰۲-۴۶۲۴۹- (۱۱) روایت شده است که: «شهود علیه زنی شهادت دادند که او را در کنار آبی در سرزمین عرب‌ها با مردی که با

او آمیزش می‌کرد و شوهر وی نبود، یافته‌اند. عمر دستور سنگسار کردن زن را داد و زن شوهردار بود. زن گفت: خدایا، تو می‌دانی که من پاکم. عمر خشمگین شد و گفت: تو شاهدان را متهم می‌سازی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زن را برگردانید و از او پرسید، شاید عذری دارد. زن باز گردانده شد و از حالش جویا شدند. زن گفت: شترانی از آن خانواده ماست. من همراه شتران بیرون رفتم و با خویش آبی برداشتم و شتران خانواده‌ام شیری نداشتند و دوست همراه ما شترانش شیر داشتند. آب من تمام شد. از او آب خواستم. او گفت: تا من خودم را در اختیارش نگذارم، به من آب نمی‌دهد. من از انجام این کار ابا کردم ولی زمانی که نزدیک بود جانم درآید، خودم را با اکراه در اختیارش گذاشتم.

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله اکبر! کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست. «۲» عمر چون این را شنید، زن را آزاد ساخت.»

۱۰۰۳-۴۶۲۵۰- (۱۲) علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «زنی را که به زنا مجبورش کرده‌اند، حد ندارد؛ آن زمان که می‌گوید: من مجبور شده‌ام.»

۱۰۰۴-۴۶۲۵۱- (۱۳) عمر، از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره زنی که چند نفر کافر قوی بر او افتادند و به زور با وی زنا کردند، پرسید. حضرت فرمود: «زنی که به زنا مجبورش کرده‌اند، حدی ندارد ولی او را در اختیار یک فرد عادل از مسلمانان بگذار تا با یک حیض شدن استبرا کند؛ سپس او را به شوهرش بازگردان. عمر چنین کرد.»

۱۰۰۵-۴۶۲۵۲- (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر مردی دختری را مجبور کرد، حد بر مرد جاری می‌شود ولی زن حق دیه بکارت را ندارد.»

(۱). بقره ۲/۱۷۳.

(۲). بقره ۲/۱۷۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۳

ارجاعات

گذشت:

در برخی از روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، مفادی که بر این باب دلالت دارد. و در باب قبلی نیز مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت چهارده از باب بیست، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرد، کنیز مکاتب را بر این کار مجبور ساخته است، به مقداری از حد تازیانه می‌خورد که آن زن از مال المکاتبه خویش پرداخت کرده است» و نیز فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر با مرد همراهی کرده، شریک مرد در حد است. حد بر او زده می‌شود، مانند آنچه بر مرد زده می‌شود.»

باب ۱۵ حکم زانی با محارم

اشاره

۱۰۰۶-۴۶۲۵۳- (۱) ابن بکیر گوید: «مردی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: [چنانچه] مردی با محرم خویش زنا کند. حضرت فرمود: یک ضربه با شمشیر بر وی زده می‌شود. ابن بکیر گوید: این روایت را حریر از بکیر برایم نقل کرد».

۱۰۰۷-۴۶۲۵۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که با محرم زنا کند، یک ضربه شمشیر به او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با وی بکند».

۱۰۰۸-۴۶۲۵۵- (۳) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس با محرم زنا کند- تا آنجا که با وی آمیزش داشته باشد- یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با وی بکند و اگر زن هم با وی همراهی کرده باشد، بر او یک ضربه با شمشیر زده می‌شود؛ هر چه با او این ضربه بکند. از امام سؤال شد: با این که این مرد شاکی ندارد، چه کسی ضربه را به او می‌زند؟ حضرت فرمود: هنگامی که این دو را نزد امام برده‌اند، زدن ضربه بر امام است».

۱۰۰۹-۴۶۲۵۶- (۴) در روایت جمیل از امام صادق علیه السلام آمده که: «فرمود: گردن وی زده می‌شود، یا آن که فرمود: رقبه وی زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۵

۱۰۱۰-۴۶۲۵۷- (۵) هر کس با محرم زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد و اگر زن با وی همراهی کرده، بر او هم یک ضربه با شمشیر زده می‌شود ولی اگر مرد زن را مجبور کرده است، بر زن چیزی نیست».

۱۰۱۱-۴۶۲۵۸- (۶) هر کس که با محرم زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این ضربه با او بکند و این ضربه با امام است، آن زمان که این دو را نزد امام ببرند.

۱۰۱۲-۴۶۲۵۹- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس با محرم زنا کند، یک ضربه شمشیر می‌خورد؛ [چه] از آن ضربه بمیرد یا زنده بماند».

۱۰۱۳-۴۶۲۶۰- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مرد با محرم زنا کند، بر او حدّ زناکار زده می‌شود. با این تفاوت که وی گناهش بزرگ‌تر است».

۱۰۱۴-۴۶۲۶۱- (۹) راوی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که با خواهرش زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود. گفتیم: [چنانچه] او از این ضربه جان سالم به در برد؟ حضرت فرمود: برای همیشه زندانی می‌شود تا بمیرد».

۱۰۱۵-۴۶۲۶۲- (۱۰) امام سجاد علیه السلام درباره‌ی مردی که با خواهرش آمیزش می‌کند، فرمود: «یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با او بکند ولی اگر زنده ماند، برای همیشه در زندان خواهد بود تا آن که بمیرد».

۱۰۱۶-۴۶۲۶۳- (۱۱) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی که با محرم زنا می‌کند، به کجایش شمشیر زده می‌شود؟ حضرت فرمود: گردنش».

۱۰۱۷-۴۶۲۶۴- (۱۲) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آن ضربه‌ای که با شمشیر به مردی که با محرم زنا کرده است می‌زند، به کجا زده می‌شود؟ جای این ضربه کجاست؟ حضرت فرمود: گردنش زده می‌شود یا فرمود: رقبه‌اش زده می‌شود» (۱).

(۱). عنق گردن است ولی رقبه یا همان گردن است یا آخر گردن؛ بنابراین ممکن است تفاوتی بین عنق و رقبه باشد. ولی در هر صورت منظور روشن است؛ که حدّ فاصل سر از بدن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۷

- ۱۰۱۸-۴۶۲۶۵- (۱۳) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: این ضربه به کجا زده می‌شود؟ [منظور جمیل کسی است که با محرم زنا کرده است.] حضرت فرمود: گردنش زده می‌شود یا فرمود: رقبه‌اش زده می‌شود».
- ۱۰۱۹-۴۶۲۶۶- (۱۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که با محرم خویش زنا کند، کشته می‌شود».
- ۱۰۲۰-۴۶۲۶۷- (۱۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با محرم زنا کند، او را بکشند».
- ۱۰۲۱-۴۶۲۶۸- (۱۶) مردی را که با زن پدرش زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را سنگسار کرد. این مرد محصن نبود.
- ۱۰۲۲-۴۶۲۶۹- (۱۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که با زن پدرش زنا کرده بود و محصن نبود، نزد ایشان [امیرالمؤمنین علیه السلام] آوردند. حضرت دستور داد و او سنگسار شد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت شصت و سه از باب یکم از ابواب نکاح محرم، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «ای علی، از این امت ده گروه به خدای بزرگ کفر ورزیده‌اند و حضرت یکی از آنها را مردی دانست که با محرم زنا کند».

و در روایت شصت و شش، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «داخل بهشت نمی‌شود، کسی که همیشه شراب می‌خورد و کسی که با محرم زنا می‌کند».

باب ۱۶ حکم کسی که با همسرش در عده طلاق یا پس از آن، مباشرت جنسی کند

۱۰۲۳-۴۶۲۷۰- (۱) کسی که پس از گذشت عده با همسرش آمیزش می‌کند، حدّ زنا بر او زده می‌شود و اگر پیش از تمام شدن عده با وی آمیزش کند، این آمیزش او، رجوع به زندگی با زن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۹

۱۰۲۴-۴۶۲۷۱- (۲) مردی که با زنی ازدواج کرده بود، سپس پیش از آمیزش با او وی را طلاق داده و آن‌گاه پس از طلاق با وی آمیزش کرده است و چنین می‌پنداشته که می‌تواند به زن رجوع کند، چنین فردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به دلیل وجود شبهه، حدّ را از وی برداشت و حکم داد که مرد نصف مهر را به دلیل طلاق دادن و یک مهر کامل را به دلیل آمیزش با زن پرداخت کند.

۱۰۲۵-۴۶۲۷۲- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره برده‌ای که همسرش را دو طلاق داد، پس از آن با وی آمیزش کرد، به مردی دستور داد تا هر دو را تازیانه بزند و هر کدام را پنجاه تازیانه بزند و از هم جدا سازد».

باب ۱۷ کیفیت تازیانه زدن در زنا و تبعید زانی

اشاره

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت [و محبت کاذب] نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع

شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند.

«۱» ۱۰۲۶-۴۶۲۷۳- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «مرد را در حالت ایستاده و زن را در حالت نشسته تازیانه می‌زنند و به هر عضوی می‌زنند ولی به سر و آلت تناسلی نمی‌زنند».

۱۰۲۷-۴۶۲۷۴- (۲) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره زناکار پرسیدم که: چگونه تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: شدیدترین تازیانه. پرسیدم: از روی لباسش؟ حضرت فرمود: بلکه لباسش را در می‌آورند. پرسیدم: کسی که افترا بسته، چگونه؟ حضرت فرمود: او میانه دو زدن [نه سخت و نه نرم] به همه بدنش از روی لباس زده می‌شود».

(۱). نور ۲۴/۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۱

۱۰۲۸-۴۶۲۷۵- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره زناکار پرسیدم که: چگونه تازیانه زده می‌شود؟ حضرت فرمود: به شدیدترین شکل. پرسیدم: از روی لباس؟ حضرت فرمود: نه، بلکه وی را برهنه می‌سازند».

۱۰۲۹-۴۶۲۷۶- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «تازیانه زناکار، از نوع شدیدترین تازیانه زدن‌هاست».

۱۰۳۰-۴۶۲۷۷- (۵) روایت شده است که: «تازیانه زدن زناکار شدیدترین نوع زدن است و این که وی از سر تا پایش تازیانه می‌خورد؛ چرا که لذت به همه اعضا و جوارحش رسیده است و روایت شده است که: اگر زناکار برهنه گرفته شده است، برهنه تازیانه می‌خورد و اگر با لباس گرفتار آمده که با لباس تازیانه می‌خورد».

۱۰۳۱-۴۶۲۷۸- (۶) حدّ مرد و زن زناکار، سنگین‌ترین نوع حدّ و شدیدترین نوع زدن است.

۱۰۳۲-۴۶۲۷۹- (۷) ابن عمار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار شدیدترین حدّ را می‌خورد. پرسیدم: از روی لباسش؟ گفت: نه، لباسش را در می‌آورند. پرسیدم: کسی که افترا بسته است، چگونه؟ حضرت فرمود: میانه دو زدن؛ آن هم از روی لباس ولی بر همه بدنش زده می‌شود».

۱۰۳۳-۴۶۲۸۰- (۸) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «زناکار به شدیدترین شکل تازیانه می‌خورد ولی تازیانه خوردن کسی که افترا بسته، میانه دو نوع زدن تازیانه است [نه سخت سخت و نه نرم نرم]».

۱۰۳۴-۴۶۲۸۱- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ زناکار، شدیدترین حدود است».

۱۰۳۵-۴۶۲۸۲- (۱۰) امام رضا علیه السلام در جواب سؤال‌های ابن سنان برایش مرقوم فرمود: «و علت زدن بر بدن زناکار با شدیدترین نوع زدن آن است که، وی با بدنش زنا کرده و همه بدن از زنا لذت برده است؛ بنابراین زدن، مجازات وی و عبرت غیر اوست و زنا، بزرگ‌ترین جنایت است».

۱۰۳۶-۴۶۲۸۳- (۱۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زدن زناکار، شدیدتر از شرابخوار و شرابخوار، شدیدتر از قاذف و قاذف، شدیدتر از تعزیر است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۳

۱۰۳۷-۴۶۲۸۴- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تازیانه زناکار، شدیدتر از تازیانه قاذف و تازیانه قاذف، شدیدتر از شرابخوار و تازیانه شرابخوار، شدیدتر از تازیانه تعزیر است» و مشابه این، در روایت پنجم از باب چهارده از ابواب حدّ قاذف می‌آید.

۱۰۳۸-۴۶۲۸۵- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «حدّ زناکار، شدیدتر از حدّ قاذف است و حدّ شرابخوار، شدیدتر از حدّ قاذف است».

۱۰۳۹-۴۶۲۸۶- (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل که: نباید نسبت به آن دو در دین خدا شما را رأفت

بگیرد، فرمود: « [منظور] در ارتباط با اجرای حدود است و درباره فرموده خداوند متعال که: و باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: طائفه یک نفر است و حضرت فرمود: و صاحب حدّ، سوگند داده نمی‌شود».

۱۰۴۰-۴۶۲۸۷- (۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: و نباید نسبت به آن دو در دین خدا شما را رأفت بگیرد، حضرت فرمود: « [منظور] اجرای حدود است. اگر زناکار برهنه دستگیر شود، برهنه زده می‌شود و اگر در حالی که لباس بر تن دارد دستگیر شود، لباس پوشیده بر او زده می‌شود و شدیدترین تازیانه را می‌خورد و مرد ایستاده و زن نشسته زده می‌شود و هر عضوی از زناکار تازیانه می‌خورد، جز صورت و آلت تناسلی زن و مرد با شدیدترین نوع زدن».

۱۰۴۱-۴۶۲۸۸- (۱۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره فرموده خدا که: و باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: «طائفه از یک نفر تا ده نفر است».

۱۰۴۲-۴۶۲۸۹- (۱۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «در حدّ، برهنه نمی‌کنند و نمی‌کشند. حضرت افزود: زناکار را بر همان حالی که یافته‌اند، اگر برهنه یافت شد، در حالت برهنه زده می‌شود و اگر با لباس یافت شد، او را با لباس می‌زنند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۵

۱۰۴۳-۴۶۲۹۰- (۱۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «حدّ بر همه بدن پخش می‌شود و آلت تناسلی و صورت مستثنی و میانه دو زدن زده می‌شود [نه سخت سخت و نه نرم نرم]».

۱۰۴۴-۴۶۲۹۱- (۱۹) امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل که: باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: «یک مؤمن اگر شاهد باشد، کافی است».

۱۰۴۵-۴۶۲۹۲- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که مرد زنا کند و پس از آن تازیانه بخورد، شایسته است برای امام که او را از سرزمینی که در آن تازیانه می‌خورد به سرزمین دیگر تبعید کند و تنها بر امام این واجب است که او را از شهری که در آن تازیانه خورده است، بیرون سازد».

۱۰۴۶-۴۶۲۹۳- (۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مرد زنا کرد، تازیانه می‌خورد و برای امام شایسته است که او را از زمینی که در آن تازیانه خورده به دیگر زمین یک سال تبعید سازد و همین کار در ارتباط با مردی که سرقت کرده و دستش بریده شده، شایسته است».

۱۰۴۷-۴۶۲۹۴- (۲۲) منتهی حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره زناکار که حدّ خورده، پرسیدم. فرمود: از آن سرزمینی که زنا کرده به شهری تبعید می‌شود که یک سال در آن بماند».

۱۰۴۸-۴۶۲۹۵- (۲۳) از امام علیه السلام درباره مردی که زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: «شایسته است برای امام آن زمان که تازیانه می‌زند، او را از زمینی که در آن تازیانه زده است به دیگر سرزمین یک سال تبعید کند و بر امام است که او را از شهر بیرون سازد و همین طور زمانی که سرقت کرده و دست و پایش قطع شده است».

۱۰۴۹-۴۶۲۹۶- (۲۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره زناکار پرسیدم: اگر زنا کند، تبعید می‌شود؟ راوی گوید:

حضرت فرمود: آری. از شهری که در آن تازیانه خورده به دیگر شهرها تبعید می‌شود».

۱۰۵۰-۴۶۲۹۷- (۲۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و بر مرد بکر [اگر زنا کند] صد تازیانه و یک سال تبعید در غیر شهرش است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۷

۱۰۵۱-۴۶۲۹۸- (۲۶) مرد و زنی که بکرنند، اگر زنا کنند صد تازیانه می‌خورند و آن گاه یک سال به شهر دیگری تبعید می‌شوند».

۱۰۵۲-۴۶۲۹۹- (۲۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «و تازیانه زناکار از شدیدترین تازیانه‌هاست و آن زمان که زناکار بکر

است تازیانه بخورد، از شهرش یک سال پس از خوردن تازیانه تبعید می‌شود».

۱۰۵۳-۴۶۳۰۰ (۲۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی که با زنی ازدواج کرده ولی با وی آمیزش نکرده است [اگر زنا کند] صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۱۰۵۴-۴۶۳۰۱ (۲۹) هر کس با محصنه‌ای زنا کند و خود محصن نباشد، بر زن سنگسار شدن و بر مرد تازیانه خوردن و یک سال تبعید شدن است و مسافت تبعید، پنجاه فرسخ است».

۱۰۵۵-۴۶۳۰۲ (۳۰) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از من [این سخن را] بگیرید. خداوند برای زنان راه گذاشته است. اگر مرد و زن بکر زنا کند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارد و مردی که ازدواج کرده با زنی که ازدواج کرده اگر زنا کند، صد تازیانه و سنگسار شدن دارد».

۱۰۵۶-۴۶۳۰۳ (۳۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «تبعید از یک شهر به شهر دیگر است و حضرت افزود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد».

۱۰۵۷-۴۶۳۰۴ (۳۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر فردی را تبعید می‌کرد، او را به شهری از اهل شرک که به اسلام نزدیک‌تر بودند، تبعید می‌کرد. امام در این ارتباط نظر کردند، دیلم از همه [شهرهای] مشرکان به اسلام نزدیک‌تر بود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یک، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مردی که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که ازدواج کرده ولی با همسرش آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

و در روایت پنجم، مانند آن.

و در روایت هفتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر یکی از دو زناکار ازدواج نکرده و دیگری ازدواج کرده، هر کدام صد تازیانه می‌خورند و آن که ازدواج نکرده، تبعید می‌شود».

و در روایت نهم، این گفته که: «مرد و زنی که ازدواج نکرده‌اند، اگر زنا کنند صد تازیانه می‌خورند و یک سال به شهر دیگری تبعید می‌شوند».

و در روایت دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «درباره مرد و زنی که بکرنند، اگر زنا کنند به صد تازیانه و یک سال تبعید به شهر دیگری حکم کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۹

و در روایت یازدهم، این گفته که: «مردی که ازدواج کرده ولی هنوز آمیزش نداشته است، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

و در روایت چهاردهم، این گفته که: «هر کس محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود ولی مردی که ازدواج کرده و آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

و در روایت هیجدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مرد و زنی که بکرنند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

و در روایت نوزدهم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر از اهل کوفه را به شهر بصره تبعید کرد».

و در روایت بیست و یکم، این گفته که: «اگر جوان پانزده ساله زنا کند، صد تازیانه می‌خورد و یک سال از شهرش تبعید می‌شود».

و در روایت بیست و دوم، این گفته که: «مرد و زنی را که بکرنند، تازیانه می‌زنند و یک سال تبعیدشان می‌کنند».

و در روایت بیست و سوم، این گفته که: «بر مردی که بکر است، صد تازیانه و یک سال تبعید به شهر دیگری ثابت است».

باب ۱۸ حکم قتل زانی در بار چهارم پس از سه بار تازیانه زدن

اشاره

۱۰۵۸-۴۶۳۰۵-(۱) ابوبصیر گفت: «امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار که زنا کند و سه بار تازیانه بخورد و در بار چهارم کشته شود منظور این است که سه بار تازیانه بخورد (نه این که سه بار زنا کند)».

۱۰۵۹-۴۶۳۰۶-(۲) ابن سنان گوید: «در آنچه حضرت رضا علیه السلام در جواب سوالات وی مرقوم فرمود، آمده است: علت کشتن در صورت اجرای حدّ بر مرد و زن زناکار در بار سوم به دلیل سبک شمردن این دو و کم‌اعتنایی آنان به زدن است؛ آن گونه که گویا این دو، زنا برای‌شان آزاد است و علت دیگر این که سبک شمارنده خدا و حدّ کافر است؛ بنابراین به دلیل ورود این فرد به کفر، کشته شدن بر او واجب است».

۱۰۶۰-۴۶۳۰۷-(۳) اگر مرد با غیر محصنه‌ای زنا کند، صد تازیانه می‌خورد. پس از آن اگر مجدداً زنا کرد، صد تازیانه زده می‌شود و اگر برای بار سوم زنا کرد، کشته می‌شود.

۱۰۶۱-۴۶۳۰۸-(۴) اگر مردی در ارتباط با زنا سه بار تازیانه بخورد، پس از آن باز زنا کند، در بار چهارم کشته می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت دهم از باب بیست و هفتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چون برده زنا کند، نصف حدّ بر او زده می‌شود [چون دوباره زنا کند و بر او حدّ جاری شود، بار سوم کشته می‌شود] چون مرد آزاد چهار بار زنا کند و حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود».

باب ۱۹ حکم کسی که در یک روز چند بار زنا کند

۱۰۶۲-۴۶۳۰۹-(۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مردی که در یک روز بارها زنا می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر با یک زن این اندازه زنا می‌کند، تنها بر او یک حدّ ثابت است ولی اگر با زنان گوناگونی در یک روز و در یک ساعت زنا می‌کند، در این صورت بر او در برابر هر زنی که با او زنا کرده است، حدّی دارد».

۱۰۶۳-۴۶۳۱۰-(۲) اگر مردی در یک روز چند بار زنا کند- اگر با یک زن زنا کرده باشد- یک حدّ بر او ثابت است ولی اگر با زنان گوناگونی زنا کند، بر او در برابر هر زنی که با او زنا کرده است، حدّی است.

باب ۲۰ حکم زنا با کنیز در مواردی

اشاره

۱۰۶۴-۴۶۳۱۱- (۱) ابو ولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره کنیزی که مشترک بین دو نفر است، یکی از این دو نصیب خود را از کنیز آزاد کرده و چون شریکش چنین دیده سوی کنیز رفته و با آن آمیزش کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: آن کس که با کنیز آمیزش کرده، پنجاه تازیانه زده می‌شود و پنجاه تازیانه از او بازداشته می‌شود و نیمی از کنیز آزاد است و از نیمه باقیمانده‌ای که هنوز آزاد نشده، کاسته می‌شود. چنانچه کنیز باکره بوده، یک دهم قیمتش و چنانچه باکره نبوده، یک بیستم قیمتش [کاسته می‌شود] و در راه آزادی باقیمانده کنیزی خود تلاش می‌کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۳

۱۰۶۵-۴۶۳۱۲- (۲) امام صادق علیه السلام درباره کنیزی که بین دو نفر مشترک بود و یکی از آنها نصیب خویش را آزاد ساخته و شریکش چون چنین شنید به سوی کنیز رفت و همان روز بکارت وی را از بین برد، فرمود: «آن کسی که پرده بکارت کنیز را پاره کرده است، پنجاه تازیانه می‌خورد و پنجاه تازیانه از او کاسته می‌شود؛ چرا که در این کنیز حق داشته است و به کنیز یک دهم قیمتش را به عنوان خسارت می‌دهد؛ زیرا با وی آمیزش کرده است و کنیز در راه آزادی باقیمانده قیمت خویش تلاش می‌کند».

(روشن است که این خبر بر این پایه حمل شود که زن از حرمت بی‌خبر بوده است؛ چرا که زناکار مهر ندارد).

۱۰۶۶-۴۶۳۱۳- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره کنیزی که مشترک بین دو نفر بود و یکی از این دو با وی آمیزش کرد، فرمود: «آن که آمیزش کرده، پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۰۶۷-۴۶۳۱۴- (۴) عباد بصری می‌گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: حدّ از این شخص به اندازه نصیبش از کنیز برطرف می‌شود و باقیمانده بر وی زده می‌شود. منظور حضرت در مورد مردی است که با کنیزی که نصیبی در آن دارد، آمیزش می‌کند».

۱۰۶۸-۴۶۳۱۵- (۵) امام باقر علیه السلام درباره کنیزی که مشترک میان دو نفر است و یکی از این دو با وی آمیزش و او را آبستن کرده است، فرمود: «نیمی از حدّ بر وی زده می‌شود و نیمی از قیمت را خسارت می‌دهد».

۱۰۶۹-۴۶۳۱۶- (۶) امام باقر علیه السلام درباره دو مرد که مشترکاً کنیزی خریدند و یکی از آن دو با وی آمیزش کرد، فرمود: «نیمی از حدّ بر او زده می‌شود و نیمی از قیمت را به عنوان خسارت - اگر کنیز را آبستن کرده است - باید پردازد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۵

۱۰۷۰-۴۶۳۱۷- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی در خرید کنیزی شرکت کردند. اینان یکی از خودشان را امین دانستند و کنیز را نزد وی نهادند. آن شخص با کنیز آمیزش کرد. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد و به اندازه مقداری که از کنیز مال وی است، از حدّ وی کاسته و قیمت کنیز مشخص می‌شود و این شخص قیمت کنیز را به شریکان باید پردازد و اگر قیمت کنیز در روزی که با آن آمیزش کرده، کمتر از قیمتی است که با آن خریداری شده، در این صورت قیمت بالاتر ثابت می‌شود؛ چنان که این قیمت را بر شریکانش از بین برده و اگر قیمت در روزی که آمیزش کرده، بیشتر از قیمتی است که بدان خریداری شده، قیمت بیشتر تثبیت می‌شود؛ چون این قیمت بیشتر را تباه کرده است».

۱۰۷۱-۴۶۳۱۸- (۸) اگر دو مرد، کنیزی را بخرند و هر دو با کنیز آمیزش کنند و کنیز فرزند بیاورد، بین این دو مرد قرعه انداخته

می‌شود و هر کس که قرعه به نام او درآید، فرزند به او ملحق می‌شود و او نیمی از قیمت کنیز را به رفیقش می‌دهد و هر کدام از این دو نفر، نیمی از حد را می‌خورند.

۱۰۷۲-۴۶۳۱۹- (۹) اگر مردی با کنیزی که نصیبی در آن دارد آمیزش کند، به اندازه نصیبش از کنیز حد از او برطرف و باقیمانده بروی زده می‌شود.

۱۰۷۳-۴۶۳۲۰- (۱۰) از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به کنیزی از غنیمت دست یافت و پیش از آن که تقسیم شود، با وی آمیزش کرد، فرمود: «قیمت کنیز مشخص و با همان قیمت به آن فرد واگذار می‌شود و به اندازه آنچه به او از غنیمت می‌رسد، از قیمت کنیز کم می‌شود و حد می‌خورد و از حد به اندازه نصیبی که از کنیز داشته، کاسته می‌شود.

راوی گوید: پرسیدم: چگونه است که کنیز با همان قیمت به او واگذار می‌شود، نه دیگری؟ حضرت فرمود: چون او با کنیز آمیزش کرده است و اطمینان نیست که در اینجا آبستن شدن در کار نباشد».

۱۰۷۴-۴۶۳۲۱- (۱۱) امام صادق علیه السلام درباره مردی که کنیزش را به دیگری تزویج و پس از آن خود با وی آمیزش کرد، فرمود: «این شخص، حد بر او زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۷

۱۰۷۵-۴۶۳۲۲- (۱۲) روایت شده است: «مردی که کنیزش را به غلامش تزویج و پس از آن با کنیز آمیزش کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را حد زد».

۱۰۷۶-۴۶۳۲۳- (۱۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که با کنیز مکاتب خویش آمیزش کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر کنیز یک چهارم مکاتبه را پرداخته است، این مرد تازیانه می‌خورد و اگر محصن هم باشد، سنگسار می‌شود. ولی اگر کنیز چیزی نداده است، بر این مرد چیزی نیست».

۱۰۷۷-۴۶۳۲۴- (۱۴) از امام صادق علیه السلام درباره مردی که کنیزی دارد و با کنیز مکاتبه دارد و کنیز گفته است که هر چه از مکاتبه‌ام پرداخت کردم، به اندازه آن من آزاد شوم و مرد نیز پذیرفته است. پس از آن کنیز بخشی از مکاتبه‌اش را پرداخته و مولایش پس از پرداخت با وی آمیزش کرده است، سؤال شد.

حضرت فرمود: «اگر مرد، کنیز را بر آمیزش مجبور کرده است به اندازه‌ای که کنیز از مکاتبه‌اش پرداخت کرده، مرد حد می‌خورد و به اندازه باقی مانده مکاتبه از حد کاسته می‌شود و اگر کنیز با مرد همراهی داشته، شریک مرد در حد خواهد بود و مانند مرد حد می‌خورد».

۱۰۷۸-۴۶۳۲۵- (۱۵) اگر مردی با کنیز مکاتب خویش آمیزش کند- اگر کنیز یک چهارم را پرداخته است- مرد حد می‌خورد و اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود ولی اگر کنیز چیزی نپرداخته است، چیزی بر مرد نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از ابواب نکاح عیید، آنچه بر همین مطلب دلالت داشت، به ویژه روایت اول؛ چرا که در آن روایت، ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردانی که در یک کنیز شریک شده و به یکی از خودشان اعتماد کرده‌اند که کنیز نزد وی باشد و او هم با کنیز آمیزش کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازه پولی که این شخص برای کنیز داده، از حدش کاسته می‌شود و به اندازه آنچه سهم او از کنیز نیست، حد بر او زده می‌شود و کنیز را برای او به قیمت می‌رسانند و همان قیمت برعهده شخص است و اگر این قیمت کمتر از قیمتی است که کنیز با آن خریداری شده است، همان قیمت اول برعهده شخص است

و اگر قیمت کنیز در روزی که به قیمت رسیده بیش از پولی است که برای کنیز داده شده است، این مرد با خواری ملزم به همان قیمت می‌شود؛ چرا که وی با کنیز آمیزش کرده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۹

باب ۲۱ حکم زانیه با برده

اشاره

۱۰۷۹-۴۶۳۲۶- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «حدّ امّ ولد، حدّ کنیزی است که فرزند ندارد».

۱۰۸۰-۴۶۳۲۷- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «امّ ولد، جنایتی که در حقوق الناس می‌کند، برعهده مولایش است و هر چه از حقّ الله در حدود است، در بدنش است و از ام ولد برای برده‌ها قصاص می‌شود ولی قصاصی بین حرّ و عبد نیست».

۱۰۸۱-۴۶۳۲۸- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «امّ ولد، جنایتی که در حقوق الناس می‌کند، برعهده مولایش است. حضرت افزود: و آنچه از حقّ الله باشد، در بدن امّ ولد است. امام فرمود: و از امّ ولد برای برده‌ها قصاص می‌شود ولی قصاص بین حرّ و عبد نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب سی و چهار از ابواب نکاح عیید، فرموده معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد زنی که خویش را در اختیار بنده‌اش قرار داد و بنده با او آمیزش کرد، حکم داد که: زن صد تازیانه و عبد پنجاه تازیانه بخورد».

می‌آید:

در باب بیست و هفت، روایت مناسب این باب.

باب ۲۲ حکم مردی که همسرش را بفروشد

اشاره

۱۰۸۲-۴۶۳۲۹- (۱) طریف بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: درباره مردی که زنش را فروخته است، برایم بگویید. حضرت فرمود: بر مرد است که دستش قطع و زن سنگسار شود و بر آن کس که زن را خریده است- اگر با آن آمیزش کرده و محصن هم بوده و موضوع را هم می‌دانسته- این است که سنگسار شود و اگر محصن نبوده، صد تازیانه می‌خورد و زن سنگسار می‌شود؛ در صورتی که آن کس که او را خریداری کرده، با او آمیزش کرده باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۱

۱۰۸۳-۴۶۳۳۰- (۲) امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز چنین فرمودند: «کسی که از یکی از این دو امام حدیث نقل کرده است، می‌گوید که: امام علیه السلام درباره مردی که همسرش را می‌فروشد، فرمود: دستش قطع می‌شود و اگر آن کس که این زن را

خریده است، می‌داند که این زن آزاد است و با آن آمیزش کرده است، اگر محصن باشد سنگسار می‌شود، و چنانچه محصن نباشد، حدّ می‌خورد و زن در صورتی که با وی همراهی کرده است، سنگسار می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب پانزدهم از ابواب حدّ سرقت، این گفته که: «مردی زن آزادی را ربود و سپس آن را فروخت. امام فرمود: در این مورد چهار حدّ است. اول این که، این مرد رباینده است و دستش قطع می‌شود؛ دوم این که، اگر با آن آمیزش کرده تازیانه می‌خورد و آن کس که خریده است اگر با زن دانسته آمیزش کند، اگر محصن باشد سنگسار می‌شود و اگر محصن نباشد، حدّ بر او زده می‌شود و اگر نمی‌دانسته چیزی بر او نیست و اما زن اگر مرد او را مجبور کرده است، چیزی بر او نیست و اگر با مرد همراهی کرده است، حدّ می‌خورد».

باب ۲۳ حکم زانیه که فرزند حاصل از زنا را بکشد

۱۰۸۴-۴۶۳۳۱- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد زنی که زنا داده و آبستن شده و فرزند خویش را در نهان کشته است، دستور داد که صد تازیانه بزنند و سپس سنگسار شود و حضرت اولین کسی بود که این زن را سنگسار کرد».

۱۰۸۵-۴۶۳۳۲- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زنی که زنا داده و آبستن شده و چون زاییده است فرزندش را کشته است، دستور داد که صد تازیانه بخورد، سپس سنگسار شود و حضرت فرمود: «امام شایسته‌ترین کسی است که سنگسار کردن را آغاز کند».

۱۰۸۶-۴۶۳۳۳- (۳) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره زنی که شوهردار است و زنا داده و آبستن شده است و چون زاییده، فرزندش را در نهان کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که فرزندش را کشته است و سنگسار می‌شود؛ چرا که محصنه است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۳

محمد بن قیس گوید: و نیز از امام علیه السلام درباره زنی بی‌شوهر که زنا داده و باردار شده و چون زاییده، فرزندش را در نهان کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که زنا داده است و صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که فرزند خویش را کشته است».

باب ۲۴ حکم زانیه که خود را به شکل کنیز مردی درآورد

۱۰۸۷-۴۶۳۳۴- (۱) ابو روح گوید: «زنی شب هنگام خود را به شکل کنیز مردی درآورد. مرد هم با وی آمیزش کرد؛ در حالی که خیال می‌کرد این کنیز خودش هست. این مرد را نزد عمر بردند. عمر نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام کس فرستاد. حضرت فرمود: مرد را در نهان حدّ بزن و زن را آشکارا حدّ بزن».

۱۰۸۸-۴۶۳۳۵- (۲) شیخ طوسی رحمه الله در کتاب نهاییه گفته، روایت شده است که: «زنی خود را برای مردی به شکل کنیزش

در آورد و در بستر او شب خوابید. مرد هم پنداشت که او کنیزش است، با او بی‌واهمه آمیزش کرد. گزارش او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت دستور داد تا حدّ بر مرد در نهران و بر زن آشکارا اجرا شود».

باب ۲۵ حکم مرد نامحرم با زنی زیر یک روانداز

۱۰۸۹-۴۶۳۳۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی همراه با زنی در اتاقی، شب هنگام- در حالی که خویشاوندی با هم ندارند- دیده شوند، هر دو تازیانه می‌خورند».

۱۰۹۰-۴۶۳۳۷- (۲) اگر زنی را با مردی در شب بیابند، این دو سنگسار نمی‌شوند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۵

۱۰۹۱-۴۶۳۳۸- (۳) مردی را که در زیر لحاف زنی در اتاق آن زن یافته بودند، نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت فرمود: «آیا غیر از این را هم دیدید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: او را به محلی که در آن کثافت می‌کنند، ببرید و پشت و شکم او را خاک مال کنید، آن‌گاه او را آزاد سازید».

باب ۲۶ حکم دو مرد یا دو زن یا یک مرد و زن، چنانچه زیر یک روانداز برهنه باشند

اشاره

۱۰۹۲-۴۶۳۳۹- (۱) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که عباد بصری همراه با گروهی از یارانش خدمت امام آمد و به امام گفت: اگر دو مرد در زیر یک لحاف دستگیر شوند [چه حکمی دارد]؟

حضرت فرمود: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را در یک لحاف دستگیر می‌کرد، هر دو را حدّ می‌زد. عباد گفت: شما به من فرمودید که یک تازیانه کمتر. حضرت همان حدیث را مجدداً برایش ذکر کرد، تا آنجا که عباد چند بار این را تکرار کرد. آن‌گاه امام فرمود: یک تازیانه کمتر. در این هنگام جماعت حاضر حدیث را نوشتند».

۱۰۹۳-۴۶۳۴۰- (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر دو مرد را در زیر یک لحاف دستگیر می‌کرد حدّ به آنان می‌زد و اگر دو زن را در زیر یک لحاف دستگیر می‌کرد، حدّ به آنان می‌زد».

۱۰۹۴-۴۶۳۴۱- (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: و حدّ تازیانه این است که هر دو در زیر یک لحاف باشند و دو مرد هر زمان که در زیر لحاف پیدا شوند، حدّ می‌خورند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۷

۱۰۹۵-۴۶۳۴۲- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره دو مرد که در یک لحاف یافت شوند، حکم داد که هر دو حدّ می‌خورند به استثنای یک تازیانه و همچنین درباره دو زن.

۱۰۹۶-۴۶۳۴۳- (۵) امام صادق علیه السلام درباره دو مردی که در یک لحاف دیده شوند، فرمود: «هر دو به استثنای یک تازیانه، حدّ زده می‌شوند».

۱۰۹۷-۴۶۳۴۴- (۶) عبدالله بن مسکان گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حدّ تازیانه در زنا این است که هر دو در یک لحاف یافت شوند».

۱۰۹۸-۴۶۳۴۵- (۷) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو زن در زیر یک روانداز می‌خوابند.

حضرت فرمود: هر دو زده می‌شوند. معاویه بن عمار گوید پرسیدم: حدّ؟ حضرت فرمود: نه. گفتم:

دو مرد در زیر روانداز می‌خوابند. حضرت فرمود: زده می‌شوند. معاویه گوید پرسیدم: حدّ؟ حضرت فرمود: نه.»

۱۰۹۹-۴۶۳۴۶- (۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف پیدا می‌شوند، فرمود: «هر دو حدّ تازیانه می‌خورند، به استثنای یک تازیانه.»

۱۱۰۰-۴۶۳۴۷- (۹) عبدالرحمن حدّاء گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: اگر مرد و زنی در یک لحاف دیده شوند، هر دو صد تازیانه می‌خورند.»

۱۱۰۱-۴۶۳۴۸- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مرد و زنی در یک لحاف یافت شوند و بینه علیه این دو به این شهادت دهد ولی بر چیزی بیش از حضور در زیر یک لحاف اطلاعی نباشد، هر کدام صد تازیانه می‌خورند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۹

۱۱۰۲-۴۶۳۴۹- (۱۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که با مردی در زیر یک روانداز دیده شده، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو، صد تازیانه زده می‌شوند.»

۱۱۰۳-۴۶۳۵۰- (۱۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که همراه با مردی در زیر یک روانداز دیده شود، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو صد تازیانه می‌خورند ولی سنگسار کردن واجب نیست، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند این مرد با آن زن آمیزش می‌کند.»

۱۱۰۴-۴۶۳۵۱- (۱۳) ابوالصباح کنانی گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف دیده شده‌اند، فرمود: هر کدام صد تازیانه زده می‌شوند.»

۱۱۰۵-۴۶۳۵۲- (۱۴) ابو الصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف پیدا شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو را هر کدام صد تازیانه می‌زنم.»

۱۱۰۶-۴۶۳۵۳- (۱۵) کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف دیده شوند، پرسیدم.

حضرت فرمود: این دو را هر کدام صد تازیانه می‌زنم. حضرت فرمود: سنگسار کردن در میان نیست، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند این مرد با آن زن آمیزش می‌کند.»

۱۱۰۷-۴۶۳۵۴- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنی را همراه با مردی در زیر یک لحاف یافت. هر کدام را صد تازیانه، منهای یک تازیانه زد.»

۱۱۰۸-۴۶۳۵۵- (۱۷) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر مردی با زنی زیر یک لحاف یافت شود، هر کدام از آن دو، صد تازیانه می‌خورد.»

۱۱۰۹-۴۶۳۵۶- (۱۸) سماعه بن مهران گوید: «از ایشان [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ دو زن که در زیر یک لحاف دیده شده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: هر کدام از این دو، صد تازیانه می‌خورند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم، روایتی که دلالت بر مفاد این باب دارد.

و در روایت سوم از باب قبلی این گفته که: «مردی در بستر زنی در اتاق زن دیده شد. حضرت فرمود: آیا جز این چیز دیگری را هم

دیدید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: او را به محل کثافت‌ها ببرید و در آن محل پشت و شکمش را خاک مال کنید، آن‌گاه رهایش سازید».

می‌آید:

در روایت شانزده از باب یک از ابواب حدّ لواط، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی همراه با پسری در زیر یک لحاف برهنه پیدا شوند، مرد زده و پسر ادب می‌شود و اگر مرد دخول کرده و محصن بوده است، سنگسار می‌شود».

و در روایت سی و یکم، این گفته که: «دو زنی را که در زیر یک لحاف دیده شده و دو شاهد شهادت داده بودند که این دو مساحقه می‌کرده‌اند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت تخته پوستی را طلب کرد. آن‌گاه دستور داد این دو سوزانده شوند».

و در روایت سی و چهارم، این گفته که: «حدّ دو مردی که با هم در زیر یک روانداز خوابیده پیدا شده‌اند، چیست؟ حضرت نوشت: صد تازیانه».

و در روایت یکم از باب سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «مردی را که زیر بستر مردی دیده شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دستور داد تا او را در یک مکان کثیف، آلوده سازند».

باب ۲۷ حکم برده زانی

اشاره

۱۱۱۰-۴۶۳۵۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر غلام و کنیز- با این که محصن هستند- زنا کنند، سنگسار شدن برای آنان نیست؛ تنها بر آنان پنجاه تازیانه که نیمی از حدّ است، ثابت است».

۱۱۱۱-۴۶۳۵۷- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره غلام و کنیز فرمود: «اگر کسی از این‌ها زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد؛ مسلمان باشد یا مشرک و بر غلام تبعید و سنگسار نیست».

۱۱۱۲-۴۶۳۵۸- (۳) اگر غلام و کنیز زنا کنند، هر کدام از این دو پنجاه تازیانه می‌خورند؛ محصن باشند یا نباشند و اگر مجدداً زنا کنند، هر کدام پنجاه تازیانه می‌خورند تا این که هشت بار زنا کنند. پس از آن، در مرحله هشتم کشته می‌شوند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۳

۱۱۱۳-۴۶۳۵۹- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره غلامان و کنیزان حکم داد که اگر فردی از این‌ها زنا کند، پنجاه تازیانه بخورد- چه مسلمان چه کافر چه مسیحی باشد- و سنگسار و تبعید نشود».

۱۱۱۴-۴۶۳۶۰- (۵) امام علیه السلام فرمود: «اگر برده با کنیزی زنا کند، هر کدام از این دو پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۱۱۵-۴۶۳۶۱- (۶) سلیمان بن خالد گوید: «حدّ مرد آزاد بر او زده می‌شود؛ یعنی هشتاد تازیانه- چه چیزی از مال المکاتبه پرداخت کرده باشد یا نه. از امام سؤال شد: اگر مکاتب زنا کند و چیزی از مکاتبه‌اش پرداخت نکرده است؟ حضرت فرمود: این حقّ خداوند عز و جل است. پنجاه تازیانه از حدّ کم و پنجاه تازیانه زده می‌شود».

۱۱۱۶-۴۶۳۶۲- (۷) امام باقر علیه السلام درباره کنیزی که زنا می‌دهد فرمود: «نیمی از حدّ آزاد بر او تازیانه زده می‌شود- چه شوهر داشته باشد یا نداشته باشد».

۱۱۱۷-۴۶۳۶۳- (۸) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پدرم می‌فرمود: حدّ برده، نیمی از حدّ آزاد است».

۱۱۱۸-۴۶۳۶۴- (۹) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کنیزی زنا داده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه زده می‌شود. گفتم: کنیز مجدداً زنا داده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه می‌خورد. گفتم: آیا بر کنیز در هیچ حالتی سنگسار ثابت نمی‌شود؟ حضرت فرمود: اگر هشت بار زنا دهد، سنگسار بر او ثابت می‌شود. پرسیدم: چگونه در مرتبه هشتم؟ حضرت فرمود: زیرا آزاد اگر چهار بار زنا کند و حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود؛ بنابراین اگر کنیز هشت بار زنا دهد، در بار نهم سنگسار می‌شود. پرسیدم: علت این چیست؟ حضرت فرمود: چون خداوند عز و جل به کنیز رحم کرده و بند بردگی و حدّ آزاد را بر وی جمع نمی‌کند. آن‌گاه امام افزود که: بر امام مسلمانان است که قیمت کنیز را به مولایش از سهم رقاب بدهد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۵

۱۱۱۹-۴۶۳۶۵- (۱۰) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برده‌ای زنا کرده است. حضرت فرمود: نیمی از حدّ بر او زده می‌شود. گفتم: او مجدداً زنا کرده است. حضرت فرمود: مشابه این بر او زده می‌شود. گفتم: او مجدداً زنا کرده است. حضرت فرمود: بیش از نیمی از حدّ بر او زده نمی‌شود. راوی گوید: پرسیدم: آیا سنگسار شدن برای کاری که کرده است، بر او ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، در مرحله هشتم و اگر هشت بار این کار را بکند، کشته می‌شود. راوی گوید: پرسیدم: چه فرقی است بین برده و آزاد با این که کار هر دو یکی است؟ حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی به برده ترحم کرده که بند بردگی و حدّ آزاد را بر وی جمع کند. راوی گوید: آن‌گاه امام فرمود: و بر امام مسلمانان است که قیمت برده را به مولایش از سهم رقاب بدهد».

۱۱۲۰-۴۶۳۶۶- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد و اگر مجدداً زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود و اگر باز زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا هشت بار. پس اگر هشت بار زنا کرد، کشته می‌شود و امام قیمت او را به مولایش از بیت‌المال می‌دهد».

۱۱۲۱-۴۶۳۶۷- (۱۲) اگر برده‌ای با زن محصنه یا غیر محصنه زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد و اگر مجدداً زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا آن که هشت بار زنا کند. سپس در بار هشتم کشته می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۷

۱۱۲۲-۴۶۳۷۰- (۱۳) برده اگر زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود- محصن یا غیر محصن باشد.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۷۰۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب شانزدهم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره برده‌ای که زنش را دوبار طلاق داده پس از آن با وی آمیزش کرده است، دستور داد که مردی این دو نفر را بزند و این دو را از هم جدا کند. هر کدام از این دو، پنجاه تازیانه می‌خورند».

می‌آید:

در باب بعدی، به روایت مناسب این باب مراجعه کنید.

باب ۲۸ حکم برده مکاتب

اشاره

۱۱۲۳ - ۴۶۳۷۱ - (۱) امام صادق علیه السلام درباره حد برده مکاتب فرمود: «به همان نسبت که از وی آزاد شده است، تازیانه می‌خورد.»

۱۱۲۴ - ۴۶۳۷۲ - (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «برده مکاتب به نسبتی که از او آزاد شده، تازیانه می‌خورد. امام فرمود که: با قسمتی از تازیانه بر او زده می‌شود و با همه تازیانه به او نمی‌زنند.»

۱۱۲۵ - ۴۶۳۷۳ - (۳) امام باقر علیه السلام درباره دو برده مکاتب اگر زنا کنند، فرمود: «به نسبتی که از مکاتبه خویش پرداخت کرده‌اند، حد آزاد را می‌خورند و باقیمانده بر پایه حد برده زده می‌شوند.»

۱۱۲۶ - ۴۶۳۷۴ - (۴) سماعه گوید: «برده مکاتب اگر زنا کند به نسبتی که از وی آزاده شده، تازیانه می‌خورد ولی اگر محصنه‌ای را متهم به زنا کرد - خواه آزاد باشد یا برده - بر اوست که هشتاد تازیانه بخورد.»

۱۱۲۷ - ۴۶۳۷۵ - (۵) امام صادق علیه السلام درباره برده مکاتب فرمود: «به نسبتی که از مکاتبه خویش پرداخته است، همانند آزاد حد می‌خورد و باقیمانده را مانند برده حد می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۹

۱۱۲۸ - ۴۶۳۷۶ - (۶) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کنیز مکاتبی که زنا داده بود، حکم داد و فرمود: ملاحظه می‌شود به آنچه از میزان مکاتبه‌اش اخذ شده است که بدین میزان، حد آزاد زده می‌شود و آنچه از کنیز پرداخت نشده است، حد کنیز می‌خورد و نیز حضرت درباره کنیز مکاتبه‌ای که زنا داده است - در حالی که سه چهارم وی آزاد شده و یک چهارم آن مانده است - فرمود: سه چهارم حد به حساب زن آزاد بر پایه صد تازیانه می‌خورد که مقدار آن هفتاد و پنج تازیانه می‌شود و یک چهارم کنیز به حساب پنجاه تازیانه کنیز - یعنی مقدار آن دوازده و نیم تازیانه - مجموعاً هشتاد و هفت و نیم تازیانه می‌شود و امام علیه السلام از این که کنیز مکاتب را - پیش از آن که آزادی‌اش مشخص شود - سنگسار و او را تبعید کنند، امتناع می‌ورزید.»

متن روایت در تهذیب. در تهذیب از امام باقر علیه السلام مشابه همین روایت آمده است؛ تنها با این افزودگی که حضرت فرمود: «تازیانه از نیمه آن گرفته و با آن زده می‌شود و همچنین است کمتر و بیشتر.»

۱۱۲۹ - ۴۶۳۷۷ - (۷) امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که مشترک میان دو نفر است و یکی از این دو سهم خود را آزاد کرده است و پس از آن، برده مرتکب حدی از حدود خداوند عز و جل شد، فرمود: «برده زمانی که نیمی از آن آزاد شده و به قیمت رسیده است، نیمی از حد آزاد و نیمی از حد برده بر او زده می‌شود و اگر به قیمت نرسیده، او برده است و حد برده را می‌خورد.»

۱۱۳۰ - ۴۶۳۷۸ - (۸) روایت کرده‌اند که کنیز مکاتبه‌ای در زمان عثمان زنا داد - در حالی که سه چهارمش آزاد شده بود. عثمان از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. حضرت فرمود: «بخشی از کنیز به حساب آزاد و بخشی از آن به حساب برده تازیانه می‌خورد. از زیدبن ثابت سؤال شد، او گفت: به حساب برده تازیانه زده می‌شود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: چگونه این کنیز به حساب برده تازیانه می‌خورد، با این که سه چهارمش آزاد شده است! چرا او را به حساب آزاد تازیانه نمی‌زنی؟ آزادی که در این برده بیشتر است؟

زید گفت: اگر چنین بود، می‌بایست ارث دادن به این کنیز هم بر پایه آزادی باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام به زید فرمود: آری، این هم ثابت است. در اینجا زید مجاب و ساکت شد ولی عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت ورزید و نظر زید را پذیرفت و با این که حجت بر وی تمام شده بود به آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، گوش نداد و مشابه‌های این داستان نیز هست که با ذکر آن، کتاب طولانی و سخن پراکنده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب بیست و ششم از ابواب خوراکی‌ها، گفته ابوحنیفه که: «چه می‌گویی برده مکاتبی که قرارداد مکاتبه‌اش هزار درهم بوده است، نهصد و نود و نه درهم را پرداخت کرده است.

پس از آن زنا کرده، چگونه او را حدّ بزنی؟ من گفتم: برای این قضیه نزد من روایت است. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته با تمام تازیانه و با یک سوم و نصف و بعضی از آن به اندازه‌ای که برده پرداخت کرده، می‌زد» و در بسیاری از روایات باب بیست و نیز باب قبلی، مناسب این باب.

باب ۲۹ حکم زانی که مدعی جهل است و حکم ازدواج با زن شوهردار و عده‌دار

اشاره

۱۱۳۱-۴۶۳۷۹- (۱) ابوعبیده گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره زنی که با مردی ازدواج کرده با این که زن شوهر دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر شوهر اولش در همان شهری که زن در آن و با وی مقیم است و زن دسترسی به مرد و مرد دسترسی به زن دارد، در این صورت بر زن همان است که بر زناکار محصن است؛ یعنی سنگسار شدن. ولی اگر شوهر اولش دور از زن و همراه زن در همان شهر مقیم است ولی دسترسی به زن ندارد و زن نیز دسترسی به او ندارد، در این صورت بر این زن است، آنچه بر زن زناکار و غیر محصن است و لعان بین این دو نخواهد بود و جدایی ایجاد نمی‌شود. پرسیدم: چه کسی این زن را سنگسار می‌کند یا حدّ می‌زند، با این که شوهرش او را نزد امام نمی‌برد و از زن نیز نمی‌خواهد که نزد امام برود؟ حضرت فرمود: پیوسته حدّ الهی در بدن این زن خواهد بود تا کسی بدان قیام کند یا آن که زن، خدا را در حالی ملاقات کند که خداوند بر وی غضبناک است. پرسیدم:

اگر زن در ارتباط با کاری که کرده است، جاهل باشد؟ حضرت فرمود: آیا این زن در سرزمین هجرت [اسلام] نیست؟ گفتم: بله. حضرت فرمود: هیچ زن مسلمانی امروز نیست مگر این که می‌داند که زن مسلمان نمی‌تواند دو شوهر بگیرد. حضرت افزود: اگر زن هنگامی که زنا داد، بگوید نفهمیدم یا نمی‌دانستم آنچه کرده‌ام حرام است و حدّ بر او جاری نگردد، در این هنگام حدود الهی تعطیل می‌شود».

۱۱۳۲-۴۶۳۸۰- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره زنی که مردی با وی ازدواج کرده پس از آن متوجه

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۳

شد که وی شوهر دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد تازیانه و بر زن سنگسار شدن است؛ چرا که مرد ندانسته و زن دانسته اقدام کرده است و کفاره مرد اگر پیش امام نیامده این است که پنج من آرد صدقه بدهد. مجلسی رحمه الله در مرآت العقول گفته است: «تازیانه مرد بر تعزیر حمل شده است؛ چرا که مرد در فحوص و جستجو تقصیر کرده یا حمل شده بر آن صورت که مرد گمان داشته که این زن شوهردار است». شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر آن مورد حمل کرده که: «مرد، ظن غالب دارد که زن شوهردار است ولی در فحوص و بررسی، کوتاهی کرده است و برای همین کوتاهی و تفریط، استحقاق تعزیر پیدا کرده است».

۱۱۳۳-۴۶۳۸۱-(۳) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره زنی که شوهری دور از خویش دارد و مجدداً با مرد دیگری ازدواج کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر او را نزد امام ببرند و شهود علیه وی شهادت دهند که شوهر غایب بوده و نفقه مرد و خبر وی برای زن می‌آمده و این زن شوهر دیگری کرده است، امام باید او را حدّ بزند و او را از شوهر جدیدی که کرده است، جدا سازد. پرسیدم: مهتری که زن از این شوهر جدید گرفته، چه می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر شوهر جدید به چیزی از آن دست یابد، آن را بگیرد و اگر به چیزی از آن دست نیابد، هر آنچه زن از شوهر جدید گرفته، بر زن حرام است؛ مانند مزد زن زناکار».

۱۱۳۴-۴۶۳۸۲-(۴) امام صادق علیه السلام درباره زنی که ازدواج کرده است- با این که شوهردارد- فرمود: «زن سنگسار می‌شود و آن کس که با وی ازدواج کرده اگر بینه‌ای بر [کنایه از آن که زوج گواه بر عدم علم به تاهل زوجه داشته باشد] ازدواج با این زن دارد [که هیچ]؛ و گرنه او هم حدّ می‌خورد».

۱۱۳۵-۴۶۳۸۳-(۵) اگر زنی با این که شوهر دارد ازدواج کند، سنگسار می‌شود و آن کس که با این زن ازدواج کرده، اگر بر ازدواجش بینه‌ای دارد [که هیچ]؛ و گرنه حدّ می‌خورد و اما اگر زنی در عده‌اش ازدواج کند، پس اگر در عده طلاق باشد که شوهرش می‌تواند در عده به او رجوع کند، آن زن سنگسار می‌شود ولی اگر در عده‌ای است که شوهرش در آن عده حق رجوع به زن را ندارد، آن زن تازیانه به عنوان حدّ می‌خورد و اما اگر زن در عده پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن مدت که همان چهار ماه و ده روز است ازدواج کند، سنگسار نمی‌شود و صد تازیانه به او زده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۵

۱۱۳۶-۴۶۳۸۴-(۶) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که با زن شوهرداری ازدواج کند، حدّ می‌خورد- اگر محصن نباشد و زن پس از آن که تازیانه خورد، سنگسار می‌شود. ولی اگر هر دو محصن باشند، هر دو تازیانه می‌خورند و سنگسار می‌گردند». منظور حضرت صورتی است که مرد بداند که زن شوهردار است ولی اگر نداند، حدّ بر او نیست.

۱۱۳۷-۴۶۳۸۵-(۷) از امام باقر علیه السلام درباره زنی که ازدواج کرده- با این که شوهری غائب دارد- سؤال شد. حضرت فرمود: «زن را از شوهری که با آن ازدواج کرده، جدا می‌سازد و حدّ زناکار بر او جاری می‌شود».

۱۱۳۸-۴۶۳۸۶-(۸) شعیب گوید: «از امام ابوالحسن علیه السلام [علی بن موسی الرضا] پرسیدم: مردی با زنی شوهردار ازدواج کرده است؟ حضرت فرمود: این دو از هم جدا می‌شوند. پرسیدم: آیا مرد را هم باید زد؟ حضرت فرمود: نه، چرا او زده شود؟ شعیب گوید: از نزد امام بیرون آمدم. ابوبصیر در برابر ناودان «۱» ایستاده بود.

من او را از این سؤال و جواب باخبر کردم. او از من پرسید: من کجا هستم؟ گفتم: در برابر ناودان.

شعیب گوید: ابوبصیر دستش را بالا برد و گفت: به خدای این خانه سوگند! یا به خدای این کعبه سوگند! من از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که با زن شوهردار ازدواج کرده بود، حکم داد. زن را سنگسار کرد و مرد را حدّ زد. پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ

می‌شکستم. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چقدر می‌ترسیدم که این مرد آگاه نبوده است».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه ابوبصیر از امام صادق علیه السلام شنیده است، با آنچه ابوالحسن علیه السلام به آن فتوی داده است، منافاتی ندارد؛ چرا که امام ابوالحسن حدّ را از وی نفی کرده، چون مرد نمی‌دانسته که زن، شوهر داشته است و اما آن کس که امیرالمؤمنین علیه السلام او را حدّ زده است، دو احتمال در آن می‌رود؛ یک) چون آن مرد می‌دانسته که زن شوهردار است و این را ابوبصیر در روایتی که یونس از وی دارد نقل کرده است و ما هم قبلاً از آن یاد کردیم. دو) چون مرد ظنّ غالب داشته که این زن شوهر دارد و در جستجو و فحص از حال زن کوتاهی کرده؛ امام هم او را به عنوان تعزیر [حدّ] زده است و در روایت نیامده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ کامل بر او زده است و فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام که: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم، هم منظور این بوده که اگر تو به یقین می‌دانستی که آن زن شوهر دارد، من این چنین با تو می‌کردم و البته احتمال هم می‌رود [احتمال سوم] که منظور از آن جمله این است که، مرد در این جهت که آیا آن زن را عقد کرده یا آن که عقد نکرده، متهم بوده و شاهی بر ازدواج با وی نداشته است؛ در این صورت به خاطر همین اتهام، حدّ بر مرد جاری شده است».

۱۱۳۹-۴۶۳۸۷- (۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که با زن مردی ازدواج کرده است، حکم داد. زن را سنگسار کرد و مرد را حدّ زد و فرمود: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم».

(۱). میزاب یعنی ناودان و منظور از ناودان طلای پشت بام کعبه است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۷

۱۱۴۰-۴۶۳۸۸- (۱۰) یحیی بن العلاء گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما درباره مردی که با زنی ازدواج و یک سال را با او سپری کرده سپس از وی دور شده است، پس از آن زن با دیگری ازدواج و با او هم یک سال را سپری کرده، سپس از وی دور شده و پس از آن با دیگری ازدواج کرده است، آن‌گاه سومی از این زن فرزند آورده است، چیست؟ حضرت فرمود: آن زن سنگسار می‌شود؛ چون شوهر اول، او را محصنه کرده است. یحیی بن علاء گوید: پرسیدم: نظر شما درباره فرزندش چیست؟ حضرت فرمود:

به پدرش منسوب است. یحیی بن علاء گوید: پرسیدم: اگر پدر بمیرد، پسر از او ارث می‌برد؟ حضرت فرمود: آری».

۱۱۴۱-۴۶۳۸۹- (۱۱) ابوبصیر از امام علیه السلام [/ امام صادق علیه السلام] روایت می‌کند که حضرت فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زن شوهرداری که به گروهی پیوست و به آنان گفت که بی‌شوهر است و یکی از آن گروه با وی ازدواج کرد، آن‌گاه شوهر آن زن آمد، حکم کرد که: مهر برای زن است و حضرت دستور داد که آن زمان که زن وضع حمل کند، سنگسار شود».

۱۱۴۲-۴۶۳۹۰- (۱۲) یزید کناسی گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره زنی که در عده‌اش ازدواج کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر در عده طلاق که شوهرش حق رجوع به زن دارد ازدواج کرده است، باید زن سنگسار شود. ولی اگر در عده‌ای که شوهرش حق رجوع ندارد ازدواج کرده، باید که زن حدّ زناکار و غیر محصن بخورد و اگر در عده پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن چهار ماه و ده روز ازدواج کرده است، سنگسار شدن برای زن نیست و بر او صد تازیانه است. پرسیدم: اگر این کار از وی برپایه جهالت بوده است، نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: هیچ زنی از زنان مسلمان امروز نیست مگر این که می‌داند که باید پس از طلاق و مرگ، عده نگه دارد و زنان جاهلیت نیز با این قضیه آشنا بودند».

پرسیدم: اگر می‌دانسته که باید عده نگه دارد ولی نمی‌دانسته که چه اندازه است؟ حضرت فرمود: اگر می‌دانسته که عده نگه داشتن بر او لازم است، دیگر حجت بر وی تمام است؛ باید بپرسد تا بداند».

۱۱۴۳-۴۶۳۹۱- (۱۳) یزید کناسی گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره زنی که در عده‌اش ازدواج کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر در عده پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن چهار ماه و ده روز ازدواج کرده است، سنگسار بر او نیست و صد تازیانه بر اوست و اگر در عده طلاق که شوهرش در آن عده حق رجوع به وی را داشته است ازدواج کرده، سنگسار کردن بر او ثابت است. ولی اگر در عده‌ای که شوهرش حق رجوع در آن عده را به زن نداشته ازدواج کرده است، بر اوست حد زناکار غیر محصن».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۹

۱۱۴۴-۴۶۳۹۲- (۱۴) از امام باقر علیه السلام درباره زنی که در عده طلاق که برای شوهرش در آن عده حق رجوع بوده ازدواج کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «بر او سنگسار شدن ثابت است [آن‌گاه امام افزود]: و اگر در عده‌ای که شوهرش در آن عده، حق رجوع به وی را ندارد ازدواج کرده، حد زناکار غیر محصن یعنی صد تازیانه بر او ثابت است و همچنین است اگر در عده پس از مرگ شوهرش ازدواج کرده است؛ یعنی پس از آن که شوهر دوم با او آمیزش کرده است. از امام سؤال شد: نظر شما چیست؟ اگر این کار او بر پایه جهالت صورت گرفته باشد؟ حضرت فرمود: امروز هیچ زنی در میان زنان مسلمان نیست مگر این که می‌داند باید در طلاق یا مرگ، عده نگه دارد. زنان جاهلیت هم در گذشته با عده آشنا بودند. از امام سؤال شد: اگر زن نمی‌دانسته «۱» است؟ حضرت فرمود: حجت بر وی تمام شده است؛ باید بپرسد تا بداند».

۱۱۴۵-۴۶۳۹۳- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را که با زنی در ایام نفاس- پیش از آن که پاک شود- ازدواج کرده بود، حد زد».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «ابوجعفر علی بن الحسین بن بابویه [/ شیخ صدوق رحمه الله] درباره این حدیث می‌گوید: تنها امام به این دلیل او را حد زد که مرد با آن زن آمیزش داشته است؛ چون اگر مرد با زن آمیزش نکرده بود، حد بر زن لازم نمی‌شد؛ چرا که زن با وضع حملش از عده خارج شده بود. [آن‌گاه شیخ طوسی می‌افزاید]: و این نکته را که شیخ صدوق رحمه الله ذکر کرده است، احتمال می‌رود زن مطلقه باشد. ولی اگر فرض کنیم که زن شوهرش مرده باشد، در این صورت وضع حمل او را از عده بیرون نمی‌برد بلکه لازم است تا عده چهار ماه و ده روز را به طور کامل تمام کند و ما این جهت را در کتاب نکاح توضیح داده‌ایم و چون چنین است، پس امیرالمؤمنین علیه السلام تنها به این دلیل مرد را حد زده است که زن هنوز از عده زنی که شوهرش مرده، بیرون نیامده است و هر دو وجه احتمال می‌رود».

۱۱۴۶-۴۶۳۹۴- (۱۶) عمار بن موسی ساباطی گوید: «امام صادق علیه السلام درباره مردی که زنی داشت و او را طلاق داد یا آن که زن مرد، پس از آن، مرد زنا کرد، فرمود: بر مرد سنگسار لازم است و نیز درباره زنی که شوهر داشت و شوهرش او را طلاق داد یا آن که شوهر مرد، پس از آن، زن زنا داد، پرسیدم: آیا سنگسار بر زن لازم است؟ حضرت فرمود: آری».

(۱). حتماً منظور ندانستن اندازه عده است، آن گونه که در روایت دوازده آمده بود مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۱

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه این خبر در خود دارد که حکم مردی که زنش را طلاق داده یا زنش مرده و پس از آن مرد زنا کرده است، سنگسار شدن است، منافاتی با روایاتی که قبلاً آوردیم ندارد؛ چرا که طلاق دادن مرد، ممکن است طلاق بوده که می‌توانسته در آن رجوع به زن کند، بنابراین محصن محسوب می‌شود؛ چون تمکن از آمیزش با رجوع به زن

داشته است و اما اگر زن بائنه بود یا مرده است، در این صورت هم منعی ندارد که امام سنگسار کردن را بر وی لازم کرده باشد- در فرضی که نزد مرد، زن دیگری باشد که او را محصن سازد و اما حکم زن اگر شوهرش وی را طلاق دهد تنها در صورتی سنگسار می‌شود که طلاق رجعی باشد؛ به همان شکل که در مرد گفتیم و مرگ مرد، دیگر زن را محصنه نمی‌کند؛ لذا اگر در عده زنا دهد، جز تازیانه بر وی نیست و نیز احتمال می‌رود که این تردیدی از راوی بوده است».

۱۱۴۷-۴۶۳۹۵- (۱۷) و هر کس که زنی را در عده شوهری که می‌توانسته به او رجوع کند، خواستگاری یا با او ازدواج کند و دانسته باشد، هرگز این زن برای او حلال نخواهد شد، ولی اگر جاهل بوده و پیش از آن که با وی آمیزش کند بفهمد و او را رها کند تا زن به طور کامل عده شوهرش را تمام سازد، سپس با او ازدواج کند، اما اگر با او آمیزش کرده است، زن برای او هرگز حلال نمی‌شود- چه عالم باشد و چه جاهل- و اگر زن ادعا کند که نمی‌دانسته عده بر او واجب است، در این صورت ادعایش پذیرفته نیست.

ارجاعات

گذشت:

در باب دوم، به روایت مناسب این باب مراجعه کنید.

باب ۳۰ حکم کسی که صیغه عقد با زنی را فراموش و سپس با او آمیزش کند

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد. و در روایت یکم از باب هفدهم از ابواب متعه، این گفته که: «مردی، زنی را آورد که صیغه کند. سپس [خواندن صیغه] فراموش شد. تا آن که با او آمیزش کرد. آیا حدّ زناکار بر وی ثابت است؟ حضرت فرمود: نه».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۳

باب ۳۱ حکم زنا‌ی مرد و زن دیوانه و کم عقل

اشاره

۱۱۴۸-۴۶۳۹۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره زن دیوانه‌ای که زنا داده است، فرمود: آن زن دیوانه اختیار خویش را ندارد و چیزی بر او نیست».

۱۱۴۹-۴۶۳۹۷- (۲) در روایتی طولانی درباره مناظره ابو جعفر مؤمن الطاق با ابوحنیفه آمده: «تا آنجا که ابو جعفر مؤمن الطاق در نقل ندانم کاری‌های عمر می‌گوید: زن دیوانه‌ای را آوردند که زنا داده است. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. امیرالمؤمنین

علی علیه السلام به وی گفت: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از دیوانه تا آن زمان که سلامت یابد، برداشته شده است؟ عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

۱۱۵۰-۴۶۳۹۸- (۳) ابان بن تغلب گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مرد دیوانه یا کم عقل زنا کند، حدّ می‌خورد و اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود. پرسیدم: چه فرقی است بین مرد دیوانه و زن دیوانه و نیز بین مرد کم عقل و زن کم عقل؟ حضرت فرمود: به زن تجاوز و تعرّض می‌شود ولی مرد تجاوز و تعرّض می‌کند و تنها زمانی مرد زنا می‌کند که می‌فهمد چگونه لذت برد. ولی زن مجبور می‌شود و با او انجام می‌شود در حالی که نمی‌فهمد با او چه می‌کنند».

۱۱۵۱-۴۶۳۹۹- (۴) زمانی که زنی دیوانه زنا دهد، حدّ نمی‌خورد ولی اگر مرد دیوانه زنا کند، حدّ می‌خورد.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب احکام عمومی حدود و ارجاعات ذیل آن، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید. و در روایت بیست و چهارم از باب یکم [از ابواب حدّ زنا] این گفته که: «پنج نفر را که در ارتباط با زنا دستگیر کرده بودند، نزد عمر آوردند. او دستور داد تا بر هر کدام شان حدّ جاری شود. تا آنجا که گوید: و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد. عمر شگفت‌زده شد! و مردم نیز از کار حضرت شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، پنج نفر را در یک جریان، پنج گونه حدّ که هیچ کدام مشابه دیگری نبود بر آنان جاری کردی؟ تا آنجا که حضرت فرمود: و اما نفر پنجم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست».

و در روایت بیست و پنج، این گفته که: «نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد و اما نفر ششم را آزاد کرد. عمر شگفت‌زده شد و مردم متحیر ماندند! عمر گفت: ای ابوالحسن، شش نفر در یک جریان و پنج نوع کیفر که هیچ کدام شبیه دیگری نیست؟ حضرت فرمود: آری، تا آنجا که حضرت فرمود: و اما نفر ششم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از او ساقط است» و بنگر باب بعدی را.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۵

باب ۳۲ حکم زناي مرد مسلمان با زن مسیحی و یهودی

اشاره

۱۱۵۲-۴۶۴۰۰- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان [و ایشان] از پدران شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که: «محمد بن ابی بکر به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و از حضرت درباره مردی که با زنی یهودی یا مسیحی زنا می‌کند، پرسید. امیرالمؤمنین علیه السلام به او مرقوم فرمود: اگر زنا کار محصن است، او را سنگسار کن و اگر ازدواج نکرده، او را صد تازیانه بزن و پس از آن او را تبعید کن و اما زن یهودی؛ پس وی را به هم کیشانش واگذار تا هرگونه که دوست دارند، درباره اش حکم کنند».

۱۱۵۳-۴۶۴۰۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام محمد بن ابی بکر را به عنوان امیر مصر فرستاد. او برای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و از حضرت درباره مرد مسلمانی که با زنی مسیحی زنا کرده است و نیز درباره بی‌دینانی که در میان شان خورشید و ماه پرست و نیز کسانی که چیزهای دیگری می‌پرستند و نیز کسانی که از اسلام برگشته‌اند وجود دارد، پرسید و باز [نامه] نوشت و از

امام دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که مرده و مال و فرزندی به جای گذاشته است، پرسید. حضرت برای او مرقوم فرمود: «حد را در آن میان بر مرد مسلمانی که با زن مسیحی زنا کرده است، جاری ساز و زن مسیحی را به مسیحیان بسپار تا هرگونه که می‌خواهند درباره‌اش داوری کنند و به او در ارتباط با بد دینان دستور داد که هر کس را که ادعای اسلام دارد، بکشد و دیگران را رها سازد تا هر چه می‌خواهند، بپرستند.

و به او در ارتباط با بردهٔ مکاتب دستور داد که اگر مالی گذاشته که به قرارداد مکاتبه‌اش با آن وفا کند، در این صورت او بدهکاری است در دست مالکان سابقش و آنان طلب خود را از ما ترک بر می‌دارند و اگر چیزی باقی ماند، به فرزندانش می‌رسد». ۱۱۵۴-۴۶۴۰۲-(۳) و سنگسار نمی‌شود اگر با زن یهودی و زن مسیحی و کنیز زنا کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در باب یک از ابواب حد زنا روایتی که با عموم و اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد. و در روایت دوم از باب سوم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و سنگسار نمی‌شود اگر با زن یهودی، زن مسیحی و کنیز زنا کرده است».

شیخ طوسی گفته است: «احتمال می‌رود که این در صورتی است که محصن نباشد».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و حد زنا کار ثابت نیست مگر این که با زن مسلمان زنا کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۷

باب ۳۳ حکم زنا یهودی و مسیحی با زن مسلمان

چون عذاب ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری گشته است و آنجا کافران زیانکار شدند.

«۱» ۱۱۵۵-۴۶۴۰۳-(۱) حنان بن سدیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی یهودی که با زن مسلمان زنا کرده بود، پرسیدم. حضرت فرمود: کشته می‌شود».

۱۱۵۶-۴۶۴۰۴-(۲) اگر کافر ذمی با زن مسلمانی زنا کند، هر دو کشته می‌شوند.

۱۱۵۷-۴۶۴۰۵-(۳) مردی مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست تا بر مرد مسیحی حد جاری سازد. آن مرد اسلام آورد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان آوردنش، شرک و ورزی و کارش را از بین برد ولی بعضی از فقیهان گفتند: وی سه حد می‌خورد و برخی گفتند: چنین و چنان با او می‌شود. متوکل دستور داد نامه‌ای برای امام هادی علیه السلام بنویسند و در این ارتباط از وی سؤال کنند.

چون امام علیه السلام نامه را خواند، مرقوم فرمود: او را می‌زنند تا بمیرد. یحیی بن اکثم و فقیهان سامرا همه این فتوی را نادرست دانستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، در این باره پرس. این فتوی چیزی است که قرآن نمی‌گوید و سنت هم بر وفق آن نیامده است. متوکل برای امام علیه السلام نامه‌ای نوشت که: همه، این فتوی را درست نمی‌دانند و گفته‌اند که نه سنتی همراه با آن است و نه قرآن بدان دلالت دارد؛ پس برای من توضیح ده که چرا زدن را تا آنکه بمیرد واجب دانسته‌ای؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم: چون عذاب ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان جاری گشته است و آنجا کافران زیانکار شدند. «۲» متوکل دستور داد، پس آن مرد زده شد تا مرد.»

(۱). مؤمن ۴۰/ آیات ۸۴ و ۸۵

(۲). مؤمن ۴۰/ آیات ۸۴ و ۸۵

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۹

متن همین روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه: «و آن‌گاه که مرد مسیحی با زن مسلمان زنا کرد، چون او را گرفتند تا بر وی حد جاری شود، مسلمان شد. دستور در چنین موردی این است که زده شود تا بمیرد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: چون عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان جاری گشته است و آنجا کافران زیانکار شدند.»

امام ابوالحسن علی بن محمد العسکری علیه السلام این پاسخ را در جواب متوکل داد؛ آن زمان که متوکل نامه‌ای برای حضرت فرستاد و در این باره از امام سؤال کرد. این جریان را جعفر بن رزق الله از متوکل روایت کرده است.»

باب ۳۴ باز داشتن مادر از ارتکاب زنا و ...

اشاره

۱۱۵۸-۴۶۴۰۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادرم دست کسی را که او را لمس کند، پس نمی‌زند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را حبس کن. مرد گفت: چنین کرده‌ام. حضرت فرمود: مگذار کسی نزد او برود. مرد گفت: چنین کرده‌ام. حضرت فرمود: او را ببند؛ چرا که تو نمی‌توانی در حق او نیکی‌ای برتر از این که او را از محرمات الهی بازداری، بکنی.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک، از ابواب امر به معروف و نهی از منکر. و باب سوم و باب هشتم، روایاتی که به عموم و اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳۵ حکم کسی که با داشتن زوجه مسلمان، با زن کافر ذمی ازدواج کند ...

اشاره

۱۱۵۹-۴۶۴۰۷- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که با داشتن زن مسلمان، با زنی ذمی ازدواج

کرده و از زن مسلمانش نظر خواهی نکرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو از هم جدا می‌شوند. پرسیدم: آیا این مرد باید ادب شود؟ حضرت فرمود: آری، دوازده و نیم تازیانه از یک هشتم حدّ زناکار، با خواری بر او زده می‌شود. پرسیدم: اگر زن آزاد مسلمان به کار شوهرش پس از انجام آن راضی بود؟ حضرت فرمود: مرد زده نمی‌شود و این دو از هم جدا نمی‌شوند و بر همان ازدواج نخستین می‌مانند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۱

ارجاعات

گذشت:

در باب سی و پنجم، از ابواب تزویج.

و باب سی و ششم و باب سی و هفتم و باب چهارم، از ابواب ازدواج کفار و باب پنجم، روایاتی مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

باب ۳۶ حکم شهادت دو مرد و چهار زن بر زنا محصنه

اشاره

۱۱۶۰-۴۶۴۰۸- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره محصن که با زنی زنا کرده و سه مرد و دو زن علیه او شهادت داده‌اند، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر علیه او سه مرد و دو زن شهادت دهند، سنگسار می‌شود ولی اگر دو مرد و چهار زن علیه او شهادت دهند، شهادت آنان پذیرفته نیست و سنگسار نمی‌شود ولی حدّ زناکار بر وی زده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب نوزدهم از ابواب شهادت، فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر سه مرد و دو زن در ارتباط با سنگسار کردن شهادت دهند، پذیرفته نیست».

و در روایت ششم، این گفته که: «شهادت زنان در حدّ زنا پذیرفته است؛ اگر سه مرد و دو زن باشند. ولی شهادت دو مرد و چهار زن پذیرفته نیست».

و در روایت هفتم، فرموده معصوم علیه السلام که: «و پذیرفته است در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند ولی پذیرفته نیست اگر دو مرد و چهار زن باشند و شهادت آنان در سنگسار کردن پذیرفته نیست».

و در روایت هشتم، فرموده معصوم علیه السلام که: «شهادت زنان درباره حدّ زناکار پذیرفته است، اگر سه مرد و دو زن باشند و شهادت دو مرد و چهار زن در مورد زنا و سنگسار کردن، پذیرفته نیست».

و در روایت یازدهم، فرموده معصوم علیه السلام که: «و پذیرفته نیست شهادت دو مرد و چهار زن در مورد سنگسار کردن ولی در این مورد شهادت سه مرد و دو زن پذیرفته است».

و در روایت دوازدهم، فرموده معصوم علیه السلام که: «و در حدود اگر دو زن و سه مرد شهادت دهند، پذیرفته است ولی شهادت آنان اگر چهار زن و دو مرد باشند، پذیرفته نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۳

و در روایت سی و پنجم، فرموده معصوم علیه السلام که: «شهادت زنان در مورد سنگسار کردن پذیرفته است، اگر سه مرد و دو زن باشند ولی اگر چهار زن و دو مرد باشند، در مورد سنگسار کردن پذیرفته نیست».

و در روایت سی و ششم، فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر سه مرد و دو زن شهادت دهند در مورد سنگسار کردن، پذیرفته است ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، پذیرفته نیست» و دیگر روایات این باب را ملاحظه کن؛ چرا که مناسبت با این باب دارد.

باب ۳۷ حکم زنی که شهادت زنا علیه او داده شود و زنان به بکارت وی شهادت دهند

اشاره

۱۱۶۱-۴۶۴۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی را که هنوز ازدواج نکرده بود و می گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به زنان دستور داد آنان زن را معاینه کردند و گفتند که وی باکره است. حضرت فرمود: من نمی‌زنم کسی را که مَهْری از خداوند عز و جل بر وی است و حضرت پیوسته شهادت زنان را در چنین مواردی تایید کرده و می پذیرفت».

۱۱۶۲-۴۶۴۱۰- (۲) حضرت امام رضا علیه السلام از پدران خویش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که: «از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زنی که گفته می‌شد زنا داده است و زن می‌گفت که باکره است، سؤال شد. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا به زنان دستور دهم که این زن را معاینه کنند. آنان دیدند که وی باکره است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کسی را نمی‌زنم که بر وی مَهْری از خداوند است و رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را در چنین مواردی می پذیرفت و تایید می‌کرد».

۱۱۶۳-۴۶۴۱۱- (۳) دختر باکره‌ای را که می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت به زنان دستور داد تا وی را معاینه کنند. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، آن زن باکره است. حضرت فرمود: من نمی‌زنم کسی را که مَهْر خداوند بر وی است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۵

۱۱۶۴-۴۶۴۱۲- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت زنان را در چنین مواردی می پذیرفت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب نوزدهم از ابواب شهادت، این گفته که: «چهار نفر به زنا شهادت دادند ولی او گفت من باکره هستم. زنان او را معاینه کردند و دیدند که او باکره است. حضرت فرمود: شهادت زنان پذیرفته است».

باب ۳۸ حکم عدم پرسش از زن زناکار از این که چه کسی با او زنا کرد و حکم او در صورتی که به کسی نسبت دهد

اشاره

۱۱۶۵-۴۶۴۱۳- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از زن زنا داده نپرسید چه کسی با تو زنا کرده است؛ همان گونه که زنا بر او آسان است، متهم کردن مرد پاک مسلمان نیز بر او آسان خواهد بود».

۱۱۶۶-۴۶۴۱۴- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از زن زنا داده نپرسید چه کسی با تو زنا کرده است؛ همان گونه که زنا بر او آسان است، متهم کردن مرد پاک مسلمان نیز بر او آسان خواهد بود».

۱۱۶۷-۴۶۴۱۵- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از زن زناکار نپرسید...» دعائم الاسلام مشابه روایت قبل را آورده است. آن گاه افزوده است: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر زن زنا کار گفت فلانی با من زنا کرده است، حدّ افترا زننده نیز بر وی ثابت می شود».

۱۱۶۸-۴۶۴۱۶- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر از زن زناکار پرسید که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، من دو حدّ بر او می زنم؛ یک حدّ برای زنا کردنش و یک حدّ برای افترایش بر مرد مسلمان».

۱۱۶۹-۴۶۴۱۷- (۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر از زن زناکار پرسید که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، بر زن زناکار دو حدّ ثابت است؛ یک حدّ به دلیل زناکاری اش و یک حدّ به دلیل افترا بستن وی بر مرد مسلمان».

۱۱۷۰-۴۶۴۱۸- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر از زن سؤال شود که چه کسی با تو زنا کرد و او بگوید فلان کس، آن زن دو حدّ می خورد؛ یک حدّ به دلیل افترایش بر آن مرد و یک حدّ به دلیل اقرارش بر خویش».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۷

۱۱۷۱-۴۶۴۱۹- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر از زن زناکار پرسیده شود که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، او را حدّ می زنیم؛ یک حدّ برای افترایش بر مسلمان و یک حدّ به دلیل اقرارش علیه خویش».

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر حدّ زنا زنی دلالت دارد.

می آید:

در باب یکم حدّ قاذف از ابواب حدّ قذف، روایاتی که دلالت بر حدّ افترایش دارد.

باب ۳۹ چگونه اجرای حکم رجم

۱۱۷۲-۴۶۴۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که می خواهند زن را سنگسار کنند، زن تا نیمه اش دفن می شود. نخست امام سنگ پرتاب می کند. آن گاه پس از امام، مردم سنگ های ریز می اندازند».

۱۱۷۳-۴۶۴۲۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «زن تا نصف بدنش دفن می شود، سپس امام پرتاب می کند، آن گاه مردم با سنگ های ریز می زنند».

۱۱۷۴-۴۶۴۲۲- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «زن تا نیمه بدنش دفن می شود. پس از آن امام پرتاب می کند و مردم با سنگ های ریز می زنند و مرد هر زمان که سنگسار می شود، جز تا بالای لگن خاصره اش دفن نمی شود».

۱۱۷۵-۴۶۴۲۳- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که امام می‌خواهد زن را سنگسار کند، زن تا نیمه‌اش دفن می‌شود و امام پرتاب می‌کند، سپس مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند».

۱۱۷۶-۴۶۴۲۴- (۵) و سنگسار کردن این است که چاهی به آن اندازه‌ای که در آن بایستد، برایش به اندازه قامتش تا گردن بکنند؛ پس از آن سنگسار شود و شاهدان، آغاز به سنگسار کردن وی کنند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۹

۱۱۷۷-۴۶۴۲۵- (۶) و سنگسار کردن این است که چاهی به اندازه قامت آن مرد تا سینه‌اش و برای زن تا بالای پستان‌هایش کنده و سنگسار شود.

۱۱۷۸-۴۶۴۲۶- (۷) حضرت فرمود: «و اولین کسی که به سنگسار کردن آن دو [مرد و زن زناکار] آغاز می‌کند، امام و همان شاهدانی هستند که علیه این دو شهادت داده‌اند».

۱۱۷۹-۴۶۴۲۷- (۸) و روایت شده است که با سنگسار کردن، قصد سر او را نکنند و روایت شده که جز سنگ امام او را نمی‌کشد.

۱۱۸۰-۴۶۴۲۸- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنی را سنگسار کرد. چاله‌ای برای او کنده شد و زن در آن چاله قرار گرفت.

امام علیه السلام آغاز کرد و او را سنگسار نمود. سپس به مردم دستور داد که پس از آن، زن را سنگسار کنند و حضرت فرمود: «امام شایسته‌ترین فردی است که باید به سنگسار کردن در زنا، آغاز کند».

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زنی که باید سنگسار شوند، تا نیمه بدن‌شان دفن می‌شوند سپس امام سنگ می‌زند و مردم پس از وی با سنگ‌های ریز می‌زنند؛ چرا که سنگ ریز برای پرتاب کردن راحت‌تر و مناسب‌تر است و با کسی که سنگسار می‌شود، سازگارتر است و رویش را به قبله می‌کنند و از جلو به او سنگ نمی‌زنند و سنگسار می‌شود تا بمیرد».

۱۱۸۱-۴۶۴۲۹- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که باید سنگسار شود، از پشت، سنگسار می‌شود و از روبه رو سنگسار نمی‌شود؛ چرا که سنگسار و زدن نباید به صورت اصابت کند و تنها بر بدن و بر همه اعضایش زده می‌شود».

۱۱۸۲-۴۶۴۳۰- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زناکار محصن اقرار کرد، اول کسی که او را سنگسار می‌کند امام است. سپس مردم و اگر یثینه بر او شهادت دهد، اول کسی که او را سنگسار می‌کند، یثینه است؛ سپس امام و آن‌گاه مردم».

۱۱۸۳-۴۶۴۳۱- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام سراقه [در فقیه: شراحه] همدانیه را با خود بیرون آورد. نزدیک بود که مردم از ازدحام بعضی، بعضی دیگر را بکشند. چون امام چنین دید، دستور داد که سراقه را برگردانند تا ازدحام جمعیت سبک شود. سپس او را بیرون برد و در را بست.

راوی گوید: «آن‌گاه به او سنگ زدند تا مرد. سپس امام دستور داد در باز شود، هر کس که داخل می‌شد، سراقه را لعن می‌کرد. چون حضرت چنین دید، منادی حضرت ندا داد: ای مردم، زبان‌های‌تان را از سراقه بردارید؛ چرا که حدی اجرا نمی‌شود مگر آن که کفاره آن گناه خواهد بود؛ آن‌گونه که بدهی با پرداخت بدهی جبران می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۱

۱۱۸۴-۴۶۴۳۲- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «چون بنا شد شراحه همدانیه سنگسار شود، مردم زیاد شدند.

درهای رجه [میدان فراخ] بسته شد. پس از آن وی را بیرون آورد و در چاله‌اش کرد و سنگسار شد تا مرد. سپس حضرت دستور داد درهای رجه باز شود. مردم داخل شدند و هر کس که وارد می‌شد، شراحه را لعن می‌کرد. چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام این را شنید، به منادی دستور داد. منادی ندا داد: ای مردم، هرگز حد بر کسی اجرا نمی‌شود مگر این که کفاره آن گناه شود؛ آن‌گونه که بدهی با پرداخت بدهی جبران می‌شود».

باب ۴۰ حکم زناکار در صورتی که از چاله اجرای حکم فرار کند**اشاره**

۱۱۸۵-۴۶۴۳۳- (۱) عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: زناکار تازیانه می خورد و پس از آن که بخشی از حد را خورده است، فرار می کند. آیا واجب است که او را رها کنند و برنگردانند، آن گونه که با محصن به هنگام سنگسار کردن چنین واجب است؟ حضرت فرمود: نه، بر گردانده می شود تا به طور کامل حد زده شود. پرسیدم که: چه فرقی است بین این و محصن، با این که این هم حدی از حدود الهی است؟ حضرت فرمود: محصن از کشتن فرار کرده است و جز به سوی توبه فرار نکرده است؛ چون او مرگ را با چشم خویش دیده است. ولی این شخص تنها تازیانه می خورد؛ لذا لازم است که حد کامل شود، چون او کشته نمی شود».

۱۱۸۶-۴۶۴۳۴- (۲) ابوبصیر و دیگری گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا کسی که سنگسار می شود و از چاله فرار می کند، او را می گیرند؟ حضرت فرمود: نه او را می گیرند و نه متعرض او می شوند. اگر یک سنگ به او خورده باشد، دنبال نمی شود ولی اگر پیش از آن که سنگ به او بخورد فرار کرده است، باز گردانده می شود تا درد عذاب به او برسد».

۱۱۸۷-۴۶۴۳۵- (۳) روایت شده است که اگر درد سنگ به او رسیده است، بر گردانده نمی شود ولی اگر درد سنگ به او نرسیده است، بر گردانده می شود. این مطلب را صفوان از بسیاری راویان از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۳

۱۱۸۸-۴۶۴۳۶- (۴) حسین بن خالد گوید: «به امام ابوالحسن علیه السلام گفتم: درباره محصن برایم بگوئید. اگر او از چاله فرار کند، آیا بر گردانده می شود تا حد بر او جاری شود؟ حضرت فرمود: بر گردانده می شود و بر گردانده نمی شود. پرسیدم: این چگونه است؟ حضرت فرمود: اگر خود علیه خویش اقرار کرده است و پس از آن که سنگی به او خورده از چاله فرار کرده است، بر گردانده نمی شود. ولی اگر بیته بر او شهادت داده و خود انکار می کرده آن گاه فرار کرده، با خواری بر گردانده می شود تا حد بر او اجرا شود. دلیل این مطلب آن است که، معز بن مالک نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنا اقرار کرد. حضرت دستور داد تا وی را سنگسار کنند. او از چاله گریخت. زبیر بن عوام استخوان ساق پای شتری را به سوی او پرتاب کرد و او را زمین زد و افتاد. مردم به او رسیدند و او را کشتند.

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند. حضرت به آنان فرمود: چرا زمانی که فرار کرد او را رها نکردید که برود؟ چرا که او خود بر خویش اقرار کرده بود. حضرت به آنان فرمود: اگر علی علیه السلام همراه با شما بود، شما گمراه نمی شدید. حضرت افزود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دیه این مرد را از بیت المال مسلمانان پرداخت».

۱۱۸۹-۴۶۴۳۷- (۵) از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «کسی که باید سنگسار شود، فرار می کند. حضرت فرمود: اگر خود علیه خویش اقرار کرده است، باز گردانده نمی شود ولی اگر شهود علیه وی شهادت داده اند، بر گردانده می شود».

۱۱۹۰-۴۶۴۳۸- (۶) اگر کسی که باید سنگسار شود بگریزد- با این که خودش اقرار کرده بوده است- رها می شود ولی اگر فرار کند- در حالی که بیته علیه وی شهادت داده بودند- به چاله بر گردانده و سنگسار می شود تا بمیرد.

ارجاعات**گذشت:**

در روایت چهارم از باب نهم از ابواب احکام عمومی حدود، گفته‌اند او که: «زبیر او را دید. با استخوان ساق پای شتر او را زد، او افتاد. زبیر او را بست. مردم به او رسیدند و او را کشتند. پس از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کردند. حضرت فرمود: چرا او را رها نکردید؟ آن گاه حضرت فرمود: اگر پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، برایش بهتر بود». و نیز در روایت پنجم، مانند آن.

باب ۴۱ حکم کسی که در ماه مبارک رمضان زنا کند

اشاره

۱۱۹۱ - ۴۶۴۳۹ - (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در ماه مبارک رمضان زنا کند، حدّ می‌خورد و مجازات می‌شود؛ چرا که در ماه مبارک رمضان افطار کرده است. همان گونه که علی علیه السلام با نجاشی عمل کرد و اگر این کار را سه بار تکرار کرد، کشته خواهد شد».

ارجاعات

می‌آید:

ماجرای نجاشی در باب سوم از ابواب حدّ مسکر. منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۵

باب ۴۲ حکم کسی که با مرده‌ای، زنا یا لواط کند

اشاره

۱۱۹۲ - ۴۶۴۴۰ - (۱) امام صادق علیه السلام درباره مردی که با زنی مرده آمیزش کند، فرمود: «گناه وی بزرگ‌تر از آن کس است که با زن زنده زنا می‌کند».

۱۱۹۳ - ۴۶۴۴۱ - (۲) امام جواد علیه السلام به سؤال کننده فرمود: «از حضرت رضا علیه السلام درباره قبرگنی که قبر زنی را نبش و با وی زنا کرد و کفن هایش را برداشت، سؤال شد. حضرت دستور بریدن دست او را برای سرقت و تبعید او را برای کار بدش با میت داد».

۱۱۹۴ - ۴۶۴۴۲ - (۳) ابوحنیفه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که با مرده زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّی بر او نیست».

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب استبصار گوید: «این روایت دو احتمال در آن می‌رود. یک (منظور از روایت این است که حدّ معینی که غیر آن نتوان کرد، بر او نیست؛ چرا که ما در روایت اول بیان کردیم که در این مورد احصان و عدم احصان ملاحظه می‌شود. اگر محصن بود، حدّ او سنگسار شدن است و اگر غیر محصن بود، حدّ او صد تازیانه است و این یک حدّ [مشخص] نیست. دو) این که روایت، ویژه کسی باشد که با همسر خویش پس از مرگش آمیزش کند. این شخص حدّ کامل بر او اجرا نمی‌شود و طبق نظر امام، تعزیر می‌شود».

نعمان بن عبد السلام گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی ... [و مشابه روایت گذشته را آورده است].»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و دوم حدّ تَبَاش، از ابواب حدّ سرقت روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ نگاه کنید.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۷

باب ۴۳ حکم کسی که خودار ضایی می‌کند

اشاره

۱۱۹۵-۴۶۴۴۳- (۱) مردی را که با آلت تناسلی خویش بازی کرده تا این که انزال شد، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت دست او را با شلاق زد تا آن که سرخ شد. [راوی گوید]: «من نمی‌دانم جز این که، حضرت باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام او را با پول بیت‌المال مسلمانان زن داد.»

۱۱۹۶-۴۶۴۴۴- (۲) روایت شده است که: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام استمنا کرد. این خبر به امام رسید. حضرت دستور داد که بر دستش با شلاق بزنند تا سرخ شود. پس از آن حضرت دربارهٔ او پرسید: آیا همسر دارد یا عذب و بی‌همسر است؟ پس دانست که بی‌همسر است. حضرت او را به ازدواج امر کرد. او به حضرت گفت که به خاطر فقرش دستش به ازدواج باز نیست. حضرت او را از کاری که کرده بود، توبه و او را زن داد و مهر زن را از بیت‌المال قرار داد [تا پایان خبر].»

۱۱۹۷-۴۶۴۴۵- (۳) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ استمنا سؤال شد. حضرت فرمود: «گناه بزرگی است که خداوند از آن در کتابش نهی کرده است و استمنا کننده چونان کسی است که با خویش جماع می‌کند و اگر من باخبر شوم از کسی که این کار را انجام می‌دهد، با او هم‌غذا نخواهم شد. سائل پرسید: ای پسر رسول خدا، برایم توضیح دهید آنچه از کتاب خدا دربارهٔ استمناست. حضرت بیان داشت: فرمودهٔ خدا که: «و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند.»
(۱) و استمنا از غیر این طریق است. مرد پرسید:

کدام بزرگ‌تر است، زنا یا استمنا؟ حضرت فرمود: استمنا گناه بزرگی است. گوینده‌ای خواهد گفت که بعضی از گناهان سبک‌تر از بعضی است ولی همهٔ گناهان نزد خدا بزرگ است؛ چرا که همه معاصی خداست و خداوند دوست ندارد که بندگانش گناه کنند و خداوند ما را از این بازداشته است؛ چرا که کار شیطان است و خداوند فرموده است: «پرستش شیطان نکنید. شیطان دشمن شماست. او را دشمن بگیرید. شیطان گروهش را دعوت می‌کند تا از یاران آتش باشند.» (۲)

۱۱۹۸-۴۶۴۴۶- (۴) حسین بن زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با آلت تناسلی خود بازی می‌کند تا آن که انزال منی می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد و این او را به چیزی نمی‌رساند.»

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «توجیه این روایت آن است که، با استمنا به حدّ مشخصی که نتوان خلاف آن کرد نمی‌رسد؛ چرا که حکم اگر در آن تعزیر باشد، آن در اختیار امام است و او آن گونه که تشخیص می‌دهد، در آن حال عمل می‌کند.»

(۱). مؤمنون ۷/۲۳.

(۲). فاطر ۶/۳۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۹

ارجاعات**گذشت:**

در روایات باب هفده از ابواب نکاح محرم، روایاتی که مناسب این باب است. و در روایت پنجم از همین باب هفده، این گفته که: «مردی را که با آلت خود بازی کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بر دست او زد تا آن که سرخ شد. سپس وی را از بیت‌المال زن داد».

باب ۴۴ حکم کسی که با حیوان، آمیزش جنسی می‌کند**اشاره**

۱۱۹۹-۴۶۴۴۷- (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام و حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام و اسحاق بن عمار از حضرت کاظم علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، پرسیدند. امام صادق و امام رضا و امام کاظم علیه السلام همگی در جواب فرمودند: «اگر حیوان از آن همان کس است که با وی آمیزش کرده است، ذبح می‌شود و پس از جان دادن با آتش سوزانده می‌شود و از او استفاده نمی‌کنند و بر آمیزش کننده بیست و پنج تازیانه یعنی یک چهارم حدّ زناکار زده می‌شود. ولی اگر حیوان از آن او نیست، قیمت گذاری می‌شود و قیمتش از او گرفته و به صاحب حیوان داده می‌شود و حیوان ذبح و با آتش سوزانده می‌شود و از او استفاده نمی‌کنند و آمیزش کننده بیست و پنج تازیانه می‌خورد. پرسیدم: گناه حیوان چیست؟ حضرت فرمود: گناهی ندارد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد و این گونه دستور داد تا مردم جرئت بر حیوانات نکنند و نسل منقطع نشود».

۱۲۰۰-۴۶۴۴۸- (۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان- گوسفند یا شتر یا گاو- آمیزش می‌کند، پرسیدم. سماعه گوید: امام فرمود: بر اوست که حدّ بخورد، البته نه آن حدّ را. سپس از شهرش به جای دیگر تبعید شود و گفته‌اند که گوشت آن حیوان و شیرش حرام است».

۱۲۰۱-۴۶۴۴۹- (۳) سدیر گوید: «امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، فرمود: کمتر از حدّ، تازیانه می‌خورد و قیمت حیوان را برای صاحبش به عهده می‌گیرد؛ چرا که وی حیوان را برای صاحبش فاسد کرده است و حیوان ذبح شده و سوزانده و دفن می‌شود- اگر از حیواناتی است که گوشتش خورده می‌شود. ولی اگر از حیواناتی باشد که بر پشتش سوار می‌شوند، همهٔ قیمت آن را بدهکار است و کمتر از حدّ تازیانه می‌خورد و حیوان را از شهری که این گناه را با او کرده‌اند به شهرهای دیگری که این حیوان در آنجا شناخته شده نیست، فرستند. بنابراین، حیوان را در آن شهرها می‌فروشد تا صاحب آن به واسطهٔ حیوان سرزنش نشود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۱

۱۲۰۲-۴۶۴۵۰- (۴) و اگر مردی با حیوانی آمیزش کند، آن مرد را در حالت ایستاده قرار می‌دهند. پس از آن یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه با او بکند و روایت شده که بر وی حدّ است و حسن بن محبوب روایت کرده است که: «کمتر از حدّ بر او زده می‌شود و قیمت حیوان را به صاحبش بدهکار است؛ چرا که وی حیوان را برای صاحبش از بین برده است و حیوان را ذبح می‌کنند و می‌سوزانند و دفن می‌کنند- اگر حیوان حلال گوشت است. ولی اگر برای سواری است، قیمت آن را به صاحبش بدهکار است و کمتر از حدّ تازیانه بر وی زده می‌شود و حیوان را از شهری که این کار را با او کرده‌اند به شهرهای دیگر- آنجا که شناخته نباشد- می‌برند. صاحبش حیوان را در آن شهرها می‌فروشد تا به واسطه حیوان سرزنش نشود».

۱۲۰۳-۴۶۴۵۱- (۵) امام صادق علیه السلام درباره مردی که با حیوانی آمیزش می‌کند، فرمود: «حدّ بر او نیست ولی تعزیر هست».

۱۲۰۴-۴۶۴۵۲- (۶) امام صادق علیه السلام درباره مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، فرمود: «حدّ بر او نیست اما او را برای تعزیر می‌زنند».

۱۲۰۵-۴۶۴۵۳- (۷) هر کس با حیوانی آمیزش کند، تعزیر می‌شود و تعزیر از بیش از ده تازیانه تا سی تازیانه و تأدیب از سه تا ده تازیانه است.

۱۲۰۶-۴۶۴۵۴- (۸) امام صادق علیه السلام درباره مردی که با حیوانی در آمیخته است، فرمود: «کشته می‌شود». شیخ طوسی رحمه الله این روایت و مشابه‌هایش را بر کسی حمل کرده که این کار از وی به تکرار سرزند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۳

۱۲۰۷-۴۶۴۵۵- (۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که لواط و کسی که با حیوانی آمیزش می‌کند، حدّ او حدّ زناکار است». شیخ طوسی رحمه الله این روایت و مشابه‌هایش را بر کسی حمل کرده که این کار از وی به تکرار سرزده یا آن که این کار، همراه با دخول باشد.

۱۲۰۸-۴۶۴۵۶- (۱۰) سلیمان بن هلال گوید: «بعضی از یاران ما از امام صادق علیه السلام درباره مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، پرسیدند. حضرت فرمود: او را در حالت ایستاده قرار می‌دهند. آن‌گاه یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه شمشیر با او کند. سلیمان بن هلال گوید: پرسیدم: منظور کشتن است؟ حضرت فرمود: همان است».

۱۲۰۹-۴۶۴۵۷- (۱۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که: «از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کسی که با حیوان آمیزش کند، سؤال شد. حضرت فرمود: سنگسار کردن و حدّ بر وی نیست ولی به شکلی دردناک کیفر می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شانزدهم از ابواب نکاح محرم، روایاتی که دلالت می‌کند بر این که آمیزش با حیوان به مانند زنا و در حکم کفر به خداست و کننده این کار ملعون است و حدّ او مانند حدّ زناکار است؛ به ویژه روایت پنجم و هفتم؛ ملاحظه کنید.

و در باب هجدهم از ابواب خوراکی‌ها، روایاتی مناسب با این باب.

و بنگرید به باب بیست از ابواب احکام عمومی حدود و باب هیجدهم از ابواب حدّ زنا؛ چرا که در این دو باب، روایاتی مناسب با مقام است.

اشاره

۱۲۱۰-۴۶۴۵۸-(۱) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: به من بگوئید حدّ قوّاد چیست؟ حضرت فرمود: حدّی بر قوّاد نیست. مگر نه این است که به او پولی می‌دهند تا راهنمایی کند [تا حیوان یا کسی را ببرد]. گفتم: فدایت کردم! او به حرام مرد و زنی را با هم جمع می‌کند. حضرت فرمود: این کسی است که بین زن و مرد به حرام جمع می‌کند؟ گفتم: آری، فدایت شوم! منظورم این است.

حضرت فرمود: سه چهارم حدّ زناکار؛ یعنی هفتاد و پنج تازیانه بر او زده می‌شود و از شهری که در آن منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۵

است، تبعید می‌شود. پرسیدم: فدایت شوم! بر مردی که به زنی پریده و سرش را تراشیده، چیست؟ حضرت فرمود: درد آور او را می‌زنند و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا موی زن رشد کند. اگر مو روئید، از او به اندازه مهر زنان‌شان گرفته می‌شود و اگر نروئید، از او یک دیه کامل یعنی پنج هزار درهم گرفته می‌شود. پرسیدم: چطور اگر مویش روئید به اندازه مهر زنان‌شان [از وی می‌گیرند]؟

حضرت فرمود: ای ابن سنان، موی زن و پرده بکارتش در زیبایی زن مشترکند و اگر یکی از این دو از بین برود، مهر کامل برای زن ثابت است».

۱۲۱۱-۴۶۴۵۹-(۲) اگر بیته‌ای علیه قوّادی شهادت داد، هفتاد و پنج تازیانه می‌خورد و از شهری که در آن است، تبعید می‌شود و روایت شده است که تبعید همان یک سال بازداشت یا توبه است.

ارجاعات**گذشت:**

در روایات باب هجده از ابواب نکاح محرم، روایت مناسب این باب. منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۷

فصل سوم: باب‌های حدّ لواط و همجنس‌بازی مردان**باب ۱ تعریف لواط و ادله اثبات آن****اشاره**

۱۲۱۲-۴۶۴۶۰-(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با گروهی از یارانش بود، مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من با پسری آمیزش کرده‌ام؛ مرا پاک کن. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای فلان، برو به منزلت؛ شاید صفرایت طغیان کرده است. فردای آن روز آن مرد مجدداً نزد امام علیه السلام آمد و به امام گفت: ای امیرالمؤمنین، من با پسری آمیزش کرده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت به او فرمود: ای فلانی، برو به منزلت؛ شاید صفرایت طغیان کرده است و هذیان می‌گویی. تا آن که پس از بار اول، سه بار چنین کرد. در بار چهارم به او گفت: ای فلان، رسول خدا صلی الله علیه و

آله در مورد همانند تو سه حکم داده است. تو هر کدام را که می‌خواهی، انتخاب کن. او پرسید: آن سه [حکم] چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمود: یک ضربه شمشیر در گردنت، هر چه که با تو بکنند [به هر جا که برسد]؛ یا پرت کردن از کوه با دست و پای بسته یا سوزاندن با آتش.

آن مرد به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: کدامین یک از این سه تا بر من سخت‌تر است؟ حضرت فرمود:

سوزاندن با آتش. آن مرد گفت: من همین را اختیار می‌کنم، ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: خویش را برای سوزاندن آماده ساز. مرد گفت: باشد. آن گاه دو رکعت نماز گزارد و پس از آن در حالت تشهد نشست و گفت: خدایا، من گناهی کرده‌ام که تو خود می‌دانی و من از این کار ترسیده‌ام و آمده‌ام نزد وصی رسول تو و پسر عموی پیامبرت و از او خواسته‌ام تا مرا پاک کند. او هم مرا بین سه نوع از عذاب مخیر ساخت. خدایا، من هم سخت‌ترین آن را اختیار کردم. خدایا، از تو می‌خواهم که این را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۹

کفاره گناهانم قرار دهی و مرا با آتش در آخرتم نسوزانی. سپس در حالی که می‌گریست پیا خاست تا آن که در چاله‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام برای وی کنده بود، نشست- در حالی که می‌دید آتش در اطرافش شعله می‌کشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و یارانش هم گریستند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد گفت: ای فلان، برخیز؛ تو فرشتگان آسمان و زمین را به گریه درآوردی. خداوند توبهات را پذیرفت. پیا خیز و دیگر به سراغ آنچه انجام دادی، مرو».

۱۲۱۳-۴۶۴۶۱- (۲) مالک بن عطیه گوید: «امام صادق علیه السلام درباره مردی که با پسری آمیزش کرده بود، بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد سه حکم داده است: یا یک ضربه شمشیر در گردنش به هر جا که برسد [هر چه با او بکنند]؛ یا با دست و پای بسته او را از کوه پرت کنند؛ یا سوزاندن با آتش».

۱۲۱۴-۴۶۴۶۲- (۳) بدان که کیفر کسی که با پسری لواط کرده، این است که با آتش سوزانده شود یا دیواری بر وی خراب یا یک ضربه شمشیر بر او زده شود و اگر توبه را دوست دارد، پیش از آن که خیرش به امام مسلمانان برسد، توبه کند. ولی اگر او را نزد امام بردند، هلاک خواهد شد؛ چرا که امام یکی از حدودی را که گفتیم، بر وی جاری می‌سازد.

۱۲۱۵-۴۶۴۶۳- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «خالد به ابوبکر نوشت: سلام بر تو؛ اما پس از سلام، مردی را که بینه بر او شهادت داده‌اند که با او چون زن آمیزش می‌شود، نزد من آورده‌اند. ابوبکر در این موضوع مشورت کرد. به او گفتند: او را بکشید. ابوبکر پس از آن با امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشورت کرد.

حضرت فرمود: او را به آتش بسوزانید؛ چرا که عرب کشته شدن را چیزی به حساب نمی‌آورد. ابوبکر به عثمان گفت: تو چه می‌گویی؟ عثمان گفت: من هم همان را که علی علیه السلام می‌گوید؛ او را با آتش بسوزانید. ابوبکر گفت: و من هم با نظر شما همراهم و برای خالد نوشت که او را با آتش بسوزان و خالد او را سوزاند».

۱۲۱۶-۴۶۴۶۴- (۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر مردی سخن گفتن و راه رفتنش چون زنان است و خودش را در اختیار دیگران قرار می‌دهد و آن گونه که با زن آمیزش می‌شود با او آمیزش می‌کنند، او را سنگسار کنید و زنده نگذارید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۱

۱۲۱۷-۴۶۴۶۵- (۶) امام صادق علیه السلام درباره کسی که [با همجنس] آمیزش می‌کند، فرمود: «اگر محصن است، باید سنگسار شود و اگر محصن نیست، بر او حد است». شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

۱۲۱۸-۴۶۴۶۶- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «کسی که کار قوم لوط را انجام می‌دهد، با سنگ سنگسار

می‌شود؛ محصن باشد یا نباشد. و حضرت فرمود: قوم لوط هم سنگسار شدند».

۱۲۱۹-۴۶۴۶۷- (۸) از ابن شهاب درباره کسی که کار قوم لوط را می‌کند، سؤال شد. او گفت: «سنگسار شدن برای اوست؛ محصن باشد یا نباشد».

۱۲۲۰-۴۶۴۶۸- (۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «آن کس که با او از پشت آمیزش می‌شود، سنگسار می‌شود؛ چه کننده و چه کسی که با او این کار می‌شود».

۱۲۲۱-۴۶۴۶۹- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر سزاوار بود کسی دوبار سنگسار شود، لواط کننده دو بار سنگسار می‌شد».

۱۲۲۲-۴۶۴۷۰- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس را که چون قوم لوط عمل می‌کند یافتید، بکشید؛ چه فاعل و چه مفعول».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۳

۱۲۲۳-۴۶۴۷۱- (۱۲) امام صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که: «مردی را که با او در پشتش آمیزش شده بود، نزد عمر آوردند. خواست تا او را تازیانه بزند. به شهود گفت: آیا دیدید که چون میل در سرمه‌دان وارد کند؟ گفتند: آری. عمر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: شما در این مورد چه نظر دارید؟ حضرت آن مردی را که با این شخص آمیزش کرده بود، طلیید ولی او را نیافت. پس از آن، حضرت فرمود: نظر من این است که گردنش زده شود. عمر دستور داد و گردنش زده شد. سپس امام علی علیه السلام فرمود: او را تحویل بگیرید؛ کیفر دیگری برایش مانده است. پرسیدند: آن کیفر چیست؟

حضرت فرمود: دسته‌ای هیزم بیاورید. عمر دسته‌ای هیزم خواست. حضرت مرد را در آن دسته هیزم پیچید. آن گاه آن را بیرون برد و با آتش سوزاند. امام صادق علیه السلام بیان داشت: پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند بندگانی دارد که در پشت‌های‌شان رحم‌هایی چون رحم زنان است.

عمر گفت: پس چرا در این رحم‌ها باردار نمی‌شوند؟ حضرت فرمود: چون این رحم‌ها وارونه است و اینان در پشت‌های‌شان غده‌هایی چون غده شتر است؛ هر زمان که حرکت کند، آنان به هیجان درآیند و هر زمان که آرام گیرد، آنان نیز آرام گیرند».

۱۲۲۴-۴۶۴۷۲- (۱۳) عبدالرحمن عزمی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در زمان ریاست عمر، مردی را با مردی یافتند. یکی گریخت و دیگری را دستگیر کردند. او را نزد عمر آوردند. عمر به مردم گفت: شما چه نظری دارید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: یکی گفت: چنین کن و دیگری گفت:

چنان کن. امام صادق علیه السلام فرمود: عمر گفت: شما ای ابوالحسن، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: گردنش را بزن. او هم گردن مرد را زد. پس از آن عمر خواست تا مرد را بردارد. حضرت فرمود: دست نگه دار؛ چیزی از حدود این مرد باقی مانده است. عمر پرسید: چه چیزی باقی مانده؟ حضرت فرمود: هیزمی طلب کن. عمر هیزم خواست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد تا مرد با هیزم سوزانده شود».

۱۲۲۵-۴۶۴۷۳- (۱۴) راوی گوید: «از او درباره دو نفر که تفخیز [مالش ران به ران جهت لذت جنسی] می‌کنند، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ این دو مانند حدّ زناکار است و اگر یکی از این دو [فاعل] بر دیگری مباشرت جنسی کند، یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود که با این کار قتل وی اراده می‌شود و هرچه از او گرفته شود، سلب می‌شود و آن چه که باقی بماند، رها شده و مفعول با آتش سوزانده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۵

۱۲۲۶-۴۶۴۷۴- (۱۵) ابوبصیر گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است زمانی که مردی را با پسری در یک لحاف برهنه دستگیر کنند، مرد را می‌زنند و پسر را تأدیب می‌کنند و اگر مرد دخول کرده است و محصن بوده، سنگسار می‌شود».

محمد بن الحسن (شیخ طوسی رحمه الله) در تهذیب گوید: «این روایت دو توصیه دارد: یک) این که منظور از این روایت، موردی است که این کار بدون ادخال صورت گیرد؛ در این صورت است که احصان و عدم احصان لحاظ می‌شود. دو) توصیه دیگر درباره روایاتی که قبلاً آوردیم، این است که آن را بر نوعی تقیه حمل کنیم؛ چرا که آن مذهب بعضی از اهل سنت است».

۱۲۲۷-۴۶۴۷۵- (۱۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره لواط کننده پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۲۸-۴۶۴۷۶- (۱۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «لواط شده، حدّش، حدّ زناکار است».

۱۲۲۹-۴۶۴۷۷- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ لواط کننده مانند حدّ زناکار است و نیز فرمود: اگر محصن است، سنگسار می‌شود و گرنه تازیانه می‌خورد».

۱۲۳۰-۴۶۴۷۸- (۱۹) امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرد که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: حدّ لواط کننده چونان حدّ زناکار است؛ اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر مجرد باشد، صد تازیانه می‌خورد و هر کس که به انسان پاکی چنین تهمتی بزند، حدّ بر او زده می‌شود».

۱۲۳۱-۴۶۴۷۹- (۲۰) یزید بن عبدالملک گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «سنگسار شدن بر آمیزش کننده و آمیزش شونده- مرد باشد یا زن- در صورتی که هر دو محصن باشند، ثابت است؛ و همین سنگسار شدن برای مرد ثابت است، اگر آمیزش شونده باشد؛ چه محصن باشد و چه نباشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۷

۱۲۳۲-۴۶۴۸۰- (۲۱) حمّاد بن عثمان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی است که با مردی آمیزش کرده است.

حضرت فرمود: اگر محصن است، کشته می‌شود ولی اگر محصن نیست، بر او تازیانه است. حمّاد گوید:

پرسیدم: بر کسی که با او آمیزش شده است، چه چیزی است؟ حضرت فرمود: او نیز کشته می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد».

۱۲۳۳-۴۶۴۸۱- (۲۲) در لواط بزرگ‌تر، یک ضربه شمشیر یا فرو افتادن یا انداختن دیوار است و لواط بزرگ‌تر همان ادخال است و در لواط کوچک‌تر صد تازیانه است و روایت شده است که: «لواط همان تفخیز است و بر فاعل، کشته شدن است و ادخال [داخل کردن آلت تناسلی در پشت] کفرورزی به خداوند است».

۱۲۳۴-۴۶۴۸۲- (۲۳) در لواط کوچک‌تر، حدّ است؛ یعنی صد تازیانه.

۱۲۳۵-۴۶۴۸۳- (۲۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته درباره لواط کننده می‌فرمود: «اگر محصن است، سنگسار می‌شود و اگر محصن نیست، حدّ می‌خورد».

۱۲۳۶-۴۶۴۸۴- (۲۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه مردی را که با او در پشتش آمیزش می‌شد، سنگسار کرد.

۱۲۳۷-۴۶۴۸۵- (۲۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لواط کننده اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر غیر محصن است، صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۳۸-۴۶۴۸۶- (۲۷) امام جعفر صادق علیه السلام درباره لواط فرمود: «لواط گناهی است که تنها یکی از امت‌ها بدان معصیت خدا کرد و خداوند با آنان چنان کرد که در کتابش آورده است؛ [یعنی] با سنگ آنان را سنگسار کرد. شما هم آنان را سنگسار کنید؛ آن گونه که خداوند با آنان کرد».

۱۲۳۹-۴۶۴۸۷- (۲۸) سلیمان بن هلال گوید: «امام صادق علیه السلام درباره مردی که با مردی [آن کار را] می‌کند، فرمود:

اگر کم‌تر از دخول است، پس تازیانه ثابت است ولی اگر دخول کرده است، او را به حالت ایستاده نگه دارند. آن‌گاه یک ضربه شمشیر بر او می‌زنند؛ هر چه این شمشیر با او بکند. از امام پرسیدم: منظور همان کشتن است؟ حضرت فرمود: همان است.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۹

۱۲۴۰-۴۶۴۸۸- (۲۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زنی را که شوهرش با فرزند این زن از مرد دیگری لواط کرده و با او دخول کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد او را با شمشیر زدند تا کشته شد و به پسر کم‌تر از حدّ زده شد و حضرت فرمود: آگاه باش! اگر بالغ بودی، تو را می‌کشتم؛ چرا که خودت را در اختیار او قرار دادی که با تو دخول کند.»

۱۲۴۱-۴۶۴۸۹- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را به همراه پسری که آن مرد با وی آمیزش می‌کرد و بینه بر این دو شهادت داده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: ای قنبر، تخته پوست و شمشیر را بیاور. پس از آن دستور داد مرد و پسر به صورت گذاشته شوند. پس از آن دستور داد هر دو را با شمشیر زدند تا آن که هر دو را با شمشیر دو نیم کردند. امام صادق علیه السلام فرمود: دو زن را که در یک لحاف دیده شده بودند و بینه بر آنان شهادت داده بود که مساحقه می‌کرده‌اند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت تخته پوست را طلبید. پس از آن دستور داد و این دو با آتش سوزانده شدند.»

۱۲۴۲-۴۶۴۹۰- (۳۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان، از جدّشان علیه السلام روایت کرد که: «مردی را که با او در پشتش آمیزش می‌شد، نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر پرسید: ای علی، حکم این چیست؟ حضرت فرمود: او را با آتش بسوزان؛ چون که عرب از این نوع کیفر بدش می‌آید. پس ابوبکر او را به فرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام سوزاند.»

۱۲۴۳-۴۶۴۹۱- (۳۲) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درباره مردی که با مردی در میان دو رانش یا در مقعدش آمیزش می‌کند، فرمود: هر کدام از این دو کار را که انجام دهد، حدّ بر او ثابت است.»

۱۲۴۴-۴۶۴۹۲- (۳۳) حسین بن سعید گوید: «دستخط مردی را که برای ابوالحسن علیه السلام نوشته بود و من او را می‌شناسم و نیز پاسخ امام ابوالحسن علیه السلام را به خط ایشان خواندم که: آیا بر مردی که با پسری در میان دو رانش بازی کرده است، حدّی است؟ چرا که برخی از امامیه روایت کرده‌اند که بازی مرد با پسر در میان دو رانش اشکالی ندارد. حضرت هم در جواب مرقوم فرمود: لعنت خدا بر هر کس که چنین کند! این مرد [هم او که او را می‌شناسم] نیز نامه‌ای برای حضرت نوشته است ولی من جواب آن را ندیده‌ام. او نوشته است: حدّ دو نفری که یکی با دیگری به دلخواه وی در میان دو رانش آمیزش کرده است، چیست و توبه‌اش کدام است؟ حضرت مرقوم فرمود: کشته شدن. [و نیز نوشته است]: حدّ دو مردی که در زیر یک روانداز خوابیده‌اند، چیست؟ حضرت مرقوم فرمود: صد تازیانه.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۱

۱۲۴۵-۴۶۴۹۳- (۳۴) لواط کننده حدّ نمی‌خورد تا آن که چهار بار بر آن اقرار کند.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم و باب یازدهم و باب دوازدهم و باب سیزدهم، روایاتی که مناسب این باب است. و در باب بیست و ششم از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایاتی که مناسب این باب است و در اکثر روایات باب یکم از ابواب سحقی، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ بنگرید.

باب ۲ حکم محرمی که پسر جوانی را از روی شهوت بیوسد

اشاره

۱۲۴۶-۴۶۴۹۴- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: محرمی پسری را با شهوت بوسیده است. حضرت فرمود: صد تازیانه می خورد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب سیزده از ابواب نکاح محرم، روایاتی که مناسب با این باب است.

باب ۳ حکم مردی که در رختخواب دیگری یافت شود و حکم دو مردی که زیر یک رختخواب یافت شوند

اشاره

۱۲۴۷-۴۶۴۹۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را زیر بستر مردی یافتند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد او را در یک مکان کثیف آلوده کنند.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۳
۱۲۴۸-۴۶۴۹۶- (۲) و اگر دو مرد در یک لحاف یافت شوند، هر دو صد تازیانه حدّ می‌خورند.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.
و در روایات باب بیست و شش از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.
و در روایت پانزده از باب یک، این گفته که: «اگر مردی با پسری در یک لحاف برهنه گرفته شوند، مرد زده و پسر تأدیب می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۵

فصل چهارم: باب های حدّ مساحقه و همجنس‌بازی زنان

باب ۱ حدّ مساحقه

اشاره

[همچنین] قوم عاد و ثمود و اصحاب رس [گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند] و اقوام بسیار دیگری که در این میان بودند، هلاک کردیم.

«۱» پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس [قومی که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله داشتند] و قوم ثمود [پیامبران شان را] تکذیب کردند. «۲»

۱۲۴۹-۴۶۴۹۷- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی که مساحقه می‌کند، تازیانه می‌خورد».

۱۲۵۰-۴۶۴۹۸- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرد که: «دو نفر را که مساحقه می‌کردند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت هر دو را نود و هشت تازیانه زد و آن دو را به اندازه حد نرساند».

۱۲۵۱-۴۶۴۹۹- (۳) پیامبر علیه السلام فرمود: «مساحقه در زنان به منزله لواط در مردان است. هر زنی کاری از این دست انجام دهد، او را بکشید! او را بکشید».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم و باب پانزدهم، روایاتی مناسب این باب. و در روایات باب بیست و ششم از ابواب حدّ زنا، روایاتی مناسب این باب؛ مراجعه کنید. می‌آید: در باب بعدی، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

(۱). فرقان ۳۸/۲۵.

(۲). ق ۱۲/۵۰.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۷

باب ۲ حکم مردی که مردی با همسرش آمیزش کند، سپس همسرش با دختر باکره‌ای مساحقه کند و باکره، حامله شود

۱۲۵۲-۴۶۵۰۰- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر و امام صادق شنیدم که می‌فرمودند: در حالی که حسن بن علی علیه السلام در جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، گروهی آمدند و گفتند: ای ابا محمد، ما امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خواهیم. حضرت پرسید: کارت‌ان چیست؟ گفتند: می‌خواهیم سوالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کنیم. حضرت پرسید: آن سؤال چیست؟ به ما بگویید. گفتند: زنی، شوهرش با وی آمیزش کرد. چون مرد از روی همسرش برخاست، زن با همان حرارت شهوتش برخاست و بر روی دختری باکره افتاد و با او مساحقه کرد و نطفه را در باکره انتقال داد و باکره حامله شد. نظر شما در این باره چیست؟ امام حسن علیه السلام فرمود: مشکلی است و ابوالحسن به درد این مشکل می‌خورد و من می‌گویم. اگر درست گفتم، از خداست و سپس از امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه کردم، از خودم است؛ امیدوارم که خطا نکنم- اگر خدا بخواهد. [آن‌گاه حضرت چنین بیان داشت]: به سراغ زن می‌روند و مهر دختر باکره را در مرحله اول از او می‌گیرند؛ چرا که فرزند از باکره بیرون

نمی‌آید تا آن که پرده پاره شود و در نتیجه بکارتش از بین می‌رود. در مرحله بعد، زن سنگسار می‌شود؛ چرا که محصنه است. پس از آن، در انتظار باکره می‌ماند تا وی فرزند در شکم را زمین بگذارد و فرزند به پدرش که صاحب نطفه است، نسب می‌برد. پس از آن به دختر باکره حدّ زده می‌شود. مردم از نزد امام حسن علیه السلام برگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند. حضرت فرمود: چه به ابو محمد گفتید و او به شما چه گفت؟ آنان برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کردند. حضرت فرمود: اگر از من سؤال می‌شد، بیش از آنچه فرزندم گفت، نزد من نبود [نظر فرزندم درست است].»

۱۲۵۳-۴۶۵۰۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند تا نظر او را جویا شوند ولی حضرت را نیافتند. امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: نظرتان را بگویید؛ اگر درست گفتم، از خدا و از امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر خطا کردم، امیرالمؤمنین علیه السلام از پشت سر شما می‌آید. آنان گفتند: زنی است که شوهرش با وی آمیزش کرده است و آن زن با همان گرمی آمیزش برخاسته و با دختر باکره‌ای مساحقه کرده و نطفه را به آن دختر باکره منتقل کرده و آن دختر باکره حامله شده است. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: در ابتدا مهر این باکره از زن گرفته می‌شود؛ چرا که فرزند بیرون نمی‌آید تا پرده بکارت از بین برود و منتظر باکره می‌ماند تا او بزاید و حدّ بر او جاری می‌شود و فرزند به منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۹

صاحب نطفه ملحق و زن شوهردار سنگسار می‌شود. مردم بازگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را در راه دیدند. آنان گفتند: ما به امام حسن علیه السلام چنین گفتیم و امام حسن علیه السلام به ما چنین فرمود. حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر با ابوالحسن هم ملاقات کرده بودید، نزد وی جز آنچه حسن گفت، نبود.»

۱۲۵۴-۴۶۵۰۲- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: زیاد ما را طلبید و گفت: امیرالمؤمنین به من نوشته تا از شما درباره این مساله بپرسم. گفتم: آن مساله چیست؟ گفت: مردی با زنی آمیزش کرد و آب مرد را در خود گرفت. پس از آن با دختری مساحقه کرد و آن دختر حامله شد. به او گفتم: درباره این مساله از مردم مدینه بپرس. امام صادق علیه السلام فرمود: زیاد کتابی را به من داد. در آن کتاب آمده بود که: درباره این مساله از جعفر بن محمد بپرس. اگر به تو پاسخ داد [که هیچ]؛ وگرنه او را پیش من بفرست. حضرت فرمود: پس از آن گفتم: زن سنگسار می‌شود و دختر تازیانه می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود. حضرت فرمود: و جز این نمی‌دانم که زیاد گفت: کسی که مبتلای به این مساله شده، همان امیرالمؤمنین [منصور دوانیقی] است.»

۱۲۵۵-۴۶۵۰۳- (۴) اگر مردی با همسرش آمیزش کند و همسرش آب مرد را به خود بگیرد و پس از آن با کنیز شوهرش مساحقه کند و کنیز باردار شود، زن سنگسار می‌شود و کنیز تازیانه می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود. این از علی بن ابی حمزه، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۱۲۵۶-۴۶۵۰۴- (۵) و اگر مردی با زنی آمیزش کند و زن آب مرد را به خود بگیرد و با آن آب، با زنی مساحقه کند و آن زن حامله شود، زن سنگسار می‌شود و کنیز حدّ می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود.

۱۲۵۷-۴۶۵۰۵- (۶) معلى بن خنيس گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که با همسرش آمیزش کرده و همسرش آب مرد را به دختر باکره‌ای منتقل کرده و آن دختر آبستن شده است، پرسیدم: حضرت فرمود: فرزند برای مرد است و بر زن سنگسار شدن و بر دختر حدّ است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۱

باب ۳ حکم زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند ...

اشاره

۱۲۵۸-۴۶۵۰۶- (۱) امام صادق علیه السلام درباره زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند، فرمود: «بر زن مهر است و حدّ می‌خورد». در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده و در روایت دیگری است که: «هشتاد تازیانه زده می‌شود» و در کتاب تهذیب آمده است که: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین حکم کرد و فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۲۵۹-۴۶۵۰۷- (۲) امام صادق علیه السلام درباره زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کرد، فرمود: «بر آن زن مهر این دختر است و صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۶۰-۴۶۵۰۸- (۳) و اگر دختری پرده بکارت دختری را پاره کند، بر او مهر ثابت است و حدّ می‌خورد.

۱۲۶۱-۴۶۵۰۹- (۴) در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرد با هم برای خدا برادر بودند. یکی از این دو، مُرد و به دیگری در حفظ دخترکی که داشت، وصیت کرد. آن مرد دخترک را حفظ کرد و او را از جهت لطف و اکرام و رسیدگی، به منزله فرزندان خویش قرار داد. پس از آن سفری برایش پیش آمد. برای سفر بیرون رفت و در ارتباط با دخترک به همسرش سفارش کرد. سفر را طول داد تا آن که دخترک بالغ شد و دخترک زیبا بود و آن مرد همیشه درباره نگهداری و رسیدگی به این دختر نامه می‌نوشت. زنش چون چنین دید، ترسید که شوهرش از سفر بیاید و ببیند که این دختر به جایی که زن‌ها می‌رسند، رسیده است [یک زن کامل شده است] و زیبایی‌اش مرد را شگفت‌زده کند و با او ازدواج نماید؛ لذا او و چند زنی که آنها را بدین منظور آماده کرده بود به سوی دختر رفتند و آنان دختر را برای زن نگاه داشتند و سپس بکارت او را با انگشتش از بین برد. مرد که از سفرش آمد و در منزل قرار گرفت، دختر را طلبید. دختر به دلیل کاری که با وی شده بود، شرم کرد که به حضور مرد برود. مرد در طلبیدن دختر اصرار ورزید و دختر هم در هر بار ابا می‌کرد که به اصرار مرد پاسخ دهد. چون مرد زیاد به دختر اصرار کرد، زنش به وی گفت: این دختر را رها کن؛ او به دلیل گناهی که انجام داده، شرم می‌کند که نزد تو بیاید. مرد به زن گفت: آن گناه چیست؟ زن گفت: چنین و چنان و دختر را به زنا متهم کرد و مرد استرجاع کرد [جمله انالله و انا الیه راجعون را که در از دست دادن افراد خوانده می‌شود، بر زبان جاری ساخت].

سپس خود برخاست و نزد دختر رفت و او را توبیخ کرد و به او گفت: وای بر تو! آیا نفهمیدی که چقدر به تو لطف می‌کردم؟ به خدا سوگند! من تو را جز برای بعضی از فرزندان یا برادرانم آماده نمی‌ساختم و تو دختر خودم بودی. چه باعث شد که چنین کردی؟ دختر گفت: هم اکنون که چنین به شما گفته شده است، به خدا سوگند! اتهامی که همسرت به من می‌زند انجام نداده‌ام. او بر من دروغ بسته است و داستان چنین و چنان بوده است و آنچه همسرش با وی کرده بود، توضیح داد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۳

راوی گوید: مرد دست زن و دختر را گرفت و هر دو را آورد تا آن که در جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را نشانند و همه ماجرا را به حضرت گزارش کرد و زن نیز خود به این قضیه اعتراف کرد. راوی گوید:

و امام حسن علیه السلام در پیش روی پدرشان بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: تو در این قضیه قضاوت کن. امام حسن علیه السلام گفت: باشد. حدّ بر زن ثابت است؛ چرا که دختر را متهم ساخته است و بر زن قیمت ثابت است؛ چرا که بکارت دختر را از بین برده است. راوی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

درست قضاوت کردی. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باش که اگر شتر مکلف به آسیاب کردن شود، آن کار را انجام می‌دهد! [کنایه از این که امام حسن علیه السلام در موقع خودش به حکم درباره مردمان می‌پردازد].

۱۲۶۲-۴۶۵۱۰- (۵) دو دخترک داخل حمام شده بودند و یکی پرده بکارت دیگری را با انگشتش پاره کرده بود.

آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت حکم داد که آن کس را که چنین کرده است، زخمی کنند و مقداری بزنند.

۱۲۶۳-۴۶۵۱۱- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر کسی به زور کنیزی را بگیرد و بکارت او را از بین ببرد، بر اوست یک دهم قیمت آن و اگر آزاد است، مهر کنیز بر آن کس است».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده از ابواب مهور، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد و در روایت یکم از باب سی و هشتم از ابواب قضاء، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «زن ترسید که شوهرش با آن دختر ازدواج کند. زانی را طلبید تا دختر را بگیرند و خود با انگشتش بکارت دختر را پاره کرد. تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام بر زن، حدّ تهمت زننده را واجب کرد و بر زنان همگی عقر [دیة بکارت] را واجب ساخت و دیة بکارت آن دختر را چهار صد درهم قرار داد و دستور داد که زن را از مرد دور کنند و شوهرش وی را طلاق دهد و دختر را به ازدواج مرد درآورد و امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف مرد، مهر را پرداخت».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۵

فصل پنجم باب های حدّ قذف، حکم ناصبی، سبّ نبی صلی الله علیه و آله، امامان و سایر انبیا صلی الله علیه و آله

باب ۱ حدّ قاذف

اشاره

۱۲۶۴-۴۶۵۱۲- (۱) امام باقر علیه السلام درباره زنی که مردی را متهم کرد، فرمود: «هشتاد تازیانه می خورد».

۱۲۶۵-۴۶۵۱۳- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زننده هشتاد تازیانه می خورد و شهادت او برای همیشه پذیرفته نیست مگر پس از توبه. یا آن که خویش را تکذیب کند و اگر سه نفر شهادت دهند و یک نفر امتناع ورزد، سه نفر تازیانه می خورند و شهادتشان پذیرفته نیست تا آن که چهار نفر بگویند که ما دیدیم؛ مانند قرار گرفتن میل در سرمه دان».

۱۲۶۶-۴۶۵۱۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «درباره حدّ تهمت زننده هشتاد تازیانه است آن گونه که خداوند متعال فرموده است و تازیانه زناکار، شدیدتر از تازیانه تهمت زننده است و تازیانه تهمت زننده، شدیدتر از تازیانه شرابخوار است و تازیانه شرابخوار، شدیدتر از تازیانه تعزیر است».

۱۲۶۷-۴۶۵۱۵- (۴) خداوند تو را رحمت کند! بدان که اگر مسلمانی مسلمان دیگری را تهمت زند، بر تهمت زننده هشتاد تازیانه است و اگر کافر ذمی، مسلمانی را متهم سازد، دو حدّ می خورد؛ یک حدّ برای تهمت زدن و حدّ دیگر برای حرمت اسلام [تا آنجا که فرموده]: «و اگر زنی مردی را تهمت زند، آن زن هشتاد تازیانه می خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۷

۱۲۶۸-۴۶۵۱۶- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد که افترا بستن سه تاست؛ منظورشان سه گونه است: ۱- مردی را متهم به زنا سازد ۲- بگوید مادرش زناکار است ۳- او را به غیر پدرش منتسب سازد. در این افترا، هشتاد تازیانه حدّ است».

۱۲۶۹-۴۶۵۱۷- (۶) محمد بن سنان گوید: «حضرت رضا علیه السلام در نامه‌ای که در پاسخ به سوالات وی نوشت، مکتوب فرموده است: علت زدن هشتاد تازیانه به قاذف و شرابخوار این است که در قذف، نفی فرزند و قطع نسل و از بین رفتن نسب است و

همچنین است شرابخوار؛ اگر شراب بخورد، هذیان می‌گوید، افترا می‌بندد و اگر افترا ببندد، تازیانه می‌خورد؛ بنابراین بر شرابخوار هم، حدّ افترا زنده ثابت است».

۱۲۷۰-۴۶۵۱۸- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که زن مسلمان و محصنه‌ای را متهم ساخته است، فرمود: «حدّ بر او اجرا می‌شود و در ملاء عام خودش را تکذیب می‌کند و خداوند آگاه از توبه‌ی او می‌شود و چون چنین کند و شاهدانی بر خویش بگیرد و توبه کند، شهادتش پذیرفته می‌شود».

۱۲۷۱-۴۶۵۱۹- (۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که به یک قریشی یا یک عرب بگوید ای نبطی، برای این حدّ می‌خورد؛ چرا که او را از پدری که بدان منتسب است، نفی کرده است».

۱۲۷۲-۴۶۵۲۰- (۹) عبدالرحیم قصیر گوید: «امام باقر علیه السلام به من فرمود: آگاه باش! اگر قائم ما بپاخیزد، حمیرا به او تحویل می‌شود تا حدّ را بر وی بزند و تا آن که برای دختر پیامبر فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله از وی انتقام گیرد. پرسیدم: فدایت شوم! چرا او را حدّ تازیانه می‌زند؟ حضرت فرمود: چون بر امّ ابراهیم افترا بسته است.

پرسیدم: چگونه خداوند این حدّ را تا زمان حضرت قائم (عج) به تأخیر می‌اندازد؟ حضرت فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برای رحمت و حضرت قائم (عج) را برای انتقام فرستاده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۹

۱۲۷۳-۴۶۵۲۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی مردی که به مسلمانی می‌گوید: تو از مادرت نیستی، فرمود: «حدّی بر او نیست ولی اگر بگوید تو از پدرت نیستی، حدّ می‌خورد».

۱۲۷۴-۴۶۵۲۲- (۱۱) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که مرد دیگری را به زنا متهم ساخته است، فرمود: در کتاب خدا عز و جل و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله این است که او تازیانه می‌خورد. ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که دختر کوچکی را متهم سازد، پرسیدم. حضرت فرمود: تازیانه نمی‌خورد مگر این که دخترک، بالغ یا نزدیک به بلوغ باشد».

۱۲۷۵-۴۶۵۲۳- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی مردی که زن مسلمانی را متهم کرده است، فرمود: «بر مرد حدّ زده می‌شود؛ چه زن زنده باشد یا مرده، حاضر باشد یا غایب».

۱۲۷۶-۴۶۵۲۴- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که مرتکب حدّی می‌شود [کاری که حدّ بر وی ثابت شود] ولی به غیر آن متهم شود، بر متهم کننده‌ی او حدّ ثابت است».

۱۲۷۷-۴۶۵۲۵- (۱۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنده حدّ می‌خورد اگر متهم سازد؛ با هر زبانی که متهم کند- چه عرب باشد یا عجم».

۱۲۷۸-۴۶۵۲۶- (۱۵) امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که محصنه‌ای را متهم سازد، فرمود: «هشتاد تازیانه می‌خورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۷۹-۴۶۵۲۷- (۱۶) سماعه گوید: «برده مکاتب اگر زنا کند، به اندازه‌ای که از او آزاد شده است، تازیانه می‌خورد ولی اگر برده مکاتب محصنه‌ای را متهم سازد، بر اوست که هشتاد تازیانه بخورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۸۰-۴۶۵۲۸- (۱۷) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که زنا کند ... تا آنجا که فرموده است: و مرد اگر محصنه‌ای را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۸۱-۴۶۵۲۹- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده‌ای، آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد. حضرت افزود:

این از حقوق مردم است [حقّ الناس]».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۱

۱۲۸۲-۴۶۵۳۰ (۱۹) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که بر آزادی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه زده می‌شود».

۱۲۸۳-۴۶۵۳۱ (۲۰) از امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که محصنه و زن آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: «هشتاد تازیانه زده می‌شود؛ چون برده تنها به خاطر حق زن تازیانه می‌خورد».

۱۲۸۴-۴۶۵۳۲ (۲۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد؛ یعنی حد آزاد».

۱۲۸۵-۴۶۵۳۳ (۲۲) اگر مردی دیگری را متهم ساخت و به او گفت: ای زناکار! به او هشتاد تازیانه به عنوان حد زده می‌شود. همچنین اگر به آن بگوید: ای لواط کننده! تو با مردان آمیزش می‌کنی، هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۸۶-۴۶۵۳۴ (۲۳) پدرم گفت: «برده اگر آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه حد می‌خورد».

۱۲۸۷-۴۶۵۳۵ (۲۴) اگر برده‌ای آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۸۸-۴۶۵۳۶ (۲۵) سماعه گوید: «از ایشان [امام صادق علیه السلام] درباره برده‌ای که بر مرد آزادی افترا می‌بندد، پرسیدم. فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. پرسیدم: او زنا کرده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۲۸۹-۴۶۵۳۷ (۲۶) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که مرد آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. این از حقوق مردم است و اما آنچه از حقوق خداست، او نیمی از حد را می‌خورد. پرسیدم:

آنچه از حقوق خداست چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا یا شرب خمر کند، این از حقوقی است که در آن نصف حد زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۳

۱۲۹۰-۴۶۵۳۸ (۲۷) ابن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره برده مملوکی که مرد آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. این حق الناس است ولی اگر از حق الله باشد، برده نیمی از حد را می‌خورد. پرسیدم: آنچه

در آن نیمی از حد زده می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا کند یا شراب بخورد. این از حق الله است که در آن نیمی از حد زده می‌شود».

۱۲۹۱-۴۶۵۳۹ (۲۸) اگر آزادی، برده‌ای را متهم سازد و مادر برده، مسلمان و در دارالهجریه [شهر اسلام] باشد و حق خویش را مطالبه کند، آن آزاد تازیانه می‌خورد ولی اگر مادر مطالبه نکند، چیزی بر آزاد نیست و اگر برده‌ای آزاد را متهم سازد، آن برده

هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۹۲-۴۶۵۴۰ (۲۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که بر آزادی افترا می‌بندد، پرسیدم. حضرت فرمود: حد تازیانه می‌خورد».

۱۲۹۳-۴۶۵۴۱ (۳۰) امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر برده‌ای، آزادی را متهم سازد به طور کامل حد می‌خورد. همانا آن حد، حد آزاد است که از پشت او گرفته می‌شود».

۱۲۹۴-۴۶۵۴۲ (۳۱) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره برده‌ای که مردی را به غیر پدرش نسبت داده است، فرمود: من چنین نظر دارم که بدنش برهنه شود».

«۱» حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که او را به غیر پدرش نسبت داده‌اند، فرمود: بینه‌ات را بیاور، من تو را بر او مسلط می‌سازم و چون بینه آورد، گفت مادرش کنیز بوده است. حضرت فرمود: بر تو حد نیست؛ او را دشنام ده، آن گونه

که دشنامت داده یا از وی عفو کن، اگر می‌خواهی».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] در استبصار گفته است: «آنچه این روایت مشتمل بر آن است از این گفته که: می‌بینم که

بدنش برهنه می‌شود، این احتمال دارد که منظور این است: بدنش برهنه می‌شود تا تازیانه بخورد و احتمال دارد که منظور صورتی است که مادرش کنیز باشد و او را نسبت به زنا دهند. در این صورت است که حدّ به طور کامل بر وی لازم نیست و تعزیر بر او ثابت می‌شود. به علاوه در این روایت نکته‌ای است که استدلال به روایت را تضعیف می‌کند و آن نکته این است که امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: او را دشنام ده، آن گونه که دشنامت داده است و حال آن که روا نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دشنام بدهد؛ چرا که دشنام دادن زشت است و امام تنها می‌تواند حدّ را بر او- یا به طور کامل یا به گونه‌ی تعزیر [ناقص]- جاری سازد».

(۱). کنایه از تازیانه خوردن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۵

۱۲۹۵-۴۶۵۴۳- (۳۲) امام صادق علیه السلام درباره‌ی برده‌ی مکاتب فرمود: «به‌اندزهای که از قرارداد مکاتبه‌اش پرداخته، حدّ آزاد بر او زده می‌شود و باقیمانده را حدّ برده می‌زنند».

۱۲۹۶-۴۶۵۴۴- (۳۳) ابوبصیر گوید: «فرمود: حدّ یهودی و مسیحی و برده در شراب و افترا یکسان است و تنها مصالحه‌ای که با اهل ذمه شده است این که، در خانه‌هایشان شراب بنوشند».

۱۲۹۷-۴۶۵۴۵- (۳۴) امام باقر علیه السلام درباره‌ی برده‌ای که به فرد آزاد افترا می‌بندد، فرمود: «حدّ می‌خورد، جز یک تازیانه یا دو تازیانه».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «احتمال می‌رود که منظور از افترا چیزی است که به حدّ قذف نرسیده است.

چنین چیزی حدّ را به طور کامل ایجاب نمی‌کند و در چنین موردی، تعزیر ثابت است».

۱۲۹۸-۴۶۵۴۶- (۳۵) سماعه گوید: «از او [امام صادق علیه السلام] درباره‌ی برده‌ای که به فرد آزاد افترا بزند، پرسیدم.

حضرت فرمود: پنجاه تازیانه بر وی ثابت است». شیخ طوسی رحمه الله گفته است: «توجه این روایت همان است که ما آن را در روایت اول ذکر کردیم». [منظورش همان روایت پیشین است].

۱۲۹۹-۴۶۵۴۷- (۳۶) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی برده‌ای که بر فرد آزاد افترا بسته است، پرسیدم که:

چه اندازه تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: چهل تا. حضرت افزود: اگر برده کار زشتی انجام دهد، نیمی از عذاب برای اوست».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «این روایت نادر است و بر خلاف ظاهر قرآن و روایات بسیاری است که در پیش آوردیم و روایتی که چنین باشد، بدان عمل نمی‌شود و چنین روایتی مایه‌ی اعتراض نمی‌تواند باشد. اما مخالفت آن با ظاهر قرآن به این دلیل است که خداوند متعال فرماید: آنان که زنان محصنه را متهم می‌سازند، تا ادامه فرموده‌ی خداوند که: آنان را هشتاد تازیانه بزیند و شهادت آنان را هرگز نپذیرد».

«۱» و این آیه عمومیت دارد و شامل هر تهمت زننده‌ای می‌شود؛ چه آزاد باشد یا برده و اما فرموده‌ی خداوند متعال که: اگر آنان کار زشتی کردند، بر آنان است نیمی از آنچه بر زنان محصنه از عذاب است، «۲» این منحصر به زناست؛ به دلیل روایاتی که توضیح دادیم و به این دلیل که تناقض این روایات روا نیست».

(۱). نور ۲۴/۴.

(۲). نساء ۴/۲۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۷

۱۳۰۰-۴۶۵۴۸- (۳۷) عیید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر مردی را که بردهٔ مسلمانی را به زنا متهم کرده است و ما جز نیکی از وی نمی‌دانیم نزد من بیاورند، او را حدّ می‌زنم، حدّ مرد آزاد؛ به استثنای یک تازیانه».

۱۳۰۱-۴۶۵۴۹- (۳۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ آزادی که بر برده‌ای افترا می‌بندد، فرمود: «سؤال می‌شود. اگر مادر برده آزاد است، افترا زننده حدّ می‌خورد».

۱۳۰۲-۴۶۵۵۰- (۳۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برده‌ای را متهم سازد- منظور برده‌ای که برای دیگری است- در برابر اتهام زدن کیفر می‌بیند و اگر مادر برده آزاد باشد، تهمت زننده حدّ می‌خورد. منظور صورتی است که برده را به واسطهٔ مادرش متهم ساخته است و هر کس که بردهٔ خودش را متهم سازد، گناه کرده و شایسته است که از او بخواهد تا وی را حلال و عفو کند».

۱۳۰۳-۴۶۵۵۱- (۴۰) حمزه بن حمران گوید: «از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که نیمی از کنیزش را آزاد ساخته و پس از آن او را متهم به زنا کرده است، پرسیدم. حمزه بن حمران گوید: حضرت فرمود: من پنجاه تازیانه بر این مرد می‌بینم و او از کار خویش باید استغفار کند. پرسیدم: نظر شما چیست، اگر کنیز وی را از بابت متهم کردن او حلال سازد و از وی عفو کند؟ حضرت فرمود: اگر کنیز از وی پیش از آن که او را نزد حاکم ببرد، عفو کند، زدن بر او ثابت نیست. پرسیدم: آیا کنیز سرش را آن زمان که نیمی‌اش آزاد است، از وی می‌پوشاند؟ حضرت فرمود: آری و نیز کنیز در حالی که سرش خمار دارد و پوشیده است، نماز می‌گزارد ولی نمی‌تواند ازدواج کند. تا این که آنچه از کنیزی دارد بپردازد، یا آن که نیم دیگرش را هم آزاد کند».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه ابتدای روایت بر آن مشتمل است که مرد، کنیز را در حالی که نیمی از آن آزاد شود متهم می‌سازد، بر این حمل می‌شود که مرد پنج هشتم کنیز را آزاد ساخته است؛ چرا که به این شکل، سزاوار پنجاه تازیانه می‌شود و اما اگر نیمهٔ مساوی را آزاد کرده باشد، بر مرد بیش از چهل تازیانه نیست؛ چرا که چهل، نیمی از حدّ است و نیز می‌تواند آن مرد چهل تازیانه را در برابر آنچه از کنیز آزاد کرده، استحقاق داشته باشد و مازاد بر چهل تا، به جهت تعزیر باشد؛ چرا که هر کس برده‌ای را متهم سازد، استحقاق تعزیر دارد. اگرچه استحقاق حدّ نداشته باشد، آن گونه که توضیح داده‌ایم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۹

۱۳۰۴-۴۶۵۵۲- (۴۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که بر برده‌ای افترا بزند، برای حرمت اسلام، تعزیر می‌شود».

۱۳۰۵-۴۶۵۵۳- (۴۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «شایسته نیست متهم کردن برده. در این باره سخت‌گیری شدیدی آمده است. مردی از انصار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ همسرش که کنیز خود را متهم ساخته بود، پرسید. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به همسرت بگو خودش را آمادهٔ تقاص کند؛ وگرنه در روز قیامت از وی قصاص خواهد شد».

ارجاعات

گذشت:

در باب یازده از ابواب جهاد با نفس و در باب بیست و سه، روایاتی که مناسب با این باب است؛ مراجعه کنید.

و در روایت نهم از همین باب، این گفته که: «مردی بر مرد دیگری از عرب جاهلی افترا می‌بندد. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد. پرسیدم: حدّ می‌خورد؟ حضرت فرمود: آری. بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شود».

و در روایت چهارده از باب دهم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «سه نفر بر مردی شهادت به زنا دادند و گفتند: الان نفر چهارم را می‌آوریم. حضرت فرمود: این سه، حدّ قاذف را می‌خورند؛ هشتاد تازیانه، هر کدام از آنها».

و در روایت پانزده، این گفته که: «سه نفر بر مردی به زنا شهادت دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کجاست نفر چهارم؟ گفتند: الان می‌آید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنان را حدّ بزیند. در اجرای حدود، مهلت و تأخیر زمانی نیست».

و در روایت هفده مانند آن و در روایت نوزده، این گفته که: «اگر شهود بر مردی به زنا شهادت دهند و در جاهای زنا اختلاف داشته باشند، همه تازیانه می‌خورند».

و در روایت بیست، مطلبی که دلالت بر این نیز دارد.

و در روایت دهم از باب هفده (از ابواب حدّ زنا)، فرموده معصوم علیه السلام که: «حدّ زناکار، شدیدتر از حدّ قاذف و حدّ قاذف، شدیدتر از حدّ شرابخوار است».

و در روایت یازده، فرموده معصوم علیه السلام که: «تازیانه زناکار، شدیدتر از تازیانه قاذف و تازیانه قاذف، شدیدتر از تازیانه شرابخوار است».

و در برخی از روایات باب بیستم حکم کسی که به کنیزی که بخشی از آن مملوک است زنا کند و در باب بیست و هفتم اینکه مملوک اگر زنا کند، نصف حدّ را می‌خورد، ممکن است از اطلاق آنها استفاده کرد که حدّ برده در زنا و قذف و ... نیمی از حدّ آزاد است و در روایات باب سی و هشت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۱

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن و دیگر ابواب مرتبط با قذف، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

و در روایت یکم از باب شانزدهم، فرموده معصوم علیه السلام که: «به هر کس که بر مسلمانی افترا بزند، هشتاد تازیانه زده می‌شود- یهودی باشد یا مسیحی یا برده».

باب ۲ حکم قذف صغیر به کبیر و برعکس

اشاره

۱۳۰۶-۴۶۵۵۴- (۱) ابومریم انصاری گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره پسری که محتمل نشده است و مردی را متهم می‌سازد، پرسیدم که: آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ و این بدان جهت است که اگر مردی پسر را متهم سازد، تازیانه نمی‌خورد».

۱۳۰۷-۴۶۵۵۵- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که دختر کوچکی را متهم می‌سازد، پرسیدم.

حضرت فرمود: تازیانه نمی‌خورد؛ مگر این که دخترک بالغ شده یا نزدیک به بلوغ باشد».

و مشابه این، در روایت یازدهم به نقل از تهذیب و کافی در باب پیشین گذشت.

۱۳۰۸-۴۶۵۵۶- (۳) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام درباره مردی که دخترکی را متهم می‌سازد [پرسیدم که]: آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ تا آن که بالغ شود».

۱۳۰۹-۴۶۵۵۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر بالغی- چه مرد و چه زن- که بر صغیر یا کبیر یا مرد یا زن مسلمان یا کافر،

آزاد یا برده افترا بزند، بر او حدّ افتراست و بر غیر بالغ، حدّ تأدیب است».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] در تهذیب گوید: «آنچه این روایت دارد که حدّ بر کسی که بچه‌ای را متهم سازد ثابت

است، بر این حمل می‌شود که قذف بچه به این شکل بوده که نسبت زنا به یکی از والدین او داده است؛ مثل این که بگوید: ای پسر زناکار یا ای پسر مادر زناکار. یا بگوید: مادرت یا پدرت در رابطه با تو زنا کرده است. چون این، حدّ را به طور کامل بر وی ثابت می‌سازد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۳

ولی اگر به او بگوید: تو زنا کرده‌ای- بر وفق روایاتی که در پیش آوردیم- حدّ بر وی ثابت نمی‌شود و اما آنچه در این روایت است که حدّ بر کسی که کافر یا یهودی یا مسیحی را قذف کند ثابت است، احتمال دارد که منظور از آن، صورتی است که مادرش مسلمان است؛ چرا که بر هر کس که چنین مردی را قذف کند، به حرمت اسلام حدّ واجب است، ولی اگر چنین نباشد- بر وفق روایات پیشین- تعزیر ثابت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب دوازدهم از ابواب مقدمات، چیزی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد. و در روایت ششم از باب هفتاد و سوم از ابواب وصیت، فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر سیزده سال بر او بگذرد، کارهای خوب برای او نوشته می‌شود و کارهای بد بر او نوشته می‌شود». و در باب یازدهم از ابواب احکام عمومی حدّ، روایاتی که مناسب با این باب است. و در روایات و اشاره‌های باب سیزدهم، چیزی است که بر این دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست از ابواب قتل و قصاص، چیزی که مناسبت با این باب دارد. و در روایات باب نهم از ابواب عاقله، چیزی که دلالت دارد که عمل بچه خطا محسوب می‌شود.

باب ۳ گفته‌هایی که قذف بدان ثابت می‌شود یا نمی‌شود

اشاره

۱۳۱۰-۴۶۵۵۸- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی، مردی را متهم سازد و بگوید که: تو کار قوم لوط را می‌کنی [با مردان آمیزش داری]، حضرت فرمود: حدّ قاذف که هشتاد تازیانه است، می‌خورد». ۱۳۱۱-۴۶۵۵۹- (۲) غیاث گوید: «از امام جعفر صادق علیه السلام درباره مردی که به مردی گفته است: تو کار قوم لوط را می‌کنی، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ قاذف که هشتاد تازیانه است، می‌خورد». منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۵

۱۳۱۲-۴۶۵۶۰- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که به برادر مسلمانش گفته است: ای لوطی [یعنی ای منسوب به لوط]، حضرت فرمود: «حدی بر وی نیست؛ چرا که تنها او را به مرد شایسته‌ای چون حضرت لوط علیه السلام نسبت داده است. ولی اگر بگوید: ای کسی که کار قوم لوط را کرده‌ای، حدّ می‌خورد».

۱۳۱۳-۴۶۵۶۱-(۴) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گفته است: ای لوطی، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر بگویند که من نمی‌خواسته‌ام او را با این سخن قذف کنم، حدّی بر او نیست؛ چرا که تنها او را به حضرت لوط علیه السلام نسبت داده است. ولی اگر بگویند: تو کار قوم لوط را می‌کنی، حدّ می‌خورد».

۱۳۱۴-۴۶۵۶۲-(۵) عباد بن صهیب گویند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که بیان داشت: علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: اگر مردی به مردی بگوید: ای معفوج [مردی که با او از پشت آمیزش می‌شود] و ای کسی که در پشتش جماع می‌شود، در این صورت بر او حدّ قاذف است».

۱۳۱۵-۴۶۵۶۳-(۶) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گویند: ای معفوج [مردی که با او از پشت آمیزش می‌شود]، حضرت فرمود: «حدّ بر اوست».

۱۳۱۶-۴۶۵۶۴-(۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که دیگری را به ابنه‌ای بودن [مفعول بودن] متهم می‌سازد و به او می‌گوید: ای منکوح [کسی که با او آمیزش شده است]؛ یا ای معفوج [کسی که از پشت با او آمیزش می‌شود]، فرمود: «بر او حدّ است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سه از باب هیجده، این گفته که: «و حدّ نمی‌خورد مگر در افترای صریح به این که بگویند: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تو از آن پدرت نیستی».

و در روایت چهارم مانندش و دیگر روایات آن باب را ملاحظه کن؛ چرا که مناسب با این باب است.

باب ۴ اجرای حدّ قذف، متوقف بر شکایت صاحب حدّ است

اشاره

۱۳۱۷-۴۶۵۶۵-(۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گویند: ای پسر زن بدکاره که منظورش زناست، فرمود: «اگر مادرش زنده و حاضر و آمده است حقّ خویش را مطالبه کند، به آن مرد هشتاد تازیانه زده می‌شود و اگر مادرش غایب است، در انتظار او می‌مانند تا بیاید و حقّ خویش را طلب کند و اگر مرده است و جز خوبی از او دانسته نشده، بر کسی که بر آن افترا بسته است، هشتاد تازیانه حدّ زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۷

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب احکام عمومی حدّ، روایاتی که با این باب مناسبت دارد. و در روایات باب چهاردهم، روایتی که بر این دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سیزدهم، فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر برای آن زن فرزندی از غیر این مرد است، او ولی زن است و آن مرد به خاطر آن فرزند تازیانه می‌خورد. ولی اگر برای آن زن فرزندی از غیر این مرد نیست و خویشانی دارد که برای گرفتن حدّ آماده‌اند، به خاطر آنان حدّ می‌خورد».

و در روایات باب بیست، روایتی است که بر این دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

باب ۵ حکم کسی که به پسر زنی که زنا داد و اقرار کرد و حدّ بر او جاری شد، قذف کند

۱۳۱۸ - ۴۶۵۶۶ - (۱) پدر فضل بن اسماعیل هاشمی گوید: «از امام صادق و امام کاظم علیه السلام درباره زنی که زنا داده و فرزندی آورده و در نزد امام مسلمانان اقرار کرده که زنا داده است و فرزندش از زناست و حدّ بر او جاری شده و آن فرزند رشد کرده تا آن که مردی شده و مرد دیگری بر او افترا بسته است، پرسیدم:

آیا کسی که بر این فرزند افترا بسته است، تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: تازیانه می‌خورد و نمی‌خورد. پرسیدم: چگونه است که تازیانه می‌خورد و نمی‌خورد! پدر فضل گوید: حضرت فرمود:

هر کس که به او بگوید: ای فرزند زنا، تازیانه نمی‌خورد؛ تنها تعزیر می‌شود و تعزیر کم‌تر از حدّ است و هر کس که به او بگوید: ای پسر زناکار، حدّ را به طور کامل می‌خورد. پرسیدم: چگونه است که این چنین تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: زمانی که می‌گوید: ای فرزند زنا، در این گفتار راست گفته و برای سرزنش مادر وی در مرحله دوم در حالی که حدّ بر او جاری شده است، تعزیر می‌شود. ولی اگر به او بگوید: ای پسر مادر زناکار، به طور کامل حدّ می‌خورد؛ چون پس از این که مادر توبه را اظهار کرده و امام بر وی حدّ زده است، این شخص بر مادر افترا بسته است».

متن همین روایت در کتاب محاسن؛ پدر فضل بن اسماعیل هاشمی گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام درباره زنی که زنا داده ...» و محاسن، مشابه روایت قبل را ذکر کرده است. تنها این جمله را انداخته است که: «برای سرزنش مادر وی در مرحله دوم در حالی که حدّ بر او جاری شده است، تعزیر می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۹

باب ۶ حکم کسی که پسر زن مسیحی یا یهودی را قذف کند

۱۳۱۹ - ۴۶۵۶۷ - (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زن مسیحی و یهودی‌ای که در ازدواج مرد مسلمانی است و تازیانه خورده و پس از آن فرزندش قذف می‌شود، حضرت فرمود: حدّ بر او زده می‌شود؛ چرا که مرد مسلمان آن زن را محصنه کرده است».

۱۳۲۰ - ۴۶۵۶۸ - (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «به زن مسیحی و یهودی‌ای که در ازدواج مرد مسلمانی است و فرزندش قذف می‌شود، حدّ قاذف زده می‌شود چرا که مرد مسلمان، آن زن را محصنه کرده است».

۱۳۲۱ - ۴۶۵۶۹ - (۳) پدرم علیه السلام فرمود: «زن یهودی و مسیحی‌ای که در ازدواج مرد مسلمان است و فرزندش قذف شده است، حدّ قاذف می‌خورد؛ چرا که مرد مسلمان، آن زن را محصنه ساخته است».

باب ۷ حکم قاذف به ملاعنه و قاذف فرزند ملاعنه و فرزند مغصوبه و فرزند مستکروه

اشاره

- ۱۳۲۲-۴۶۵۷۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنده زنی که لعان شده است، حدّ می خورد».
- ۱۳۲۳-۴۶۵۷۱- (۲) امام صادق علیه السلام درباره مردی که زن لعان شده را متهم سازد، فرمود: «بر او حدّ است».
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۱
- ۱۳۲۴-۴۶۵۷۲- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنده فرزندی که پیدا شده، حدّ می خورد و تهمت زنده فرزند زنی که لعان شده نیز حدّ می خورد».
- ۱۳۲۵-۴۶۵۷۳- (۴) اگر مردی، فرزند زنی لعان شده را تهمت زند، حدّ می خورد؛ یعنی هشتاد (تازیانه).
- ۱۳۲۶-۴۶۵۷۴- (۵) و اگر کسی فرزند لعان شده را فرزند زن زناکار بخواند، حدّ بر او زده می شود.
- ۱۳۲۷-۴۶۵۷۵- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره فرزند زن لعان شده اگر قذف شود [فرمود که]: «تهمت زنده وی حدّ می خورد».
- ۱۳۲۸-۴۶۵۷۶- (۷) از امام صادق علیه السلام درباره فرزند زنی که به زور با وی زنا شده است و مردی بر وی افترا می بندد و به او می گوید: ای پسر زن زناکار، سؤال شد. حضرت فرمود: «من می بینم که بر وی هشتاد تازیانه حدّ است و به سوی خداوند عز و جل از آنچه گفته است، توبه می کند».
- ۱۳۲۹-۴۶۵۷۷- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنده فرزندی که پیدا شده است، حدّ می خورد و زن اگر شوهرش را تهمت زند- در حالی که شوهرش کز است- از هم جدا می شوند؛ پس از آن، دیگر برای شوهرش حلال نمی شود».
- و بعید نیست که گفته: «و زن اگر تهمت زند...» فتوای صدوق باشد و بخشی از روایت نباشد.
- ۱۳۳۰-۴۶۵۷۸- (۹) امام صادق علیه السلام درباره مردی که با کنیز مادرش آمیزش کرده و از او فرزند آورده و مردی فرزند آن کنیز را تهمت زده است، فرمود: «تهمت زنده حدّ می خورد؛ چرا که مجبورش کرده اند».

ارجاعات

گذشت:

- در روایت سه از باب یک از ابواب لعان، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر فرزند زن لعان شده را کسی تهمت زند، حدّ تهمت زنده می خورد».
- و در روایت نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر کسی فرزند زن لعان شده را به پسر مادر زناکار بخواند، بر او حدّ ثابت است».
- و در روایت سیزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس، به فرزند زن لعان شده تهمت زند، بر او حدّ است».
- و در روایت چهاردهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس بگوید او ولد الزنا است، حدّ می خورد».
- و در روایت پانزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر کسی او را فرزند زنا بنامد، آن کس که او را [چنین] می نامد، حدّ می خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۳

و در روایات باب ششم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب یازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که به فرزند زن لعان شده تهمت زند، حدّ بر او واجب است».

و در روایت سوم از باب دوازدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و اگر کسی فرزند لعان شده را ای پسر زن زناکار بخواند، حدّ می خورد».

و در روایت چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی به همسرش بگوید تو را باکره نیافتم و بی‌ینه نداشته باشد، حدّ می خورد».

و در روایات و اشارات باب شانزدهم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۸ حکم موردی که زنی کنیزش را به شوهرش ببخشد و شوهر با او آمیزش کند و زن ابتدا انکار و سپس اقرار به هبه کند

اشاره

۱۳۳۱-۴۶۵۷۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زنی که کنیزش را به شوهرش بخشیده بود و پس از آن شوهرش با کنیز آمیزش کرد و کنیز حامله شد، آن گاه زن انکار کرد که کنیزش را به شوهرش بخشیده است و گفت وی خدمتگزار خودم است ولی چون ترسید که حدّ بر مرد جاری شود، اقرار کرد که کنیز را به شوهرش بخشیده است و چون به بخشش اقرار کرد، حکم داد که زن را حدّ زند؛ چرا که شوهرش را متهم کرده بود».

۱۳۳۲-۴۶۵۸۰- (۲) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم درباره زنی که کنیزش را به شوهرش بخشیده و شوهرش با کنیز آمیزش کرده و کنیز حامله شده، پس از آن غیرت زنانه زنی پدیدار شده و بخشش کنیز را به شوهر انکار کرده و گفته که کنیز خودم است ولی آن زمان که ترسیده مرد سنگسار شود، پذیرفته که کنیز را بخشیده بوده است و چون به بخشش اقرار کرد، فرمود: او را حدّ زدند».

ارجاعات

گذشت:

در روایات و اشارات باب یک از ابواب اقرار، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب چهل و چهار از ابواب قضاء، روایاتی که بر ثبوت حدّ با اقرار دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۵

و در روایت سوم از باب سوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «مردی را که با کنیز همسرش آمیزش کرده و کنیز حامله شده بود، نزد امیرالمؤمنین آوردند. مرد گفت که: زن کنیزش را به من بخشیده است و زن انکار می کرد. امام علیه السلام [خطاب به مرد] فرمود: حتما شاهدانی بر این که زن کنیزش را به تو بخشیده است می آوری و گرنه تو را سنگسار می کنم. زن چون چنین دید، اعتراف کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام وی را حدّ زد».

و در روایت چهارم، مانند آن آمده است؛ تنها در آن آمده که حضرت دستور داد به زن حدّ تهمت زده شود.

باب ۹ حکم قاذفی که حدّ خورده ولی باز هم بر همان مورد قذف کند

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۸۱۵

۱۳۳۳-۴۶۵۸۱- (۱) امام باقر علیه السلام درباره مردی که به مردی تهمت می‌زند پس از آن تازیانه می‌خورد، دوباره وی را تهمت می‌زند، فرمود: «اگر به او بگویند: آنچه درباره تو گفتم حق است (مجددا) تازیانه نمی‌خورد ولی اگر پس از آن که تازیانه خورده دوباره به او تهمت زند، حدّ بر او ثابت است و اگر پیش از آن که تازیانه بخورد، دوباره به او تهمت زند، تنها یک حدّ بر وی خواهد بود».

متن همین حدیث در من لا یحضره الفقیه: «اگر مردی به مردی تهمت زند پس از آن تازیانه بخورد و سپس پیش از آن که تازیانه بخورد مجدداً به او تهمت زند، در این صورت اگر بگویند:

آنچه ...» شیخ صدوق رحمه الله [در ادامه] مانند متن حدیث گذشته را ذکر کرده است.

۱۳۳۴-۴۶۵۸۲- (۲) اگر مردی، به مردی دیگر تهمت زند و تازیانه بخورد، مجدداً به وی تهمت زند، در این صورت اگر بگویند: آنچه درباره‌ات گفته‌ام حق است، تازیانه نمی‌خورد ولی اگر او را به زنا متهم کند- پس از آن که تازیانه خورده- بر او حدّ، ثابت است و اگر او را پیش از آن که تازیانه بخورد دوباره تهمت زند، جز یک حدّ بر او نیست.

۱۳۳۵-۴۶۵۸۳- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر که به مردی تهمت زند و حدّ بخورد، پس از آن به او بگویند: آنچه درباره تو گفتم جز حق نبوده، بر او حدّ دوم ثابت نمی‌شود ولی اگر مجدداً به او تهمت زند، حدّ می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۷

باب ۱۰ حکم کسی که بر گروهی افترا زند

۱۳۳۶-۴۶۵۸۴- (۱) جمیل گویند: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر همه با هم او را [نزد امام] بیاورند، یک حدّ می‌خورد ولی اگر جدا جدا او را بیاورند، برای هر یک از آنان یک حدّ به او زده می‌شود».

۱۳۳۷-۴۶۵۸۵- (۲) محمد بن حمران گویند: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر آنان همه با هم او را بیاورند، یک حدّ می‌خورد ولی اگر آنان تک تک او را بیاورند، برای هر فردی یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۳۸-۴۶۵۸۶- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که بر جماعتی افترا بزند- منظور حضرت این است که با یک جمله- و آنان او را با هم نزد حاکم ببرند، حاکم او را یک حدّ می‌زند ولی اگر جدا جدا او را ببرند، برای هر کس از آنان که او را بیاورند- چه یک نفر باشد، چه چند نفر- یک حدّ به او زده می‌شود و اگر به هر یک از اینان جداگانه تهمت زده شود، برای هر کدام حدّ زده می‌شود. همه با هم یا تک تک او را بیاورند».

۱۳۳۹-۴۶۵۸۷- (۴) روایت شده است درباره مردی که به گروهی تهمت می‌زند. اگر او را تک تک آورند، برای هر یک از آنان یک حدّ زده می‌شود ولی اگر همه با هم او را آورند، یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۴۰-۴۶۵۸۸- (۵) حسن عطار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی به گروهی تهمت زده است. حضرت فرمود: با یک جمله؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: یک حدّ می‌خورد ولی اگر جداگانه به هر کدام تهمت زده است، برای هر کدام یک حدّ زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۹

۱۳۴۱-۴۶۵۸۹- (۶) برید گوید: «امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که گروهی را جمعا با یک جمله تهمت می‌زند به وی فرموده است که: اگر نام اینان را نبرد، تنها یک حدّ بر اوست ولی اگر نام برد، برای هر فردی یک حدّ بر اوست».

۱۳۴۲-۴۶۵۹۰- (۷) اگر مردی با یک جمله به گروهی تهمت زند، بر او یک حدّ است- اگر نام‌شان را نبرده است. ولی اگر نام‌شان را برده است، برای هر مردی که نام برده، یک حدّ بر اوست. این روایت را برید عجللی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

۱۳۴۳-۴۶۵۹۱- (۸) و روایت شده است که: «اگر آنان جداگانه او را بیاورند، برای هر مردی از آنان یک حدّ زده می‌شود و اگر او را همه با هم بیاورند، یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۴۴-۴۶۵۹۲- (۹) روایت شده است که: «اگر نام‌شان را برده است، برای هر مردی که نامش را برده، یک حدّ بر اوست ولی اگر نام‌شان را نبرده است، بر او یک حدّ است».

۱۳۴۵-۴۶۵۹۳- (۱۰) و اگر با یک جمله به گروهی تهمت زند و نام‌شان را نبرد، بر او یک حدّ است. ولی اگر نام ببرد، برای هر مردی که نامش را برده، یک حدّ بر اوست.

۱۳۴۶-۴۶۵۹۴- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، حکم داد؛ پس او را یک حدّ زدند».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] در ارتباط با این روایت گوید: «اگر با یک جمله به همه تهمت زده، یک حدّ بر او واجب است ولی اگر با الفاظ گوناگون بر آنان افترا بسته، برای هر مردی از آنان یک حدّ جاری می‌شود» و امام صادق علیه السلام این را در روایت حسن عطار تفصیل داده است.

باب ۱۱ حکم شاهد‌های چهارگانه که عدالت‌شان ثابت نشود و حکم شاهد‌های سه‌گانه که شاهد چهارم در دادگاه حاضر نشود

اشاره

۱۳۴۷-۴۶۵۹۵- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند ولی عدالت‌شان تثبیت نشد، فرمود: «آنان حدّ می‌خورند».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب ده از ابواب حدّ زنا، روایتی که مناسب با بند دوم عنوان باب است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۱

باب ۱۲ حکم شوهری که زنش را قذف کند یا بگوید که: «من تو را باکره نیافتم.»**اشاره**

۱۳۴۸-۴۶۵۹۶-(۱) امام باقر علیه السلام درباره مردی که به زنش گفت: ای زناکار، من با تو زنا کرده‌ام، فرمود: «بر مرد یک حد ثابت است؛ برای این که به زن تهمت زده است و اما گفته مرد که: من با تو زنا کرده‌ام، در آن حد نیست؛ مگر این که علیه خویش چهار بار به زنا نزد امام شهادت دهد».

۱۳۴۹-۴۶۵۹۷-(۲) از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به زنش گفت: ای زناکار و زن گفت: تو از من زناکاری، سؤال شد. حضرت فرمود: «بر زن در رابطه با تهمتی که به مرد زده است، حد است ولی در ارتباط با اقراری که بر خویش کرده است، حدی نمی‌خورد؛ مگر این که چهار بار این اقرار را نزد امام بکند».

۱۳۵۰-۴۶۵۹۸-(۳) و آن زمان که مرد به زنش تهمت زند، زن را لعان می‌کند و این دو را از هم جدا می‌کنند و زن بر مرد برای همیشه حرام می‌شود.

ارجاعات**گذشت:**

در روایات باب یک از ابواب لعان و باب دو و باب سه و باب شش، چیزی که مناسب این باب است. و در روایت یک از باب شانزده، این گفته که: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به زنش تهمت زد، آن گاه هر دو ملاحظه کردند، سپس مرد زن را پس از آن که از هم جدا شده بودند به زنا متهم کرد، پرسیدم که: آیا بر مرد حد است؟ حضرت فرمود: آری، بر او حد است».

باب ۱۳ حکم مردی که فرزند و مادرش را قذف کند و حکم فرزندی که پدرش را قذف کند

۱۳۵۱-۴۶۵۹۹-(۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مردی که فرزندش را به زنا متهم کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر فرزندش را بکشد، در برابر فرزند کشته نمی‌شود و اگر به او تهمت زند، برای فرزند تازیانه می‌خورد. پرسیدم: اگر پدر به مادر فرزند تهمت زند؟ حضرت فرمود: اگر به مادر تهمت زند و فرزند را از خود نداند، با هم ملاحظه می‌کنند و آن فرزند را که از خود ندانسته، فرزند او نیست و بین مرد و زن جدایی انداخته می‌شود و زن برای مرد هرگز حلال نمی‌شود. حضرت فرمود:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۳

و اگر در حالی که مادر پسر زنده است به پسر بگوید: ای پسر مادر زناکار و فرزند زن را از خود نفی نکنند، به خاطر زن حد می‌خورد و این دو از هم جدا نمی‌شوند. حضرت فرمود: و اگر در حالی که مادر پسر مرده است به پسر بگوید: ای پسر مادر زناکار و آن مادر جز همین فرزندی که از این مرد است، دیگری را ندارد که حق مادر را بگیرد، در این صورت حد بر مرد اجرا نمی‌شود؛ چرا که حق حد به فرزند این مرد از آن مادر منتقل شده است. ولی اگر آن مادر، فرزندی از غیر این مرد داشته باشد، او ولی مادر خواهد بود و مرد به خاطر آن فرزند تازیانه می‌خورد و اگر آن مادر، فرزندی از غیر این مرد ندارد اما خویشاوندانی دارد که

عهده‌دار گرفتن حدّ می‌شوند، این مرد به خاطر آنان تازیانه می‌خورد».

۱۳۵۲-۴۶۶۰۰ (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر پدر به فرزندش تهمت زند، تازیانه نمی‌خورد ولی اگر فرزند به پدرش تهمت زند، تازیانه می‌خورد».

۱۳۵۳-۴۶۶۰۱ (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر فرزند به پدرش تهمت زند، حدّ می‌خورد ولی پدر اگر به فرزندش تهمت زند، حدّ نمی‌خورد».

باب ۱۴ چگونگی اجرای حدّ قاذف

اشاره

۱۳۵۴-۴۶۶۰۲ (۱) سماعه بن مهران گوید: «از او [امام صادق علیه السلام] درباره مردی که افترا می‌زند، پرسیدم که:

شایسته است چگونه امام او را بزند؟ حضرت فرمود: میان دو نوع تازیانه [سبک و شدید] زده می‌شود».

۱۳۵۵-۴۶۶۰۳ (۲) امام کاظم علیه السلام فرمود: «افترا زننده بین دو گونه زدن [نرم و سخت] زده می‌شود و بر تمام بدنش زده می‌شود».

۱۳۵۶-۴۶۶۰۴ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره افترا زننده پرسیدم. حضرت فرمود: میان دو زدن [سبک و شدید] زده می‌شود و بر همه بدنش زده می‌شود».

۱۳۵۷-۴۶۶۰۵ (۴) امام کاظم علیه السلام فرمود: «افترا زننده بین دو گونه زده می‌شود و همه بدنش از روی لباس زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۵

۱۳۵۸-۴۶۶۰۶ (۵) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در حدّ افترا زننده هشتاد تازیانه است؛ آن گونه که خداوند متعال گوید و تازیانه زناکار، شدیدتر از تازیانه افترا زننده و تازیانه افترا زننده، شدیدتر از تازیانه شرابخوار و تازیانه شرابخوار، شدیدتر از تازیانه تعزیر است».

۱۳۵۹-۴۶۶۰۷ (۶) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که چیزی از لباس افترا زننده، جز عبا کنده نشود».

۱۳۶۰-۴۶۶۰۸ (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از لباس افترا زننده جز عبا چیزی کنده نمی‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در باب هفده از ابواب حدّ زنا، روایتی که بر کیفیت تازیانه زدن افترا زننده دلالت دارد.

باب ۱۵ حکم مردی که به همسرش قذف و پس از آن خویش را تکذیب کند

اشاره

۱۳۶۱-۴۶۶۰۹- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و آن زمان که مرد به همسرش افترا زند پس از آن خود را تکذیب کند، حدّ می خورد و زن، همسر وی خواهد بود ولی اگر خویش را تکذیب نکند، زن با وی لعان می کند و از هم جدا می شوند».

۱۳۶۲-۴۶۶۱۰- (۲) اگر مردی به همسرش افترا زند و زن را لعان کند، از هم جدا می شوند و تا ابد زن برای مرد حلال نمی شود. ولی اگر خویش را تکذیب کند- پیش از آن که با زن لعان کند- حدّ می خورد ولی از هم جدا نمی شوند و فرزند، فرزند او خواهد بود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هیجده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که مناسب با این باب است.

باب ۱۶ حکم قذف مشرک بر مسلمان و عکس آن و قذف دیوانه

اشاره

۱۳۶۳-۴۶۶۱۱- (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «به هر کس که بر مسلمانی افترا بزند، هشتاد تازیانه زده می شود- چه یهودی باشد یا مسیحی یا برده».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۷

۱۳۶۴-۴۶۶۱۲- (۲) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مسیحی ای که به مسلمانی افترا زده است و به او گفته: ای زناکار، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه برای حقّ مسلمان و هشتاد تازیانه به استثنای یک تازیانه برای حرمت اسلام می خورد و سرش تراشیده می شود و او را در میان هم کیشان می گردانند تا دیگران بترسند و چنین نکنند».

۱۳۶۵-۴۶۶۱۳- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مشرکی بر مسلمانی افترا زند، حدّ می خورد سر و ریشش تراشیده می شود و او را در میان هم کیشان می گردانند و کیفر می بیند، تا پندی برای دیگر مشرکان باشد».

۱۳۶۶-۴۶۶۱۴- (۴) پدرم گوید: «یهودی و مسیحی و مجوسی، هر زمان که بر مسلمانی افترا زند، حدّ بر آنان ثابت است».

۱۳۶۷-۴۶۶۱۵- (۵) سماعه گوید: «از او [امام صادق علیه السلام] درباره یهودی و مسیحی ای که به رفیق خود افترا می زند- کیشی، کیشی دیگر را- و نیز مجوسی ای که بر مسلمانی افترا می زند، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ می خورد».

متن حدیث در تهذیب. یونس گوید: «از او پرسیدم ...» و مانند روایت قبلی را ذکر کرده است؛ تنها گفته است: «صاحب یک کیش بر کیش دیگر».

۱۳۶۸-۴۶۶۱۶- (۶) اگر کافر ذمی بر مسلمان افترا بزند، دو حدّ می خورد؛ حدّی برای افترا و حدّ دیگری برای حرمت اسلام. ولی اگر مرد مسلمان بر کافر ذمی افترا زند، تازیانه نمی خورد.

۱۳۶۹-۴۶۶۱۷- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مسلمانی بر زن مشرکی که شوهرش یا پسرش مسلمان است افترا زند یا بر مرد مشرکی که فرزند مسلمان دارد، افترا زند و مسلمان در طلب اجرای حدّ برخیزد، افترا زننده، حدّ افترا می خورد».

۱۳۷۰-۴۶۶۱۸- (۸) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره افترا بر اهل ذمه و اهل کتاب پرسیدم که:

آیا مسلمان با افترا بر آنان تازیانه می خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی تعزیر می شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۹

۱۳۷۱-۴۶۶۱۹- (۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر برخی از اهل کتاب، برخی دیگر را قذف کند، قذف کننده به خاطر قذف شده حدّ می خورد. منظور صورتی است که این شکایت را نزد امام ببرد- چه از اهل مذهبش باشد یا از دیگر مشرکان و حضرت فرمود: حدود بر اهل هر دینی برای آنچه حلال بشمرند [و حرام باشد] اجرا می شود».

۱۳۷۲-۴۶۶۲۰- (۱۰) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! شما درباره مردی که بعضی از عرب جاهل را قذف کند، چه می گوئید؟ حضرت فرمود: حدّ می خورد. [چون] این [افترا] بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شود».

۱۳۷۳-۴۶۶۲۱- (۱۱) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که بر مردی از عرب جاهلی افترا بنهد، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ بر او زده می شود. پرسیدم: حدّ می خورد؟ حضرت فرمود: آری. [چون] این [افترا] بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سه از ابواب جهاد با نفس، روایتی که بر این باب دلالت دارد. و در روایات باب ده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که مناسب با این باب است. و همچنین در روایات باب یازده و نیز در روایت سی و پنج از باب یکم حدّ قاذف از ابواب حدّ قذف، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «حدّ یهودی و مسیحی و برده در شراب و افترا یکی است» و دیگر روایات باب را بنگر؛ چرا که مناسبت با مقام دارد. و در روایات باب پنجم، روایتی که مناسب باب است؛ مراجعه کنید.

باب ۱۷ حکم تقاضف دو نفر

۱۳۷۴-۴۶۶۲۲- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره دو مردی که هر کدام بر دیگری افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: از هر دو، حدّ برداشته می شود و هر دو تعزیر می شوند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۱

۱۳۷۵-۴۶۶۲۳- (۲) ابو ولاد حنّاط گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: دو نفر را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که هر کدام از آنان رفیقش را به زنا در حسب و نسب قذف کرده بود. حضرت حدّ را از هر دو بازداشت و هر دو را تعزیر کرد». همین روایت در من لا یحضره الفقیه. از ابو ولاد حنّاط روایت شده که: «امام صادق علیه السلام فرمود: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام .. و مانند روایت قبلی را ذکر کرده است؛ تنها گفته: «به زنا» را انداخته است».

و ظاهراً صحیح همان است که در من لا یحضره الفقیه نقل شده است؛ نه آنچه در تهذیب و کافی است.

۱۳۷۶-۴۶۶۲۴- (۳) از امام جعفر صادق علیه السلام درباره دو مردی که هر کدام رفیقش را قذف می کند، سؤال شد.

حضرت فرمود: «دو مرد را که هر کدام از آنان رفیقش را قذف کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت از هر دو، حدّ را منع و هر دو را با هم تعزیر کرد».

۱۳۷۷-۴۶۶۲۵- (۴) و آن زمان که دو نفر یکدیگر را قذف کنند، تازیانه می خورند.

باب ۱۸ حکم سب [دشنام]

اشاره

۱۳۷۸-۴۶۶۲۶- (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که مردی را دشنام داده- بی آن که با قذفی به او کنایه زند- پرسیدم: آیا تازیانه زده می‌شود؟ حضرت فرمود: بر او تعزیر است».

۱۳۷۹-۴۶۶۲۷- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد هجو کردن در شعر، حکم داد که تعزیر ثابت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۳

۱۳۸۰-۴۶۶۲۸- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته در مورد هجو کردن در شعر، تعزیر می‌کرد و حدّ نمی‌زد؛ مگر در افترای صریح به این شکل که بگوید: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تو برای پدرت نیستی».

۱۳۸۱-۴۶۶۲۹- (۴) امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در کنایه زدن حدّ نمی‌زد تا آن که افترای صریح کند؛ مانند: ای زناکار یا ای پسر مادر زناکار یا تو برای پدرت نیستی».

۱۳۸۲-۴۶۶۳۰- (۵) در روایت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که: «حضرت رسول فرمود: ای علی، بر زناکار مهر نیست و در کنایه زدن، حدّ نیست و در حدّ، شفاعت و وساطت نیست».

۱۳۸۳-۴۶۶۳۱- (۶) ابوحنیفه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به دیگری گفت: ای فاسق، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّی بر وی نیست و تعزیر می‌شود».

۱۳۸۴-۴۶۶۳۲- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که به مردی دشنام می‌دهد یا از روی کنایه او را قذف می‌کند، مثل این که به او می‌گوید: ای خوک، یا ای خری یا ای فاسق یا ای فاجر یا ای پلید یا مشابه این؛ یا در کنایه زدن می‌گوید: تو [در خواب] با مادرت یا با خواهرت محتلم شده‌ای یا مشابه این، حضرت فرمود: «در همه اینها ادب کردن است و او را به حدّ نمی‌رساند».

۱۳۸۵-۴۶۶۳۳- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی به مرد دیگری بگوید: تو پلیدی و تو خوکی، در این حدّ نیست ولی در آن پند دادن و مقداری کیفر است».

۱۳۸۶-۴۶۶۳۴- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که دیگری را فرزند دیوانه خوانده بود و آن دیگری نیز به وی گفته بود: تو فرزند دیوانه‌ای، قضاوت کرد و دستور داد که اولی رفیقش را بیست تازیانه بزند و به او فرمود: بدان که او نیز مشابه همین بیست تازیانه را استحقاق دارد و چون او را تازیانه زد، تازیانه را به آن کس که تازیانه خورده بود، داد. او هم بیست تازیانه زد و این به عنوان کیفری بود تا این دو را باز دارد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۵

۱۳۸۷-۴۶۶۳۵- (۱۰) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان درباره مردی که به مردی بگوید: ای شرابخوار، ای خورنده خوک، روایت کرده که فرمود: «حدّی بر او نیست ولی چند تازیانه زده می‌شود».

۱۳۸۸-۴۶۶۳۶- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که به مردی می‌گوید: ای خورنده گوشت خوک و ای شرابخوار، فرمود: «بر او تعزیر است، نه حدّ».

۱۳۸۹-۴۶۶۳۷- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که به برادر مسلمانانش بگوید: ای پسر مسیحی یا ای پسر مجوسی یا تو مرد بدی هستی و پدر و مادرش هر دو مجوسی یا مسیحی باشند، او را برای عزت اسلام بزنید».

۱۳۹۰-۴۶۶۳۸- (۱۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مردی به مردی بگوید: ای یهودی، او را بیست تازیانه بزنی و اگر بگوید: ای زن صفت، او را بیست تازیانه بزنی».

۱۳۹۱-۴۶۶۳۹- (۱۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که به برادر مسلمانش بگوید: ای فاجر، ای کافر یا ای پلید یا ای فاسق یا ای منافق یا ای خر، او را سی و نه تازیانه بزنی».

۱۳۹۲-۴۶۶۴۰- (۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که به مرد دیگری می‌گوید: ای خوک یا ای خر، فرمود: «بر او تعزیر است».

۱۳۹۳-۴۶۶۴۱- (۱۶) مردی را که به مردی گفت: ای کسی که مالک مادرش است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را تعزیر کرد و حدّ بر او نزد.

۱۳۹۴-۴۶۶۴۲- (۱۷) مردی را که به مردی گفت تو به حرام با همسرت آمیزش می‌کنی، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را تعزیر کرد و حدّ بر او جاری نکرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۷

۱۳۹۵-۴۶۶۴۳- (۱۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس مردی را از پدرش نفی کند، حدّ قذف کننده را می‌خورد و اگر او را از نسب قبیله‌اش نفی کند، تأدیب می‌شود».

۱۳۹۶-۴۶۶۴۴- (۱۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس به رفیقش بگوید: پدر برای تو نیست و مادر برای تو نیست، مقداری صدقه بدهد و هر کس که بگوید: نه؛ به پدرم سوگند! باید بگوید: گواهی می‌دهم که جز خدا، خدایی نیست؛ چرا که این جمله، کفاره گفته اوست».

۱۳۹۷-۴۶۶۴۵- (۲۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مردی که به برادرش بگوید: ای کافر، با این گفته یکی از آن دو کافر خواهد بود».

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و دوم از ابواب جهاد با نفس، روایتی که مناسب با این مقام است.

می‌آید:

در باب بیست و دوم از ابواب حدّ قذف، روایتی که مناسب با این باب است.

باب ۱۹ حقّ مقدوف در بخشیدن قاذف

اشاره

۱۳۹۸-۴۶۶۴۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام [باقر علیه السلام] درباره مردی که همسرش را قذف می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: تازیانه می‌خورد. گفتم: نظر شما چیست اگر همسرش او را عفو کند؟ حضرت فرمود: نه [عفو نکند] و پسندیده نیست».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] در تهذیب گوید: «این روایت هیچ منافاتی با روایت سماعه که مشتمل بر جواز عفو بود، ندارد؛ چون این روایت حمل می‌شود به صورتی که زن حقّ عفو ندارد، پس از آن که جریان را پیش حاکم برد و حاکم از این قذف مطلع شده است، تنها عفو حقّ زن است - پیش از این - آن گونه که در آینده به خواست خدا توضیح می‌دهیم».

۱۳۹۹ - ۴۶۶۴۷ - (۲) اگر مردی همسرش را قذف کند، همسرش نمی‌تواند او را عفو کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۹

۱۴۰۰ - ۴۶۶۴۸ - (۳) سماعه بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به مردی تهمت زده است و آن مرد او را عفو کرد ولی پس از آن می‌خواهد او را تازیانه بزند، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از عفو، دیگر حقّ تازیانه زدن ندارد».

۱۴۰۱ - ۴۶۶۴۹ - (۴) امام کاظم علیه السلام در روایتی فرمود: «کسی که از تهمت زننده عفو کرده، حقّ رجوع به حدّ را ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که تهمت زده شده می‌تواند از حقّ خودش و حقّ کسی که ولیّ اوست، عفو کند.

و در روایت دوازده از همین باب، این گفته که: «مردی دیگری را به زنا متهم می‌کند. آن شخص او را عفو و حلال می‌کند ولی بعد نظرش تغییر می‌کند و می‌خواهد او را نزد قاضی ببرد و تازیانه بزند.

حضرت فرمود: پس از عفو، دیگر حدّی ندارد ... ملاحظه کنید».

و در روایت بیست و هشتم از باب یکم از ابواب حدّ قاذف، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر آزادی، بنده‌ای را قذف کند و مادر آن بنده مسلمان و در دارالهجره باشد و حقّ خودش را طلب کند، آن آزاد تازیانه می‌خورد ولی اگر طلب نکند، چیزی بر آزاد نیست».

می‌آید:

در باب بعدی مناسب این باب، ملاحظه کنید.

باب ۲۰ عدم سقوط حدّ قذف، با عفو بعضی از وارثان

اشاره

۱۴۰۲ - ۴۶۶۵۰ - (۱) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اگر مردی به مردی بگوید: ای پسر زن بد کاره؛ و منظورش زناست و آن کس که قذف شده، برادری تنی دارد و یکی از این دو، از قذف کننده گذشت کرده ولی دیگری می‌خواهد وی را نزد حاکم ببرد و او را تازیانه بزند، آیا می‌تواند چنین کند؟ حضرت فرمود: آیا مادر او همان مادر کسی نیست که عفو کرده است؟ گفتم: آری. آن‌گاه حضرت فرمود: عفو در اختیار هر دو این‌هاست. اگر مادرشان مرده است، اختیار عفو با هر دو است ولی اگر مادر زنده است، اختیار عفو با مادر است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و سوم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «مردی، مردی را قذف کرد و مرد قذف شده دو برادر دارد. اگر یکی از آن عفو کند، دیگری می‌تواند که حق خویش را طلب کند؛ چرا که آن مادر، مادر هر دو این‌هاست و عفو برای هر دو است.»
و در باب پیشین، روایاتی که مناسب این باب است.

باب ۲۱ حکم کسی که به نسب فرزندی اقرار و سپس آن را انکار کند

اشاره

۱۴۰۳-۴۶۶۵۱- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس که به فرزندی اقرار کند [/ او را بپذیرد] سپس او را نفی کند [/ او را فرزند خود نداند] حدّ می‌خورد و فرزند از اوست».
۱۴۰۴-۴۶۶۵۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر به فرزندش اعتراف کند پس از آن او را از خود نداند، حدّ بر او جاری می‌شود و پرداخت مهر بر او واجب است».
۱۴۰۵-۴۶۶۵۳- (۳) علاء بن فضیل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی فرزندش را از خود نداند، در حالی که قبلاً بدان اعتراف داشته است. حضرت فرمود: اگر فرزند از مادر آزادی است، پنجاه تازیانه یعنی حدّ برده را می‌خورد ولی اگر از کنیزی است، چیزی بر او نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هیجده از ابواب احکام اولاد، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

باب ۲۲ حکم کسی که به دیگری بگوید: با مادرت محترم شدم

اشاره

۱۴۰۶-۴۶۶۵۴- (۱) سماعه گوید: « [امام صادق علیه السلام] فرمود: مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی گفت: من با مادرت محترم شدم. آن مرد وی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد و گفت: این بر مادرم افترا بسته است.
حضرت به او فرمود: چه چیزی به تو گفته است؟ او گفت: گفته است که با مادرم محترم شده است.
امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: عدالت این است اگر بخواهی او را در برابر خورشید برایت ایستاده نگه می‌دارم، تو سایه او را تازیانه بزنی؛ چرا که خواب مثل سایه است ولی او را خواهیم زد تا دیگر بار مسلمانان را آزار ندهد» و در روایت دیگری است که: «او را [به شکلی] درد آور زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۳

۱۴۰۷-۴۶۶۵۵-(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی، مردی را در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دید و گفت: این بر من افترا بسته است. حضرت فرمود: چه چیزی به تو گفته است؟ او گفت: گفته است با مادر دیگری «۱» محتلم شده است. حضرت فرمود: عدالت این است که اگر بخواهی، سایه‌اش را تازیانه بزنی؛ چرا که خواب مثل سایه است. ولی ما او را [به شکلی] درد آور می‌زنیم تا آن که مسلمانان را آزار ندهد. آن‌گاه حضرت او را [به شکلی] درد آور زد».

۱۴۰۸-۴۶۶۵۶-(۳) روایت شده است که: «مردی به دیگری گفت: دیشب در خواب با مادرت محتلم شدم. آن شخص علیه گوینده به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت برد و خواست تا حدّ بر وی جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بخواهی، سایه‌اش را می‌توانی بزنی ولی من او را خوب ادب می‌کنم تا بعداً مجدداً مسلمانان را آزار ندهد. سپس حضرت او را به عنوان تعزیر درد آور زد».

۱۴۰۹-۴۶۶۵۷-(۴) روایت شده است که: «مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این گفته است که با مادرم محتلم شده است. حضرت فرمود: خواب به منزله سایه است؛ اگر بخواهی برایت سایه‌اش را می‌زنم. سپس امام علیه السلام فرمود: ولی من او را ادب می‌کنم تا مجدداً مسلمانان را آزار ندهد».

۱۴۱۰-۴۶۶۵۸-(۵) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام فردی را که به دیگری گفته بود: من با مادرت دیشب محتلم شدم، تعزیر کرد».

۱۴۱۱-۴۶۶۵۹-(۶) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که گویا با مادرم آمیزش می‌کنم. امام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام او را در برابر خورشید نگاه داشت و فرمود: سایه‌اش را با شمشیر بزیند. سپس فرمود: این حدّ تو بود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب هیجده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «یا در شکل کنایه بگوید من با مادرت یا خواهرت محتلم شدم یا مانند آن، در همه اینها ادب کردن است ولی به حدّ نرساند».

(۱). این تعبیر از آن روست که از دو مرد در روایت یاد می‌شود. یک مرد به مرد دیگر افترا می‌زند، افترا زننده می‌گوید با مادر آن مرد (مرد دیگر) در خواب آمیزش کرده و محتلم شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۵

باب ۲۳ حکم وجوب قتل ناصبی و دشنام دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان یا سایر پیامبران صلی الله علیه و آله ...

اشاره

۱۴۱۲-۴۶۶۶۰-(۱) حسن بن علی الوشاء گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردی در زمان امام جعفر صادق

علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام داد. او را نزد والی مدینه آوردند. مردم همه جمع شدند. امام صادق علیه السلام هم در حالی که تازه از مریضی بهبودی یافته بود و بر تنش عبایی گل رنگ بود، نزد عامل مدینه آمد. او امام را در صدر مجلس جای داد و از امام برای تکیه زدن [بر مسند خودش] اجازه گرفت و به حاضران گفت: نظر شما چیست؟ عبدالله بن حسن و حسن بن زید و دیگران به او گفتند:

نظر ما این است که زبانش بریده شود. عامل مدینه توجهی به ربيعة الرای و یاران وی کرد و گفت:

نظر شما چیست؟ او گفت: ادب می‌شود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: سبحان الله! بین رسول خدا و یارانش فرقی نیست؟
 ۱۴۱۳-۴۶۶۶۱-(۲) علی بن جعفر گوید: «برادر امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: من بالای سر پدرم ایستاده بودم که فرستاده زیاد بن عبیدالله حارثی- والی مدینه- نزد ایشان آمد و گفت: امیر مدینه می‌گوید که شما نزد وی بروید. پدرم عذری آورد. فرستاده مجدداً نزد پدرم آمد و به ایشان گفت: دستور داده‌ام که در کاخ را برای‌شان باز کنند؛ چرا که این در، نزدیک‌تر است. امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم برخاست و بر من تکیه کرد و بر والی مدینه وارد شدند؛ در حالی که والی همه فقیهان مدینه را جمع کرده بود و در جلوی‌ش نامه‌ای بود که در آن نامه شهادت داده بودند که مردی از اهالی وادی القری از پیامبر صلی الله علیه و آله به بد یاد کرده است. والی مدینه به پدرم گفت: ای ابا عبدالله، به این نامه نگاه کنید. حضرت فرمود: بینم اینان چه می‌گویند؟ والی مدینه متوجه فقیهان شد و گفت: شما چه گفتید؟ گفتند: گفتیم تأدیب می‌شود، زده می‌شود، تعزیر و زندانی می‌شود. امام کاظم علیه السلام بیان داشت: پدرم به آنان فرمود: نظر شما چیست؟ اگر از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله گفته، یاد کرده بود چه حکمی داشت؟ گفتند:

همین حکم را داشت. پدرم فرمود: سبحان الله! بین پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از یارانش تفاوتی نیست.

والی مدینه گفت: ای ابا عبدالله، اگر اینان منظور ما بودند، ما کس پی شما نمی‌فرستادیم. امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به من خبر داد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم نسبت به من رویه یکسانی دارند.

هر کس که شنید کسی مرا به بد یاد می‌کند، بر او واجب است که دشنام دهنده مرا بکشد و بر حاکم نیز واجب است که اگر کسی را که از من بدگویی می‌کند نزد او بردند، او را بکشد. زیاد بن عبید الله (والی مدینه) گفت: این مرد را بیرون ببرید و او را به حکم امام صادق علیه السلام بکشید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۷

۱۴۱۴-۴۶۶۶۲-(۳) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: مردی از هذیل، پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌داد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی به حساب این شخص می‌رسد؟ دو نفر از انصار برخاستند و گفتند: ما ای رسول خدا. آن دو به راه افتادند تا به منطقه عربی رسیدند. درباره آن مرد پرسیدند. او به سوی گوسفندان‌ش می‌رفت. این دو نفر در حالی که آن مرد از خانواده جدا شده بود و هنوز به گوسفندان‌ش نرسیده بود به او رسیدند. به او سلام ندادند. او گفت: شما دو نفر کیستید و اسم شما چیست؟ این دو به او گفتند: تو فلان کس پسر فلان کس هستی؟ گفت: آری. آن دو از اسب پیاده شدند و گردن آن مرد را زدند. محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: نظر شما چیست؟

اگر مردی امروز نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام دهد، آیا کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر بر خویش نمی‌ترسی، او را بکش».

۱۴۱۵-۴۶۶۶۳-(۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به پیامبری دشنام دهد، کشته می‌شود و هر کس که یار پیامبری را دشنام دهد، تازیانه می‌خورد».

۱۴۱۶-۴۶۶۶۴- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام دهد، باید کشته شود و توبه داده نمی‌شود.

[توبه او پذیرفته نیست].».

۱۴۱۷-۴۶۶۶۵- (۶) امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «هر کس که از پیامبر صلی الله علیه و آله بدگویی کند، کسی که به او نزدیک‌تر است او را بکشد و اگر او نکشت، نفر بعدی که نزدیک‌تر است و همین‌طور. از امام سؤال شد: آیا پیش از آن که او را نزد والی ببرند؟ حضرت فرمود: آری. این کار را مسلمانان- اگر ایمن از والیان بر خویش باشند- می‌کنند.».

۱۴۱۸-۴۶۶۶۶- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رفاعه نوشت: «کسی که عیبجویی از پیامبری کرد، به او مهلت مده.».

۱۴۱۹-۴۶۶۶۷- (۸) روایت شده که: «هر کس سرور [ما]، حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا یکی از اهل بیت پاکش علیهم السلام را به بدی یا به گونه‌ای که شایسته آنان نیست یا به طعن و کنایه یاد کند، واجب است کشته شود.».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۹

۱۴۲۰-۴۶۶۶۸- (۹) مطر بن ارقم گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: والی عبدالعزیز بن عمر، کس نزد من فرستاد. من نزد وی رفتم. در جلوی او دو مرد بود که یکی از آن دو از رفیقش بدگویی کرده و صورت وی را خراش داده بود. والی پرسید: ای ابوعبدالله، نظر شما درباره این دو مرد چیست؟ پرسیدم: این دو چه گفته‌اند؟ والی گفت: یکی از این دو گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی بر بنی امیه در حسب و شرافت ندارد و دیگری گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر همه مردم در هر زمان فضیلت و برتری دارد و آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری می‌کرده، خشم کرده و با صورت دیگری آن کرده که می‌بینی. آیا بر او چیزی هست؟ من به او گفتم: من گمان دارم که تو از کسانی که در اطراف هستند، پرسیده‌ای و آنان نیز به تو گفته‌اند. والی گفت: تو را سوگند می‌دهم که بگویی. به او گفتم: شایسته است کسی که گفته است در فضیلت و برتری کسی مانند رسول خداست، کشته شود و زنده گذاشته نشود. امام فرمود:

والی گفت: آیا مگر حسب یکی نیست؟ گفتم: حسب که نسب نیست. آیا نمی‌بینی اگر تو به مردی از این نوع مردم مهمان شوی و از تو پذیرایی کند و به او بگویی که این حسب و شرف است، درست است؟ والی پرسید: آیا نسب یکی نیست؟ گفتم: اگر نسب این دو، تا آدم علیه السلام برود، نسب یکی است. در نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرک و ستم آمیخته نشده است. پس از آن، والی دستور داد و او کشته شد.».

۱۴۲۱-۴۶۶۶۹- (۱۰) هشام بن سالم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما درباره مردی که به امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار دشنام می‌دهد، چیست؟ هشام گوید: حضرت به من فرمود: به خدا سوگند! اگر تو این مساله را به هر بی‌گناهی نکشانی، خونس حلال است. هشام گوید: پرسیدم: نظر شما درباره مردی که ما را آزار می‌دهد، چیست؟ هشام گوید: حضرت فرمود: درباره چه؟ گفتم: درباره شما ما را با یاد کرد از شما آزار می‌دهد. هشام گوید: حضرت فرمود: آیا بهره‌ای در ارتباط با امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؟ به امام گفتم: او چنین می‌گوید و اظهار می‌کند. حضرت فرمود: متعرض او مشو.».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۱

۱۴۲۲-۴۶۶۷۰- (۱۱) هشام بن سالم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما درباره مردی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دشنام می‌دهد، چیست؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر به بی‌گناه نکشد، خونس حلال است.

گفتم: چه چیزی به بی‌گناهی کشیده می‌شود؟ فرمود: مؤمن در عوض کافری کشته می‌شود.».

۱۴۲۳-۴۶۶۷۱- (۱۲) عبدالله بن سلیمان عامری گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما درباره مردی که از او شنیده‌ام که امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می‌دهد و از او بیزاری می‌جوید، چیست؟ عبدالله بن سلیمان گوید: امام به من فرمود: به خدا

سوگند! خونش حلال است و هزار نفر از آنان برابر با یک نفر از شما نیست. او را واگذار و متعرض او مشو؛ مگر این که جانت در امان باشد».

۱۴۲۴-۴۶۶۷۲-(۱۳) علی بن حدید مدائنی گوید: «شنیدم کسی از امام ابوالحسن اول یعنی امام کاظم علیه السلام پرسید و گفت: من از محمد بن بشیر شنیدم که می گوید: تو موسی بن جعفر و این که امام ما و حجت بین ما و خدای مان باشد، نیستی. علی بن حدید گوید: امام موسی بن جعفر علیه السلام سه مرتبه فرمود: خدا او را لعنت کند! خداوند گرمای آتش را به او بپشاند! خداوند او را به بدترین شکل بکشد! به امام گفتم: فدایت شوم! هم اکنون که این سخن را از او شنیده‌ام، آیا خونش بر من حلال است، خونش بر من مباح است، آن گونه که خون دشنام دهنده رسول خدا و امام مباح است؟ حضرت فرمود: آری. به خدا سوگند! خونش حلال است و خداوند خون وی را برای تو و هر کس که این جمله را از او شنیده است، مباح کرده است. گفتم: آیا این شخص دشنام دهنده شما نیست؟ حضرت فرمود: این شخص دشنام دهنده خدا و دشنام دهنده رسول خدا و دشنام دهنده پدرانم و دشنام دهنده من است و کدام دشنام است که کوتاه تر از این و این گفته، بالاتر از آن نباشد! گفتم: نظر شما چیست؟ اگر او نزد من آید و من بیم از این که با این کار به شخص بی گناهی آسیب برسانم نداشته باشم و نکشم، چه گناهی بر من است؟ حضرت فرمود: گناه وی چند برابر- بدون آن که از گناه او کاسته شود- بر تو خواهد بود. آیا نمی دانی که برترین شهیدان در روز قیامت کسی است که خدا و رسول او را در غیابش یاری و از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله دفاع کند؟»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۳

۱۴۲۵-۴۶۶۷۳-(۱۴) داود بن فرقد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شما درباره کشتن ناصبی چه می گوید؟ حضرت فرمود: او خونش حلال است. ولی من بر خود تو می ترسم. اگر بتوانی که دیواری را بر او برگردانی [خراب کنی] یا او را در آبی غرق کنی تا نتواند علیه تو به آن کار شهادت دهد، بکن. پرسیدم: نظر شما درباره اموالش چیست؟ حضرت فرمود: هر چقدر که بتوانی، از بین ببر».

۱۴۲۶-۴۶۶۷۴-(۱۵) از امام جعفر صادق علیه السلام درباره مردی که بدگویی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می کرد، سؤال شد. حضرت فرمود: «این شخص سزاوار است که یک روز را هم زنده نماند و هر کس که به امام دشنام دهد، کشته می شود- آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام دهد».

۱۴۲۷-۴۶۶۷۵-(۱۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس در مجلسی بنشیند که به امامی از امامان در آن مجلس دشنام داده می شود و آن کس بتواند حق امام را بگیرد و نگیرد، خداوند لباس خواری را در دنیا بر او می پوشاند و در آخرت وی را عذاب خواهد کرد و نعمت شایسته‌ای که از جهت معرفت ما به او داده است، از او می گیرد».

۱۴۲۸-۴۶۶۷۶-(۱۷) مرازم گوید: «آن زمان که حضرت صادق علیه السلام از نزد ابوجعفر منصور از حیره بیرون آمد، با ایشان همراه بودیم. همان ساعت که اجازه خروج به حضرت داده شد، حضرت خارج شد و در اول شب به منطقه صالحین رسید. در همان اول شب، یکی از ماموران مالیات که در صالحین بود، راه را بر حضرت بست و به حضرت گفت: شما را رها نمی کنم که بروید. حضرت به او اصرار کرد و از او خواست ولی او امتناع ورزید و من و مصادف با حضرت بودیم. مصادف به حضرت گفت: فدایت شوم! این سگی است که شما را آزار می دهد و می ترسم شما را برگرداند و من نمی دانم که کار ابوجعفر و من و مرازم چه می شود! آیا به ما اجازه می دهید که گردن وی را بزیم و پس از آن او را در نهر بیندازیم؟

حضرت فرمود: دست نگه دار ای مصادف و همچنان حضرت از او در خواست می کرد تا آن که بیشتر شب سپری شد. پس از آن مامور به حضرت اجازه داد و حضرت راه افتاد. آن گاه حضرت فرمود: ای مرازم، این بهتر است یا آنچه شما دو نفر می گفتید؟ گفتم: فدایت شوم! این بهتر است. حضرت فرمود:

مرد از خواری کوچک بیرون می‌آید ولی این، او را در خواری بزرگ وارد می‌سازد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۵

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از ابواب حدّ محارب، روایتی که مناسب این باب است.

و در روایت یازده از باب هشتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «کشتن احدی از ناصبی‌ها و کفار در دارتقیه جایز نیست؛ مگر قاتلی یا کسی که در راه فساد تلاش می‌کند و آن، زمانی است که تو بر خویش و یارانت نترسی».

و در روایات باب دهم، چیزی که مناسب این مفاد است.

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که امامی را انکار کند، از خدا بیزار است و خداوند از او و دینش بیزار است. او کافر مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از خداست و دین او دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزار است، کافر و خونش در آن حال مباح است؛ مگر این که به سوی خداوند عز و جل از آنچه گفته است، توبه کند».

باب ۲۴ عدم حدّ بر کسی که بدون قصد، قذف را مرتکب شود

۱۴۲۹ - ۴۶۶۷۷ - (۱) علی بن عطیه گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از حضرت درباره کسی که چیزی از او بر اساس خشم سرزند، پرسید که: آیا خداوند او را بدان مؤاخذه می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که راه را بر بنده‌اش بندد و تنگ گیرد» و در نسخه‌ای روایت از امام کاظم علیه السلام آمده است و نیز در روایت آمده: «خداوند بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش در فشار و تنگی قرار گیرد».

۱۴۳۰ - ۴۶۶۷۸ - (۲) عقبه بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به همسرش گفته است: ای زناکار، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد و پس از تازیانه خوردن، این دو از هم جدا می‌شوند و دیگر آن زن همسرش نخواهد بود. حضرت فرمود: ولی اگر سخنی گفته است که از بی‌توجهی سرزده است و می‌خواسته که زن را خشمگین سازد؟ در این صورت، این دو از هم جدا نمی‌شوند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۷

باب ۲۵ حکم کسی که بگوید: یکی از این دو مرد زناکار است

۱۴۳۱ - ۴۶۶۷۹ - (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مردی که در حقّ دو نفر گفته است: یکی از این دو نفر زناکار است، فرمود: «اگر این دو با هم هستند، به آن کس گفته می‌شود که منظورت کدامین یک از این دو است؟ اگر گفت، که هیچ؛ وگرنه حدّ می‌خورد».

باب ۲۶ حکم شوهری که به زنش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی، زنا می‌دادی ...

۱۴۳۲ - ۴۶۶۸۰ - (۱) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردی به همسرش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی زنا می‌دادی، حدّی بر او نیست و اگر به کنیز امّ ولدش بگوید: تو در حالی که کنیز بودی زنا می‌دادی، حدّی بر او نیست».

باب ۲۷ حکم کسی که مردی را که در قلمرو کفر و ایمان نمی‌شناسد، قذف کند

۱۴۳۳ - ۴۶۶۸۱ - (۱) روایت شده است: «اگر مردی کسی را در دارالکفر قذف کند - در حالی که او را نمی‌شناسد - چیزی بر او نیست؛ چرا که روا نیست در دارالکفر به کسی جز آن که ایمانش شناخته شده است، خوش بین باشد. ولی اگر مردی را در دارالایمان قذف کند - در حالی که او را نمی‌شناسد - بر او حدّ است؛ چرا که شایسته نیست در دارالایمان جز گمان خوبی به کسی ببرد».

باب ۲۸ حکم دو نفر که یکدیگر را دشنام دهند ...

۱۴۳۴ - ۴۶۶۸۲ - (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دو نفر یکدیگر را دشنام نمی‌دهند، جز آن که پست‌ترین آنها پیروز می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۹

فصل ششم: باب های حدّ مُسکر

باب ۱ حکم شرابخوار و خورنده هر نوشیدنی مست کننده

اشاره

۱۴۳۵ - ۴۶۶۸۳ - (۱) ابوبصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌زدند؟ ابوبصیر گوید: حضرت فرمود: پیامبر خدا پیوسته با کفش‌ها می‌زد و هر زمان که شرابخواری را می‌آوردند، بیشتر می‌زد. پس از آن هم مردم پیوسته می‌افزودند تا به هشتاد ضربه می‌رسید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام این حقیقت را به عمر یاد داد و عمر بدان راضی شد».

۱۴۳۶ - ۴۶۶۸۴ - (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: نظرتان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد شراب چگونه می‌زدند؟ حضرت فرمود: پیوسته با کفش‌ها می‌زد و هر زمان که شرابخواری را می‌آوردند، بیشتر می‌زد. پس از آن نیز مردم بیشتر می‌زدند تا آن که بر تعداد هشتاد متوقف می‌شد. این را امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر یاد داد».

۱۴۳۷ - ۴۶۶۸۵ - (۳) در ارشاد شیخ مفید رحمه الله آمده است: «یکی از این موارد همان است که سنّی و شیعه در جریان قدامه بن مظعون که شرب خمر کرده بود، آورده‌اند. عمر خواست تا او را حدّ بزند. قدامه به وی گفت:

حدّ بر من واجب نیست؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: بر کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست - اگر تقوا پیشه سازند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند» (۱). عمر حدّ را از او برداشت. این خبر به

امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. وی حرکت کرد و نزد عمر رفت و به عمر فرمود: چرا حدّ را بر قدامه به خاطر شرب خمر اجرا نکرده‌ای؟ عمر گفت: او این آیه را بر من خواند و

(۱). مائده ۵/۹۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۱

عمر آیه را تلاوت کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قدامه اهل این آیه نیست و نه کسی که راه قدامه را در ارتکاب آنچه خداوند حرام کرده، برود؛ به درستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، حرامی را حلال نمی‌شمرند. قدامه را بازگردان و او را از آنچه گفته، توبه بده. اگر توبه کرد، حدّ را بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد، او را بکش؛ او از مذهب بیرون رفته است. عمر متنبه این حقیقت شد و قدامه از این خبر آگاه شد و اظهار توبه و بیزاری از گناه کرد و عمر کشته شدن را از وی بازداشت ولی نمی‌دانست که چگونه او را حدّ بزند. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مرا درباره حدّ قدامه راهنمایی فرما. حضرت فرمود: حدّ او هشتاد است؛ چرا که شرابخوار زمانی که شراب بخورد، مست می‌شود و چون مست شود، هذیان می‌گوید و چون هذیان گوید، افترا می‌بندد. لذا عمر او را هشتاد تازیانه زد و در این ارتباط، فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفت.

۱۴۳۸-۴۶۶۸۶- (۴) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: درباره شراب- چه کم بنوشد و چه زیاد- حدّ ثابت است. عبدالله بن سنان گوید: پس از آن امام فرمود: قدامه بن مظعون را که شراب نوشیده بود و بینه بر او شهادت داده بود، نزد عمر آوردند. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. حضرت به او دستور داد که وی را هشتاد تازیانه بزند. قدامه گفت: ای امیرالمؤمنین، حدّی بر من نیست؛ من اهل این آیه‌ام: بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست. «۱» حضرت صادق علیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: تو از اهل این آیه نیستی. غذای اهل این آیه حلال است.

آنان جز آنچه خداوند برای‌شان حلال کرده، نمی‌خورند و نمی‌نوشند. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

شرابخوار اگر بنوشد، نمی‌فهمد که چه می‌خورد و چه می‌نوشد. او را هشتاد تازیانه بزنید.»

این روایت در علل الشرائع. امام صادق علیه السلام فرمود: «قدامه بن مظعون را نزد عمر بن الخطاب آوردند؛ در حالی که شرب خمر کرده بود...» و علل الشرائع مشابه روایت پیشین را ذکر کرده است.

همین روایت در تفسیر عیاشی. از امام صادق علیه السلام مشابه این حدیث را تا این فرموده که: «مگر آنچه خداوند برای‌شان حلال کرده، آورده است». سپس گوید: از ابن سنان از امام صادق علیه السلام مانند این حدیث نقل شده است و در آن افزوده شده که: «و نمی‌خورند و نمی‌آشامند، مگر آنچه خداوند برای اینان حلال کرده است». سپس حضرت فرمود: «شرابخوار زمانی که شرب خمر کند...» و آن‌گاه تفسیر عیاشی مشابه روایت قبل را ذکر کرده است.

همین روایت در نوادر احمد بن محمد. از ابن سنان از امام صادق علیه السلام در روایتی مانند آن، تا این فرموده که: «مگر آنچه خداوند حلال کرده است».

۱۴۳۹-۴۶۶۸۷- (۵) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که یک جرعه شراب خورده است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. کم و زیاد شراب، حرام است.»

(۱). مائده ۵/۹۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۳

۱۴۴۰-۴۶۶۸۸- (۶) محمد بن حنفیه از پدرشان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شراب هشتاد تا زد».

۱۴۴۱-۴۶۶۸۹- (۷) ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک روایت طولانی که پیامبر خدا به یهود خیبر نوشتند، روایت کرده است که: «و اما هشتاد؛ پس شرابخوار پس از حرام شدن خمر، هشتاد تازیانه می خورد».

۱۴۴۲-۴۶۶۹۰- (۸) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: که مرد اگر شرب خمر کند، مست می شود و آن زمان که مست شود، هذیان گوید و چون هذیان گوید، افترا بندد؛ بنابراین حدّ افترا زنده را بر او بزنید».

۱۴۴۳-۴۶۶۹۱- (۹) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم و از آنان نیز شنیدم که می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی که مردی شرب خمر می کند پس مست می شود، هذیان می گوید و در آن زمان که هذیان می گوید، افترا می بندد و چون چنین کند، هشتاد تازیانه یعنی حدّ افترا زنده را بر او بزنید».

۱۴۴۴-۴۶۶۹۲- (۱۰) برید بن معاویه گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: در کتاب علی علیه السلام است که شرابخوار هشتاد تا زده می شود و کسی که نبیذ [شراب کشمش] می خورد، هشتاد تا زده می شود».

۱۴۴۵-۴۶۶۹۳- (۱۱) ابوبصیر از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شراب انگور و شراب کشمش، آزاد، برده، یهودی و مسیحی را هشتاد تازیانه می زد. پرسیدم: چرا یهودی و نصرانی را؟ حضرت فرمود: آنان حق ندارند که شرب خمر را آشکار کنند، باید شرب خمرشان در خانه‌هایشان باشد».

۱۴۴۶-۴۶۶۹۴- (۱۲) همین روایت در علل الشرائع. زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام مانند همین روایت پیشین را روایت کرده است؛ تنها علل الشرائع این گفته را انداخته است که: «پرسیدم یهودی و مسیحی چرا؟ و افزوده است، شنیدم که امام می فرمود: هر کس شرب خمر کند، او را تازیانه بزنید. اگر مجدداً شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر مجدداً شراب خورد، او را در مرحله سوم بکشید».

۱۴۴۷-۴۶۶۹۵- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر از شراب کشمش و شراب انگور مست شود، هشتاد تازیانه می خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۵

۱۴۴۸-۴۶۶۹۶- (۱۴) از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدرانشان علیهم السلام روایت شده که فرمود: حدّ در شراب، هم در کم و هم در زیاد آن است و در مورد مست شدن از نوشیدنی‌های مست کننده به طور یکسان هشتاد تازیانه است و اگر شرابخوار حدّ بخورد و مجدداً سه بار شراب بخورد و در هر بار حدّ بخورد، کشته می شود و کسی که مست کننده خورده است، اگر خورد و از آن مست نشد [به شکلی] دردآور زده می شود».

۱۴۴۹-۴۶۶۹۷- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که شرابخواری را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، او را می زد و اگر برای بار دوم او را می آوردند، باز او را می زد. ولی اگر بار سوم او را می آوردند، او را می کشت. پرسیدم:

نبیذ [شراب کشمش] چه؟ حضرت فرمود: اگر کسی که شراب کشمش خورده گرفته شود- در حالی که مست شده است- هشتاد تازیانه می خورد. پرسیدم: نظر شما چیست اگر بار دوم او را بگیرند؟

حضرت فرمود: او را می زنم. پرسیدم: اگر برای بار سوم او را بگیرند؟ حضرت فرمود: کشته می شود؛ آن گونه که شرابخوار کشته می شود. پرسیدم: اگر کسی را که شراب کشمش خورد و مست نشد بگیرند، آیا تازیانه می خورد؟ حضرت فرمود: نه».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «فرقی را که این روایت بین نبیذ [شراب کشمش] و خمر [شراب انگور] در خود دارد و این که در شراب کشمش تازیانه نمی خورد مگر زمانی که مست شود، این فرق بر نوعی از تقیه حمل می شود؛ چرا که این

رای و نظر برخی از فقیهان اهل سنت است. چون ما در گذشته توضیح دادیم که بین خمر و نیبذ در کم و زیادش و در این که موجب حدّ است، فرقی نیست».

۱۴۵۰-۴۶۶۹۸- (۱۶) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: نظر شما چیست اگر کسی که نیبذ [شراب کشمش] نوشید ولی مست نشده است و دستگیر شود، آیا هشتاد تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ و هر مسکری حرام است». شیخ طوسی رحمه الله گفته است: «وجه این روایت، همان تقیه است».

۱۴۵۱-۴۶۶۹۹- (۱۷) محمد بن مسلم گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره شرابخوار پرسیدم. فرمود: اما مردی که از او لغزشی سر زده است، من او را تعزیر می‌کنم و اما دیگری که همیشه شراب می‌خورد، من او را به شدت کیفر می‌دهم؛ چرا که او همه محرمات را حلال می‌شمرد و اگر مردم را با این کار آزاد بگذارند، همه فاسد می‌شوند». شیخ طوسی رحمه الله گوید: «این روایت شاذ و نادر است و نمی‌توان بر طبق آن رفتار کرد؛ چون با همه روایات منافات دارد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۷

۱۴۵۲-۴۶۷۰۰- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در هر مست کننده‌ای از نوشیدنی‌ها همان حدّی که در شراب است، ثابت است».

۱۴۵۳-۴۶۷۰۱- (۱۹) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در کتاب علی علیه السلام است که شرابخوار و خورنده مست کننده، زده می‌شود. پرسیدم: چقدر؟ حضرت فرمود: حدّ این دو، یکی است».

۱۴۵۴-۴۶۷۰۲- (۲۰) همان حدّی که بر شرابخوار است، بر کسی که هر مست کننده‌ای را بخورد، ثابت است.

۱۴۵۵-۴۶۷۰۳- (۲۱) ابوبصیر گوید: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد و برده، یهودی و مسیحی را در مورد شراب انگور و شراب کشمش هشتاد تا می‌زد. پرسیدم: چرا یهودی و مسیحی؟ حضرت فرمود: این در زمانی بود که شرب خمر را در شهری از شهرها آشکار سازند؛ چرا که اینان حق ندارند که شرب خمر را علنی کنند».

۱۴۵۶-۴۶۷۰۴- (۲۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آزاد و برده در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده، هشتاد تازیانه می‌خورند و این گونه یهودی و مسیحی و مجوسی حدّ بر آنان زده می‌شود؛ اگر این را در شهری از شهرهای مسلمانان آشکارا انجام دهند. تنها آنان می‌توانند در خانه‌هایشان شراب بخورند ولی اگر آشکار کنند، برای آن حدّ می‌خورند».

۱۴۵۷-۴۶۷۰۵- (۲۳) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام آزاد و برده، یهودی و مسیحی را در مورد شراب خواری هشتاد تازیانه می‌زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۹

۱۴۵۸-۴۶۷۰۶- (۲۴) ابوبصیر گوید: «[امام] فرمود: حدّ یهودی و مسیحی و برده در مورد شراب و افترا یکسان است؛ تنها مصالحه‌ای که با اهل ذمه شده، این است که آنان اینها را در خانه‌هایشان بنوشند».

ابوبصیر گوید: و درباره مست و زناکار از او پرسیدم. حضرت فرمود: این دو با تازیانه برهنه و در میان دو کتف زده می‌شوند و اما حدّ قذف این است که روی لباسش به شکل میانه زده می‌شود».

۱۴۵۹-۴۶۷۰۷- (۲۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرد که یهودی و مسیحی در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده هشتاد تازیانه می‌خورند- اگر شراب خواری را در شهری از شهرهای مسلمانان آشکارا انجام دهند؛ و همین طور است مجوسی. ولی حضرت اگر در منزل و معبدهایشان شرب خمر کنند، متعرض آنان نمی‌شد؛ مگر این که به میان مسلمانان بیایند».

۱۴۶۰-۴۶۷۰۸- (۲۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام یهودی و مسیحی را در مورد شراب

انگور و شراب کشمش مست کننده، هشتاد تازیانه می‌زدند- البته اگر شرب خمر را در شهری از شهرها آشکارا انجام می‌دادند. ولی اگر شراب را در کنیسه‌ها و بیعه‌های خود [/ معابدشان] می‌خوردند، متعرض آنان نمی‌شد تا آن زمان که به میان مسلمانان بیایند».

۱۴۶۱ - ۴۶۷۰۹ - (۲۷) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مملوکی که آزادی را قذف کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه زده می‌شود. این از حقوق مسلمانان است ولی آنچه از حقوق خداوند عز و جل است، نیمی از حد بر او زده می‌شود. پرسیدم: آنچه از حقوق خداوند عز و جل است، چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا یا شرب خمر کند. این از حقوقی است که در آن نیمی از حد زده می‌شود».

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «این روایت بر خلاف مشهور است و این روایت نمی‌تواند با روایات متواتری که در ارتباط با خوردن شرابخوار و استحقاق هشتاد تازیانه هست، معارضه کند؛ همان روایاتی که دربارهٔ برده‌ها و آزاده‌ها به طور عموم باشد. به علاوه ما روایاتی داریم که لفظ آن روایات به ویژه برده‌ها را در بر می‌گیرد و می‌گوید که آنان نیز به طور کامل حد می‌خورند؛ بنابراین شایسته نیست که مجموع این روایات را با این روایت کنار زنیم و به ذهن نزدیک است که راوی، این روایت را در خصوص زنا شنیده باشد؛ چرا که زنا از حقوق الهی است و چون حد شرابخوار هم از حقوق الهی است، روایت را در مورد شرابخوار نیز جاری ساخته است. ولی تطبیق و حمل، شایسته نیست؛ چرا که محال نیست که زناکار- از بردگان- نیمی از حد ولی شرابخوار به طور کامل حد بخورد؛ گرچه حکم هر دو از حقوق خداوند عز و جل است. دیگر این که محتمل است وجه جاری در این روایت همان توجیهی باشد که ما در روایت اول قبل- آوردیم (منظور روایتی است که ما بعدا ذکر می‌کنیم) و آن وجه تقیه است؛ چرا که این روایت مطابق با فتاوی برخی از اهل سنت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۱

۱۴۶۲ - ۴۶۷۱۰ - (۲۸) حماد بن عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: تعزیر چه اندازه است؟ حضرت فرمود: کمتر از حد. حماد گوید: پرسیدم: کم‌تر از هشتاد؟ حضرت فرمود: نه، ولی کم‌تر از چهل؛ چرا که چهل، حد برده است. حماد گوید: پرسیدم: تعزیر چقدر است؟ حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که والی، گناه و توان بدنی مرد را تشخیص دهد» و این روایت مجدداً از کافی و علل الشرائع، در باب نوزدهم از ابواب حد محارب خواهد آمد.

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «اولین اشکالی که در این روایت است این که، در ظاهر این روایت نیامده که حد برده که چهل است تنها در شرابخواری وی است و اگر در ظاهر روایت چنین چیزی نباشد، می‌تواند این حد برده در غیر از شرابخواری باشد. به علاوه، اگر روایت صراحت داشت که این حد برده است، در شرابخواری باز ما می‌توانستیم آن را بر نوعی از تقیه حمل کنیم؛ چرا که این نظر، موافق مذهب برخی از اهل سنت است».

۱۴۶۳ - ۴۶۷۱۱ - (۲۹) اگر برده شرب خمر کند، هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۴۶۴ - ۴۶۷۱۲ - (۳۰) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: عبیدالله بن عمر شرب خمر کرده بود و برای اجرای حد آورده شد. عمر دستور داده بود که او را بزنند. هیچ کس برای اجرای حد بر وی پا پیش نگذاشت، تا آن که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ریسمانی «۱» دولا برخاست و او را با آن چهل تا زد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزدهم از باب بیست و هشت از ابواب نوشیدنی‌ها، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر کس شرب خمر کند، او را

تازیانه بزیند و هر کس که مجدداً شرب خمر کرد، او را تازیانه بزیند و هر کس که بار چهارم شرب خمر کرد، او را بکشید». و در روایت هشتم از باب یکم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «چگونه در شرب خمر هشتاد و در زنا صد تازیانه است؟ حضرت فرمود: ای اسحاق، حدّ یکی است ولی در زنا بیشتر شده است؛ چرا که نطفه را از بین می‌برد و آن را در غیر جایگاهش که خداوند عز و جل بدان دستور داده است، می‌گذارد».

و در روایات باب هفده و باب پانزده از ابواب حدّ قذف، روایتی که دلالت بر کیفیت حدّ شرابخوار دارد.

(۱). رشته های چرم بافته شده که با آن زین‌ها و کجاوه‌ها را می‌بستند- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۳

و در روایت نه از باب بیست و هفت از ابواب حدّ زنا، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پیوسته پدرم می‌فرمود: حدّ برده، نیمی از حدّ آزاد است».

و در روایت باب یک از ابواب حدّ قذف مناسب این باب است.

می‌آید:

در باب بعدی چیزی که بر این باب دلالت دارد و در روایت یکم از باب سوم، این گفته که:

«نجاشی شاعر را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت او را هشتاد تازیانه زد. آن‌گاه او را یک شب زندانی کرد و فردا او را آورد و بیست تازیانه زد. او به امیرالمؤمنین علیه

السلام گفت: شما هشتاد تازیانه برای شرب خمر به من زدید ولی این بیست تا چیست؟

حضرت فرمود: برای جرات تو بر شرب خمر در ماه [مبارک] رمضان است.»

و در دیگر روایات این باب، روایتی که مناسب این باب است.

و در روایات باب پنجم، روایتی که دلالت بر این باب دارد.

باب ۲ حکم تازیانه زدن به شرابخوار

۱۴۶۵-۴۶۷۱۳- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ولید بن عقبه آن زمان که علیه او به شراب‌خواری

شهادت داده شد، عثمان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: شما میان ولید و آنان که می‌گویند وی شرب خمر کرده، قضاوت

کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد با تازیانه‌ای که دو شاخه [/ دو سویه] داشت، چهل تازیانه خورد».

باب ۳ حکم کسی که در ماه مبارک رمضان شراب بخورد

۱۴۶۶-۴۶۷۱۴- (۱) ابو مریم گوید: «نجاشی شاعر را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه

السلام آوردند. حضرت او را هشتاد تازیانه زد. پس از آن یک شب او را زندانی کرد و فردا او را خواست و بیست تازیانه زد. او به

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین، هشتاد تازیانه به من برای شرب خمر زدید ولی این بیست تازیانه چیست؟ حضرت

فرمود: این برای جرات تو بر شرب خمر در ماه [مبارک] رمضان است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۵

۱۴۶۷-۴۶۷۱۵-(۲) نجاشی در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود. او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت وی را هشتاد تازیانه زد. پس از آن زندانش کرد و فردا بیرونش آورد و سی و نه تازیانه به او زد. پرسید: «ای امیرالمؤمنین، این اضافه چیست؟ حضرت فرمود: چون بر خدا جرات و در ماه [مبارک] رمضان افطار کرده‌ای».

۱۴۶۸-۴۶۷۱۶-(۳) و اگر [کسی] در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کند، صد تازیانه می‌خورد؛ هشتاد تازیانه به عنوان حدّ خمر و بیست تازیانه برای حرمت ماه [مبارک] رمضان.

۱۴۶۹-۴۶۷۱۷-(۴) نجاشی در روز اول ماه [مبارک] رمضان بیرون آمد و با ابوسمّال اسدی که در کنار خانه‌اش نشسته بود، روبه رو شد. ابوسمّال به نجاشی گفت: «کجا می‌روی؟ او گفت: کناسه می‌روم. ابوسمّال گفت: آیا به کله‌ها و دمبه‌هایی که از ابتدای شب در تنور گذاشته شده و پخته و ترد شده، تمایل داری؟

نجاشی گفت: وای بر تو، در روز اول ماه [مبارک] رمضان! ابوسمّال گفت: این حرف‌ها را که نمی‌دانیم، رها ساز. نجاشی پرسید: پس از آن چی؟ او گفت: پس از آن، تو را از شرابی مثل گیاه اسپرک که انسان را حال می‌آورد و در رگ‌ها حرکت می‌کند و بر قدرت آمیزش می‌افزاید و غذا را هضم می‌کند و سخن گفتن را بر کسی که سخت سخن می‌گوید آسان می‌سازد، می‌نوشانم. خلاصه نجاشی به خانه او رفت و ... با هم صبحانه خوردند. پس از آن برایش شراب کشمش آورد و هر دو خوردند. آخر روز که شد، صدای‌شان بلند شد. در همسایگی این دو، کسی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که دعوی تشیع داشت. او نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و حضرت را از جریان این دو باخبر ساخت. حضرت گروهی را نزد این دو نفر فرستاد. آنان خانه را محاصره کردند اما ابوسمّال به خانه‌های بنی اسد گریخت و از دست آنان در رفت ولی نجاشی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

صبح که شد، امیرالمؤمنین علیه السلام نجاشی را با زیر جامه [زیر شلوار] در حالت ایستاده قرار داد و هشتاد تازیانه به وی زد؛ پس از آن بیست تازیانه اضافی زد. او گفت: ای امیرالمؤمنین، اما حدّی که زدید می‌شناسم ولی این اضافه‌ای که شناخته شده نیست، چیست؟ حضرت فرمود: این اضافه برای جراتی است که بر خداوند داشته‌ای و روزه‌خواری در ماه [مبارک] رمضان کرده‌ای. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام او را با زیر جامه‌اش در برابر مردم بپاداشت. بچه‌ها صدا می‌زدند: نجاشی خودش را کثیف کرده است! و او می‌گفت: نه، به خدا سوگند! آن جامه‌ها یمانی است. هند بن عاصم سلولی عبورش به نجاشی افتاد. عبایی از جنس خز راه راه بر او انداخت. مردم هم شروع کردند عباهایی بر او انداختند تا آن که عباهای بسیاری جمع شد. پس از آن نجاشی این شعر را گفت:

اگر خداوند به بنده‌ای از بندگان شایسته و پاکش درود می‌فرستد، پس بر هند بن عاصم درود بفرستد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۷

۱۴۷۰-۴۶۷۱۸-(۵) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که: «مردی را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود و نیز مردی را که در ماه [مبارک] رمضان در روز بدون مریضی افطار کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را سی و نه تازیانه زد؛ چون در ماه [مبارک] رمضان افطار کرده بود.» در کتاب جعفریات روایت چنین آمده است ولی در کتاب مستدرک این گفته که:

«مردی را که در ماه [مبارک] رمضان شراب خورده بود و نزد امیرالمؤمنین آوردند، انداخته است» و ظاهراً صحیح همین است که در مستدرک آمده؛ چون با این تعبیر که حضرت او را سی و نه تازیانه زد، سازگار است. وگرنه لازم است که عبارت این گونه باشد: حضرت آن دو را سی و نه تازیانه زد؛ نه این که «او را زد».

باب ۴ حکم شرابخواری که جاهل به حکم شرابخواری، یا دیوانه بوده است**اشاره**

۱۴۷۱-۴۶۷۱۹- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کسی که شراب بخورد و نمی‌داندسته که شراب حرام است و این جهل وی ثابت شود، حدّ نمی‌خورد». این روایت در باب هشت از ابواب احکام عمومی حدود، نیز گذشت.

۱۴۷۲-۴۶۷۲۰- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که: «شرابخواری را نزد حضرت آوردند. حضرت از او خواست تا قرآن بخواند. او خواند. حضرت عبای او را گرفت و آن را در میان عباهای مردم انداخت و به او فرمود: عبایت را شناسایی کن و بیرون آور. او نتوانست. پس از آن، حضرت او را حدّ زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۹

ارجاعات**گذشت:**

در روایت ششم از باب هشتم از ابواب عمومی حدود، فرموده معصوم علیه السلام که: «هر کس آیه حرمت شراب بر وی خوانده شده است، شهادت دهد ولی اگر آیه حرمت بر وی خوانده نشده است، چیزی بر او نیست».

در دیگر روایات این باب نیز بنگر؛ چرا که در آن، روایاتی مناسب این باب وجود دارد.

و در روایات باب سی و یک از ابواب حدّ زنا، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۵ حکم خورنده شراب انگور و کشمش که دوبار بر او حدّ جاری شده است**اشاره**

۱۴۷۳-۴۶۷۲۱- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شراب بخورد، او را تازیانه بزیند».

اگر دوباره خورد، او را تازیانه بزیند و اگر برای بار سوم خورد، او را بکشید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۱

۱۴۷۴-۴۶۷۲۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «هر کس که یک بار خمر بنوشد، او را تازیانه بزیند».

اگر مجددا خورد، او را تازیانه بزیند. اگر بازم خورد، او را بکشید».

۱۴۷۵-۴۶۷۲۳- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر [کسی] شراب خورد، تازیانه‌اش بزیند و اگر مجددا خورد، باز او را تازیانه بزیند ولی اگر باز هم خورد، او را بکشید».

۱۴۷۶-۴۶۷۲۴- (۴) اگر مردی یک بار شراب بخورد، هشتاد تازیانه می‌خورد. اگر مجددا خورد تازیانه می‌خورد، ولی اگر مجددا خورد، کشته می‌شود».

۱۴۷۷-۴۶۷۲۵- (۵) فضیل بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: امیرالمؤمنین علیه السلام با شرابخوار چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: او را حدّ می‌زد. پرسیدم: اگر مجددا شراب می‌خورد؟ فرمود: او را حدّ می‌زد. پرسیدم:

اگر باز شراب می خورد؟ حضرت فرمود که: او را می کشت. پرسیدم: حضرت با کسی که یک جرعه مست کننده می خورد، چه می کرد؟ فرمود: مشابه همین کار را. پرسیدم: بنابراین کسی که یک بار مست کننده بنوشد، مانند کسی است که یک بار خمر نوشیده است؟ حضرت فرمود: یکسان است».

(این روایت در باب سی و هشتم از ابواب نوشیدنی‌ها، گذشت).

۱۴۷۸-۴۶۷۲۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بودند که اگر شرابخواری را نزد ایشان می آوردند، او را (تازیانه) می زد. پس از آن، اگر بار دوم می آوردند، او را (تازیانه) می زد. ولی پس از آن اگر در بار سوم می آوردند، او را گردن می زد».

۱۴۷۹-۴۶۷۲۷- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بودند که اگر شرابخواری را نزد ایشان می آوردند، او را (تازیانه) می زد و اگر برای بار دوم می آوردند، باز او را (تازیانه) می زد ولی اگر در بار سوم می آوردند، او را گردن می زد. پرسیدم: اگر کسی را که شراب کشمش مست کننده خورده و از آن مست شده است، دستگیر کنند؟ حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می خورد و اگر برای بار سوم او را دستگیر کنند، کشته می شود؛ آن گونه که شرابخوار کشته می شود».

(این روایت نیز در باب دوم از ابواب خوراکی‌ها، گذشت).

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۳

۱۴۸۰-۴۶۷۲۸- (۸) سلیمان بن خالد گوید: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شراب کشمش مست کننده هشتاد تازیانه می زد؛ همان گونه که در مورد شراب انگور می زد و در بار سوم می کشت؛ همان گونه که شرابخوار را می کشت».

۱۴۸۱-۴۶۷۲۹- (۹) جمیل بن درّاج گوید: «امام صادق علیه السلام درباره شرابخوار فرمود: اگر بخورد، [تازیانه] زده می شود و اگر دوباره خورد، [تازیانه] زده می شود، اگر مجددا خورد، در مرحله سوم کشته می شود».

جمیل گوید: بعضی از یاران ما روایت کرده‌اند که: در بار چهارم کشته می شود». ابن ابی عمیر گوید:

«منظور این است که در بار سوم کشته می شود و کسی که در بار چهارم آورده شده است، در بار چهارم کشته می شود».

۱۴۸۲-۴۶۷۳۰- (۱۰) و روایت شده است که: «در بار چهارم کشته می شود».

۱۴۸۳-۴۶۷۳۱- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در نوشیدن اندکی از شراب کشمش، تازیانه می زد؛ آن گونه که در نوشیدن کمی از خمر تازیانه می زد و در بار سوم شراب کشمش، می کشت؛ همان گونه که در بار سوم شراب انگور می کشت».

۱۴۸۴-۴۶۷۳۲- (۱۲) مرتکبان کبائر اگر دوبار حد بر آنان جاری شود، در بار سوم کشته می شوند ولی شرابخوار در بار چهارم کشته می شود.

۱۴۸۵-۴۶۷۳۳- (۱۳) امام کاظم علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر [کسی] شرب خمر کرد، او را تازیانه بزیند و اگر دوباره خورد، او را تازیانه بزیند و اگر در بار سوم خورد، او را بکشید».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از باب بیست و هشت از ابواب نوشیدنی‌ها، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس شرب خمر کرد، او را تازیانه بزیند و اگر دو بار خورد، او را تازیانه بزیند و هر کس که برای بار چهارم خورد، او را بکشید».

و در روایت یکم از باب بیستم از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده امام معصوم علیه السلام که:

«مرتکبان کبائر اگر حدّ بر آنان دوبار اجرا شود، در بار سوم کشته می‌شوند» و در روایت دوازده از باب یک، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر شرابخوار مجدداً شراب خورد، دربار سوم او را بکشید».

و در روایت چهارده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر شرابخوار حدّ خورد، پس از آن سه بار شراب خورد و در هر بار حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود» و در روایت پانزده، این گفته که: «اگر شرابخواری را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بار سوم می‌آوردند، حضرت گردن وی را می‌زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۵

و نیز این گفته که: «اگر کسی را که شراب کشمش خورده برای بار سوم می‌گرفتند، حضرت می‌فرمود: کشته می‌شود؛ همان‌گونه که شرابخوار کشته می‌شود».

باب ۶ ثبوت حدّ بر خورنده آبجو

اشاره

۱۴۸۶-۴۶۷۳۴- (۱) اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا علیه السلام درباره آبجو پرسیدم. حضرت فرمود: شراب است و در آن حدّ شرابخوار است».

۱۴۸۷-۴۶۷۳۵- (۲) ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: « [امام] فرمود: در مورد آبجو حدّ شراب است».

۱۴۸۸-۴۶۷۳۶- (۳) ابن فضال و ابن جهم گویند: «از امام رضا علیه السلام درباره آبجو پرسیدیم. حضرت فرمود: شراب است و در آن حدّ شرابخوار است».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و سه از ابواب نوشیدنی‌ها، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۷

فصل هفتم: باب های حدّ سرقت

باب ۱ حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق

اشاره

دست مرد سارق و زن سارق را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. «۱» گفتند: به خدا سوگند! شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم. آنها گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟ گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده شما خواهد شد). ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. «۲»

ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، سرقت و زنا نکنند ... (۳)»
 ۱۴۸۹-۴۶۷۳۷- (۱) امام رضا علیه السلام فرمود: «همواره بنده سرقت می‌کند تا آن زمان که پول معادل دستش را کامل کند و خداوند عز و جل سرقت را علیه وی آشکار می‌سازد.»

(۱). مائده، ۵/ ۳۸.

(۲). یوسف، ۱۲/ ۷۳-۷۵.

(۳). ممتحنه، ۶۰/ ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۹

۱۴۹۰-۴۶۷۳۸- (۲) امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش‌های محمد بن سنان، برای وی مرقوم فرمود: «قطع دست سارق به این دلیل است که او با دست راستش به اشیا نزدیک می‌شود و دست راست بهترین عضوها و سودمندترین آنها برای وی است؛ لذا خداوند قطع دست را کیفر و عبرت برای مردم قرار داده است، تا به دنبال گرفتن اموال از غیر راه حلال نباشند و باز به این دلیل است که بیشتر موارد سرقت با دست راست است و غضب اموال مردم و تصاحب آن از غیر راه حلال، حرام است؛ چون که انواع فساد در آن است و فساد حرام است؛ چرا که در آن نابودی و وجوه دیگر فساد است و حرام بودن سرقت باز به این دلیل است که اگر سرقت مجاز باشد، اموال از بین می‌رود و کشتار انسان‌ها شکل می‌گیرد و باز حرمت سرقت بدان جهت است که اگر بنا باشد مردم مال یکدیگر را به زور بگیرند، کشتار، درگیری، حسد و رزی نسبت به یکدیگر و چیزهای دیگری پدید می‌آید که سبب می‌شود مردم تجارت‌ها، صنعت‌ها و جمع‌آوری اموال را رها کنند. اگر بنا باشد آنچه فراهم آورده‌اند، کسی نسبت به آن از دیگری سزاوارتر نباشد.»

۱۴۹۱-۴۶۷۳۹- (۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار چیز است که یکی از آنها به خانه‌ای راه پیدا نمی‌کند، مگر آن که آن خانه ویران می‌شود و آبادی در آن نخواهد بود: ۱- خیانت ۲- سرقت ۳- شراب‌خواری ۴- زنا.»

۱۴۹۲-۴۶۷۴۰- (۴) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیان داشت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس را که با خود عبایی داشت که آن را سرقت کرده بود، در آتش دیدم و باز دارنده عصای سرکج که با آن از حجاج سرقت می‌کرد، در آتش دیدم و زنی را که گربه‌ای داشت و آن گربه او را از جلو و پشت دندان می‌گرفت، در آتش دیدم. این همان زن است که این گربه را بسته بود. نه به او غذا می‌داد و نه او را آزاد و رها می‌کرد تا خود از حشرات و پرندگان زمین چون گنجشک بخورد و به بهشت درآدم و همان کس را که سگش را سیراب کرده بود، دیدم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۱

۱۴۹۳-۴۶۷۴۱- (۵) علی بن جعفر گوید: «برادرم موسی بن جعفر علیه السلام بیان داشت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حالی که ایمان دارد، زنا نمی‌کند و سارق در حالی که ایمان دارد، سرقت نمی‌کند.»

۱۴۹۴-۴۶۷۴۲- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زناکار در حالی که زنا می‌کند، با ایمان نیست و سارق در حالی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست.»

۱۴۹۵-۴۶۷۴۳- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سارق زمانی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست.»

۱۴۹۶-۴۶۷۴۴- (۸) محمد بن یزید بانی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که عمر بن قیس ماصر و ابوحنیفه و عمر بن ذر، به همراه جماعتی از یاران‌شان خدمت امام علیه السلام رسیدند. اینان درباره ایمان از امام علیه السلام پرسیدند و حضرت بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حال زنا، ایمان ندارد و فرد در حال ایمان، سرقت نمی‌کند و در حال ایمان،

شرب خمر نمی‌کند...»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نوزدهم از ابواب آغاز مشاعر حج و فضیلت آنها، روایاتی که دلالت دارد حضرت قائم علیه السلام به هنگام قیام، بنی شیبه را دستگیر می‌کند و دستان‌شان را قطع می‌کند و آنان را در شهر می‌گرداند و اعلام می‌کند که: اینان سارقان خانه خدایند؛ چرا که اینان آنچه مردم آن را قربانی برای کعبه قرار می‌دهند، می‌گیرند.

و در روایت پنجم از باب یازده از ابواب جهاد با نفس، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «در باره فرمایش خداوند عز و جل که: همان‌ها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره «۱» که حضرت فرمود: منظور از اعمال زشت، زنا و سرقت است.»

و در روایت یازده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «همه گناهان کبیره حرام است و آنها شرک و ورزی به خدا و سرقت است.» و در روایت سیزده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و آنها [یعنی گناهان کبیره]، کشتن فردی که خداوند ریختن خونش را حرام کرده است و زنا و سرقت...».

و در روایت هفده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بزرگ‌ترین گناه کبیره همان شرک و ورزی است (تا آنجا که می‌گوید): از امام علیه السلام پرسیدم: زنا و سرقت [چگونه‌اند]؟ حضرت فرمود: این دو، از آن نیست.»

(۱). سوره نجم، آیه ۵۳/۳۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۳

و در روایت چهل و چهار، این گفته که: «ای عمر، بزرگ‌ترین گناه کبیره چیست؟ حضرت فرمود:

شرب خمر. (تا آنجا که می‌گوید): شرب خمر صاحبش را در زنا، سرقت و کشتن فردی که خداوند ریختن خونش را حرام کرده است، وارد می‌کند.»

و در روایت یکم از باب شانزده، روایتی که می‌گوید: «سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد.»

و در روایت چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ای پسر قیس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حالی که زنا می‌کند، ایمان ندارد و سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد. اما تو و یارانت هر سو که می‌خواهی، برو.»

و در روایت هفت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد.»

و در روایت سی و سه از باب یکم از ابواب نکاح محرم، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سارق در حال سرقت، ایمان ندارد.»

و در روایت سی و پنج مانند همین آمده است و افزوده است که: «آن زمان که کاری از این دست بکند، روح ایمان از او بیرون می‌رود.»

و در روایات باب هفت از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که بر حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق دلالت دارد.

و در روایت سه از باب هشت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی از عجم را بیابم که کلیت اسلام را پذیرفته ولی توضیح و تفصیل اسلام به او نرسیده و او زنا یا سرقت یا شرب خمر کرده است - اگر جاهل بوده - حدّ را بر او جاری نمی‌کنم.»

و در روایت یکم از باب نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سارق اگر خودش به سوی خداوند عز و جل توبه کند و آنچه

سرت کرده به صاحبش باز گرداند، قطع دست بر او نیست».

می‌آید:

در روایات باب بعدی و دیگر ابواب مربوط به سرقت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد. و در بسیاری از روایات باب یکم در بیان حدّ محارب، روایتی که با این باب مناسب است؛ ملاحظه کنید. و در روایت چهل و چهارم از باب یکم از ابواب قتل و قصاص، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سارق هنگامی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۵

باب ۲ اندازه قطع دست سارق

اشاره

۱۴۹۷ - ۴۶۷۴۵ - (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: برای چه مقداری دست سارق قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: برای یک چهارم دینار. محمد بن مسلم گوید: از امام پرسیدم: برای دو درهم؟ حضرت فرمود: برای یک چهارم دینار، به هر اندازه که دینار باشد. محمد بن مسلم گوید: از امام پرسیدم: نظر شما چیست؟ آیا کسی که کم‌تر از یک چهارم دینار سرقت کرده، در این سرقت نام سارق بر او صادق است و آیا او نزد خداوند در این صورت سارق محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود:

هر کس که از مسلمانی چیزی سرقت کند که وی آن را در سلطه خویش دارد و حفظ کرده، نام سارق بر او صادق است و او نزد خداوند سارق محسوب می‌شود ولی دستش تنها برای یک چهارم دینار یا بیشتر قطع می‌شود و اگر بنا باشد که دست سارقان در کم‌تر از یک چهارم دینار قطع شود، همه مردم را دست بریده می‌یابی!»

۱۴۹۸ - ۴۶۷۴۶ - (۲) علی بن ابی حمزه گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: دست سارق قطع نمی‌شود تا آن که سرقتش به یک چهارم دینار برسد و امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرقت کلاه خود آهنی، دست قطع کرد. علی بن ابی حمزه گوید: ابوبصیر گفت: از امام صادق علیه السلام درباره کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه خود آهنی. در مورد کلاه خود آهنی پرسیدم که: قیمت آن چه اندازه است؟ حضرت فرمود: یک چهارم دینار».

۱۴۹۹ - ۴۶۷۴۷ - (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بریدن [دست سارق] در یک چهارم دینار است».

۱۵۰۰ - ۴۶۷۴۸ - (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دست [سارق] بریده نمی‌شود مگر در یک چهارم دینار».

۱۵۰۱ - ۴۶۷۴۹ - (۵) امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته دست سارق را برای یک چهارم دینار قطع می‌کرد».

۱۵۰۲ - ۴۶۷۵۰ - (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق جز برای چیزی که قیمت آن به اندازه قیمت یک سپر که همان یک چهارم دینار است، بریده نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۷

۱۵۰۳ - ۴۶۷۵۱ - (۷) عبدالله بن سنان گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: دست سارق برای هر چیزی که قیمتش به قیمت یک سپر که همان یک چهارم دینار است برسد، بریده می‌شود؛ [حتی] اگر آن را از خانه یا بازار یا جای دیگر سرقت کرده

باشد».

۱۵۰۴-۴۶۷۵۲- (۸) سماعه بن مهران گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای [سرقت] کلاه خود، دست برید. پرسیدم: چه کلاه خودی؟ حضرت فرمود: کلاه خودی که قیمتش یک چهارم دینار است. پرسیدم: این کمترین اندازه سرقت است؟ حضرت چیزی نفرمود».

۱۵۰۵-۴۶۷۵۳- (۹) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای [سرقت] کلاه خود، دست مردی را قطع کرد. پرسیدم: چه کلاه خودی؟ حضرت فرمود: کلاه خود آهنی که بهایش معادل یک سوم دینار است. پرسیدم: این کمترین حد سرقت است؟ حضرت سکوت کرد».

۱۵۰۶-۴۶۷۵۴- (۱۰) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «خداوند سارق را لعنت کند! یک کلاه خود سرقت می کند، دستش قطع می شود و ریسمان سرقت می کند، دستش قطع می شود».

۱۵۰۷-۴۶۷۵۵- (۱۱) از امام صادق علیه السلام درباره کمترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می شود، سؤال شد. حضرت فرمود: «یک چهارم دینار» و در روایت دیگری آمده است: «یک پنجم دینار».

۱۵۰۸-۴۶۷۵۶- (۱۲) در روایت دیگری آمده است که: «دست سارق برای یک چهارم دینار بریده می شود».

۱۵۰۹-۴۶۷۵۷- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «کمترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می شود، یک پنجم دینار است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۹

۱۵۱۰-۴۶۷۵۸- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «کمترین حدی که دست شخصی در آن قطع می شود، یک پنجم دینار است».

۱۵۱۱-۴۶۷۵۹- (۱۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «کمترین چیزی که برای آن دست سارق بریده می شود، یک پنجم دینار است و یک پنجم، آخرین اندازه‌ای است که قطع دست در کم‌تر از آن نیست و برای یک پنجم و بیش از آن، دست قطع می شود».

۱۵۱۲-۴۶۷۶۰- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق برای هر چیزی که قیمت آن به یک پنجم دینار برسد، بریده می شود؛ گرچه از بازار یا زراعت یا غیر از اینها سرقت شده باشد».

شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «توجهی که در این روایت جاری است، آن که این روایت را بر نوعی تقیه حمل کنیم؛ چرا که این روایات موافق مذهب بعضی از اهل سنت است و در این روایات این احتمال می آید که اینها ویژه کسی است که امام با توجه به حال آن کس که مصلحت می بیند دست وی را برای چیزی که این اندازه قیمت دارد، قطع کند؛ چون این از وظایف امام است که خود عهده دار آن یا کسی است که از سوی امام ماموریت یافته است».

۱۵۱۳-۴۶۷۶۱- (۱۷) و روایت شده است که: «برای یک پنجم دینار یا برای قیمتی معادل آن [دست سارق] قطع می شود».

۱۵۱۴-۴۶۷۶۲- (۱۸) امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «کمترین چیزی که برای آن دست سارق بریده می شود، یک پنجم دینار یا چیزی که بهایش یک پنجم دینار باشد [معادل یک پنجم دینار]، است».

۱۵۱۵-۴۶۷۶۳- (۱۹) سماعه گوید: «از او [امام صادق علیه السلام] پرسیدم: بر چه پایه‌ای دست سارق بریده می شود؟

حضرت فرمود: کمترین آن برپایه یک سوم دینار است».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «توجه این روایت آن است که می تواند این روایت گویای صورتی باشد که درباره آن از امام علیه السلام سؤال شده است و آن همان موردی است که امیرالمؤمنین علیه السلام دست سارق را بریده و به کسی که از این صورت سؤال کرده، فرموده یک سوم دینار است و روایت از این خبر نمی دهد که در هر حال اندازه‌ای که دست برای آن قطع می شود، این یک سوم دینار باشد».

۱۵۱۶-۴۶۷۶۴- (۲۰) از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کمترین چیزی که برایش دست سارق بریده می شود، سؤال شد.

حضرت فرمود: «یک سوم دینار».

۱۵۱۷-۴۶۷۶۵-(۲۱) امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که از باغی یک شاخه میوه درخت خرما را که قیمتش دو درهم است سرقت کرده است، فرمود: «در برابر این سرقت، دستش بریده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۱

۱۵۱۸-۴۶۷۶۶-(۲۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره‌ی اندازه‌ی چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، پرسیدم. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای کلاه خود آهنی که معادل دو درهم یا سه درهم است [دست سارق] بریده می‌شود».

۱۵۱۹-۴۶۷۶۷-(۲۳) در روایت آمده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سپری که قیمتش سه درهم است، دست سارق را برید».

۱۵۲۰-۴۶۷۶۸-(۲۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پنج [انگشت] جز برای پنج درهم بریده نمی‌شود».

۱۵۲۱-۴۶۷۶۹-(۲۵) ابن ابی حمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: برای چه اندازه‌ای دست سارق بریده می‌شود؟ حضرت دو کف خویش را جمع کرد. آن گاه فرمود: در این تعداد از درهم‌ها». شیخ طوسی رحمه الله گوید: «این روایت با آنچه قبلاً آوردیم که اندازه‌ای که دست سارق برای آن بریده می‌شود یک چهارم دینار است، منافاتی ندارد؛ چرا که می‌شود قیمت درهم‌هایی که حضرت بدان‌ها اشاره کرده است، یک چهارم دینار باشد».

۱۵۲۲-۴۶۷۷۰-(۲۶) و روایت شده است که: «برای ده درهم، دست سارق قطع می‌شود».

۱۵۲۳-۴۶۷۷۱-(۲۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کف [دست]، در کم‌تر از دینار یا ده دینار (درهم) بریده نمی‌شود».

۱۵۲۴-۴۶۷۷۲-(۲۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای کلاه خود آهنی و نیز برای سپری که وزن این دو، سی و هشت رطل «۱» بود، دست [سارق] را برید».

۱۵۲۵-۴۶۷۷۳-(۲۹) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرده‌اند که فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام اگر در محتمل شدن سپری که سرقت کرده بود شک می‌کرد، انگشتانش را می‌سایید ولی نمی‌برید و آن زمان که یک چهارم دینار سرقت می‌کرد، انگشتانش را می‌برید ولی کف را در کم‌تر از ده درهم و بیشتر نمی‌برید».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب هیجده، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «اگر به اندازه‌ی قیمت یک سپر که یک چهارم دینار است بیشتر بردارد، [دست سارق] بریده می‌شود».

و در روایت هفتم، این گفته که: «اگر آنچه [سارق] سرقت کرده به اندازه‌ی یک سپر بیش از آن چیزی است که برای او بوده، دستش با خواری بریده می‌شود و قیمت سپر، یک چهارم دینار است».

(۱). برابر با ۴۸۰ درهم؛ برای اطلاع بیشتر رک: فرهنگ‌نامه دهخدا، ذیل رطل.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۳

اشاره

۱۵۲۶-۴۶۷۷۴- (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اقرار کند و پس از آن اگر از اقرارش برگشت، ضامن مال سرقتی است ولی دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر شهود نداشته است».

۱۵۲۷-۴۶۷۷۵- (۲) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع نمی‌شود، تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند. پس از آن اگر از اقرارش برگشت، ضامن مال سرقتی است ولی دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر شهودی برای او نیست».

۱۵۲۸-۴۶۷۷۶- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق بریده نمی‌شود، تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند و زناکار سنگسار نمی‌شود، تا آن که چهار بار اقرار کند».

۱۵۲۹-۴۶۷۷۷- (۴) دست سارق قطع نمی‌شود، تا آن که دو بار اقرار کند؛ البته اگر شهودی نیست».

۱۵۳۰-۴۶۷۷۸- (۵) مردی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: «من سرقت کرده‌ام. حضرت او را نهیب زد. او مجدداً گفت: ای امیرالمؤمنین، من سرقت کرده‌ام. حضرت فرمود: آیا دوبار علیه خویش گواهی می‌دهی؟ پس از آن دست وی را قطع کرد».

۱۵۳۱-۴۶۷۷۹- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد عیسی بن موسی بودم که سارق را آوردند و مردی از آل عمر نیز نزد عیسی بن موسی بود. عیسی بن موسی به من رو کرد و از من می‌پرسید. من گفتم: تو نظرت درباره سارق چیست، اگر اقرار کند که سرقت کرده است؟ او گفت: دستش قطع می‌شود. گفتم: شما درباره زناکار- اگر چهار بار علیه خویش اقرار کند- چه می‌گویید؟ گفت: او را سنگسار می‌کنیم. گفتم:

پس چه چیز مانع شماست که اگر دوبار سارق علیه خویش اقرار کند، دست او را قطع کنید تا به منزله زناکار باشد!»

۱۵۳۲-۴۶۷۸۰- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که معلوم شود این مالی که در دستش است سرقتی است ولی او بگوید آن را خریداری کرده‌ام و به سرقت اعتراف نکند و بینه‌ای علیه وی گواهی ندهد، دست او قطع نمی‌شود و در صورتی که بینه گواهی کند که این مال برای مدعی آن است، مال سرقتی از دست وی گرفته می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۵

۱۵۳۳-۴۶۷۸۱- (۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «غلام اگر یک بار نزد امام علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده است، امام دست وی را قطع می‌کند و کنیز اگر نزد امام علیه خویش به سرقت اعتراف کند، امام دست وی را قطع می‌کند».

شیخ طوسی رحمه الله گفته است: «توجیه این روایت آن است که آن را به موردی حمل کنیم که در کنار اقرار، بینه نیز باشد و می‌توان روایت را بر تقیه حمل کرد، آن گونه که می‌آید و نیز می‌توان واژه عبد و امه را بر فرد آزاد حمل کرد [نه برده و کنیز]؛ چرا که آزادها هم بردگان و کنیزان خدایند».

۱۵۳۴-۴۶۷۸۲- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر فرد آزاد یک بار در نزد امام علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده می‌شود».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: اقرار به سرقت باید که دو بار باشد و یک بار موجب قطع دست نمی‌شود و ما این را در گذشته آورده‌ایم و توجیه این روایت آن که، بر نوعی از تقیه آن را حمل کنیم؛ چرا که مطابق فتاوی‌ای برخی از اهل سنت است و اما روایاتی که قبلاً درباره این جهت آوردیم اگر اقرار کرد دستش بریده می‌شود، در آن روایات نیست که یک بار یا دو بار؛ بلکه آن روایات از این ناحیه مجمل است و چون روایاتی که پیشتر آورده بودیم تفصیل در آن آمده بود، لذا شایسته است که به آنها عمل کنیم».

۱۵۳۵-۴۶۷۸۳-(۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «بعضی از خاندانم برایم روایت کردند که: جوانی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نزد حضرت به سرقت اعتراف کرد. امام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: من تو را جوانی می‌بینم که ظاهرت عیبی ندارد. آیا چیزی از قرآن می‌توانی بخوانی؟ آن جوان گفت: آری، سوره بقره را می‌توانم. حضرت فرمود: من دستت را به سوره بقره بخشیدم. امام فرمود: تنها آنچه باعث شد امیرالمؤمنین علیه السلام دست جوان را نبرد به این جهت بود که بینه‌ای علیه او شهادت نداده بود».

مشابه این روایت، در روایت یازده از باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، گذشت.

۱۵۳۶-۴۶۷۸۴-(۱۱) اصیغ بن نباته گوید: «روزی از روزها در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم. جمعی بسیار به همراه غلامی سیاه حضور داشتند. آنان اظهار کردند که: ای امیرالمؤمنین، این غلام سارق است. امام علیه السلام به او فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او در پاسخ گفت: آری. حضرت بار دوم به او فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او گفت: آری، ای سرورم. امام علیه السلام به او فرمود: اگر برای بار سوم بگویی [به سرقت اعتراف کنی] دستت را قطع می‌کنم. پس از آن امام علیه السلام فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او گفت: آری، ای سرورم. در اینجا امام علیه السلام دستور قطع دست وی را صادر کرد و دست او بریده شد. غلام با دست چپ، دست راست بریده را در حالی که خون از آن می‌چکید، گرفت. ابن کواء او را دید. ابن کواء همیشه از امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی می‌کرد. او به غلام گفت: چه کسی دست راست را برید؟ غلام در پاسخ گفت: دست راستم را همان کسی بریده که موی جلوی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۷

سرش ریخته، شکمش برآمده و راه ورود به یقین و ریسمان محکم خدا و شافع روز جزاست و پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند. غلام مناقب بسیاری را ذکر کرد؛ تا آنجا که او می‌گوید: چون غلام از ستایش امیرالمؤمنین فارغ شد و به راه خویش رفت، عبدالله بن کواء نزد امام آمد و به امام گفت: درود بر تو ای امیرمؤمنان. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: درود بر هر کس که از هدایت پیروی کند و از عواقب گمراهی بترسد. ابن کواء به امام علیه السلام گفت: ای پدر حسن و حسین، دست راست غلام سیاهی را بریده‌ای و من از او می‌شنوم که تو را همه گونه زیبا ثنا می‌گوید. حضرت پرسید: چه شنیده‌ای که می‌گوید؟ ابن کواء گوید:

غلام چنین گفت و آن‌گاه همه آنچه غلام گفته بود، خدمت امام تکرار کرد. امام علیه السلام به دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام فرمود: بروید و غلام را نزد من بیاورید. آنان به دنبال غلام به کنده رفتند و به او گفتند: ای غلام، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برو. اصیغ بن نباته گوید: چون غلام در جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد، حضرت به وی فرمود: دست راست را بریدم و تو آن گونه که به من رسیده است، مرا ثنا گویی! او گفت: ای امیرالمؤمنین، شما تنها بر پایه یک حق واجب که خداوند و رسول او واجب کرده است، آن را بریده‌ای.

امام علیه السلام فرمود: دستت را به من بده. آن‌گاه امام دست را گرفت و آن را با عبا پوشاند و تکبیر گفت و دو رکعت نماز گزارد و کلماتی را که ما می‌شنیدم بر زبان جاری کرد و در پایان دعایش فرمود: مستجاب کن ای پروردگار عالمیان و کف دست را سوار بر میچ کرد و به یارانش فرمود: عبا را از کف کنار بزنید.

آنان عبا را از کف کنار زدند و دیدند که کف بر میچ دست به اذن خداوند متعال پیوند خورده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب هیجده از ابواب احکام عمومی حدود، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سارق دستش بریده نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اعتراف کند و اگر پس از اقرار برگردد و انکار کند، ضامن مال سرقتی است ولی اگر شهودی در کار نیست، دستش قطع نمی‌شود».

و در روایت نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس به سرقت اقرار سپس انکار کند، دستش قطع می‌شود و به انکار وی توجهی نمی‌شود».

باب ۴ حکم اقرار سارق پس از زدن، شکنجه کردن یا ترساندن وی

اشاره

۱۵۳۷-۴۶۷۸۵-(۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که سرقتی کرده ولی آن را نمی‌پذیرد پس از آن او را می‌زنند و مال سرقتی را به عینه می‌آورد، پرسش شد: آیا بریدن دست بر وی ثابت منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۹

است؟ حضرت فرمود: آری. ولی اگر اعتراف کند و با این حال مال سرقتی را نیاورد، دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که بر پایه شکنجه اعتراف کرده است».

۱۵۳۸-۴۶۷۸۶-(۲) امام باقر علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: کسی را که با زدن، بستن، زندان و تویخ بترسانند، دستش قطع نمی‌شود؛ مگر این که اعتراف کند که در آن صورت، دستش قطع می‌شود. ولی اگر اعتراف نکرد، دستش قطع نمی‌شود. (این که می‌گوییم کسی که ترسانده شود دستش بریده نمی‌شود به دلیل وجود ترس است)».

او [شیخ حرّ عاملی رحمه الله] در وسائل الشیعه گوید: «این روایت بر موردی که به دلخواه اعتراف کند، حمل می‌شود؛ بنابراین، استثنای آمده در روایت، استثنای منقطع است».

او [فیض کاشانی رحمه الله] در وافی گوید: «منظور از اعتراف در روایت، اعترافی است که بدون ترس و امر و نهی به دلخواه خویش داشته باشد».

۱۵۳۹-۴۶۷۸۷-(۳) مردی را که متهم به سرقت بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. گمانم این است که حضرت بیم آن داشت که اگر از این شخص پرسد [که آیا سرقت کرده‌ای]، هیبت سؤال حضرت او را بگیرد و به کاری که نکرده، اقرار کند؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: آیا سرقت کرده‌ای؟ اگر می‌خواهی، بگو نه. آن مرد گفت: نه. بینه‌ای هم علیه مرد نبود؛ لذا امام علیه السلام او را آزاد ساخت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب اقرار، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که به هنگام برهنه کردن [جهت تازیانه] یا زندان یا ترساندن و یا تهدید اقرار کند، حدی بر او نیست».

و در روایت دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس بر پایه ترساندن یا زندان یا زدن اقرار کند، این اقرارش علیه او نافذ

نیست و حدّ نمی‌خورد».

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دعوی قتل، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «قصاص و حدّ بر کسی که از روی ترس و تهدید اعتراف کرده است، جاری نمی‌شود و نیز زندان نمی‌شود و او را نمی‌زنند و به بند کشیده نمی‌شود» و در روایت دوم، مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۱

باب ۵ حکم چهار بار سرقت متوالی سارق با فرض اجرای حکم در هر دفعه

اشاره

دست مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ (و از این مجازات معاف می‌شود؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۱۵۴۰-۴۶۷۸۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «بریدن دست از وسط کف دست است و انگشت ابهام بریده نمی‌شود و آن زمان که پا قطع می‌شود به پاشنه پا کاری ندارند و آن بریده نمی‌شود».

۱۵۴۱-۴۶۷۸۹- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که سارق را می‌گیرند، دستش از میان کف بریده می‌شود و اگر مجدداً سرقت کرد، پایش از میان قدم بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، به زندان سپرده می‌شود و اگر در زندان سرقت کرد، کشته می‌شود».

۱۵۴۲-۴۶۷۹۰- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرشان علیه السلام، از جدشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد دست فرمود که: از مفصل قطع می‌شود و اگر مجدداً سرقت کرد، پای چپ از کعب قطع می‌شود».

۱۵۴۳-۴۶۷۹۱- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: از کجا باید [دست را] برید؟ حضرت انگشتانش را باز کرد و فرمود: از اینجا؛ منظور حضرت از مفصل کف بود».

(۱). مائده، ۳۸/۵-۳۹

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۳

۱۵۴۴-۴۶۷۹۲- (۵) زرقان که همنشین ابن ابی داود و دوست صمیمی اوست، گوید: «روزی ابن ابی داود از نزد معتصم، غمگین آمد. با او در این باره گفتگو کردم. او گفت: امروز آرزو داشتم که بیست سال پیش مرده بودم. به او گفتم: چرا این طور؟ گفت: برای کاری که این سیاه‌چهره- ابو جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام- امروز در پیشگاه امیرالمؤمنین معتصم انجام داد. زرقان گوید به ابن ابی داود گفتم: این کار چه بوده؟ او گفت: سارقی علیه خویش اعتراف کرده بود و از خلیفه خواسته بود تا با اجرای حدّ بر او، او را پاک سازد. خلیفه هم همه فقیهان را در مجلس گرد آورده و حضرت محمد بن علی علیه السلام را نیز حاضر کرده بود. خلیفه درباره بریدن [دست] از ما پرسید که: کجا باید بریده شود؟ او گوید: من گفتم که: از مچ. معتصم گفت: دلیل در این باره چیست؟ او گوید: من گفتم: برای این که دست، همان انگشتان و کف تا مچ است. چون خداوند درباره تیمم می‌گوید: به

صورت‌های تان و دست‌های تان بکشید «۱» و دسته‌ای هم با من در این مطلب موافق شدند ولی دسته‌ای دیگر گفتند: بلکه باید از آرنج برید.

معتصم پرسید: دلیل این مطلب چیست؟ آنان گفتند: چون خداوند در مورد شستن [در وضو] فرموده است: و دست‌های تان را تا آرنج بشویید. «۲» این دلالت دارد که حدّ دست، همان آرنج است.

ابن ابی داود گوید: پس از آن معتصم به حضرت محمد بن علی علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابا جعفر، شما در این موضوع چه نظری دارید؟ حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین، این گروه درباره آن سخن گفتند. معتصم گفت: از آنچه گفته‌اند، رهایم ساز؛ نزد شما چیست؟ حضرت فرمود: ای امیرالمؤمنین، مرا از این موضوع معاف دارید. معتصم گفت: به خدا سوگندتان می‌دهم آنچه در این باره نزد شماست، برایم بگویید. حضرت فرمود: اما هم اکنون که مرا به خدا سوگند می‌دهی، من می‌گویم که اینان در این موضوع از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به خطا رفته‌اند؛ چرا که قطع، لازم است که از مفصل یعنی ریشه انگشتان باشد؛ در نتیجه کف بریده نمی‌شود. معتصم پرسید: دلیل این مطلب چیست؟ حضرت فرمود:

فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: سجده بر هفت عضو قرار می‌گیرد؛ صورت، دو دست، دو زانو، دو پا و اگر دستش از مچ یا آرنج بریده شود، دیگر دستی ندارد که بر آن سجده کند و خداوند متعال فرموده است: مسجدها برای خداست. «۳» منظور از مسجدها، همین اعضای هفتگانه‌ای است که بر آن سجده قرار می‌گیرد. پس هیچ کس را با خدا نخوانید «۴» و هر چه برای خداست، بریده نمی‌شود. ابن ابی داود گوید: این فرموده حضرت، معتصم را شگفت‌زده کرد و دستور داد تا دست سارق از مفصل انگشتان، نه کف بریده شود. ابن ابی داود گوید: قیامتم بپا شد و آرزو کردم که کاش زنده نبودم! «۴»

(۱). نساء ۴/۴۳

(۲). مائده ۵/۶

(۳) و ۴- جنّ ۷۲/۱۸

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۵

۱۵۴۵-۴۶۷۹۳- (۶) علی بن احمد کوفی در کتاب استغاثه گوید: «اهل بیت علیه السلام اتفاق دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام دست سارق را از مفصل انگشتان قطع کرد و ابهام را با کف دست و انهداد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قطع دست چنین است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: این جای حدّ تیمم است، پس وانهداد شد، آنچه وانهداد شد؛ یعنی انگشت ابهام و کف دست تا بتواند برای نماز وضو بگیرد و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را که مستحقّ بریدن پا یا دست است، از مفصل کعب که در پایین پا قسمت جلوی آن است، قطع کرد و پاشنه و استخوان فاصل بین پا و [پنجه پا] و پاشنه را رها کرد تا به هنگام ایستادن برای نماز، بر آن قرار گیرد و حضرت فرمود: این گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص قطع دست و پا سنت نهاد و حضرت آنچه عمر در خصوص قطع دست و پا انجام داده است، پذیرفت ...»
سخن علی بن احمد کوفی در کتاب استغاثه ادامه دارد.

۱۵۴۶-۴۶۷۹۴- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: «دست سارق را از بن چهار انگشت قطع کن و کف دست را برای او بگذار؛ منظور کف دست و انگشت ابهام است و پا را از کعب قطع کن و پاشنه را برای او بگذار تا بر آن راه رود؛ بنابراین قطع پا از نیمه قدم است.»

۱۵۴۷-۴۶۷۹۵- (۸) امام کاظم علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع می‌شود ولی انگشت ابهام و کف دست او قطع نمی‌شود و پای او قطع می‌شود ولی پاشنه‌اش برای او می‌ماند تا بر روی آن راه برود.»

۱۵۴۸-۴۶۷۹۶- (۹) همیشه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زمان که دست سارق را قطع می‌کرد، انگشت ابهام و کف دست وی را برای او باقی می‌گذاشت. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد که شما همه دست سارق را باقی گذاشته‌اید. راوی گوید: امام علیه السلام به آنان فرمود: اگر این سارق توبه کند، با چه چیزی وضو بگیرد؟ چون خداوند متعال گوید: دست مرد و زن سارق را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ [و از این مجازات معاف می‌شود] زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.» (۱)

(۱). مائده ۵/ ۳۸ و ۳۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۷

۱۵۴۹-۴۶۷۹۷- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «چهار انگشت سارق بریده می‌شود و انگشت ابهام باقی می‌ماند و پا از مفصل قطع می‌شود ولی پاشنه باقی می‌ماند تا بر روی آن راه برود.»

۱۵۵۰-۴۶۷۹۸- (۱۱) زراره از امام باقر علیه السلام درباره مردی که سرقت کرده و دست راستش بریده شده و سپس سرقت کرده و پای چپش قطع شده و پس از آن برای بار سوم سرقت کرده است، روایت می‌کند که حضرت فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام این فرد را در زندان برای ابد قرار می‌داد و می‌فرمود: من از خدایم شرم دارم که او را بدون دستی که با آن نظافت کند و بدون پای که با آن برای کارش برود، رها سازم.»

حضرت فرمود: و پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام هر زمان که دست را می‌برید، از پایین مفصل و آن زمان که پا را قطع می‌کرد، از کعب قطع می‌کرد. حضرت فرمود: همواره امیرالمؤمنین علیه السلام نظر داشت که مبادا چیزی از حدود الهی تعطیل شود.»

۱۵۵۱-۴۶۷۹۹- (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دست راست سارق قطع می‌شود. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خواند که: دست مرد و زن سارق را قطع کنید.»

۱۵۵۲-۴۶۸۰۰- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره سارقی که سرقت کرده است، حکم می‌داد که دست راستش بریده شود و چون بار دیگر سرقت می‌کرد، پای چپش بریده شود و آن گاه که بار دیگر سرقت می‌کرد، او را زندانی می‌کرد و پای چپش را می‌گذاشت تا بتواند بر روی آن به دستشویی برود و دست چپش را تا با آن بخورد و خودش را پاک سازد و حضرت فرمود: من از خدا شرم می‌کنم که او را چنان رها کنم که از هیچ چیز نتواند بهره ببرد ولی او را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد و حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از قطع دست و پا، دیگر قطعی برای سارق نداشت.»

۱۵۵۳-۴۶۸۰۱- (۱۴) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر مردی برای بار اول سرقت می‌کرد، دست راستش را قطع می‌کرد و اگر مجدداً سرقت می‌کرد، پای چپش را قطع می‌کرد و اگر برای بار سوم دست به سرقت می‌زد، او را برای همیشه زندانی و از بیت‌المال برای او خرج می‌کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۹

۱۵۵۴-۴۶۸۰۲- (۱۵) و روایت شده است که اگر در زندان سرقت کند، کشته می‌شود.

۱۵۵۵-۴۶۸۰۳- (۱۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته دست راست سارق را در نخستین سرقتش قطع می‌کرد و اگر دوباره سرقت می‌کرد، پای چپش را می‌برید و اگر بار سوم دست به سرقت می‌زد، او را در زندان برای همیشه زندانی می‌کرد.

۱۵۵۶-۴۶۸۰۴- (۱۷) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره سارقی که سرقت کرده و دستش قطع شده، سپس سرقت می‌کند و پایش قطع می‌شود، پس از آن سرقت می‌کند، پرسیدم که: آیا باز قطع دارد؟ حضرت فرمود: در کتاب

امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از آن که بیش از یک دست و پا قطع کند، رحلت کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می فرمود: من از خدایم شرم دارم که هیچ دستی برای سارق نگذارم که با آن خودش را پاک کند یا پایی که بر آن راه رود. عبدالرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی دست چپش در قصاص قطع شده و پس از آن سرقت کرد، با او چه می شود؟ عبدالرحمن گوید: حضرت فرمود: قطع نمی شود و بدون ساق پا نمی ماند. پرسیدم: اگر مردی دست راستش در قصاصی قطع شد، پس از آن دست مردی را قطع کرد، آیا از او قصاص می شود یا نه؟ حضرت فرمود: تنها او را در مورد حق خداوند عز و جل رها می سازند و اما در حقوق مردم از او در مورد همه چهار تا [دست و پا] قصاص می شود».

۱۵۵۷-۴۶۸۰۵- (۱۸) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی که دست و پایش قطع شده بود، چیزی نمی افزود. امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: پدرم می فرمود: و پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از آن که دست و پای سارق قطع می شد اگر سرقت می کرد، او را تازیانه می زد و در زندان می انداخت و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج می کرد».

۱۵۵۸-۴۶۸۰۶- (۱۹) قاسم گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که سرقت کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: شنیدم از پدرم که می فرمود: در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را که سرقت کرده بود، نزد حضرت آوردند. حضرت دستش را برید. سپس او را برای بار دوم آوردند. حضرت پایش را خلاف دستش برید. سپس او را بار سوم آوردند. حضرت او را برای ابد در زندان حبس و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد و من با او مخالفت نمی کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۱

۱۵۵۹-۴۶۸۰۷- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «پای سارق پس از قطع دست، قطع می شود، سپس اگر مجددا سرقت کرد، در زندان محبوس و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج می شود و دیگر قطعی برای او نیست».

۱۵۶۰-۴۶۸۰۸- (۲۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که خانه‌ای را سوراخ کرده ولی قبل از آن که به چیزی دست یابد گرفتار شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: کیفر می شود ولی اگر او را زمانی که متاعی را بیرون آورده است دستگیر کنند، قطع دست بر او ثابت است. حلبی گوید: و نیز از امام علیه السلام درباره مردی که او را دستگیر کرده‌اند- در حالی که یک کوله بار پارچه می برد- و می گوید: صاحبخانه اینها را به من داده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بریدن دست از او دفع می شود، مگر این که بینه علیه وی شهادت دهد که اگر بینه شهادت داد، بریده می شود. حضرت افزود که: دست و پا قطع می شود ولی پس از آن دیگر قطعی نیست اما اگر مجددا سرقت کرد، زندانی و از بیت‌المال مسلمانان خرج او داده می شود».

۱۵۶۱-۴۶۸۰۹- (۲۲) سماعه گوید: «از او [امام صادق علیه السلام] درباره سارقی که دستش قطع شده، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از دست، پایش قطع می شود و اگر مجددا سرقت کرد، زندانی و از بیت‌المال مسلمانان مخارج او داده می شود».

۱۵۶۲-۴۶۸۱۰- (۲۳) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «پس از دست، پای سارق قطع می شود و اگر باز سرقت کرد، دیگر چیزی از او قطع نمی شود ولی برای ابد در زندان می افتد و از بیت‌المال مخارج او داده می شود».

۱۵۶۳-۴۶۸۱۱- (۲۴) زراره گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته بیش از یک دست و یک پا قطع نمی کرد و می فرمود: من از پروردگارم شرم می کنم که سارق را رها کنم در حالی که دستی ندارد که بدان خودش را پاک کند یا وضو بگیرد. زراره گوید: از امام پرسیدم: اگر سارق پس از بریده شدن دست و پا سرقت کرد؟ حضرت فرمود: او را برای همیشه به زندان می سپارم و مردم را از شر او راحت می سازم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۳

۱۵۶۴-۴۶۸۱۲- (۲۵) سارقی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست وی را برید. مجددا او را آوردند. حضرت پای چپش را برید. پس از آن برای بار سوم آوردند. حضرت فرمود: «من از پروردگارم شرم می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن بخورد و بیاشامد و خودش را پاک کند و پایی که بر آن راه رود؛ لذا او را تازیانه زدند و به زندان سپردند و از بیت‌المال برای او خرج کردند».

۱۵۶۵-۴۶۸۱۳- (۲۶) سارقی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست راست او را قطع کرد. بار دیگر که سرقت کرد، او را نزد حضرت آوردند. حضرت پای چپش را قطع کرد و فرمود: «من از خداوند متعال شرم می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن بخورد و خودش را پاک سازد و حضرت افزود که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی بیش از قطع یک دست و یک پا نداشت و پیوسته هر زمان که سارق را در مرحله سوم و پس از آن که دست و پایش در دو مرحله قطع شده بود نزد امام علی علیه السلام می‌آوردند، حضرت او را در زندان برای همیشه زندانی و از بیت‌المال مسلمانان برای او هزینه می‌کرد؛ ولی اگر در زندان هم سرقت می‌کرد، او را می‌کشت».

۱۵۶۶-۴۶۸۱۴- (۲۷) محمد بن عبدالله بن هلال از پدرش [عبدالله بن هلال] روایت می‌کند که پدرش گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: درباره سارق به من بگوئید که چرا دست راست و پای چپش قطع می‌شود و دست چپ و پای راستش قطع نمی‌شود؟ حضرت فرمود: چه سؤال خوبی کردی! اگر دست راست و پای راستش قطع شود، به سمت چپ می‌افتد و نمی‌تواند برخیزد ولی اگر دست راست و پای چپش قطع شود، تعادلش حفظ می‌شود و راست می‌ایستد. پرسیدم: فدایت گردم! چگونه می‌ایستد با این که پای او قطع شده است؟ حضرت فرمود: قطع از موضعی نیست که تو خیال می‌کنی. پا از کعب بریده می‌شود و آن مقدار از پایش برایش می‌ماند که بر آن بتواند بایستد و نماز بخواند و بندگی خدا کند. به امام گفتم: دست از کجا قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: چهار انگشت بریده می‌شود و ابهام برایش می‌ماند تا در نماز بر آن تکیه کند و چهره‌اش را برای نماز با آن بشوید». در کتاب کافی و تهذیب این افزودگی آمده است که: «پرسیدم: کسی که این قطع از مچ را [که معمول است] اولین بار انجام داد، کیست؟ حضرت فرمود: عثمان بن عفان بود که این شکل از قطع را برای معاویه خوب جلوه داد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۵

۱۵۶۷-۴۶۸۱۵- (۲۸) حارث بن حصیره گوید: «مرد حبشی که آب می‌کشید، در مدینه دیدم که دستش بریده است.

به او گفتم: چه کسی دستت را قطع کرده است؟ او گفت: بهترین مردم دستم را قطع کرده است. ما که هشت نفر بودیم، در یک سرقت گیر افتادیم. ما را نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بردند. همه به سرقت اعتراف کردیم. حضرت به ما گفت: آیا می‌دانستید که سرقت حرام است؟ گفتیم: آری.

ایشان دستور داد انگشتان ما از کف بریده و انگشت ابهام باقی گذاشته شد. پس از آن، دستور داد ما را در یک خانه قرار دادند و روغن و عسل به ما خوراندند تا دست‌های مان بهبود یافت. پس از آن دستور داد تا ما را آزاد کنند و بر ما لباس پوشانند و لباس‌های خوبی هم پوشانند. آن‌گاه به ما فرمود: اگر توبه کنید و درست عمل کنید، این برای شما بهتر است و خداوند شما را به دست‌های تان در بهشت ملحق می‌سازد. ولی اگر توبه و اصلاح پیشه نکنید، خداوند شما را به دست‌های تان در آتش ملحق می‌کند».

۱۵۶۸-۴۶۸۱۶- (۲۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «گروهی سارق را که سرقت کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست‌های آنان را از نیمه کف برید و انگشت ابهام را گذاشت و نبرید و به آنان دستور داد که در مهمانسرا وارد شوند و دستور داد که دست‌های‌شان را معالجه کنند و تا زمانی که بهبود یابند، به آنان روغن، عسل و گوشت خوراند. پس از آن آنان را خواست و فرمود: ای گروه، دست‌های شما به سوی آتش جهنم شتافته است ولی اگر توبه کنید و خداوند راستی و درستی شما را

بیابد، توبه شما را می‌پذیرد و شما دست‌های تان را به بهشت می‌کشید. ولی اگر از این کار زشت جدا نشوید و از آنچه بر آن هستید دست نکشید، دست‌های تان شما را به سوی آتش می‌کشند».

۱۵۶۹ - ۴۶۸۱۷ - (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردانی را که سرقت کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست‌های شان را قطع کرد. سپس فرمود: آنچه از بدن‌های شما جدا شده به آتش می‌رود. اگر توبه کردید، شما آنها را می‌کشید ولی اگر توبه نکنید، آنها شما را می‌کشند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۷

۱۵۷۰ - ۴۶۸۱۸ - (۳۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی سارق را که بینه بر آنان شهادت داده بود و خودشان نیز اعتراف کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امام فرمود: حضرت دست‌های شان را قطع کرد. آن‌گاه فرمود: ای قنبر، آنان را نزد خویش بدار، زخم‌های شان را مداوا و خوب از آنان پذیرایی کن و چون بهبود یافتند، مرا باخبر ساز. چون بهبود یافتند، قنبر نزد امام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، گروهی که حدود الهی را بر آنان جاری کردی، زخم‌های شان خوب شده است. حضرت فرمود: برو و بر هر کدام از آنان دو لباس بپوشان و آنان را نزد من بیاور. امام صادق علیه السلام فرمود: قنبر بر آنان دو لباس بپوشاند و آنان را در بهترین قیافه در حالی که ردا پوشیده و خود را آراسته بودند که گویا جمعی در حال احرامند، نزد امیرالمؤمنین آوردند. اینان در برابر امام ایستادند. حضرت به زمین توجه کرد و با انگشت - در حال تفکر - مدتی طولانی به زمین می‌زد. آن‌گاه به سوی آنان سر برداشت و فرمود: دست‌های تان را بکشایید. سپس فرمود: سرهای تان را به آسمان بلند کنید و بگویید: پروردگارا، علی علیه السلام دست ما را قطع کرد. آنان چنین کردند. آن‌گاه امام فرمود: خدایا، بر پایه کتاب تو و سنت پیامبرت [قطع کردم]. سپس به آنان فرمود: ای گروه، اگر توبه کنید به دست‌های تان دست می‌یابید ولی اگر توبه نکنید، شما هم به دست‌های تان ملحق می‌شوید. سپس فرمود: ای قنبر، آزادشان کن و به هر کدام از آنان مقداری آذوقه که تا رسیدن به شهرش او را کفایت کند، بده».

همین روایت در دعائم الاسلام: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور قطع دست سارقانی را صادر فرمود.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۹۲۷

چون دست‌شان بریده شد، فرمان داد تا خون دست‌شان را بند بیاورند و بند آمد. آن‌گاه حضرت فرمود:

ای قنبر، آنان را نزد خویش نگاه دار و زخم‌های شان را مداوا کن... دعائم الاسلام مانند روایت پیشین را آورده. تا گفته حضرت که: «بر پایه سنت پیامبرت» و افزوده است: «سپس امام به آنان فرمود: ای گروه، دست‌های تان برای رفتن به جهنم بر شما پیشی گرفت. حال اگر شما توبه کنید، دست‌های تان را از آتش نجات می‌دهید و گرنه خودتان نیز بدان‌ها ملحق می‌شوید».

۱۵۷۱ - ۴۶۸۱۹ - (۳۲) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام هر زمان که دست سارق را می‌برید، با آتش خورش را بند می‌آورد تا مبادا که خورش بیرون ریزد و بمیرد.

۱۵۷۲ - ۴۶۸۲۰ - (۳۳) مردی را که سرقت کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت فرمود: «او را ببرید و دستش را ببرید و پس از آن جلوی خون ریزی اش را بگیرید».

۱۵۷۳ - ۴۶۸۲۱ - (۳۴) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر زمان که دست سارق را می‌برید، با روغن زیتون مانع خون‌ریزی آن

می‌شد.

۱۵۷۴-۴۶۸۲۲- (۳۵) روایت شده است که: «زنی زیور آلاتی را سرقت کرد. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. او گفت: ای رسول خدا، آیا برای من توبه‌ای هست؟ پس از آن خداوند فرو فرستاد که: پس هر کس که بعد از ستم کردن، توبه و جبران کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد» (۱).

(۱). مائده ۵/ ۳۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۹

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و هفت از ابواب جهاد با نفس، روایتی که بر ذیل این باب دلالت دارد. و در روایت هفت از باب شصت و چهار از ابواب میراث، این گفته که: «پس از آن سارق توبه کرد و مانند همان مالی را که از آن مرد گرفته بود- در حالی که می‌خواست به او بدهد و از او حلالیت بگیرد- برداشت و برای او برد...» تا آنجا که گوید: «از او پرسیدم: وضعیت کسی که مالی را غصب کرد و رابطه او با خدا چگونه است؟ حضرت فرمود: آن زمان که مال را در اختیار امام مسلمانان قرار دهد، دیگر در امان است».

می‌آید:

در روایت ده از باب چهارده از ابواب حدّ محارب، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «برای ابد در زندان نمی‌ماند مگر سه نفر...» تا آنجا که گوید: «و سارق، پس از بریدن دست و پای او». و در روایت یازده، مانند آن و در روایت دوازده، این گفته که: «آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام احدی از کسانی را که حدّ بر آنها واجب شده بود، زندان می‌کرد؟ فرمود: نه، مگر سارق را؛ چرا که او را در مرحله سوم پس از آن که دست و پایش را قطع کرده، زندانی می‌کرد».

باب ۶ حکم سارقی که دستش فلج یا به خاطر سرقت یا قصاص قطع شده باشد

اشاره

۱۵۷۵-۴۶۸۲۳- (۱) امام صادق علیه السلام درباره مردی که دست راست یا دست چپ او فلج است و سرقت کرده است، فرمود: «در هر حال دست راست او قطع می‌شود».

۱۵۷۶-۴۶۸۲۴- (۲) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «کسی که دست راست یا چپش فلج است اگر سرقت کند، در هر حال دست راستش بریده می‌شود».

۱۵۷۷-۴۶۸۲۵- (۳) کسی که دستش فلج است اگر سرقت کند، در هر حال دست راستش بریده می‌شود.

۱۵۷۸-۴۶۸۲۶- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دست راست یا چپ فلج باشد، دست راست در هر صورت که باشد، قطع

می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۱

۱۵۷۹-۴۶۸۲۷- (۵) کسی که دستش فلج است اگر سرقت کند، دست راستش در هر حال قطع می‌شود؛ چه فلج باشد یا سالم. اگر مجدداً سرقت کرد، پای چپش قطع می‌شود و اگر باز سرقت کرد، در زندان برای ابد می‌ماند و از بیت‌المال مسلمین مخارج او داده و از مردم جدا می‌شود.

۱۵۸۰-۴۶۸۲۸- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی که دست چپش فلج است سرقت کند، دست راست و پای او بریده نمی‌شود. ولی اگر فلج باشد سپس دست مردی را قطع کند، از او قصاص می‌شود. منظور امام علیه السلام این است که دستش برای سرقت قطع نمی‌شود ولی در مورد قصاص قطع می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفده از باب پنج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و اما در مورد حقوق مردم از او در ارتباط با همه چهار تا [چهار دست و پا] قصاص می‌شود».

باب ۷ حکم سارقی که دست چپش به اشتباه قطع شده باشد

۱۵۸۱-۴۶۸۲۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که حضرت دستور قطع دست راست او را داده بود ولی او دست چپش را جلو آورده و همان را به خیال دست راست قطع کرده بودند و گفتند که ما دست چپ او را قطع کرده‌ایم، آیا دست راستش قطع می‌شود؟ [حضرت] قضاوت کرد و فرمود: اکنون که دست چپش بریده شده است، دست راست او قطع نمی‌شود» و باز امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که کلاه خودی از غنایم برده بود و گفتند که: سرقت کرده، دستش را قطع کن. حضرت فرمود: من دست کسی را که خودش نیز در آنچه برداشته شریک است، قطع نمی‌کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۳

۱۵۸۲-۴۶۸۳۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که دست راست سارق بریده شود. آن سارق دست چپ خویش را جلو آورد و دست چپ او را قطع کردند و گمان می‌کردند که دست راست اوست. پس از آن فهمیدند. سپس آن کس را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت فرمود: «او را رها سازید. من با این که دست چپش قطع شده، دست راست او را قطع نخواهم کرد».

۱۵۸۳-۴۶۸۳۱- (۳) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «اگر امام دستور قطع دست راست سارق را داد و به اشتباه دست چپ او بریده شد، هم اکنون که دست چپش بریده شده، دست راست او بریده نمی‌شود».

باب ۸ شرایط اجرای حکم قطع دست سارق

۱۵۸۴-۴۶۸۳۲- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره گروهی که با هم همسفر شدند و بعضی از آنان متاع بعضی دیگر را سرقت کرد، پرسیدم. حضرت فرمود: این شخص خائن است ولی دستش بریده نمی‌شود ولی به خاطر سرقت و خیانتش قابل پیگیری است. از امام سؤال شد که: اگر از منزل پدرش سرقت کرد؟ حضرت فرمود: دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که فرزند از ورود به خانه پدرش منع نمی‌شود. این شخص خائن است و همین طور اگر از منزل برادر و خواهرش سرقت کرد- دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر بر آنان وارد می‌شده است و او را از ورود منع نمی‌کرده‌اند».

۱۵۸۵-۴۶۸۳۳- (۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر جایی که بدون اجازه صاحبش در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دستش بریده نمی‌شود. منظور حضرت حمام‌ها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست».

۱۵۸۶-۴۶۸۳۴- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر جایگاهی که بدون اذن در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دست او قطع نمی‌شود. منظور حضرت، حمام‌ها و آسیاب‌هاست».

۱۵۸۷-۴۶۸۳۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر جایی که بدون اذن در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دست او قطع نمی‌شود. منظور حضرت حمام‌ها، کاروانسراها، آسیاب‌ها و مساجد است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۵

۱۵۸۸-۴۶۸۳۶- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر جایی که بی‌اجازه وارد آنجا می‌شوند هر چه از آنجا سرقت شود، قطع دست در آن نیست؛ مانند مسجدها، کاروانسراها، اطراف چاه‌ها و مانند آنها».

۱۵۸۹-۴۶۸۳۷- (۶) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «اگر پسر از مال پدرش یا پدر از مال پسرش سرقت کند، دست‌شان قطع نمی‌شود. حضرت فرمود: و اگر شوهر از مال همسرش و زن از مال شوهرش سرقت کند، باز دست‌شان قطع نمی‌شود و اگر برادر از مال برادرش سرقت کند، دست هیچ یک از آنان قطع نمی‌شود».

۱۵۹۰-۴۶۸۳۸- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر مردی از مال پسرش یا پسری از مال پدرش یا زن از مال شوهرش یا شوهر از مال همسرش یا برادر از مال برادرش سرقت کند، بر هیچ کدام از اینها قطع دست نیست».

۱۵۹۱-۴۶۸۳۹- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که گوسفندی را از چراگاه سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی تعزیر می‌شود و نسبت به آنچه سرقت کرده و از بین برده، ضامن است».

۱۵۹۲-۴۶۸۴۰- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تنها دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده یا قفلی را شکسته است، قطع می‌شود. همین روایت در جعفریات با اسناد خویش از امیرالمؤمنین علیه السلام، مانند این روایت را آورده و افزوده است که: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در این مورد تعزیر است و قیمت مال تلف شده را ضامن است».

۱۵۹۳-۴۶۸۴۱- (۱۰) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «قطع نمی‌شود مگر دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده یا قفلی را شکسته است».

۱۵۹۴-۴۶۸۴۲- (۱۱) سارقی که خانه‌ای را سوراخ کرده بود ولی مردم شتاب کرده و او را دستگیر کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «بر او شتاب کردید و سارق را زد و فرمود: کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده و کسی که قفلی را شکسته و کسی که وارد خانه‌ای شده و متاع را برداشته است، دستش قطع نمی‌شود، مگر آن که آن را از جای محفوظ بیرون آورد ولی به سختی زده و زندانی می‌شود و هر چه از بین برده، ضامن است. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: اگر سارقی در خانه‌ای پیدا شود در حالی که متاع را برداشته و از اتاق بیرون کرده است، آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، تا آن که متاع را از جای در بسته خانه [صندوق و مانند آن] بیرون برد».

۱۵۹۵-۴۶۸۴۳- (۱۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دست سارق بریده نمی‌شود مگر این که از جای در بسته سرقت کرده

باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۷

۱۵۹۶-۴۶۸۴۴-(۱۳) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «و بدان که قطع دست واجب نمی‌شود، جز در مواردی که از جای بسته یا مخفی سرقت شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزده از باب یکم از ابواب عاریه، این گفته که: «صفوان بن امیه پس از پذیرش اسلام در مسجد خوابیده بود که عبایش سرقت شد. سارق را دنبال کرد و عبا را از او گرفت و او را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و دو شاهد عادل علیه او آورد که سرقت کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور قطع دست راست سارق را صادر کرد...»

و در روایت چهارده، مانند آن و در روایات باب هشت از ابواب احکام عمومی حدود، چیزی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد و در روایت یک از باب دو، فرموده معصوم علیه السلام که: «هر کس از مسلمانی چیزی را که مال و تحت سلطه اوست سرقت کند، نام سارق بر او صادق است و او نزد خداوند، سارق محسوب می‌شود ولی دست سارق جز در یک چهارم دینار یا بیشتر قطع نمی‌شود» و در روایت هفت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به اندازه یک سپر باشد، بریده می‌شود و آن یک چهارم دینار است- البته اگر آن را از خانه یا بازار یا جای دیگری سرقت کرده باشد».

و در روایت شانزده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق در مورد هر چیزی که بهایش به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود- گرچه از بازار یا زراعت یا مانند آن سرقت شده باشد».

و در روایت سی و یک از باب پنج، این گفته که: «امام معصوم علیه السلام به ما فرمود: آیا می‌دانستید که سرقت حرام است؟ گفتیم: آری. پس امام دستور داد و انگشتان ما قطع شد».

می‌آید:

در باب بعدی و باب ده و باب یازده، روایتی مناسب این باب؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۹ حکم کسی که خانه‌ای را جهت سرقت نقب زند و ...

اشاره

۱۵۹۷-۴۶۸۴۵-(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره سارقی که گرفتار آمده- در حالی که متاع را برداشته ولی هنوز در خانه است و از خانه بیرون نیامده است- فرمود: قطع دست بر او نیست، تا آن که متاع را از خانه بیرون آورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۹

۱۵۹۸-۴۶۸۴۶-(۲) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «سارق دستش بریده نمی‌شود تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون آورد و آن مال به اندازه‌ای باشد که دست برای آن بریده می‌شود».

۱۵۹۹-۴۶۸۴۷-(۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بریده شدن دست بر سارق نیست، تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون برد».

۱۶۰۰-۴۶۸۴۸- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر سارق قطع دست نیست، تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون برد».

۱۶۰۱-۴۶۸۴۹- (۵) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سارقی را که سوراخی ایجاد کرده بود و مردم شتاب کرده و او را دستگیر کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت علی علیه السلام فرمود: پیش از آن که سرقت کند، شتاب کردید. آن گاه حضرت او را بیست تازیانه زد».

۱۶۰۲-۴۶۸۵۰- (۶) مردی را با یک کوله بار لباس که مال دیگری بود، آوردند. آن کس که لباس‌ها در دست او بود، گفت: «صاحب لباس‌ها اینها را به من داده است و اعتراف به سرقت نکرد و بینه‌ای هم علیه او شهادت نداد. حضرت فرمود: این شخص دستش قطع نمی‌شود».

۱۶۰۳-۴۶۸۵۱- (۷) مردی را با پارچه‌ای که همراه داشت، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. می‌گفتند که اینها سرقتی و مال مردم است، ولی بینه‌ای گواهی نداد. آن کس که پارچه‌ها در دستش بود، گفت: «من تنها برای این که با او شوخی کنم، پارچه‌ها را برداشتم. حضرت به صاحب پارچه فرمود: آیا تو او را می‌شناسی؟ منظور حضرت آن مرد بود. او گفت: آری. حضرت مرد را رها کرد و فرمود: قطع دست بر او نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یک از باب پنجم، این گفته که: «مردی خانه‌ای را سوراخ کرد ولی پیش از آن که به چیزی دست یابد، دستگیر شد. حضرت فرمود: کیفر می‌شود و اگر متاعی را از خانه بیرون برده و دستگیر شده است، باید دستش قطع شود. راوی گوید: از امام درباره‌ی مردی که دستگیرش کردند و یک کوله بار لباس با خود می‌برد و گفته بود که صاحبخانه این لباس‌ها را به او داده است، سؤال کردم. حضرت فرمود: بریده شدن دست از او برداشته می‌شود، مگر این که بینه علیه وی شهادت دهد».

و در روایت یازده از باب پیشین، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده و کسی که قفلی شکسته و کسی که داخل خانه‌ای شده و متاعی برداشته، بریده نمی‌شود تا آن که آن متاع را از جای در بسته بیرون ببرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۱

باب ۱۰ حکم ربودن مال به طور آشکار

اشاره

۱۶۰۴-۴۶۸۵۲- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام شنیدم که بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در ربودن [قاپ زنی] آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌کنم ولی او را تعزیر می‌کنم».

۱۶۰۵-۴۶۸۵۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در قاپ زنی آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌شود ولی من او را تعزیر می‌کنم. اما کسی که سرقت می‌کند و پنهان می‌دارد، دستش قطع می‌شود».

۱۶۰۶-۴۶۸۵۴- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی مردی که لباسی را از بازار ربوده و مردم گویند که این شخص سرقت کرده است، فرمود: من در قاپ زنی آشکار دست قطع نمی‌کنم ولی دست کسی که مخفیانه سرقت می‌کند، قطع می‌کنم».

۱۶۰۷-۴۶۸۵۵- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که مرواریدی را از گوش دختری ربوده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: این ربودن آشکار است [یعنی قطع دست ندارد]. آن گاه حضرت او را زد و زندانی کرد».

۱۶۰۸-۴۶۸۵۶- (۵) مردی که ظرف طلائی را از دختری ربوده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «سرت آشکارا حد را از او دفع کرد. آن گاه حضرت او را زد و زندانی کرد و فرمود: قاپزن قطع دست ندارد».

۱۶۰۹-۴۶۸۵۷- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «چهار کس هستند که دستشان قطع نمی‌شود: ۱- قاپزن؛ چرا که آن سرت آشکار است. بر این فرد زدن و زندان کردن است ۲- خیانت کردن ۳- کسی که از غنیمت سرت کند ۴- سرت اجیر؛ چرا که اینها تنها خیانت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۳

۱۶۱۰-۴۶۸۵۸- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در قاپ زدن آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌کنم ولی او را تعزیر می‌کنم و بر کسی که لباس‌ها را از تن افراد در می‌آورد [لخت می‌کند] قطع دست نیست».

۱۶۱۱-۴۶۸۵۹- (۸) سماعه گوید: «کسی که چیزی را بقاپد و فرار کند، دستش قطع نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند».

۱۶۱۲-۴۶۸۶۰- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چهار کس اند که دستشان قطع نمی‌شود: قاپزن، خیانتکار، کسی که از غنیمت سرت کند و سارق اجیر؛ چرا که اینها خیانت است».

۱۶۱۳-۴۶۸۶۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قطع دست بر قاپزن نیست و نیز بریدن دست بر مهمان نیست». منظور حضرت این است که اگر مهمانی از مال میزبانی که او را پذیرایی می‌کند- در حالی که مهمان اوست- سرت کند.

۱۶۱۴-۴۶۸۶۲- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جیب‌بُر و قاپزن، بریدن دست ندارند؛ چرا که سرقتی آشکار است. ولی کسی که مخفیانه سرت می‌کند، دستش بریده می‌شود».

۱۶۱۵-۴۶۸۶۳- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره قاپزن فرمود: «دستش قطع نمی‌شود ولی زده و زندانی می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب بعدی، این گفته که: «از امام صادق علیه السلام درباره جیب‌بُر، نباش [کسی که قبر نبش می‌کند و کفن مرده می‌دزدد] و قاپزن پرسیدم. حضرت فرمود: دست قطع نمی‌شود» و در روایت هفت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست قاپزن- همان کسی که به سرعت چیزی را می‌رباید- قطع نمی‌شود ولی هر دو «۱» به شدت زده و زندانی می‌شوند».

و در روایت هشتم و نهم فرموده معصوم علیه السلام که: «دست در سرقت آشکارا قطع نمی‌شود».

(۱). منظور جیب‌بُر و قاپزن است. گفتنی است، جیب‌بُر در ابتدای روایت آمده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۵

باب ۱۱ حکم جیب‌بُر

اشاره

۱۶۱۶-۴۶۸۶۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «بر کسی که آشکارا سرقت و فرار می کند [قاپزن] قطع دست نیست و همچنین بر کسی که لباس مرد را می شکافد و پول درون آن را می برد [جیب‌بر] قطع دست نیست».

۱۶۱۷-۴۶۸۶۵- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر کسی که پول را از لباس مردی می شکافد [جیب بر] قطع دست نیست».

۱۶۱۸-۴۶۸۶۶- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «جیب‌بری را که آستین مردی را شکافته بود و از آن پول در آورده بود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی شکافته و در آورده، من دستش را قطع نمی کنم ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده، دستش را قطع می کنم».

۱۶۱۹-۴۶۸۶۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «جیب‌بری را که آستین مردی را شکافته و پولی را در آورده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی در آورده، دستش را نمی بریم ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده، دستش را می بریم».

۱۶۲۰-۴۶۸۶۸- (۵) عیسی بن صبیح گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره جیب‌بر، نباش، قاپزن پرسیدم. حضرت فرمود: دست‌شان قطع نمی شود».

۱۶۲۱-۴۶۸۶۹- (۶) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن زمان که جیب‌بری را که از آستین مردی چند دینار جیب‌بری کرده بود، نزد امام آوردند، حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی شکافته و در آورده، قطع دست بر او نیست ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده است، دست او را قطع می کنیم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۷

۱۶۲۲-۴۶۸۷۰- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جیب‌بر دستش قطع نمی شود و او همان است که پول را از آستین، یا لباس مردی می برد و نیز قاپزن قطع دست ندارد و او همان است که چیزی را می رباید ولی هر دو به شدت زده می شوند و به زندان می افتند».

۱۶۲۳-۴۶۸۷۱- (۸) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: دست نباش و جیب‌بر قطع می شود ولی قاپزن دستش قطع نمی شود».

۱۶۲۴-۴۶۸۷۲- (۹) عیسی بن صبیح گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره جیب‌بر، نباش و قاپزن پرسیدم. حضرت فرمود: دست جیب‌بر و نباش قطع می شود ولی قاپزن دستش قطع نمی شود».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه این روایت و روایت منصور در خود دارد که جیب‌بر دستش قطع می شود، بر آن صورت حمل می شود که لباس را شکافته و در آورده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بر جیب‌بر و قاپزن، قطع دست نیست».

باب ۱۲ حکم کسی که با سند جعلی، مالی را تصاحب کند

۱۶۲۵-۴۶۸۷۳- (۱) حلبی گوید: «امام صادق علیه السلام درباره مردی که کسی را اجیر کرده و او را بر متاع خویش گمارده و

پس از آن، اجیر متاع را سرقت کرده است، فرمود: او امانتدار محسوب می‌شود [یعنی او را امین دانسته‌اند و او در امانت خیانت کرده است] و باز حضرت دربارهٔ مردی که نزد دیگری رفته و گفته است که: فلان کس مرا نزد شما فرستاده تا این اجناس را برای او بفرستی، آن شخص هم اجناس را به او داده و سخنش را پذیرفته است. پس از آن، دوست خود را دیده و به او گفته است که: فرستاده ات نزد من آمد و من اجناس درخواستی را همراه او فرستادم. دوستش بگوید که من او را نزد تو فرستاده بودم و او هیچ چیزی برای من نیاورده است ولی آن فرستاده می‌گوید آن دوست، او را فرستاده و او هم همهٔ اجناس را به او تحویل داده است. حضرت فرمود: اگر بینه‌ای علیه فرستاده پیدا کند که شهادت دهند آن دوست این فرستاده را نفرستاده است، دست این فرستاده قطع می‌شود و معنای آن این است که فرستاده یک‌بار اقرار کرده که آن کس او را نفرستاده است. ولی اگر بینه‌ای

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۹

یافته نشود، آن شخص به خدا سوگند می‌خورد که او را نفرستاده است و آن دیگری مال خود را از فرستاده به طور کامل می‌گیرد. پرسیدم: نظر شما چیست اگر بگوید که تنها نیازمندی او را وادار به سرقت کرده است؟ امام فرمود: دستش قطع می‌شود؛ چرا که مال مرد را سرقت کرده است».

در کتاب مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «اگر مردی پیش مردی برود و بگوید که فلان کس مرا نزد تو فرستاده تا این اجناس را برایش بفرستی، آن شخص هم آن اجناس را به او داد. پس از آن، دوستش را ملاقات کرد و او گفت من آن فرستاده را نفرستاده بودم و او چیزی برای من نیاورده است ولی فرستاده بگوید که آن شخص او را فرستاده و اجناس را نیز به او تحویل داده است. پس اگر بینه‌ای پیدا شود که علیه فرستاده گواهی دهد که آن شخص او را نفرستاده، دست فرستاده قطع می‌شود ولی اگر بینه‌ای پیدا نشود، آن شخص به خدا سوگند می‌خورد که این فرستاده را نفرستاده بوده است و آن مرد مال خویش را به طور کامل از فرستاده می‌گیرد و اگر فرستاده بگوید که نیاز و احتیاج، او را بر این کار واداشته است، باز دستش قطع می‌شود؛ چرا که او مال آن مرد را سرقت کرده است».

باب ۱۳ مسئولیت مدنی سارق

اشاره

۱۶۲۶-۴۶۸۷۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که سارق سرقت کرده است، دستش قطع می‌شود و آنچه برده، ضامن است».

۱۶۲۷-۴۶۸۷۵- (۲) راوی گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت می‌کند و بر پایهٔ شهادت بینه علیه او، دستش قطع می‌شود ولی آنچه سرقت کرده برنگردانده است، با او در مورد اموال مال‌باخته چه می‌کنند؟ آیا برگرداندن آن مال بر او نیست؟ و نیز اگر سارق ادعا کند که هیچ چیز- نه کم و نه زیاد- نزد او نیست و این حالت از او معلوم باشد، [با او چه می‌کنند]؟ حضرت فرمود: تلاش می‌کند تا آخرین درهمی را که سرقت کرده است، پرداخت کند».

۱۶۲۸-۴۶۸۷۶- (۳) امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «آن زمان که سارق سرقت کند، دستش قطع می‌شود. حال اگر آنچه سرقت کرده در دستش موجود است، از او گرفته و به صاحبش بازگردانده می‌شود. ولی اگر آن را تلف کرده، قیمتش را مشخص می‌کند و باید که از مالش آن را بپردازد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۱

۱۶۲۹-۴۶۸۷۷- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «سارق را پیگیری می‌کنند تا مالی را که سرقت کرده، باز پس دهد؛ گرچه دستش

قطع شده باشد و او را به حال خود رها نمی‌کنند که مال مرد مسلمانی را ببرد».

۱۶۳۰ - ۴۶۸۷۸ - (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که شتر ماده‌ای را سرقت کرده و آن شتر نزد سارق بچه‌دار شده بود، حکم داد که: «شتر را با بچه‌اش برگرداند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب شصت و چهار از ابواب میراث، روایتی که می‌توان بدان بر این مفاد استدلال کرد.

می‌آید:

در باب هفده، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۱۴ حکم کسی که الاغی را کرایه و به صاحب آن خیانت کرده است

اشاره

۱۶۳۱ - ۴۶۸۷۹ - (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که الاغی کرایه کرده و با آن نزد فروشندگان لباس رفته و دو لباس خریده و الاغ را نزد آنان نهاده است، پرسیدم. حضرت فرمود: الاغ به صاحبش باز گردانده می‌شود و آن کس که لباس‌ها را سرقت کرده، تعقیب می‌شود ولی دست او قطع نمی‌شود؛ زیرا کارش تنها خیانت است». این روایت در باب چهارده، از ابواب رهن.

ارجاعات

گذشت:

و در باب هشت، روایتی که مناسب این باب است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۳

باب ۱۵ حکم کسی که آدم‌ربایی کند و او را بفروشد

اشاره

۱۶۳۲ - ۴۶۸۸۰ - (۱) طریف بن سفیان ثوری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زن آزادی را ربوده و آن را فروخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در این مساله چهار حدّ است. اما نخستین حدّ این که، این مرد رباینده است و دستش قطع می‌شود. دومین حدّ این که، اگر با این زن آمیزش کرده است، تازیانه می‌خورد و آن کس که این زن را خریده است باز اگر با این که می‌دانسته [او آزاد است] با او آمیزش کرده است، در این صورت اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر غیر محصن باشد، حدّ بر

او زده می‌شود و اگر نمی‌دانسته، چیزی بر او نیست و اما آن زن اگر مرد مجبورش کرده است، چیزی بر او نیست. ولی اگر به دلخواه مرد با او زنا کرده است، حدّ می‌خورد».

۱۶۳۳-۴۶۸۸۱-(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که فرد آزادی را فروخته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست وی را برید».

۱۶۳۴-۴۶۸۸۲-(۳) عبدالله بن طلحه گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که مردی را می‌فروشد- با این که هر دو آزاد هستند- این آن را و آن این را می‌فروشد و از شهری به شهری دیگر فرار می‌کنند، خودشان را می‌فروشند و با اموال مردم فرار می‌کنند، پرسیدم. حضرت فرمود: دست‌شان قطع می‌شود؛ چرا که این دو، هم خویش و هم اموال مردم را سرقت کرده‌اند».

۱۶۳۵-۴۶۸۸۳-(۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که فرد آزادی را فروخته است، توبه ندارد تا آن که او را به آزادی گذشته‌اش باز گرداند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و دوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «درباره‌ی مردی که همسرش را فروخته است به من بگوئید. حضرت فرمود: مرد باید دستش بریده و زن سنگسار شود و آن کس که آن زن را خریداری کرده است، اگر با او آمیزش کرده- در صورتی که محصن است- سنگسار می‌شود- البته اگر می‌دانسته و اگر محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و زن نیز سنگسار می‌شود، اگر آن کس که او را خریداری کرده با وی آمیزش کرده است» و در روایت دوم، فرموده‌ی امام معصوم علیه السلام که: «درباره‌ی مردی که همسرش را می‌فروشد، فرمود: دستش قطع می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۵

باب ۱۶ حکم سارق پرنده

۱۶۳۶-۴۶۸۸۴-(۱) در کوفه مردی را که کبوتری سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست وی را نبرید و فرمود: «من در مورد پرنده دست قطع نمی‌کنم».

۱۶۳۷-۴۶۸۸۵-(۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قطع دست در پر نیست؛ منظور حضرت از پر، همه‌ی پرندگان است».

۱۶۳۸-۴۶۸۸۶-(۳) مردی که شتر مرغی را با بهای صد درهم سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت دست وی را قطع نکرد و فرمود: «در پر، قطع دست نیست».

۱۶۳۹-۴۶۸۸۷-(۴) مردی که شتر مرغی را سرقت کرده و بهایش صد درهم بود و نیز مردی که کبوتری را سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست در پرنده و در هیچ پری ثابت نیست».

باب ۱۷ حکم سارق سنگ و میوه

۱۶۴۰-۴۶۸۸۸- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سنگ سرقت کند- منظور مرمر و مانند آن است- قطع دست ندارد».

۱۶۴۱-۴۶۸۸۹- (۲) حضرت علی علیه السلام فرمود: «از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که سنگ سرقت کند [البته غیر از جواهر]، قطع دست ندارد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: منظور از سنگ، مرمر و مانند آن است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۷

۱۶۴۲-۴۶۸۹۰- (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای علی، در میوه و پیه «۱» درخت خرما قطع دست نیست».

۱۶۴۳-۴۶۸۹۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در [سرقت] میوه دست قطع نمی شود و نه در کثر و آن همان پیه [پنیرک] درخت خرماست».

همین روایت را در کتاب دعائم الاسلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود. آن گاه مانند روایت قبلی را ذکر کرده و افزوده است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که این را سرقت کند، تعزیر می شود و بهای آن را بدهکار است».

۱۶۴۴-۴۶۸۹۲- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کسی که میوه‌ها را در حالی که به درخت است به سرقت می برد، حکم داد که: هر چه از آن بخورد، چیزی بر او نیست و هر چه با خود بردارد، تعزیر می شود و دو برابر بهای آن را می پردازد».

۱۶۴۵-۴۶۸۹۳- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که میوه‌ها را در حالی که بر درخت است سرقت کند، آن مقدار که خورده است، چیزی بر او نیست ولی آنچه با خود برداشته است، در آن تعزیر و ضمانت قیمت است».

۱۶۴۶-۴۶۸۹۴- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میوه، قطع دست نیست و نه در کثر و کثر، پیه درخت خرماست».

۱۶۴۷-۴۶۸۹۵- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که چیزی از میوه را سرقت کند، دستش قطع نمی شود و [نیز] هر زمان که عبورش به میوه می افتد بخورد ولی از بین نبرد».

۱۶۴۸-۴۶۸۹۶- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر فردی از خرما و زراعت پیش از آن که چیده و بریده شود سرقت کند، بر او قطع دست نیست ولی اگر خرما چیده شود و او سرقت کند و زراعت درو شود و سرقت کند، دستش قطع می شود».

(۱). پیه نخل، ظاهراً همان پنیرک درخت خرماست که سفید و خوردنی است و در درون ریشه شاخه های درخت است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۹

۱۶۴۹-۴۶۸۹۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در میوه آویزان به درخت، قطع دست نیست و نیز در آنچه کوه از آن حراست می کند. آری، ولی آنچه منزلگاه گله ستوران آن را در خود جای داد یا آن را نگهبان بود، در این صورت اگر به قیمت یک سپر برسد، بریدن دست دارد».

۱۶۵۰-۴۶۸۹۸- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «در هیچ غذایی که [پهن است] و هنوز از او فارغ نشدیم، قطع دست نیست».

۱۶۵۱-۴۶۸۹۹- (۱۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در غذا، قطع دست نیست».

۱۶۵۲-۴۶۹۰۰- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که زراعت را از کشتزار و گوسفند را از چراگاه سرقت کند، دستش قطع نمی شود تا آن که جای بسته‌ای اینها را در برگیرد و نیز کسی که میوه درخت یا خرما را سرقت کند، قطع دست ندارد و نیز بر کسی که شتر رها شده در مرتع را سرقت کند، قطع دست نیست تا آن که دیوار، شتر را پنهان داشته باشد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب دوم، این گفته که: «مردی از بستانی خوشه خرمایی که قیمتش دو درهم است، سرقت کرده است. حضرت فرمود: به خاطر این کار، دستش قطع می‌شود».

باب ۱۸ حکم سارق غنیمت، خرمن و بیت‌المال

اشاره

۱۶۵۳-۴۶۹۰۱- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام اهل کوفه را گرد آورد تا اجناسی را که نزد او جمع آوری شده است، بین آنان تقسیم کند. فردی از آنان برخاست و مغفری «۱» به تن کرد و آن را برداشت. او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر این فرد نیست؛ چرا که خود او در این متاع شریک است. او سارق محسوب نمی‌شود ولی خیانتکار است».

۱۶۵۴-۴۶۹۰۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر کسی که چیزی را به امانت نزد او گذاشته‌اند و در آن خیانت کرده است، قطع دست نیست و نیز در سرقت از غنائم، قطع دست نیست».

۱۶۵۵-۴۶۹۰۳- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که از بیت‌المال سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت فرمود: دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او هم در بیت‌المال سهمی دارد».

(۱). مغفر، جهت محافظت از گردن به دور کلاه خود نهاده می‌شود و گفته شده که زیر کلاه خود قرار می‌گیرد- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۱

۱۶۵۶-۴۶۹۰۴- (۴) مردی را که از بیت‌المال مسلمانان سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر او نیست؛ چرا که برای او سهمی در بیت‌المال هست».

۱۶۵۷-۴۶۹۰۵- (۵) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی از غنائم سرقت کرده است، حکم او چیست؟ آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: مشخص می‌شود که چه اندازه برداشته است؛ اگر آن چه گرفته کم‌تر از سهم اوست، تعزیر می‌شود و تمام سهمش به او پرداخت می‌شود و اگر آنچه گرفته مانند همان سهم اوست، چیزی بر او نیست. ولی اگر به اندازه بهای یک سیر که یک چهارم دینار است بیشتر از سهم خویش گرفته است، دستش قطع می‌شود».

۱۶۵۸-۴۶۹۰۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سارق از خرمن حاکم ستمگر سرقت کند، قطع دست بر او نیست.

او تنها حق خویش را گرفته است ولی اگر از امام عادل باشد، کشته می‌شود».

۱۶۵۹-۴۶۹۰۷- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از غنیمت سرقت کرده است. حضرت فرمود: پس از تقسیم یا پیش از تقسیم؟ گفتم: در هر دو فرض، پاسخ دهید. حضرت فرمود: اگر پس از آن که سهم خویش را گرفته سرقت کرده، دستش قطع می‌شود ولی اگر پیش از تقسیم سرقت کرده، دستش قطع نمی‌شود تا آشکار شود سهمش چه اندازه است و حَقّش از بیت‌المال به او داده شود.

حال اگر آنچه برداشته کم‌تر از سهم اوست، باقیمانده حَقّش به او داده می‌شود و چیزی بر او نیست جز این که به خاطر تجزّی‌اش

تعزیر می‌شود و اگر آنچه برداشته به اندازه حَقّش بوده، همان در دستش می‌ماند و بر او نیز افزوده می‌شود و اگر آنچه سرقت کرده به اندازه یک سپر بیش از سهم اوست، دستش با خواری قطع می‌شود و بهای سپر، یک چهارم دینار است».

۱۶۶۰-۴۶۹۰۸ (۸) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره کلاه خودی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن دست برید، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه خود آهنینی بود که مردی از غنیمت سرقت کرده بود و حضرت دست او را قطع کرد».

۱۶۶۱-۴۶۹۰۹ (۹) روایت شده است که: «دو نفر، از مال خدا سرقت کرده بودند؛ یکی برده‌ای که خود از مال خدا بود و دیگری از خود مردم بود. حضرت فرمود: اما این یکی از مال خداست و حدی بر او نیست.

بعضی از مال خدا، بعضی دیگر را خورده است ولی دیگری دستش باید قطع شود و حضرت دست او را قطع کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۳

۱۶۶۲-۴۶۹۱۰ (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دو نفر که از مال خدا سرقت کرده بودند؛ یکی از آنها برده‌ای بود مال خدا و دیگری از خود مردم بود. فرمود: اما این یکی از مال خداست و چیزی بر او نیست. بعضی از مال خدا، بعضی دیگر را خورده است. ولی دیگری را پیش آورد و دستش را قطع کرد. پس از آن حضرت دستور داد تا روغن و گوشت به او بخوراند تا آن که بهبود یابد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به قیمت یک سپر برسد که همان یک چهارم دینار است، بریده می‌شود- البته اگر از خانه‌ای یا بازاری یا جایی دیگر سرقت کرده است».

و در روایت شانزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود؛ گرچه از بازار یا زراعت یا غیر آن سرقت شده باشد».

و در ذیل روایت یکم از باب هفتم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «من دست کسی را برای آنچه در آن شریک است، قطع نمی‌کنم».

و در روایت ششم از باب دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چهار نفر قطع دست بر آنان نیست و از آنها شمرده است کسی را که از غنیمت سرقت می‌کند».

باب ۱۹ حکم سارق در سال قحطی

۱۶۶۳-۴۶۹۱۱ (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق در سال خشکسالی و بی‌حاصلی برای خوردنی‌ها چون نان، گوشت و مانند آن، بریده نمی‌شود».

۱۶۶۴-۴۶۹۱۲ (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق در سال سینه بریده نمی‌شود». منظورشان سال گرسنگی و قحطی است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۵

۱۶۶۵-۴۶۹۱۳ (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «دست سارق در سال خشکسالی‌ای که موجب بی‌حاصلی شود، بریده نمی‌شود».

منظور حضرت برای خوردنی هاست، نه چیز دیگر.

۱۶۶۶-۴۶۹۱۴- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه در روزگار قحطی و گرسنگی، دست سارق را قطع نمی کرد.»

۱۶۶۷-۴۶۹۱۵- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «قطع دست بر کسی که خوردنی را در سال گرسنگی سرقت کند، نیست.»

باب ۲۰ حکم مستعیر که عاریه را بر نمی گرداند

۱۶۶۸-۴۶۹۱۶- (۱) در روایتی آمده است که: «زنی زیور آلات را از گروهی عاریه می گرفت و پس از آن می فروخت. مورد این زن به پیامبر گزارش داده شد. پیامبر دستور قطع دست وی را صادر کرد.»

۱۶۶۹-۴۶۹۱۷- (۲) در روایت است که: «زنی مخزومی، جنسی را عاریه می گرفت و بعد انکار می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد دست وی قطع شود.»

۱۶۷۰-۴۶۹۱۸- (۳) علی بن ابی رافع گوید: «من مسؤول بیت المال علی بن ابی طالب علیه السلام و کاتب ایشان بودم و در بیت المال حضرت یک گردنبند لولوء بود که حضرت در روز بصره [درگیری و تصرف بصره] بدان دست یافته بود. علی بن ابی رافع گوید: دختر امیرالمؤمنین علیه السلام کس نزد من فرستاد و به من پیام داد که به من رسیده است که در بیت المال امیرالمؤمنین علیه السلام گردنبند لولویی است و آن در دست توست و من دوست دارم که تو آن را به عاریه به من دهی تا در روزهای عید قربان خودم را با آن بیاریم.»

من هم به دختر امیرالمؤمنین پیام دادم که: ای دختر امیرالمؤمنین، این به عنوان عاریه‌ای مضمونه که باید بازگردانده شود خواهد بود. ایشان هم پذیرفت و گفت: باشد به عنوان عاریه مضمونه که پس از سه روز بازگردانده می شود. پس از آن، گردنبند را به او دادم. ولی امیرالمؤمنین علیه السلام چون گردنبند را در گردن دخترشان دید و آن را شناخت به او فرمود: از کجا این گردنبند پیش تو آمده است؟

او گفت: من این را از علی بن ابی رافع - خزانه دار بیت المال امیرالمؤمنین - گرفته ام تا در عید خودم را با آن زینت کنم و پس از آن بازگردانم. علی بن ابی رافع گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به من پیام داد و من نزد ایشان رفتم. ایشان به من فرمود: آیا تو به مسلمانان خیانت می کنی ای ابن ابی رافع؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۷

به حضرت گفتم: به خدا پناه می برم از این که به مسلمانان خیانت کنم! حضرت فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت المال مسلمانان بوده - بدون رضایت من و رضایت مسلمانان - آن را به دختر امیرالمؤمنین عاریه داده‌ای؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، او دختر شما بود و از من خواست که به او عاریه دهم تا خویش را با آن زینت کند؛ من هم آن را به عنوان عاریه مضمونه مردوده عاریه دادم و ضمانت آن را در مال خودم به عهده گرفتم و بر من است که آن را سالم به جایگاهش بازگردانم.

حضرت فرمود: همین امروز آن را بازگردان و مبادا که مجددا چنین کاری کنی که در این صورت کیفرم به تو می رسد. آن گاه امام فرمود: وای بر دخترم! اگر این گردنبند را به شکل عاریه مضمونه مردوده نگرفته بود، هر آینه اولین زن هاشمی بود که دستش برای سرقت قطع می شد. علی بن ابی رافع گوید: فرموده حضرت به دخترشان رسید. او به امیرالمؤمنین گفت: ای امیرالمؤمنین، من دختر تو و پاره تن توام! چه کسی از من به این گردنبند سزاوارتر است که آن را بر گردن کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به دخترشان فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب، خویش را از حق جدا نکن. آیا همه زنان مهاجر در این عید این گونه خود را زینت می کنند؟

علی بن ابی رافع گوید: من گردنبند را از دختر امیرالمؤمنین گرفتم و آن را به جایگاهش برگرداندم».

۱۶۷۱-۴۶۹۱۹- (۴) علی بن اسباط از بسیاری از یاران ابن دأب روایت کرده است (در روایت فضیلت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا که گوید): «از بصره تحفه‌ای که از دریا استخراج شده بود و بهایش معلوم نبود، برای حضرت فرستادند. دخترشان ام کلثوم علیه السلام به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، من می‌توانم خودم را با این تحفه بیاریم و آن در گردنم باشد؟ حضرت فرمود: ای ابو رافع، این را در بیت‌المال مسلمانان قرار ده و راهی به سوی این تحفه نیست تا آن که هیچ زنی از مسلمانان نماند؛ مگر این که مانند این را داشته باشد».

باب ۲۱ حکم سارق بودن کسانی که زکات، مهریه زنان و بدهی‌شان را نمی‌پردازند

۱۶۷۲-۴۶۹۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «سارقان سه دسته‌اند: کسانی که زکات نمی‌پردازند، کسی که تصاحب بلاذن مهر زنان را حلال بشمرد و نیز کسی که قرضی بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۹

باب ۲۲ حدّ نباش «۱»

اشاره

۱۶۷۳-۴۶۹۲۱- (۱) حفص بن البختری گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: حدّ نباش همان حدّ سارق است».

۱۶۷۴-۴۶۹۲۲- (۲) عبدالله بن محمد جعفی گوید: «در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که نامه هشام بن عبدالملک به دست آن حضرت رسید. درباره مردی که قبر زن مسلمانی را نبش کرده، کفن‌هایش را از تن درآورده و با او آمیزش کرده است و مردم در این جا اختلاف کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: او را بکشید و دسته‌ای گفته‌اند: او را بسوزانید. امام باقر علیه السلام برای هشام نوشتند: احترام مرده به سان احترام زنده است؛ حدّ او این است که دستش به خاطر نبش قبر در آوردن کفن‌ها قطع شود و حدّ زنا بر او زده شود؛ اگر محصن است، سنگسار شود و اگر محصن نیست، صد تازیانه زده شود».

۱۶۷۵-۴۶۹۲۳- (۳) علی بن ابراهیم بن هاشم گوید: «پدرم برایم روایت کرده است که چون ابوالحسن الرضا علیه السلام از دنیا رفت، ما به حج رفتیم و خدمت امام جواد علیه السلام رسیدیم و خلقی از شیعه از هر شهری برای این که امام جواد علیه السلام را ببینند، حاضر شده بودند. عموی حضرت عبدالله بن موسی که پیرمردی بزرگ و دانشمند بود- در حالی که جامه خشن بر تن و در پیشانی او آثار سجده بود- آمد و نشست. امام جواد علیه السلام از اتاق بیرون آمد. پیراهنی از کتان و عبایی از کتان و کفشی نو و سفید بر تن داشت. عبدالله ایستاد و به استقبال امام آمد و پیشانی امام را بوسه داد و شیعیان نیز ایستادند. امام جواد علیه السلام بر تختی نشستند و مردم یکدیگر را نگاه می‌کردند و همه از کمی سال حضرت متحیر بودند. در این حال مردی از میان جمعیت بیرون آمد و به عموی حضرت گفت: خداوند تو را به صلاح بدارد. چه می‌گویی درباره مردی که با حیوانی آمیزش کند؟

(۱). نباش: کسی که قبرها را می‌کند و می‌شکافد و کفن و احیاناً اشیای مردگان را می‌دزدد- م.

خدا پروا کن! از خدا پروا کن! بسیار سخت است که روز قیامت در پیشگاه خداوند عز و جل بایستی و خداوند به تو بگوید چرا برای مردم به چیزی که نمی‌دانی فتوی می‌دهی؟ عمومی حضرت به امام گفت: سرورم، از خدا استغفار می‌کنم! آیا پدرتان همین را نگفته است؟ امام جواد علیه السلام فرمود: از پدرم درباره مردی که قبر زنی را نبش کرده و با وی آمیزش کرده بود، سؤال شد و پدرم فرمود: دست راستش به دلیل نبش قبر قطع می‌شود و حدّ زنا بر او زده می‌شود؛ چرا که احترام زن مرده به سان احترام زن زنده است. عمومی حضرت گفت: آری سرورم، شما درست می‌فرمایید و من از خداوند استغفار می‌کنم. مردم شگفت‌زده شدند و گفتند: ای سرورما، آیا به ما اجازه می‌دهی تا از شما بپرسیم؟ حضرت فرمود: آری. آن‌گاه در یک مجلس سی هزار مساله پرسیدند و حضرت در حالی که نه سال داشت، همه مسائل را پاسخ داد.

۱۶۷۶-۴۶۹۲۴- (۴) علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه گوید: «چون امام رضا علیه السلام در سال دویست و دو از دنیا رفت، سن امام جواد علیه السلام حدود هفت سال بود و بین مردم در بغداد و شهرها اختلاف ایجاد شد و ریّان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن عبدالرحمن و گروهی از شخصیت‌ها و مردان معتمد شیعه در خانه عبدالرحمن گرد آمدند... تا آن که گوید: زمان موسم حج نزدیک شد و از فقیهان بغداد و شهرها و عالمان آنان هشتاد نفر گرد آمدند و به قصد حج و مدینه رفتند.. و روایت آمده تا آنجا که گوید: امام جواد علیه السلام فرمود: امام رضا علیه السلام تنها درباره نباشی که قبر زنی را نبش و با آن زنا و کفن‌هایش را سرقت کرد، دستور قطع دست او را به دلیل سرقت و تبعید را به دلیل بلایی که بر سر مرده آورده بود، صادر کرد».

۱۶۷۷-۴۶۹۲۵- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در سرقت از مرده، دست قطع می‌شود؛ همان گونه که در سرقت از زنده».

۱۶۷۸-۴۶۹۲۶- (۶) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست نباشی را قطع کرد. از امام سؤال شد: آیا برای [سرقت از] مردگان دست قطع می‌کنی؟ حضرت فرمود: ما برای سرقت از مردگان مان قطع دست می‌کنیم، همان گونه که برای [سرقت از] زندگان مان».

۱۶۷۹-۴۶۹۲۷- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست نباشی را قطع کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۳

۱۶۸۰-۴۶۹۲۸- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان معاویه نباشی دستگیر شد. معاویه به یارانش گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: او را کیفر می‌کنی و آزادش می‌سازی. مردی از گروه گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین نکرد. گفتند: امیرالمؤمنین چه کرده است؟ گفت: حضرت فرمود: دست نباش قطع می‌شود و حضرت فرمود: سارق، هتاک مردگان محسوب می‌شود».

۱۶۸۱-۴۶۹۲۹- (۹) نباشی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، حضرت دست او را قطع کرد.

۱۶۸۲-۴۶۹۳۰- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دست نباشی را که قبری را نبش کرده و کفن مرده را از او بیرون آورده بود، قطع کرد.

۱۶۸۳-۴۶۹۳۱- (۱۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دست نباش در صورتی که عادت به این کار کرده است، قطع می‌شود».

۱۶۸۴-۴۶۹۳۲- (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دست نباش قطع نمی‌شود مگر این که دستگیر شود و بارها نبش قبر کرده باشد و در هر بار هم به سختی کیفر دیده باشد؛ پس کیفر سخت و زندان می‌شود».

۱۶۸۵-۴۶۹۳۳- (۱۳) ابوعلی بن راشد در روایتی طولانی گوید: «شیعه در نیشابور- همراه محمد بن ابراهیم نیشابوری- اموال زیاد و هفتاد برگه که در آن مسائلی آمده بود، فرستادند. اینان هر دو برگه را به سه بند بسته و بر هر بندی مهری زده بودند. محمد بن ابراهیم نیشابوری اینها را به مدینه آورد و امام موسی بن جعفر علیه السلام پیش از آن که مهرها را بگشاید، درباره آن مسائل جواب داد و یکی از آن مسائل این بود که: عالم [منظور امام علیه السلام است] درباره مردی که قبری را نبش کرده و سر مرده را بریده و

کفنش را دزدیده است، چه نظر می‌دهد؟ پاسخ این سؤال با خط [مبارک] امام علیه السلام این بود که به دلیل سرقت کفن از داخل جای محفوظی دستش بریده می‌شود».

۱۶۸۶-۴۶۹۳۴-(۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست نباش را برید. به امام گفته شد: آیا برای [سرقت از] مردگان، دست قطع می‌کنید؟ حضرت فرمود: ما برای [سرقت از] مردگان مان دست قطع می‌کنیم، آن گونه که برای [سرقت از] زندگان مان».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۵

۱۶۸۷-۴۶۹۳۵-(۱۵) ابن ابی عمیر از بسیاری از یاران مان روایت کرده است که: «مردی نباش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت موی او را گرفت، او را به زمین زد، آن گاه به مردم دستور داد تا او را لگد مال کنند. مردم هم او را لگد مال کردند تا آن که مرد».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه. روایت شده است که: «مردی نباش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت موی او را گرفت و او را به زمین زد، سپس امام فرمود: ای بندگان خدا، او را پایمال کنید. او پایمال شد تا آن که مرد».

۱۶۸۸-۴۶۹۳۶-(۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «نباشی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت، کيفر او را به روز جمعه تأخیر انداخت. چون روز جمعه شد، حضرت او را زیر پای مردم انداخت و مردم پیوسته او را زیر پای‌شان لگد مال کردند تا آن که مرد».

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «این روایات بر موردی حمل شده است که سه بار این کار از او تکرار و حدّ بر او جاری شده باشد. در چنین زمانی کشته شدن بر او ثابت است، همان گونه که بر سارق واجب است و امام در کیفیت کشتن آن گونه که تشخیص می‌دهد موثرتر است، مخیر است».

۱۶۸۹-۴۶۹۳۷-(۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر نباش به این کار شناخته شود، دستش قطع می‌شود».

۱۶۹۰-۴۶۹۳۸-(۱۸) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره نباش پرسیدم. حضرت فرمود: اگر نبش قبر عادت او نباشد، دستش قطع نمی‌شود و تعزیر می‌شود».

۱۶۹۱-۴۶۹۳۹-(۱۹) امام صادق علیه السلام درباره نباش فرمود: «اگر اولین بار دستگیر شود، تعزیر می‌شود ولی اگر مجدداً انجام داد، دستش قطع می‌شود».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] در تهذیب گوید: «این روایت و روایتی که علی بن سعید دارد که دست نباش قطع نمی‌شود- البته در صورتی که عادت او نشده باشد- هر دو حمل می‌شوند بر موردی که نبش قبر کند و چیزی سرقت نکند؛ چرا که این کس به این دلیل قطع بر او واجب نمی‌شود و تنها قطع دست در صورتی که سرقت کند بر او واجب می‌شود و این به منزله کسی است

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۷

که سوراخی کرده و چیزی برنگرفته است. این کس قطع دست بر او واجب نمی‌شود و تنها قطع دست در زمانی است که مال را بردارد».

۱۶۹۲-۴۶۹۴۰-(۲۰) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که در حال نبش قبر دستگیر شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: من قطع دست بر او نمی‌بینم مگر این که در حالی که چند بار نبش قبر کرده، دستگیر شود که در این صورت دست او را قطع می‌کنم».

۱۶۹۳-۴۶۹۴۱-(۲۱) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «اگر مردی پیدا شود که نبش قبر می‌کند، قطع دست بر

او نیست؛ مگر این که در حالی که چند بار نبش قبر کرده، دستگیر شود؛ در چنین صورتی دست راستش را قطع می‌کنم».

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و دو از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت پنجم از باب یازده، این فرموده که: «از امام صادق علیه السلام درباره جیب بر، نباش و قاپزن پرسیدم. حضرت فرمود: دست او [قاپزن] قطع نمی‌شود».

و در روایت هشت، فرموده امام معصوم علیه السلام: «دست نباش و جیب‌بر بریده می‌شود ولی دست قاپزن بریده نمی‌شود». و در روایت نهم، مانند آن.

باب ۲۳ حکم سارقی که پیش از قطع دست، سرقت را تکرار کند

۱۶۹۴-۴۶۹۴۲- (۱) امام باقر علیه السلام درباره مردی که سرقت کرده ولی دستگیر نشده است، سپس بار دیگر سرقت کرده و باز دستگیر نشده است، بار دیگر سرقت کرده و دستگیر شده، بینه آمدند و علیه او به سرقت اول و سرقت اخیر شهادت دادند، فرمود: «دست او برای سرقت اول بریده می‌شود ولی پایش برای سرقت اخیر بریده نمی‌شود. از امام سؤال شد: این چگونه است؟ حضرت فرمود: چون همه شهود در یک جا به سرقت اول و اخیر- پیش از آن که به خاطر سرقت اول دستش بریده شود- گواهی داده‌اند. منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۹

و اگر چنین بود که شهود علیه او در سرقت اول شهادت داده بودند، سپس صبر می‌کردند تا آن که دستش قطع شود، پس از آن به سرقت اخیر شهادت می‌دادند، پای چپش قطع می‌شد».

۱۶۹۵-۴۶۹۴۳- (۲) پدر محمد بن عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: سارقی امسال سرقت می‌کند. او را پیش والی می‌آورند تا دستش را قطع کند. پس از آن او را می‌بخشند. سپس در سال آینده- در حالی که برای بار دوم سرقت کرده است- دستگیر می‌شود و او را پیش سلطان می‌آورند.

برای کدام سرقت دستش بریده می‌شود؟ حضرت فرمود: برای سرقت دوم بریده می‌شود و باید تلاش کند مالی را که اول بار سرقت کرده است، فراهم سازد تا به صاحبش برگرداند».

۱۶۹۶-۴۶۹۴۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس چیزی را سرقت کند، آن‌گاه بگریزد و دستگیر نشود تا آن که بار دیگر سرقت کند و دستگیر شود، دستش قطع می‌شود و نسبت به آنچه از بین برده است، ضامن خواهد بود».

باب ۲۴ حکم تبعید سارق

۱۶۹۷-۴۶۹۴۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که حدّ بر سارق جاری شد، به شهر دیگری تبعید می‌شود».

۱۶۹۸-۴۶۹۴۶- (۲) سماعه گوید: «آن زمان که دست مرد قطع شد، تبعید می‌شود».

۱۶۹۹-۴۶۹۴۷- (۳) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زمان که دست سارق را می‌برید و درمان می‌شد، او را از کوفه به شهر دیگری تبعید می‌کرد.

۱۷۰۰-۴۶۹۴۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی زنا کند، تازیانه می‌خورد و شایسته است امام او را از شهری که در آن تازیانه خورده به شهر دیگری یک سال تبعید کند و همین شایسته است برای مردی که سرقت کرد و دستش بریده شد».

۱۷۰۱-۴۶۹۴۹- (۵) عبدالرحمن گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره مردی که زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته است برای امام، آن زمان که این مرد را تازیانه زند، از سرزمینی که او را در آن سرزمین تازیانه زده است به دیگر سرزمین یک سال تبعید کند و بر امام است که منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۱

او را از شهر بیرون کند و همچنین، هنگامی که سرقت کند، دست و پایش بریده شود».

این روایت نیز در باب هفده از ابواب حدّ زنا گذشت.

باب ۲۵ حکم سارق اجیر

اشاره

۱۷۰۲-۴۶۹۵۰- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که اجیری را اجاره کرده و اجیر از خانه وی سرقت کرده است، پرسیدم: آیا دستش قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: این شخص امانتدار محسوب می‌شود و سارق نیست و خیانتکار است».

۱۷۰۳-۴۶۹۵۱- (۲) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] درباره مردی که اجیری را اجاره کرده و اجیر متاع او را سرقت کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: او امانتدار است. سپس امام فرمود: اجیر و مهمان، امینانند و حدّ سرقت بر آنان ثابت نمی‌شود».

۱۷۰۴-۴۶۹۵۲- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست اجیر و مهمان اگر سرقت کنند، قطع نمی‌شود؛ چرا که این دو امانتدارند».

۱۷۰۵-۴۶۹۵۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر اجیر و بر مهمان قطع دست نیست؛ چرا که هر دو امانتدار محسوب می‌شوند».

۱۷۰۶-۴۶۹۵۴- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قطع دست بر اجیر تو نیست».

۱۷۰۷-۴۶۹۵۵- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که چیزی را به امانت نزد او گذاشته‌اند و در آن خیانت کرده است، قطع دست ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت باب چهارده، مناسب این باب.

و در روایت ششم از باب دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چهارنفرند که قطع دست بر آنان نیست...» تا آن که فرمود: «و سرقت اجیر؛ چرا که این تنها خیانت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۳

و در روایت نهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چهار نفرند که قطع دست بر آنها نیست...» تا آن که فرماید: «و سرقت اجیر؛ چرا که این خیانت است».

و در روایت یکم از باب دوازدهم، این گفته که: «مردی، اجیری را اجاره کرده و او را نگهبان اجناس خویش نشانده، پس از آن، اجیر از اجناس سرقت کرد. حضرت فرمود: او امانتدار محسوب می‌شود».

می‌آید:

در روایت هفت از باب سی، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده یا اجیری از مال صاحبش سرقت کند، قطع بر او نیست» و بنگرید دیگر روایات این باب را.

باب ۲۶ حکم توبه و عفو سارق

اشاره

۱۷۰۸-۴۶۹۵۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سارق خودش به سوی خدا بازگردد و توبه کند و آنچه سرقت کرده به صاحبش بازگرداند، قطع دست بر او نیست».

۱۷۰۹-۴۶۹۵۷- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کسی که سارقی را که متاعش را سرقت کرده است دستگیر کند، پس از آن او را عفو کند، مشکلی ندارد و اگر او را نزد سلطان ببرد، سلطان دست سارق را قطع می‌کند؛ گرچه این شخص از سارق درگذرد یا بگوید که آنچه سرقت کرده است به او بخشیدم- البته پس از آن که او را نزد سلطان برده است، دیگر [عفو] جایز نیست و دستش بریده می‌شود».

۱۷۱۰-۴۶۹۵۸- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که شتر یا گاو یا گوسفندی را سرقت کرده بود و آنها نزد وی بچه آوردند، پس از آن سارق پشیمان شده است، حکم داد و فرمود: «توبه‌اش این است که اینها را با فرزند همراهشان بازگرداند». امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جایز است که این سارق [آنها را] برگرداند، مادامی که از سرقتش آگاه نشده‌اند. ولی اگر پیش از آن که آنها را بازگرداند، سرقتش را بفهمند، دست سارق بریده می‌شود و آنها و بچه‌هایشان از او گرفته می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود و باب چهارده، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد. منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۵

باب ۲۷ حکم بردن سارق نزد حاکم

۱۷۱۱-۴۶۹۵۹- (۱) جمیل بن درّاج گوید: «من و معلی بن خنیس، گندمی را در مدینه خریداری کرده بودیم. پیش از آن که آن را بار بزنیم، شب شد. گندم‌ها را در بازار در همان کیسه‌هایش رها کردیم و برگشتیم.

فردای آن روز به بازار رفتیم. بازاریان بر سر سیاهی اجتماع کرده بودند. او را در حالی که چند کیسه از گندم ما را سرقت کرده بود، دستگیر کرده بودند. آنان به ما گفتند: این مرد سیاه، چند کیسه از گندم‌های شما را سرقت کرده، او را نزد والی ببرید ولی ما

خوش نداشتیم که پیش از نظر خواهی از امام صادق علیه السلام به این کار اقدام کنیم؛ لذا معلی نزد امام صادق علیه السلام رفت و جریان را به اطلاع ایشان رساند. حضرت به ما دستور داد که او را نزد والی ببریم. والی هم دست سارق را قطع کرد.»

۱۷۱۲-۴۶۹۶۰- (۲) علی بن الحسین گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که سرقت کرده و بینه‌ی او شهادت داده است، پرسیدم که: آیا او را نزد والی ببریم و دستش قطع بشود، در حالی که در غیر حدّش قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، او را نزد والی ببر.»

باب ۲۸ حکم مهمانی که سرقت کند

اشاره

۱۷۱۳-۴۶۹۶۱- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «مهمانی اگر سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود. ولی اگر مهمان، مهمانی دیگر بیاورد و آن سرقت کند، دست مهمانِ مهمان بریده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۷

۱۷۱۴-۴۶۹۶۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قطع دست بر اجیر تو نیست و نه بر کسی که تو خود او را به خانه‌ات راه داده‌ای- اگر از خانه‌ات سرقت کرد.» منظور حضرت این است که او را در همان زمان که به خانه برده‌ای، سرقت کند. امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس را که تو خود به خانه‌ات راه دهی، او امانتدار محسوب می‌شود و اگر سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی ضامن چیزی است که سرقت کرده است.»

۱۷۱۵-۴۶۹۶۳- (۳) روایت شده است که: «اگر مهمانی، مهمان دیگری را بیاورد و آن مهمان دیگر سرقت کند، دست او بریده می‌شود.»

۱۷۱۶-۴۶۹۶۴- (۴) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «مهمانِ مهمان اگر سرقت کند، دستش بریده می‌شود؛ چرا که او بدون اجازه داخل خانه آن مرد شده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشت، مناسب این باب.

و در روایت دهم از باب دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بر قاپ‌زن و بر مهمان، قطع دست نیست.»

و در روایت دوم از باب بیست و پنجم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بر اجیر و مهمان، حدّ سرقت قرار نمی‌گیرد.»

و در روایت سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «دست اجیر و مهمان اگر سرقت کنند، قطع نمی‌شود؛ چرا که این دو، امین محسوب می‌شوند.»

و در روایت چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بر اجیر و مهمان، قطع دست نیست؛ چرا که این دو امین شمرده شده‌اند.»

و در دیگر روایات این باب، چیزی که بر عدم جواز قطع دست کسی که امین دانسته شده است، دلالت دارد.

باب ۲۹ حکم سارق غیربالغ

اشاره

۱۷۱۷-۴۶۹۶۵- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: یک بار و دوبار نادیده گرفته می‌شود و در مرحله سوم تعزیر می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود؛ باز اگر سرقت کرد، پایین تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۱۸-۴۶۹۶۶- (۲) امام صادق علیه السلام درباره بچه‌ای که سرقت می‌کند، فرمود: «یک بار مورد عفو قرار می‌گیرد. اگر مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده یا ساییده می‌شود تا آن که خون بیاید. باز اگر سرقت کرد، انگشتانش قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایین تر از آن قطع می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۹

۱۷۱۹-۴۶۹۶۷- (۳) امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود: «بچه اگر سرقت کرد، دوبار یا یک بار از او عفو می‌شود. باز اگر سرقت کرد، پایین تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۲۰-۴۶۹۶۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بچه سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر مجددا سرقت کند، تعزیر می‌شود و اگر باز سرقت کند، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کند، پایین تر از آن بریده می‌شود و حضرت صادق علیه السلام فرمود: پسری را که محتلم شدنش مشکوک بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت سرانگشتان را برید».

۱۷۲۱-۴۶۹۶۹- (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر در بچگی یک بار سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد. اگر مجددا سرقت کرد، باز مورد عفو قرار می‌گیرد. ولی اگر باز سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، پایین تر از بند انگشتانش بریده می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایین تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۲۲-۴۶۹۷۰- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر هفت سال یا کم تر دارد، از او [تکلیف] برداشته می‌شود ولی اگر پس از هفت سال مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده یا ساییده می‌شود تا خون بیاید. باز اگر مجددا سرقت کرد، پایین تر از سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر مجددا پس از آن- در حالی که نه ساله شده است- سرقت کرد، دستش بریده می‌شود و هیچ حدی از حدود خداوند عز و جل ضایع نمی‌شود».

۱۷۲۳-۴۶۹۷۱- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر در حالی که کوچک است سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، پایین تر از آن- یا آن چه خدا بخواهد- بریده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۱

۱۷۲۴-۴۶۹۷۲- (۸) اسحاق بن عمار گوید: «به امام ابوالحسن علیه السلام [موسی بن جعفر علیه السلام] گفتم: بچه‌ای سرقت می‌کند. حضرت فرمود: دوبار مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر بار سوم سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، بند دوم بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، بند سوم قطع می‌شود و کف دست و انگشت ابهامش باقی گذارده می‌شود».

۱۷۲۵-۴۶۹۷۳- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «پسر دستش بریده نمی‌شود تا آن که دستش محکم شود و تا آن که بوی زیر بغلش بلند شود».

۱۷۲۶-۴۶۹۷۴- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دختری را که هنوز حیض نشده و سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین

علیه السلام آوردند. حضرت او را چند تازیانه زد ولی دستش را نبرد.

۱۷۲۷-۴۶۹۷۵- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «دختری را که سرقت کرده ولی حیض نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت چند تازیانه بر او زد ولی دستش را قطع نکرد.»

۱۷۲۸-۴۶۹۷۶- (۱۲) ابن مسعود روایت کرده است که: «دختری را که سرقت کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله دید که او حیض نشده است؛ لذا دست او را قطع نکرد.»

۱۷۲۹-۴۶۹۷۷- (۱۳) مردی را که از بیت‌المال مسلمانان سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر او نیست؛ چرا که او در بیت‌المال سهم دارد و باز پسری را که پیش از بلوغ سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت انگشت ابهام او را سایید، سپس فرمود: اگر باز سرقت کنی، دستت را قطع می‌کنم.»

۱۷۳۰-۴۶۹۷۸- (۱۴) عالم علیه السلام فرمود: «پسر بچه‌ای را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دستور داد که انگشتانش را به سنگ بسایند تا خون بیاید. پس از آن، برای بار دوم که سرقت کرده بود، او را آوردند. حضرت دستور داد که سر انگشتانش شکافته شود. سپس او را برای بار سوم آوردند که سرقت کرده است. حضرت بند اول انگشتانش را برید.»

۱۷۳۱-۴۶۹۷۹- (۱۵) پسری را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت نوک دو انگشت ابهام و سبابه او را خراش داد تا آن که هر دو را خون آورد و فرمود: «اگر باز هم سرقت کنی، هر دو انگشتت را می‌برم و حضرت فرمود: آگاه باشید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی جز من به این حکم عمل نکرده است! و حضرت فرمود: بر پسر بچه حد واجب نیست تا آن که محتلم و بوی زیر بغلش بلند شود و از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که: حضرت از بند انگشتانش برید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۳

و به خراش دادن، بریدن نیز گفته می‌شود ولی خراش حد نیست و تنها ادب و تعزیر است و بر پسر تعزیر واجب است، اگر کاری کند که برای آن کار، بر بزرگ‌ها حد واجب می‌شود و در خراش دادن، حضرت بندهای انگشتان پسر را با وعیدی که به او داده، سخت‌گیری به همراه ادب است و به ذهن تبادر می‌کند که اگر مجدداً سرقت کند، دستش بریده می‌شود و حضرت با فرموده‌اش که: اگر باز سرقت کند، دستش را قطع می‌کنم، در دل این معنی را گرفته که اگر پس از آن که بالغ شوی، سرقت کنی؛ بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام به شکل زیبایی پسرک را ترسانده و به دلیل سخت‌گیری و شدت عمل، مبهم ذکر کرده است تا پسرک مجدداً سرقت نکند و در این مورد و مشابه آن از موارد تأدیب چیز معینی نیست.»

۱۷۳۲-۴۶۹۸۰- (۱۶) زراره گوید: «از امام باقر شنیدم که می‌فرمود: پسری را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت نوک انگشتانش را خون‌آلود کرد. سپس امام فرمود: آگاه باش! که اگر مجدداً سرقت کنی، انگشتانت را می‌برم. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که کسی به این حکم جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و من عمل نکرده است.»

۱۷۳۳-۴۶۹۸۱- (۱۷) عبدالرحمن گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: اگر بچه‌ای سرقت کند که هنوز محتلم نشده است، سر انگشتانش بریده می‌شود. امام صادق علیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: این کار را جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و من، کسی انجام نداده است.»

۱۷۳۴-۴۶۹۸۲- (۱۸) پسری را که سرقت کرده و هنوز محتلم نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند.

حضرت سر انگشت کوچک او را برید. پس از آن فرمود: «کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و غیر از من، چنین نکرده است.»

۱۷۳۵-۴۶۹۸۳- (۱۹) ابن الحنفیه گوید: «پسری را که یک کلاه خود آهنی سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.»

حضرت در این که پسر محتلم شده است، شک داشت؛ لذا سر انگشتانش را برید. سپس فرمود: اگر باز سرقت کنی، دستت را می‌برم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۵

۱۷۳۶-۴۶۹۸۴- (۲۰) سماعه گوید: «اگر بچه‌ای سرقت کند که هنوز بالغ نشده است، سر انگشتانش بریده می‌شود و امام صادق علیه السلام فرمود: پسری را که سرقت کرده ولی بالغ نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت از گوشت لبه‌های انگشتانش برید. سپس فرمود: اگر مجدداً سرقت کنی، دستت را قطع می‌کنم».

۱۷۳۷-۴۶۹۸۵- (۲۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: زمانی که بچه‌ها را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آوردند، حضرت انگشتان‌شان را می‌برید؛ از کجا می‌برید؟ حضرت فرمود: از مفصل، مفصل بندهای انگشتان».

۱۷۳۸-۴۶۹۸۶- (۲۲) محمد بن خالد بن عبدالله القسری گوید: «والی مدینه بودم. پسری را نزد آوردند که سرقت کرده بود. درباره آن از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: از او پرس که هنگامی که سرقت کرده است، می‌دانسته که سرقت کیفر دارد؟ اگر گفت آری، از او سؤال می‌شود که آن کیفر چیست؟ پس اگر ندانست که در سرقت دستش بریده می‌شود، پس رهایش ساز. محمد بن خالد گوید: من پسر را گرفتم و از او پرسیدم و به او گفتم که: آیا تو می‌دانستی که در سرقت کیفر است؟ او گفت: آری. گفتم: آن کیفر چیست؟ گفت: زدن، پس من او را رها کردم».

۱۷۳۹-۴۶۹۸۷- (۲۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر نه سال دارد، دستش بریده می‌شود و هیچ حدی از حدود خداوند عز و جل تضييع نمی‌شود».

۱۷۴۰-۴۶۹۸۸- (۲۴) سلیمان بن حفص مروزی گوید: «آن مرد [امام معصوم علیه السلام] فرمود: اگر هشت سال پسر تمام شود، کارش نافذ است و فرایض و حدود الهی بر او ثابت است و آن زمان که نه سال دختر تمام شد، او هم همین‌طور».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و نهم از باب دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر محتلم شدن پسر مشکوک و پسر سرقت کرده بود، انگشتانش را می‌سایید و نمی‌برید ولی چون یک چهارم دینار را سرقت می‌کرد، انگشتانش را می‌برید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۷

باب ۳۰ حکم برده سارق

اشاره

۱۷۴۱-۴۶۹۸۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره برده‌ای که سرقت کرده و به خیانت از مال مالکش گرفته است، حکم داد و فرمود: قطع دست بر او نیست».

۱۷۴۲-۴۶۹۹۰- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «برده اگر از مالکانش سرقت کند، دستش بریده نمی‌شود ولی اگر از غیر مالکانش سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

۱۷۴۳-۴۶۹۹۱- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر برده‌ای از مال مالکش سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی اگر از

اموال غیر مالکش سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

۱۷۴۴ - ۴۶۹۹۲ - (۴) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «قطع دست بر برده - اگر از مال مالکش سرقت کند - نیست».

۱۷۴۵ - ۴۶۹۹۳ - (۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برده‌ام اگر از من سرقت کند، دستش را قطع نمی‌کنم ولی اگر برده‌ام از دیگری سرقت کند، دستش را قطع می‌کنم و برده حکومت اگر سرقت کند، دستش را قطع نمی‌کنم؛ چرا که از بیت‌المال است».

۱۷۴۶ - ۴۶۹۹۴ - (۶) محمد بن قیس گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: اگر برده امام دستگیر شود، دستش بریده نمی‌شود. ولی اگر یکی از بردگانم از مال حکومت چیزی سرقت کند، دستش بریده می‌شود. محمد بن قیس گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر برده یا اجیری از مال صاحبش چیزی سرقت کند، قطع دست بر او نیست».

۱۷۴۷ - ۴۶۹۹۵ - (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برده حکومت اگر سرقت کند، دستش را نمی‌برم؛ چرا که آن بیت‌المال است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۹

۱۷۴۸ - ۴۶۹۹۶ - (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بردگان حکومت اگر از مال حکومت سرقت کنند، دستشان قطع نمی‌شود ولی اگر از غیرمال حکومت سرقت کنند، دستشان قطع می‌شود».

۱۷۴۹ - ۴۶۹۹۷ - (۹) برده‌ای که سرقت و زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را تازیانه زد و دستش را همزمان و یک جا قطع کرد».

۱۷۵۰ - ۴۶۹۹۸ - (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دست برده‌ای را که از بیت‌المال [انفال] چیزی سرقت کرده بود، برید.

۱۷۵۱ - ۴۶۹۹۹ - (۱۱) اگر سرقت کند [منظور برده است] بر مالکش است که برده‌اش را برای اجرای حدّ الهی تحویل دهد یا درباره آنچه حدّ بر او ثابت شده است، عهده‌دار او شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب هیجدهم از ابواب حدّ، این گفته که: «درباره دو مردی که از مال خدا سرقت کرده‌اند، یکی از آن دو برده‌ای است که مال خدا و دیگری از توده مردم است. حضرت فرمود: اما این یکی، که خودش مال خداست و چیزی بر او نیست؛ بعضی از مال خدا بعضی دیگر را خورده است» و در روایت نهم، مانند آن.

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایاتی مناسب با این باب؛ بنابراین مراجعه کنید.

باب ۳۱ حکم سارق مرتد

۱۷۵۲ - ۴۷۰۰۰ - (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده‌ای از چنگ مالکانش فرار کند، پس از آن سرقت کند - با این که فراری است - دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او به منزله کسی است که از اسلام برگشته است [مرتد] ولی او را دعوت می‌کنند که به

سوی اربابانش برگردد و به اسلام درآید و اگر از این که به اربابانش بازگردد امتناع ورزید، دستش برای سرقتش بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد نیز هر زمان که سرقت کند، به سان برده فراری است».

۱۷۵۳-۴۷۰۰۱- (۲) برده اگر از مالکانش فرار کند، پس از آن سرقت کند، در حال فراری بودن دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او از اسلام برگشته است ولی از او دعوت می‌شود که به مالکانش بازگردد و به اسلام درآید و اگر امتناع ورزید که به مالکانش بازگردد، دستش برای سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد اگر سرقت کند، چون برده فراری است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۱

باب ۳۲ ادلة اثبات سرقت برده

اشاره

۱۷۵۴-۴۷۰۰۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده خود علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده نمی‌شود ولی اگر دو شاهد علیه او گواهی دهند، بریده می‌شود».

۱۷۵۵-۴۷۰۰۳- (۲) در فقه الرضا علیه السلام آمده است که: «اگر برده علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده نمی‌شود و مالکش به عهده نمی‌گیرد؛ چرا که برده در مال غیر خودش [یعنی مالکش] اقرار کرده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب سه، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر غلامی علیه خویش نزد امام یک بار اقرار کند که سرقت کرده است، امام دست وی را قطع می‌کند و کنیز اگر علیه خویش نزد امام به سرقت اقرار کند، امام دستش را قطع می‌کند».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «توجه این روایت آن است که آن را بر موردی حمل کنیم که به اقرار، بینه افزوده شود و البته ممکن است حمل بر تقیه یا حمل عبد و امه بر آزاده‌ها شود؛ چرا که آزاده‌ها بندگان و بردگان الهی هستند».

باب ۳۳ شرکت در سرقت

اشاره

۱۷۵۶-۴۷۰۰۴- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره گروهی که شتری را کشتند و آن را خوردند، از آنها پرسید که: کدام یک از شماها شتر را کشته است؟ همه بر خویش شهادت دادند که همگی با هم شتر را کشته‌اند و شخص معینی را ذکر نکردند. حضرت حکم داد که دست راست همه قطع شود».

۱۷۵۷-۴۷۰۰۵- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر گروهی در سرقت شریک باشند، دست همه بریده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

روایاتی که با عموم و اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۳

باب ۳۴ حکم سارق دیوانه

اشاره

۱۷۵۸-۴۷۰۰۶- (۱) دیوانه‌ای را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را آزاد کرد و فرمود: «بر دیوانه، قطع دست نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یازدهم از ابواب مقدمات و باب دهم از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۳۵ سارق‌ترین سارقان

اشاره

۱۷۵۹-۴۷۰۰۷- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از زبان امیر سرقت کند» (۱) «...»
 ۱۷۶۰-۴۷۰۰۸- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از نمازش سرقت کند. سؤال شد: ای رسول خدا، چگونه نمازش را سرقت می‌کند؟ حضرت فرمود: رکوع و سجود نماز را کامل نمی‌کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و پنجم از باب دوم از ابواب تزویج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از زبان امیر سرقت کند».

باب ۳۶ رزق سارقان

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازده از باب دوم از ابواب فضیلت زکات، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هیچ سارقى سرقت نمى کند، مگر این که رزق و روزى اش حساب مى شود».

(۱). سرقت از زبان امیر، به این معنی است که چیزی را به دروغ و افترا به امیر نسبت دهد- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۵

باب ۳۷ نخستین سارقانی که در اسلام دستشان قطع شد

۱۷۶۱-۴۷۰۰۹- (۱) در روایت است که: «نخستین کسی از مردان که در اسلام دستش برای سرقت بریده شد، جبار پسر عدی پسر نوفل پسر عبد مناف و از زنان، مژه دختر سفیان پسر عبدالاسد از بنی مخزوم است».

باب ۳۸ حکم سرقت در بنی اسرائیل

آنان گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟

آنان گفتند: هر کس (آن پیمان) در بار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده شما خواهد شد). ما این گونه ستمگران را کیفر می دهیم.

«۱» ۱۷۶۲-۴۷۰۱۰- (۱) حسن بن علی الوشاء گوید: «از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: در بنی اسرائیل حکم چنین بود که اگر کسی چیزی را سرقت می کرد، در برابر آن برده می شد. یوسف در کودکی نزد عمه اش بود و عمه اش او را دوست می داشت و اسحاق [پدر یعقوب] کمربندی داشت که آن را بر یعقوب بسته بود و آن کمربند نزد خواهر یعقوب بود و یعقوب خواست تا یوسف را از عمه اش بگیرد. عمه بدین جهت غمگین شد و به یعقوب گفت: یوسف را رها کن تا خودم او را سویت بفرستم. پس از آن، یوسف را فرستاد و کمربند را در وسط کمر یوسف زیر لباس هایش بست. یوسف چون نزد پدر آمد، عمه هم آمد و گفت: کمربند سرقت شده است. آن گاه عمه، یوسف را تفتیش کرد و دید که کمربند در میان کمر یوسف است و روی همین جهت، برادران یوسف آن زمان که پیمان را یوسف در ظرف برادرش گذاشت و به آنان گفت که: کیفر کسی که ما پیمان را در بار او پیدا کنیم، چیست؟ آنان گفتند: کیفرش اجرای همان سنتی است که در میان آنان جاری است. پس از آن یوسف پیش از بار برادرش به کاوش بارهای برادران پرداخت، سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد. «۲» و روی همین جهت برادران یوسف گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی می کند، برادرش نیز قبل از او دزدی کرد؛ منظورشان کمربند بود. یوسف این ناراحتی را در درون خود پنهان داشت و برای آنان آشکار نکرد «۳».

۱۷۶۳-۴۷۰۱۱- (۲) حضرت رضا علیه السلام درباره فرموده خداوند که: «اگر او [بنیامین] دزدی می کند، برادرش نیز قبل از او دزدی کرد. یوسف (ناراحت شده) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها آشکار نکرد، «۴» فرمود: «اسحاق پیامبر علیه السلام کمربندی داشت که به ارث در میان انبیا دست به دست گشته بود.

این کمربند نزد عمه یوسف بود و یوسف نزد عمه اش بود و عمه، یوسف را دوست می داشت. یعقوب «۴»

(۲). یوسف ۱۲/۷۶.

(۳) و ۴. یوسف ۱۲/۷۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۷

برای عمه یوسف پیام داد که یوسف را نزد من بفرست. او را مجدداً نزد تو بر می گردانم؛ عمه یوسف برای یعقوب پیام داد که امشب را بگذار یوسف پیش من بماند و من او را بویم، آن گاه فردا صبح او را نزد تو می فرستم. صبح که شد، عمه کمر بند را گرفت و در میان کمر یوسف بست و لباسی به تن یوسف کرد و او را نزد یعقوب فرستاد و گفت: کمر بند سرقت شده است. پس از آن کمر بند بر کمر یوسف پیدا شد و چنین بود که اگر کسی در آن زمان سرقت می کرد، او را به صاحب مال سرقت شده تحویل می دادند؛ لذا عمه، یوسف را گرفت و یوسف نزد عمه بود.»

باب ۳۹ حکم قاتل زناکار محصن و قاطع دست سارق

۱۷۶۴-۴۷۰۱۲- (۱) ابوالحسن قطب کیدری در شرح نهج البلاغه در خطبه ششقیه می گوید: «صاحب معارج گوید: در کتاب‌های قدیمی دیده‌ام که نامه‌ای که آن مرد بادیه نشین عراقی به امام علیه السلام داد، در آن پرسش‌هایی آمده بود که یکی از آنها چنین است: کسی دست انسانی را می برد و خون از آن جاری می شود. چهار شاهد نزد امام می آیند و همه گواهی می دهند که آن کس که دستش بریده شده است، زناکار محصن است. امام تصمیم می گیرد که او را سنگسار سازد ولی او پیش از سنگسار شدن می میرد. امام فرمود: کسی که دست این مرد را بریده است، تنها دیه دست این مرد بر اوست و اگر علیه این مرد شهادت می دادند که او به حد نصاب سرقت کرده است، دیه دست وی بر آن کس که آن را قطع کرده بود، واجب نبود.»

باب ۴۰ حکم امام زمان (عج) درباره قطع دست بنی شیبیه

اشاره

۱۷۶۵-۴۷۰۱۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت قائم علیه السلام مسجد الحرام را خراب می سازد و خانه را به جایگاهش بر می گرداند و آن را بر همان پایه‌اش بنا می کند و دست‌های بنی شیبیه سارق را قطع و آن را بر کعبه آویزان می کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب نوزدهم از ابواب آغاز مشاعر حج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «قائم ما اگر بپا خیزد، هر آینه بنی شیبیه را دستگیر می کند و دست‌های شان را می برد و آنان را در میان مردم می گرداند و می گوید: اینان سارقان خدایند.» و در روایت چهارم، پنجم، شش و هفت، آنچه بر این دلالت دارد که حضرت قائم علیه السلام دست‌های بنی شیبیه را می برد؛ چرا که آنان سارقان خانه خداوند عز و جل هستند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۹

فصل هشتم: باب‌های حد محارب و مرتد؛ تأدیب و تعزیر

باب ۱ تعریف محارب

اشاره

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته شوند؛ یا دست (راست) و پای (چپ) آنان به عکس یکدیگر، بریده شود؛ یا از سرزمین خود تبعید شوند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند. مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند؛ پس بدانید (خدا توبه آنان را می‌پذیرد)؛ خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۱۷۶۶ - ۴۷۰۱۵ - (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس که در شب سلاح بردارد، محارب است مگر کسی که مشکوک نباشد.»

۱۷۶۷ - ۴۷۰۱۶ - (۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که شمشیرش را بکشد، خوش هدر است.»

۱۷۶۸ - ۴۷۰۱۷ - (۳) سوره بن کلب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از خانه‌اش به قصد مسجد یا کاری بیرون می‌آید. مردی از روبه رو یا از پشت سر با او برخورد می‌کند، او را می‌زند و لباسش را می‌برد. حضرت فرمود: کسانی که نزد شما این باره چه می‌گویند؟ سوره بن کلب گوید: می‌گویند این تهاجم علنی و آشکار است و تنها محارب در شهرهای مشرکان مصداق پیدا می‌کند. حضرت فرمود:

(۱) - مائده ۵/۳۳ - ۳۴

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۱

کدام حرمت بیشتری دارد، سرزمین اسلامی یا سرزمین شرک؟ سوره بن کلب گوید: گفتم: سرزمین اسلامی. آن‌گاه حضرت فرمود: اینان از اهل این آیه که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند ... «۱»، محسوب می‌شوند.»

۱۷۶۹ - ۴۷۰۱۸ - (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که در شهری سلاح کشنده را آشکارا بکشد، دستش قطع می‌شود و چنانچه کسی را بزند، کشته می‌شود.»

۱۷۷۰ - ۴۷۰۱۹ - (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره مردی که برای رفیقش نیزه یا کارد کشیده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر برای سرگرمی باشد، اشکالی ندارد.»

۱۷۷۱ - ۴۷۰۲۰ - (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی از بنی ضبّه که بیمار بودند، بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: نزد من بمانید؛ آن زمان که بهبود یافتید، شما را به همراه گروهی می‌فرستم. آنان گفتند: ما را از مدینه بیرون ببرید. حضرت آنان را به جایگاه شتران صدقه فرستاد تا از بول این شترها بنوشند و از شیرشان بخورند. آن زمان که بهبود یافتند و جان گرفتند، سه نفر از کسانی را که در جایگاه شتران زکاتی صدقه بودند، کشتند.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش شد. حضرت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و اینان در وادی نزدیک یمن سرگردان مانده بودند و نمی‌توانستند از آن بیرون بیایند. امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را دستگیر و اسیر کرد و

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پس از آن، این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر، بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. «۲» پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بریدن را برگزید؛ لذا دست و پای‌شان را به عکس یکدیگر برید.»

همین روایت در دعائم الاسلام است: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گروهی بیمار از بنی ضبّه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، من شما را به همراه گروهی می‌فرستم. اینان شهر مدینه را برای سکونت نپسندیدند؛ لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را به جایگاه شتران صدقه بیرون برد و به آنان دستور داد تا از شیرها و بول‌های شتران بنوشند و با آنها به مداوای خویش پردازند. چون بهبود یافتند و تندرستی‌شان استحکام یافت، سه نفر از کسانی را که در جایگاه شتران زکات بودند و از شتران مواظبت می‌کردند، کشتند و شتران را جلو انداختند و آنها را بردند و قصد جایگاه‌های خودشان را داشتند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت مرا در پی آنان

(۱) - مائده ۵ / ۳۳

(۲) - مائده ۵ / ۳۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۳

فرستاد. من در نزدیکی سرزمین یمن به آنان رسیدم و اینان در یک دره‌ای بودند که بدان داخل شده بودند ولی نمی‌توانستند از آن دره بیرون آیند. من آنان را دستگیر کردم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را بر آنان تلاوت کرد که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله بریدن را برگزید. آن‌گاه دست و پای‌شان را خلاف یکدیگر برید.»

۱۷۷۲ - ۴۷۰۲۱ - (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اختیار محارب؛ و او همان است که راه را می‌بندد و مردم را لخت و اموال‌شان را غارت می‌کند و هر کس که این گونه است، اختیارش با امام است. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، او را به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، دست و پایش را می‌برد و اگر خواست، تبعیدش می‌کند و امام او را به اندازه جرمی که برایش می‌بیند، کیفر می‌کند.»

۱۷۷۳ - ۴۷۰۲۲ - (۸) در روایت است که: «مردمی شتران رسول خدا صلی الله علیه و آله را جلو انداختند و از اسلام برگشتند [مرتد شدند] و چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مؤمن بود، کشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی آنان فرستاد و اینان دستگیر شدند و حضرت دست و پای‌شان را قطع کرد و چشمان‌شان را در آورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۵

۱۷۷۴ - ۴۷۰۲۳ - (۹) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که در شهری از شهرها سلاح بکشد و زخمی کند، از او قصاص و از آن شهر تبعید می‌شود و هر کس که در غیر شهرها سلاح بکشد و بزند و مجروح کند و مال ببرد ولی نکشد، او محارب است و کیفر او کیفر محارب و اختیار او با امام است؛ اگر خواست، او را می‌کشد و اگر خواست، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، دست و پایش را قطع می‌کند.

حضرت فرمود: و اگر بزند و بکشد و مال را ببرد، بر امام است که دست راستش را برای سرقت ببرد؛ آن‌گاه او را به اولیای مقتول

بسپارد تا اموال را از او بگیرند و او را بکشند.

محمد بن مسلم گوید: ابو عبیده به امام گفت: خداوند امورتان را سامان دهد، نظر شما چیست اگر اولیای مقتول او را عفو کنند؟ محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر آنان از وی عفو کنند بر امام است که او را بکشد چون او با خدا و رسولش به جنگ برخاسته است و کشته و دزدیده است.

محمد بن مسلم گوید: ابو عبیده پرسید: نظرتان چیست، اگر اولیای مقتول بخواهند از او دیه بگیرند و او را رها کنند. آیا این اختیار را دارند؟ محمد بن مسلم گوید: امام فرمود: نه؛ او باید کشته شود.»

۱۷۷۵-۴۷۰۲۴-۱۰) احمد بن فضل خاقانی از خاندان رزین گوید: «در سرزمین جلولا بر حجاج و دیگرانی که در راه می‌رفتند، راه بسته شد و راهزنان فرار کردند. این خبر به معتصم رسید. او به کارگزارش در منطقه نوشت: امنیت راه این گونه است! در کنار گوش امیرالمؤمنین راه را می‌گیرند و پس از آن راهزنان فرار می‌کنند! اگر در پی این راهزنان رفتی و به آنان دست یافتی [که هیچ!؛ و گرنه دستور می‌دهم که هزار تازیانه بخوری و پس از آن در همان جا که راه بسته شده، به دار آویخته شوی. احمد بن فضل گوید:

عامل معتصم به جستجوی راهزنان پرداخت تا آن که به آنان دست یافت و آنان را دستگیر کرد و به بند کشید. پس از آن، این خبر را برای معتصم نوشت.

معتصم همه فقیهان و ابن ابی داود را گرد آورد و سپس درباره حکم راهزنان- در حالی که امام جواد محمد بن علی الرضا علیه السلام در جلسه حضور داشتند- از دیگران پرسید. آنان گفتند: حکم خداوند درباره اینان در این فرموده خدا که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، از پیش آمده است و امیرالمؤمنین

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۷

اختیار دارد که هر کیفر را بخواهد درباره اینان فرمان دهد. احمد بن فضل گوید: معتصم توجهی به امام جواد علیه السلام کرد و به ایشان گفت: شما درباره موضوعی که اینان درباره‌اش پاسخ دادند، چه می‌گویید؟ حضرت جواد علیه السلام فرمود: این فقیهان و شخص قاضی آن گونه که امیرالمؤمنین شنید، گفتند.

معتصم گفت: شما نظر خود را به من بگویید. حضرت فرمود: این فقیهان در فتوای شان گمراه شده‌اند و آنچه بر امیرالمؤمنین واجب است این که، درباره این راهزنانی که راه را بسته‌اند، ببنندیشند. اگر تنها خوف و ترس ایجاد و راه را ناامن کرده و کسی را نکشته و مالی را نبرده‌اند، دستور دهد که آنان را به زندان بسپارند؛ چرا که این معنای تبعید آنان از آن زمین در برابر نامنی راه و ترسی است که ایجاد کرده‌اند ولی اگر هم راه را ناامن و هم خوف و ترس ایجاد کرده و نیز کسی را کشته‌اند، دستور دهد که اینان را بکشند و اگر راه را ناامن و هم خوف و ترس ایجاد کرده و هم کسی را کشته و هم مالی را برده‌اند، دستور دهد که دست و پای شان را به عکس یکدیگر ببرند و پس از آن، آنان را به دار آویزند.

احمد بن فضل گوید: معتصم برای عامل خود نوشت که این فتوای امام را درباره آنان اجرا سازد.»

۱۷۷۶-۴۷۰۲۵-۱۱) از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر بکشد و بجنگد و مالی نبرد، کشته می‌شود و اگر بجنگد و بکشد، کشته می‌شود و به دار آویخته می‌شود و اگر بجنگد و مال ببرد ولی نکشد، دست و پایش قطع می‌شود و اگر بجنگد و نکشد و مالی نبرد، تبعید می‌شود و شایسته است که تبعیدش شبیه به دار آویختن و کشتن باشد؛ پاهایش را سنگین کنند

[چیزی به آن ببندند] و او را در دریا ببندازند.»

۱۷۷۷-۴۷۰۲۶-(۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که با خدا بجنگد و مال ببرد و بکشد، باید کشته و به دار آویخته شود و کسی که بجنگد و بکشد ولی مالی نبرد، باید کشته شود ولی به دار آویخته نشود و کسی که بجنگد و مال ببرد ولی نکشد، بر اوست که دست و پایش به عکس یکدیگر قطع شود و کسی که بجنگد ولی مالی نبرد و نکشد، او باید تبعید شود. پس از آن خداوند عز و جل استثنا نموده است و فرموده:

مگر آنان که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند. منظور این است که پیش از آن که امام آنان را دستگیر کند، توبه کنند.»
 ۱۷۷۸-۴۷۰۲۷-(۱۳) ابواسحاق مدائنی گوید: «نزد امام ابو الحسن الرضا علیه السلام بودم که مردی به خدمت ایشان شرف یاب شد و به حضرت گفت: فدایت شوم! خداوند می فرماید: فقط کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند ... تا این فرموده خداوند که: یا از سرزمین خود تبعید می شوند. امام فرمود: این چنین خداوند فرموده است. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! آن چه کاری است که اگر انجام دهد،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۹

یکی از این چهار تا را مستحق می شود؟ ابواسحاق گوید: امام رضا علیه السلام به آن مرد فرمود: چهار کار است و تو در برابر چهار تا، چهار تا را بگیر. اگر با خدا و رسولش بجنگد و اقدام به فساد در زمین کند و بکشد، کشته می شود و اگر بکشد و مال ببرد، کشته و به دار آویخته می شود و اگر مال ببرد ولی نکشد، دست و پایش به عکس یکدیگر بریده می شود و اگر با خدا و رسولش بجنگد و اقدام به فساد در زمین کند ولی نکشد و مالی نبرد، از سرزمین خود تبعید می شود. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! حد و حدود تبعید چیست؟ حضرت فرمود: از شهری که در آن، آن کار را انجام داده به شهر دیگری تبعید می شود. سپس برای مردم آن شهرها نامه می نویسند تا در آن شهر اعلام شود که این فرد تبعید شده است، با او هم غذا نشوید و با او ننوشید و با او ازدواج نکنید و اگر از آن شهر به شهر دیگری رفت، باز همین مضمون را برای آنان نیز می نویسند و این کار یک سال با او انجام می شود؛ چرا که پس از یک سال در حال ذلت و خواری توبه می کند. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! اگر به سرزمین شرک برود و در آنجا وارد شود؟ حضرت فرمود: اگر بخواهد به سرزمین شرک وارد شود، گردنش زده می شود.»

۱۷۷۹-۴۷۰۲۸-(۱۴) در روایت ابواسحاق مدائنی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام آمده است: «پرسیدم: اگر متوجه سرزمین شرک و داخل آن سرزمین می شود؟ حضرت فرمود: با اهل آن سرزمین جنگ می شود.»

۱۷۸۰-۴۷۰۲۹-(۱۵) عبیده بن بشیر خثعمی گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره راهزن پرسیدم و گفتم: مردم می گویند که امام درباره او اختیار دارد؛ هر گونه که بخواهد، انجام می دهد. حضرت فرمود: نه این که هر کاری که بخواهد، بکند بلکه به اندازه جنایت های شان با آنان رفتار می کند. آن گاه حضرت فرمود: هر کس که راه را ببندد و بکشد و مال ببرد، دست و پایش بریده و به دار آویخته می شود و هر کس که راه را ببندد و بکشد ولی مالی نگیرد، کشته می شود و هر کس که راه را ببندد و مال ببرد و نکشد، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می شود و هر کس که راه را ببندد و مالی نگیرد و نکشد، از آن سرزمین تبعید می شود.»

۱۷۸۱-۴۷۰۳۰-(۱۶) عبید الله بن اسحاق مدائنی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، این است که اعدام شوند ...، سؤال کرد: «چه کاری اگر انجام دهد، یکی از این چهار تا را مستوجب می شود؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۱

حضرت فرمود: اگر با خدا و پیامبرش بجنگد و در زمین اقدام به فساد کند و بکشد، در برابر آن کشته می شود و اگر بکشد و مالی

بگیرد، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر مال بگیرد ولی نکشد، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و اگر شمشیر بکشد و با خدا و پیامبرش بجنگد و در زمین فساد کند و نکشد و مالی نگیرد، از آن سرزمین تبعید می‌شود. پرسیدم: چگونه تبعید می‌شود و حدّ تبعید او چیست؟ حضرت فرمود: از آن شهری که آن کار را در آن انجام داده است به شهر دیگری تبعید می‌شود و برای مردم آن شهر می‌نویسند که این شخص تبعید شده است؛ با او مجالست و معامله و ازدواج نکنید و با او نخورید و با او نیشامید و یک سال این کار با او می‌شود. پس از آن، اگر از آن شهر به شهر دیگری برود، برای آنان نیز مانند این، نوشته می‌شود تا آن که یک سال تمام شود.

پرسیدم: اگر به سوی سرزمین شرک برود تا بدان در آید؟ حضرت فرمود: اگر متوجه سرزمین شرک شود تا به سرزمین شرک در آید، با اهل آن می‌جنگند.»

در کافی آمده است: «این جنگیدن تنها در صورتی است که مردم سرزمین شرک بخواهند او را به خویش پناه دهند و امتناع کنند از این که او را به مسلمانان تحویل دهند تا او را بکشند و این است معنای این فرموده که: با اهل سرزمین شرک می‌جنگند.»

۱۷۸۲-۴۷۰۳۱- (۱۷) عیید الله مدائنی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: درباره فرموده خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود؛ یا از سرزمین خود تبعید شوند، برایم بگویید.

عییدالله مدائنی گوید: حضرت با دست و انگشتان خود با اشاره شمرد. آن گاه فرمود: ای ابو عبدالله، چهار تا در برابر چهار تا. سپس فرمود: اگر با خدا و رسولش جنگیده و اقدام به فساد در روی زمین کرده و کشته است کشته می‌شود و اگر کشته و مال را برده، کشته به دار آویخته می‌شود و اگر مال برده ولی نکشته، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و اگر با خدا و رسولش جنگیده و اقدام به فساد در روی زمین کرده ولی نکشته و مالی نبرده، از آن سرزمین تبعید می‌شود.

عیید الله مدائنی گوید: از امام پرسیدم: حدّ و حدود تبعید چیست؟ حضرت فرمود: یک سال از آن سرزمینی که در آن، این کار را انجام داده به سرزمین دیگر تبعید می‌شود. آن گاه به آن شهر نامه می‌نویسند که:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۳

این فرد تبعید شده است؛ با او هم‌غذا نشوید و با او نوشیدنی ننوشید و با او ازدواج نکنید، تا از آن شهر به شهر دیگری برود. باز برای آنان همین مفاد نوشته می‌شود و او یک سال چنین خواهد بود و آن زمان که این گونه با او رفتار شود، با خواری توبه می‌کند.»

۱۷۸۳-۴۷۰۳۲- (۱۸) برید بن معاویه گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: تنها کیفر آنان که با خدا و رسولش به جنگ بر می‌خیزند، پرسید. حضرت فرمود: آن در اختیار امام است؛ هر چه بخواهد با او می‌کند. پرسیدم: پس این به امام واگذار شده است؟ حضرت فرمود: نه، ولی نحوه جنایت (باید امام ببیند که او چه کرده است).»

۱۷۸۴-۴۷۰۳۳- (۱۹) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود... پرسیدم و گفتم: کدام یک از این حدودی که خداوند نام برده، بر آنان است؟ حضرت فرمود: آن در اختیار امام است؛ اگر بخواهد، قطع می‌کند و اگر بخواهد، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، تبعید می‌کند و اگر بخواهد، می‌کشد. پرسیدم:

به کجا تبعید می‌کند؟ حضرت فرمود: از شهری به شهر دیگر تبعید می‌کند و حضرت فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.»

۱۷۸۵-۴۷۰۳۴- (۲۰) روایت گر شیعی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ محارب پرسیدم و گفتم که اصحاب ما می‌گویند: امام دربارهٔ محارب اختیار دارد؛ اگر بخواهد، می‌برد، اگر بخواهد، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، می‌کشد. حضرت فرمود: نه، این چیزها در کتاب خدا مشخص و معین است؛ لذا اگر او کشته و مال را برده، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر کشته ولی نبرده، کشته می‌شود و اگر برده ولی نکشته، دستش بریده می‌شود و اگر فرار کرده و دسترسی به او نیست سپس دستگیر شده است، دستش قطع می‌شود؛ مگر این که توبه کند که اگر توبه کند، دستش بریده نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۵

۱۷۸۶-۴۷۰۳۵- (۲۱) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خدا: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند، روایت کرده که حضرت فرمود: امام دربارهٔ حکم اینان مختار است. اگر خواست، می‌کشد، اگر خواست، به دار می‌آویزد، اگر خواست، می‌برد و اگر خواست، از آن سرزمین تبعید می‌کند.»

۱۷۸۷-۴۷۰۳۶- (۲۲) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ تبعید از آن سرزمین پرسیدم که: این تبعید چگونه است؟ حضرت فرمود: از همهٔ شهرهای اسلامی تبعید می‌شود؛ لذا اگر در جایی از سرزمین اسلام به او دست یابند، کشته می‌شود و هیچ امنیتی ندارد تا آن که به سرزمین شرک پناه برد.»

۱۷۸۸-۴۷۰۳۷- (۲۳) ابوبصیر گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: آن، بستگی به نظر امام دارد؛ هر چه بخواهد، می‌کند و باز از حضرت دربارهٔ تبعید پرسیدم.

حضرت فرمود: از همهٔ سرزمین‌های اسلامی تبعید می‌شود؛ لذا اگر در جایی از سرزمین اسلامی او را بیابند، کشته می‌شود و امنیتی ندارد تا آن که به سرزمین شرک برود.»

۱۷۸۹-۴۷۰۳۸- (۲۴) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ تبعید محارب سؤال شد. حضرت فرمود: «از شهری به شهری تبعید می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو نفر را از کوفه به شهر دیگری تبعید کرد.»

۱۷۹۰-۴۷۰۳۹- (۲۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند ... فرمود: «با او معامله نمی‌شود و او پناه داده نمی‌شود و اطعام نمی‌شود و صدقه به او نمی‌دهند.»

۱۷۹۱-۴۷۰۴۰- (۲۶) زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام می‌شوند یا به دار آویخته می‌شوند روایت کرده است که فرمود: «با او معامله نمی‌شود، غذایی به او نمی‌دهند و صدقه هم به او داده نمی‌شود.»

۱۷۹۲-۴۷۰۴۱- (۲۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند ...، بیان داشت: «این تبعید برای جنگ با خدا و رسولش غیر از آن تبعید است. حضرت فرمود: حاکم به اندازهٔ کاری که این فرد کرده، علیه او به تبعید حکم می‌کند و آن گاه او را به دریا می‌افکنند ولی اگر تبعید تنها اخراج از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۷

شهری به شهری بود، مثل این بود که از شهری بیرون کردن و به شهری دیگر درآوردن، به اندازهٔ کشتن و به دار آویختن و بریدن بود ولی این تبعید حدی است که به اندازهٔ بریدن اعضا و به دار آویختن است «(۱)».

گذشت:

در روایات باب هشتاد و چهار از ابواب جهاد با دشمن، به روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد که سارق، محارب است مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست و سه از ابواب قتل و قصاص و باب بیست و چهار، مناسب این باب.

باب ۲ حکم مرتد فطری**اشاره**

۱۷۹۳-۴۷۰۴۲- (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: نظر شما درباره کسی که امامت شما را منکر است، چگونه است؟ حضرت فرمود: کسی که امامی را که از ناحیه خداوند معین شده است، انکار کند و از او و دینش بیزاری جوید، او کافر و از اسلام برگشته است. چون امام از سوی خدا و دین او، دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، خونس در آن حال مباح است؛ مگر این که باز گردد یا به سوی خداوند از گفته‌اش توبه کند.»

۱۷۹۴-۴۷۰۴۳- (۲) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر مسلمانی که در میان مسلمانان باشد و از اسلام برگردد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نبوت او را انکار و تکذیب نماید، خون او برای هر کس که این انکار را از او بشنود، مباح است و همسرش در همان روز [ارتداد] از او جدا می‌شود؛ لذا نباید همسرش به او نزدیک شود و اموالش بر ورثه تقسیم می‌شود و همسرش عدّه زنی را می‌گیرد که شوهرش مرده است و امام باید اگر او را نزدش آوردند، بکشد و توبه‌اش ندهد.»

(۱)- آیه اشاره می‌کند که تبعیدی که در محارب است، تبعید ویژه‌ای است که او را به دریا پرتاب می‌کنند. امام می‌گوید: اگر تبعید معمولی بود، در ردیف کشتن، به دار آویختن و بریدن دست و پا قرار نمی‌گرفت - م
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۹

۱۷۹۵-۴۷۰۴۴- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مرتد پرسیدم. حضرت فرمود: هر کس که از اسلام رو گرداند و آنچه خداوند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از پذیرش آن نازل فرموده است انکار کند، او توبه ندارد و باید او را کشت و همسرش از او جدا می‌شود و آنچه از او باقیمانده است، بر فرزندان تقسیم می‌شود.»

۱۷۹۶-۴۷۰۴۵- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی از مسلمانان، مسیحی شد. او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را توبه داد ولی او نپذیرفت. پس از آن حضرت موی او را گرفت. سپس فرمود: ای بندگان خدا، او را لگد مال کنید. او لگد مال شد تا آن که مُرد.»

۱۷۹۷-۴۷۰۴۶- (۵) مستورد عجلی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. به حضرت گفته شده بود که این فرد، مسیحی شده و صلیبی در گردن خود آویخته است. حضرت پیش از آن که از وی پرسد و پیش از آن که شاهدان علیه وی شهادت دهند، به او گفت: ای مستورد، به من رسیده که تو مسیحی شده‌ای؛ شاید می‌خواهی با زن مسیحی ازدواج کنی. ما او را به همسری تو در می‌آوریم. او گفت: قَدُوسٌ! قَدُوسٌ! «۱».

حضرت فرمود: شاید ارثی از یک مسیحی به تو رسیده است و می‌پنداری که ما این ارث را به تو نمی‌دهیم ولی ما به تو این ارث را می‌دهیم؛ چون ما از آنان ارث می‌بریم ولی آنان از ما ارث نمی‌برند.

او گفت: قدّوس! قدّوس! حضرت فرمود: آیا این گونه که گفته شده، تو مسیحی شده‌ای؟ او گفت:

آری، من مسیحی شده‌ام. برای بار دوم حضرت فرمود: تو مسیحی شده‌ای؟ او گفت: آری، مسیحی شده‌ام. حضرت علی علیه السلام فرمود: الله اکبر (خدا بزرگ‌تر است)! مستورد گفت: المسیح اکبر (مسیح بزرگ‌تر است)! پس از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام یقۀ او را گرفت و او را به رو به زمین زد و فرمود: ای بندگان خدا، او را پایمال کنید. مردم او را با قدم‌هایشان لگدمال کردند تا آن که مُرد.»

۱۷۹۸ - ۴۷۰۴۷ - (۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مسلمانی که مسیحی شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود. پرسیدم: مرد مسیحی، مسلمان شده، سپس از اسلام برگشته است. حضرت فرمود: توبه داده می‌شود؛ اگر باز گشت [که هیچ]؛ و گرنه کشته می‌شود.»

(۱). منظور تقدیس مسیح علیه السلام به سان خداوند است - م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۱

۱۷۹۹ - ۴۷۰۴۸ - (۷) حسین بن سعید گوید: «به خط فردی که برای امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نوشته بود، خواندم: مردی مسلمان متولد شده است. پس از آن کفر ورزید و مشرک شد و از اسلام بیرون رفت؛ آیا توبه داده می‌شود یا آن که کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود؟ حضرت مرقوم فرموده بود: کشته می‌شود.»

۱۸۰۰ - ۴۷۰۴۹ - (۸) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام ملحدان و بی‌دینان را توبه می‌داد ولی کسی را که در اسلام متولد شده، توبه نمی‌داد و می‌فرمود: «تنها کسی را که در دین ما آمده و پس از آن بازگشت کرده است، توبه می‌دهیم اما کسی که در اسلام به دنیا آمده، او را توبه نمی‌دهیم.»

۱۸۰۱ - ۴۷۰۵۰ - (۹) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرتد را توبه می‌داد؛ در صورتی که اسلام آورده و پس از آن مرتد شده باشد و می‌فرمود: «تنها کسی توبه داده می‌شود که به دینی در آمده و سپس از آن بازگشته است ولی آن کس که در اسلام متولد شده است، او را می‌کشیم و توبه نمی‌دهیم.»

۱۸۰۲ - ۴۷۰۵۱ - (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دستور کشتن مرتد را صادر فرمود. حضرت فرمود: «هر کس که در اسلام متولد شده است و دینش را تغییر داده، کشته می‌شود و او را توبه نمی‌دهند ولی کسی که در دینی جز اسلام بوده، آن‌گاه اسلام آورده و پس از آن مرتد شده است، سه روز توبه داده می‌شود؛ پس اگر توبه کرد [که هیچ]؛ و گرنه کشته می‌شود و اگر زن است، زندانی می‌شود تا آن که بمیرد یا توبه کند.»

۱۸۰۳ - ۴۷۰۵۲ - (۱۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هر کس دینش را تغییر دهد، او را بکشید.»

۱۸۰۴ - ۴۷۰۵۳ - (۱۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با ارتداد از اسلام می‌میرد و فرزندان و اموالی دارد، فرمود: «اموالش برای فرزندان مسلمان اوست.»

۱۸۰۵ - ۴۷۰۵۴ - (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه در مسجد نشسته بود، گروهی را که در روز ماه مبارک رمضان روزه خوری می‌کردند، نزد حضرت آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: شما خورده‌اید، در حالی که روزه نبودید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: شما یهودی هستید؟

گفتند: نه. حضرت فرمود: پس مسیحی هستید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس شما در کدام یک از ادیان با اسلام مخالفت

می‌ورزید؟ گفتند: ما مسلمان هستیم. حضرت فرمود: آیا شما مسافرید؟ گفتند:

نه. حضرت فرمود: آیا مرضی در شماست که ما نمی‌دانیم و افطار کردن بر شما لازم شده است؟ چرا که شما با خویشتن آشنا ترید؛ چون خداوند عز و جل می‌گوید: بلکه انسان بر خودش بیناست. گفتند: بلکه ما صبح کرده‌ایم در حالی که هیچ مرضی نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام خندید و سپس فرمود: شهادت می‌دهید که جز الله خدایی نیست و محمد رسول خداست. گفتند: شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست ولی محمد را نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: او رسول خداست. آنان گفتند: ما او را به رسالت نمی‌شناسیم. او مرد عربی بود که مردم را به پیروی از خویش دعوت کرد. حضرت فرمود: بپذیرید و گرنه قطعاً شما را می‌کشم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۳

گفتند: هرچند ما را بکشی. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام ماموران ویژه [شرطه الخمیس] را بر آنان گمارد و آنان را به پشت کوفه برد و دستور داد دو چاله کنده شود- یکی در کنار دیگری. آن‌گاه راهی را بین این دو چاله شبیه پنجره شکافتند و به آنان فرمود: من شما را در یکی از این دو چاه قرار می‌دهم و در دیگری آتش بر می‌افروزم و شما را با دود آن می‌کشم. گفتند: گرچه این کار را بکنی، تو تنها این زندگی دنیا را از بین می‌بری. حضرت آنان را در یکی از دو چاه آهسته و نرم نهاد؛ پس از آن دستور آتش داد. آتش در چاه دیگر برافروخته شد. سپس حضرت شروع کرد و آنان را چند بار پشت سرهم صدا می‌زد، می‌فرمود: چه می‌گویید؟ آنان جواب می‌دادند: هر کار که می‌خواهی، انجام بده. تا آن که مردند. امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن حضرت بازگشت و قافله‌ای خبر را به این سو و آن سو بردند و مردم برای یکدیگر بازگو کردند و در حالی که امام یک روز در مسجد بود، یک مرد یهودی از اهل مدینه [یثرب] نزد حضرت آمد. این یهودی کسی بود که مجوس مدینه [یثرب] او را دانشمندترین خودشان می‌شناختند و پدران این یهودی در گذشته نیز همین طور بودند.

امام صادق علیه السلام فرمود: این یهودی به همراه عده‌ای از خاندان خویش نزد امیرالمؤمنین آمد و چون به مسجد اعظم کوفه رسیدند، شترهای خود را خوابانند. سپس [کنار] در مسجد ایستادند و به امیرالمؤمنین علیه السلام پیام دادند که ما گروهی یهودی هستیم که از حجاز آمده‌ایم و با شما کاری داریم. آیا شما نزد ما بیرون می‌آید یا ما نزد شما داخل بیاییم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که می‌فرمود: اینان به اسلام وارد می‌شوند و با بیعت، اسلام‌شان را آغاز می‌کنند، از مسجد بیرون آمد و نزد اینان رفت [و گفت]: کارتان چیست؟ بزرگ آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای پسر ابوطالب، این چه بدعتی است که در دین محمد صلی الله علیه و آله ایجاد کردی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: چه بدعتی؟ یهودی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: گروهی از حجازیان گفته‌اند که: تو قصد گروهی را کرده‌ای که شهادت به یگانگی خدا داده ولی به رسالت محمد اعتراف نکرده‌اند و آنان را با دود کشته‌ای!

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو را به نه آیه‌ای که بر موسی علیه السلام در طور سینا نازل شد و به حقّ کنیسه‌های مقدّس پنجگانه و به حقّ سمت «۱» دیان سوگند می‌دهم. آیا می‌دانی که پس از وفات حضرت موسی علیه السلام گروهی را که شهادت به یگانگی خدا داده بودند ولی اقرار به رسالت موسی نکرده بودند نزد یوشع بن نون آوردند و ایشان آنان را همین گونه کشت؟ یهودی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

آری، من گواهی می‌دهم تو ناموس موسی هستی [صاحب سرّ موسی و آشنا با علوم و اسرار موسی].

(۱). سمت در اینجا اسم، لقب و یا صفتی برای خداوند است، ولی به چه معنی است نمی‌دانیم و معانی سمت در لغت با استعمال آن در اینجا سازگار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۵

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن، یهودی نوشته‌ای از قبای خود در آورد و به امیرالمؤمنین علیه السلام داد. حضرت آن نوشته را گشود و در آن نگریست و گریه کرد. یهودی به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، چه چیزی شما را به گریه واداشت؟ شما که تنها در این نوشته نگاه کردید در حالی که این نوشته به زبان سریانی است و شما مردی عرب هستید؛ آیا می‌دانید که این چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آری، این نام من است که ثبت شده است. یهودی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: نامت را در این نوشته به من نشان ده و به من بگو که نامت در زبان سریانی چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام نام خودش را در آن صحیفه به یهودی نشان داد و فرمود: نام من الیا است.

یهودی گفت: شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست و شهادت می‌دهم که تو وصی محمد هستی و گواهی می‌دهم که پس از محمد، تو از همه مردم به مردم سزاوارتری. آن گروه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و به مسجد در آمدند و وارد مسجد شد «۱».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستایش خدا را که من نزد او فراموش نشده بودم. ستایش خدا را که مرا نزد خویش در صحیفه نیکان ثبت کرد. ستایش خدای را که صاحب جلال و بزرگواری است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب هفتاد از ابواب نکاح عیید، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چون فرار برده، طلاق همسرش محسوب می‌شود، برده فراری به منزله کسی است که از اسلام برگشته است.»

و در روایات باب ششم از ابواب میراث، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت نوزده از باب یک از ابواب حدّ زنا، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «تبعید از شهری به شهر دیگر است و امیرالمؤمنین علیه السلام دونفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.»

و در روایت سی و یک از باب هفده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر کسی از مسلمانان را تبعید می‌کرد، او را به نزدیک‌ترین شهر مشرکان به اسلام تبعید می‌کرد. حضرت این را بررسی کرد. دیلم نزدیک‌ترین شهر مشرکان به سرزمین اسلام بود.»

و در روایت یکم از باب سی و یک از ابواب حدّ سرقت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده فراری از این که به نزد موالیانش برگردد امتناع کند، دست او به دلیل سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد اگر سرقت کند، همچون همین برده فراری است.»

(۱) - در بحار، ج ۴۰، ص ۲۹۰ به نقل از کافی آمده است: «ودخلوا المسجد» یعنی گروه وارد مسجد شدند و این تعبیر مناسب‌تر

است - م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۷

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «و هر کس که پیامبری پیامبر مرسل را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است. راوی گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست؟ کسی که امامی از شما را انکار کند، حالش چگونه است؟ حضرت فرمود: هر کس که امامی را انکار کند، از خدا بیزار است و خداوند از او و دین او بیزار است؛ بنابراین او کافری است که از اسلام برگشته است؛ چرا که امام از سوی خدا و دین او، دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزار شود، او کافر و خونش در آن حال مباح است؛ مگر این که بازگردد و به سوی خداوند عز و جل توبه کند.»

باب ۳ حکم کودکی که یکی از والدینش مسلمان هستند

۱۸۰۶-۴۷۰۵۵-(۱) امام صادق علیه السلام درباره بچه‌ای که شرک را بر می‌گزیند- در حالی که همراه پدر و مادر هست- فرمود: «رها نمی‌شود [او را آزاد نمی‌گذارند] و البته این در صورتی است که یکی از پدر و مادرش مسیحی باشد (و دیگری مسلمان).»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۰۳۷

۱۸۰۷-۴۷۰۵۶-(۲) امام صادق علیه السلام درباره بچه‌ای که به جوانی می‌رسد و مسیحیت را بر می‌گزیند و یکی از پدر و مادرش مسیحی است یا هر دو مسلمان هستند، فرمود: «او را رها نمی‌گذارند و برای پذیرش اسلام او را می‌زنند.»

باب ۴ حکم مرتد ملی

اشاره

کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنان را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

(۱)

(۱). نساء ۴/۱۳۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۹

۱۸۰۸-۴۷۰۵۷-(۱) امام باقر و امام صادق علیه السلام درباره مرتد [فرمودند]: «توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ و گرنه کشته می‌شود و اگر زن مرتد از اسلام شود، توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد و بازگشت [که هیچ]؛ و گرنه برای همیشه زندانی می‌شود و در زندان هم بر او سخت می‌گیرند.»

۱۸۰۹-۴۷۰۵۸-(۲) جمیل بن درّاج و دیگران از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره مردی که از اسلام برگشته است، روایت

کرده‌اند که حضرت فرمود: «او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ و گرنه کشته می‌شود. به جمیل گفته شد: نظر تو چیست اگر او توبه کرد ولی پس از آن، از اسلام برگشت؟ جمیل گفت: مجدداً او را توبه می‌دهند. از جمیل سؤال شد: چه می‌گویی اگر باز توبه کرد ولی دوباره برگشت و باز توبه کرد و سپس بازگشت؟ جمیل گفت: در این باره چیزی نشنیده‌ام ولی چنین کسی نزد من به سان زناکاری است که دو بار حد بر او جاری شده است و پس از آن کشته می‌شود. جمیل گوید: اصحاب ما روایت کرده‌اند که زناکار در بار سوم کشته خواهد شد.»

۱۸۱۰-۴۷۰۵۹- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را از بنی ثعلبه که پس از مسلمانی، مسیحی شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و شاهدان علیه وی شهادت دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: این شاهدان چه می‌گویند؟ او گفت: راست شهادت داده‌اند ولی من مجدداً به اسلام باز می‌گردم.

حضرت فرمود: آگاه باش! که اگر تو شاهدان را تکذیب می‌کردی، من گردن تو را می‌زدم ولی اکنون از تو می‌پذیرم ولی دیگر چنین مکن؛ چرا که اگر از اسلام برگردی، رجوع مجدد تو را به اسلام دیگر از تو نمی‌پذیرم.»

۱۸۱۱-۴۷۰۶۰- (۴) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از سه روز مرتد را- برای این که او را توبه بدهد- آزاد نمی‌گذاشت. چون روز چهارم می‌شد [در صورتی که توبه نکرده بود] او را بدون این که توبه بدهد، می‌کشت و سپس تلاوت می‌کرد: کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند ... تا پایان آیه، همه را می‌خواند.»

در دعائم الاسلام همین روایت ذکر شده، تنها در آنجا می‌گوید: «زمانی که روز چهارم می‌شد، حضرت او را بدون این که توبه دهد، می‌کشت و سپس آیه را تا پایان آن تلاوت می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۱

۱۸۱۲-۴۷۰۶۱- (۵) مرد مسیحی را که مسلمان و سپس مسیحی شده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بردند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: سه روز خواری را به او بچشانید و در همه این سه روز، حضرت از غذای خود به او می‌خوراند و از نوشیدنی خویش به او می‌نوشاند. روز چهارم او را بیرون آورد ولی او از پذیرش اسلام امتناع ورزید. حضرت او را به حیاط مسجد بیرون برد و او را کشت. مسیحیان جسد او را در برابر پرداخت صد هزار خواستند ولی حضرت نپذیرفت. پس از آن، حضرت دستور داد تا جسدش در آتش سوزانده شود و فرمود: من کمک شیطان، علیه اینان نخواهم بود.»

۱۸۱۳-۴۷۰۶۲- (۶) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همسر فرد مرتد از او جدا می‌شود و ذبیحه او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ و گرنه در روز چهارم کشته می‌شود.»

۱۸۱۴-۴۷۰۶۳- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «اگر کسی از اسلام برگردد، همسرش از او جدا می‌شود و ذبیحه او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر بازگشت [که هیچ]؛ و گرنه روز چهارم کشته می‌شود- البته اگر از عقل سالمی برخوردار باشد.»

۱۸۱۵-۴۷۰۶۴- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: کسی که از اسلام برگشته است، همسرش از او جدا می‌شود و ذبیحه او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد و به فرمان خداوند عز و جل بازگشت [که هیچ]؛ و گرنه روز چهارم کشته می‌شود.»

۱۸۱۶-۴۷۰۶۵- (۹) ابوالطفیل بن واثله کنانی روایت کرده است که: «بنی ناجیه قومی بودند که در سواحل دریا زندگی می‌کردند. اینان ادعا داشتند که نسبی در قریش دارند [قریشی هستند] و همه مسیحی بودند.

پس از آن اسلام آوردند و سپس از اسلام برگشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام معقل بن قیس تمیمی را به سوی آنان گسیل داشت. ما

هم همراه او حرکت کردیم. چون به آن قوم رسیدیم، معقل نشانه‌ای بین ما و خودش قرار داد و گفت: هر زمان که دستم را بر سرم گذاشتم، شما بر آنان شمشیر بکشید [آنان را بکشید]. معقل نزد آن قوم رفت و گفت: شما بر چه دینی هستید؟ دسته‌ای بیرون آمدند و گفتند: ما مسیحی هستیم و دینی بهتر از دین خودمان نمی‌شناسیم و ما بر همین دین هستیم.

ابوالطفیل گوید: معقل آنها را جدا کرد. ابوالطفیل گوید: پس از آن، گروهی از آنان گفتند: ما مسیحی بودیم ولی مسلمان شده‌ایم و الان مسلمان هستیم و دینی برتر از دین مان نمی‌شناسیم. ما بر همین دین هستیم ولی دسته‌ای گفتند: ما مسیحی بودیم سپس اسلام آوردیم. پس از آن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۳

فهمیدیم که بهتر از آن دینی که بر آن بودیم نیست؛ لذا مجدداً بدان دین بازگشتیم. معقل آنان را سه بار به اسلام دعوت کرد ولی آنان نپذیرفتند. آن‌گاه معقل دستش را بر سرش گذاشت. ابوالطفیل گوید: پس از آن همه جنگجویان‌شان کشته و ذریه‌های‌شان اسیر شدند. ابوالطفیل گوید: معقل همه آنان را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد. مصقله بن هبیره همه آنان را به صد هزار درهم خرید و آزادشان ساخت و پنجاه هزار [درهم] برای امیرالمؤمنین علیه السلام برد. حضرت این مبلغ را نپذیرفت. ابوالطفیل گوید: مصقله این مبلغ را با خود برد و درخانه‌اش دفن کرد و به معاویه ملحق شد. ابوالطفیل گوید: پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام خانه مصقله را خراب ولی آزادی آنان را تنفیذ کرد.

۱۸۱۷ - ۴۷۰۶۶ - (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر پدر، مسلمان شود، پسر را به اسلام می‌کشد. پس هر کدام از فرزندان‌ش که بالغ شود به اسلام دعوت می‌شود؛ پس اگر نپذیرفت، کشته می‌شود. ولی اگر فرزند مسلمان شود، پدر و مادرش را به اسلام نمی‌کشد و ارث‌بری در میان آنان نیست (۱)».

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم، این گفته که: «پرسیدم: اگر فردی مسیحی مسلمان شده و سپس از اسلام برگردد. حضرت فرمود: او را توبه می‌دهند؛ اگر بازگشت، [که هیچ] وگرنه کشته می‌شود.»

و در روایت دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر کس بر غیر دین اسلام بود و پس از آن مسلمان سپس مرتد شد، سه روز او را توبه می‌دهند. پس اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.»

و دیگر روایات این باب را ملاحظه کن؛ چرا که روایاتی مناسب با مقام در آنهاست.

باب ۵ حکم زن مرتد

اشاره

۱۸۱۸ - ۴۷۰۶۷ - (۱) امام صادق علیه السلام درباره زنی که از اسلام برگشته است، فرمود: «او کشته نمی‌شود ولی سخت او را به کار می‌گیرند و جز به مقداری که زنده بماند به او غذا و آب نمی‌دهند و لباس‌های خشن بر تن او می‌کنند و به هنگام نمازها او را می‌زنند.»

۱۸۱۹ - ۴۷۰۶۸ - (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر زنی از اسلام برگردد، کشته نمی‌شود ولی برای همیشه زندانی

می‌شود.»

(۱) - یعنی غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد؛ چه پدر و مادر باشند و چه فرزند و منظور از کشیدن به اسلام و نکشیدن (جز- لم یجز) این است که فرزند به تبع اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان محکوم به اسلام می‌شود ولی پدر و مادر با اسلام آوردن فرزند محکوم به اسلام نمی‌شوند - م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۵

۱۸۲۰ - ۴۷۰۶۹ - (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آن زمان که زن مرتد شود، حکم او این است که زندانی می‌شود تا آن که مسلمان شود یا بمیرد ولی او را نمی‌کشند و اگر آن زن کنیزی است که موالیانش به خدمتکاری او نیازمندند، او را به کار می‌گیرند و سخت‌ترین تزییقات را برای او اعمال می‌کنند و جز لباس خشن بر او نمی‌پوشانند؛ آن هم به مقداری که عورتش را بپوشاند و گرما و سرمایی که بیم مرگ از آن بر او می‌رود، از او دفع شود و غذای سخت و خشن به او خوراند می‌شود به اندازه‌ای که جانش محفوظ بماند و همین طور است حکم کنیز امّ ولد، ولی [حکم] برده مذکر در این جهت، چون مرد آزاد است.»

۱۸۲۱ - ۴۷۰۷۰ - (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرتد را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ و گرنه کشته می‌شود. امام فرمود: زن نیز توبه داده می‌شود؛ اگر توبه کرد [که هیچ]؛ و گرنه در زندان محبوس می‌شود و او را آزار می‌دهند.»

۱۸۲۲ - ۴۷۰۷۱ - (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کنیزی که مسیحی بود و مسلمان شده و برای مولایش فرزند آورده بود پس از آن مولای کنیز مُرد و در زمان عمر وصیت کرد که این کنیز آزاد شود، پس از آن کنیز با یک مسیحی دیرنشین ازدواج کرد و خود مسیحی شد و از این مرد مسیحی، دو فرزند زایید و به فرزند سوم نیز آبستن شد، حکم داد که: اسلام بر این کنیز عرضه شود. پس از آن، اسلام بر او عرضه شد ولی نپذیرفت. حضرت فرمود: هر فرزندی که از فرزندان آن مسیحی است، همه، برده برادر خودشان - همان که این کنیز از مولای نخستین خود زایید - هستند و من این کنیز را زندانی می‌کنم تا فرزندی را که در شکم دارد، وضع حمل کند و چون زایید، این کنیز را می‌کشم.»

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «این حکم، منحصر به همان جریانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به تفصیل ذکر کرد و به موارد دیگر راه نمی‌یابد. چون امکان دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام کشتن این کنیز را به دلیل ارتداد و ازدواج صلاح دیده است و شاید این کنیز، با مسلمانی ازدواج کرده و پس از آن مرتد شده و ازدواج کرده است و نیز به دلیل امتناعش از بازگشت به اسلام، استحقاق قتل پیدا کرده است؛ بنابراین حکم در زن مرتد - بر وفق روایاتی که بیشتر آوردیم - اگر به اسلام بازنگشت، همان است که برای همیشه زندانی شود.»

مشابه این روایت در روایت دوم از باب ششم از ابواب میراث، گذشت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرتد زن است، زندانی می‌شود تا بمیرد یا آن که توبه کند.» و در روایت یکم از باب چهارم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر زن از اسلام برگردد، توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد و بازگشت [که هیچ]؛ و گرنه برای همیشه زندانی می‌شود و در زندان در تنگنا قرار می‌گیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۷

می‌آید:

در روایت نهم از باب چهارده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «در زندان برای ابد نمی‌ماند، مگر سه نفر: کسی که فردی را می‌گیرد تا دیگری او را بکشد و زنی که از اسلام برگردد.»
و در روایت دهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «در زندان نمی‌ماند، مگر سه نفر: کسی که فردی را نگه می‌دارد تا دیگری او را بکشد و زنی که مرتد می‌شود، مگر این که توبه کند.»

باب ۶ حکم مرتد سارق

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و یکم از ابواب حدّ سرقت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «برده اگر از چنگ اربابانش فرار و آن‌گاه سرقت کند- در حالی که فراری است- دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که او به سان کسی است که از اسلام برگشته است. ولی او را دعوت می‌کنند که به سوی اربابانش باز گردد و به اسلام درآید. پس اگر نپذیرفت به اربابانش باز گردد، دستش برای سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد هم اگر سرقت کند، به سان اوست.» و در روایت دوم، مانند آن.

باب ۷ ادله اثبات کفر و ارتداد

اشاره

۱۸۲۳-۴۷۰۷۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله شک کند، او کافر است.»
۱۸۲۴-۴۷۰۷۳- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من دوازده نفرند؛ نخستین آنان علی بن ابیطالب و آخرین آنان قائم (عج) است. اینان جانشینان من، اوصیای من، اولیای من و حجت‌های خدا بر امت من هستند. هر کس که اینان را بپذیرد، مؤمن و آن کس که آنان را نپذیرد، کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۹

۱۸۲۵-۴۷۰۷۴- (۳) محمد بن مسلم گوید: «در خدمت امام صادق علیه السلام سمت چپ ایشان نشسته بودم و زراره سمت راست ایشان بود. ابوبصیر خدمت امام رسید و گفت: ای ابو عبدالله [امام صادق علیه السلام]، درباره کسی که به خدا شک کرده است، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد [کنیه دیگر ابوبصیر] او کافر است. ابوبصیر پرسید: به رسول خدا شک کرده است؟ حضرت فرمود: او کافر است. محمد بن مسلم گوید: پس از آن امام به زراره توجهی کرد و فرمود: تنها در صورتی که انکار کند، کافر می‌شود.»

۱۸۲۶-۴۷۰۷۵- (۴) در فقه الرضا آمده است: «روایت می‌کنیم که هر کس پس از آن که بر فطرت اسلام متولد شده به خداوند شک کند، او را توبه نمی‌دهند. روایت می‌کنم که با شک و انکار، عمل سودمند نیست و روایت می‌کنم که هر کس شک کند یا گمان برد و بر یکی از این دو بماند، عمل خویش را تباه ساخته است و روایت می‌کنم درباره فرموده خداوند عز و جل: و بیشتر آنان را بر سر پیمان خود نیافتیم؛ (بلکه) اکثر آنان را فاسق و گنهکار یافتیم «۱»؛ که حضرت فرمود: این آیه درباره شک کنندگان نازل شده است و روایت می‌کنم درباره فرموده خداوند متعال: آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند «۲»،

که فرمود: منظور شک است و شک کننده در آخرت، مثل شک کننده در دنیا است.»
 ۱۸۲۷-۴۷۰۷۶- (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شک و تردید، کفر است.»

(۱). اعراف، ۱۰۲/۷.

(۲). انعام، ۸۲/۶.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۱

۱۸۲۸-۴۷۰۷۷- (۶) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «به توهمات توجه نکنید که شک می کنید و شک نکنید که کافر می شوید و آزادی به خود ندهید که سستی و سازش کاری می کنید و درباره حق سازش کاری و سستی نکنید که زیان می کنید و احتیاط این است که در پی درک درست باشید و بخشی از درک درست آن است که مغرور نشوید و خیرخواه ترین شما برای خودش کسی است که در برابر پروردگارش مطیع تر است و آن کس که بیشتر خود را می فریبد، همان کس است که بیشتر معصیت پروردگارش را دارد. هر کس که از خدا اطاعت کند، در امن و امان است و راه می یابد و هر کس که از خدا سرپیچی کند، زیان می کند و پشیمان می شود. از خدا یقین را بخواهید و برای دست یابی به عافیت به او متوجه شوید و بهترین چیزی که در دل می ماند، یقین است. ای مردم، از دروغ بپرهیزید؛ زیرا هر امیدواری در طلب و هر خایفی در فرار است.»
 ۱۸۲۹-۴۷۰۷۸- (۷) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: هر کس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله شک کند؟

حضرت فرمود: کافر است. پرسیدم: پس هر کس که در کفر این شک کننده شک کند، او کافر است؟

حضرت جوابی نداد. من سه بار این سؤال را تکرار کردم. آن گاه دیدم که در چهره اش خشم است!»

۱۸۳۰-۴۷۰۷۹- (۸) یاسر خادم گوید: «شنیدم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، مشرک است و هر کس که به او چیزی را که از آن نهی کرده است نسبت دهد، او کافر است.»
 ۱۸۳۱-۴۷۰۸۰- (۹) داود بن قاسم گوید: «شنیدم که علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، مشرک است و هر کس که او را به مکان وصف کند، کافر است و هر کس که به او چیزی را که از آن نهی کرده نسبت دهد، او دروغگوست. آن گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند که:
 تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری)، دروغگویان واقعی آنها هستند.»

«(۱)»

(۱). نحل، ۱۰۵/۱۶.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۳

۱۸۳۲-۴۷۰۸۱- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، او مشرک است. هر کس که قدرت او را انکار کند، کافر است.»

۱۸۳۳-۴۷۰۸۲- (۱۱) امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «امام، نشانه‌ای بین خداوند عز و جل و بین خلق اوست. هر کس که او را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است.»

۱۸۳۴-۴۷۰۸۳- (۱۲) حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در حدیثی فرمود: «هر کس که قائل به تشبیه و جبر باشد، او کافر و مشرک است ما از او در دنیا و آخرت، بیزاری می جوئیم.»

۱۸۳۵-۴۷۰۸۴-(۱۳) عبدالسلام بن صالح هروی گوید: «به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: شما درباره حدیثی که اهل حدیث روایت کرده‌اند که مؤمنان از منزلگاه‌های بهشتی خود خدا را می‌بینند، چه می‌گویید؟ تا آنجا که حضرت فرمود: هر کس خدا را به چهره‌ای چون دیگر چهره‌ها وصف کند، او کافر شده است ولی چهره خداوند متعال همان پیامبران، رسولان و حجت‌های اویند؛ همان کسانی که به واسطه آنان به خداوند، دین و معرفت او متوجه می‌شویم.»

۱۸۳۶-۴۷۰۸۵-(۱۴) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «هر کس که بگوید خداوند چهره‌ای چون چهره‌ها دارد، او شرک ورزیده و هر کس که برای خداوند اعضایی چون اعضای مخلوقات قائل باشد، او کافر است.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۵

۱۸۳۷-۴۷۰۸۶-(۱۵) هشام گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که معاویه بن وهب و عبدالملک بن اعین به خدمت امام آمدند. معاویه بن وهب به امام گفت: ای پسر رسول خدا، شما درباره روایتی که نقل می‌کند رسول خدا صلی الله علیه و آله خدای خویش را دید، چه می‌گویید؟ بر چه شکلی خدا را دید؟ و نیز درباره روایتی که نقل می‌کند که مؤمنان در بهشت خدای‌شان را می‌بینند، چه می‌گویید؟ آنان به چه صورتی خدا را می‌بینند؟»

حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای فلان، چه زشت است مردی را که هفتاد سال یا هشتاد سال در حکومت و ملک خدا زندگی کند و از نعمت‌های او بخورد و خدا را آن گونه که شایسته معرفت اوست، نشناسد! آن گاه امام فرمود: ای معاویه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله خدای خود را آشکار ندید و دیدن بر دو گونه است: دیدن دل و دیدن چشم و هر کس که منظورش دیدن دل است، او درست می‌گوید و هر کس که دیدن چشم منظور او باشد، او به خدا و آیات او کفر ورزیده است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، کفر ورزیده است؛ تا آنجا که گوید: و هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، برای خدا شریکی گرفته است ...»

۱۸۳۸-۴۷۰۸۷-(۱۶) حسن بن جهم گوید: «روزی در مجلس مأمون حضور داشتم. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد مأمون بود ... تا آنجا که گوید: مأمون گفت: ای ابوالحسن، شما درباره قائلین به تناسخ چه می‌گویید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس که قائل به تناسخ باشد، او به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.»
۱۸۳۹-۴۷۰۸۸-(۱۷) امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: «هر که قائل به تناسخ باشد، او کافر است. سپس فرمود: خداوند، غالیان را لعنت کند! چرا یهود نشدند؟ چرا مجوس نشدند؟ چرا مسیحی نشدند؟ چرا قدری نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ و چرا حروری نشدند؟»

«۱» آن گاه امام فرمود: با اینان همنشین نشوید و با اینان دوستی و رفاقت نکنید و از اینان بیزاری بجوید که خداوند از اینان بیزار است.»

(۱). هر کدام از این دسته‌ها که مورد اشاره امام قرار گرفته، دینی از سوی حق یا فرقه‌ای منحرف است - م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۷

۱۸۴۰-۴۷۰۸۹-(۱۸) مردی گفت: «ای رسول خدا، هر کس که حج را ترک کند، کافر شده است؟ حضرت فرمود: نه، هر کس که حق را انکار کند، کافر شده است.»

۱۸۴۱-۴۷۰۹۰-(۱۹) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مشیت و اراده از صفات فعل است و هر کس که بگوید خداوند متعال همیشه اراده و مشیت داشته است، (یکتاپرست) نیست.»

۱۸۴۲-۴۷۰۹۱-(۲۰) برید بن عمیر بن معاویه شامی گوید: «در مرو خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم. به

امام گفتیم: ای پسر رسول خدا، از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که نه جبر و نه تفویض بلکه چیزی بین این دو؛ معنای این روایت چیست؟ حضرت فرمود: هر کس که بگوید کارهای ما را خداوند انجام می‌دهد و سپس ما را بر آن عذاب می‌کند، او جبری است و هر کس که بگوید خداوند عز و جل کار آفرینش را به حجت‌های خویش علیه السلام واگذار کرده است، او تفویض قائل شده است و قائل به جبر، کافر و قائل به تفویض، مشرک است.

(برید بن عمیر گوید) به امام گفتیم: ای پسر رسول خدا، پس چیزی بین این دو چیست؟ حضرت فرمود: این که راهی باشد به سوی انجام آنچه بدان امر شده و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند. به امام گفتیم: آیا برای خدا در این باره مشیت و اراده‌ای هست؟ حضرت فرمود: اما در طاعت‌ها، پس مشیت و اراده خداوند در آنها همان امر به آن و رضایت بدان و کمک کاری بر آن است و اراده و مشیت خدا در گناهان، همان نهی از آنها و ناخشنودی از آنها و کمک نکردن و رها کردن بر گناه است.

گفتم: آیا برای خداوند در این‌ها قضاء است؟ حضرت فرمود: آری. هر فعلی که بندگان انجام می‌دهند- خوب یا بد- در آن برای خدا قضاء است. پرسیدم: معنای این قضاء چیست؟ حضرت فرمود: حکم بر بندگان به آنچه استحقاقش را از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت دارند.

۱۸۴۳-۴۷۰۹۲-(۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم در موضوع قَدَر بر سه گونه‌اند: فردی که می‌گوید خداوند مردم را بر گناهان مجبور کرده است. این شخص به خداوند در حکمش ستم کرده و او کافر است؛ فردی که می‌گوید کار به خود مردم واگذار شده است. این شخص خدا را در قدرتش سست کرده و او کافر است؛ فردی که می‌گوید خداوند عز و جل به بندگان آنچه طاقتش را دارند، تکلیف کرده و آنچه طاقت ندارند، تکلیف نکرده است و چون نیکی می‌کند، خدا را می‌ستاید و چون بدی می‌کند، از خداوند استغفار می‌کند؛ این مسلمان کامل است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۹

۱۸۴۴-۴۷۰۹۳-(۲۲) ابو مسروق گوید: «امام صادق علیه السلام درباره مردم بصره از من پرسید: آنان چگونه‌اند؟ گفتم:

مرجئه و قَدَری و حروری هستند. حضرت فرمود: خداوند لعنت کند این آیین‌های کفر و شرک را که اصلاً خدا را نمی‌پرستند!»

۱۸۴۵-۴۷۰۹۴-(۲۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو دسته از امت من سهمی در اسلام ندارند: مرجئی و قَدَری.»

۱۸۴۶-۴۷۰۹۵-(۲۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «گواهی می‌دهم که مرجئه بر دین کسانی هستند که گفتند: او و برادرش را مهلت ده و ماموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن.»

۱۸۴۷-۴۷۰۹۶-(۲۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو دسته از امت من سهمی در اسلام ندارند: مرجئه و قَدَریه.»

۱۸۴۸-۴۷۰۹۷-(۲۶) علی بن ابیطالب علیه السلام و زید بن علی بیان داشتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ضمن نقل جریان معراج آورده‌اند... تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس توجهی کردم، مردانی بودند که آنان را در آتش جهنم پرت می‌کردند. حضرت فرمود: پرسیدم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ حضرت فرمود:

جبرئیل گفت: اینان مرجئه، قَدَریه، حروریه، بنی امیه و کسی که نصب دشمنی برای ذریه تو کرده، هستند؛ این پنج دسته سهمی در اسلام ندارند و در پایان روایت آمده است که: حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای رسول خدا، کسانی را که در آتش جهنم پرت می‌کنند، کیستند؟ حضرت فرمود: ای علی، آنان مرجئه، حروریه، قَدَریه، بنی امیه و کسی که نصب عداوت برای تو دارد. این پنج دسته، بهره‌ای در اسلام ندارند.»

۱۸۴۹-۴۷۰۹۸- (۲۷) فضیل گوید: «خدمت امام باقر علیه السلام رفتم. مردی نزد حضرت بود. چون نشستیم، او برخاست و بیرون رفت. حضرت به من فرمود: ای فضیل، در نزد تو این چگونه است؟ پرسیدم: این کیست؟ حضرت فرمود: حروری است. گفتم: کافر است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! مشرک است.»

۱۸۵۰-۴۷۰۹۹- (۲۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر امتی مجوس دارد و مجوس این امت، کسانی اند که قائل به قَدَر هستند.»

۱۸۵۱-۴۷۱۰۰- (۲۹) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرقه قَدَریه مجوس این امت، دشمنان خدا و گواهان باطلند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منادی در روز قیامت ندا دهد: دشمنان خدا و گواهان ابلیس، فرقه قَدَریه کجایی؟ پس از آن دسته‌ای از امتم بپا می‌خیزند که از دهان‌شان دود سیاه بیرون می‌آید.»

۱۸۵۲-۴۷۱۰۱- (۳۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی درباره قَدَر به غلو نیفتاده مگر این که از ایمان بیرون رفته است.»

۱۸۵۳-۴۷۱۰۲- (۳۱) امام صادق علیه السلام به فرقه غالی فرمود: «به سوی خدا برگردید؛ چرا که شما فاسق کافر و مشرک هستید.»

۱۸۵۴-۴۷۱۰۳- (۳۲) کاهلی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «حضرت این آیه را تلاوت کرد که: به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را به قضاوت طلبند و سپس از قضاوت تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

«۱» پس از آن فرمود:

اگر گروهی خدا را پرستش کنند و او را یکتا بدانند، سپس درباره روایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بگویند: ای کاش! چنین و چنان می‌کرد و این حالت را در درون خویش بیابند، اینان به واسطه همین، مشرک خواهند بود. سپس امام فرمود: به پروردگارت سوگند! که آنان مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را به قضاوت طلبند و سپس، از قضاوت تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. «۲» حضرت فرمود: این همان تسلیم بودن در کارهاست.»

(۱)- نساء، ۴/ ۶۵

(۲)- نساء، ۴/ ۶۵

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۳

۱۸۵۵-۴۷۱۰۴- (۳۳) عباس بن یزید گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: این عوام می‌گویند که شرک، پنهان‌تر از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی سنگ سیاه است. حضرت فرمود: بنده مشرک نخواهد بود تا این که برای غیر خدا نماز گزارد یا برای غیر خدا قربانی کند یا غیر خداوند عز و جل را بخواند.»

۱۸۵۶-۴۷۱۰۵- (۳۴) هشام بن الحکم از امام صادق علیه السلام درباره اسماء خدا و اشتقاق آنها پرسید که: الله از چه مشتق است؟ هشام گوید: امام به من فرمود: ای هشام، الله از اله گرفته شده و اله می‌طلبد مألوهی را (یعنی کسی را که این اله نام اوست) و اسم غیر از مسمی است (یعنی غیر از آن واقعی است که به این نام نامیده شده است). هر کس که اسم را پرستد نه واقعی را، کافر شده و چیزی نپرسیده است و هر کس که هم اسم و هم واقع را پرستد، باز کافر شده است و دو چیز را پرستیده است. ولی کسی که واقع را پرستد نه اسم را، این همان توحید است [یکتاپرستی]. ای هشام، آیا فهمیدی؟ هشام گوید: گفتم:

بیشتر بفرمایید. حضرت فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد. اگر اسم، همان مسمی بود، هر آینه هر کدام از اسم‌ها خدایی محسوب می‌شد ولی خداوند واقعی است که این اسم‌ها ما را بدان راهنمایی می‌کند و همه این اسم‌ها غیر از خود اوست.

ای هشام، نان اسم همان خوردنی و آب، اسم نوشیدنی است و لباس، اسم پوشیدنی و آتش، اسم سوزاندنی است. ای هشام، آیا به

گونه‌ای فهمیدی که بتوانی با آن دفاع کنی و بجنگی با دشمنان ما و آنان که با خداوند عز و جل غیر او را به خدایی گرفته‌اند؟
گفتم: آری. هشام گوید: پس از آن امام فرمود:

ای هشام، خداوند این را برایت سودمند قرار دهد و تو را بدان ثابت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند! تا این زمان که اینجا ایستاده‌ام، کسی در توحید بر من غالب و پیروز نیامده است.»

۱۸۵۷-۴۷۱۰۶- (۳۵) عبدالعزیز بن مسلم گوید: «همراه حضرت رضا علیه السلام بودیم تا آن که فرمود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت تا آن که برای امتش معالم دین‌شان را بیان کرد و راه‌شان را روشن و آنان را بر راه میانه حق رها ساخت و علی علیه السلام را نشانه و امام برای آنان قرار داد و چیزی را که این امت بدان نیاز داشته باشد، رها نکرد مگر این که آن را بیان کرد؛ بنابراین اگر کسی بگوید که خداوند عز و جل دینش را کامل نکرده است، او کتاب خدا را رد کرده و هر کس که کتاب خدا را رد کند، او به خدا کفر ورزیده است...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۵

۱۸۵۸-۴۷۱۰۷- (۳۶) عبدالرحیم قصیر گوید: «توسط عبدالملک بن اعین نامه‌ای برای امام صادق علیه السلام فرستادم و از ایشان درباره این که ایمان چیست، پرسیدم. حضرت همراه عبدالملک بن اعین نامه‌ای برایم فرستاد که: خداوند تو را رحمت کند! درباره ایمان پرسیده‌ای. ایمان، اعتراف به زبان، پذیرفتن با دل و جان و عمل با اعضا و جوارح است و ایمان بعضی از آن از بعض دیگر است (یعنی اجزای مرتبط و به هم پیوسته‌ای است). ایمان یک خانه است و همین گونه، اسلام خانه‌ای و کفر خانه‌ای است. بنده پیش از آن که مؤمن باشد، مسلمان است و مؤمن نمی‌شود تا آن که مسلمان باشد؛ بنابراین اسلام پیش از ایمان است و شریک و همراه ایمان است. پس آن زمان که بنده، کبیره‌ای از گناهان کبائر یا صغیره‌ای از گناهان صغائر را که خداوند از آنها نهی کرده است انجام دهد، از ایمان بیرون رفته و نام ایمان از او ساقط شده است ولی اسم اسلام بر او ثابت است. پس اگر توبه و استغفار کرد به خانه ایمان باز می‌گردد و او را از ایمان به کفر نمی‌برد جز انکار کردن و حلال شمردن به این شکل که حلال را بگوید این حرام است و حرام را بگوید که این حلال است و بدان عقیده بندد. در این حالت است که از اسلام و ایمان بیرون می‌رود و به کفر در می‌آید و به سان کسی است که داخل حرم شده و سپس داخل کعبه گردیده و در کعبه کاری [بد] انجام داده است. او را از کعبه و از حرم بیرون می‌کنند و گردن می‌زنند و به جهنم می‌رود.»

۱۸۵۹-۴۷۱۰۸- (۳۷) عمار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس طعنه به دین شما زند، او کافر شده است. خداوند متعال فرماید: و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنان پیمانی ندارند شاید (با شدت عمل) دست بردارند.»

«(۱)» ۱۸۶۰-۴۷۱۰۹- (۳۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که در دین ما چیزی را که از دین ما نیست داخل کند، او مرتد است.»

۱۸۶۱-۴۷۱۱۰- (۳۹) ابوحمزه ثمالی گوید: «یک روز نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم. چون همه کسانی که نزد ایشان بودند متفرق شدند، به من فرمود: ای ابوحمزه، از محتوماتی که نزد خداوند تغییر ناپذیر است، قیام حضرت قائم ماست و هر کس که در این گفتار من شک کند، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که کافر به او و منکر اوست...»

(۱). توبه، ۱۲/۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۷

۱۸۶۲-۴۷۱۱۱- (۴۰) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بر شرب خمر مداومت کند به سان کسی است که

بت می‌پرستد و کسی که نصب عداوت برای آل محمد می‌کند، از او بدتر است. پرسیدم: فدایت شوم! چه کسی بدتر از بت پرست است؟ [یعنی چه کسی می‌تواند بدتر از عبادتگر بت باشد] حضرت فرمود: شرابخوار؛ شفاعت، او را یک روز در می‌یابد ولی ناصبی اگر اهل آسمان‌ها و زمین درباره او شفاعت کنند، شفاعت‌شان پذیرفته نمی‌شود.»

۱۸۶۳-۴۷۱۱۲- (۴۱) محمد بن الفضیل گوید: «از امام درباره برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، پرسیدم. حضرت فرمود: بهترین چیزی که بندگان بدان به سوی خداوند عز و جل تقرب می‌جویند، طاعت خدا و طاعت رسول او و طاعت اولوالامراست. امام باقر علیه السلام فرمود: حبّ ما، ایمان و بغض ما، کفر است.»

۱۸۶۴-۴۷۱۱۳- (۴۲) فضیل گوید: «از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: در میان واجباتی که بر بندگان است، برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، چیست؟ حضرت فرمود: برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، طاعت خدا و طاعت پیامبر او و حبّ خدا و حبّ رسول او صلی الله علیه و آله و اولوالامر است و امام باقر علیه السلام می‌فرمود: حبّ ما، ایمان و بغض ما، کفر است.»

۱۸۶۵-۴۷۱۱۴- (۴۳) زید شحام گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای زید، حبّ ما، ایمان و بغض ما کفر، است.» (کتاب وسائل این روایت را از محاسن برقی آورده است ولی گفته است ما در کتاب محاسن چاپ شده به این روایت دست نیافتیم).

۱۸۶۶-۴۷۱۱۵- (۴۴) ابو خالد کابلی گوید: «خدمت امام علی بن الحسین علیه السلام رسیدم. حضرت در محرابش نشسته بود. من نشستم تا آن که حضرت پس از اتمام، برگشت و در حالی که دست بر محاسن خویش می‌کشید، رو به من کرد. گفتم: ای سرورم، به من بفرمایید که امام پس از شما چه تعداد هستند؟

حضرت فرمود: هشت تا. گفتم: چطور هشت تا؟ حضرت فرمود: چون امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر به عدد اسباط هستند؛ سه نفر از گذشتگان و من چهارمی هستم و هشت نفر از فرزندان من، امامان پاک. هر کس که ما را دوست دارد و به دستور ما رفتار کند، در برترین جایگاه‌ها همراه ماست و هر کس که ما را دشمن بدارد و ما را نپذیرد یا یکی از ما را نپذیرد، او به خدا و آیات او کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۹

۱۸۶۷-۴۷۱۱۶- (۴۵) مالک بن ضمیره گوید: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آگاه که شما بر لعنت کردن من و کذاب خواندن من عرضه می‌شوید! هر کس که با ناخوشایندی و به اجبار- به گونه‌ای که خداوند بداند او مجبور شده است- مرا لعن کند، من و او با هم بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وارد می‌شویم و هر کس که زبانش را نگاه دارد و مرا لعن نکند [با شتاب] چون پرتاب تیر یا چون سرعت چشم به هم زدن از من سبقت گیرد و هر کس که مرا لعن کند- در حالی که سینه‌اش به لعن من گشاده شود- هیچ پرده‌ای بین او و بین خدا نمی‌ماند و دلیلی نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله ندارد. آگاه که! حضرت محمد صلی الله علیه و آله روزی دستم را گرفت و فرمود: هر کس که با این پنج نفر بیعت کند سپس بمیرد- در حالی که تو را دوست می‌دارد- راه مرگ خویش را رفته است و هر کس که بمیرد- در حالی که تو را دشمن می‌دارد- به مرگ جاهلیت می‌میرد و به آنچه در اسلام عمل کرده نیز محاسبه می‌شود و اگر پس از تو زنده بماند- در حالی که تو را دوست می‌دارد- خداوند با امنیت و ایمان زندگی او را به پایان می‌برد تا خورشید، طلوع و غروب کند.»

۱۸۶۸-۴۷۱۱۷- (۴۶) انس بن مالک گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: ای علی، هر کس تو را دشمن دارد، خداوند او را به مرگ جاهلیت می‌میراند و روز قیامت او را در برابر کردارش محاسبه می‌کند.»

۱۸۶۹-۴۷۱۱۸- (۴۷) سالم بن ابی جعد گوید: «از جابر بن عبدالله انصاری- در حالی که ابروانش بر روی چشمانش افتاده بود-

سؤال شد. به او گفته شد: درباره‌ی علی بن ابیطالب علیه السلام برای مان بگوئید. سالم بن ابی جعد گوید: جابر پلکانش را با دست بالا گرفت و گفت: او بهترین خلق خداست؛ جز منافق او را دشمن نمی‌دارد و جز کافر در او شک نمی‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۱

۱۸۷۰ - ۴۷۱۱۹ - (۴۸) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امام باقر فرمود: خداوند تبارک و تعالی حضرت علی علیه السلام را نشانه‌ای بین خویش و خلقتش قرار داده و نشانه‌ی دیگری بین خلق و خدا جز او نیست. هر کس که از او پیروی کند، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است و هر کس که در او شک کند، مشرک است.»

۱۸۷۱ - ۴۷۱۲۰ - (۴۹) سدید گوید: «امام باقر علیه السلام - در حالی که پسر ما بود - فرمود: ای سدید، بگو درباره‌ی ما عقیده‌ای را که بدان معتقدی؛ تا اگر در آن زیاده روی و اغراق باشد، تو را از آن باز داریم و اگر کوتاه است [کم‌تر از آنچه باید باشد]، تو را راهنمایی کنیم. سدید گوید: من خواستم سخن بگویم که امام باقر علیه السلام فرمود: دست نگه دار تا آن که خودم برایت بگویم. پرچمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گذاشت، در نزد امام علی علیه السلام است. هر کس که حضرت علی علیه السلام را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است. آن گاه پس از حضرت علی علیه السلام امام حسن علیه السلام است. گفتم: چگونه امام حسن علیه السلام دارای این منزلت و مقام باشد با این که آن کار از ایشان سر زد و خلافت را به معاویه داد! حضرت فرمود:

خاموش باش؛ چرا که امام حسن علیه السلام بهتر می‌داند که چه کرده است. اگر آنچه او انجام داده نبود، حادثه‌ی بزرگی اتفاق می‌افتاد.»

۱۸۷۲ - ۴۷۱۲۱ - (۵۰) ابوسلمه گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود: ما کسانی هستیم که خداوند طاعت ما را واجب کرده است. مردم چاره‌ای ندارند مگر این که ما را بشناسند و با نشناختن ما معذور نیستند. هر کس که ما را شناخت، مؤمن است و هر کس که انکارمان کرد، کافر است و هر کس که ما را نشناسد و انکار هم نکند، او گمراه است تا به هدایت و طاعت ما که خداوند بر او واجب ساخته است، برگردد و اگر بر گمراهی‌اش بمیرد، خداوند هر چه بخواهد با او می‌کند.»

۱۸۷۳ - ۴۷۱۲۲ - (۵۱) امام باقر علیه السلام فرمود که: «خداوند عز و جل حضرت علی علیه السلام را نشانه‌ای بین خود و خلقتش قرار داده است. هر کس که او را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است و هر کس که او را نشناسد، گمراه است و هر کس که با او چیزی را قرار دهد، مشرک است و هر کس که ولایت او را داشته باشد، به بهشت درآید و هر کس که به دشمنی با او درآید، به دوزخ وارد شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۳

۱۸۷۴ - ۴۷۱۲۳ - (۵۲) موسی بن عبد ربّه گوید: «شنیدم از حسین بن علی علیه السلام که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: نخستین چیزی را که خداوند عز و جل آفرید، حجاب‌های [پرده‌های] اوست. پس از آن، بر ارکان پرده‌ها نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس از آن عرش را آفرید و بر ارکان عرش نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس از آن، زمین‌ها را آفرید و بر بلندی‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس از آن، لوح را آفرید و بر اطراف و کناره‌های لوح نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس هر که بگوید که پیامبر را دوست دارد ولی وصی را دوست ندارد، او قطعاً دروغ گفته است و هر کس بگوید که پیامبر را می‌شناسد ولی وصی را نمی‌شناسد، قطعاً کفر ورزیده است.»

۱۸۷۵ - ۴۷۱۲۴ - (۵۳) ابوحمزه گوید: «شنیدم از امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دری است که خداوند او را گشوده است. هر کس به این در درآید، مؤمن است و هر کس از این در بیرون برود، کافر است.»

۱۸۷۶-۴۷۱۲۵- (۵۴) ابراهیم بن ابی بکر گوید: «شنیدم از امام کاظم علیه السلام که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دری از درهای هدایت است. پس هر کس که از درِ علی درآید، مؤمن است و هر کس که از آن بیرون رود، کافر است و هر کس که بدان در نیاید و از آن بیرون نیاید، او از گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۷-۴۷۱۲۶- (۵۵) امام کاظم علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دری از درهای بهشت است. هر کس که به این در درآید، مؤمن است و هر کس که از این در بیرون آید، کافر است و هر کس که نه بدان درآید و نه از آن بیرون آید، داخل در گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۸-۴۷۱۲۷- (۵۶) جابر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دو فرزندش علیهما السلام دری از درهای امن هستند. پس هر کس که از درِ امیرالمؤمنین علی علیه السلام داخل شود، مؤمن است و هر کس که از آن بیرون آید، کافر است و هر کس که نه در آن درآید و نه از آن برآید، او در گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [اگر بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و اگر بخواهد، می‌آمرزد].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۵

۱۸۷۹-۴۷۱۲۸- (۵۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درِ هدایت است. هر کس که با او مخالفت ورزد، کافر است و هر کس که او را انکار کند به آتش درآید.»

و در کتاب محاسن آمده است: «ابوحزمه گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنان که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رها و برتری او را انکار و از دشمنان او پشتیبانی کنند، هر کدام از آنان که بر این حالت بمیرد، از اسلام بیرون است.»

۱۸۸۰-۴۷۱۲۹- (۵۸) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رها کرده، از اسلام بیرون رفته‌اند؛ البته کسانی از آنان که بر این حالت بمیرند.»

۱۸۸۱-۴۷۱۳۰- (۵۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رها و فضیلت وی را انکار کرده و به دشمنان او شبیه شده، از اسلام بیرون رفته‌اند.»

راوی گوید: «ام سلمه گفت: ای رسول خدا، آنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دشمن می‌دارند و ولایت او را رها و فضیلت او را انکار کرده و به دشمنانش شبیه شده‌اند، همه در هلاکتند و من قلبم را در تسلیم علی علیه السلام یافته‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست می‌گویی و خویش را حفظ کرده‌ای. آگاه که! خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و با آنان در روز قیامت سخن نمی‌گوید و آنان را عذاب دردناکی است!»

۱۸۸۲-۴۷۱۳۱- (۶۰) جابر بن عبدالله بن خرام انصاری گوید: «خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم. گفتم: ای رسول خدا، وصی شما کیست؟ جابر بن عبدالله گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ده روز به من پاسخی نداد. سپس فرمود: ای جابر، آیا دربارهٔ آنچه از من پرسیدی، برایت نگویم؟ گفتم: پدر و مادرم به فدایت! به خدا سوگند! شما در پاسخ به من سکوت کردی تا آنجا که گمان کردم شما از من ناراحت هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، من از تو ناراحت نیستم ولی در انتظار بودم که از آسمان برایم چه می‌آید. آن‌گاه جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد، خدایت سلامت می‌رساند و به تو می‌گوید که: علی بن ابیطالب وصی تو و جانشین تو بر اهل و امت تو است و او کسی است که از حوض تو دور می‌سازد و صاحب لوای توست که پیشاپیش به بهشت در می‌آید. من گفتم: ای پیامبر خدا، نظر شما چیست؟ آیا کسی را که به این ایمان نداشته باشد، او را بکشیم؟ حضرت فرمود: آری. ای جابر، امیرالمؤمنین در این جایگاه قرار نگرفته است مگر برای این که مردم از او پیروی کنند؛

بنابراین هر کس که از او پیروی کند، فردا با من خواهد بود و هر کس با او مخالفت ورزد، در کنار حوض نزد من هرگز نیاید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۷

۱۸۸۳-۴۷۱۳۲- (۶۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابیطالب بهترین بشر است و هر که نپذیرد، کافر است.»

۱۸۸۴-۴۷۱۳۳- (۶۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که احدی از یارانم را بر علی برتری دهد، کافر است.»

۱۸۸۵-۴۷۱۳۴- (۶۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «احدی را همانند علی ندانید که کافر می‌شوید و کسی را بر علی برتر

ندانید که مرتد می‌شوید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۹

۱۸۸۶-۴۷۱۳۵- (۶۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه برای حج رفتند ... حضرت باقر علیه

السلام جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را آورد تا آنجا که فرمود: ای مردم، به خدا سوگند! پیامبران و رسولان

نخستین، آمدن مرا بشارت داده‌اند و من خاتم پیامبران و رسولان و حجت بر همه مخلوقان از اهل آسمان‌ها و زمین‌هایم. پس هر

کس که در این شک کند، او کفری چون کفر جاهلیت نخستین دارد و هر کس که در چیزی از این گفتارم شک کند، او در همه

گفتارم شک کرده است و کسی که در گفتارم شک کند، آتش جهنم برای اوست ...»

۱۸۸۷-۴۷۱۳۶- (۶۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با علی در جانشینی پس از من درگیر شود، او کافر

است.»

۱۸۸۸-۴۷۱۳۷- (۶۶) صفوان بن مهران جمال گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون ولایت امیرالمؤمنین علیه

السلام نازل شد، مردی از میان مردم برخاست و گفت: این پیامبر، برای این مرد، به گونه‌ای ولایت را محکم کند که پس از او جز

کافر آن را نمی‌گشاید. دومی نزد آن مرد آمد و گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ آن مرد ساکت شد و دومی نزد رسول خدا صلی

الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، مردی را میان مردم دیدم در حالی که می‌گفت: حقا این پیامبر برای این مرد، به گونه‌ای

ولایت را محکم کند که جز کافر آن را نمی‌گشاید. پیامبر خدا فرمود: فلانی، او جبرئیل بود. پس بترس از این که از کسانی باشی

که این ولایت محکم شده را بگشاید و برگردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۱

۱۸۸۹-۴۷۱۳۸- (۶۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که در کفر دشمنان و ستمگران به ما شک کند، کافر است.»

۱۸۹۰-۴۷۱۳۹- (۶۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «از ماست امامی که اطاعت وی واجب است. هر کس او را انکار کند، یهودی

یا مسیحی می‌میرد. به خدا سوگند! زمین از آن زمان که خداوند عز و جل جان آدم علیه السلام را گرفته است، رها نشده جز این

که در او امامی است که به واسطه او به خدا می‌رسند و او حجت بر بندگان است. هر کس او را رها کند، هلاک می‌شود و هر

کس با او همراه باشد، نجات می‌یابد و این بر خدا حتمی است.»

۱۸۹۱-۴۷۱۴۰- (۶۹) احمد بن محمد بن مطهر گوید: «برخی از یارانمان برای امام حسن عسکری نوشتند و از ایشان درباره

کسانی که بر امام موسی کاظم علیه السلام توقف کردند [واقفیه] پرسیدند. حضرت مرقوم فرمود: طلب رحمت برای عمویت مکن و

از او بیزاری بجوی. من از او به درگاه خدا بیزاری می‌جویم! با واقفیه دوستی مکن و از مریضان‌شان عیادت مکن و بر جنازه‌های‌شان

حاضر شو و بر هر کدام از آنان که بمیرد، هرگز نماز مگزار؛ هر کس که امامی از سوی خدا را انکار کند یا امامی را که از سوی

خدا امامت ندارد امام بداند، او همچون کسی است که گوید خداوند، یکی از سه خداست. کسی که ولایت آخرین ما را انکار

کند، ولایت نخستین ما را انکار کرده است ...»

۱۸۹۲-۴۷۱۴۱- (۷۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ما را حجت‌های خویش بر خلق و امینان بر علمش

قرار داده است. پس هر کس که ما را انکار کند، به سان شیطان است که در برابر خدا آن زمان که او را مامور به سجده بر آدم کرد، به رنج گناه افتاد و هر کس که ما را بشناسد و از ما پیروی کند، به سان فرشتگان است که خداوند آنان را به سجده بر آدم دستور داد و آنان اطاعت کردند.»

۱۸۹۳-۴۷۱۴۲- (۷۱) اصبح بن نباته گوید: «در بصره، مردی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مردمی که ما با آنان می‌جنگیم، [با ما] یک پیام و یک پیامبر و یک نماز و یک حج دارند. آنان را چه بنامیم؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنان را به همان چه خداوند در کتابش آنان را بدان نامیده است، بنام. آن مرد گفت: همه آنچه در کتاب خداست، من نمی‌دانم! حضرت فرمود: آیا منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۳

شنیده‌ای که خداوند متعال در کتابش می‌گوید: بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با برخی از آنها سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی بن مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران مانع اختلاف امت‌ها نشد) و اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند (اما خدا مردم را مجبور نساخته و آنها را در پیمودن راه سعادت آزاد گذارده است)؛ ولی این امت‌ها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند.

«۱» و چون اختلاف افتاد، ما به خدا، دینش، پیامبر صلی الله علیه و آله، کتاب و حق سزاوارتریم؛ بنابراین ما همان‌هایی که ایمان آوردند و آنان همان‌ها که کافر شدند و خداوند از ما خواسته تا با آنان بجنگیم و ما بر طبق خواست او و دستور و اراده‌اش با آنان جنگیده‌ایم.»

۱۸۹۴-۴۷۱۴۳- (۷۲) محمد بن مسلم ثقفی گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دین ندارد کسی که اطاعت کسی را که عصیان خدا می‌کند، پذیرفته است و دین ندارد کسی که افترای باطلی را بر خدا پذیرفته است و دین ندارد کسی که به انکار چیزی از نشانه‌های خدا تن داده است.»

۱۸۹۵-۴۷۱۴۴- (۷۳) عمرو بن ثابت گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند «۲»، پرسیدم. عمرو بن ثابت گوید: حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینان دوستان فلان و فلان و فلان هستند که اینان را امام خویش گرفته‌اند؛ نه امامی را که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است و این همان فرموده خداوند است که: و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند). در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان خود، بی‌زاری می‌جویند، و کيفر خدا را مشاهده می‌کنند، و دست‌شان از همه جا کوتاه می‌شود. (و در این هنگام) پیروان می‌گویند: کاش بار دیگر به دنیا بر می‌گشتیم، تا از آنها [پیشوایان گمراه] بی‌زاری جویم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بی‌زاری جستند (آری)، خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد. «۳» پس از آن امام باقر علیه السلام فرمود: اینان به خدا سوگند! امامان ستمگران و پیروان آنهایند.»

(۱)- بقره، ۲/ ۲۵۳

(۲). بقره، ۲/ ۱۶۵.

(۳). بقره، ۲/ ۱۶۵-۱۶۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۵

۱۸۹۶-۴۷۱۴۵- (۷۴) ابوعلی خراسانی از یکی از موالیان (نزدیکان) امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که او گفت: «در خلوتی همراه حضرت بودم. گفتم: مرا بر شما حقی است؛ آیا درباره این دو مرد برایم نمی‌گویید؟ (دو مرد کنایه از فلانی و فلانی است) حضرت فرمود: این دو کافرند و هر کس که این دو را دوست بدارد، کافر است.»

۱۸۹۷-۴۷۱۴۶- (۷۵) ابوحمزه ثمالی گوید: «از امام سجاد علیه السلام درباره این دو سؤال شد. حضرت فرمود: این دو کافرند و هر کس که این دو را به ولایت گیرد، کافر است.»

روایات امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام با اسناد گوناگون یکدیگر را تایید می‌کند که اینان فرموده‌اند: «سه نفر را خداوند در روز قیامت نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است؛ کسی که می‌گوید: امام است با این که امام نیست و کسی که امامت امامی از سوی خدا را انکار کند و کسی که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند و از طریق دیگر (به جای این دو) آمده:

برای دو نفر اول. از طریق دیگری (به جای این دو) آمده: برای دو نفر اعرابی (بادیه نشین) در اسلام بهره‌ای باشد. پس از آن گوید: روایات دیگری هم از این سه امام که نام بردیم و از فرزندان‌شان علیهم السلام هست و این روایات با دینی که از امامان معلوم است و هر کس که در حال امامان تامل کند آن را در می‌یابد، تایید می‌شود؛ چرا که اینان نظرشان درباره کسانی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام خویش را مقدم داشتند و نیز هر کس که دین اینان را بپذیرد، این است که اینان کافرند.»

۱۸۹۸-۴۷۱۴۷- (۷۶) ابان بن عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کم‌ترین چیزی که فرد بدان از اسلام خارج شود، این است که نظری بر خلاف حق داشته باشد و بر آن بماند. حضرت فرمود: هر کس که به ایمان کفر ورزد، عملش تباه شود و حضرت فرمود: آن کس که به ایمان کفر می‌ورزد، همان کسی است که به آنچه خداوند بدان دستور داده عمل نمی‌کند و به آن خشنود نیست.»

۱۸۹۹-۴۷۱۴۸- (۷۷) جابر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند که: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنان را چون خدا دوست می‌دارند، «۱» پرسیدم. جابر گوید: حضرت فرمود: اینان دوستان فلانی و فلانی و فلانی اند، آنان را امام خویش گرفتند؛ نه آن امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داد و بر همین پایه است که خداوند تبارک و تعالی فرماید: و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌ترسند).

در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند ... تا فرموده خداوند متعال که: و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد. «۲» جابر گوید: سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! اینان از امامان ستم و پیروان آنان هستند.»

(۱)- بقره، ۲/ ۱۶۵

(۲)- بقره، ۲/ ۱۶۵-۱۶۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۷

۱۹۰۰-۴۷۱۴۹- (۷۸) عبدالله بن ابی یعفر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من با مردم رفت و آمد دارم. بسیار در شگفتم از گروه‌هایی که ولایت شما را قبول ندارند و از فلان و فلان پیروی می‌کنند ولی امانت دار، راستگو و با وفا هستند اما گروه‌هایی که ولایت شما را دارند، آن امانت‌داری، وفا و راستگویی را ندارند! عبدالله بن ابی یعفر گوید: حضرت امام صادق علیه السلام

راست نشست و به من چون فردی خشمگین رو کرد و سپس فرمود: دین ندارد کسی که ولایت امام ستمگری را که از سوی خدا نیست، بپذیرد و ملامتی نیست بر کسی که ولایت امام عادل را از سوی خدا بپذیرد. عبدالله بن ابی یعفر گوید: گفتم: اینان هیچ دین ندارند و هیچ توبیخی هم بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: آری، آنان دین ندارند و توبیخی بر آنان نیست. سپس فرمود: آیا به فرموده خداوند گوش نداده‌ای که: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد؟

«۱» آنان را از ظلمت‌های گناهان به نور توبه و آمرزش بیرون می‌برد؛ [و آن] به دلیل دوستی اینان با هر امام عادل است که از سوی خداست. خداوند فرماید: کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. «۲» عبدالله بن ابی یعفر گوید: پرسیدم: آیا منظور خداوند از این آیه، کفار نیست آن زمان که می‌گوید: کسانی که کافر شدند؟ عبدالله بن ابی یعفر گوید: حضرت فرمود: چه نوری برای کافر است در زمانی که کفر دارد تا او را از آن بیرون آورند و به سوی ظلمت‌ها ببرند؟ تنها منظور خدا این است که اینان بر نور اسلام بروند ولی چون ولایت هر امام ستمگری را که از سوی خدا نبود پذیرفتند به دلیل ولایت آنان از نور اسلام به تاریکی‌های کفر در آمدند و در نتیجه خداوند به همراه کفار، آتش را برای‌شان مقرر ساخت و فرمود: آنان اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند. «۳»

۱۹۰۱-۴۷۱۵۰- (۷۹) مهزم اسدی گوید: «شنیدم از امام صادق علیه السلام که بیان داشت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر مردمی امامی را که از سوی خداوند نیست بپذیرد، عذاب خواهم کرد؛ گرچه آن مردم در کارهای‌شان نیکوکار و پرهیزگار باشند و هر مردمی امامی را که از سوی خداست بپذیرد، می‌بخشم؛ گرچه آن مردم در رفتارشان بدکار باشند. پرسیدم: از اینان می‌گذرد و آنان را عذاب می‌کند! حضرت فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. «۴» پس از آن، همان حدیث اولی را یعنی حدیث ابن ابی یعفر را ذکر کرده و در آن افزوده است: «دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای همیشه در آتش هستند؛ گرچه در دین‌شان نهایت ورع و زهد و عبادت را داشته باشند و آنان که امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفته‌اند، در بهشت برای همیشه هستند؛ گرچه در رفتارشان بدرفتار و بر ضد آنان باشند.»

(۱)- بقره، ۲/ ۲۵۷

(۲)- بقره، ۲/ ۲۵۷

(۳)- بقره، ۲/ ۲۵۷

(۴)- بقره، ۲/ ۲۵۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۹

۱۹۰۲-۴۷۱۵۱- (۸۰) عبدالله بن ابی یعفر گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای‌شان عذاب دردناکی است: کسی که ادّعی امامتی از سوی خدا بکند که ندارد و کسی که امامی را که از سوی خداست، انکار کند و کسی که بگوید فلان و فلان در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۳-۴۷۱۵۲- (۸۱) امام سجاد علیه السلام فرمود: «سه نفرند که خداوند با آنان در قیامت سخن نمی‌گوید و به آنان نظر ندارد و آنان را پاک نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که امامی از سوی خدا را انکار کند یا ادّعی امامتی از سوی غیر خدا کند یا بگوید فلان و فلان بهره‌ای در اسلام دارند.»

۱۹۰۴-۴۷۱۵۳- (۸۲) ابومالک جهنی گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت با آنان

سخن نمی‌گوید و به آنان نگاهی نمی‌کند و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که امامتی را ادعا کند که امامتش از سوی خدا نیست و کسی که امامی را انکار کند که امامتش از نزد خداوند عز و جل است و کسی که بگوید آن دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۵-۴۷۱۵۴- (۸۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که ادعای امامت کند ولی اهل آن نباشد، او کافر است.»

۱۹۰۶-۴۷۱۵۵- (۸۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «امامان پس از پیامبر ما دوازده نفرند. همه نجیبند و به آنان تفهیم شده است هر کس که یکی از آنان را کم کند یا یکی را به آنان بیفزاید، از دین خدا خارج شده است و هیچ ولایت ما را ندارد.»
 ۱۹۰۷-۴۷۱۵۶- (۸۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر ندارد و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که بگوید امام است، با این که امام نیست و کسی که درباره امام حقی بگوید، او امام نیست با این که امام است و کسی که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۱

۱۹۰۸-۴۷۱۵۷- (۸۶) ابن ابی یعفر گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که ادعای امامتی از سوی خدا کند که آن امامت را ندارد و هر کس که امامی را که از سوی خداست، انکار کند و هر کس که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»
 ۱۹۰۹-۴۷۱۵۸- (۸۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مقام ما یعنی امامت را ادعا کند، او کافر است یا آن که فرمود: مشرک است.»

۱۹۱۰-۴۷۱۵۹- (۸۸) فضیل بن یسار گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس که خروج کند و مردم را دعوت کند- در حالی که میان مردم کسی برتر از او باشد- او گمراه و بدعت‌گزار [نو آیین] است و هر کس که ادعای امامتی از سوی خدا کند و امام نباشد، او کافر است.»

۱۹۱۱-۴۷۱۶۰- (۸۹) محمد بن مسلم گوید: «در حدیثی از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! ای محمد، هر کس از این امت که امامی آشکار و عادل ندارد، گمراه و سرگردان است و اگر بر این حالت بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۳

۱۹۱۲-۴۷۱۶۱- (۹۰) حارث بن مغیره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. حضرت فرمود: آری. گفتم: جاهلیت جاهلیت یا جاهلیتی که امام خود را نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.»

۱۹۱۳-۴۷۱۶۲- (۹۱) امام صادق علیه السلام در حدیثی بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و برایش امامی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است.»

۱۹۱۴-۴۷۱۶۳- (۹۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و برای او امامی از فرزندان من نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است و به آنچه در جاهلیت و اسلام انجام داده است، مؤاخذه می‌شود.»

۱۹۱۵-۴۷۱۶۴- (۹۳) عمر بن یزید گوید: «از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس که بدون امام بمیرد- امام زنده‌ای که او را بشناسد- به مرگ جاهلیت مرده است. گفتم: از پدرتان شنیدم که چنین بگوید! منظورش امام زنده است. امام فرمود: به یقین و به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرموده است.»

حضرت بیان داشت: و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و امامی که از او بشنود و اطاعت کند نداشته باشد،

به مرگ جاهلی مرده است.»

۱۹۱۶-۴۷۱۶۵- (۹۴) ابوالجارود گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس که بمیرد و برای او امام زنده و ظاهر نباشد به مرگ جاهلی مرده است. ابوالجارود گوید: گفتم: فدایت شوم! امام زنده؟ حضرت فرمود: امام زنده.»

۱۹۱۷-۴۷۱۶۶- (۹۵) امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عز و جل: روزی که هر مردمی را به امام‌شان می خوانیم «۱»، فرمود: «منظور کسی است که به او در دنیا اقتدا می کنند؛ به علی علیه السلام خوانده می شوند، زمانی که علی علیه السلام در آن است؛ و به حسن علیه السلام خوانده می شوند، زمانی که حسن در آن است به حسین علیه السلام زمانی که حسین در آن است و حضرت، امامان علیه السلام را یک به یک شمرد. سپس بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

(۱)- اسراء، ۱۷ / ۷۱

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۵

۱۹۱۸-۴۷۱۶۷- (۹۶) محمد بن عثمان بن سعید زیات گوید: «از پدرم شنیدم که می گفت: از امام حسن عسکری علیه السلام درباره روایتی که از پدرانشان علیهم السلام روایت شده است، سؤال شد و آن این که: زمین تا روز قیامت از حجتی برای خدا بر خلقش خالی نمی ماند؛ چرا که کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. حضرت فرمود: این حق است، آن گونه که روز حق است ...»

۱۹۱۹-۴۷۱۶۸- (۹۷) مفضل بن عمر گوید: «خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم. فرزندشان علی علیه السلام در دامن‌شان بود و حضرت او را می بوسید و زبانش را می مکید و او را بر دوش می گرفت و به خود می چسباند و می فرمود: پدر و مادرم به فدایت! چقدر خوش بویی و چقدر پاک آفریده شده‌ای و چه اندازه از فضلت آشکار است! گفتم: فدایت شوم! در دلم محبتی از این پسر افتاده که نسبت به کسی جز تو چنان نیستم. حضرت به من فرمود: ای مفضل، او نسبت به من چون من نسبت به پدرم است.»

آنها فرزندان [و دودمانی] بودند که [از نظر پاکی و تقوا و فضیلت] بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و داناست.

«۱» مفضل بن عمر گوید: پرسیدم: او صاحب این امامت پس از شماست؟ حضرت فرمود: آری؛ هر کس از او اطاعت کند، هدایت یابد و هر کس عصیان وی کند، کافر شود.»

۱۹۲۰-۴۷۱۶۹- (۹۸) اسحاق بن یعقوب گوید: «از محمد بن عثمان عمری - رحمه الله - خواستم تا نامه‌ام را که در آن از مسائلی که برایم مشکل شده بود، نوشته‌ام [به امام زمان (عج)] برساند. تویح به خط مولایمان آمد ...» تا آنجا که می فرماید: «و اما گفته کسی که گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، کفر و تکذیب و گمراهی است ...»

۱۹۲۱-۴۷۱۷۰- (۹۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون این آیه نازل شد که: هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می آورد ... «۲»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که آنچه عیسی بن مریم علیه السلام آورده نپذیرد جز کافر نیست و احدی آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده است رد نمی کند مگر این که کافر می شود.»

(۱)- آل عمران، ۳/ ۳۴

(۲)- نساء، ۴/ ۱۵۹

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۷

۱۹۲۲-۴۷۱۷۱- (۱۰۰) زید نرسی در اصل [کتاب] خویش گوید: «از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم. فردی از موالیان شما که عارف به امامت شماست، شراب می خورد و گناهی که موجب هلاکت است، انجام می دهد. آیا از او بیزاری نجویم؟ حضرت فرمود: از کارش بیزاری بجوید ولی از خودش نه. او را دوست بدارید ولی کارش را دشمن بدارید. پرسیدم: آیا می توانیم بگویم فاسق و فاجر است؟ حضرت فرمود: نه، فاسق و فاجر و کافر کسی است که ما را انکار می کند و با دوستان ما دشمنی می کند...»

۱۹۲۳-۴۷۱۷۲- (۱۰۱) زید زراد در اصل [کتاب] خویش گوید: «امام صادق علیه السلام شنید که مردی به دیگری می گوید: سوگند به جان عزیزت که چنین و چنان بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود: آگاه! که او کافر شده است و این به آن جهت است که از جان او هیچ مالک نیست.»

۱۹۲۴-۴۷۱۷۳- (۱۰۲) زراره از امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال که: بیشتر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند «۱»، روایت کرده که حضرت فرمود: «همین گفته فرد که: به جان تو سوگند، شرک محسوب می شود.»

۱۹۲۵-۴۷۱۷۴- (۱۰۳) هاشم نامه رسان گوید: «من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب با هم بودیم. ابوالخطاب به ما گفت: شما درباره کسی که ولایت اهل بیت علیه السلام را نشناسد، چه نظری دارید؟ من گفتم: هر کس که این ولایت را نشناسد، او کافر است. ابوالخطاب گفت: کافر نمی شود تا آن که حجت بر او تمام شود و آن زمان که حجت بر او تمام شد و شناخت، [پذیرفت] کافر است. محمد بن مسلم به ابوالخطاب گفت:

سبحان الله! چرا که شناخته [پذیرفته] و انکار هم نکرده، کافر شود؟ اگر انکار نکرده، کافر نیست.

هاشم گوید: به حج که رفتم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و این گفتگو را برای ایشان باز گفتم.

حضرت فرمود: تو حاضری و آن دو غایب هستند. وعده ما و شما امشب در منی کنار جمره وسطی.

چون شب شد، ما و ابوالخطاب و محمد بن مسلم نزد امام گرد آمدیم. امام بالشتی برداشت و آن را در سینه اش گذاشت سپس به ما فرمود: شما در مورد خدمتکاران، زنان و اهل خود چه می گوید؟ آیا آنان شهادت به لا اله الا الله نمی دهند؟ گفتم آری، شهادت می دهند. حضرت فرمود: آیا شهادت نمی دهند که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند و به حج نمی روند؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا آنان عارف به عقیده ای که شما دارید، هستند؟ گفتم: نه.

حضرت فرمود: آنان در نزد شما چگونه اند؟ گفتم: هر کس که این ولایت را نشناسد، [پذیرد] کافر است.

حضرت فرمود: سبحان الله! آیا ندیده ای مردم راهها و مردم آبها را؟ (مردمی که در میانه راهها یا

(۱)- یوسف، ۱۲/ ۱۰۶

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۹

در کنار آبها زندگی می کنند/ مردم بیابانی و بادیه نشین). گفتم: آری، دیده ام. حضرت فرمود: آیا چنین نیست که نماز می خوانند و روزه می دارند و حج می روند؟ آیا شهادت به لا اله الا الله و به این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، نمی دهند؟ گفتم: آری، می دهند. حضرت فرمود: آنان عارف به عقیده شما هستند؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: آنان از نظر شما چگونه اند؟ گفتم: هر کس این ولایت شما را نشناسد، او کافر است. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا کعبه و اهل یمن و چسبیدن آنان را به

پرده‌های کعبه ندیده‌ای؟ گفتم: چرا دیده‌ام؟ حضرت فرمود: آیا آنان به لا اله الا الله و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، شهادت نمی‌دهند و نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و حج نمی‌روند؟ گفتم: آری، این گونه هستند. حضرت فرمود: آیا آنان عارفند به عقیده‌ای که شما بر آن هستید؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: شما درباره آنان چه می‌گویید؟ گفتم: هر کس که معرفت نداشته باشد، او کافر است. حضرت فرمود: سبحان الله! این گفته خوارج است. پس از آن فرمود: اگر بخواهید برای تان بگویم. گفتم: من نمی‌خواهم. حضرت فرمود: آگاه که! این برای شما بد است که چیزی بگویند که آن را از ما نشنیده‌اید. هاشم گوید: من گمان داشتم که حضرت ما را به گفته محمد مسلم بر می‌گرداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و یک از ابواب مقدمات، روایاتی مناسب این مقام و در بسیاری از روایات باب ششم از ابواب فضیلت نماز .. و باب چهارم از ابواب فضیلت زکات و ... و باب دوم و خوب روزه در ماه رمضان از ابواب فضیلت و باب دوم از ابواب و خوب حج و عمره و باب بیست و یکم از ابواب جهاد با دشمن و باب یکم از ابواب ربا و باب دوازدهم از ابواب نکاح محرم و باب سی‌ام از ابواب نوشیدنی‌ها و ابواب گوناگون دیگر، روایتی که با این باب مناسب است؛ مراجعه کنید و در روایت یکم از باب بیستم از ابواب احکام اولاد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «کسی که از نسبی - گرچه خرد و کوچک - بیزاری جوید، به خداوند کفر ورزیده است.» و در روایت دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «نفی حسب - گرچه کوچک و خرد باشد - کفر به خدای بزرگ محسوب می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۱

می‌آید:

در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «هر کس نبوت پیامبر مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است. راوی گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست، اگر کسی امامی از شما را انکار کند؟ حضرت فرمود: هر کس امامی را انکار کند، او از خدا بیزاری جسته و خداوند از او و دینش بیزاری جسته است. او کافر و مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از سوی خدا و دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و خونش در آن حال مباح است، مگر این که باز گردد و به سوی خداوند عز و جل توبه کند.»

باب ۸ - حکم زندیق، منافق و ناصبی

اشاره

۱۹۲۶-۴۷۱۷۵-(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زندیقی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بالای گردنش را زد [او را کشت]. از امام سؤال شد: این زندیق، مال فراوانی دارد؛ این مالش برای چه کسی است؟ حضرت فرمود: برای فرزندان، وارثان و همسرش.»

۱۹۲۷-۴۷۱۷۶-(۲) عامل امیرالمؤمنین علیه السلام برای حضرت نامه نوشت که: «من به گروهی از زندیق‌ها از مسلمانان و گروهی

از مسیحیان زندیق دست یافته‌ام. حضرت برای او مرقوم فرمود: اما هر یک از مسلمانان که بر فطرت اسلام متولد و سپس زندیق شده، گردنش را بزن و او را توبه مده ولی آن کس که از مسلمانان بر فطرت اسلام متولد نشده، او را توبه بده. اگر توبه کرد که هیچ؛ وگرنه گردنش را بزن و اما مسیحیان؛ پس مسیحیتی که آنان بر آن هستند، خود بزرگ‌تر از زندقه است.»

۱۹۲۸-۴۷۱۷۷- (۳) مردی زندیق را که معاد را منکر بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. او کشته شد و مال فراوانی داشت که حضرت ترکه‌اش را برای همسر، پدر و مادر و فرزندان وی قرار داد و آن را بر پایه کتاب خداوند عز و جل تقسیم کرد.

۱۹۲۹-۴۷۱۷۸- (۴) تعدادی زندیق را از بصره نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت، اسلام را بر آنان عرضه داشت و آنان را توبه داد ولی نپذیرفتند. چاله‌ای برای آنان کند و [خطاب به چاله] فرمود: امروز تو را از پیه و گوشت سیر می‌سازم. پس از آن دستور داد گردن‌های‌شان زده شد. آن‌گاه آنها را در چاله انداخت و

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۳

سپس آتش بر آنان افروخت و آنان را سوزاند و این چنین با مرتد و هر کس که دینش را تغییر دهد، عمل می‌کرد. حضرت دستور سوزاندن یک مسیحی را که مرتد شده بود، صادر کرد. اولیای آن مسیحی برای گرفتن جسد آن فرد، صد هزار درهم دادند ولی حضرت نپذیرفت. دستور داد او را سوزانند و فرمود: من نخواهم یاور شیطان در مقابل اینان باشم و نیز از کسانی نخواهم بود که جسد کافری را می‌فروشند و حضرت علیه السلام این زنداقه‌ای را که بازگو شد، آتش زد و به قنبر دستور سوزاندن آنان را داد، سپس فرمود: چون امروز چیز منکری را دیدم، آتش افروختم و قنبر را خواستم [دستور دادم].»

۱۹۳۰-۴۷۱۷۹- (۵) زندیق‌هایی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت آنان را کشت و با آتش سوزاند.

۱۹۳۱-۴۷۱۸۰-۴۷- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زندیق اگر دو نفر علیه او شهادت می‌دادند که عادل و پسندیده بودند و هزار نفر به نفع او در راستای پاکی‌اش شهادت می‌دادند، چنین حکم می‌کرد که شهادت آن دو نفر نافذ است و شهادت هزار نفر را باطل می‌کرد؛ چرا که زندقه دینی است که مخفی نگه داشته شده است.»

۱۹۳۲-۴۷۱۸۱- (۷) حارث بن مغیره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما چیست، اگر فردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و می‌گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانم که تو پیامبر هستی یا نه؟ آیا پیامبر از او قبول می‌کرد؟»

حضرت فرمود: نه، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله او را می‌کشت. اگر پیامبر این را می‌پذیرفت، هیچ منافقی، اسلام اختیار نمی‌کرد.»

۱۹۳۳-۴۷۱۸۲- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر نه این است خوش ندارم که گفته شود، محمد از گروهی کمک گرفت تا آن زمان که بر دشمنش پیروز شد، سپس آنان را کشت و الا هرآینه گردن گروه زیادی از آنها را می‌زدم.»

۱۹۳۴-۴۷۱۸۳- (۹) از حضرت رضا علیه السلام در روایتی که اسلام ناب را بیان می‌کند، روایت است: «کشتن احدی از کافران و ناصبی‌ها در دارتقیه جایز نیست، مگر این که قاتل باشد یا در راه فساد تلاش کند و این در صورتی است که بر خود و یارانت ترسی نداشته باشی.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۵

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب پانزده از ابواب آب‌ها، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خدا خلقی را بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نزد خدا پست‌تر است.» و در روایت دوازده، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خداوند تبارک و تعالی مخلوقی نجس‌تر از سگ نیافریده است و کسی که نصب دشمنی برای ما اهل بیت علیه السلام کرده، نجس‌تر از سگ است.»

و در روایت چهارم از باب یکم از ابواب أسئار «۱»، این گفته که: «حضرت نیم خورده زنازاده، یهودی، مسیحی، مشرک و هر کس را که مخالف اسلام است، خوش نداشت و از همه سخت‌تر نزد حضرت نیم خورده ناصبی بود.» و در روایت هشتاد و هشت از باب چهل و چهار از ابواب حقوق مالی مستحب، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اما ناصبی؛ پس دلت بر او رقت نکند و او را غذا و آب مده؛ گرچه از گرسنگی یا تشنگی بمیرد و به فریادش مرس، اگر غرق شده یا سوخته و کمک خواست. او را زیر آب کن و یاری اش مده؛ چرا که پدرم که محمدی خوبی [پیرو راستین حضرت محمد صلی الله علیه و آله] بود، می فرمود: هر کس ناصبی را سیر کند، خداوند در روز قیامت درونش را از آتش پر کند- چه معدّب باشد یا آمرزیده.» و در روایت هشتاد و نه، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «منظورم از این که اگر کسی سگی را نگه داری کند، شخصی است که دشمن ما اهل بیت است؛ او را نگاه دارد، به او بخوراند و سیراب کند. هر کس که چنین کند، از اسلام بیرون رفته است.» و در روایت نود، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ولی ناصب کسی است که نصب دشمنی برای شما [شیعه] بکند- در حالی که می داند شما ولایت را دارید و از دشمنان ما بیزاری می جوئید و حضرت فرمود: هر کس که دشمن ما را سیر کند، دوست ما را کشته است.» و بنگر به باب سوم از ابواب وجوب خمس و باب ششم از ابواب نکاح کفار؛ چرا که این دو باب، مناسب این باب است و در باب سی و نهم از ابواب شهادت، مناسب این باب و در روایات باب بیست و چهارم از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر بخش پایانی عنوان این باب دلالت دارد.

می آید:

در روایت یازده از باب چهل و سوم از ابواب قصاص، این گفته که: «مؤمنی، مردی ناصبی را که معروف به ناصبی گری است، برای دینش با خشم خدایی می کشد. آیا در برابر این کشتن، کشته می شود؟ حضرت فرمود: اما اینان او را در برابر قتلش می کشند ولی اگر او را نزد امام عادل که آشکار است ببرند، او را برای این قتل نمی کشد...»

(۱)- جمع سؤور یعنی نیم خورده، دهن زده- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۷

باب ۹- حکم غالیان و فرقه قدریه

اشاره

۱۹۳۵-۴۷۱۸۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: سلام بر تو ای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست تا توبه کنند ولی توبه نکردند. حضرت چاله‌ای برای آنان کند و آتشی در آن افروخت و در کنار آن چاله، چاله‌ای دیگر آماده کرد و این دو را به هم راه داد و چون توبه نکردند، آنان را در چاله‌ای انداخت و در چاله دیگر آتشی روشن ساخت تا همه مردند.»

۱۹۳۶-۴۷۱۸۵- (۲) امام صادق و امام باقر علیه السلام فرمودند: «امیرالمؤمنین علیه السلام چون از بصریان فارغ شد، هفتاد مرد از زطّ «۱» خدمت امام رسیدند. به امام سلام دادند و با زبان خودشان با امام سخن گفتند و امام هم با زبان ایشان جوابشان را دادند. پس از آن امام به آنان فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بنده خدا و مخلوق هستم ولی آنان پذیرفتند و گفتند: تو همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر دست نکشید و از آنچه درباره من گفتید برنگردید و به سوی خداوند عز و جل توبه نکنید، قطعاً شما را می کشم. آنان از این که بر گردند و توبه کنند، امتناع ورزیدند. حضرت دستور داد تا چاه‌هایی برای آنها کنده شود.

چاه‌ها کنده شد و به هم راه داده شد. پس از آن حضرت آنان را در آن چاه‌ها افکند و سر چاه‌ها را پوشاند و در یکی از آن چاه‌ها که کسی در آن نبود، شعله آتش افروخته شد. دود آتش در آن چاه‌ها به آنان رسید و مردند.»

۱۹۳۷-۴۷۱۸۶- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون از اهل بصره فارغ شد، هفتاد مرد زطی نزد ایشان آمدند و به امام سلام دادند و به زبان خود با امام سخن گفتند. پس از آن امام به آنها فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بنده و مخلوق خدایم. امام باقر علیه السلام فرمود: آنان از امام علی علیه السلام نپذیرفتند و گفتند: (خداوند آنان را لعنت کند) نه، تو، همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر از گفته خویش برنگردید و به سوی خداوند عز و جل توبه نکنید، قطعاً شما را می‌کشم. امام باقر علیه السلام فرمود: آنان از امام علی علیه السلام نپذیرفتند که توبه کنند و برگردند. امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد که چاه‌هایی برای آنان کنده شود. چاه‌ها کنده، برخی به برخی راه داده شد. پس از آن، حضرت اینان را در آن چاه‌ها افکند و سر چاه‌ها را پوشاند و در یک چاه از چاه‌هایی که کسی در آن نبود، آتشی افروخت. دود آتش در آن چاه‌ها به آنان رسید و همه مردند.»

(۱). زطی: یک جنس از سودانی‌ها و هندی‌ها هستند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۹

۱۹۳۸-۴۷۱۸۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: درود بر تو ای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست که توبه کنند. آنان توبه نکردند. حضرت چاله‌ای برای‌شان کند و در آن آتشی افروخت و چاله‌ای دیگر در کنار آن چاله حفر کرد و این دو را به هم راه داد و چون توبه نکردند، آنان را در آن چاله افکند و در چاله دیگر، آتش افروخت تا همه مردند.»

۱۹۳۹-۴۷۱۸۸- (۵) روایت شده است که: «هفتاد مرد زطی پس از جنگ با بصریان، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. به زبان خود او را خدا خواندند و برای او به سجده افتادند. حضرت به آنان فرمود: وای بر شما، نکنید؛ من تنها آفریده‌ای مانند شمایم! آنان از امام نپذیرفتند. حضرت فرمود: اگر از آنچه درباره من گفته‌اید برنگردید و به سوی خدا توبه نکنید، شما را قطعاً خواهم کشت. راوی گوید:

آنان نپذیرفتند. حضرت علی علیه السلام چاله‌های مستطیلی برای‌شان کند و آتشی افروخت. قبر یکی پس از دیگری مردها را بردوش خود می‌گرفت و آنان را در آتش می‌افکند. پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من آن زمان که کار منکری را بینم آتشی می‌افروزم و قبر را فرا می‌خوانم

پس از آن، چاله‌هایی پی در پی می‌کنم و قبر به شدت و مقتدرانه نابودشان می‌کند.»

۱۹۴۰-۴۷۱۸۹- (۶) سهل بن زیاد آدمی گوید: «بعضی از یاران مان به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتند: سرورم، فدایت شوم! علی بن حسکه ادعا دارد که از دوستان شماست و این که شما همان اول و قدیم هستی و او باب شما و پیامبر شماست. شما او را مامور کرده‌ای که به این حقیقت مردم را دعوت کند. او می‌گوید که نماز، زکات، حج و روزه همه این‌ها به جهت معرفت تو و معرفت کسی است که مانند ابن حسکه دعوی بابت و نبوت شما را داشته باشد؛ بنابراین ابن حسکه مؤمنی کامل است که بندگی با نماز، روزه و حج از او ساقط است و همه شرایع دین را نام برده است و بر این عقیده است که معنای همه این‌ها همان است که برای‌تان ثبت شده است و مردم هم بسیاری به او گرویده‌اند. اگر صلاح بدانید، بر موالیان خویش با جوابی در این زمینه که آنان را از هلاکت نجات بخشید، منت نهید. سهل بن زیاد گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: ابن حسکه که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفته است و این تو را کافی است که من اصلاً او را در میان دوستانم نمی‌شناسم. او را چه می‌شود؟

خداوند او را لعنت کند! به خدا سوگند! خداوند محمد و پیامبران پیش از او را به جز به حنیفیت [پاکی / شرایعی پاک]، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت برنینگیخته و محمد صلی الله علیه و آله جز به خدای

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۱

یگانه که شریک ندارد، دعوت نکرده است و همچنین ما، اوصیا که از نسل او هستیم، بندگان خداییم و هیچ چیزی را شریک او نمی‌گیریم. اگر از او اطاعت کنیم، ما را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و اگر اطاعت نکنیم، ما را عذاب خواهد کرد. ما حجتی بر خدا نداریم بلکه حجت برای خداوند عز و جل بر ما و بر همه خلقش ثابت است. من به خدا پناه می‌برم و بیزاری می‌جویم از کسی که چنین گوید و از این گفته دور و به خدا نزدیک می‌شوم. از آنان دوری کنید. خداوند آنان را لعنت کند! آنان را به تنگ راه مجبور سازید [/ بر آنان سخت بگیرید] و اگر در خلوت به کسی از آنان دست یافتید، سرش را با سنگ بشکنید.»

۱۹۴۱-۴۷۱۹۰- (۷) عمار ساباطی گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام به مدائن آمدند. در ایوان کسری منزل کردند و دلف بن مجیر منجم کسری- همراه حضرت بود. چون ظهر شد، حضرت به دلف فرمود: همراه من برخیز؛ تا آنجا که گوید: پس از آن، حضرت نگاهی به جمجمه پوسیده و متلاشی شده‌ای کرد و به بعضی از یارانش فرمود: این جمجمه را بگیر [و جمجمه پخش شده بود] و حضرت به ایوان آمد و در آنجا نشست و طشتی آورد و آبی در آن ریخت و به آن شخص فرمود: این جمجمه را در طشت بگذار. پس از آن حضرت فرمود: ای جمجمه، تو را سوگند می‌دهم که به من بگویی که من کی‌ام و تو کیستی؟ جمجمه به زبان فصیح به سخن آمد و گفت: تو امیرالمؤمنین و سرور اوصیا هستی و من بنده خدا و فرزند کنیز خدا، کسری انوشیروان هستم. پس از این جریان، کسانی که از اهل ساباط همراه حضرت بودند به میان اهالی خویش رفتند و آنان را از آنچه شده بود و آنچه از جمجمه شنیده بودند، باخبر کردند.

مردم مضطرب شدند و در وصف [و حقیقت و ماهیت] امیرالمؤمنین علیه السلام اختلاف پیدا کردند و نزد حضرت حاضر شدند. برخی از مردم مانند آنچه مسیحیان درباره مسیح و مثل آنچه عبدالله بن سبا و یارانش گفتند، اظهار داشتند. یاران حضرت به امام گفتند: اگر اینان را بر این عقیده رها سازی، مردم کافر شوند. چون امام این سخن را از آنان شنید، به آنان فرمود: دوست دارید که با آنان چه بکنم؟

مردم گفتند: آنان را همان گونه که عبدالله بن سبا و یارانش را سوزاندی، بسوزان. حضرت آنان را حاضر ساخت و فرمود: چه چیزی شما را بر آنچه گفتند، واداشت. گفتند: ما سخن جمجمه پوسیده و خطابش را بر شما شنیدیم و این کار جز برای خداوند متعال جایز نیست و از این جهت بود که گفتیم،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۳

آنچه گفتیم. حضرت علیه السلام فرمود: از سخن خویش برگردید و به سوی خدا توبه کنید. آنان گفتند: ما از گفته خویش بر نمی‌گردیم؛ هر کار که می‌خواهی با ما بکن. حضرت دستور داد تا آتش برای‌شان افروخته شود. پس از آن، حضرت آنان را سوزاند و چون سوختند، حضرت فرمود: آنان را بسایید [و آرد کنید] و به باد دهید. آنان را ساییدند و به باد دادند. روز سوم سوزاندن آنان که شد، مردم ساباط نزد حضرت آمدند و گفتند: الله! الله! در دین محمد صلی الله علیه و آله [و با این جمله، شگفتی خویش را ابراز کردند].

کسانی که شما آنان را با آتش سوزانیدید به منزل‌های‌شان در بهترین حال برگشتند. حضرت فرمود: آیا نه این است که شما آنان را با آتش سوزانیدید و نرم‌شان کردید و به باد دادید؟ گفتند: آری، چنین کردیم. حضرت فرمود: من آنان را سوزاندم و خداوند آنان را زنده کرد. پس از آن، ساباطیان با حیرت باز گشتند!

۱۹۴۲-۴۷۱۹۱- (۸) شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضائل با سند خویش از ابوالاحوص روایتی نزدیک به روایت گذشته آورده

و در پایان آن روایت آمده است: «امیرالمؤمنین علیه السلام این جریان را شنید و سینه‌اش تنگ شد. آنان را حاضر کرد و فرمود: ای جماعت، شیطان بر شما چیره شده است. من نیستم جز بنده خدا که با امامت و ولایت و وصایت رسولش بر من نعمت نهاده؛ [پس] از کفر بازگردید. من بنده خدا و پسر بنده خدایم و محمد صلی الله علیه و آله بهتر از من است و او نیز بنده خداست و ما همه جز بشری چون شما نیستیم. پس از آن، برخی از آنان از کفر دست کشیدند ولی بعضی همچنان بر کفر ماندند و بازنگشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان اصرار می‌کرد که باز گردند ولی بازنگشتند. حضرت آنان را به آتش سوزاند ولی دسته‌ای از آنان در شهرها پراکنده شدند و گفتند: اگر در علی علیه السلام خدایی نبود، ما را با آتش نمی‌سوزاند.»

۱۹۴۳-۴۷۱۹۲- (۹) گروهی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام غلو کرده بودند و قبلاً وصف‌شان کردیم و گفتیم که شیطان آنان را به لغزش واداشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: «تو خدای ما، آفریدگار ما و روزی دهنده مایی. از تو آغاز ما و به سوی تو بازگشت ماست. حضرت چهره‌اش تغییر کرد، عرقش جاری شد و چون شاخه درخت خرما به سپاس تعظیم عظمت و جلال خدا و از روی ترس از خدا به خود لرزید؛ برآشفته و غضبناک از جا برخاست و اطرافیان خود را صدا کرد و به آنان دستور داد تا چاله‌ای بکنند. چاله آماده شد. حضرت فرمود: امروز تو را از پیه و گوشت سیر می‌سازم. آن غالیان هنگامی که فهمیدند حضرت آنان را خواهد کشت گفتند: اگر تو ما را بکشی، خودت مجدداً ما را زنده می‌کنی.

حضرت از آنان خواست تا توبه کنند ولی آنان بر عقیده‌ای که داشتند، اصرار ورزیدند. حضرت دستور داد تا آنان را گردن زنند و در آن چاله آتشی افروخته شود و حضرت در این باره فرمود:

من هر زمان کاری زشت و منکر بینم آتشم را می‌افروزم و قبر را می‌خوانم

و این از خبرهایی است که از حضرت علیه السلام شهرت یافته است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۵

۱۹۴۴-۴۷۱۹۳- (۱۰) مجاهد در محضر حضرت علی علیه السلام وارد شد و گفت: «شما درباره سخن قدریه چه می‌گویید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا کسی از آنان همراه توست یا در منزل از آنان کسی هست؟ مجاهد گفت:

ای امیرالمؤمنین، با آنان چه کار دارید؟ حضرت فرمود: آنان را توبه می‌دهم؛ اگر پذیرفتند و توبه کردند [که هیچ]؛ وگرنه آنان را می‌کشم.»

۱۹۴۵-۴۷۱۹۴- (۱۱) مجاهد (غلام عبدالله بن عباس) نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، شما درباره سخن قدریه چه می‌گویید؟ گروهی از مردم هم همراه مجاهد بودند. حضرت فرمود: آیا کسی از آنان همراه توست؟ مجاهد گفت: ای امیرالمؤمنین، چه می‌خواهی با آنان بکنی؟ حضرت فرمود: آنان را توبه می‌دهم؛ اگر توبه کردند [که هیچ]؛ وگرنه آنان را گردن می‌زنم.»

۱۹۴۶-۴۷۱۹۵- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «عبدالله بن سبا دعوی پیامبری داشت و می‌گفت که: امیرالمؤمنین همان خداست (خدا برتر از این است)؛ این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت او را خواست و از او پرسید و او به این گفته اعتراف کرد و گفت: آری، تو خدایی و در دلم افتاده است که تو خدا و من پیامبر هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: وای بر تو! شیطان تو را مسخره کرده؛ از این گفته برگرد. مادرت به عزایت بنشیند! توبه کن، ولی او نپذیرفت. حضرت او را به زندان انداخت و سه روز او را توبه داد ولی او توبه نکرد. پس از آن، او را از زندان بیرون آورد و با آتش سوزاند و فرمود: شیطان عقل او را ربوده است و نزد او می‌آید و در قلبش چنین القا می‌کند.»

۱۹۴۷-۴۷۱۹۶- (۱۳) هشام بن سالم گوید: «امام صادق علیه السلام در حالی که جریان عبدالله بن سبا و ادعای او مبنی بر خدا بودن امیرالمؤمنین را برای یارانش بازگو می‌کرد، می‌فرمود: چون چنین ادعایی را عبدالله بن سبا درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

کرد، حضرت او را توبه داد ولی او نپذیرفت. پس از آن، حضرت او را در آتش سوزاند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۷

۱۹۴۸-۴۷۱۹۷- (۱۴) بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: «عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و از دوستان علی علیه السلام شد و او در زمانی که یهودی بود، درباره یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام غلو می‌کرد. او نیز در دوره مسلمانان پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان گونه غلو کرد.»

۱۹۴۹-۴۷۱۹۸- (۱۵) درباره مذمت غالیان و اهل تفویض و نیز درباره کفر و ضلالت اینان و بیزاری جستن از اینان و دوستانشان و بیان این که چه چیزی باعث شد که آنان چنین اعتقاد فاسد و باطلی را پیدا کنند، روایاتی از امام رضا علیه السلام آمده است که برخی از آنها در این کتاب گذشت و نیز از پدران و فرزندان حضرت رضا علیه السلام در حق اینان و درباره امر به لعن اینها و بیزاری جستن از اینان و آشکار سازی و پرده‌داری از حال و اعتقاد زشت‌شان روایت شده است تا شیعیان ضعیف، گول گفته اینان را نخورند و مخالفان شیعه نیز نپندارند که شیعه امامیه همه بر این عقیده‌اند.

ما از این عقیده و از کسانی که به آن معتقدند و بدان گرویده‌اند، به خداوند پناه می‌بریم. یکی از فرموده‌های حضرت رضا علیه السلام درباره علت به اشتباه افتادن اینان و گمراه شدنشان از مسیر دین استوار روایتی است که با سندی که قبلاً یادآور شدیم، از امام حسن عسکری علیه السلام داریم که: «حضرت رضا علیه السلام فرمود: این گروه گمراه و کافر جز از سوی جهل و نادانی‌شان به ارزش خویش، مورد هجوم قرار نگرفتند؛ تا آنجا که نسبت به خویش به شدت شگفت‌زده شدند و هر چه را از خودشان سر می‌زد، بسیار بزرگ می‌دانستند! در نتیجه تنها به نظرهای فاسد خویش بسنده کردند و به عقول خویش که آن را در راه‌های غیر واجب می‌بردند، اکتفا کردند؛ تا جایی که ارزش و قدر خدا را کم کردند و کار او را کوچک گرفتند و شان و منزلت او را سبک دانستند؛ زیرا ندانستند او خودش قادر و خودش غنی است. هم او که قدرتش از دیگری عاریه گرفته نشده و غنایش از جای دیگری به دست نیامده است. هم او که هر که را بخواهد، فقیر و هر که را بخواهد غنی، و هر که را بخواهد- پس از قدرت- عاجز و هر که را بخواهد- پس از غنا- فقیر می‌کند. اینان به بنده‌ای نگرستند که خداوند قدرتی ویژه او عطا کرده تا برتری او نزد خدا روشن شود و کرامتی به او داده تا بدان حجت، این بنده را بر خلقش ثابت سازد و تا آنچه به او داده به عنوان پاداشی بر طاعت پذیری این بنده و انگیزه‌ای بر پیروی از او و علتی باشد تا بندگان خدا که سرسخت هستند به او ایمان آورند و نصب او را به عنوان حجت و راهنما بپذیرند.

این مردم مانند کسانی هستند که در طلب پادشاهی از پادشاهان دنیاوند. به دنبال بخشش او و در امید چیزی هستند که از او به آنها برسد و می‌خواهند که در سایه او جای گیرند و با خیر او زندگی کنند و با دهش‌های بزرگ او به سوی اهل خویش بازگردند؛ تا آنان را در طلب دنیا یاری دهد و از انجام کارهای پست و پیگیری‌های بی‌ارزش نجات دهد و در حالی که از راه پادشاه جویا می‌شوند تا در انتظار او بنشینند و تمایل قلبی خویش را به سوی او معطوف داشته و دل‌هایشان وابسته دیدار او شده، ناگاه به آنان گفته می‌شود که، به زودی پادشاه در میان لشکریان، موبها، سواره‌ها و پیاده‌ها پیدا می‌شود. چون او را دیدید، آن گونه که حق اوست او را تعظیم کنید و به پادشاهی‌اش آن گونه که واجب است، اعتراف کنید و مبادا که دیگری را به نام او بنامید یا غیر او را چون او تعظیم کنید؛ که در این صورت، حق پادشاه را کم گذاشته و او

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۹

را کم گرفته‌اید و در برابر این کردارتان مستحق کیفر بزرگ اوید. آنها هم بگویند که ما نهایت تلاش و قدرت خویش را به کار می‌گیریم و از این سخن چیزی نگذرد که بعضی از بندگان آن پادشاه همراه با لشکر سواره‌ای که همان پادشاه این لشکر را همراه او ساخته و همراه با لشکر پیاده‌ای که آن پادشاه آنها را در میان آن لشکر قرار داده و اموالی که آنها را او به آن بنده بخشیده،

آشکار شود. مردم در حالی که در انتظار پادشاه هستند به آن بنده نگاهی می‌کنند و آنچه از نعمت‌های پادشاه را که در این بنده می‌بینند، زیاد می‌شمردند و به خاطر چیزهایی که در او می‌بینند، او را برتر از آن می‌دانند که پادشاه به او انعام کرده باشد؛ لذا به او متوجه می‌شوند و به او چون پادشاه سلام می‌دهند و نام پادشاه را بر او می‌نهند و نمی‌پذیرند که برتر از او پادشاهی است و او را مالکی باشد.

آن بنده‌ای که پادشاه بر او این نعمت‌ها را فرو ریخته و دیگر لشکریانش، همه مردم را از این کار باز می‌دارند و نهی می‌کنند و از این نامی که مردم بر او نهاده‌اند، بیزاری می‌جویند و به مردم بازگو می‌کنند که پادشاه همان کسی است که این نعمت‌ها را بر این بنده داده و او را به این نعمت‌ها اختصاص داده است و این که آنچه شما می‌گویید، موجب ناخشنودی پادشاه و عذاب اوست و در نتیجه همه امیدهایی که به او داشتید، از دست‌تان خواهد رفت. ولی این گروه منتظر [که هم اکنون به اشتباه به این بنده پادشاه دل داده‌اند]، آن بنده و لشکریانش را تکذیب می‌کنند و سخن‌شان را نمی‌پذیرند و پیوسته چنین می‌کنند تا آن که پادشاه وقتی که می‌بیند اینان بنده‌اش را با او برابر گرفته و در پادشاهی‌اش او را کم گرفته و آنچه شایسته تعظیم او بوده کم کرده‌اند، همه آنها را به زندانش می‌برد و کسی را می‌گمارد که آنان را به شکلی بد شکنجه کند.

مانند این گروه و مثالی که زدیم، گروهی هستند که چون می‌بینند که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده‌ای است که خداوند او را بزرگ داشته تا برتری او را آشکار سازد و حجت او را بپا دارد، خدای خویش را در نزد خویش کوچک‌تر از آن می‌بینند که علی را بنده خویش قرار داده باشد و علی را برتر از آن می‌دانند که خداوند پروردگار او باشد؛ لذا علی را به نام دیگری غیر از نام خودش می‌خوانند و امیرالمؤمنین علیه السلام و پیروانش یعنی کسانی که بر آیین او و شیعه او هستند، آنان را از این کار باز می‌دارند و به آنان می‌گویند: این گروه، علی و فرزندان او، بندگان بزرگوارند؛ آفریده‌هایی هستند که از سوی خداوند تدبیر می‌شوند؛ و بر چیزی جز آنچه خداوند عالمیان آنان را برای آن قدرت داده باشد، قدرت ندارند و چیزی را جز آنچه او به آنها داده، مالک نیستند؛ و نه مرگ و نه زندگی و نه زنده شدن و تنگ کردن و نه گشاد کردن و نه حرکت و نه سکون را مالک نیستند؛ مگر آن که خداوند توانایی‌شان دهد و قدرت‌شان بخشد و خدای‌شان و آفریدگارشان برتر از آن است که صفات آفریده‌ها و بالاتر از آن است که وصف متناهیان را دارا باشد و کسی که اینان یا یکی از آنان را خدایانی غیر از خدا بگیرد، او از کافران و از راه مستقیم گم شده است. ولی آن گروه، جز از سرکشی، امتناع ورزند و در طغیان خویش کورکورانه ادامه دهند و در نتیجه آرمان‌های‌شان از بین برود و به مقصود خویش نرسند و در عذاب همچنان بمانند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب صدم از ابواب معاشرت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۱

باب ۱۰ حکم کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام دهد یا ادعای پیامبری کند

اشاره

۱۹۵۰ - ۴۷۱۹۹ - (۱) از امام صادق علیه السلام درباره کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌دهد، سؤال شد.

حضرت فرمود:

«نزدیک‌ترین فرد به او، او را می‌کشد و پس از آن، نزدیک‌ترین فرد پیش از آن که او را نزد امام ببرند.»

۱۹۵۱-۴۷۲۰۰ (۲) ابن ابی یعفر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: بزیر می‌گویند که او پیامبر است. حضرت فرمود:

اگر از او شنیدی که چنین می‌گوید، او را بکش. ابن ابی یعفر گوید: بارها به کمینش نشستم ولی کشتنش برایم ممکن نشد.»

۱۹۵۲-۴۷۲۰۱ (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «چون زمان ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید، جبرئیل فرود آمد و گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ حضرت فرمود: نه، من پیام‌های پروردگارم را [به مردم] ابلاغ

کرده‌ام. مجدداً جبرئیل این سؤال را از حضرت کرد، حضرت فرمود: نه، بلکه [رسیدن به] همراه برتر [خدا] را طالبم. پس از آن،

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که مسلمانان در پیرامون او گردآمده بودند، فرمود:

ای مردم، پیامبری پس از من نیست و سنتی پس از سنت من نیست و هر کس که بعد از این ادعا کند، دعوی او و بدعتش در آتش

است. او را بکشید و هر کس که از او پیروی کند، در آتش است. ای مردم، قصاص را زنده دارید و حق را برای صاحبش زنده

بدارید و پراکنده نشوید. اسلام آورید و تسلیم باشید تا سلامت بمانید. خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛

چرا که خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

۱۹۵۳-۴۷۲۰۲ (۴) حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: «تنها به این دلیل پیامبران اولوالعزم، اولوالعزم نامیده شدند که

صاحبان شرایع و واجبات بودند؛ و آن چنان است که هر پیامبری پس از نوح علیه السلام بر شریعت و روش نوح و پیرو کتاب او بود

تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام؛ و هر پیامبری که در دوره ابراهیم و پس از وی بود، باز بر شریعت ابراهیم و راه روش او و پیرو

کتاب او بود تا زمان موسی علیه السلام؛ و هر پیامبری که در زمان موسی و پس از او بود، او نیز بر شریعت موسی و راه روش او و

پیرو کتاب او بود تا زمان عیسی علیه السلام؛ و هر پیامبری که در دوره عیسی علیه السلام و پس از او بود، او نیز بر راه روش

عیسی و شریعت او و پیرو کتاب او تا زمان پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. این پنج پیامبر، اولوالعزم هستند. اینان

برترین پیامبران و رسولان هستند و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت نسخ نمی‌شود و

(۱). مجادله، ۲۱/۵۸.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۳

پیامبری پس از او تا روز قیامت نیست؛ بنابراین هر کس که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ادعای پیامبری کند یا بعد از قرآن،

کتابی را بیاورد، خونسش برای هر کس که از او این را بشنود، مباح است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سه از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر مسلمانی که در میان مسلمانان از

اسلام برگردد و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار و او را تکذیب کند، خونسش برای هر کس که این را از او

بشنود، مباح است.»

اشاره

۱۹۵۴-۴۷۲۰۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «دو نفر از مسلمانان در کوفه بودند. مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و شهادت داد که دیده است آن دو برای بت نماز می‌خوانند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: وای بر تو، شاید این از آن چیزهایی است که بر تو مشتبه شده است! لذا حضرت فردی را فرستاد، او هم دید که آن دو برای بت نماز می‌گزارند. آن دو نفر را آورد. حضرت به آن دو گفت: برگردید [توبه کنید]. آن دو نپذیرفتند. زمین را برای آنان کند و آتشی در آن افروخت و آن دو را در آن افکند.»

ارجاعات**گذشت:**

در روایت سی و سه از باب هفت از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بنده، مشرک نمی‌شود تا آن که برای غیر خدا نماز گزارد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۵

باب ۱۲ حکم جادوگر**اشاره**

۱۹۵۵-۴۷۲۰۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «ساحر، با شمشیر، یک ضربه بر فرق سرش زده می‌شود.»
۱۹۵۶-۴۷۲۰۵- (۲) و در کتاب شرح الاخبار به هنگام شمارش شهدای جنگ صفین گوید: «و جندب الخیر در صفین کشته شد و او همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک شب در حالی که یارانش را حرکت می‌داد، به نام او رجز می‌خواند و می‌فرمود: جندب! چه جندبی! چون صبح شد، یاران گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! از شما شنیدیم که از جندب یاد می‌کردید. حضرت فرمود: آری، مردی از امت من که به او جندب می‌گویند، ضربه‌ای می‌زند که بین حق و باطل را از هم جدا می‌سازد و خداوند او را در روز قیامت به عنوان یک امت بر می‌انگیزد. جندب در جلوی ولید بن عقبه که کارگزار عثمان در کوفه بود، ساحری را دید. او را کشت. ولید به او گفت: چرا او را کشتی؟ جندب گفت: من یئنه برایت می‌آورم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ساحری را ببیند، او را با شمشیر بزند. ولید دستور داد او را به زندان برند ولی زندانبان مرد مسلمانی بود به نام دینار. او جندب را آزاد ساخت. این خبر به ولید رسید. دستور داد تا دینار را با تازیانه‌ها بزنند. او را زدند تا مُرد.»
۱۹۵۷-۴۷۲۰۶- (۳) علی علیه السلام فرمود: «ابن اعصم، پیامبر را سحر کرد، حضرت او را کشت.»
۱۹۵۸-۴۷۲۰۷- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هر کس از سحر چیزی بیاموزد، دیگر از خدا جدا می‌شود و حدّ او کشته شدن است؛ مگر این که توبه کند و باز پیوسته حضرت می‌فرمود: حدود در سرزمین دشمن اجرا نمی‌شود؛ مبادا که غرور او را وادار سازد تا به سرزمین دشمن پناهنده شود.»
۱۹۵۹-۴۷۲۰۸- (۵) روایت شده است که توبه ساحر این است که بگشاید و نبندد [سحرهای دیگران را بگشاید و خود هرگز سحر نکند].

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب بیست و هشتم از ابواب «مایکتسب به»، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «حدّ ساحر این است که کشته شود؛ مگر این که توبه کند.» و در روایت هفتم، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۷

«مسلمان ساحر، کشته می‌شود و کافر ساحر، کشته نمی‌شود. سؤال شد که: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا کافر ساحر کشته نمی‌شود؟ حضرت فرمود: چون کفر بزرگ‌تر از سحر است و سحر و شرک همراه هم‌اند.»

و در روایت هشتم، مشابه این روایت و افزوده دارد که: «علی علیه السلام فرمود: اگر دو مرد عادل بر مردی از مسلمانان شهادت دهند که او سحر کرده است، کشته می‌شود؛ چرا که کفر ورزیده و سحر، کفر است...» و دیگر روایات همین باب را ملاحظه کن؛ چرا که در آن روایات، روایتی است که دلالت می‌کند بر این که ساحر، کافر و اهل آتش است و در روایات باب سی و نه از ابواب شهادت، روایتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد.

باب ۱۳ حکم کسی که به نام خدا تکدی کند

اشاره

۱۹۶۰-۴۷۲۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من از مردی به خاطر روی خدا چیزی خواستم، او مرا پنج تازیانه زد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را پنج تازیانه دیگر زد و فرمود:

به روی پست خودت درخواست کن [از خودت مایه مگذار].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی‌ام از ابواب ایمان، این گفته که: «مردی همسرش به او گفت: از تو می‌خواهم به خاطر روی خدا که مرا طلاق دهی. حضرت فرمود: او را با زدن به درد می‌آورد یا آن که او را عفو می‌کند.»

باب ۱۴ حکم کسانی که زندانی یا حبس ابد می‌شوند

اشاره

۱۹۶۱-۴۷۲۱۰- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کسی که از پرداخت حق دیگران امتناع کند- در حالی که مالدار باشد- و آنچه پرداخت آن بر او واجب است در نزدش باشد ولی از پرداخت آن ابا کند و طرف شاکی او نیز جز این که حقیش به او داده

شود چیزی را نمی‌پذیرد، در این صورت او را می‌زنند تا حق را پرداخت کند و اگر آنچه برعهده اوست، نزدش حاضر نیست - مگر در متاعی که دارد - در این صورت کفیلی برای او می‌دهد یا آن که اگر کفیل نیافت به مقداری که متاعش را بفروشد و بدهی‌اش را پرداخت کند، به زندان می‌رود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۹

۱۹۶۲-۴۷۲۱۱- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در زندان جز سه نفر را بازداشت نمی‌کرد: غاصب، کسی که مال یتیمی را به ستم خورده است و کسی که او را بر امانتی امین دانسته‌اند و او امانت را از بین برده است و اگر حضرت برای این شخص چیزی می‌یافت - چه در شهر دیگری و چه در همان شهر - آن را می‌فروخت.»

۱۹۶۳-۴۷۲۱۲- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته زندانی کردن را جز در سه نفر نمی‌دید: مردی که مال یتیم را خورده یا آن را غصب کرده یا مردی که او را بر امانتی امین دانسته‌اند و او آن امانت را از بین برده است.

۱۹۶۴-۴۷۲۱۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر امام واجب است که عالمان فاسق، پزشکان جاهل و کرایه کنندگان ندار را به زندان اندازد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: اگر امام کسی را پس از اجرای حدّ به زندان اندازد، ستم است.»

۱۹۶۵-۴۷۲۱۴- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «زندانی کردن کسی توسط امام پس از اجرای حدّ، ستم است.»

۱۹۶۶-۴۷۲۱۵- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام بر خیانت ابن هرمه واقف شد. ابن هرمه مسؤول بازار اهواز بود. حضرت به رفاعة مرقوم فرمود: «چون نامه‌ام را خواندی، ابن هرمه را از مسؤولیتش برکنار کن و او را در برابر مردم سرپا نگاه دار و زندانی‌اش کن و بر سر او جار بزن و به همه مردمی که کار گزار آنان هستی، بنویس و نظر من را درباره ابن هرمه به آنان ابلاغ کن و درباره ابن هرمه غفلی و تفریطی تو را نگیرد؛ که نزد خدا هلاک خواهی شد و من تو را به بدترین شکل از کار برکنار می‌سازم و تو را از این کار در پناه خداوند قرار می‌دهم و چون روز جمعه شود، او را از زندان بیرون آر و سی و پنج تازیانه بر او بزن و او را در بازارها بگردان و هر کس که علیه وی شاهی آورد، او را با شاهدش سوگند ده و از درآمد ابن هرمه آنچه علیه او شهادت داده است، پرداخت کن و دستور ده که با خواری و زشتی و سرزنش او را به زندانش بیندازند و دو پایش را با بندی ببند و به هنگام نماز بیرونش بیاور و بین او و کسی که برای او غذا، نوشیدنی، لباس و فرش می‌آورد، مانع مشو و مگذار که کسی بر او وارد شود که خصومت و جدل را به او بیاموزد و امید خلاصی را به او تلقین کند و اگر نزد تو ثابت شد که کسی به او چیزی را تلقین کرده که به وسیله آن به مسلمانی آسیب رساند، او را با درّه [شلاق] بزن و تا توبه کند، زندانی ساز و دستور ده که زندانیان را در شب به صحن زندان برای تفرج بیرون بیاورند جز ابن هرمه؛ مگر این که بررسی که بمیرد؛ که در این صورت، او را با زندانیان به صحن زندان بیاور و اگر دیدی که تاب و توانی دارد، پس از سی روز، سی و پنج تازیانه بعد از سی و پنج تازیانه اولی بزن و برایم بنویس هر کاری را در بازار می‌کنی و کسی را که پس از این خائن، برای بازار بر می‌گزینی و رزقی [حقوق و مستمری] که به این خائن داده می‌شده، از او قطع کن.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۱

۱۹۶۷-۴۷۲۱۶- (۷) ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات در کنار جریان مصقله بن هبیره - کار گزار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر اردشیر و هزینه کردن وی خراج را در خرید اسیران مسیحی بنی ناجیه و آزادسازی آنان - گوید: «ابن ابی السیف از ابی الصلت از ذهل بن حارث برایم روایت کرد که: ذهل بن حارث گوید: مصقله مرا به جایگاه خویش طلب کرد. شامش را آورد و از آن به ما خوراند. پس از آن گفت: به خدا سوگند! که امیرالمؤمنین درباره این مال از من می‌پرسد و من در برابر حضرت توانی ندارم. تا آنجا که گوید: مصقله پس از این سخن، یک شب درنگ نکرد که به معاویه پیوست. این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت فرمود: مصقله را چه می‌شود؟ خداوند او را غمگین سازد! کاری چون کار سروران ولی فراری چون فرار بردگان و

خیانتی چون خیانت بدکاران کرد. آگاه! که اگر او می‌ماند و نمی‌توانست [پرداخت کند] ما بیش از زندان، کاری با او نمی‌کردیم و پس از آن اگر چیزی برای او می‌یافتیم، آن را می‌گرفتیم و اگر به مالی از او دست پیدا نمی‌کردیم، او را رها می‌ساختیم. سپس امام به سوی خانه مصقله رفت و آن را ویران ساخت.»

۱۹۶۸-۴۷۲۱۷- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «سه نفر در زندان برای همیشه می‌مانند: کسی که دیگری را می‌گیرد تا او را بکشند، زنی که از اسلام بر می‌گردد و سارق که پس از قطع دست و پا، باز سرقت کند.»

۱۹۶۹-۴۷۲۱۸- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که برای همیشه به زندان بیفتد، رزق او از بیت المال داده می‌شود و سه نفر برای همیشه در زندان می‌افتند: آن کس که دیگری را بر مرگ می‌گیرد، زنی که مرتد می‌شود؛ مگر این که توبه کند و سارق پس از قطع دست و پا.» منظور حضرت آن است که اگر پس از قطع دست و پا در مرحله سوم سرقت کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۳

۱۹۷۰-۴۷۲۱۹- (۱۰) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی را که حد بر او واجب شده است، زندان می‌انداخت؟ حضرت فرمود: نه، مگر سارق را؛ چرا که او را در مرحله سوم پس از آن که دست و پایش را قطع کرده، زندانی می‌کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب هفتم از ابواب نماز جمعه، روایتی که دلالت داشت امام در قرض و تهمت و گناه، زندانی می‌کرد و در روایت چهارم از باب اول از ابواب حجر، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد بدهی فرمان داد که بدهکار زندانی شود.» و نیز این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که از پرداخت بدهی به طلبکارهایش سرپیچی می‌کند، فرمان داد که زندانی شود.» و در روایات باب پنجم، روایتی که بر این دلالت دارد که بدهکار در مورد بدهی‌اش به زندان می‌افتد و در مورد نفقه ندادن به زن، در صورتی که شوهر توانگر باشد و همسر به زندان می‌افتد، در صورتی که شوهر زندانی شده، زندانی شدن زن را طلب کند و در روایات باب سوم از ابواب ضمان، روایتی که دلالت می‌کند بر این که کفیل زندانی می‌شود تا آن زمان که آن کس را که کفیل او شده، تحویل دهد یا بدهی او را پرداخت کند و در روایت بیستم از باب چهل و چهار از ابواب قضاء، این گفته که: «عمر گفت این پسر را بگیرد و او را به زندان ببرد تا درباره شاهدان پرسیم. پس اگر شهود تعدیل شدند، بر این پسر حد افترا زنده را بزنیم.» و در روایت پنجم از باب هشتم از ابواب شهادات، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر شاهد به باطل، بازاری باشد، او را به بازار فرستند و در بازار بگردانند. سپس او را چند روز زندانی کنند. پس از آن آزادش سازند.» و در روایت هشتم از باب پانزدهم از ابواب حد زنا، این گفته که: «مردی با خواهرش آمیزش کرده است. حضرت فرمود: یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود. گفتیم: او از این ضربه جان سالم به در می‌برد. حضرت فرمود: برای ابد زندانی می‌شود تا بمیرد.» و در روایت نهم مانند همین روایت و در روایت یکم از باب سی و چهار، این گفته که: «مادرم دست کسی که او را لمس کند، کنار نمی‌زند [یعنی زنا می‌دهد]. حضرت فرمود: او را زندانی کن. او گفت: این کار را کرده‌ام.

حضرت فرمود: مگذار کسی نزد او بیاید. گفت: چنین نیز کرده‌ام. حضرت فرمود: پایش را ببند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۵

و در روایت دوم از باب پنجم از ابواب حد سرقت، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر مجدداً انجام داد، به زندان سپرده می‌شود.» و در روایت یازدهم این گفته که: «سپس برای بار سوم سرقت کرد. حضرت فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام چنین

کسی را برای همیشه زندانی می‌کرد.» و در روایت سیزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برای بار دیگر سرقت کرد، او را به زندان می‌انداخت.» و فرموده امام معصوم علیه السلام که: «ولی من او را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد.» و در روایت چهاردهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برای بار سوم سرقت می‌کرد، او را برای همیشه در زندان می‌افکند.» و در روایت پانزدهم، این گفته که: «روایت شده اگر در زندان هم سرقت کند، کشته می‌شود.» و در روایت شانزدهم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «اگر برای بار سوم سرقت می‌کرد، او را برای همیشه زندانی می‌کرد.»

و در بسیاری از روایات این باب، روایتی که دلالت بر این دارد که سارق اگر بار سوم سرقت کرد، در زندان برای همیشه زندانی می‌شود و در روایات باب دهم، روایتی که بر این دلالت دارد که قاپزن، قطع دست ندارد و زدن و زندان کردن دارد و در روایات باب پنجم از ابواب حدّ محارب و مرتد، روایتی که بر این دلالت دارد که: «زن مرتد، زندانی می‌شود.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی به مرد آزادی دستور داد که مردی را بکشد و او کشت. حضرت فرمود: در برابر این کشتن، آن کس که مباشرت در قتل داشته، کشته می‌شود و کسی که امر به کشتن مقتول داده، برای همیشه در زندان زندانی می‌شود تا بمیرد.» و در روایت ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بنده به زندان سپرده می‌شود تا بمیرد.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «روایت شده است که: مولا کشته و برده به زندان سپرده می‌شود.»

و در روایت یکم از باب بیست و نهم، این گفته که: «درباره دو نفر که یکی نگه داشته دیگری کشته است، فرمود: قاتل کشته و دیگری به زندان انداخته می‌شود تا از اندوه بمیرد.» و در دیگر روایات این باب نیز چیزی نزدیک به این و در باب دهم از ابواب دعوی قتل، روایتی که مناسب این باب است و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب اعضا، این گفته که: «چه باید کرد با مردی که به زنی حمله ور شده و سرش را تراشیده است؟ حضرت فرمود: دردآور زده می‌شود و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا آن که موی زن بروید.» و در روایت دوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «و اگر زنی باشد که مردی سرش را تراشیده است، آن مرد زندانی می‌شود تا مو بروید و در بین این مدت، او را از زندان بیرون می‌آورند و می‌زنند و دوباره به زندان بر می‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۷

باب - ۱۵ حکم کسی که حرم الهی یا نبوی را نجس کند

اشاره

۱۹۷۱-۴۷۲۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در کعبه حدّی کند [تغوّط کند]، کشته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و سوم از ابواب مساجد، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام فردی را دید که در مسجد قصه می‌گوید. او را با شلاق زد و از مسجد دورش کرد.» و در روایات باب یازدهم از ابواب آغاز مشاعر حج و باب بیست و هفتم،

روایتی که بر پاره‌ای از مقصود دلالت دارد و در روایت سی و ششم از باب هفتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «او به منزله کسی است که داخل حرم و سپس داخل کعبه شده و در کعبه خدّی کرده است. از کعبه و از حرم بیرون کشیده می‌شود و گردن او را می‌زنند و به جهنم می‌رود.»

باب ۱۶ حکم کسی که گوشت خوک یا مردار یا خون یا ربا می‌خورد و ربا را حلال می‌شمارد

اشاره

۱۹۷۲-۴۷۲۲۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی مسیحی را که مسلمان شده بود به همراه خوکی که آن را بریان کرده و در شاخه‌های ریحان جا داده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ آن مرد گفت: من مریض شده بودم، اشتهای به گوشت پیدا کردم. حضرت فرمود: چرا سراغ گوشت بز نرفتی که جای گوشت خوک را می‌گیرد؟ سپس فرمود: اگر گوشت خوک را خورده بودی، حدّ را بر تو جاری می‌کردم ولی هم اکنون تو را می‌زنم؛ دیگر تکرار مکن. پس از آن، حضرت او را زد تا آن که به خود ادرار کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۹

۱۹۷۳-۴۷۲۲۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مردار، خون و گوشت خوک می‌خورد، باید ادب شود.»

اگر مجددا خورد، باز ادب می‌شود. گفتم: اگر مجددا خورد، حضرت فرمود: ادب می‌شود ولی حدّ بر او نیست.»

۱۹۷۴-۴۷۲۲۳- (۳) ابوبصیر گوید: «گفتم: ربا خوار پس از بیّنه [حکمش چیست]؟ حضرت فرمود: ادب می‌شود؛ اگر مجددا خورد، ادب می‌شود و اگر مجددا خورد، کشته می‌شود.»

۱۹۷۵-۴۷۲۲۴- (۴) رباخواری را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را توبه داد. او توبه کرد.

سپس او را آزاد ساخت. سپس حضرت فرمود: «رباخوار از رباخواری توبه داده می‌شود؛ آن گونه که از شرک توبه می‌دهند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزده از باب یک از ابواب ربا، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر کس که ربا بگیرد، کشته شدن بر او واجب می‌شود و هر کس که بیشتر از آنچه داده بگیرد، کشته شدن بر او ثابت است.» و در روایت چهل و نه، این گفته که: «گزارش مردی که رباخواری می‌کند و نامش را آغوز می‌گذارد، به امام صادق علیه السلام رسید. حضرت فرمود: اگر خداوند مرا بر او مسلط سازد، گردنش را می‌زنم.» و در باب هفده، روایتی مناسب این باب و بنگر به باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود؛ چرا که در آن مناسب با مقام هست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۱

باب- ۱۷ حکم ادب کردن بچه و متعلم

اشاره

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست؛ خداوند ظالمان را دوست ندارد. و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست.

«(۱) ۱۹۷۶-۴۷۲۲۵- (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «به امام صادق علیه السلام درباره‌ی ادب بچه و برده گفتم. حضرت فرمود: پنج یا شش [ضربه] و نرمی کن.»

۱۹۷۷-۴۷۲۲۶- (۲) امام صادق علیه السلام فرماید: «بچه‌های مکتب‌خانه لوح‌های نوشته‌ی خود را جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند تا یکی از آنان را اختیار کند. حضرت فرمود: آگاه! که این انتخاب داوری است و ستم در آن به مانند ستم در داوری است! به معلم‌تان برسانید که اگر بیش از سه ضربه برای ادب‌تان بزند، از او قصاص می‌شود.»

۱۹۷۸-۴۷۲۲۷- (۳) روایت شده که دو بچه که در دست‌شان دو لوح بود به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! یکی از ما دو نفر را انتخاب کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستم در این مورد به سان ستم در داوری و حکم است. شما دو نفر به معلم خود از سوی من بگویید که اگر شما دو نفر را بیش از سه ضربه بزند، او باید در روز قیامت قصاص شود.»

۱۹۷۹-۴۷۲۲۸- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایتی فرمود: «و اما رخصت و جوازی که صاحبش نسبت به آن مختار است، این است که خداوند متعال رخصت داده است که بنده بر ظلمی که می‌کند، کیفر ببیند.

خداوند متعال فرموده است: کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست. «(۲) و این موردی است که بنده در آن مختار است؛ اگر بخواهد، عفو می‌کند و اگر بخواهد، کیفر می‌کند.» (۳)

۱۹۸۰-۴۷۲۲۹- (۵) زراره بن اعین گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند شما را حفظ کند! نظرتان درباره‌ی زدن برده چیست؟ حضرت فرمود: آنچه به دست او اتفاق می‌افتد، چیزی بر او نیست ولی آنچه در آن سرپیچی از تو می‌کند [تنبیهش] اشکالی ندارد. پرسیدم: او را چه اندازه بزنم؟ حضرت فرمود: سه تا، چهارتا، پنج تا.»

(۱)- شوری، ۴۲/۴۰ و ۴۱

(۲). شوری، ۴۲/۴۰.

(۳). به نظر می‌رسد که این روایت مربوط به کیفر برده نمی‌شود و در نتیجه مربوط به این باب نیست بلکه این روایت می‌گوید اگر به کسی ظلم شد می‌تواند کیفر و می‌تواند عفو کند؛ بنابراین جمله رخصت ان یعاقب العبد علی ظلمه، معنایش چنین است: خداوند رخصت داده است که بنده بر ظلمی که به او می‌شود، کیفر کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۳

۱۹۸۱-۴۷۲۳۰- (۶) ابوهارون عبیدی گوید: «امام صادق علیه السلام به بعضی از غلامان خود در مورد کاری که انجام شده بود، فرمود: اگر دست کشتی و نکنی [که خوب]؛ و گرنه آن گونه که خر را می‌زنند، تو را می‌زنم.

ابوهارون عبیدی گوید: فدایت شوم! زدن الاغ چیست؟ حضرت فرمود: حضرت نوح علیه السلام چون از هر جفتی دو تا در کشتی آورد، آمد سراغ الاغ. ولی الاغ از ورود به کشتی امتناع کرد. حضرت نوح علیه السلام ترکه‌ی درخت خرمایی را برداشت و با آن یک بار به الاغ زد و به او گفت: عیسا شاطانا؛ یعنی ای شیطان! وارد شو.»

۱۹۸۲-۴۷۲۳۱- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه کسی از شما خدمتکار خود را می‌زند و او یاد خدا می‌کند، از او دست بکشید.»

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و پنج از ابواب آغاز مشاعر حج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «زدن خدمتکار بدون گناه، همان الحاد است.» و در روایت سوم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «هر ظلمی در آن الحاد است؛ حتی اگر خدمتکارت را از روی ظلم بزنی. می‌ترسم که این هم الحاد باشد و به همین جهت فقیهان سکنی گزیدن در مکه را خوش نداشتند.» و در روایت چهارم، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر ظلمی در مکه الحاد است؛ حتی دشنام دادن به خدمتکار.» و در روایت یکم از باب بیست و ششم، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پیوسته امام باقر علیه السلام خیمه‌اش را در مرز حرم بر پا می‌کرد؛ به گونه‌ای که بعضی از طناب‌های خیمه در حرم و بعضی در حلّ بود و اگر می‌خواست که برخی از خدمتکارانش را ادب کند، او را از حرم بیرون می‌برد و در حلّ ادب می‌کرد.» و در روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

باب - ۱۸ حکم کسی که دیگری را هل دهد و او بیفتد و خسارت ببیند

۱۹۸۳-۴۷۲۳۲- (۱) زرین گوید: «من در دستشویی کوفه وضو می‌گرفتم که ناگهان مردی آمد و کفشش را گذاشت و شلاقش را نیز بر بالای آن. سپس نزدیک شد و با من وضو گرفت. من او را هل دادم، او روی دو دستش افتاد. برخاست و وضو گرفت و چون از وضو فارغ شد، سه بار با شلاق بر سرم زد. سپس فرمود: مبادا که هل بدهی و بشکنی که باید خسارت بدهی! پرسیدم: این کیست؟ گفتند:

امیرالمؤمنین علیه السلام. من رفتم که از ایشان معذرت خواهی کنم، حضرت رفت و به من توجهی نکرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۵

باب - ۱۹ اندازه تعزیر**اشاره**

۱۹۸۴-۴۷۲۳۳- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره تعزیر پرسیدم که چه اندازه است؟ حضرت فرمود: ده تازیانه؛ یعنی بین ده تا بیست.»

۱۹۸۵-۴۷۲۳۴- (۲) اسحاق گوید: «و از امام کاظم علیه السلام درباره تعزیر پرسیدم، گفتم که: چه اندازه است؟ حضرت فرمود: بین ده تا بیست.»

۱۹۸۶-۴۷۲۳۵- (۳) تعزیر بین ده و اندی تازیانه تا سی و نه تازیانه است و تأدیب بین سه تا ده [تازیانه] است.

۱۹۸۷-۴۷۲۳۶- (۴) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: تعزیر چه اندازه است؟ حضرت فرمود: کم‌تر از حدّ. حمّاد گوید: پرسیدم: کم‌تر از هشتاد؟ حمّاد گوید: حضرت فرمود: نه ولی کم‌تر از چهل؛ چرا که چهل، حدّ برده است. حمّاد گوید: پرسیدم: آن چه اندازه است؟ حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که والی تشخیص دهد. گناه مرد و قدرت بدنی‌اش را می‌بیند.»

۱۹۸۸-۴۷۲۳۷- (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای والی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیشتر از ده تازیانه بزند جز در حدّ و برای ادب کردن برده از سه تا پنج تازیانه اجازه داده شده است و کسی که به مملوکش حدّی بزند که

بر او واجب نبوده است، کفاره‌ای جز آزادسازی برده ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یازدهم از ابواب احکام عمومی حدود، مناسب این باب.

و در بیش از یک روایت از روایات باب نهم از ابواب حدّ زنا، روایتی که دلالت دارد که تعزیر کم‌تر از حدّ است و نیز در بیش از یک روایت از روایات باب بیست و ششم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۷

باب - ۲۰ حکم شاهد به شهادت دروغ

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب شهادات، روایتی که بر این باب دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

باب - ۲۱ حکم کسی که با زنش در حال حیض و روزه، آمیزش جنسی کند

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب بیست و دوم از ابواب حیض، این گفته که: «بر او یک چهارم حدّ زناکار [یعنی] بیست و پنج تازیانه ثابت است و اگر با زن در روزهای پایانی حیضش آمیزش کند، باید که نیم دینار صدقه دهد و دوازده و نیم تازیانه بخورد.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «آیا بر کسی که با حائض آمیزش کند، چیزی از حدّ ثابت است؟»

حضرت فرمود: آری، بیست و پنج تازیانه یعنی یک چهارم حدّ زناکار؛ چرا که او بر خلاف کتاب و سنت آمیزش کرده است.»

و در روایت هشتم، این گفته که: «آیا آن کس که با همسرش در حال حیض آمیزش کند، تأدیب دارد؟ حضرت فرمود: آری،

بیست و پنج تازیانه- یک چهارم حدّ زناکار- در حالی که خوار هم هست؛ چرا که بر خلاف کتاب و سنت آمیزش کرده است.» و

به دیگر روایات این باب بنگر چرا که از برخی آنها عدم وجوب حدّ بر او استفاده می‌شود.

و در روایات باب نهم از ابواب چیزهایی که روزه‌دار واجب است از آنها پرهیز کند و باب بیست از ابواب کسانی که روزه بر آنها

واجب است، روایتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۹

باب - ۲۲ حکم برده مجرم که نیمی از او آزاد است

اشاره

۱۹۸۹-۴۷۲۳۸- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره برده‌ای که مشترک بین دو شریک است و یکی از آن دو سهم خود را آزاد ساخته است پس از آن برده کاری که حدی از حدود الهی را باعث می‌شود انجام داده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر برده آن زمان که نیمی از آن آزاد شده، قیمت گذاری شده [برآورد شده] و آن کس که او را آزاد کرده نیمی از قیمتش را به عهده بگیرد، نیمی از آن آزاد است؛ بنابراین نصف حد برده بر او زده می‌شود ولی اگر قیمت گذاری نشده [برآورد نشده] پس این برده است و حد برده بر او زده می‌شود.»

ارجاعات**گذشت:**

نقل همین روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب بیست و هشت از ابواب حدّ زنا و بنگر به باب چهارده از ابواب عتق.

باب - ۲۳ عدم جواز برای زدن اجیر**ارجاعات****گذشت:**

در روایت دوازدهم از باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «از امام درباره اجیری که از صاحبش سرپیچی می‌کند، پرسیدم: آیا می‌توان او را زد یا نه؟ حضرت پاسخ داد که: حلال نیست که او را بزنی؛ اگر با تو همراهی می‌کند، او را ننگه دار و گرنه او را رها ساز.» و بعید نیست که این روایت با روایت قبلی‌اش در باب چهارم، یکی باشد. در نتیجه منظور از اجیر، همان برده خواهد بود؛ پس ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۱

باب - ۲۴ مسئولیت مدنی کسی که حیوانی را بکشد یا مال کسی را تلف کند**اشاره**

۱۹۹۰-۴۷۲۳۹- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره کسی که حیوانی [چهارپایی] را بی‌جهت کشته یا درختی را بریده یا زراعتی را از بین برده یا خانه‌ای را خراب کرده یا چاه یا نهری را معیوب کرده، حکم داد که: «قیمت آنچه تباه کرده و از بین برده به عهده گیرد و به عنوان کیفر چند تازیانه زده شود و اگر به اشتباه- نه به عمد- چنین کرده، باید خسارت را به عهده گیرد. ولی زندان و ادب کردن بر او نیست و هر کاری که با حیوان بکند [آسیبی که به او برساند]، بر اوست هر چه از قیمت حیوان کم شده است.»

ارجاعات

گذشت:

روایاتی که با عموم یا اطلاقش، مناسب با این باب بود.
و در روایت باب چهل از ابواب احکام دواب مناسب با این باب.

باب ۲۵ حکم مردی که زوجه‌اش را بارها طلاق داده است

۱۹۹۱-۴۷۲۴۰- (۱) زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! شوهرم مرا برای دفعات بسیار که شمارش آنها را به یاد ندارم، طلاق داده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امینان خود دستور داد، پس آنها علیه آن مرد شهادت دادند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام او را تعزیر کرد و زن را برای همیشه از او جدا ساخت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۳

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه**قرن دوم**

۱. الرسالة الذهبية. للرضا عليه السلام معروف به طب الإمام الرضا عليه السلام (؟-؟)
۲. صحیفه الإمام الرضا عليه السلام. (؟-؟)
۳. الفقه، معروف به فقه الرضا عليه السلام. منسوب به امام رضا عليه السلام (؟-؟)
۴. کتاب الصّفين. ابان بن تغلب (؟-۱۴۱ ق)
۵. الفضائل. ابان بن تغلب (؟-۱۴۱ ق)
۶. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)
۷. توحيد مفضّل. علی المفضل بن عمر الجعفی (؟-؟)

قرن سوم

۸. الغارات. ابراهیم بن محمد الثقفی الكوفی (؟-۲۸۳ ق)
۹. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰-۲۱۲ ق)
۱۰. وقعة الصّفين. نصر بن مزاحم (۱۲۰-۲۱۲ ق)
۱۱. المشیخة. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹-۲۲۴ ق)
۱۲. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹-۲۲۴ ق)
۱۳. جامع الفقه. ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق)
۱۴. عیون الاخبار. ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق)
۱۵. المحاسن. برقی (؟-۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۴

۱۶. بصائر الدرجات. محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)
 ۱۷. جامع الاحادیث النبویة. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن القمی (؟-؟)
 ۱۸. المزار. محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

قرن چهارم

۱۹. طب الائمه. عبدالله و حسین ابنا بسطام (؟-؟)
 ۲۰. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق-؟)
 ۲۱. المناقب. حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق-؟)
 ۲۲. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)
 ۲۳. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)
 ۲۴. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- ۳۲۰ ق)
 ۲۵. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-۳۲۰)
 ۲۶. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-۳۲۰)
 ۲۷. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)
 ۲۸. تفسیر النعمانی. ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب النعمانی (؟-؟)
 ۲۹. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)
 ۳۰. المانعات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)
 ۳۱. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم القمی (؟-۳۰۷)
 ۳۲. الکافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)
 ۳۳. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)
 ۳۴. التمهیص. ابن شعبه (؟-؟)
 ۳۵. کتاب التمهیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)
 ۳۶. مروج الذهب و معادن الجواهر. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الموسوی (؟-۳۶۴)
 ۳۷. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)
 ۳۸. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)
 ۳۹. کتاب الاخلاق. ابن القاسم الکوفی (؟-۳۵۲)
 منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۵
 ۴۰. الايضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)
 ۴۱. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)
 ۴۲. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)
 ۴۳. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)
 ۴۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)
 ۴۵. کمال الدین و تمام النعمة. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۶. الهدایة. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۴۷. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۴۸. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۴۹. التوحید. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۵۰. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۵۱. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۵۲. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۵۳. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ ق)
 ۵۴. دلائل الامامة. ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (۳۸۵-؟)

قرن پنجم

۵۵. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹-۴۰۶ ق)
 ۵۶. کفایه الاثر. خزاز رازی (؟-۴۱۰ ق)
 ۵۷. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق)
 ۵۸. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق)
 ۵۹. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق)
 ۶۰. الفرائض الشریعة. شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق)
 ۶۱. المقنعه. شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق)
 ۶۲. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق)
 ۶۳. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق)
 منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۶
 ۶۴. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق)
 ۶۵. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق)
 ۶۶. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق)
 ۶۷. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۶۸. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۶۹. اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۷۰. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۷۱. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۷۲. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۷۳. الغیبة. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۷۴. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)
 ۷۵. النهایة. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۱۵۶
۷۶. کنز الفوائد. ابوالفتح کراچکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۷۷. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰-۵۴۸ ق)
۷۸. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰-۵۴۸ ق)
۷۹. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰-۵۴۸ ق)
۸۰. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰-۵۴۸ ق)
۸۱. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)
۸۲. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)
۸۳. بشاره المصطفی. عماد الدین طبری (؟- ۵۵۳ ق)
۸۴. الدعوات. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)
۸۵. النوادر. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)
۸۶. قصص الانبیاء. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)
۸۷. لبّ اللباب. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۷
۸۸. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)
۸۹. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)
۹۰. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)
۹۱. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)
۹۲. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)
۹۳. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)
۹۴. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح الرازی (ح ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)
۹۵. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (۶۲۰ ق-؟)
۹۶. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)
۹۷. السرائر. محمد بن ادريس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

قرن هفتم

۹۸. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟-۶۰۵ ق)
۹۹. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق)
۱۰۰. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق)
۱۰۱. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق)
۱۰۲. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶ ق)
۱۰۳. اللهوف. سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق)
۱۰۴. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق)
۱۰۵. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق)
۱۰۶. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق)
۱۰۷. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ق)
۱۰۸. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲-۶۷۲ ق)
۱۰۹. المعتمد. محقق حلی (۶۰۲-۶۷۲ ق)
۱۱۰. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی الطبرسی (اوایل قرن هفتم)
۱۱۱. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟-۶۹۳ ق)
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۸
۱۱۲. شرح نهج البلاغه. کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (؟-۶۹۹ ق)

قرن هشتم

۱۱۳. المجموع الرائق. سید هبه الله موسوی (؟-؟)
۱۱۴. الدرہ الباهره. شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ ق)
۱۱۵. المزار. شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ ق)

قرن نهم

۱۱۶. التحصین. ابن فهد حلی (۷۵۷-۸۴۱ ق)
۱۱۷. عدۃ الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلی (۷۵۷-۸۴۱ ق)
۱۱۸. اسرار الصلوه. ابن فهد حلی (۷۵۷-۸۴۱ ق)
۱۱۹. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلی (۸۰۲-؟)
۱۲۰. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟-۸۴۱ ق)
۱۲۱. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟-۸۴۱ ق)

قرن دهم

۱۲۲. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴-۹۰۵)

۱۲۳. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴-۹۰۵)
۱۲۴. غوالی اللآلی / عوالی اللآلی. ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰-۹۱۲ ق)
۱۲۵. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟-۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)
۱۲۶. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ ق)
۱۲۷. منیه المرید. شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ ق)
۱۲۸. حدیقه الشیعۀ. احمد بن محمد المقدس الاردبیلی (۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۲۹. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ ق)
۱۳۰. مجمع البحرین فی فضائل السبطين. سید ولی الله رضوی (؟-؟)
- منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۹
۱۳۱. کتاب الوافی. محمد محسن الفیض الکاشاری (؟-۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۱۳۲. امل الامل. حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ق)
۱۳۳. بحار الانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق)
۱۳۴. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق)
۱۳۵. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق)
۱۳۶. وسائل الشیعۀ الی تحصیل مسائل الشریعۀ. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ق)

قرن چهاردهم

۱۳۷. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۳۲۰-۱۲۵۴ ق)
۱۳۸. جامع احادیث الشیعۀ. حاج سیدحسین بروجردی (۱۳۸۰-۱۲۹۲ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید
 بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

